

# عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّهَارِ

كَتَبَهُ كُنْتُورِي حَامِدُ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَلْبِي

جِلْد ١٩

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عبارات الانوار فى امامة الائمة الاطهار

نويسنده:

ميرحامد حسين الموسوى اللكهنوى النيشابورى

ناشر چاپى:

جماعه المدرسين فى الحوزه العميه بقم موسسه النشر الاسلامى

ناشر ديجيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست .....	۵
عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار جلد نوزدهم .....	۱۳
مشخصات کتاب .....	۱۳
معرفی مؤلف .....	۱۳
زندگینامه مؤلف .....	۱۳
کتابخانه ناصریه .....	۱۷
اشاره .....	۱۷
کتاب تحفه اثنا عشریه .....	۱۷
معرفی کتاب تحفه .....	۱۷
ردیه های تحفه .....	۱۹
معرفی کتاب عبارات الانوار .....	۲۱
اشاره .....	۲۱
۱- موضوع و نسخه شناسی .....	۲۱
۲- چگونگی بحث و سبک استدلال .....	۲۳
۳- قدرت علمی .....	۲۴
۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث .....	۲۴
۵- شیوه ردّ کردن .....	۲۵
ابعاد مختلف عبارات .....	۲۷
۱- بعد علمی .....	۲۷
۲- بعد اجتماعی .....	۲۷
۳- بعد دینی .....	۲۷
۴- بعد اخلاص .....	۲۸
۵- بعد اقتدا .....	۲۸

- تقریظات عبات ..... ۲۹
- جلد نوزدهم ..... ۳۰
- ادامه حدیث ثقلین (قسمت سند) ..... ۳۰
- جواب مؤلف به صاحب تحفه ..... ۳۰
- طبقات راویان اهل سنت حدیث ثقلین از قرن دوم تا قرن سیزدهم ..... ۳۰
- تتمه راویان قرن هفتم ..... ۳۰
- ۱۱۲- أما روایت نظام الدین الحسن بن محمد بن الحسین القمی النیسابوری المعروف بالنظام الاعرج) ..... ۳۰
- ۱۱۳- أما اثبات سعید الدین محمد بن أحمد الفرغانی ..... ۳۰
- راویان قرن هشتم ..... ۳۱
- ۱۱۴- أما روایت جمال الدین أبو الفضل محمد بن مکرم الانصارى الافریقى المصرى ..... ۳۱
- ۱۱۵- اما روایت صدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد ابن المؤید الحموی ..... ۳۴
- ۱۱۶- أما روایت نجم الدین أبو العباس أحمد بن محمد بن مکى ابن یاسین القمولى ..... ۳۶
- ۱۱۷- أما روایت علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم البغدادى الصوفى المعروف بالخازن ..... ۳۸
- ۱۱۸- أما روایت فخر الدین هانسوی ..... ۳۹
- ۱۱۹- أما روایت ولی الدین أبو عبد الله محمد بن عبد الله التبریزی الخطیب ..... ۴۰
- ۱۲۰- أما روایت أبو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف المزى ..... ۴۱
- ۱۲۱- اما اثبات شرف الدین حسن بن محمد عبد الله الطیبی ..... ۴۲
- ۱۲۲- أما اثبات شمس الدین محمد بن المظفر الشاه دودى الخلیالى ..... ۴۶
- ۱۲۳- أما تصحیح شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبی ..... ۴۷
- ۱۲۴- أما روایت جمال الدین محمد بن یوسف بن الحسن بن محمود ابن الحسن الزرندى المدنى الانصارى ..... ۴۹
- ۱۲۵- أما روایت سعید الدین محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود الکازرونى ..... ۵۱
- ۱۲۶- أما روایت اسماعیل بن عمر بن کثیر بن ضوء القرشى الدمشقى ..... ۵۴
- ۱۲۷- أما روایت سید علی بن شهاب الدین بن محمد الهمدانى ..... ۵۶
- ۱۲۸- أما اثبات سید محمد طالقانى ..... ۵۷

- ۱۲۹- أما اثبات سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازاني ..... ۵۸
- ۱۳۰- اما روايت حسام الدين أبى عبد الله حميد بن أحمد المحلى ..... ۶۰
- تجليل أهل سنت از فقيه علامه حميد محلى ..... ۶۱
- حديث غريب فى فضائل امير المؤمنين عليه السلام ..... ۶۲
- راويان قرن نهم ..... ۶۳
- ۱۳۱- أما روايت نور الدين على بن أبى بكر بن سليمان الهيثمى ..... ۶۳
- ۱۳۲- أما روايت مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادى الشيرازى ..... ۶۶
- ۱۳۳- أما روايت محمد بن محمد بن محمود الحافظى البخارى النقشبندى المعروف بخواجه پارسا ..... ۶۹
- ۱۳۴- أما روايت ملك العلماء شهاب الدين بن شمس الدين الزاولى الدولتآبادى ..... ۷۷
- ۱۳۵- أما روايت نور الدين على بن محمد المكى المالكى المعروف بابن الصباغ ..... ۸۸
- ۱۳۶- أما روايت شمس الدين محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوى القاهرى الشافعى ..... ۸۹
- اشاره ..... ۸۹
- فائده- قال الشافعى لبعض أصحابه: أتريد أن تجمع بين الفقه و الحديث ..... ۹۵
- فائده- مرويات و مسموعات و مفروات السخاوى ..... ۹۷
- فائده- ايراد الاحاديث الباطلة على وجه الاستدلال و ابرازها حتى فى التصانيف و الاجوبة افحش من الاغفال فى الاملاء و اشد فى الجه ..... ۹۸
- فائده- مصنفات السخاوى ..... ۹۸
- فائده- ذكر من فرض تصانيف السخاوى من العلماء ..... ۱۰۱
- فائده- دعاء ابن حجر للسخاوى و مدحه له ..... ۱۰۱
- فائده- ذكر من امتدح السخاوى نظما ..... ۱۰۶
- وفاء الحافظ شمس الدين السخاوى ..... ۱۱۰
- راويان قرن دهم ..... ۱۱۱
- ۱۳۷- أما روايت حسين بن على الكاشفى الواعظ ..... ۱۱۱
- ۱۳۸- أما روايت جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين أبى بكر السيوطى ..... ۱۱۴
- ۱۳۹- أما روايت نور الدين على بن عبد الله السمهودى ..... ۱۲۰

- ۱۲۰ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... احتراق جمیع کتب السمهودی بالمدينة المنورة
- ۱۴۰- اما روایت فضل الله بن روزبهان الخنجی الشیرازی ..... ۱۲۷
- ۱۴۱- اما روایت شهاب الدین أحمد بن محمد القسطلانی الشافعی ..... ۱۲۸
- ۱۴۲- اما روایت شمس الدین محمد العلقمی ..... ۱۲۹
- ۱۴۳- اما روایت عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین البخاری ..... ۱۳۱
- ۱۴۴- اما روایت شمس الدین أبو عبد الله محمد بن یوسف الشامی الدمشقی الصالحی ..... ۱۳۳
- ۱۴۵- اما روایت محمد بن احمد الشربینی الخطیب ..... ۱۳۴
- ۱۴۶- اما روایت شهاب الدین أحمد بن محمد بن علی بن حجر الهیثمی المکی ..... ۱۳۴
- ۱۴۷- اما روایت نور الدین علی بن حسام الدین عبد الملك القادری الشهیر بالمتقی ..... ۱۴۰
- ۱۴۸- اما روایت محمد طاهر فتنی گجراتی ..... ۱۴۱
- ۱۴۹- اما روایت عباس بن معین الدین الشهیر بمرزا مخدوم الجرجانی ثم الشیرازی ..... ۱۴۲
- ۱۵۰- اما روایت شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی ..... ۱۴۳
- ۱۵۱- اما اثبات کمال الدین بن فخر الدین جهرمی ..... ۱۴۳
- ۱۵۲- اما روایت بدر الدین محمود بن أحمد بن مصطفی بن ابراهیم الرومی ..... ۱۴۹
- ۱۴۹ ..... اشاره
- ۱۴۹ ..... فائده- اهل العصمة و الطهارة
- ۱۵۰ ..... فائده- الايمان عشرة اجزاء، لسلطان منها تسعة اجزاء، و للمقداد ثمانية
- ۱۵۳- اما روایت عطاء الله بن فضل الله الشیرازی المعروف بجمال الدین المحدث ..... ۱۵۰
- ..... راویان قرن یازدهم ۱۵۱
- ۱۵۴- اما روایت علی بن سلطان محمد الهروی المعروف بعلی القاری ..... ۱۵۱
- ۱۵۵- اما روایت عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوی ..... ۱۵۸
- ۱۵۶- اما اثبات ملا یعقوب بنبانی لاهوری ..... ۱۶۲
- ۱۵۷- اما روایت نور الدین علی بن ابراهیم بن أحمد بن علی الحلبي الشافعی ..... ۱۶۳

- ۱۵۸- اما روایت احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی ..... ۱۶۴
- ۱۵۹- اما روایت محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری المدنی ..... ۱۶۸
- ۱۶۰- اما روایت سید محمد بن سید جلال ماه عالم بخاری ..... ۱۷۴
- ۱۶۱- اما روایت شیخ عبد الحق دهلوی ..... ۱۷۴
- ۱۶۲- اما روایت شهاب الدین أحمد بن محمد بن عمر الخفاجی المصری الحنفی ..... ۱۷۶
- ۱۶۳- اما روایت علی بن أحمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی البولاقی الشافعی ..... ۱۸۱
- ۱۶۴- اما اثبات علامه صالح بن مهدی بن علی المقبلی الصنعانی ..... ۱۸۳
- ۱۶۵- اما اثبات احمد افندی الشهیر بالمنجم باشی ..... ۱۸۳
- ۱۶۶- اما روایت محمد بن عبد الباقي بن یوسف الازهری الزرقانی المالکی ..... ۱۸۴
- راویان قرن دوازدهم ..... ۱۸۸
- ۱۶۷- اما روایت حسام الدین بن محمد بایزید بن بدیع الدین سهارنپوری ..... ۱۸۸
- ۱۶۸- اما روایت مرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشی ..... ۱۹۱
- ۱۶۹- اما روایت رضی الدین بن محمد بن علی بن حیدر الحسینی الشامی الشافعی ..... ۱۹۳
- ۱۷۰- اما روایت محمد صدر عالم ..... ۱۹۳
- ۱۷۱- اما روایت ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی ..... ۱۹۴
- ۱۷۲- اما روایت محمد معین بن محمد امین السندی ..... ۱۹۵
- ۱۷۳- اما روایت محمد بن اسماعیل الامیر الیمانی الصنعانی ..... ۱۹۶
- ۱۷۴- اما روایت محمد بن علی الصبان ..... ۱۹۷
- ۱۷۵- اما اثبات أبو الفیض محب الدین محمد مرتضی الواسطی الزبیدی الحنفی نزیل مصر ..... ۱۹۷
- اشاره ..... ۱۹۷
- صورت اجازه سید مرتضی زبیدی برای جماعتی ..... ۱۹۹
- صورت مکتوب سید مرتضی برای سید سلیمان بن یحیی ..... ۲۰۲
- ۱۷۶- اما روایت أحمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی الشافعی ..... ۲۰۷
- اشاره ..... ۲۰۷



- فائده- أهل البيت احق بالتقديم فى مواضع منها الامامة الكبرى ..... ۲۰۸
- راویان قرن سیزدهم ..... ۲۱۰
- ۱۷۷- أما روایت مولوی محمد مبین بن محب اللہ لکهنوی ..... ۲۱۰
- ۱۷۸- أما روایت محمد اکرام الدین بن محمد نظام الدین بن محب الحق دهلوی ..... ۲۱۳
- ۱۷۹- أما روایت جمال الدین المعروف بمرزا حسن علی محدث لکهنوی ..... ۲۱۵
- ۱۸۰- أما اثبات عبد الرحیم بن عبد الکریم الصفی پوری ..... ۲۱۵
- ۱۸۱- أما روایت ولی اللہ بن حبیب اللہ بن محب اللہ لکهنوی ..... ۲۱۶
- ۱۸۲- أما روایت مولوی محمد رشید الدین خان دهلوی ..... ۲۱۸
- ۱۸۳- أما اثبات عاشق عالیخان لکهنوی ..... ۲۲۰
- ۱۸۴- أما روایت شیخ حسن عدوی حمزای معاصر ..... ۲۲۰
- ۱۸۵- أما روایت شیخ سلیمان بن ابراهیم المعروف بخواجه کلان الحسینی البلخی القندوزی ..... ۲۲۷
- ۱۸۶- أما روایت مولوی حسن زمان معاصر ..... ۲۳۳
- ۱۸۷- اما روایت مولوی صدیق حسن خان معاصر ..... ۲۳۴
- رد نسبت بخاری قدح حدیث ثقلین را به أحمد بن حنبل ..... ۲۳۷
- اشاره ..... ۲۳۷
- کلام سبکی صاحب طبقات الشافعیه در اعتبار صحت مسند احمد ..... ۲۳۸
- کلام ابن عساکر در عظمت مسند احمد بنقل صاحب مناقب احمد ..... ۲۴۰
- کلام شیخ عبد الحق دهلوی صاحب اسماء رجال مشکوٰۃ در این باره ..... ۲۴۰
- کلام شاه ولی اللہ صاحب حجۃ اللہ البالغه درین باره ..... ۲۴۱
- کلام ابو مهدی ثعالبی صاحب مقالید الاسانید درهمین باره ..... ۲۴۲
- کلام مخاطب در بستان المحدثین در بیان حجت احادیث مسند احمد ..... ۲۴۲
- کلام سیوطی در تدرب الراوی در اهمیت مسند احمد ..... ۲۴۳
- کلام ابن صلاح صاحب علوم الحدیث در عقیده احمد راجع بأحادیث ضعیفه ..... ۲۴۴

رد قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین و اثبات و ثاقت صحیح مسلم از کلمات علماء اهل سنت و نقل علماء اهل سنت حدیث ثقلین را از مسلم در

- ۲۴۴ ..... اشاره
- ۲۴۷ ..... ترجمه حافظ ابو علی نیشابوری که از «صحیح مسلم» تجلیل فراوان نموده
- ۲۵۳ ..... ترجمه حافظ ابو العلاء همدانی که فتوی بصحت جمیع احادیث «مسند احمد» داده
- ۲۵۷ ..... ترجمه حافظ ابو زرعه رازی که مسلم صحیح خود را بر او عرض کرده
- ۲۶۰ ..... در بیان اعتبار «صحیح حافظ بو عوانه اسفراینی» که مستخرج از کتاب «صحیح مسلم» است
- ۲۶۰ ..... در بیان معنی مستخرج در اصلاح محدثین
- ۲۶۹ ..... کلام مرزا مخدوم در «نواقض» راجع به انکار اهل حق صحاح اهل سنت را
- ۲۷۴ ..... قدح ابن جوزی در عطیه که روایت حدیث ثقلین از ابو سعید خدری نموده ورد این قدح بتوثیق عطیه که از ابن سعد نقل شده
- ۲۷۵ ..... انحراف ابن سعد صاحب «طبقات» از اهل بیت اطهار و تعنت و تشدد او درین باره
- در بیان اینکه احمد حنبل از عطیه روایت نموده و بتصریح علامه سبکی احمد روایت نمیکند مگر از شخص ثقه و نقل کلام سبکی در «شفاء
- توثیق سبط ابن جوزی عطیه را و نقل کلام او از «تذکره خواص الامه»
- ۲۷۶ ..... قدح ابن جوزی در عبد الله بن عبد القدوس راوی دیگر حدیث ورد ابن قدح بتوثیق حافظ ابن الطباع عبد الله بن عبد القدوس را
- ۲۷۷ ..... ترجمه حافظ محمد بن عیسی ابن الطباع و اثبات جلالت او از «تذکره الحفاظ» ذهبی
- ۲۷۷ ..... در بیان اینکه عبد الله بن عبد القدوس از رجال «صحیح بخاری» است و کلام ابن حجر عسقلانی و ملاعلی قاری مشعر بر اینکه تخریج بخار
- قدح ابن جوزی در عبد الله بن داهر راوی دیگر حدیث و جواب آن
- ۲۸۰ ..... کلام سبط ابن جوزی در «تذکره خواص الامه» در حمایت از حدیث ثقلین و اثبات فساد سخن نیای خود در قدح حدیث مذکور
- ۲۸۱ ..... جواب علامه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بقدح ابن جوزی در حدیث ثقلین
- ۲۸۲ ..... تعجب علامه سمهودی در «جواهر العقدين» از قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین
- ۲۸۲ ..... تشویش و تحریف زید بن ارقم در حدیث ثقلین
- ۲۸۵ ..... تمسک ابن تیمیه بحدیث جابر که در صحیح مسلم مروی است و کلام در آن
- ۲۸۶ ..... اشاره
- ادعای ابن تیمیه که غیر واحد از اهل علم انکار صحت جمله «و عترتی و انهما لن يتفرقا حتی یردا علی الحوض» کرده‌اند و احمد حنبل از آ
- ذکر جمعی از اکابر اهل سنت که جمله مذکوره را در حدیث ثقلین داخل و در کتب خود آورده‌اند
- ۲۸۹ ..... کلام دیگر ابن تیمیه درباره حدیث ثقلین هنگامیکه بحدیث غدیر جواب گفته و نقل عبارت او از «منهاج»
- ۲۸۹ ..... کلام دیگر ابن تیمیه درباره حدیث ثقلین هنگامیکه بحدیث غدیر جواب گفته و نقل عبارت او از «منهاج»

- رد کلام ابن تیمیه و ذکر تخدیعات دهگانه او ..... ۲۹۰
- اشاره ..... ۲۹۰
- اول- در جواب اینکه گفته که جناب رسالت‌آب صلی الله علیه و آله در حجة الوداع درباره امامت امیر المؤمنین علیه السلام چیزی نفرمود
- دوم- در جواب اینکه گفته آنحضرت مطلقاً نامی از جناب امیر المؤمنین در خطبهای حجة الوداع نبرده‌اند، و نقل مؤلف بعضی از خطبه‌ها
- سوم- در جواب اینکه ابن تیمیه در کلام خود بناء فاسد بر فاسد نهاده و بودن امامت را از دین نبی که مأمور بتبلیغ بآن بوده بزعم خود
- اشاره ..... ۲۹۲
- خطبه حضرت رسالت‌آب صلی الله علیه و آله روز عرفه در حجة الوداع که مشتمل بر حدیث ثقلین است بنقل از «المقدالفرید» ابن ۵
- نقل کلمات جمعی از اکابر اهل سنت که حدیث ثقلین را از خطبه حجة الوداع دانسته‌اند ..... ۲۹۴
- چهارم- در بیان حذف و اسقاطی که ابن تیمیه در این حدیث از صحیح مسلم نموده ..... ۲۹۴
- پنجم- در بیان اینکه ابن تیمیه مسلم را در نقل حدیث متفرد دانسته و عدم ذکر بخاری آن را دلیل بروهن حدیث دانسته ..... ۲۹۵
- اشاره ..... ۲۹۵
- روایت نکردن بخاری فضائل اهل بیت را و سبب مؤخر بودن صحیح مسلم از صحیح بخاری ..... ۲۹۵
- ششم- در جواب اینکه جمله «و انهما لن یفترا» را صرفاً بترمذی نسبت داده ..... ۲۹۵
- هفتم- در جواب اینکه جمله مذکوره را مطعون حفاظ وانموده، و روایت نمودن اکابر اهل سنت جمله مذکوره را در صحاح معتبره - ۲۹۶
- هشتم- در بیان تحیر ابن تیمیه و جازم نبودن او بروایت صحیح مسلم ..... ۲۹۸
- نهم- در جواب کلام دیگر ابن تیمیه گفته که بر فرض وجود جمله شریفه در حدیث مروی در صحیح مسلم، باز مقصود آنحضرت چیزی
- دهم- در جواب کلام جسارت و خلاعت انضمام ابن تیمیه که درباره جمله مذکوره سخن رانده که آنحضرت امر به پیروی از عترت نفرمود،
- اشاره ..... ۲۹۹
- استدلال جاجظ معروف بحدیث ثقلین بر کمال افضلیت اهل بیت علیهم السلام و نقل کلام او از رساله «مدح اهل بیت» ..... ۳۰۱
- درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص) ..... ۳۰۳

## عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الطهار جلد نوزدهم

### مشخصات کتاب

سرشناسه: کتوری حامد حسین بن محمد قلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدید آور: عقبات الانوار فی اثبات امامه الائمه الطهار/ تالیف میر حامد حسین الموسوی الکهنوئی النیشابوری تحقیق غلام رضا بن علی اکبر مولانا بروجردی مشخصات نشر: قم الجماعة المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = - ۱۳۷۴.

فروست: (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰۱)

شابک: بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

یادداشت: کتاب حاضر رديه ای و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه عنوان دیگر: التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و رديه ها

موضوع: امامت -- احادیث موضوع: محدثان شناسه افزوده: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح شناسه افزوده: مولانا بروجردی غلامرضا، مصحح شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی

کنگره: BP۲۱۲/۵ د۹ت ۳۰۲۱۸ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۳۷۳۹

### معرفی مؤلف

### زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیم ترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری قمری در بلده میره لکهنو هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶ ه. ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کر معلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر ایشان خود عهده دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ اساتید دیگر رفت.

مقامات حریری و دیوان متنبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشان أخذ کرد که حواشی وی بر آن کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به امر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصانیف پدر بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن- که ردّیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود- با اصول کتب و منابع کرد.

هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تألیف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تألیف کتاب عبقات الأنوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ ه. ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد امّا در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمین شریفین یادداشتهایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق-العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الأنوار عن وقایع أفضل الأسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تتبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدّی که هیچ یک از معاصران و متأخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانه الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقائق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتاده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در حسینیّه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدّد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزّا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

\*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندان و فرزندانزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاہت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عقبات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق الیقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنو موجود است.

۲- والد صاحب عقبات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دوشنبه پنجم ماه ذی قعدة سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محقق بی‌نظیر بود و تألیفات ارزنده‌ای از خود به جا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تتبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنو به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزندگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تألیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربیه و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ رجب ۱۲۴۰ واقع شده است.

ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تألیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحام در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تألیفات ایشان می‌توان به «شذور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الکتب و الاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تتبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذاشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به متمیم عقبات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوشتری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عبقات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عبقات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد اساتید برجسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پر بار در لکهنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاء برده و در صحن شریف و در مقبره میرزای شیرازی به خاک سپردند.

\*تألیفات: ابتدا

۱- عبقات الانوار فی امامة الأئمة الطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام (۱۰ مجلد) طبع فی ۱۳۱۵ ه. ق بحث فی تحریف الکتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعضلات فی حلّ المشكلات

۵- العضب التبار فی مبحث آیه الغار

۶- افحام اهل المین فی ردّ ازاله الغین (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب فی مسئلة الحاجب فی الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة فی المکاتیب و المنشآت العربیة

۹- زین الوسائل الی تحقیق المسائل (فیه فتاویہ الفقھیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فیه ما سنج له فی سفره الی الحج و زیارة ائمة العراق سلام الله علیهم) ۱

۱۱- الذرائع فی شرح الشرائع فی الفقه (لم یتّم)

۱۲- الشریعة الغراء (فقه کامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجواله (بحث فیه احراق المصاحف علی عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له فی رثاء الحسین سید الشهداء علیه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعه ألغاز و معمیات

۱۶- صفحة الالماس فی احکام الارتماس (فی الغسل الارتماسی)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فیه عشرة مسائل مشکلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنضود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

## کتابخانه ناصریه

## اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پی‌ریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم‌نظیر است.

## کتاب تحفه اثنا عشریه

## معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به‌ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهند»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عبقات او را با عنوان شاه‌صاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانت‌داری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراآت خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت أحمد خان کشمیری در کتاب التزیه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقتی از کتاب صواقع موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغییراتی به فارسی برگردانده است ۴. وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکیه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المعضلات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیّه العلم عبقات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عبقات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «و نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزجاش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواقع) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولّد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محیی الدین اسلمی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به



عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ ه. ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاهور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حس بدبینی و عصبیت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اما به مصداق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متکلمین شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عبقات الأنوار در این میان به سبب تتبع فراوان و زحمات طاقت فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ ه. ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است. محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در ردّ شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملتزم دانسته که تنها به مسلمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملوّ از افتراءات و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دهلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر (ع) استناد می کند  
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است. فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال أخبار شیعه و ذکر رواه آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء (ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثه و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوهام - تعصبات - هفوات)

## ۱۲- در تولّاً و تبرّی (مشمّل بر مقدّمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعدّدی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به ردّ سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

## ردّیه های تحفه

آنچه که در ردّ همه ابواب تحفه نوشته شده است:

## ۱- الزهّۀ الاثنی عشریۀ فی الردّ علی التحفۀ الاثنی عشریہ

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه‌های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است.

و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می‌شود.

۲- سیف الله المسلول علی مخزّبی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقد الفجار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲. ق)

فارسی و در ردّ بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در ردّ آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجیش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق)

نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در ردّ یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سیف ناصری: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عقبات بوده و در ردّ باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در ردّ این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجوبۀ الفاخرۀ فی الردّ علی الأشاعرۀ را نوشت و پاسخ مفصّلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیلۀ های شیعیان:

۲- تقلیب المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه الزهّۀ الاثنی عشریۀ به ردّ این بخش تعلّق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه‌های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایۀ العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إله آبادی (به زبان فارسی) چاپ هند

همچنین یکی از مجلّات چاپی الزهّۀ الاثنی عشریہ نیز مربوط به ردّ همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شبهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

کلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم التزهة الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.

باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می رود آثار گرانبهائی تصنیف گردیده است.

۱- خاتمة الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق الموبقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامة: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجۀ البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعادة: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عبقات.

۶- الجواهر العبریة: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتری استاد صاحب عبقات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شبهات مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنه و اماته البدعة بطعن الاسنة: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم التزهة میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از التزهة که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شبهات و حلّ مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزهة نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگرد صاحب نزهة هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب التزهة کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهة عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.

باب دهم: در مطاعن

۱- تشیید المطاعن و کشف الضغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعة مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمین: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الرماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

- ۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کنتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه
- ۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از باب هفتم
- کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:
- ۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکه العمریه- که از شاگردان صاحب تحفه است- این کتاب و الصوارم الالهیات را با شبهاتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شبهات را پاسخ داده است.
- ۲- الوجیزة فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دالّ بر امامت امیر المؤمنین (ع) به تعرّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.
- ۳- تصحیف المنحة الإلهیة عن النفثة الشیطانیة، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ ه. ق)
- ۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ ه. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحة الالهیه دارد.
- ۵- الهدیة السنیة فی ردّ التحفة الاثنی عشریة: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکهنوی
- ۶- التحفة المنقلبة: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

## معرفی کتاب عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

### اشاره

(۱) کتاب عظیم عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ شاهکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دهلوی- که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می‌باشد.

## ۱- موضوع و نسخه شناسی

عِبَقَاتُ در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است. وی در این کتاب می‌کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است. میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدّعیات دهلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است. وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است. منهج نخست: در آیات از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد (چون دهلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می‌کند اشاره کرده است) (۱) [عِبَقَاتُ به فتح عین و کسر باء جمع عقبه به معنای چیزی است که بوی خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل و یا گل سفید است

دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش

بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه و تابعین و تابع تابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنّی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوایی خبر و وجوه دلالتی و قراین پیچیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شبهات دهلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴.

ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلامرضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است

خلاصه این دفتر نیز با نام فیض القدر از شیخ عباس قمی در ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث منزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکهنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصدمین سالگرد درگذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن علیا منی و أنا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی» معروف به حدیث ولایت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطیر» که درباره داستان مرغ بریان و آمدن

حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است. (مطبعة بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به

سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ینظر إلی آدم و نوح... فینظر إلی علی» معروف به حدیث تشبیه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکهنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیاً الخلفاء بعدی فهو کافر» که پاکنویس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علی نوراً بین یدی اللّٰه قبل أن یخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکهنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان

فی جکراوان الذی کان من تلامید المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عِبَقَات» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و

متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلالی حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده

است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خیبر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علی مع الحق و الحق مع علی (ع)» که دست‌نوشته ناقصی از پیش‌نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته

است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منكم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله». از این دفتر هم پانوشتی بدست نیامده است. (در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی اسناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکهنو سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق] (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده (درباره عبقات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و...) صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میرحامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت

۴- حدیث تشبیه از نظر سند و دلالت

۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)

۲- حدیث خیبر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)

البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر- که توسط فرزند و نوه میرحامد حسین انجام شده است- را به نام مرحوم میرحامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بنیانگذار عبقات آن را ترسیم کرده و رؤس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عبقات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذیل عبقات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریب جلد اول حدیث «مدینه العلم» به قلم سید محسن نواب لکهنوی

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریب تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن نواب

وی هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جوامع حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیلی از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

### ۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلّات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطئه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازم‌اش واجب اطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه اهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدّ نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می‌فرماید و مطالعه کننده را برای هرگونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی‌نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود به عین الفاظ نقل فرموده است. ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می‌دهد. ۱

### ۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عبقات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می‌کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است. الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلّی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می‌تواند به قضاوت پرداخته و نظر صحیح یا احسن را انتخاب نماید. مرحوم میر حامد حسین در عبقات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می‌کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می‌شود و سپس به جواب آن می‌پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی‌کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدّعی مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی‌کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می‌گوید: «... و بعد اللّیتا و التّی



دلالت بر مدعا ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدّعی خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بدانند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عبقات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی التزام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی و عضوا علیها بالنواجد» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عبقات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسنده نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی أبی بکر و عمر» - که در مقابل حدیث «طیر» نقل کرده‌اند - مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

## ۵- شیوه ردّ کردن

الف: نقل کلام خصم به‌طور کامل

همانطور که قبلاً اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.

ب: بحث و تحقیق همه جانبه

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به‌اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در ردّ آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در ردّ قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلاً زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عبقات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند - حتی ضعیف - برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عبقات در ردّ استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به



عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دهلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می‌کند که دهلوی صواقع نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنبوری- صاحب المرافض- به آن افزوده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایة المتطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه‌یابی اقوال به این نتیجه می‌رسد که بعضی از اقوال یا نسبت‌هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً زمانی که درباره حدیث طبر از قول شعرانی در یواقیت مطرح می‌شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می‌گوید: «...اولا ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبیح افتراآت و اسمج اختلاقات و اوضح کذبات و افصح خزعبلا-تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تتبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثری از این حدیث پیدا نمی‌شود سابقا دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحه افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواقع الانوار نهایت مدحت‌سرایی او نموده مطلع می‌گردید و خوافا من الخزی و الخسران گرد این کذب و بهتان نمی‌گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:.... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملا أحكمه. امالی صدوق- ص ۳۴۴

۳- صاحب عقبات با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب‌ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دهلوی می‌گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولا مستند نصر الله کابلی است که دهلوی هم از کابلی مطالب خود را اخذ می‌کند مراجعه می‌کنیم. وی در این باره می‌گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن... سپس کابلی می‌گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...» پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می‌کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة»

ه: ذکر موارد مخالف التزام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دهلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می‌کند.

مثلاً دهلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلا به آن گوش داده نمی‌شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه‌ای نزد فرقه دیگر حجیت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقبات به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دهلوی گاهی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدّد استدلال مخالفین را با موارد مشابه- که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند- نقض می کند.

مثلاً زمانی که دهلوی در جواب حدیث غدیر می گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الأئمة من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می کند. همچنین در جواب بعضی استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می کند.

لذا استدلال دهلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهدیتهم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنّه وارد شده نقض می کند.

## ابعاد مختلف عبقات

### ۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکینهای آن را جبران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مآخذ و اطلاعات وسیع می رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشته های واهی و بیریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شعور انسانی را به نمایش می گذارد.

### ۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم در ستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم- به صورت صحیح آن منتهی می گردد.

### ۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقلیدی. چون این بخش است که هویت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می‌سازد. بنابراین کوشندگان که با پیگیریهای علمی و پژوهشهای بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آیین حق را نیرو می‌بخشند.

#### ۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردند و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سردست گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

#### ۵- بعد اقتدا

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوششهای بیکرانی که در راه خدمتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیه‌ها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقبات روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود بر نمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اکتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغتسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی- رحمه الله علیه- نوشته‌اند که از بس نوشت دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد- می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تألیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می شده است) نمی نوشته است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولا دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

### تقریظات عِبَقَات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه هایی که در حیات صاحب عِبَقَات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عِبَقَات چنین می نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنّفات رشیده جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فنّ کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصا کتاب عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته تر از این بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده اید، بر هر مشکک پرورده و معجون دماغ پروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألیف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه هایی به بزرگان هند می نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می کند و آنان را تشویق می نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سر نزده و تصنیفی در اثبات حقّیت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر خبر خیر صادر و ظاهر نگشته. از عِبَقَاتش رائحه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنّفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می نویسد:

« وجود آنجناب از آیات الهیه و حجج شیعہ اثنی عشریہ بود هر کس کتاب مستطاب عبقات الانوار که از قلم درربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می‌داند که در فن کلام سیمای در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

## جلد نوزدهم

### ادامه حدیث ثقلین (قسمت سند)

#### جواب مؤلف به صاحب تحفه

#### طبقات راویان اهل سنت حدیث ثقلین از قرن دوم تا قرن سیزدهم

#### تمه راویان قرن هفتم

#### ۱۱۲- أما رواية نظام الدين الحسن بن محمد بن الحسين القمي النيسابوري المعروف بالنظام الاعرج

حدیث ثقلین را، پس در «غرائب القرآن» بتفسیر آیه وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا گفته: ]

و عن أبي سعيد الخدري، عن النبي صلى الله عليه وآله: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي .

و کمال جلالت و اعتبار و عظمت و اشتہار و وثوق و اعتماد و شموخ و استناد علامہ نيسابوري و تفسیر او بحمد الله المنعم در مجلد حدیث غدیر بتفصیل تمام مبین گردیده، فلیراجع.

فہذا مفسرہم الجلیل نظام الدین الأعرج، الہدی اتقن عندهم هذه الصنعة و أنضج، قد أورد هذا الخبر في تفسيره و أدرج، فأبان باثباته لاحب الطريق و واضح المنهج، و ألجأ الناظر المتبصر إلى الحق المبين و أخرج، و أقلق الجاحد المتعنت في الباطل المهين و أزعج، فلا يؤثر بعد هذا الجحود و الصدود الأعوج، و لا يختار الإنكار و الإلطاط الأسمج، و الامن أوقد نار الضاد فأضرمها و العج، و حين شب لظاها و علاسناها رام التخلص منها و لا- ملحج، ألا- فمن آل إلى الصواب الصريح أفلح و أفلج، و من مال إلى الخطأ الفضيح مجمج و لجلج، و من راقه من الحلوة الخضرة الزبرج، أثر لدنياه المشوف المعلم و لدينه الزائف البهرج.

#### ۱۱۳- أما اثبات سعيد الدين محمد بن أحمد الفرغاني

حدیث ثقلین را، پس در «شرح فارسی قصیدہ تائیہ» ابن الفارض بشرح شعر:

و أوضح بالتأويل ما كان مشكلا على بعلم ناله بالوصية

علی ما نقل عنه گفته: [پیدا و روشن کرد علی بتأویل آنچه مشکل بود و پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر او از صحابه خصوصاً عمر، چنانچه در آن معرض گفته است: لو لا علی لهلك عمر! با آنکه بیان تفسیر این مشکلات را متعرض گشته بود بعلمی که بوی میراث رسیده بود از مصطفی بوصیتی که از جهت وی فرموده بود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي

، عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۷۴

سه باره و باز فرموده:

أَنْتَ مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي،

و بآنچه گفت:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَيَّ بَابُهَا

[انتهی کلام الفرغانی.

و محامد مبهره و معالی مزهره علامه فرغانی بر ناظر «عبر فی خبر من غیر» ذهبی و «نفحات الأنس» عبد الرحمن جامی و «کتاب اعلام الأخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار» محمود بن سلیمان الکفوی و «کشف الظنون» مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و غیر آن واضح و آشکارست. و قد سبق بعون الله المنيل فی مجلد حدیث مدینه العلم بیانها بالتفصیل.

در اینجا اکتفا بر عبارت «نفحات الانس» عبد الرحمن جامی می‌رود، و هی هذه: [و شیخ سعید الدین الفرغانی، رحمه الله تعالی، وی از اُکمل ارباب ترجمه سعید الدین فرغانی عرفان و اکابر أصحاب ذوق و وجدان بوده است، هیچ کس مسائل علم حقیقت را چنان مضبوط و مربوط بیان نکرده است که وی در دیباجه «شرح قصیده تائیه» فارسیه بیان کرده است اُولَا آن را بعبارت فارسی شرح کرده بود و بر شیخ خود شیخ صدر الدین قونوی قدس سره عرض فرموده و شیخ آن را استحسان بسیار کرده و درین باب چیزی نوشته و شیخ سعید آن نوشته را بعینه بر سبیل تبرک و تیمن در دیباجه شرح فارسی خود درج کرده است، و ثانیاً از برای تعمیم و تتمیم فائده آن را بعبارت عربی نقل کرده و فوائد دیگر بر آن مزید ساخت، جزاء الله عن الطّالبین خیر الجزاء. و ویرا تصنیف دیگرست مسمی به «مناهج العباد إلى المعاد» در میان مذاهب ائمه اربعه رضوان الله علیهم اجمعین در مسائل عبادات و بعضی معاملات که سالکان این طریق را از آن چاره نیست و در بیان آداب طریقت که بعد از تصحیح احکام شریعت سلوک راه حقیقت بی آن میسر نیست، و الحق آن کتابیست بس مفید که ما لا بدّ هر طالب و مرید است. إلخ.

فهذا الفرغانی شیخهم السَّعِيدُ المسعود، و حرهم الحمید المحمود، قد أثبت هذا الخبر النَّافِعَ كالأزهار و الورود، العاطر كالقُتَار السَّاطِع من العود، فالعجب كلَّ العجب من الجاحد العنود، و المنکر الکنود، کیف لا یزعه وازع عن الانکار و الجحود

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۷۵

و لا یصرفه صارف عن البغی و المروء، و الله العاصم عن شرِّ كلِّ معاند حسود لدود، و هو الواقی عن زیغ كلِّ حیود میود.

## راویان قرن هشتم

### ۱۱۴- أما رواية جمال الدين أبو الفضل محمد بن مكرم الانصاري الافريقي المصري

حدیث ثقلین را، پس از عبارات «لسان العرب» که سابقاً در تخریج ابن إسحاق و أزهری مذکور گردید، واضح و آشکار می‌شود. و نیز در «لسان العرب» در لغت «حبل» نقلاً عن الأزهری مسطورست: [

و فی حدیث النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَوْصِيَكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ.

أَي: نور ممدود. قال أبو منصور: في هذا الحديث اتصال كتاب الله عزّ و جلّ و إن كان يتلى في الأرض و ينسخ و يكتب، و معنى الحبل الممدود: نور هداة، و العرب تشبّه الثور الممتدّ بالحبل و الخيط. قال الله تعالى: حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ

مِنْ الْفَجْرِ

، یعنی نور الصّبح من ظلمة الليل. فالخيط الأبيض هو نور الصّبح إذ تبين للأبصار و انفلق، و الخيط الأسود دونه في الإنارة لغلبة سواد الليل عليه، و لذلك نعت بالأسود و نعت الآخر بالأبيض، و الخيط و الحبل قريبان من السّواء.

و في حديث آخر: و هو حبل الله المتين. أي: نور هداة، و قيل عهده و أمانه الذي يؤمن من العذاب، و الحبل: العهد و الميثاق .

و علامه جمال الدين افریقی از اکابر ماهرين جابر بن صدور و أعظم بارعين محرزین فضل مشهور نزد سنیّه بوده.

صلاح الدين خليل بن أيبك الصفدي در كتاب «وافي بالوفيات» گفته:

[محمّد بن مكرم- بتشديد الرّاء- بن عليّ بن أحمد الأنصاري الرّويفعي الإفريقي ترجمه جمال الدين ابن منظور افریقی صاحب لسان

العرب ثمّ المصرى، القاضى جمال الدّين أبو الفضل، من ولد رويفع ابن ثابت الصّحاحي. ولد أوّل سنة ثلثين، و سمع من يوسف ابن

الخلي و عبد الرحمن بن الطفيل و مرتضى بن حاتم و ابن المقير و طاء؟؟؟، و تفرد و عمّر و كبر و أكثروا عنه، و كان فاضلا، و عنده

تشيع بلا رفض

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۷۶

مات في شعبان سنة إحدى عشرة و سبعمائة، خدم في الإنشاء بمصر ثمّ ولي نظر طرابلس، كتب عنه الشّيخ شمس الدّين. أخبرني

الشّيخ الأثير الدّين من لفظه قال: ولد المذكور يوم الإثنين الثّاني و العشرين من المحرمّ سنة ثلاثين و سبعمائة و هو كاتب الإنشاء

الشّريف، و اختصر كتباً و كان كثير النسخ ذا خطّ حسن و له أدب و نظم و نثر، إلخ .

و محمد بن شاكر بن أحمد الكتبي در «فوات الوفيات» گفته: [محمّد بن مكرم- بتشديد الرّاء- ابن عليّ بن أحمد الأنصاري الرّويفعي

ثمّ المصرى.

القاضى جمال الدّين بن مكرم، من ولد رويفع بن ثابت الأنصاري، ولد سنة ثلاثين و ستمائة و كان فاضلا و عنده تشيع بلا رفض،

مات في شعبان سنة إحدى عشرة و سبعمائة خدم في الإنشاء بمصر ثمّ ولي نظر طرابلس، و كان كثير الخطّ، اختصر كتباً كثيرة و له

النّظم و النثر، فمن شعره رحمه الله:

ضع كتابي إذا أتاك إلى الأرض ثمّ قلبه (في صح ظ) يديك لماما

فعلى ختمه و فى جانبه قبل قد وضعتنّ توأما

كان قصدى بها مباشرة الأرض و كفّيك بالتثامى إذا ما

و قال أيضا رحمه الله تعالى:

النّاس قد أثموا فينا بظنّهم و صدّقوا بالذى أدرى و تدرينا

ما ذا يضرك فى تصديق قولهم؟ بأن تحقّق ما فينا يظنّونا!

حملى و حملك ذنبا واحدا ثقة بالعفو أجمل من إثم الورى فينا!

و قال أيضا رحمه الله تعالى:

توهّم فينا النّاس أمرا و صمّت على ذاك منهم أنفوس و قلوب

و ظنوا و بعّض الظّنّ إنّهم

و كلّهم لاقواله فينا عليه ذنوب

تعالى تحقّق ظنهم لنريحهم من الإثم فينا مرّة و نتوب

أخذه من قول القائل حيث يقول:

قم بنا تفديك نفسى نجعل الشكّ يقينا عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۷۷



فإلى كم؟ يا حبيبي! \* يَأْتُمُ الْقَائِلُ فِينَا وَ أَخَذَ هَذَا مِنْ قَوْلِ الْأَوَّلِ:

لا أنس، لا أنس قولها بمنى: و يحك إنَّ الوشاة قد علموا

و نم واش بنا فقلت لها: هل لك يا هند و الذى زعموا؟!

قالت: لما ذا ترى؟ فقلت لها: كيلا تضيع الظنون و التهم!

و من شعر ابن المكرم، رحمه الله تعالى:

بالله إن جزت بوادى الأراك و قبلت أغصانه الخضر فاك

ابعث إلى المملوك من بعضه فإنى و الله ما لى سواك!]. و ابن حجر عسقلانى در كتاب «درر كامنه فى أعيان المائة الثامنة» على ما

نقل عنه گفته: [محمّد بن مكرم بن على بن أحمد الأنصارى الإفريقى ثم المصرى جمال الدين أبو الفضل، كان ينسب إلى رويغ بن

ثابت الأنصارى، ولد سنة ٦٣٠ فى المحرم و سمع من ابن المقير و مرتضى بن حاتم و عبد الرحيم بن الطفيل و يوسف بن المخلى و

غيرهم، و عمّر و كبر و حدّث فأكثروا عنه، و كان مغرّى باختصار كتب الأدب المطوّلة، اختصر «الأغانى» و «العقد» و «الذخيرة» و

«نشوان المحاضرة» و «مفردات ابن البيطار» و «التواريخ الكبار، و كان لا يملّ من ذلك. قال الصفدى:

لا أعرف فى الأدب و غيره كتابا مطوّلا إلّا و قد اختصره! قال: أخبرنى ولده قطب الدين أنّه ترك بخطّه خمسمائة مجلّدة! و يقال إنّ

الكتب التى علّقها بخطّه من مختصراته خمسمائة مجلّدة! (قلت): و جمع فى اللّغة كتابا سمّاه «لسان العرب» جمع فيه بين «التّهذيب» و

«المحكم» و «الصّحاح» و «الجمهرة» و «التهاية» و «حاشية الصّحاح» جوده ما شاء و رتبه ترتيب «الصّحاح» و هو كبير. و خدم فى ديوان

الانشاء طول عمره و ولى قضاء طرابلس، و كان عنده تشيع بلا رفض. قال أبو حيان:

أنشدنى لنفسه:

ضع كتابى إذا أتاك إلى الأرض و قلبه فى يديك لما ما

فعلى ختمه و فى جانيه قبل قد وضعتنّ توأما عبقات الانوار فى امامة الاثمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٤٧٨

قال: و أنشدنى لنفسه:

الناس قد أثموا فينا بظنهم و صدّقوا بالذى أدرى و تدرينا

ما ذا يضرك فى تصديق قولهم؟ بأن تحقّق ما فينا يظنّونا!

حملى و حملك ذنبا واحدا ثقة بالعمو أجمل من إثم الورى فينا!

قال الصفدى: هو معنى مطروق للقدماء لكن زاد فيه زيادة و هى قوله: «ثقة بالعمو» من أحسن متمّمات البلاغة. و ذكر ابن فضل الله أنّه

عمى فى آخر عمره، و كان صاحب نكت و نوادر و هو القائل:

بالله إن جزت بوادى الأراك و قبلت عيدانه الخضر فاك

فابعث إلى عبدك من بعضه فإنى و الله ما لى سواك!

و مات فى شعبان سنة ٧١١].

و جلال الدين سيوطى در «بغية الوعاة فى طبقات اللّغويين و النّحاة» گفته:

[محمّد بن مكرم بن على، و قيل: رضوان بن أحمد بن أبى القاسم بن ختنه (حنفية. ظ) ابن منظور الأنصارى الإفريقى المصرى، جمال

الدين أبو الفضل، صاحب «لسان العرب» فى اللّغة الذى جمع فيه بين «التّهذيب» و «المحكم» و «الصّحاح» و حواشيه و «الجمهرة» و

«التهاية» ولد فى المحرم سنة ثلاثين و ستمائة و سمع من ابن المغير (المقير. ظ) و غيره و جمع و عمّر و حدّث و اختصر كثيرا من

كتب الأدب المطوّلة كالأغانى و «العقد» و «الذخيرة» و «مفردات ابن البيطار» و يقال: إنّ مختصراته خمسمائة مجلّدة، و خدم فى ديوان

الانشاء مدّة عمره و ولى قضاء طرابلس و كان رئيسا فاضلا فى الأدب مليح الإنشاء، روى عنه السبكيّ و الذهبىّ و قال: تفرد بالعوالى و



كان عارفا بالنحو واللغة والتاريخ والكتابة واختصر «تاريخ دمشق» في نحو ربعة، و عنده تشييع بلا رفض، مات في شعبان سنة إحدى عشرة و سبعمائة، و من نظمه:

بالله إن جزت بوادي الأراك و قبلت عيدانه الخضر فاك

ابعث إلى عبدك من بعضها فإنتى و الله ما لي سواك . و مولوى صديق حسن خان معاصر در «أبجد العلوم» گفته: [محمد بن مكرم عبقات الانوار في امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۴۷۹]

ابن علي و قيل: رضوان بن أحمد بن أبي القاسم بن حقيه بن منظور الأنصاري الإفريقي المصري جمال الدين أبو الفضل صاحب كتاب «لسان العرب» في اللغة الذي جمع فيه بين «التهذيب» و «المحكم» و «الصحيح» و حواشيه و «الجمهرة» و «النهاية» ولد في محرم سنة ۶۳۰ و سمع من أبي المعز (ابن المقير. ظ) و غيره و جمع و عمر و حدث و اختصر كثيرا من كتب الأدب المطولة كالأغانى و «العقد» و «الذخيرة» و «مفردات ابن البيطار» يقال: إن مختصراته خمسمائة مجلد و خدم في ديوان الإنشاء مدة عمره و ولى قضاء طرابلس و كان صدرا رئيسا فاضلا في الأدب مليح الإنشاء، روى عنه السبكي و الذهبي، تفرد بالعوالي، و كان عارفا بالنحو و اللغة و التاريخ و الكتابة، و اختصر «تاريخ دمشق» في نحو ربعة، و عنده تشييع بلا رفض، مات في شعبان سنة إحدى عشر و سبعمائة].

و أحمد فارس أفندی معاصر در کتاب «حاسوس على القاموس» گفته:

[جمال الدين محمد بن جلال الدين مكرم بن نجيب الدين أبي الحسن الأنصاري الخزرجي الإفريقي نزيل مصر، ولد في المحرم سنة ۶۹۰ و سمع من ابن المقير و غيره و روى عنه السبكي و الذهبي و توفي سنة ۷۷۱، كذا في «تاج العروس»] انتهى.

فهذا بارعهم العظيم الذرب، و ماهرهم الطير الذرب، جمال الدين الإفريقي، صاحب «لسان العرب» الذي بذ في مساجله الأقران فملا الدلو إلى عقد الكرب، قد روى هذا الحديث المنجح لذوى الإذعان كل و طرو و أرب، الجالب لاوولى الإيقان كل فرح و طرب، المنفع غله الصديان كالتمير السرب، المالى من آمال أهل العرفان كل قدح و غرب، الحالى فى مذاق أصحاب الإيمان كالشهد و الضرب فالصيفادف عنه عاد و ساع فى الدل و الثرب، و الأنف منه باغ و داع بالويل و الحرب و الملط له معتقب للشين و الشنار و العاب و الجرب، و المبيط إياه محتقب للخسار و البوار يوم لا ينفع فيه السدم و الفرار و الندم و الهرب.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۸۰

### ۱۱۵- اما روايت صدر الدين ابو المجامع ابراهيم بن محمد ابن المؤيد الحموى

حديث ثقلين را، پس در «فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين» على ما نقل عنه گفته:

[أخبرنى الإمامان ابن عمى الشيخ الزاهد نظام الدين محمد بن على بن المؤيد الحموى و القاضى نصير الدين محمد بن محمد بن على البناكتى [۱] ثم الإسفراينى إجازة قال: أنبأنا شيخ الشيوخ تاج الدين عبد السلام بمدينة رها، قال:

أنبأنا أبى شيخ الشيوخ عماد الدين عمر بن شيخ الإسلام نجم الدين أبى الحسن بن محمد بن حمويه، قال: أنبأنا الأجل قطب الدين مسعود بن محمد التيسابورى، قال:

أنبأنا عبد الجبار بن محمد الحوارى، قال: أنبأنا الإمام الحافظ شيخ السنة أبو بكر أحمد ابن الحسين بن على البيهقى، قال: أنبأنا أبو محمد جناح بن نذير بن جناح القاضى بالكوفة، قال: أنبأنا أبو جعفر محمد بن على بن دحيم، قال: أنبأنا إبراهيم بن إسحاق الزهرى قال: نبأنا جعفر، يعنى ابن عون، و يعلى، عن أبى حيان التيمى، عن يزيد ابن حيان، قال: سمعت زيد بن أرقم قال: قام فينا ذات يوم رسول الله صلى الله عليه و سلم خطيبا فحمد الله و أنتى عليه ثم قال: أما بعد؛ أيها الناس! إنما فأنما. (ظ) أنا بشر يوشك أن يأتينى رسول ربى فأجيبه و إنى تارك فيكم الثقلين، أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فاستمسكوا بكتاب الله و خذوا به. فحث على كتاب الله عز و جل و رغب فيه ثم قال: و أهل بيتى، أذكركم الله فى أهل بيتى، ثلاث مرات، فقال له حصين: يا زيد! من أهل بيته؟ أليس

نساؤه من أهل بيته؟ قال: بلى إن نساؤه من أهل بيته و لكن أهل بيته من حرم الصدقة بعده. قال: و من هم؟ قال: آل علي و آل جعفر و آل عباس و آل عقيل. فقال: كل هؤلاء يحرم الصدقة؟ قال: نعم!].

و نیز در «فرائد السمطين» علی ما نقل عنه گفته:

[أخبرنا أبو بكر أحمد بن محمد بن عبد الله الحافظ، أنبأنا عبد الله الحافظ، أنبأنا عبد الله بن محمد بن جعفر الحافظ ثبأنا محمد بن يحيى بن مند، ثبأنا حميد بن مسعود، ثبأنا أبو حبان الكرماني [١] البناءكتي. بفتحيتين و كسر الكاف و فوقية- الى بناكت مدينة بما وراء النهر ١٢ «اتحاف»). عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٤٨١

(الكوفي. ظ) و سعيد بن مسروق، عن يزيد بن حبان قال: دخلنا على زيد بن أرقم فقال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال: ألا! ما (قد. ظ) تركت فيكم الثقلين أحدهما كتاب الله عز و جل من تبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضلالة ثم أهل بيتي اذكركم الله في أهل بيتي، ثلث مرات. قلنا: من أهل بيته؟ نساؤه؟ قال:

لا، أهل بيته عصبته الذين حرموا الصدقة بعده: آل علي و آل العباس و آل جعفر و آل عقيل .

و نیز در «فرائد السمطين» علی ما نقل عنه گفته:

[أخبرتنا الشَّيْخَةُ الصَّالِحَةُ زَيْنَبُ بِنْتُ الْقَاضِي عَمَادِ الدِّينِ أَبِي صَالِحٍ نَصْرَ بْنَ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ الشَّيْخِ قُطْبٍ وَقْتَهُ عَبْدُ الْقَادِرِ سَمَاعًا عَلَيْهَا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ بِغَدَادٍ عَصْرَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ السَّادِسِ وَالْعَشْرَ مِنْ صَفَرٍ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ وَسِتِّمِائَةٍ، قِيلَ لَهَا: أَخْبِرْكَ الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ السَّيِّقَاءِ قِرَاءَةً عَلَيْهِ وَأَنْتَ تَسْمَعِينَ فِي خَامِسِ رَجَبٍ سَنَةِ سَبْعِ عَشْرَةٍ وَسِتِّمِائَةٍ بِالمَدْرَسَةِ الْقَادِرِيَّةِ؟ قَالَتْ نَعَمْ! قَالَ: أَنْبَأْنَا أَبُو الْقَاسِمِ سَعِيدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْبَنَاءِ وَأَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ الْمُبَارَكِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَرَكَةَ الْكَنْدِيِّ فِي جُمَادَى الْأُولَى سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَأَرْبَعِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ، قَالَ: أَنْبَأْنَا أَبُو نَصْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الرَّيْسِيِّ قَالَ: أَنْبَأْنَا أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبَّاسِ ابْنِ الْمُخْلِصِ، قَالَ: أَنْبَأْنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ اللَّغَوِيِّ، أَنْبَأْنَا بَشَرَ ابْنَ الْوَلِيدِ الْكَنْدِيِّ، أَنْبَأْنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ، عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَتَرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاَنْظُرُوا مَا تَخْلَفُونِي فِيهِمَا].

و نیز در «فرائد السمطين» علی ما نقل عنه گفته:

[أخبرنا العدل الصَّالِحَ رَشِيدَ الدِّينِ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ عِمْرَانَ الْمُقَرِّيَ الْبَغْدَادِيَّ بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ بِهَا، قَالَ: أَنْبَأْنَا الْأَمِيرَ السَّيِّدَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْمُرْتَضَى الْحَسَنِيَّ إِجَازَةً، أَنْبَأْنَا الْحَافِظَ أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ نَاصِرِ السَّلَامِيِّ إِجَازَةً. «ح». وَ أَخْبَرَنِي الْعَدْلُ أَبُو طَالِبٍ عَلِيُّ بْنُ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٤٨٢

الحرب إذنا، قال: أنبأنا عبد الوهاب بن علي بن علي إجازة و أنبأنا شيخ الإسلام جمال السنه معين الدين أبو عبد الله محمد بن حمويه الحموي إجازة قال: أنبأنا القاضي أبو محمد عبد الملك بن كعب، قال: أنبأنا أبو العباس عطاء بن أحمد بن إدريس و أبو زكريا الحسين بن زكريا بن معاذ الترمذي، قال: أنبأنا الشيخ أبو عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي، قال: أنبأنا الشيخ نصر (بن علي. صح. ظ) قال: أنبأنا زيد بن الحسن، قال:

أنبأنا معروف بن خربوذ المكي، عن أبي الطفيل عامر بن واثلة، عن حذيفة بن أسيد الغفاري، قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع خطب قال: أيها الناس! إنه قد نبأني اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبى إلا مثل نصف عمر الذى يليه من قبل و إننى أظن أنى موشك أن أدعى فأجيب و إننى فرطكم على الحوض و إننى سائلكم حين تردون على عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما، الثقل الأكبر كتاب الله و طرف بيد الله و طرف بأيديكم فاستمسكوا و لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتى أهل بيتي، فإننى قد نبأني

اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ .

و صدر الدین حموی از أعظم صدور أثبات و أفاحم رؤوس ثقات سنیّه می باشد. بعضی از فضائل سنیّه و محامد بهیّه او بر ناظر «معجم مختص» و «تذکره الحفّاظ» و «عبر فی خبر من غیر» ذهبی و «طبقات شافعیّه» جمال الدّین أسنوی و «نظم درر السّمطین» محمّد بن یوسف زرنندی و «توضیح الدلائل» شهاب الدّین أحمد و «جواهر العقّیدین» نور الدّین سمهودی، واضح و آشکار است.

فهذا صدر الدّین الحموی أحد الأعیان الصّدور، الموصوفین بالإمامه علی ألسنه الجمهور، قد روى هذا الحديث المعروف المشهور، و أثر ذاك الخبر المروى المأثور عن النّبیّ الأَمین المأمون المحبور، علیه و آله آلاف السلام من الملك الغفور، فأورده فی كتابه بطرق عديدة ذات ضوء و نور، و أسانید سديدة مسفرة كالصبح حين الجشور، فالحمد لله علی تحقّق الحقّ بأبین ما يكون من الوضوح و الظهور و تألّق الصّواب بالجمع ما یرى من السّطوع و السّفور، و الله ولی التّوفیق فی کلّ الامور، و هو الموزّع

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۸۳

المرشد فی الورد و الصّدر.

#### ۱۱۶- أما رواية نجم الدين أبو العباس أحمد بن محمد بن مكى ابن ياسين القمولى

حديث ثقلين را، پس در «تكملة تفسير مفاتيح الغيب» بتفسير آیه «سَفَرُكُمْ لَكُمْ أَيْهَ الثَّقَلَانِ»

گفته: [و الثقل: الأمر العظيم،

قال عليه السلام: إننى تارك فيكم الثقلين .

و نجم الدين قمولى از أمائل فقهای عظام و أفاضل نبهای فخام سنیّه بوده.

جمال الدين عبد الرحيم بن حسن الأسنوى در «طبقات شافعیّه» گفته:

[الشيخ نجم الدين أبو العباس أحمد بن محمد بن مكى بن أبي الحرم المكى القمولى. تسربل بسربال الورع و التقى و تعلق بأسباب الرقى فارتقى و خاص مع الأولياء فذكر فى فلکهم و لزهمم حتى انتظم فى سلکهم.

ترجمه نجم الدين قمولى صاحب تكملة تفسير كبير كان إماما فى الفقه عارفا بالأصول و العربيّة صالحا صدر السليم (سليم الصدر. ظ) كثير التلاوة متواضعا مترددا كريما كثير المروّة، شرح «الوسيط» شرحا مطوّلا- أقرب تناولا من شرح ابن الزفعة و إن كان كثير الاستمداد منه و أكثر فروعاً منه أيضا؛ بل لا أعلم كتابا فى المذهب أكثر مسائل منه و سماء «البحر المحيط فى شرح الوسيط»، ثم لخص أحكامه خاصيّة كتلخيص الرّوضة من الرّافعى سماء «جواد (جواهر. ظ) البحر»، و شرح مقدّمه ابن الحاجب فى النحو شرحا مطوّلا، و شرحا لأسماء الحسنی فى مجلّد، و كمل تفسير ابن الخطيب. تولّى تدريس الفخریّة بالقاهرة و نيابة الحكم بها و تدريس الفائزيّة بمصر و نيابة (نيابته ظ) بها و حسبته مع حسبة الوجه القبلى.

مات فى رجب سنة سبع و عشرين و سبعمائة عن ثمانين سنة. و قمولّه، بلد بالبرّ الغربى من أعمال القوصية قريّة من قوص .

و تقى الدين أسدى در «طبقات شافعیّه» گفته: [أحمد بن محمد بن مكى بن ياسين القرشى المخزومى الشيخ العلّامة نجم الدين أبو العباس القمولى المصرى.

اشتغل إلى أن برع و درس و أفتى و صنف و ولى قضاء قوص ثم اخيم ثم اسيوط و المينة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۸۴

و الشرفيّة و الغربيّة، و ولى نيابة الحكم بالقاهرة و جسّه مصر مع الوجه القبلى و درس بالفخریّة بالقاهرة و بالفائزيّة بمصر، شرح «الوسيط» شرحا مطوّلا أقرب تناولا من المطلب و أكثر فروعاً و إن كان كثير الاستمداد منه، قال الأسنوى: لا أعلم كتابا فى المذهب أكثر مسائل منه و سماء «البحر المحيط فى شرح الوسيط» ثم لخص أحكامه خاصّة كتلخيص الرّوضة من الرّافعى سماء «جواهر البحر» و

«شرح مقدّمه ابن الحاجب فی النّحو» شرحاً مطوّلاً و «شرح الأسماء الحسنی» فی مجلّد و کَمَل تفسیر الإمام فخر الدّین. قال السّبکی فی «الطبقات الکبری»: کان من الفقهاء المشهورین و الصّلحاء المتورّعين، یحکى أن لسانه کان لا یفتّر عن قول «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» \* و لم یرح یفتی و یدرّس و یصنّف و یکتب، و کان الشّیخ صدر الدین ابن الوکیل یقول فیما نقل لنا عنه: لیس بمصر أفقه من القمولى. و قال الکمال جعفر الأذفوی: قال لی: أربعین سنّه أحکم؛ ما وقع لی حکم خطأ و لا مکتوب فیہ خلل متبى! و کان مع جلالته فی الفقه عارفا بالنّحو و التّفسیر، مات فی رجب سنه سبع، بتقدیم السّین، و عشرين و سبعمائه عن ثمانین سنّه و دفن بالقرافه. و قمولا: قریه بالبرّ الغربی من الأعمال القوصیّه قریه من قوص .

و ابن حجر عسقلانی در «درر کامنه فی أعیان المائۀ الثمانه» گفتہ: [أحمد بن محمّد بن أبی الحرم مکی، نجم الدّین المخزومی القمولى تفقه و تمهّر و ناب فی الحکم بمصر و ولی الحسبه و درّس بالفخریّه و کان قبل ذلك قد ولی قضاء قوص ثم إخمیم ثم اسیوط و المنیه و الشرقیه و الغربیّه. قال الکمال جعفر: قال لی: أربعین سنّه أحکم ما وقع لی حکم خطأ و لا مکتوب فیہ خلل معی، و له «شرح الوسیط» فی نحو أربعین مجلّده، و جرّد نقوله فسمّاها «جواهر البحر»، و شرح مقدّمه ابن الحاجب، و شرح الأسماء الحسنی و أكمل تفسیر الإمام فخر الدّین، و کان ابن الوکیل یقول: ما فی مصر أفقه منه، مات فی رجب سنه ۷۲۷ و هو من أبناء الثمانین . و جلال الدین سیوطی در «بغیة الوعاء فی طبقات اللّغویین و النّحاة» گفتہ:

[أحمد بن محمّد بن مکی بن یاسین بن الشّیخ نجم الدّین القمولى. قال الأذفوی: کان من الفقهاء الأفاضل و العلماء المتقدّمین و الصّلحاء المتورّعين، اشتغل بقوص و القاهرة عبقات الانوار فی امامه الاثمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۴۸۵

و قرأ الاصول و النّحو و سمع من البدر بن جماعة و صنّف «البحر المحیط» و «شرح الأسماء الحسنی». ولی الحکم بقمولا و اخمیم و اسیوط و غيرها و الحسبه بمصر، و ناب فی الحکم بها و درّس بالفخریّه، مولده سنه ثمان و خمسين و ستمائه و مات يوم الأحد ثامن رجب سنه سبع و عشرين و سبعمائه].

و نیز جلال الدین سیوطی در «حسن المحاضرہ فی أخبار مصر و القاهرة» در (ذکر من کان بمصر من الفقهاء الشّافعیّه) گفتہ: [القمولى- نجم الدّین أبو العباس أحمد بن محمّد بن أبی الحرم مکی. کان إماما فی الفقه عارفا بالأصول و العریّه صالحا متواضعا، صنّف «البحر المحیط فی شرح الوسیط» و لخصه كالرّوضه فی کتاب سماء «الجواهر» و له «شرح کافیۀ ابن الحاجب» و «شرح أسماء الحسنی» ولی حسبه مصر، مات فی رجب سنه سبع و عشرين و سبعمائه].

و شمس الدین محمد بن احمد الدّاودی المالکی در «طبقات المفسّرین» گفتہ: [أحمد بن محمّد بن مکی بن یاسین المخزومی الشّیخ العلّامه نجم الدّین أبو العباس القمولى المصری الشّافعی. اشتغل إلى أن برع و درّس و أفتی و صنّف و ولی قضاء قوص ثم إخمیم ثم اسیوط و المنیه و الشرقیه و الغربیّه ثم ولی نیابه الحکم بالقاهره و حسبه مصر مع الوجه القبلی و درّس بالفخریّه بالقاهره و الفائزیّه بمصر و شرح الوسیط شرحاً مطوّلاً أقرب تناولا من «المطلب» و أكثر فروعا و إن کان كثير الاستمداد منه. قال الاسنوی: لا أعلم کتابا فی المذهب أكثر مسائل منه سماء البحر المحیط فی شرح الوسیط ثم لخص أحكامه خاصّه كتلخیص الرّوضه من الرّافعی سماء جواهر البحر، و شرح کافیۀ ابن الحاجب فی النّحو شرحاً مطوّلاً، و شرح الأسماء الحسنی فی مجلّد، و کَمَل تفسیر الإمام فخر الدّین. قال السّبکی فی «طبقات الکبری»: کان من الفقهاء المشهورین و الصّلحاء المتورّعين، یحکى أن لسانه کان لا یفتّر عن قول «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» \* و لم یرح یفتی و یدرّس و یصنّف و یکتب، و کان الشّیخ صدر الدین بن الوکیل فیما نقل لنا عنه یقول: لیس بمصر أفقه من القمولى، و قال جعفر الأذفوی: قال لی: أربعین سنّه أحکم؛ ما وقع لی حکم خطأ و لا مکتوب فیہ خلل! و کان مع جلالته فی الفقه عارفا بالنّحو

و التفسير، مولده سنة ثلاث و خمسين و ستمائة و مات يوم الأحد ثامن رجب سنة سبع و عشرين و سبعمائة عن ثمانين سنة و دفن بالقزاقفة. و قمولا: بفتح القاف و ضم الميم و اسكان الواو؛ بلدة من البرّ الغربي من الأعمال القوصية قريبة من قوص، ذكره ابن قاضي شبهه ثم شيخنا في «طبقات النّحاء» [انتهى.

فهذا القمولى نجمهم السّاطع الزّهور، و علمهم اللّامع السّيفور، قد أورد هذا الحديث الزّاهر الثّور، الباهر الظّهور، فى كتابه المعروف المشهور، فلا ينحرف عن قبوله إلّا من فتلته فاتلات الغرور، و عميت عليه مشتبهات الأمور، فهو لزيغه عن الصّدق و الصّواب محصور، و عن الرّشد و الهدى مهجور، و لعمهه فى الضّلال و العمى مغمور، و لعتفه فى الغيّ و الرّدى مثبور.

#### ۱۱۷- أما رواية علاء الدين على بن محمد بن ابراهيم البغدادي الصوفي المعروف بالخازن

حديث ثقلين را، پس در تفسیر خود مستمی به «بالباب التأویل فى معانى التنزيل» در تفسیر آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» گفته: [وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

. أى: تمسّكوا بحبل الله. و الحبل هو السّبب الذى يتوصّل به إلى البغية، و سمى الأمان حبلًا لأنه سبب يتوصّل به إلى زوال الخوف. و قيل: حبل الله هو السّبب الذى به يتوصّل إليه، فعلى هذا اختلفوا فى معانى الآية فقال ابن عباس: معناه: تمسّكوا بدين الله لأنه سبب يوصل إليه. و قيل: حبل الله هو القرآن لأنه أيضا سبب يوصل إليه. و فى إفراة مسلم من حديث زيد بن أرقم أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله قال: ألا! و إنّى تارك فيكم ثقلين أحدهما كتاب الله هو حبل الله، من اتّبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضّلالة. الحديث . و نیز در تفسیر آیه مودت گفته:

[م [۱] عن زيد بن أرقم أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله قال: إنّى تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و الثّور، فخذوا بكتاب الله تعالى: و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رغب فيه ثمّ قال: و أهل بيتى، أذكركم [۱] يعنى: أخرج مسلم (۱۲). عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۸۷

الله فى أهل بيتى، أذكركم الله فى أهل بيتى. فقال له حصين: من أهل بيته يا زيد؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: نساؤه من أهل بيته و لكنّ أهل بيته من حرمت عليه الصّدقة بعده. قال: و من هم؟ قال: هم آل على و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس . و نیز در تفسیر آیه «سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثّقَلَانِ»

گفته: [و أراد بالثّقَلينِ الإنس و الجنّ، سمّا ثقلين لأنّهما ثقلا على الأرض أحياء و أمواتا، و قيل: كلّ شىء له قدر و وزن ينافس فيه فهو ثقل. و منه

قول النّبىّ صلى الله عليه و آله: إنّى تارك فيكم الثّقَلينِ كتاب الله و عترتى، فجعلهما ثقلين إعظاما لقدرهما]. و علامه علاء الدين خازن از أكابر مشاهير و ائمّه نحارير سّيته مى باشد.

ابن حجر عسقلانى در «درر كامنه فى أعيان المائة الثّامنه» گفته: [على بن محمّد بن إبراهيم بن عمر بن خليل الشّيعى - بمعجمه مكسورة بعدها مثناة من تحت ساكنه ثمّ حاء مهملة - نسبة إلى شيعه من عمل حلب، البغدادي الصّوفى علاء الدّين خازن الكتب بالسّماسطية.

ترجمه علاء الدين خازن بغدادى مفسر ولد سنة ثمان و سبعين و ستمائة ببغداد و سمع بها من ابن الدّواليبى، و قدم دمشق و سمع من القاسم بن مظفر و وزيره بنت عمر، و اشتغل كثيرا و جمع تفسيرا كبيرا سمّاه «الباب. (صح. ظ.) التأویل لمعالم التنزيل» و «شرح العمدة» و هو الذى صنّف «مقبول المنقول» فى عشر مجلّدات جمع فيه بين مسند الشافعى و أحمد و السّيته و «الموطّأ» و الدّار قطنى، فصارت عشرة كتب و ربّها على الأبواب و جمع سيرة نبوية مطوّلة و كان حسن التّجب و البشر و التّودّد، و قال ابن رافع: مات فى آخر شهر

رجب، أو مستهل شعبان سنة إحدى وأربعين و سبعمائة بحلب .

یکی از مآثر عالیّه و مفاخر غالیّه خازن، بودنش از جمله شیوخ آن مشایخ سبعه شاه ولی الله است که حضرتش باتصال سند خود بایشان حمد الهی فرموده و ایشان را مشایخ جلّه کرام و ائمه قاده اعلام و از جمله مشهورین در حرمین محترمین و مجمع علی فضلهم من بین الخافقین؛ وانموده، و تفسیرش که مسّی به «الباب التأویل»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۸۸

است نیز نهایت شائع و مشهور و در مرویات و مجازات محدّثین اعظم و مسندین آفاحم مسطور و مذکورست.

شیخ تاج الدین دهیان مکی در «کفایه المتطلّع» که در آن مرویات شیخ خود حسن بن علی العجیمی ذکر کرده گفته: [التفسیر- للإمام علاء الدین علی ابن محمّد بن إبراهیم الخازن، رحمه الله تعالى. سند روایت تفسیر خازن أخبر به عن النور علی بن محمّد الأجهوری، عن العلامة برهان الدین إبراهیم بن عبد الرحمن العلقمی، عن الحافظ جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی، عن مسند الدنیا محمّد بن مقبل الحلبي إجازة عن محمّد بن علی الحراوی، عن الحافظ عبد المؤمن بن خلف الدمیاطی، عن مؤلفه الإمام علاء الدین علی بن محمّد بن إبراهیم بن الخازن، فذكره .

و مصطفى بن عبد الله القسطنطينی در «كشف الظنون» گفته: [باب- فی معانی التزیل- فی ثلاث مجلّدات، للشیخ علاء الدین علی بن محمّد بن إبراهیم البغدادی الصوفی المعروف بالخازن، فرغ من تألیفه يوم الأربعاء العاشر من رمضان سنة ۷۲۵ خمس و عشرين و سبعمائة. أوله: الحمد لله الذي خلق الأشياء فقدرها، إلخ. ذكر فيه أنّ «معالم التزیل» للبغوی موصوف بالأوصاف المحموده لكنّه طویل فانتخبه و ضمّ إليه فوائد لخصها من كتب التفسير بحذف الأسانید، و جعل علامة للصّحیحین و ذكر أسامی غیرهما و عرض (تعرض. ظ) فيه بشرح غریب الحديث و ما یتعلّق به .

و أحمد بن عبد القادر العجلی در «ذخیره المال» گفته: [قال الإمام ابن الخازن (الخازن. ظ) رحمه الله في تفسيره على قوله تعالى وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

:

روى عن محمّد بن إسحاق بسند (بسند. ظ) عن عليّ رضي الله عنه قال: لما نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه و سلم و «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»

دعاني رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال: يا عليّ! إنّ الله أمرني أن أنذر عشيرتي الأقربين، إلخ .

و سيد مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی در «نور الأبصار» گفته: [و يشهد للقول بأنهم عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين ما وقع منه صلى الله عليه و سلم حين أراد المباهلة هو و وفد

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۸۹

نجران كما ذكره المفسرون في تفسير آية المباهلة و هي قوله تعالى «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ»

قيل: أراد بالأبناء الحسن و الحسين و بالنساء فاطمة و بالنفس نفسه صلى الله عليه و سلم و عليّا رضي الله عنه. كذا في تفسير الخازن انتهى.

فهذا علاء الدين الخازن، مفسّرهم الزازن الوازن، قد روى هذا الحديث الواقى الصّائن، عن الوقوع من مهاوى الردى الحائن، فالمذعن له مقبل على الهدى راكن، و المصدّق به مطمئنّ إلى الصّواب ساكن، و المرتاب فيه حارّد للغل مبطن كامن، و المنحاز عنه حائد خامل الذّكر خامن.



حدیث ثقلین را، پس در کتاب «دستور الحقائق» آورده، چنانچه ملک العلماء دولت آبادی در «هدایه السعدا» گفته: [ و فی «دستور الحقائق» للإمام فخر الدین الهانسی: روی عن زید بن أرقم قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حجة الوداع و نزل عند غدير خم، و هو اسم موضع بين مكة و المدينة، فأمر أن يجمع رجال الإبل فجعلها كالمنبر فصعد عليها و قال: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي إن تمسكتم بهما لن تضلوا من بعدى . و غایت تفوق و نبالت و تقدّم و جلالت علامه فخر الدین هانسی حسب افادات اکابر سیّته در مجلّد حدیث طیر بعون الله المنعم المفیض لكلّ خیر؛ دریافتی.

فهذا فخر الدين الهانسی صاحب «دستور الحقائق»، و فاخرهم المحرز من المفاخر للجلال و الدقائق، قد روى هذا الحديث البارع الفائق، الزائع الزائق، الكاشف من المعضلات قاطبة المضائق، المفرج من المبهمات كل مازق متضائق، الهادی بلوامع إرشاده كلّ البرایا و الخلائق، إلى أوضح المناهج و أقوم المدارج و أبین الطرائق الدافع عن مسالك الرّشد و الهدى سائر القوارع و الزّوابع و العوائق، المحصف المبرم من معاهد العلم و یقین أمتن الأسباب و العری و العلائق، فلا- ینحرف عنه إلّا جاحد مائق، منی بتضییع الحقائق، و لا یصدف عنه إلّا حائد بائق، عنی بإطراح

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۹۰

الوثائق، و الله مجازیه بسوء عمله فهو لعذابه ذائق؛ يوم يحشر كل نفس معها شهيد و سائق.

#### ۱۱۹- أما روایت ولی الدین أبو عبد الله محمد بن عبد الله التبریزی الخطیب

حدیث ثقلین را، پس در «مشکاة المصابیح» گفته: [

و عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال: قام رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما فینا خطیبا بماء یدعی خمّا بین مکة و المدینة فحمد الله و أثنی علیه و وعظ و ذکر ثمّ قال: أمّا بعد، ألا- أيّها الناس! إنّما أنا بشر یوشک أن یأتینی رسول ربّی فاجیب و أنا تارك فيكم الثقلين (ثقلین. ظ) أولهما کتاب الله عزّ و جلّ فی الهدی و النور، فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به. فحثّ علی کتاب الله و رغب فیهِ ثمّ قال: و أهل بیتی اذکرکم الله فی أهل بیتی، اذکرکم الله فی أهل بیتی [۱].

و فی روایة: کتاب الله هو جبل الله من اتّبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی الضلالة. رواه مسلم . و نیز در آن گفته:

[عن جابر رضی الله عنه قال: رأیت رسول الله صلى الله عليه وسلم فی حجّته يوم عرفه و هو علی ناقته القصوى یخطب فسمعتة یقول. یا أيّها الناس! إني ترکت فيکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا کتاب الله و عترتی أهل بیتی، رواه الترمذی عن زید بن أرقم رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني تارك فيکم الثقلين ما إن تمسّکتهم به لن تضلّوا بعدی أحدهما أعظم من الآخر کتاب الله جبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتی أهل بیتی و لن یفترقا حتّى یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما. رواه الترمذی .

و کمال سمو مقام و علو مرتبت و نهایت رفعت محلّ و شموخ منزلت ولیّ الدین الخطیب، و همچنین أقصای وثوق استناد و حمادای اعتبار و اعتماد «مشکاة المصابیح» نزد اهل سیّنت محتاج به بیان نیست، و قد سبق نبذ من ذلك فی مجلّد حدیث الطیر. [۱] المحفوظ فی «صحیح مسلم» أنه صلعم قالها ثلثا (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۹۱

فهذا ولی الدین الخطیب صاحب «المشکوة»، صفوة علمائهم السّیّعة الحماة، قد روى هذا الحديث المقبول عند النّقد البرعة الرّعاة،

المرضی للجهابذة الأساتذة الأساء فلا يشيح بوجهه إلّا جاحد سلك مسلك الناكين الغواة، و ركب قدّة الناكين الطّغاة، و مال إلى القاسطين البغاة، و عدل إلى المارقين الشّراء، و جنح إلى الضّاعين العداة، و ركن إلى الشّاحنين الرّداة، و ترك الرّاشدين الهداة، و فارق الدّالّين الدّعاة، و الله مجازيه على سوء صنيعه يوم يحشر النّاس حفاة عراء، و يساقون إلى موقفهم مشاة كباء.

## ۱۲۰- أما رواية أبو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف المزني

حديث ثقلين را، پس در کتاب «تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف» ألفاظ و طرق این حدیث شریف را از مسلم و ترمذی و نسائی آورده، چنانچه در مسند جابر تحت عنوان «جعفر بن محمد بن علی الهاشمی الصّیّادق، عن أبيه محمّد بن علی، عن جابر» گفته: [حدیث ت: رأيت النّبيّ صلى الله عليه و سلّم في حجّته يوم عرفه و هو على ناقته القصواء يخطب، الحديث، ت: في المناقب: عن نصر بن عبد الرحمن الكوفي، عن زيد بن الحسن، عنه به و قال: حسن غريب .

و در مسند زيد بن أرقم گفته:

[حبیب بن أبی ثابت الأسدي الكوفي، عن زيد بن أرقم. حديث ت: إني تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا، الحديث، ت: في المناقب: عن علي بن المنذر، عن ابن فضيل، عن الأعمش، عنه به، و عن عطية، عن أبي سعيد به ، و قال: حسن غريب .

و نیز در مسند زيد بن أرقم گفته:

[عامر بن واثله أبو الطفيل الليثي الكناني و له رؤية، عن زيد، بن أرقم حديث ت س: من كنت مولاه فعليّ مولاه. ت في المناقب: عن محمّد بن يسار، عن غندر، عن شعبة، عن سلمة بن كهيل قال: سمعت أبا الطفيل يحدّث عن أبي سريحة أو زيد بن أرقم؛ شكّ شعبة، فذكره و قال: حسن غريب. س فيه، عن محمّد بن مثنى، عن يحيى بن حمّاد، عن أبي عوانة، عن سليمان، عن حبيب عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۴۹۲

ابن أبی ثابت، عن أبي الطفيل، عن زيد أرقم به أتم من الأوّل: لما رجع و نزل غدیر خمّ. الحديث .

و نیز در مسند زيد بن أرقم گفته:

[يزيد بن حيّان التّيمي الكوفي عمّ أبي حيّان التّيمي عن زيد بن أرقم، حديث م س: انطلقت أنا و حصين بن سبرة و و عمرو بن مسلم إلى زيد بن أرقم قال له حصين: يا زيد! لقد رأيت خيرا كثيرا: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلّم، الحديث بطوله. و فيه: إني تارك فيكم الثّقلين. م في الفضائل: عن زهير بن حرب و شجاع بن مخلد، كلاهما عن اسماعيل بن عليّ و عن أبي بكر بن أبي شيبة، عن محمّد بن فضيل و عن إسحاق بن إبراهيم، عن جرير، ثلاثتهم عن أبي حيّان التّيمي و عن محمّد بن بكار، عن حسان بن إبراهيم عن سعيد ابن مسروق، كلاهما عنه به. س في المناقب، عن زكريّا بن يحيى السّجزي، عن إسحاق بن إبراهيم، به .

و در مسند أبو سعيد خدری تحت عنوان [سليمان بن مهران الأعمش، عن عطية، عن أبي سعيد] گفته:

[حديث ت: إني تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدی، الحديث في ترجمة حبيب بن أبی ثابت، عن زيد بن أرقم .

و أبو الحجاج مزی از اکابر حفاظ ماهرين و أجلّه أيقاظ بارعين و أعلام دين و أركان يقين متسنّين بوده، نبذی از مفاخر عاليه المقدار و مآثر غالية الأسعار او نزد أئمه قوم بر ناظر «تذكرة الحفاظ» و «معجم مختصّ» و «تذهيب التّذهيب» ذهبی و «تمّة المختصر» زين الدّين ابن الوردي و «طبقات شافعيّه» تاج الدّين سبكي و «طبقات شافعيّه» جمال الدين أسنوي و «طبقات شافعيّه» تقى الدّين أسدي و «نجوم زاهره» جمال الدّين يوسف بن تغرى بردی الظّاهري و درر «كامنه في أعيان المائة الثّامنة» ابن حجر عسقلاني و «روض المناظر قاضی أبو الوليد بن شحنة و «طبقات الحفاظ» جلال الدّين سيوطي و «بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السّابع» محمّد بن علي الشّوكاني؛ واضح و لائح ست.



در این جا اکتفا بر عبارت «بدر طالع» می‌رود.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۹۳

قال الشوكاني فيه: [يوسف بن الزكي عبد الرحمن بن يوسف بن عبد الملك ابن يوسف بن علي بن أبي الزاهر الحلبي الأصل المزي أبو الحجاج جمال الدين ترجمه حافظ أبو الحجاج مزي حلبي الإمام الكبير الحافظ صاحب التصانيف، ولد في ربيع الآخر سنة ۶۵۴ و طلب بنفسه فأكثر عن أحمد بن أبي الخير و مسلم ابن علان و الفخر بن البخاري و نحوهم من أصحاب ابن طبرزد و الكندي و سمع الكتب الطوال و الأجزاء، و مشايخه نحو الألف، و من مشايخه النووي بالشام و الحرمين و مصر و حلب و الإسكندرية و غيرها، و أتقن اللغة و التصريف و تبخر في الحديث و درس بمدارس منها: دار الحديث الأشرفية، و لما ولي تدريسها قال ابن تيمية: لم يلقها من حين بنيت إلى الآن أحق بشرط الواقف منه. قال الذهبي:

ما رأيت أحدا في هذا الشأن أحفظ منه، و اودى مرة بسبب ابن تيمية لأنها لما وقعت له المناظرة مع الشافعية و بحث معه الصفي الهندي و ابن الزملكاني كما تقدمت الإشارة إلى ذلك شرع صاحب الترجمة يقرئ كتاب «خلق أفعال العباد» للبخاري قاصدا بذلك الرد على المخالفين لابن تيمية، فغضب الفقهاء و قالوا: نحن المقصودون بهذا، فبلغ ذلك القاضي الشافعي يومئذ فأمر بسجنه فتوجه ابن تيمية و أخرجه من السجن بيده فغضب النائب فاعيد ثم اخرج عنه فأمر النائب أن ينادى بأن من تكلم في العقائد يقتل! و من مصنفاته: «تهذيب الكمال» اشتهر في زمانه و حدث به خمس مرات و كتاب «الأطراف» و هو كتاب مفيد جدا و قد أخذ عنه الأكابر و ترجموا له و عظموه جدا، قال ابن سيد الناس في ترجمته: إنه أحفظ الناس للتراجم و أعلمهم بالرواة من أعارب و أعاجم، و أطال الثناء عليه و وصفه بأوصاف ضخمة و قال: إنه في اللغة إمام و له في الفرائض معرفة و إمام، و قال الصفي فدي: سمعنا «صحيح مسلم» على السيد المنبجي و هو حاضر فكان يرد على القاري فيقول القاري: ما عندي إلّا ما قرأت فيوافق المزي بعض من حضر ممّن بيده نسخة إما بأن يوجد فيها كما قال أو يوجد مظننا عليه أو في الحاشية لما ذكر ذلك منه. قلت له: ما النسخة الصفيحيّة إلّا أنت قال: و لم أر بعد أبي حيّان مثله في العربية خصوصا التصريف و لم يكن مع توسّعه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۹۴

في معرفه الرجال يستحضر تراجم غير المحدّثين لا من الملوك و لا من الوزراء و القضاة و الأدباء. و قال الذهبي: كان خاتمة الحفاظ و ناقد الأسانيد و الألفاظ و هو صاحب معضلاتنا و مرجع مشكلاتنا، قال: و فيه حياء و كرم و سكينه و احتمال و قناعة و ترك التجمل و الجماع عن الناس، و مات يوم السبت ثاني عشر صفر سنة ۷۴۴ [۱]] انتهى.

فهذا أبو الحجاج المزي حافظهم الكبير الجليل الأجل، و بارعهم النبيل العظيم المحلّ، قد روى هذا الحديث الضارب السائر في الآفاق سير المثل، المستعذب المستحلي في الأذواق كمشتار العسل، فساق من الصّحاح طرق عديدة مبرّات عن النقص و الخلل، و جمع منها سياقات منقّعة للأوام بالعلّ بعد التهلّ، فيا لله و للجاحد القمي الدليل الأذلّ، و المنكر الغويّ الضليل الأضلّ، كيف جار عن الحقّ و عدل، و نكص عن سنن الصّواب و نكل، فأثر لرينه ظاهر الخطاء و الخطل، و قاد لحينه نفسه إلى فاحش الرّيغ و الرّلل، و أوضع لغيّه في مهامه العدوان من غير مهل، و أوغل عتّه في سبابس الشّنّان كالهمل.

## ۱۲۱- اما اثبات شرف الدين حسن بن محمد عبد الله الطيبي

حديث ثقلين را، پس در «کاشف- شرح مشکاة» گفته: [السادس:

زيد [۲] قوله: الثقلين، الثقل المتاع المحمول على الدابة و إنما قيل للإنس و الجنّ «الثقلان» لأنهما قطان الأرض فكأنهما ثقلاهما، و قد شبه بهما الكتاب و العترة لأنّ الدين يستصلح بهما و يعمر كما عمّرت الدنيا بالثقلين (و قيل. صح. ظ) سمّاهما ثقلين لأنّ الأخذ بهما و العمل بهما ثقل، و قيل في تفسير قوله تعالى «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»

أى أوامر الله ونواهيه، لأنه لا تؤدى إلّا بتكليف ما يثقل وقيل:

قولا ثقيلا، أى له وزن وسمى الجَنّ والإنس ثقلين لأنهما فضّلا بالتمييز على سائر الحيوان وكلّ شىء له وزن و قدر يتنافس فيه فهو «ثقل».

قوله: اذكركم الله [١] الصحيح أنه توفي سنة ٧٤٢ اثنين و أربعين و سبعمائة، كما ذكره غير واحد من علماء هذا الشأن (١٢. ن).

[٢] يعنى: ان الحديث السادس من هذا الفصل رواه زيد بن ارقم (١٢).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٤٩٥

فى أهل بيتى.

أى أحذركم الله فى شأن أهل بيتى و أقول لكم: لا تؤذوهم فاحفظوهم (و احفظوهم. ظ)، و التذكير بمعنى الوعظ يدلّ عليه قوله: و وعظ و ذكر.

و نیز «در كاشف» گفت: [الفصل الثانی- الأول: جابر [١]- قوله: و عترتى أهل بيتى. عتره الرجل: أهل بيته و رهطه الأذنون، و لاستعمالهم العتره على أنحاء كثيرة بينها رسول الله صلى الله عليه و سلمّ ليعلم أنّه أراد بذلك نسله و عصابته الأذنين و أزواجه.

الثانى: زيد [٢]- قوله: ما إن تمسّكتم به. ما الموصول و الجملة الشرطيّة صلتها و إمساك الشىء التعلّق به و حفظه. قال تعالى: وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ

، و استمسك الشىء إذا تحزى الإمساك به، و لهذا لما ذكر التمسك عقبه بالتمسك به صريحا و هو الحبل فى

قوله كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض»

و فيه تلويح إلى معنى قوله تعالى «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»

كان الناس واقعين فى مهواه طبيعتهم مشتغلين بشهواتها و إنّ الله تعالى يريد بلطفهم (بلطفه. ظ) رفعهم فيدنى حبل القرآن إليهم ليخلصهم من تلك الورطه، فمن تمسك به نجا و من أخلد إلى الأرض هلك، و معنى التمسك بالقرآن العمل بما فيه و هو الايتمار بأوامره و الانتهاء عن نواهيه، و التمسك بالعتره محبتهم و الاهتداء بهديهم و سيرتهم. و

قوله: إني تارك فيهم (فيكم. ظ)

إشارة إلى أنّهما بمنزلة التّوأمين الخلفين عن رسول الله صلى الله عليه و سلمّ و أنّه صلى الله عليه و آله يوصى الائمة بحسن المعاشرة معهم و إثارة حقهما على أنفسهم، كما يوصى الأب المشفق لأولاده، و يعضده الحديث السابق فى الفصل الأوّل:

أذكركم الله فى أهل بيتى كما يقول الأب المشفق: الله! الله! فى حق أولادى،

و معنى كون أحدهما أعظم من الآخر أنّ القرآن مؤساة للعتره و عليهم الاقتداء به و هم أولى الناس بالعمل بما فيه و لعل السرّ فى هذه الوصيّه و الاقتران بالقرآن إيجاب محبتهم لقوله تعالى «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

فإنّه تعالى جعل شكر إنعامه و إحسانه بالقرآن منوطا بمحبتهم على سبيل الحصر، و كأنّه صلى الله عليه و سلمّ يوصى الائمة بقيام الشكر و قيد تلك [١] يعنى ان الحديث الاول من هذا الفصل رواه جابر بن عبد الله الانصارى (١٢. ن).

[٢] يعنى ان الحديث الثانى من هذا الفصل رواه زيد بن ارقم (١٢. ن).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٤٩٦

النّعمة به و يحذّرهم عن الكفران، فمن قام بالوصيّة و شكر تلك الصّنيعة بحسن الخلافة بينهما لن يتفرقا فلا يفارقانه فى مواطن القيمة و مشاهدتها حتّى يردا الحوض فيشكرا صنيعة عند رسول الله «فح» هو بنفسه يكافيه و الله يجازيه الجزاء الأوفى. و من أضاع الوصيّه و كفر النّعمة فحكمه بالعكس. و على هذا التّأويل حسن موقع قوله: انظروا كيف تخلفونى فيهما.

و النَّظَرُ بِمَعْنَى التَّأَمُّلِ وَ التَّفَكُّرِ، أَيْ تَفَكَّرُوا وَ اسْتَعْمَلُوا الرَّوْيَةَ فِي اسْتِخْلَافِي إِذَا كُمْ هَلْ تَكُونُونَ خَلْفَ صَدَقٍ أَوْ خَلْفَ سُوءٍ؟ وَ إِنْ اسْتَغْرَبْتُ قَوْلِي «لَا يَفَارِقَانِهِ مِنْ مَوَاقِفِ الْحَشْرِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» تَمَشَّكَتْ بِمَا وَرَدَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ «اقْرَءُوا الزَّهْرَاوِينَ - إِلَى قَوْلِهِ: يَحَاجَّانِ عَنْ صَاحِبِهِمَا، وَ إِنْ اسْتَبَعَدْتُ قَوْلِي أُنْشَدْتُ لَكَ قَوْلَ الْأَعَشَى:

فَبِتْ بِمَقْرُورِينَ يَصْطَلِيَانَهَا وَ بَاتَ عَلَى النَّارِ النَّدَى وَ الْمَحْلَقُ

رَضِيعِي لَبَانَ ثَدْيٍ أَمْ تَقَاسِمَا يَا سَحْمَ دَاجٍ عَوْضُ لَا نَتَفَرَّقُ

أَغْرَبَ الْأَعَشَى حَيْثُ جَعَلَ الْمَمْدُوحَ يَعْنِي الْمَحْلَقَ أَحَدَ نَوْعِ الْجُودِ لِكَثْرَةِ صُدُورِهِ عَنْهُ كَمَا أَضْيَفَ حَاتِمٌ إِلَيْهِ فِي قَوْلِكَ: حَاتِمُ الْجُودِ، ثُمَّ جَعَلَهُمَا أُخْرَى (ابنِ صَح. ظ) أَمْ وَاحِدَةٌ رَاضِعِينَ ثَدْيِهَا وَ مَا اكْتَفَى بِذَلِكَ بَلْ ذَكَرَ أَنَّهُمَا يَحَالِفَانِ عَلَى أَنْ لَا يَتَفَرَّقَا أَبَدًا].

وَ كِمَالِ رَفَعَتْ مَرْتَبَتِ وَ جَلَالَتِ مَنَزَلَتِ وَ عَظُمَتْ شَانُ وَ سَمَوَّ مَكَانِ طَيِّبِ طَيْبِ التَّجَارِ نَهَايَتِ وَاضِحٍ وَ أَشْكَارِ سِتِّ ابْنِ حَجَرٍ عَسْكَلَانِي دَر «دَرَرِ كَامَنِهِ» كَقَوْلِهِ: [الحسين بن محمد بن عبد الله الطيبي الإمام المشهور صاحب «شرح المشكاة» وغيره. قرأت بخط بعض الفضلاء: كان ذا ثروة من الإرث و التجارة فلم يزل ينفق ذلك في وجوه الخيرات إلى أن كان في آخر عمره فقيرا. قال: و كان كريما، متواضعا، حسن المعتقد، شديد الرد على الفلاسفة و المبتدعة، مظهر فضائحتهم مع استيلائهم في بلاد المسلمين حينئذ، شديد الحب لله و لرسوله، كثير الحياء، ملازما لاشتغال الطلبة في العلوم الإسلامية بغير طمع، بل يجديهم و يعينهم، و يعير الكتب النفيسة لأهل بلده و غيرهم من أهل البلدان من يعرف و من لا يعرف، محبا لمن عرف منه تعظيم الشريعة، مقبلا على نشر العلم،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٤٩٧

آيَةٌ فِي اسْتِخْرَاجِ الدَّقَائِقِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ السُّنَنِ. شَرْحُ «الْكَشَّافِ» شَرْحًا كَبِيرًا وَ أَجَابَ عَمَّا خَالَفَ مَذْهَبَ السُّنَنِ أَحْسَنَ جَوَابٍ يَعْرِفُ فَضْلَهُ مِنْ طَالَعِهِ، وَ صَنَّفَ فِي الْمَعَانِي وَ الْبَيَانِ «التَّبْيَانِ» وَ شَرْحَهُ، وَ أَمْرُ بَعْضِ تَلَامِذَتِهِ بِاخْتِصَارِ «المصابيح» عَلَى طَرِيقَةٍ نَهَجَهَا لَهُ وَ سَمَّاهُ «المشكاة» وَ شَرْحَهَا هُوَ شَرْحًا حَافِلًا، ثُمَّ شَرَعَ فِي جَمْعِ كِتَابٍ فِي التَّفْسِيرِ وَ عَقَدَ مَجْلِسًا عَظِيمًا لِقِرَاءَةِ «كِتَابِ الْبَخَارِيِّ» فَكَانَ يَشْغُلُ فِي التَّفْسِيرِ مِنْ بَكْرَةٍ إِلَى الظُّهْرِ وَ مِنْ ثَمَّ إِلَى الْعَصْرِ لِاسْمَاعِ الْبَخَارِيِّ إِلَى أَنْ كَانَ يَوْمَ مَاتَ فَرَّغَ مِنْ وَظِيفَةِ التَّفْسِيرِ، وَ تَوَجَّهَ إِلَى مَجْلِسِ الْحَدِيثِ فَدَخَلَ مَسْجِدًا عِنْدَ بَيْتِهِ فَصَلَّى النَّافِلَةَ قَاعِدًا وَ جَلَسَ يَنْتَظِرُ الْإِقَامَةَ لِلْفَرِيضَةِ فَقَضَى نَحْبَهُ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْقُبْلَةِ، وَ ذَلِكَ يَوْمَ الثَّلَاثَا ثَالِثَ عَشْرِ شَعْبَانَ سَنَةِ ٧٤٣].

وَ عَلَامُهُ جَلَالُ الدِّينِ سَيُوطِي دَر «بَغْيَةُ الْوَعَاءِ فِي طَبَقَاتِ اللَّغَوِيَيْنِ وَ النَّحْوِ» كَقَوْلِهِ: [الحسن بن محمد بن عبد الله الطيبي - بكسر الطاء - الإمام المشهور العلامة في المعقول و العريية و المعاني و البيان، قال ابن حجر: كان آيَةً فِي اسْتِخْرَاجِ الدَّقَائِقِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ السُّنَنِ، مُقْبِلًا عَلَى نَشْرِ الْعِلْمِ، مُتَوَاضِعًا، حَسَنَ الْمُعْتَقَدِ، شَدِيدَ الرَّدِّ عَلَى الْفَلَّاسِفَةِ وَ الْمُبْتَدِعَةِ، مُظْهِرًا فَضَائِحَتَهُمْ مَعَ اسْتِئْلَائِهِمْ حِينَئِذٍ، شَدِيدَ الْحُبِّ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ، كَثِيرَ الْحَيَاءِ، مُلَازِمًا لِاسْتِغْثَالِ الطُّلَبَةِ فِي الْعُلُومِ الْإِسْلَامِيَّةِ مِنْ غَيْرِ طَمَعٍ بَلْ يَخْدُمُهُمْ وَ يَعِينُهُمْ وَ يَعِيرُ الْكُتُبَ النَّفِيسَةَ لِأَهْلِ بَلَدِهِ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ يَعْرِفُ وَ مِنْ لَا - يَعْرِفُ، مُحِبًّا لِمَنْ عَرَفَ مِنْهُ تَعْظِيمَ الشَّرِيعَةِ، وَ كَانَ ذَا ثَرَوَةٍ مِنَ الْإِرْثِ وَ التَّجَارَةِ فَلَمْ يَزَلْ يَنْفِقُ فِي وَجُوهِ الْخَيْرَاتِ حَتَّى صَارَ فِي آخِرِ عَمْرِهِ فَقِيرًا، صَنَّفَ «شرح الكشاف»، «التفسير»، «التبيان في المعاني و البيان»، شرحه، «شرح المشكاة». وَ كَانَ يَشْغُلُ فِي التَّفْسِيرِ مِنْ بَكْرَةٍ إِلَى الظُّهْرِ وَ مِنْ ثَمَّ إِلَى الْعَصْرِ فِي الْحَدِيثِ إِلَى يَوْمِ مَاتَ فَإِنَّهُ لَمَّا فَرَّغَ مِنْ وَظِيفَةِ التَّفْسِيرِ تَوَجَّهَ إِلَى مَجْلِسِ الْحَدِيثِ فَصَلَّى النَّافِلَةَ وَ جَلَسَ يَنْتَظِرُ الْإِقَامَةَ لِلْفَرِيضَةِ فَقَضَى نَحْبَهُ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْقُبْلَةِ، وَ ذَلِكَ يَوْمَ الثَّلَاثَا ثَالِثَ عَشْرِ شَعْبَانَ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ سَبْعِمِائَةٍ. قُلْتُ: ذَكَرَ فِي شَرْحِهِ عَلَى «الْكَشَّافِ» أَنَّهُ أَخَذَ عَنْ أَبِي حَفْصِ السَّهْرُورِيِّ وَ أَنَّهُ قَبِيلُ الشَّرْعِ فِي هَذَا الشَّرْحِ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي النَّوْمِ وَ قَدْ نَاولَهُ قَدْحًا مِنْ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٤٩٨

اللَّبَنِ فَشَرِبَ مِنْهُ .

و شمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی در «طبقات المفسرین» گفته: [الحسن بن محمد بن عبد الله شرف الدین الطیبی - بکسر الطاء - الإمام المشهور العلامة فی المعقول والعریة والمعانی والبیان. قال الحافظ ابن حجر: کان آیه فی استخراج الدقائق من القرآن والسین مقبلا علی نشر العلم متواضعا حسن المعتقد شدید الرّد علی الفلاسفة والمبتدعة مظهر فضائهم شدید الحب لله ورسوله کثیر الحياء ملازما لإشغال الطلبة فی العلوم الإسلامية بغير طمع، بل یجديهم و یعینهم و یعیر الكتب النفیسة لأهل بلده و غیرهم من یعرف و من لا یعرف محبا لمن عرف منه تعظیم الشریعة، و کان ذا ثروة من الإرث والتجارة فلم یزل ینفقه فی وجوه الخیرات حتی صار فی آخر عمره فقیرا، و ضعف بصره فی آخر عمره، شرح الکشاف شرحا کبیرا و أجاب عما خالف فیہ أهل السینة بأحسن جواب، و صنف فی المعانی والبیان کتابا سمّاه التبیان و شرحه، و صنف تفسیرا للقرآن، و شرح مشکاة المصابیح، و عقد مجلسا لقراءة صحیح البخاری، و کان یشغل فی التفسیر من الشروق إلى الزوال و من ثم إلى العصر فی البخاری إلى یوم مات فإنه فرغ من وظيفه التفسیر و توجه إلى مجلس الحديث فصلی النافلة و جلس ینتظر الإقامة للفريضة فقضى نجه متوجّها إلى القبلة و ذلك یوم الثلاثاء ثالث عشری شعبان سنة ثلاث و أربعین و سبعمائه، و ذکر فی شرحه علی الکشاف أنه أخذ عن أبی حفص السیهروردی و أنه قبیل هذا الشرح رأى التبی صلی الله علیه و سلم فی النوم و قد ناوله قدحا من اللبن فشرب منه. ذكره شیخنا فی «طبقات النحاة»].

و محمد بن علی الشوکانی در «بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع» گفته: [الحسین بن محمد بن عبد الله الطیبی الامام المشهور صاحب شرح المشکاة و حاشیة الکشاف و غیرهما، و کان فی مبادی عمره صاحب ثروة کبيرة فلم یزل ینفق ذلك فی وجوه الخیرات إلى أن کان فی آخر عمره فقیرا و کان کریم متواضعا حسن المعتقد شدید الرّد علی الفلاسفة و المبتدعة مظهر فضائهم مع استیلائهم علی بلاد المسلمین

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۴۹۹

فی عصره شدید المحیة لله ورسوله کثیر الحياء ملازما للجمعة و الجماعة ملازما لتدريس الطلبة فی العلوم الاسلامیة، و عنده كتب نفیسه یبذلها للطلبة و لغيرهم من أهل بلده بل بسائر البلدان من یعرفه و من لا یعرفه. (له. صح. ظ) إقبال علی استخراج الدقائق من الكتاب و السینة و حاشیته علی الکشاف هی أنفس حواشیه علی الإطلاق مع ما فیها من الکلام علی الأحادیث فی بعض الحالات إذ اقتضى الحال ذلك علی طريقة المحدثین مما یدل علی ارتفاع طبقته فی علمی المعقول و المنقول، و له کتاب فی المعانی والبیان سمّاه التبیان و شرحه و أمر بعض تلامذته باختصاره ثم شرع فی جمع کتاب فی التفسیر و عقد مجلسا عظیما لقراءة کتاب البخاری فكان یقرأ فی التفسیر من بكرة إلى ظهر و من ثم إلى العصر لإسماع البخاری إلى أن کان یوم وفاته فرغ عن قراءة التفسیر و توجه إلى مجلس الحديث فدخل مسجدا عند بیته فصلی النافلة قاعدا و جلس ینتظر الإقامة للفريضة فقضى نجه متوجّها إلى القبلة فی یوم ثلاثا (الثلاثا: ظ) ثالث عشر (عشری ظ) شعبان سنة ۷۴۳].

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «تاج مکمل» گفته: [حسین بن محمد بن عبد الله الطیبی صاحب شرح المشکوة، إمام مشهور و عالم مبرور، کان فی مبادی عمره صاحب ثروة عظيمة بذل المال فی وجوه الخیرات حتی صار فقیرا فی آخر عمره، قال فی «البدر الطالع»: کان حسن المعتقد شدید الرّد علی الفلاسفة و المبتدعة مظهر فضائهم مع استیلائهم علی بلاد المسلمین فی عصره شدید المحیة لله ورسوله کثیر الحياء ملازما للجمعة و الجماعة ملازما لتدريس الطلبة فی العلوم الإسلامية، له إقبال علی استخراج الدقائق من الكتاب و السینة، و حاشیته علی الکشاف هی أنفس حواشیه علی الإطلاق مع ما فیها من الکلام علی الأحادیث فی بعض الحالات إذا اقتضى الحال ذلك علی طريقة المحدثین مما یدل علی ارتفاع طبقته فی علمی المعقول و المنقول شرع فی جمع کتاب فی التفسیر و عقد مجلسا عظیما لقراءة کتاب البخاری فكان یقرأ فی التفسیر من بكرة إلى ظهر و من ثم إلى العصر لإسماع البخاری إلى أن کان یوم وفاته، فرغ عن قراءة التفسیر و توجه إلى مجلس الحديث فدخل مسجدا عند بیته

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۰۰

فَصَلَّى النَّافِلَةَ قَاعِدًا وَجَلَسَ يَنْتَظِرُ الْإِقَامَةَ لِلْفَرِيضَةِ فَقَضَى نَحْبَهُ مَتَوَجِّهًا إِلَى الْقِبْلَةِ فِي شَعْبَانَ سَنَةِ ۷۴۳ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنْتَهَى.  
فَهَذَا الطَّبِيبُ عَمْدَةُ أَعْلَامِهِمُ الْأَحْبَارِ؛ وَ أَسْوَهُ أَجَلَتِهِمُ الْكِبَارِ، الذَّاكِي عَرَفَ مَفَاخِرَهُ فِي الْأَكْنَافِ وَالْأَفْطَارِ، الْمَتَضَوِّعُ نَشْرَ مَا ثَرَهُ فِي الْبُلْدَانِ وَالْأَمْصَارِ، قَدْ أَثْبَتَ هَذَا الْحَدِيثَ الطَّيِّبَ الْمَزْرِيُّ أَرِيحَهُ يَفُوحُ الْأَزْهَارُ، الزَّارِي عَبْقَهُ عَلَى نَفْحِ الْأَنْوَارِ، وَ أَرْدَفَهُ بَيَانُ سَاطِعِ الْقِتَارِ، وَ عَقَبَهُ بِشَرْحِ يَحْكِي الْغَادَةَ الْمَعْطَارِ، فَلَا يَحْجِمُ عَنْهُ بِالتَّنَحِّي وَالْأَزْوَارِ، وَلَا يَصْدَفُ عَنْهُ بِالتَّمَعُّرِ وَالتَّفَارِ؛ إِلَّا مِنْ أَلْفٍ لَخِيلِهِ أَمْ دِفَارٍ، فَهُوَ بِأَوْسَاطِهَا مَتَسَخٌ وَ فِي حَبِّهَا غَارٌ.

## ۱۲۲- أَمَّا أَثْبَاتُ شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُظْفَرِ الشَّاهِ دُودِيِّ الْخَلْخَالِيِّ

حَدِيثُ ثَقَلَيْنِ رَأَى، پَسْ دَر «مَفَاتِيح- شَرْحِ مَصَابِيح» كِه نَسَخَهُ عَتِيقَهُ آن بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى پِيش نَظَرِ قَاصِرِ حَاضِرِ سِتْ كُفْتَه: [قَوْلُهُ: بِمَاءٍ يَدْعَى خَمًّا. أَيْ. سَمَّى ذَلِكَ الْمَاءَ خَمًّا- بَضْمِ الْخَاءِ الْمَعْجَمَةِ وَ تَشْدِيدِ الْمِيمِ. قَوْلُهُ: يَوْشُكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ. أَخْبَرَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسَ عَنْ وَفَاتِهِ. «الثَّقَلَيْنِ» قَالَ فِي «شَرْحِ السِّيَرَةِ»: قِيلَ: سَمَّاهُمَا ثَقَلَيْنِ لِأَنَّ الْأَخْذَ بِهِمَا وَالْعَمَلُ بِهِمَا ثَقِيلٌ لِأَنَّ الْكِتَابَ عَظِيمُ الْقَدْرِ وَالْعَمَلُ بِمُقْتَضَاهُ ثَقِيلٌ وَ كَذَا مُحَافِظَةُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ احْتِرَامُهُمْ وَ انْقِيَادُكُمْ لَهُمْ إِذَا كَانُوا خُلَفَاءَ بَعْدِي . وَ نِيز دَر آن كُفْتَه: [قَوْلُهُ: عَلَى نَاقَتِهِ الْقَصْوَى. قِيلَ: إِنَّهَا نَاقَةٌ تَلْقَبُ بِالْجَدْعَاءِ وَ تَارَةً بِالْعُضْبَاءِ وَ أُخْرَى بِالْقَصْوَى؛ عَلَى حَسَبِ مَا خِيلَ لِلنَّاطِرِينَ. قَوْلُهُ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي.

بَيَانِ مَا فِي «مَا أَخَذْتُمْ بِهِ» أَوْ بَدَلِ. وَ «أَهْلُ بَيْتِي» بَيَانِ عَتْرَتِي. يَرِيدُ بِأَهْلِيَّتِي نَسْلَهُ وَ عَصَبَاتِهِ الْأَدْنِيَّةَ وَ أَزْوَاجَهُ. وَ قَوْلُهُ: مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ. الْمُرَادُ مِنَ السَّمَاءِ الزَّبُوبِيَّةِ وَ بِالْأَرْضِ الْخَلْقُ. وَ «لَنْ يَتَفَرَّقَا» أَيْ كِتَابُ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي . وَ شَمْسُ الدِّينِ خَلْخَالِي أَزْ أَكْبَارِ مَاهِرِينَ عِظَامٍ وَ أَجَلُهُ نَاقِدِينَ فَخَامٍ وَ أَعَاظِمُ جَامِعِينَ عُلُومٍ دِينِيَّةٍ وَ أَفَاحِمُ حَاضِرِينَ فَنُونِ يَقِينِيَّةٍ اسْتِ. عَبْدُ الرَّحِيمِ أَسْنَوِي دَر «طَبَقَاتُ شَافِعِيَّة» كُفْتَه: [شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مُظْفَرِ الدِّينِ الْخَلْخَالِيِّ وَ يَعْرِفُ أَيْضًا بِالْخَطِيبِيِّ، كَانَ إِمَامًا فِي الْعُلُومِ النَّقْلِيَّةِ وَ الْعَقْلِيَّةِ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۰۱

تَرْجَمَهُ شَمْسُ الدِّينِ خَلْخَالِي شَارِحُ مَصَابِيحِ ذَا تَصَانِيفِ كَثِيرَةٍ مَشْهُورَةٍ مِنْهَا: شَرْحُ الْمَصَابِيحِ، وَ مُخْتَصَرُ ابْنِ حَاجِبٍ (الْحَاجِبِ. ظ) وَ الْمِفْتَاحُ، وَ التَّلْخِصُ فِي عِلْمِ الْبَيَانِ، وَ صَنَّفَ أَيْضًا فِي الْمَنْطِقِ. تَوَفَّى بِأَرَانَ سَنَةَ خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ سَبْعِمِائَةٍ تَقْرِيْبًا. وَ الْخَلْخَالُ- بِخَائِنٍ مَعْجَمَتَيْنِ مَفْتُوحَتَيْنِ فِي آخِرِهِ لَامٌ- قَرِيَّةٌ مِنْ نَوَاحِي السَّلْطَانِيَّةِ. وَ أَرَانَ- بِهَمْزَةٍ مَفْتُوحَةٍ وَرَاءَ مَهْمَلَةٍ مُشَدَّدَةٍ وَ بِالتَّوْنِ- وَ كَانَ وَلَدَهُ أَيْضًا فَاضِلًا].

وَ تَقَى الدِّينِ أَبُو بَكْرٍ أَسْدِي دَر «طَبَقَاتُ الشَّافِعِيَّة» كُفْتَه: [مُحَمَّدُ بْنُ مُظْفَرِ الدِّينِ الْعَلَّامَةُ شَمْسُ الدِّينِ الْخَلْخَالِي، وَ يَعْرِفُ أَيْضًا بِالْخَطِيبِيِّ، ذَكَرَهُ الْأَسْنَوِي فِي طَبَقَاتِهِ وَ قَالَ: كَانَ إِمَامًا فِي الْعُلُومِ الْعَقْلِيَّةِ وَ النَّقْلِيَّةِ، ذَا تَصَانِيفِ كَثِيرَةٍ مَشْهُورَةٍ مِنْهَا شَرْحُ الْمَصَابِيحِ وَ مُخْتَصَرُ ابْنِ الْحَاجِبِ وَ الْمِفْتَاحُ وَ التَّلْخِصُ فِي عِلْمِ الْبَيَانِ وَ صَنَّفَ أَيْضًا فِي الْمَنْطِقِ. تَوَفَّى بِأَرَانَ- بِهَمْزَةٍ مَفْتُوحَةٍ وَرَاءَ مَهْمَلَةٍ مُشَدَّدَةٍ وَ نُونٍ- سَنَةَ خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ سَبْعِمِائَةٍ تَقْرِيْبًا. وَ الْخَلْخَالِي، مَنْسُوبٌ إِلَى الْخَلْخَالِ- بِخَائِنٍ مَعْجَمَتَيْنِ مَفْتُوحَتَيْنِ فِي آخِرِهِ لَامٌ قَرِيَّةٌ مِنْ نَوَاحِي السَّلْطَانِيَّةِ].

وَ عَلَامُهُ جَلَالُ الدِّينِ سَيُوطِي دَر «بَغِيَّةُ الْوَعَاءِ فِي طَبَقَاتِ اللَّغَوِيِّينَ وَ النَّحَاءِ» كُفْتَه: [مُحَمَّدُ بْنُ مُظْفَرِ (الْمُظْفَرِ. خ. ظ) الْخَطِيبِ (الْخَطِيبِيِّ. ظ) الْخَلْخَالِي شَمْسُ الدِّينِ كَانَ إِمَامًا فِي الْعُلُومِ الْعَقْلِيَّةِ وَ النَّقْلِيَّةِ وَ لَهُ التَّصَانِيفُ الْمَشْهُورَةُ كَشَرْحِ الْمَصَابِيحِ وَ شَرْحِ الْمَخْتَصَرِ وَ شَرْحِ الْمِفْتَاحِ وَ شَرْحِ التَّلْخِصِ وَ لَهُ مَصْنُوفٌ فِي الْمَنْطِقِ؛ مَاتَ سَنَةَ خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ سَبْعِمِائَةٍ].

و از نیقی در «مدینه العلوم» در ذکر کتاب «مفتاح» سکاکی گفته: [و شرح القسم الثالث من المفتاح و ذکر فيه العلوم الثلاثة المختصة بعلم البلاغة جماعة كثيرة منهم: ناصر الدين الترمذی و الخلیالی و عماد الدین الکاشی و لم أقف على ترجمتهم إلا أن الخلیالی هو محمد بن المظفر الخطیبی الخلیالی شمس الدین، كان إماما في العلوم العقلية و النقلية (صنف. ظ) من التصانيف المشهورة كشرح المصابيح و شرح المختصر و شرح المفتاح و شرح التلخيص، مات سنة خمس و أربعين و سبعمائة] انتهى.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۰۲

فهذا شمس الدين الخلیالی، کابرهم المحرز للمفاخر و المعالی، و سابقهم الشاف علی الأكابر و الأعالی، الجامع للفنون البارعة فی العصور الخوالی، قد أثبت هذا الخبر المزهري المشرق المنیر المتلالی، المزری بکلماته المتسقة علی عقود الجواهر و أسلاك اللالی، السائغ الهنی لأهل الإیقان کالتیمیر العذب و الضرب الحالی، المر الممقر لأهل العدوان مثل طعم القواضب و العوالی، فلا ینحرف عنه إلا الحاقده الشاحن الضاغن القالی، و لا یجحدہ إلا الحانده الکاشح الخاتل الصالی، و لا یعانده فیہ إلا من لیس یحتفل بخلع ربقة الإیمان و لا یبالی، و لا ینابذ فیہ إلا من منی باتباع خطوات الشیطان فهو یحبّه و یوالی.

### ۱۲۳- أما تصحيح شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي

حدیث ثقلین را، پس شیخانی قادری در «صراط سوی» گفته: [

و أخرج أبو عوانه عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم رضى الله عنه قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع و نزل غدیر خم (أمر بدوحات. صح. ظ) فقمم ثم قال: كائى قد دعيت فأجبت و إنى قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى أهل بيتى فانظروا كيف تخلفونى فيهما فإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، ثم قال، إن الله مولاى و أنا ولئى كل مؤمن، ثم أخذ بيد على رضى الله عنه فقال: من كنت مولا فلهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزيد: سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قال: ما كان فى الدوحات أحد إلا رآه بعينه و سمعه بأذنه. قال الحافظ الذهبى: هذا حدیث صحیح .

و علامه ذهبی از اکابر حفاظ اعلام و أمثال نقاد فخام سنیّه ست، شطری از محامد موققه و محاسن مشرقه اوبر ناظر «فوات الوفيات» صلاح الدین محمد بن شاکر ابن أحمد الخازن الکتبى و «طبقات الشافعية» تاج الدین سبکی و «طبقات الشافعية» جمال الدین أسنوی و «طبقات الشافعية» تقى الدین أسدى و «درر کامنه» ابن حجر عسقلانى و «روض باسم علامه» محمد بن إبراهيم المعروف بابن الوزير و «قول منبى» شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوى و «طبقات الحفاظ» جلال الدین سیوطی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۰۳

و «حبيب السير» غياث الدين المدعو بخواند امير و «مدینه العلوم» فاضل از نیقی و «صواعق» خواجه نصر الله کابلی و «بستان المحدثين» و همین کتاب «تحفه» خود شاه صاحب و «معرفة الآراء» مولوی سلامة الله معاصر و «منتهی الکلام» مولوی حیدر علی معاصر و «إتحاف النبلاء» و «أبجد العلوم» و «تاج مکمل» مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن، واضح و عیان ست، در این جا بعض عبارات نظر باختصار آورده می شود.

محمد بن علی الشوکانی در «بدر طالع بمحاسن من بعد القرآن السابع» گفته: [محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز بن عبد الله شمس الدین الذهبی، الحافظ ترجمه شمس الدین ذهبی صاحب میزان الاعتدال الكبير المورخ، صاحب التصانيف السائرة فی الأقطار، ولد ثالث شهر ربيع الآخر سنة ۶۷۳ و أجاز له فى سنة مولده جماعة بعناية أخيه من الرضاع و طلب بنفسه بعد سنة ۶۹۰ فأكثر عن ابن عساكر و طبقته، ثم رحل إلى القاهرة و أخذ عن الدمیاطی و ابن الصواف و غیرهما و خرج لنفسه ثلاثین بلدائیة و مهر فی فن الحدیث و جمع فیہ المجامیع المفیده الكثيرة. قال ابن حجر: حتى كان أكثر أهل عصره تصنیفا و جمع «تاریخ الإسلام» فأربى فیہ علی من



تقدّمه بتحرير أخبار المحدثين خصوصاً، انتهى أى باعتبار تحرير أخبار غيرهم فإنّ غيره أبسط منه واختصر منه مختصرات كثيرة منها «النبلاء» و «العبر» و «تلخيص التاريخ» و «طبقات الحفاظ» و «طبقات القراء» و لعلّ تاريخ الإسلام فى زيادة على عشرين مجلداً وقفت منه على أجزاء و «النبلاء» فى نحو العشرين مجلداً وقفت منه على أجزاء و هو مختصر من «تاريخ الإسلام» باعتبار أنّ الأصل لمن نبل و لمن لم ينبل فى الغالب و «النبلاء» ليس «إلا لمن نبل لكنّه أطال تراجم النبلاء فيه بما لم يكن فى «تاريخ الإسلام».

و من مصنفاته «الميزان» فى نقد الرجال جعله مختصاً بالضعفاء الذين قد تكلم فيهم متكلم و إن كانوا غير ضعفاء فى الواقع و لهذا ذكر فيه مثل ابن معين و عليّ بن المدينى باعتبار أنّه قد تكلم فيهما متكلم و هو كتاب مفيد فى ثلاث مجلدات كبار، و له كتاب «الكاشف» المعروف و «مختصر سنن البيهقى الكبرى» و «مختصر تهذيب الكمال»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٠٤

لشيخه المزى و خرّج لنفسه المعجم الكبير و الصغير و المختصّ بالمحدثين فذكر فيه غالب الطلبة من أهل ذلك العصر و عاش الكثير منهم بعده إلى نحو أربعين سنة و خرّج لغيره من شيوخه و أقرانه و تلامذته و جميع مصنفاته مقبولة مرغوب فيها، رحل إليه الناس لأجلها و أخذوها عنه و تداولوها و قرءوها و كتبوها فى حياته و طارت فى جميع بقاع الأرض و له فيها تعبيرات رائقة و ألفاظ رشيقة غالباً لم يسلك فيها مسلكه أهل عصره و لا من قبلهم و لا من بعدهم. و بالجملة، فالناس فى التاريخ من أهل عصره فمن بعدهم عيال عليه و لم يجمع أحد فى هذا الفنّ كجمعه و لا حرّره كتحريره. قال البدر النابلسى فى مشيخته: كان علامة زمانه فى الرجال و أحوالهم حديد الفهم ثاقب الذّهن، و شهرته تغنى عن الإطناب فيه انتهى ما أردنا نقله من «البدر الطالع».

و مولوى صديق حسن خان معاصر در «تاج مكلل» گفته محمّد بن أحمد بن عثمان بن قائماز الذهبى الحافظ الكبير ولد سنة ٦٧٣، قال فى «البدر الطالع»:

و أجاز له فى سنة مولده جماعة بعناية أخيه من الرّضاع أخذ عن الدّمياطى و ابن الصّواف و مهر فى فنّ الحديث و جمع فيه المجاميع المفيدة الكثيرة قال ابن حجر حتّى كان أكثر أهل عصره تصنيفاً و جمع «تاريخ الإسلام» فأربى فيه على من تقدّمه بتحرير أخبار المحدثين خصوصاً، انتهى. و لعلّ تاريخ الإسلام فى زيادة على عشرين مجلداً وقفت منه على أجزاء، و له الميزان فى نقد الرجال جعله مختصاً بالضعفاء الذين قد تكلم فيهم متكلم و إن كانوا غير ضعفاء فى الواقع و لهذا ذكر فيه مثل ابن معين و عليّ بن المدينى باعتبار أنّه قد تكلم فيهما متكلم و هو كتاب مفيد و جميع مصنفاته مقبولة مرغوب فيها رحل إليه الناس لأجلها و أخذوها عنه و تداولوها و قرءوها و كتبوها فى حياته و طارت فى جميع بقاع الأرض و له فيها تعبيرات رائقة و ألفاظ رشيقة غالباً لم يسلك فيها مسلك (مسلكه. ظ) أهل عصره و لا من قبلهم و لا من بعدهم الى أن نقل المعاصر:

[قال الصّيفى: لم يكن عنده جمود المحدثين بل كان فيه النفس له دربة بأقوال الناس، مات رحمه الله تعالى فى سنة ٧٤٨. قال الصّلاح الكتبى: أتقن الحديث و رجاله و نظره و أحواله و عرف تراجم الناس و أبان الإبهام فى تواريخهم و الإلباس،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٠٥

جمع الكثير و نفع الجَمّ الغفير و أكثر من التّصنيف و قر (كفى. ظ) بالاختصار معرفة (مؤنة. ظ) التّطويل فى التّأليف. وقف ابن الرّملى على «تاريخ الإسلام» و قال: هذا كتاب جليل، و من شعره:

إذا قرء الحديث علىّ شخص و أخلّى موضعاً لوفاء مثلى

فما جازى باحسان لأنّى أريد حياته و يريد قتلى!

و قال أيضاً: العلم: قال الله، قال رسوله إن صحّ، و الإجماع، فاجهد فيه

و حذار من نصب الخلاف جهالة بين الرّسول و بين رأى فقيه انتهى. و نيز مولوى صديق حسن خان معاصر در «إتحاف النبلاء» گفته:

[محمّد بن أحمد بن عثمان بن قائماز، الشيخ الإمام العلامة شمس الدّين أبو عبد الله الذهبى، حافظ لا يجارى. و لاحظ اليبارى (لا

یباری ظ). متقن بود در حدیث و رجال آن و ناظر بود در علل و أحوال آن، عارف بود بتراجم ناس و إبانة ایهام در تواریخ ایشان، بسیار جمع کرده و بسیار کسان را نفع بخشیده و در تصنیف اکثار فرموده و مطوّلات را در تألیف مختصر ساخته. شیخ کمال الدّین بن الزّملکانی چون بر تاریخ کبیر او که مسّمات بتاریخ الإسلام جزء بعد جزء واقف شده گفته: این کتاب جلیل القدر است و آن در بست مجلّد بود، و کتاب تاریخ البلاد (النبلاء. ظ) نیز بست مجلّد است؛ و از تصانیف اوست «الدّول الإسلامیه» و «طبقات القراء» و «طبقات الحفّاظ» دو مجلّد و «میزان الاعتدال» سه مجلّد و المثبت (المشتبه. ظ) فی الاسماء و الأنساب یک مجلّد و بناء الرجال (الدجال. ظ) یک مجلّد و تهذیب (تهذیب. ظ) التهذیب یک مجلّد (سه مجلّد. ظ) و اختصار سنن بیهقی پنج مجلّد و «تنقیح أحادیث التعلیق» لابن جوزی «و المستحلی اختصار المحلی» و المقتنی فی (الکنى و. صح. ظ) المغنی فی الضعفاء و «اختصار مستدرک» للحاکم دو مجلّد و «اختصار تاریخ ابن عساکر» ده مجلّد و «اختصار تاریخ خطیب» دو مجلّد و «توقیف أهل التوفیق علی مناقب الصّیّدیق» یک مجلّد و «نعم السّیر فی سیره عمر» یک مجلّد و «التّبیان فی مناقب عثمان» یک مجلّد و «فتح الطالب (المطالب. ظ) فی أخبار علی بن أبی طالب» یک (مجلّد. صح. ظ)، «معجم أشیاء» و در آن یک هزار و سه صد

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۰۶

کس را ذکر نموده، و اختصار کتاب الجهاد لابن عساکر یک مجلّد، «ما بعد الموت» یک مجلّد، «هاله البدر فی عدد أهل بدر» و او راست «تراجم الأعیان» برای هر یکی مصنّفی قائم الذّات نوشته مثل أئمه أربعه و کسی که جاری مجرای ایشانست و لیکن همه را در «تاریخ العلماء و النبلاء» داخل نموده. مولد وی بماء ربیع الاول سنه ثلاث و سبعین و ستّ مائه بود از أشعار اوست: قطعه،

إذا قرء الحديث علیّ شخص فأخلى موضعا لوفاء مثلى

فما جازى بإحسان لأننى أريد حياته و يريد قتلى

و قال أيضا: قطعه،

العلم: قال الله، قال رسوله إن صحّ و الإجماع فاجهد فيه

و حذار من نصب الخلاف جهالة بين الرسول و بين رأى فقيه

توفى سنه ثمان و أربعين و سبعمائه [انتهى].

فهذا الذهبى عمده أحبار هم التّقاد، و أسوء كبارهم الأمجاد، قد سمح باظهار الحقّ الصّريح و جاد، و أربى على ذوى شاكلته بهذا التّبيين و زاد، فلا يصرف الوجه بعد تصريح الذهبى البارع الخبير التّقاد، بصحّه هذا الخبر اللّامع المزهر المتشعشع الوقاد؛ إلّا من ذهب عريضا فى تيهاء العصبية و العناد، و أوغل سادرا فى غلواء التّمرد و اللّداد، فأسعر من أضغانه نارا عظيمة الاحتدام و الاحتداد، و أجرى من عدوانه نكباء مهولة الاقتلاع و الاشتداد، و الحمد لله المتفضّل الواقى عن زيغه بعظيم الإسعاد و الإنجاد، و هو الموضح طريق الرّشد و الصّواب لمن رام السّلوک و زاد.

#### ۱۲۴- أما رواية جمال الدين محمد بن يوسف بن الحسن بن محمود ابن الحسن الزرندى المدنى الانصارى

حدیث ثقلین را، پس در کتاب «نظم درر السّیّطین فی فضائل المصطفی و المرتضى و البتول و السّبطین» گفته: [ذکر وصاء رسول الله صلى الله عليه و سلّم بأهل بيته و فضل مودّتهم و أنّ محبّتهم من الإيمان بالله و رسوله صلى الله عليه و سلّم.

روى ابن عباس أنّ رسول الله صلى الله عليه و سلّم

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۰۷

قال: أحبّوا الله لما يغذوكم من نعمه و أحبّونى لحبّ الله و أحبّوا أهل بيتى لحبّى.

و عن عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه قال: قال النّبىّ صلى الله عليه و سلّم: أوصيكم بعترتى خيرا و إنّ موعدكم الحوض.



و عن زید بن أرقم رضی اللہ عنہ قال: قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم: إني تارك فيكم ما إن تمسّـيـكـتم به لن تضلّوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يفرقا حتّى يردا علىّ الحوض فانظروني (فانظروا. ظ) كيف تخلفوني فيهما.

و ورد عن عبد الله بن زيد عن أبيه أنّ النبی صلی اللہ علیہ و سلم قال: من أحبّ أن ينسأ له في أجله و أن يمتّع بما حوّله اللہ فليخلفني في أهلي خلافة حسنة، فمن لم يخلفني فيهم بتك عمره و ورد علىّ يوم القيمة مسوداً وجهه.

و في رواية عن زيد بن أرقم أنّ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم قام خطيباً بماء يدعى (خما. ظ) بين مكّة و المدينة فحمد اللہ و أثني عليه و وعظ و ذكر ثم قال: أمّا بعد، أيّها النّاس! إنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأجيب و أنا تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب اللہ فيه الهدى و النّور، فخذوا بكتاب اللہ و استمسكوا به و أهل بيتي، أذكركم اللہ في أهل بيتي، أذكركم اللہ في أهل بيتي، أذكركم اللہ في أهل بيتي.

و في رواية: كتاب اللہ هو حبل اللہ من اتّبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضلالة.

قوله صلی اللہ علیہ و سلم: و أنا تارك فيكم ثقلين

، سمّاهما ثقلين لأنّ الاخذ بهما و العمل بهما و المحافظة على رعايتهما ثقل و قد جعلهما ثقلين لأنّ كلّ نفيس و خطير ثقل. و منه الثقلان الإنس و الجنّ لأنّهما فضّلا بالتمييز و الجعل (و العقل. ظ) على سائر الحيوان، كلّ شيء له وزن و قدر يتنافس فيه فهو ثقل و سمّاهما بذلك إعظاماً لقدرهما، و فسّروا قوله تعالى «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً»

أنّ أوامر اللہ تعالى و فرائضه و نواهيه لا يؤدّى إلّا بتكلف ما يثقل. و قيل:

أى له وزن قال زيد بن أرقم (أرقم. ظ) رضی اللہ عنہ: أهل بيته أصله و عصبته الذين حرموا الصدقة بعده آل علىّ و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس. و

عن أبي سعيد الخدری رضی اللہ عنہ قال: سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم يقول: يا أيّها النّاس! إني تركت فيكم ما (إن. صح. ظ) أخذتم به لن تضلّوا بعدى أحدهما أكبر من الآخر كتاب اللہ (حبل. صح. ظ) ممدود بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي، ألا و إنّهما لن يفرقا حتّى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۰۸

يردا علىّ الحوض.

غريب. و

عن جابر رضی اللہ عنہ قال: رأيت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم في حجّته يوم عرفه و هو على ناقته القصواء يخطب فسمعتة يقول: يا أيّها النّاس! إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب اللہ و عترتي أهل بيتي .

و نیز زرندی در «نظم درر السمطين» بعد ایراد بعض احاديث گفته:

[روى زيد بن أرقم رضی اللہ عنہ قال: أقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم يوم حجّة الوداع فقال: إني فرطكم على الحوض و إنّكم تبعي و إنّكم توشكون أن تردوا علىّ الحوض؛ فأسألکم عن ثقلتي كيف خلفتموني فيهما. فقام رجل من المهاجرين فقال: ما الثقلان؟ قال: الأكبر منهما كتاب اللہ سبب طرفه بيد اللہ و سبب طرفه بأيديكم فتمسكوا به و الأصغر عترتي، فمن استقبل قبلي و أجاب دعوتي فليستوص بهم خيراً،

أو كما

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم: فلا تقتلوهم و لا تعهروهم و لا تقصروا عنهم إني قد سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني أن يردوا علىّ الحوض كثنين، أو قال: كهاتين، و أشار بالمسبحتين، ناصرهما لي ناصر و خاذلهما لي خاذل و وليهما لي وليّ و عدوّهما لي

عدوّ].

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» در ذکر طریق این حدیث گفته:

[روى الحافظ جمال الدین محمد بن یوسف الزرنندی المدنی فی کتابه «نظم درر السّیّطین» حدیث زید من غیر إسناد و لا غرو؛ و لفظه:

روى زید بن أرقم قال: أقبل رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم حجة الوداع فقال: إني فرطكم على الحوض و إنكم توشكون أن تردوا على الحوض فأسئلكم عن ثقلی كيف خلفتموني فيهما.

فقام رجل من المهاجرين فقال: ما الثقلان؟ قال: الأكبر منهما كتاب الله سبب طرفه بيد الله و سبب طرفه بأيديكم فتمسّكوا به و الأصغر عترتي فمن استقبل قبلي و أجاب دعوتي فليستوص بهم خيرا،

أو كما

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: فلا- تقتلوهم و لا- تقهروهم و لا تقصروا عنهم و إني قد سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني أن يردوا على الحوض كتين، أو قال: كهاتين، فأشار بالمسبّحتين، ناصرهما لى ناصر و خاذلهما لى خاذل و وليّهما لى وليّ و عدوّهما لى عدوّ.

و قال الحافظ جمال الدين المذكور: و

ورد

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۰۹

عن عبد الله بن زید عن أبيه أن النبي صلى الله عليه و سلم قال: من أحب أن ينسأ له فى أجله و أن يمتّع بما خوّله الله فليخلفنى فى أهلى خلافة حسنة، فمن لم يخلفنى فيهم بتر عمره و ورد على يوم القيامة مسوداً وجهه انتهى.

و شطرى از مآثر زاهره و مفاخر باهره حافظ زرندى و نبذى از عظمت شان و رفعت مكان او بر متبّع «كواكب درارى- شرح صحيح بخارى» تصنيف شمس الدين محمد بن يوسف بن على الكرمانى و «مشيخه جنيد بليانى» تخريج شمس الدين جزرى مأخذ ترجمه جمال الدين زرندى و «درر كامنه فى أعيان المائة الثامنة» ابن حجر عسقلانى و «توضيح الدلائل» سيد شهاب الدين أحمد و «فصول مهمه» ابن الصّباغ مالكى و «جواهر العقدین» نور الدين سمهودى و «سبل الهدى و الرشاد» محمد بن يوسف الشّامى و «وسيلة المآل» أحمد بن الفضل ابن محمد باكثير المكى و «مفتاح النّجاء» مرزا محمد بن معتمد خان بدخشى و «ذخيرة المآل» أحمد بن عبد القادر العجيلى و «منتهى المقال» مفتى صدر الدين خان دهلوى و «معركة الآراء» مولوى سلامة الله بدايونى و «منتهى الكلام» مولوى حيدر على فيض آبادى معاصر؛ واضح و لائحت.

فهذا الزرندى حافظهم الحجة المقبول بين الحجج، الذى رقى لنبله إلى شامخات المعالى و عرج، قد سلك سبيل الإذعان و نهج، و مشى فى طريق الإنصاف و درج، حيث روى هذا الحديث المطفى من شبهات أهل العدوان ثائر القتام و الرّهج، المبيخ من نزغات ذوى الشّنتان لاهب الضّرام و الوهج، فلا ينحرف عنه غبّ هذا إلّا من فى صدره حرج، و لا ينخزل عنه اثر ذلك إلّا من فى طبعه عوج، و لا يمتري فيه إلّا من التطم فيه الضّلال و اعتلج، و لا يرتاب فيه إلّا من اقتطعه الغيّ و اختلج.

## ۱۲۵- أما رواية سعيد الدين محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود الكازرونى

حدیث ثقلین را، پس در کتاب «المنتقى فى سيرة المصطفى» که نسخه عتیقه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۱۰

آن بخطّ عرب؛ پیش نظر قاصر حاضرست [۱] گفته: [و من توقيره صلى الله عليه و سلم برّه و برّ آله و ذرّيته و امّهات المؤمنین

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: أنشدكم الله في أهل بيتي، ثلاثاً، قال الراوي: قلنا لزيد: من أهل بيته؟ قال: آل علي و آل جعفر و آل عقیل و آل العباس.

و قال صَلَّى الله عليه و سلم: إنني تارك فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما]. و نیز در کتاب «المنتقى» گفته: [و من طعن في نسب شخص من أولاد فاطمة رضي الله عنها بأن قال: أفنى الحجاج بن يوسف ذريتها و لم يبق أحد منهم و ليس في الدنيا أحد يصحّ نسبه إليها؛ فقد ظلم و كذب و أساء، فان تعمّد ذلك بعد ما نشأ في بلاد علماء الدين كاد يكون كافراً لأنه يخالف ما قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم علي ما ثبت في الترمذی عن زيد بن أرقم أنه قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: إنني تارك فيكم ما ان تمسّيكم به لن تضلوا بعدی أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يتفرقا حتّى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما

و قد تقدّم في حديث المباهلة [۱] و محتجب نماند که کتاب «منتقى» از مشاهیر کتب و أسفار، و بنابر افادات ائمه کبار و أعلام أخبار سنيه متصف بنهات جودت و اعتبار می باشد، بر ناظر صدر «منتقى» نهایت جلالت و عظمت آن واضح و آشکار است، و از افاده محمد بن احمد بن محمد السمرقندی در مفتتح «ترجمه منتقى» نیز کمال مدح و رفعت و اعتلای او بتحقیق می رسد، کما ستره عن قريب انشاء الله تعالى في متن هذا الكتاب. و عبارت «درر کامنه» علامه ابن حجر عسقلانی نیز بصراحت تمام شهادت اجادت آن می دهد. و محمد عاید بن احمد علی السندی در «حصر الشارد» که در آن آسانید کتب معتبره ذکر نموده گفته: و «و أما «المولد الشريف» للإمام سعيد الدين محمد بن مسعود الكازروني فأرويه بالاسانيد المتقدمة في «صحيح البخاري» الى الحافظ ابن الدبيع، عن الزبن الشرجي، عن تقي الدين محمد ابن احمد الفاسي الحسيني المكي، عن أبي عبد الله محمد بن محمد بن مسعود، عن ابيه المؤلف». (۱۲. منه طاب ثراه).

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۱۱

قوله صَلَّى الله عليه و سلم: اللهم هولاء أهل بيتي.

قال مؤلف هذا الكتاب سعيد ابن مسعود الكازروني؛ جعله الله ممن دخل في العلم من طريق الباب حتّى يفوز بالشّداد و الصّواب: فما دام القرآن باقيا فأولاد فاطمة باقون، لظاهر الحديث الصحيح). و سعيد الدين كازروني از أكابر علماء مشاهير و أجلة كملاء نحارير و أعظم محدّثين محققين و أفاهم مسندين منقدين سنيّه می باشد.

محمد بن أحمد بن محمد السمرقندی در صدر «ترجمه منتقى» گفته: [مؤلف کتاب: مولانا و سيدنا أستاذ المحدثين قدوة العلماء المتّقين اسوة المفسّرين رافع أعلام ترجمه سعيد الدين كازروني صاحب منتقى الشريعة و سالک مسالك الحقيقة مفسّر الأحاديث النبويّة و مستخرج الأخبار المصطفويّة، الشيخ العالم العارف الزاهد سعيد الملة و الحقّ و الدين، محمد بن مسعود بن محمد ابن مسعود الكازروني، أسكنه الله تعالى بحبوحه الجنان و أفاض عليه سجال الرحمة و الرضوان گوید: حق تعالى مرا توفيق بخشید تا در فضائل قدسيّه و أحاديث نبويّه پونیدم و در حالت صغر سنّ بشرف صحبت علما مشرّف گشتم و چند کتاب تأليف کردم از آن جمله:

«شرح مشارق الأنوار» و کتاب «شفاء الصّيدور» و «مسلسلات» و دیگر مختصرات و در استکشاف معانی آن أحاديث کوشش بلیغ نمودم، بعد از آن بر کتب موالید بگذشتم و اکثر آن از غث و سمین کلام خالی نبود، در خاطر آمد که کتاب میلادی تأليف کند که صادق ترین میلادها باشد و کتاب و سنّت بر آن ناطق و أخبار منقوله و آثار معقوله بر آن شاهد تا وسیله باشد مرا بدخول جنّت و حصول رحمت، پس عزم جزم کردم و بعد از استخاره؛ خزائن کتب نبوی و أخبار مصطفوی را جمع کردم و از آن دریای بی پایان این درر شاهوار بیرون آوردم و بترتیب هر یکی بجای خود منظوم کرده متفرّقات آن جمع کردم تا قوت روح و قوت جان طالبان

دین گردد، و مجموع کتاب از مبدء نور نبوت آن حضرت تا زمان ولادت آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام و آنچه در مدت عمر بر آن حضرت گشته (گذشته. ظ) تا زمان نبوت و ظهور حال او در رسالت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۱۲

تا زمان هجرت و آنچه در شهور و سنین گذشته تا زمان وفات آن حضرت علیه و آله الصلوٰه و السلام مرتب بیان کرده تا احوال در سیرت سنیّه محمدیه ظاهر گردد و حقّ روشن گردد و باطل مضمحلّ شود. و این کتاب بزبان عربی بود و فرزند عزیز و خلف صدق او سلاله العلماء المتورّعين، سلیل العرفاء المحققين، کاشف قناع الحقیقه، سالک مناهج الطریقه، اسوه المحدثین - و قدوة المفسرین، برهان الفقهاء، سلطان الادباء شیخ الإسلام و المسلمین، عقیف الملة و الدین محمد، علیه الرحمة و الغفران جهت آنکه خلائق محظوظ گردند و این خیر عام شود و آن را بلفظ فارسی ترجمان کرد، و این صوفی مسکین محمد بن احمد بن محمد الصوفی الشمرقندی چند نوبت بعربی و فارسی از زبان مولانا مرحوم سعید قدس الله روحه شنیده إلى آخره.

و ابن حجر عسقلانی در «درر کامنه فی أعيان المائة الثامنة» گفته: [محمد بن مسعود بن محمد بن خواجه إمام مسعود بن محمد بن علی بن أحمد بن عمر بن إسماعیل بن الشیخ أبی علی الدقاق البلیانی الکازرونی، ذکره ابن الجزری فی «مشیخة الجنید البلیانی»]. إلى أن قال: [ثم قال: [۱] كان سعيد الدّین محدثاً فاضلاً سمع الكثير و أجاز له المزی صاحب (ظ) «تهذيب الكمال» و جماعة و خرج المسلسل و ألف «المولد النبوی» فأجاد، و مات فی اواخر جمادی الآخرة سنة ۷۵۸].

و محیی الدین محمد بن الخطیب القاسم در حاشیه «روض الاخیار - المنتخب من ربيع الأبرار» در حاشیه قول «أرسل الزهری إلى مصر فقیل: لا - ندخل مصر ففیها طاعون. فقال: إنما خلقنا لطنع أو طاعون! أی للشهادة» گفته: [نقله [۲] الشیخ أبو سعید محمد بن أحمد بن عمر بن محمد الکازرونی ثم البلیانی فی «شرح المشارق» کان شیخاً محدثاً فی وقته کتب إجازة بعض تلامذته سنة ثمان و ثلاثین و ثمانمائة (سبعمائه. ظ) بهراء، و روی عنه الشیوخ، منهم: الشیخ شمس الدّین محمد بن محمد بن محمد الجزری [۱] یعنی ابن الجزری (۱۲).

[۲] هذه العبارة نقلت عن نسخة فیها سقم فصحننا علی حسب ما تبين لنا بقدر الامکان و مع ذلك فهي لا تخلو عن اشتباه (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۱۳

الشافعی، و کان الجزری شیخ المحدثین فی أوانه و إمام القراء فی زمانه و أجازہ [۱] و ألبسه الخرقه فی دار السنّة التي بناها بشيراز يوم الجمعة بعد الصلوة فی الثاني عشر من جمادی الآخرة سنة تسع عشرة و ثمانمائة و أجاز له إلباس الخرقه و رواه ما يجوز لنفسه روايته بعد. و البلیان - بفتح الباء الموحدة و الباء المثناة التحتانیة بعد اللام و بالنون - اسم بلد. و الجزری - بالفتحین - نسبة إلى الجزيرة اسم بلدة فی شمال الموصل یحیط به الدجلة].

و علامه تاج الدین الدهان المکی در کتاب «کفایة المتطالع» که در آن مرویات شیخ خود حسن بن علی العجیمی وارده کرده می فرماید: [کتاب «شرح المشارق» للشیخ سعد (سعید. ظ) الدّین محمد بن مسعود الکازرونی رحمه الله تعالی، أخبر به عن الخطیب علی بن أبی البقاء العمری المکی، عن المعمر محمد حجازی الشعرانی، عن عز (العز. ظ) العلّامة محمد ارکماس، عن الحافظ عمر بن الحافظ تقی الدّین بن فهد، عن والده الحافظ تقی الدّین محمد بن فهد و الإمام عقیف الدّین عبد الله بن شرف عبد الرحیم، کلاهما عن والد الثاني الإمام شرف الدّین أبی السّعادات عبد الرحیم بن عبد الکريم الجرهی، عن والد المؤلّف الإمام سعد (سعید. ظ) الدّین محمد بن مسعود الکازرونی، فذکره انتهى.

فهذا الکازرونی شیخهم السّعيد الأسعد، و محدّثهم المسند الأسند، و کابرهم الفذّ المفرد، و بارعهم الواحد الأوحد، قد روی هذا الحديث الجید الأجود، الواجب إذعانه علی کلّ أحمر و أسود، و أثبتّه بالحتم إرغاماً لمن کذب و قنّد، و صحّحه بالجزم تبکیتاً لمن مال إلى الجحود و أخلد، فوها لمن حصّض علیه المهتدين و أرشد، و سحقاً لمن [۱] هذا لا يستقيم، لان الکازرونی توفی سنه ثمان و

خمسین و سبعمائه كما سلف فی العبارة الماضیه عن «الدرر الكامنة» فكيف يمكن أن بخير أحدا سنة تسع عشرة و ثمان مائه و يلبسه الخرقه، و لو جعلنا مكان ثمان مائه سبعمائه فهو أيضا غير مستقيم، لان الجزرى لم يكن فى ذلك الوقت فانه تولد سنة إحدى و خمسين و سبعمائه، و لعل فى هذه العبارة سقطا كثيرا و غلطا كبيرا فليقابل بنسخه اخرى صحيحة، انشاء الله تعالى (۱۲. ن).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۱۴

نكب عنه المقبلين و زهد.

## ۱۲۶- أما رواية اسماعيل بن عمر بن كثير بن ضوء القرشي الدمشقي

حديث ثقلين را، پس در تفسیر خود بذیل تفسیر آیه تطهیر گفته: [حدیث آخر: قال مسلم فى صحيحه: حدثنى زهير بن حرب و شجاع بن مخلد، جميعا عن ابن عليّة. قال زهير: حدثنا إسماعيل بن إبراهيم، حدثنى ابن (أبو. ظ) حيان، حدثنى يزيد ابن حيان قال: انطلقت أنا و حصين بن سبرة و عمر بن مسلمة (عمر و بن مسلم. ظ) إلى زيد بن أرقم رضى الله عنه، فلما جلسنا إليه قال له حصين: لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا: رأيت رسول صلى الله عليه و سلم و سمعت حديثه و غزوت و معه و صليت خلفه، لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا، حدثنا يا زيد! ما سمعت من رسول صلى الله عليه و سلم؟ قال: يا بن أخى! و الله لقد كبرت سنّى و قدم عهدى و نسيت بعض الذى كنت أعى من رسول صلى الله عليه و سلم، فما حدثتكم فاقبلوا و مالا- فلا- تكلفوا فيه (فلا تكلفوني. ظ). ثم قال: قام فينا رسول الله صلى الله عليه و سلم يوما خطيبا بماء يدعى خما بين مكة و المدينة فحمد الله تعالى و أثنى عليه و وعظ و ذكر ثم قال: أما بعد؛ ألا أيها الناس! فإنما أنا بشر يوشك أن يأتينى رسول ربى فاجيب و أنا تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله تعالى فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحث على كتاب الله عزّ و جلّ و رغب فيه ثم قال: و أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى، ثلاثا. فقال له حصين: و من أهل بيته؟ يا زيد! أليس نساءه من أهل بيته؟ قال: نساؤه من أهل بيته و لكن أهل بيته من حرم الصدقة بعده. قال: و من هم؟ قال: هم آل على و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس رضى الله عنهم. قال: كل هؤلاء حرم الصدقة بعده؟ قال: نعم! ثم رواه عن محمد ابن الزيان (الريان. ظ) عن حسان بن إبراهيم، عن سعيد بن مسروق، عن يزيد بن حيان، عن زيد بن أرقم رضى الله عنهم. فذكر الحديث كنحو ما تقدّم و فيه: فقلت له: من أهل بيته؟ نساؤه؟ قال: لا! ايم الله، إنّ المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلّقها فترجع إلى أبيها و قومها. أهل بيته أصله و عصبته: الذين حرموا الصدقة بعده .

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۱۵

و نیز ابن کثیر در تفسیر خود بذیل تفسیر آیه مودّت گفته: ]

و قد ثبت فى الصّحيح أنّ رسول الله صلى الله عليه و سلم قال فى خطبته بغدير خمّ: إنّى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى و إنّهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض .

و نیز در آن بذیل تفسیر آیه مذکوره گفته: ]

و قال الإمام أحمد رحمه الله: حدثنا إسماعيل بن إبراهيم، عن أبى حيان التميمي، حدثنى يزيد بن حيان قال: انطلقت أنا و حصين بن ميسرة (سبرة. ظ) و عمر (عمر و بن مسلم. ظ) إلى زيد بن أرقم رضى الله عنه فلما جلسنا إليه قال له حصين: لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا، رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم و سمعت حديثه و غزوت معه، و صليت معه، لقد رأيت يا زيد خيرا كثيرا حدثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فقال: يا بن أخى! و الله لقد كبرت سنّى و قدم عهدى و نسيت بعض الذى كنت أعى من رسول الله صلى الله عليه و سلم، فما حدثتكم فاقبلوه و ما لا فلا تكلفوني. ثم قال رضى الله عنه: قام رسول الله يوما خطيبا فينا بماء

یدعی خَمّا بین مکّه و المدينه، فحمد الله تعالى و اثنى عليه و ذکر و وعظ ثم قال صلى الله عليه و سلم: أما بعد، ألا أيها الناس! إنما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربي فأجيب و إني تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله تعالى فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحث على كتاب الله و رغب فيه و قال صلى الله عليه و سلم: و أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي فقال له حصين: و من أهل بيته؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: إن نساؤه من أهل بيته و لكن أهل بيته من حرم عليه الصدقة بعده. قال و من هم؟ قال: هم آل علي و آل عقیل و آل جعفر و آل العباس رضي الله عنهم. قال: أكل هؤلاء حرم عليه الصدقة؟ قال: نعم! و هكذا رواه مسلم في الفضائل و النسائي من طرق عن يزيد بن حبان به. و قال أبو عيسى الترمذی:

حدثنا علي بن المنذر الكوفي، حدثنا محمد بن فضيل، حدثنا الأعمش، عن عطية، عن أبي سعيد و الأعمش عن حبيب عن أبي ثابت، (حبيب بن أبي ثابت. ط) عن زيد بن أرقم رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و الآخر عترتي أهل بيتي و لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۱۶

فيهما.

تفرد بروايته الترمذی ثم قال: هذا حديث حسن غريب و

قال الترمذی أيضا حدثنا نصر بن عبد الرحمن الكوفي، حدثنا زيد بن الحسن، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما قال رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم في حَجَّتِه يوم عرفه و هو على ناقته القصواء يخطب فسمعتة يقول: أيها الناس! إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي. تفرد به الترمذی أيضا و قال حسن غريب و في الباب: عن أبي ذر و أبي سعيد و زيد بن أرقم و حذيفة بن أسيد رضي الله عنهم .

و سابقا در روایت ابن عساکر واضح و آشکار شد که ابن کثیر این حدیث شریف را در تاریخ خود نیز روایت نموده و در سیاق طرق حدیث غدیر آن را بروایت حذیفه بن أسید الغفاری آورده.

و محامد عظیمه و مدائح فخیمه ابن کثیر بر ناظر بصیر و متتبع خیر کتب ائمه نحاریر سنیّه، مثل «معجم مختص» ذهبی و «درر کامنه» ابن حجر عسقلانی مآخذ ترجمه ابن کثیر دمشقی و «طبقات شافعی» تقی الدین أسدی و «طبقات الحفاظ» جلال الدین سیوطی و «طبقات المفسرين» شمس الدین محمّد بن علی بن أحمد الداودی المالکی و «مدینه العلوم» فاضل ازنیقی و «أبجد العلوم» مولوی صديق حسن خان معاصر؛ هویدا و آشکارست در این جا روما للاختصار از بعضی عبارات اقتصار می رود.

شمس الدین الداودی المالکی در «طبقات المفسرين» گفته: [إسماعیل ابن عمر بن کثیر بن ضوء بن کثیر بن ضوء بن درح، الحافظ عماد الدین أبو الفداء ابن الخطیب شهاب الدین أبو حفص العزمینی البصری الدمشقی الشافعی، مولده بقریه شرقی بصری من أعمال دمشق سنه إحدى و سبعمائه، كان قدوة العلماء و الحفاظ و عمدة أهل المعاني و الألفاظ، تفقه على الشيخين برهان الدین الفزاري و کمال الدین بن قاضي شهبه ثم صاهر الحافظ أبا الحجاج المزني و لازمه و أخذ عنه و أقبل على علم الحديث و أخذ الكبير عن ابن تيمية و قرأ الأصول على الأصفهاني

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۱۷

و سمع الكثير و أقبل على حفظ المتون و معرفه الأسانيد و العلل و الرجال و التخاريج حتى برع في ذلك و هو شاب، و صنّف في صغره كتاب «الأحكام» على الأبواب و التفسير و التاريخ المسمّى «بالبدایة و النهایة» و «التفسير» و کتابا في جمع المسانيد العشرة و اختصر «تهذيب الكمال» و أصناف إليه ما تأخر في «الميزان» سمّاه «المکیل» و «طبقات الشافعية» و «مناقب الإمام الشافعی» و خرّج الأحاديث الواقعة في «مختصر ابن الحاجب» و سيرة صغيرة و شرع في أحكام كبيرة حافلة كتب منها مجلّدات إلى الحجّ و شرح قطعة



من البخاری و قطعته من «التنبیه» و ولی مشیخته أم الصالح بعد موت الذهبی و بعد موت السبکی مشیخته دار الحديث الأشرقیة مدّة يسيرة ثم أخذت منه. و ذكره شیخه الذهبی فی «المعجم المختصّ» و قال: فقیه مفنّن و محدّث متقن و مفسّر. و قال تلميذه الحافظ شهاب الدين بن حجر: كان أحفظ من أدر كناه لمتون الحديث و أعرفهم بتخريجها و رجالها و صحيحها و سقيمها و كان أقرانه و شيوخه يعترفون له بذلك و كان يستحضر أشياء كثيرة من الفقه و التاريخ قليل النسيان و كان فقيها جيد الفهم صحيح الذهن و يحفظ «التنبیه» إلى آخر وقت و يشارك في العريّة مشاركة جيّدة و ينظم الشعر و ما أعرف أنّي اجتمعت عليه مع كثرة تردّدی إليه إلّا و استفدت منه. و قال غيره: و كانت له خصوصيّة بالشيخ تقی الدّین بن تیمیّة و مناضله عنه و اتّباع له في كثرة من آرائه و كان يفتی برأيه في مسئلة الطلاق و امتحن بسبب ذلك و أودى، مات في يوم الخميس السادس و العشرين من شعبان سنة أربع و سبعين و سبعمائه و دفن بمقبرة الصّوفيّة عند شيخه ابن تیمیّة قال في «أنباء الغمر»: و هو القائل:

تمرّ بنا الأيام تترى و إنّما نساق إلى الآجال و العين تنظر  
فلا عائد ذاك الشّباب الذي مضى و لا زائل هذا المشيب المكدر  
ذكره ابن قاضي شهبة و شيخنا في «طبقات الحفاظ».

و مولوی صديق حسن خان معاصر در «أبجد العلوم» گفته: [أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثمّ الدمشقي الفقيه الشافعي الحافظ

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۱۸

عماد الدّین ابن الخطيب شهاب الدّین المعروف بالحافظ ابن كثير، ولد سنة سبعمائه و قدم دمشق و له نحو سبع سنين مع أخيه بعد موت أبيه و حفظ «التنبیه» و «مختصر ابن الحاجب» و تفقّه بالبرهان الفراری و الکمال ابن شهبة ثم صاهر المزّي و صحب شيخ الإسلام ابن تیمیّة و مدحه في كتابه «الباعث الحثيث» أحسن مدح و قرأ في الاصول على الأصبهانيّ و كان كثير الاستحضار و قليل النسيان جيد الفهم مشاركا في العريّة ينظم نظما وسطا قال ابن حجي (حجر. ظ): ما اجتمعت به قطّ إلّا استفدت منه و قد لازمته ستّ سنين، و ذكره الذهبی في معجمه المختصّ فقال: الإمام المحدث المفتي البار، و وصفه بحفظه المتون، و سمع من ابن عساكر و غيره، و لازم الحافظ المزّي و تزوّج بابنته و سمع عليه أكثر تصانيفه و أخذ عن الشيخ تقی الدّین ابن تیمیّة فأكثر عنه و صنّف التّصانيف الكثيرة في التفسير و التاريخ و الأحكام. و قال ابن حبيب فيه: إمام ذوی التسبیح و التهليل و زعيم أرباب التّأويل، سمع و جمع و صنّف و أطرب الأسماع بأقواله و شنف و حدّث و أفاد و طارت أوراق فتاواه إلى البلاد و اشتهر بالضبط و التحرير و انتهت إليه رئاسة العلم في التاريخ و الحديث و التفسير، مات بدمشق خامس عشر شعبان و قد أجاز لمن أدركه حيّا و هو القائل:

تمرّ بنا الأيام تترى و إنّما نساق إلى الآجال و العين تنظر!  
و لا عائد ذاك الشّباب الذي مضى و لا زائل هذا المشيب المكدر!  
و لو قال: فلا عائد صفوا الشّباب، لكان أصنع انتهى.

فهذا حافظهم البار المعروف بابن كثير، المحرز، عندهم للفضل الجَمّ الدّثر الكثير، قد روى هذا الحديث الاثيل الأثير، المزرى بسنّاعته المبهرة على الدر النثير، فلا يجحده إلّا معاند للفتنة مثير، و لا ينكره إلّا حائد فاضح العثير، و لا يرتاب فيه إلّا حائر لا يدرى التذويب من التخثير، و لا يمتري فيه إلّا بائر لا يميز بين التخشين و التوثير.

**۱۲۷- أما رواية سيد علي بن شهاب الدين بن محمد الهمداني**

حديث ثقلين را، پس در کتاب «المودّة في القربى» گفته: [ و عن أبي سعيد

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۱۹

الخدري رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وأهل بيتي. و يروى: عترتي لم (و لن. ظ) يفترقا حتى يردا على الحوض .  
و نیز در آن گفته: ]

و عن جبير بن مطعم رضي الله عنه قال. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أ لست بوليكُم؟ قالوا: بلى! يا رسول الله! قال: إني أوشك أن ادعى فأجيب و إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله ربنا (ربى. ظ) و عترتي أهل بيتي فانظروا كيف تحفظوني فيهما].  
و سيد على همدانی از أعظم علمای اعلام و أفخم اولیای عظام اهل سنت بوده، شطری از محاسن مبهره و محامد مزهره و مناقب معجبه و مفاخر مطربه او بر ناظر «خلاصة المناقب» نور الدین جعفر بدخشانی و «نفحات الانس» عبد الرحمن جامی و «کتابت اعلام الأخبار» کفوی و «جامع السلاسل» مجد الدین بدخشانی و «توضیح الدلائل» سید شهاب الدین أحمد و «فواتح» حسین بن معین الدین میندی و «سمط مجید» شیخ أحمد قشاشی و رساله «انتباه» شاه ولی الله والد ماجد مخاطب و «ایضاح لطافه المقال» فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید و غیر آن واضح و لائح است.

فهذا عارفهم الهمدانی و عالمهم الربّانی، و سالکهم الوجدانی، و فذّهم الفردانی، المعروف لدى القاصی و الدّانی، علی بن شهاب الدّین الهمدانی، قد روى هذا الحديث المضىء بالنور الشعشانی، المؤتلق بالضيء النّورانی، فلا ينكل عن إذعانه إلّا- المسرف الجانی، و لا- يحجم عن قبوله إلّا الضّاغن الشّانی، و لا يرتاب فيه إلّا من سار فی طلب الحق سیر القاصر الوانی، و لا يمتري فيه إلّا من بقى فی يد الباطل كالأسیر العانی.

## ۱۲۸- أما اثبات سيد محمد طالقانی

حديث ثقلين را، پس در رساله «قیافه نامه» علی ما نقل عنه مجد الدّین البدخشانی فی کتاب «جامع السّلاسل» بترجمه السّید علی الهمدانی گفته: [أما جمعیت صوری

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۲۰

آنکه حبل الله تعالی کبریاؤه (باشد. صح. ظ) وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

. أمر فرموده یعنی: همه چنگ در حبل الله زنید، أصحّ أقاویل معتبر چهارست: بعضی فرموده اند که حبل الله علمای شریعت اند که بیان معانی قرآن فرمایند و عالمیان را بسبب قرآن راه نمایند، و بعضی فرموده اند که حبل الله مشایخ طریقت اند چون بحقیقت علماء ربّانی طائفه توانند بود که علم با عمل دارند، و الشّیخ فی قومه کالنبی فی أمته،

در أحادیث نبی واردست. و بعضی فرموده اند که حبل الله عترت حضرت رسول الله است، کما

قال علیه السلام: إني تارك فيكم الثقلين كلام الله (کتاب. ظ) و عترتی، ألا فتمسکوا بهما فإنهما حبلان لا ينقطعان إلى يوم القيامة . یعنی: در میان شما دو چیز می گزارم یکی کتاب خدا و یکی فرزندان خویش و آگاه باشید و چنگ در آن هر دو زنید بدرستی که آن دو ریسمانیست که منقطع نشوند تا روز قیامت چون أصحّ أقاویل أهل تفسیر و تأویل در حبل الله چهار است و آن چهار معنی در ذات شریف حضرت علی ثانی موجود بود بی اشتباه آن حضرت حبل الله باشد [انتهی.

و محتجب نماند که سید محمد طالقانی از أجلّ عرفای کرام و أمائل اولیای والا مقام سّیّه است.

مجد الدین بدخشانی در «جامع السلاسل» بترجمه سید علی همدانی تصریح نموده که سید محمد طالقانی از أعظم خلفای اوست، و نیز مجد الدین بدخشانی در «جامع السلاسل» ترجمه مستقله برای او نوشته، چنانچه در کتاب مذکور گفته:



[میر سید محمد طالقانی قدس سره. وی نبیره سید محمود برادر بزرگ میر سید علی همدانی ست. ساداتی که تا حال بر روضه مقدسه علی ثانی مجاورند و نذر و فتوح می ستانند و خود را بفرزندی امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره نسبت می دهند از فرزندان امیر سید محموداند، قدس اسرارهم، و إلا از امیر کبیر بعد از وی فرزندی نمانده است و در هیچ نسخه مذکور نیست خدمت امیر سید محمد خلیفه سوم علی ثانی است عالم بوده است بعلم ظاهر و باطن گویند: چون وقت بر علی ثانی تنک شد تربیت او را بخواجه بزرگ خواجه اسحاق ختانی سپردند مرتبه کمال از آنجا حاصل کرد، خوابگاه

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۲۱

وی نیز در ختلان قریب امیر کبیر علی ثانیست.

فهذا الطالقانی المطلق عن الطالبین نیل الحقائق أسار التّقييد و التّعقيل، المنقب للزائدين شرح الدّقائق مشار التّمييز و التّزيل، قد أثبت هذا الحديث العظيم التّنويل، و حقّق هذا الخبر الفخيم التّأثيل، فلا يتجرّح عن التعرّيج عليه إلّا الجاحد الغوّ الضّلیل، و لا ينكب عن التّعويل عليه إلّا الحائد القمى الضّلیل، و الله العاصم بلطفه الجميل، عن تخديعه و التّعويل، و هو الواقى بمنّه الجزيل عن تلميعه و التّسويل.

## ۱۲۹- أما اثبات سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازاني

حدیث ثقلین را، پس در «شرح مقاصد» گفته: [فإن قيل: قال الله تعالى:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

و.

قال النبي صلى الله عليه و سلم: إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله تعالى و عترتي أهل بيتي.

و قال عليه الصلوة و السّلام: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به و أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي،

و مثل هذا يشعر بفضلهم على العالم و غيره قلنا: لا تصافهم بالعلم و التقوى مع شرف النسب ألا ترى أنّه عليه الصلوة و السّلام قرنهم بكتاب الله تعالى في كون التمسك بهما منقذا عن الضلالة، و لا معنى للتمسك بالكتاب إلا الأخذ بما فيه من العلم و الهداية، فكذا في العترة، و لهذا

قال النبي صلى الله عليه و سلم: من أبطأ به عمله لم يسرع به نسبه .

و علامه تفتازانی از نبهای علماء معروفین و نبای کملا مشهورین سّیّه است، بعضی از جلائل فضائل و عقائل فواضل او جلال الدّین سیوطی در «بغیة الوعاة» و شمس الدّین داودی در «طبقات المفسّرين» و ابن حجر مکی در «فهرست» خود و محمود کفوی در «کتاب اعلام الأخیار» و فاضل ازنیقی در «مدینه العلوم» و أبو مهدی ثعالبی در «مقالید الأسانید» و قاضی شوکانی در «بدر طالع» و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «أبجد العلوم» و «تاج مکمل» و غیر ایشان ذکر کرده اند. در اینجا بر بعضی عبارات اکتفا می رود.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۲۲

شمس الدّین محمد بن علی بن أحمد الداودی المالکی در «طبقات المفسّرين» گفته: [مسعود بن عمر بن عبد الله الشيخ سعد الدّین التفتازانی الإمام ترجمه سعد الدّین تفتازانی العلّامة، عالم بالنحو و التّصريف و المعانی و البیان و الأصلین و المنطق و غیرها، شافعی، قال الحافظ ابن حجر:

ولد سنة ثنتي عشرة و سبعمائة و أخذ عن القطب و العضد و تقدّم في الفنون و اشتهر ذكره و طار صيته و انتفع الناس بتصانيفه، و له «شرح العضد» شرح التلخيص» مطوّل و آخر مختصر «شرح القسم الثالث من المفتاح» «التلويح على التنقيح» في اصول الفقه «شرح

العقائد» «شرح المقاصد» و «المقاصد» في الكلام «المنطق» «شرح تصريف العزى» «الإرشاد» في النحو «حاشية على الكشف» لم تتم، و غير ذلك و كان في لسانه لكنة و انتهت إليه معرفة العلوم بالمشرق، مات بسمرقند سنة إحدى و تسعين و سبعمائة، ذكره شيخنا في «الطبقات»].

و محمد بن علي الشوكاني در «بدر طالع» گفته: [مسعود بن عمر التفتازاني الإمام الكبير صاحب التصانيف المشهورة المعروف سعد الدين، ولد بتفتازان في صفر سنة ٧٢٢ و أخذ عن أكابر أهل العلم في عصره كالعضد و طبقة و فاق في النحو و الصرف و المنطق و المعاني و البيان و الأصول و التفسير و الكلام و كثير من العلوم و طار صيته و اشتهر ذكره و رحل إليه الطلبة و شرع في التصنيف و هو في ست عشر سنة فصّف «الزنجانية» و فرغ منها في شعبان سنة ٧٣٨ بكلسان و «من شرح العقائد» في شعبان سنة ٧٤٨ و من «حاشية العضد» في ذي الحجة سنة ٧٧٠ و من رسالته «الإرشاد» سنة ٧٧٤ كلّها بخوارزم و من «المقاصد» و شرحه في ذي القعدة سنة ٧٨٤ بسمرقند و من «تهذيب الكمال» (الكلام. ظ. م) في رجب منها و من «شرح المفتاح» في شوال سنة ٧٨٩ بسمرقند و شرع في «فتاوى الحنفية» يوم الأحد التاسع من ذي القعدة سنة ٧٦٩ و بهراء في تأليف «مفتاح الفقه» سنة ٧٧٢ و في «شرح تلخيص المفتاح» سنة ٧٨٦ كليهما بسرخس و في «حاشية الكشف» في ثامن ربيع الآخر سنة ٧٨٩ بظاهر سمرقند، و هكذا ذكر تاريخ ما فرغ منه من مؤلفاته و ما شرع فيه و لم يكمل ملازاده، و قال

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٢٣

في أول الترجمة ما لفظه: أستاذ العلماء المتأخرين و سيد الفضلاء المتقدمين مولانا سعد الملة و الدين، معدّل ميزان المعقول و المنقول، منقّح أغصان الفروع و الاصول أبي سعيد مسعود بن القاضي الإمام فخر الملة و الدين عمر بن المولى الأعظم سلطان العارفين الغازي التفتازاني. ثم ذكر ما قدّمنا من تاريخ مولده و ما بعده ثم قال: و توفي يوم الإثنين الثاني و العشرين من محرم سنة ٧٩٢ بسمرقند و نقل إلى سرخس و دفن بها يوم الأربعاء التاسع من جمادى الأولى، ثم قال ملازاده الجامع لهذه الترجمة و اسمه موسى بن محمّد بن محمود: إنّه أخذ عن عبد الكريم بن عبد الغنى و هو عن المولى حيدر و هو عن المولى سعد الملة، يعنى صاحب الترجمة، و أورد لصاحب الترجمة من الشعر قوله:

فرّق فرق الدرس و حصّل مالا فالعمر مضى و لم تنل آمالا

لا ينفعك القياس و العكس و لا افعلل يفعلل افعللا

و أورد له أيضا قوله:

طويت باحراز العلوم و نيلها رداء شبابى و الجنون فنون!

و حين تعايطت الفنون و نيلها تبين لى أنّ الفنون جنون!

قلت: و لم يذكر في هذه الترجمة جميع مصنفات صاحبها بل أهمل «التلويح» و هو من أجل مصنفاته، و أهمل منها «شرح الرسالة الشمسية» و هو أيضا من أجلها.

و بالجملة، فصاحب الترجمة متفرد بعلومه في القرن الثامن لم يكن في أهله نظير فيها و له من الحظّ و الشهرة و الصيت في أهل عصره فمن بعدهم ما لا يلحق به فيه غيره، و مصنفاته قد طارت في حياته إلى جميع البلدان فتنافس الناس في تحصيلها و مع هذا فلم يذكره ابن حجر «في الدرر الكامنة في أهل المائة الثامنة» مع أنه يتعرّض لذكره في بعض تراجم شيوخه أو تلامذته و تارة يذكر شيئا من مصنفاته عند ترجمه من درس فيها أو طلبها، فإهمال ترجمته من العجائب المفصحة عن نقص البشر. و كان صاحب الترجمة قد اتّصل بالسلطان الكبير الطاغية الشهير تيمور لنك المتقدّم ذكره و جرت بينه و بين السيد الشريف الجرجاني المتقدّم ذكره مناظرة في مجلس السلطان

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٢٤

المذكور في مسئلة كون إرادة الانتقام سببا للغضب أو الغضب سببا لإرادة الانتقام؟ فصاحب الترجمة يقول بالأول و الشّريف يقول بالثاني. قال الشّرخ منصور الكازروني: و الحقّ في جانب الشّريف، و جرت أيضا بينهما المناظرة المشهورة في قوله تعالى خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً . و يقال إنّه حكم بأنّ الحقّ مع الشّريف فاغتم صاحب الترجمة و مات كمدا، و الله أعلم .

و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در «أبجد العلوم» گفته: [مسعود ابن القاضي عمر بن برهان الدّین فخر الدّین الشّهر بسعد الدّین التفتازانی الإمام العلّامة عالم بالنحو و التصريف و المعاني و البيان و الأصلين و المنطق و غيرها، شافعی، قال ابن حجر الحافظ: ولد سنة ۷۱۲ و أخذ عن القطب و العضد و تقدّم في الفنون و اشتهر ذكره و طار صيته و انتفع النّاس بتصانيفه، و له شرح العضد و شرح التلخيص مطوّل و آخر مختصر، و شرح القسم الثالث من المفتاح، و له التلويح شرح التوضيح و شرح العقائد النّفسية و شرح السّمسية في المنطق و شرح تصريف الزّنجاني و الإرشاد في النحو و تهذيب المنطق و الكلام و حاشية الكشاف و لم يتمّ و غير ذلك، و تصانيفه كثيرة، و كان في لسانه لکنه و انتهت إليه معرفه العلوم بالمشرق، مات بسمرقند سنة ۷۹۱ ذكره فتح الله الشّرواني في أوائل شرحه للإرشاد و قال: لقد زرت مرقده المقدّس بسرّس فوجدت مكتوبا على صندوق مرقده من جانب القدم: ولد في صفر سنة ۷۲۲ و توفي سنة ۷۹۲ بسمرقند و نقل إلى سرّس، انتهى. ثمّ ذکر تاریخ تألیف سائر مؤلفاته رحمه الله تعالى .

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «تاج مکمل» گفته: [مسعود بن عمر التفتازانی الإمام الکبیر المعروف بسعد الدّین، ولد في سنة ۷۲۲ و أخذ عن أكابر أهل العلم في عصره كالعضد و طبقته و فاق في كثير من العلوم و طار صيته و اشتهر ذكره و رحل إليه الطّلبة، و شرع في التّصنيف و هو في ستّة عشر سنة، و توفي سنة ۷۹۲، و من شعره:

طويت باحراز العلوم و نيلها رداء شبابي و الجنون فنون عبقات الانوار في امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۲۵  
و حين تعاطيت الفنون و نيلها تبين لي أنّ الفنون جنون!

تصانيفه كثيرة شهيرة متداولة بين أهل العلم كالمطوّل و المختصر و غيرهما، و قال الشّوكاني: و بالجملة، فصاحب الترجمة متفرد بعلمه في القرن الثّامن لم يكن له في أهله نظير فيها و مصنّفاته قد طارت في حياته إلى جميع البلدان و تنافس النّاس في تحصيلها و مع هذا لم يذكره ابن حجر في «الدّرر الكامنة في أهل المائة الثّامنة» مع أنّه يتعرّض لذكره في بعض تراجم شيوخه أو تلامذته و تارة يذكر شيئا من مصنّفاته عند ترجمه من درس فيها أو طلبها، فإهمال ترجمته من العجائب المفصّحة عن نقص البشر. قال: و كان صاحب الترجمة قد اتّصل بالسّليطان الكبير الطّاغية الشّهير تيمور لنك و جرت بينه و بين السّيّد الشّريف الجرجاني مناظرة في مجلس السّليطان في مسئلة كون إرادة الانتقام سببا للغضب أو الغضب سببا لإرادة الانتقام، فصاحب الترجمة يقول بالأول و الشّريف يقول بالثاني. قال الشّرخ منصور الكازروني: و الحقّ في جانب الشّريف، و جرت أيضا بينهما المناظرة المشهورة في قوله تعالى «ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على أبصارهم غشاوة» و يقال إنّه حكم بأنّ الحقّ في ذلك مع الشّريف فاغتم صاحب الترجمة و مات كمدا، و الله أعلم انتهى.

فهذا التفتازاني حبرهم النحرير العلّام؛ و إمامهم الكبير العلم بين الأعلام قد أثبت هذا الحديث المشتهر في الأنام، المعروف لعظيم شهرته لدى كلّ خاصّ و عامّ، بيان أبرم معاقده كلّ الإبرام، و كلام أحكم دعائمه أتمّ الإحكام، فلا يمارى في تثبته من طلب الهدى و رام، و لا- يرتاب في تحقّقه من أبصر برق الصّديق و شام، و لا يجحده إلّا من تاه في بوادي العمه و هام، و لا ينكره إلّا من جال في فيافي العته و حام.

۱۳۰ اما روايت حسام الدين أبي عبد الله حميد بن أحمد المحلي

حديث ثقلين را، پس در کتاب «محاسن الأزهار في تفصيل مناقب العترة الأخيار الأطهار» آورده، چنانچه علّامه محمّد بن اسماعيل

الامیر در «روضه ندیه» در سیاق طرق حدیث غدیر گفته: [و ذکر الخطبة بطولها الفقيه العلامة حميد المحلى في «محاسن عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۲۶

الأزهار» في شرح قول الإمام المنصور بالله:

أَيُّهُمَا نَصَّ بِهَا أَجْمَلًا لَهُ عَلَى الْمَكِّيِّ وَ الْيَرْبُوبِيِّ بِسَنَدِهِ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ: أَقْبَلَ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حَتَّى نَزَلَ بِغَدِيرِ الْجَحْفَةِ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ فَأَمَرَ بِالْذُّوْحَاتِ فَقَمَّ مَا تَحْتَهُنَّ مِنْ شَوْكٍ ثُمَّ نَادَى الصَّيْلُوَةَ جَامِعَةً فَخَرَجْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ إِنَّ مَنَا مِنْ يَضَعُ بَعْضُ رِدَائِهِ عَلَى رَأْسِهِ وَ بَعْضُهُ عَلَى قَدَمِهِ مِنْ شِدَّةِ الرِّمَاءِ حَتَّى أَتَيْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَلَّى بِنَا الظُّهْرَ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْنَا فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَ نَسْتَعِينُهُ وَ نُوْمِنُ بِهِ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، الَّذِي لَا هَادِيَ لِمَنْ أَضَلَّ وَ لَا مُضِلَّ لِمَنْ هَدَى وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ. أَمَا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِنَبِيِّ مِنَ الْعَمْرِ إِلَّا النَّصَفُ مِنْ عَمْرِ الَّذِي قَبْلَهُ وَ إِنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَبَثَ فِي قَوْمِهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ إِنِّي قَدْ أَشْرَعْتُ فِي الْعَشْرِينَ، أَلَا وَ إِنِّي يَوْشِكُ أَنْ أَفَارِقَكُمْ، أَلَا، وَ إِنِّي مُسْئِلٌ وَ أَنْتُمْ مُسْئِلُونَ! فَهَلْ بَلَّغْتُمْ؟ فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ فَقَامَ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ مِنَ الْقَوْمِ مُجِيبٌ يَقُولُونَ: نَشْهَدُ أَنَّكَ عَبْدُ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ قَدْ بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ وَ صَدَعْتَ بِأَمْرِهِ وَ عِبَدْتَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، جَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا خَيْرًا مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ، فَقَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ تَوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ؟ قَالُوا: بَلَى! قَالَ: فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنْ قَدْ صَدَقْتُمْ وَ صَدَقْتُمُونِي، أَلَا وَ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ أَنْتُمْ تَبْعِي تَوْشِكُونَ أَنْ تَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُكُمْ حِينَ تَلْقَوْنِي عَنْ ثَقَلَيَّ كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا، قَالَ: فَأَعِيلَ (فَأَعْضِلْ. ظ) عَلَيْنَا مَا نَدْرِي مَا الثَّقَلَيْنِ (الثَّقَلَانِ. ظ) حَتَّى قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ قَالَ: أَبُي وَ أُمِّي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الثَّقَلَانِ؟ قَالَ: الْأَكْبَرُ مِنْهُمَا كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرَفِ بَيْدِ اللَّهِ وَ طَرَفِ بَأْيَدِيكُمْ تَمْسِكُوا بِهِ وَ لَا تَوَلَّوْا (تَزَلُّوْا. ظ) وَ لَا تَضَلُّوْا وَ الْأَصْغَرُ مِنْهُمَا عَتْرَتِي. مِنْ اسْتَقْبَلَ قَبْلَتِي وَ أَجَابَ دَعْوَتِي فَلَا تَقْتُلُوهُمْ وَ لَا تَقْهَرُوهُمْ وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَإِنِّي قَدْ سَأَلْتُ لَهُمُ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ فَأَعْطَانِي، وَ نَاصَرَهُمَا لِي نَاصِرٌ وَ خَاذَلَهُمَا لِي خَاذِلٌ وَ وَلِيَهُمَا لِي وَلِيٌّ وَ عَدُوَّهُمَا لِي عَدُوٌّ.

أَلَا فَإِنَّهَا لَنْ تَهْلِكَ أُمَّةٌ قَبْلَكُمْ حَتَّى تَدِينَ بِأَهْوَائِهَا وَ تَظَاهِرَ عَلَى نُبُوَّتِهَا (نَبِيِّهَا. ظ) وَ تَقْتُلَ

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۲۷

مَنْ قَامَ بِالْقَسْطِ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ رَفَعَهَا وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ وَ مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ. فَهَذَا وَلِيُّهُ

اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ .

و حمید محلی از اکابر فقهای معروفین و اعظم نبهای مشهورین نزد اعلام سنیّه می باشد.

علامه محمد بن اسماعیل الامیر جابجا یافادات او استناد می نماید و به تجلیل و تعظیم تمام ذکرش می فرماید، از مفتاح همین عبارت دریافتی که حضرتش او را بفقیه

### تجلیل اهل سنت از فقیه علامه حمید محلی

تجلیل اهل سنت از حمید محلی علامه ستوده و در مقامات دیگر نیز راه تکریم و تفخیم او پیموده، چنانچه در صدر «روضه ندیه» گفته: [و اعتمدت على كتب السنيّة ليعلم الناظر أنّ أهلها معترفون بأنّ لهادي الأنام و أهل بيته عليهم السّلام على الاميّة كلّ المنّة و لا تفاق الفريقين من أهل السنّة و غيرهم على ما ينقل من فضائله الممهّدة. أمّا أهل السنّة فلاّتهم قد أخرجوها في مصنّفاتهم المعتمدة و امّا غيرهم فإنّهم يقولون الحقّ ما شهدت به الأعداء! و أجلّ معتمدی: «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» لإمام السنّة و حافظها محبّ الدّین أبی جعفر أحمد ابن عبد الله الطّبريّ رحمه الله. «و جمع الجوامع» للإمام الحافظ جلال الدّین السّیوطی، رحمه الله. و ربّما أنقل عن غیرهما من كتب الحديث، و نقلت شیئا یسیرا من «محاسن الأزهار» للعلامة الفقيه الشّہید حمید بن أحمد المحلی، رحمه

اللَّهُ .

و نیز در «روضه ندیه» گفته: [و قتل امیر المؤمنین فی ذلك اليوم جماعة منهم الوليد بن عتبة و العاص بن سعيد بن العاص و عامر بن عبد الله و طعيمة بن عدی و نوفل بن خوید و زمعة بن الأسود و غیرهم، ذكره الحاكم عن ابن إسحاق، ذكره الفقيه حميد رحمه الله في شرح قول الإمام المنصور بالله:

و يوم بدر من حمى سربه بالسيف و الناس حيارى جثى . و نیز در «روضه ندیه» گفته: ]

و قال الفقيه العلامة حميد الشهيد رحمه الله في «محاسن الأزهار» مسندا له إلى أبي سعيد الخدري: قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حيث كان أرسل عمر بن الخطاب إلى خيبر هو و من معه فرجعوا إلى رسول الله صلى الله عليه عليه عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۲۸

و سلم فبات تلك الليلة و به من الغم غير قليل، فلما أصبح خرج إلى الناس و معه الزاية فقال: لاعطين الزاية اليوم رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، غير فزار [إلخ.

و نیز در روضه ندیه گفته: ]

و ذكر الفقيه العلامة حميد رحمه الله في «المحاسن» بسنده إلى الثعلبي بسنده إلى العبابه بن الربيع قال: بينا عبد الله بن عباس جالس على شفير زمزم يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم، إذ جاء رجل معتم بعمامة فجعل ابن عباس لا يقول: قال رسول الله إلا و قال الرجل قال رسول الله [إلخ.

و نیز در «روضه ندیه» بعد نقل نزول آیه «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»

گفته: [قلت: و قد أشار الإمام المنصور بالله إلى هذا بقوله:

و من سماه الله في ذكره آل مؤمن و الزاری عليه الشقی قال الفقيه العلامة حميد في شرحه بعد تفكيك ألفاظ البيت باسناده إلى ابن عباس رضي الله عنه ما لفظه: إن الوليد بن عتبة قال لعلي بن أبي طالب: أنا أبسط منك لسانا و أحد منك سنانا و أملاً للكتيبة منك، فقال علي: اسكت يا فاسق! فنزل القرآن «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ

إلخ.

و نیز در «روضه ندیه» گفته: [قال الفقيه العلامة حميد بن أحمد: السبط الزهط و القبيلة، قاله في شرح قول الإمام المنصور بالله:

من نجل السبطين بين لنا عمي و محمود السجيا أبي

و نیز در «روضه ندیه» گفته: [و إلى هذه الدرجة العلية يشير الإمام المنصور بالله بقوله:

و من لواء الحمد في كفه أخف من معضدة المختلى

المختلى: بالخاء المعجمة من «اختلاء الشجر: قطعها و المعضدة: الآلة التي تعضد بها الشجر، أي يقطع،

### حديث غريب في فضائل امير المؤمنين عليه السلام

و ذكر الفقيه العلامة حميد بن أحمد رحمه الله في شرح البيت و إسناده (باسناده. ظ) إلى الامام علي بن موسى الرضا و إسناده (باسناده. ظ) إلى أمير المؤمنين كرم الله وجهه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ليس في القيمة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۲۹

راكب غيرنا، و نحن أربعة، فقام إليه رجل من الأنصار فقال: فداك أبي و أمي:

أنت و من يا رسول الله؟ قال: أنا على دابة الله البراق، و أخي صالح على ناقة الله التي عقرت و عمي حمزة على ناقتي العضباء، و أخي علي على ناقة من نوق الجنة بيده لواء الحمد واقف بين يدي العرش ينادي: لا إله إلا الله محمد رسول الله. فينادي الآدميون: ما هذا إلا

ملک مقرب أو نبی مرسل أو حامل عرش رب العالمین. قال: فیجیبهم ملک من بطنان العرش: معاشر الادمیین! ما هذا ملکا مقربا ولا نبیا مرسلا ولا حامل العرش، هذا الصديق الأكبر، هذا علی بن أبی طالب .

علاوه برین حمید محلی در عداد مشایخ إجازة علامه قاضی محمد بن علی بن محمد الشوکانی داخل ست، و کتاب او «محاسن الأزهار» در مرویات علامه مذکور شامل، چنانچه حضرتش در «إتحاف الأكابر باسناد الدفاتر» که در آن مرویات خود را ذکر نموده می فرماید: [ «محاسن الأزهار» لحمید الشَّهید أرویهَا بالإسناد المتقدِّم فی الدَّیاج إلى الدَّاورى عن القاسم بن أحمد بن حمید عن المؤلّف انتهى.

فهذا فقیههم الحمید الجلیل الأجلّ، المحلی الحالّ لجلالته عظیم المحلّ، قد روى هذا الحديث الصَّحیح البری عن العلل، و أثبت هذا الخبر العری عن کلّ سقم و خلل، فلا یصدف عن الإذعان له إلا من ضلّ و أضلّ، و لا ینحرف عن الإیقان به إلا من زلّ و أزلّ، و لا یمتری فیهِ إلا من ركب لزیغه متن العثار و الزلل، و لا یرتاب فیهِ إلا من ألف لغیته و هن الخطاء و الخطل.

## راویان قرن نهم

### ۱۳۱- أما رواية نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي

حديث ثقلین را، پس در کتاب «مجمع الزوائد و منبع الفوائد» که در آن زوائد کتب سته از «مسند أحمد» و «مسند بزار» و «مسند أبو یعلی» و «معجم ثلثة طبرانی» جمع نموده؛ این حدیث شریف را آورده، چنانچه عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدير- شرح جامع صغیر» در شرح روایت

«إِنِّي تارك فيكم خليفتين»

علی ما نقل عنه گفته: [قال الهيثمي: رجاله موثقون، و رواه أيضا أبو یعلی بسند

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۳۰

لا بأس به و الحافظ عبد العزيز بن الأخضر و زاد أنه قال في حجة الوداع، و وهم من زعم ضعفه كابن الجوزي. قال السهودي: و في الباب ما يزيد علی عشرين من الصحابة انتهى .

و علامه هيثمي از اکابر محدثین اعلام و أساطین منقّدين فخام سته می باشد.

شمس الدين سخاوی در «ضوء لامع لأهل القرن التاسع» آورده: [علی بن أبی بکر بن سلیمان بن أبی بکر بن عمر بن صالح نور الدين أبو الحسن الهيثمي ترجمه هيثمي صاحب «مجمع الزوائد» القاهري الشافعي الحافظ و يعرف بالهيثمي. كان أبوه صاحب حانوت بالصِّحراء فولد له هذا في رجب سنة خمس و ثلاثين و سبعمائة و نشأ فقرا القرآن ثمَّ صحب الزَّين العراقي و هو بالغ و لم يفارقه سفرا و حضرا حتّى مات بحيث حجَّ معه جميع حجّاته و رحل معه سائر رحلاته و رافقه في جميع مسموعه (مسموعاته. ظ) بمصر و القاهرة و الحرمين و بيت المقدس و دمشق و بعلبك و حلب و حماة و حمص و طرابلس و غيرها و ربّما سمع الزَّين بقراءته و لم ینفرد عنه الزَّين بغير ابن البابا و التقى السَّيبكي و ابن شاهد الجيش كما أنَّ صاحب الترجمة لم ینفرد عنه بغير «صحيح مسلم» علی ابن عبد الهادي، و ممّن سمع عليه سوى ابن عبد الهادي: المیدومی و محمد بن إسماعيل بن الملوک و محمد بن عبد الله النعماني و أحمد بن الرضدي و ابن القطرواني و العرضي و مظفر الدین محمد بن محمد بن يحيى العطار و ابن الخباز و ابن الحموي و ابن قیّم الضَّبائيه و أحمد بن عبد الرحمن المرداوی. فمما سمعه علی المظفر «صحيح البخاري» و علی ابن الخباز «صحيح مسلم» و عليه و علی العرضي «مسند أحمد» و علی العرضي و المیدومی «سنن أبی داود» و علی المیدومی و ابن الخباز «جزء ابن عرفة» و هو مکثر سماعا و شیوخا و لم یکن الزَّين یعتمد فی شیء من أموره إلاّ عليه حتّى إنّه أرسله مع ولده الولی لما ارتحل بنفسه إلى دمشق و زوجته ابنته خديجة و



رزق منها عدّة أولاد، و كتب الكثير من تصانيف الشَّيْخ بل قرأ عليه أكثرها و تخرّج به في الحديث بل درّ به في أفراد زوائد كتب كالمعاجم الثلاثة للطَّبراني و المسانيد لأحمد و البرّار و أبي يعلى على الكتب السيّئة و ابتداءً أولاً بزوائد أحمد فجاء في مجلّدين و كلّ واحد من الخمسة الباقية في تصنيف

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٣١

مستقلّ إلّا الطَّبراني الأوسط و الصّغير فهما في تصنيف، ثمّ جمع الجميع في كتاب واحد محذوف الأسانيد سمّاه «مجمع الزّوائد»، و كذا أفراد زوائد «صحيح ابن حبان» على الصّحيحين و رتب أحاديث «الحلية» لأبي نعيم على الأبواب و مات عنه مسوّد، فيضه و أكمله شيخنا في مجلّدين و أحاديث الغيلانيّات و الخلعيّات و فوائد تمام و الأفراد للدّار قطنى أيضا على الأبواب في مجلّدين، و رتب كلا- من «ثقات ابن حبان» و «ثقات العجلي» على الحروف و أعانه بكتبه ثمّ بالمرور عليها و تحريرها و عمل خطبها و نحو ذلك و عادت بركة الزّين عليه في ذلك و في غيره كما أنّ الزّين استروح بعد بما عمله سيّما المجمع و كان عجا في الدّين و التّقوى و الزّهد و الإقبال على العلم و العبادة و الأوراد و خدمة الشَّيْخ و عدم مخالطة الناس في شيء من الأمور و المحبّة في الحديث و أهله، و حدّث بالكثير رفيقا للزّين بل قلّ أن حدّث الزّين بشيء إلّا و هو معه، و كذلك قلّ أن حدّث هو بمفرده لكنّهم بعد وفاة الشَّيْخ أكثروا عنه و مع ذلك فلم يغيّر حاله و لا- تصدر و لا- تمسّخ، و كان مع كونه شريكا للشَّيْخ يكتب عنه الأمالي بحيث كتب عنه جميعها و ربّما استملى عليه و يحدّث بذلك عن الشَّيْخ لا- عن نفسه إلّا لمن يضايقه. و لم يزل على طريقته حتى مات في ليلة الثلاثاء تاسع عشر رمضان سنّة سبع بالقاهرة و دفن من الغد خارج باب البرقيّة منها، رحمه الله و إيّانا، و قد ترجمه ابن خطيب النّاصريّة في حلب (في «ذيل تاريخ حلب» ظ) و التقى الفاسى في «ذيل التّقييد» و شيخنا في معجمه و إنبائه و مشيخه البرهان الحلبيّ و الغرس خليل الأفهسيّ في معجم ابن ظهيرة و التقى بن فهد في معجمه و ذيل الحفاظ و خلق كالمقرّيزي في عقوده. قال شيخنا في معجمه: و كان خيرا ساكنا ليّنا سليم الفطرة شديد الإنكار للمنكر كثير الاحتمال لشيخنا و لأولاده محبّا في الحديث و أهله.

ثمّ أشار لما سمعه منه و قرأه عليه و أنّه قرأ عليه إلى إيتاء الحجّ من «مجمع الزّوائد» سوى المجلس الأوّل منه و مواضع يسيرة من انبائه و من أوّل زوائد مسند أحمد إلى قدر الزّرع منه قال: و كان يودّنى كثيرا و يعيننى عند الشَّيْخ و بلغه أنّى تتبعت أوهامه في «مجمع الزّوائد» فعاتبني فتركت ذلك إلى الآن و استمرّ على المحبّة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٣٢

و المودّة، قال: و كان كثير الاستحضار للمتون يسرع الجواب بحضرة الشَّيْخ فيعجب الشَّيْخ و قد عاشرتهما مدّة فلم أرهما يتركان قيام اللّيل و رأيت من خدمته لشيخنا و تأدّبه معه من غير تكلف لذلك ما لم أره لغيره و لا أظنّ أحدا يقوى عليه. و قال في إنبائه: أنّه صار كثير الاستحضار للمتون جدّا لكثرة الممارسة و كان هينا لينا دينّا خيرا محبّا في أهل الخير لا يسأم و لا يضجر من خدمة الشَّيْخ و كتابة الحديث سليم الفطرة كثير الخير و الاحتمال للأذى خصوصا من جماعة الشَّيْخ، و قد شهد لى بالتّقدّم في الفنّ، جزاه الله عنّي خيرا. قال: و كنت قد تتبعت أوهامه في كتابه «المجمع» فبلغنى أنّ ذلك شقّ عليه فتركته رعاية له. قلت: و كان مشقّته لكونه لم يعلمه هو بل أعلم غيره و إلّا فصلاحه ينبو عن مطلق المشقّة، أو لكونها غير ضروريّة بحيث ساغ لشيخنا الإعراض عنها، و

الأعمال بالتّيات

. و قال البرهان الحلبيّ: أنّه كان من محاسن القاهرة و من أهل الخير، غالب نهاره في اشتغال و كتابه مع ملازمة خدمة الشَّيْخ في أمر وضوئه و ثيابه، و لا- يخاطبه إلّا بسيّدى، حتى كان في أمر خدمته كالعبد مع محبّته للطلّبة و الغرباء و أهل الخير و كثرة الاستحضار جدّا، و قال التّقيّ الفاسي: كان كثير الحفظ للمتون و الآثار صالحا خيرا. و قال الأفهسيّ: كان إماما عالما حافظا زاهدا متواضعا متودّدا إلى النّاس ذا عبادة و تقشّف و ورع، انتهى. و الثّناء على دينه و زهده و ورعه و نحو ذلك كثير جدّا بل هو في ذلك كلمة اتّفاق، و أمّا في الحديث فالحقّ ما قاله شيخنا أنّه كان يدرى منه فئا واحدا، يعنى الذى درّ به فيه شيخهما العراقى قال: و قد كان من لا يدرى

یظنّ لسرعته جوابه بحضرة الشيخ أنّه أحفظ، و ليس كذلك بل الحفظ المعرفة، رحمه الله و إيانا].

و جلال الدين سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته: [الهيتمي. الحافظ نور الدين أبو الحسن عليّ بن أبي بكر بن سليمان بن عمر بن صالح، رفيق الحافظ أبي الفضل العراقي؛ ولد سنة ٧٣٥ و رافق العراقي في السماع فسمع جميع ما سمعه و كان ملازما له مبالغا في خدمته و كان يحفظ كثيرا من متون الأحاديث فكان

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٣٣

إذا سئل العراقي عن حديث بادر إلى إirاده فيظنّ من حضر أنّه أحفظ منه، و ليس كذلك إنّما الحفظ المعرفة، و كان العراقي يحبه كثيرا و برشده إلى التصنيف و يؤلف له الخطب للكتب، جمع زوائد «مسند أحمد» على الكتب الستة ثمّ مسند البزار ثمّ أبي يعلى ثمّ معجم الطبراني الكبير ثمّ الأوسط و الصّغير، ثمّ جمع الستة في كتابه محذوفه الأسانيد و تكلم على كلّ حديث عقبه، و له «زوائد الحلية» و «زوائد صحيح ابن حبان» على الصّحّاحين و غير ذلك. قال الحافظ ابن حجر:

كان خيرا ساكنا صينا لنا سليم الفطرة شديد الإنكار للمنكر لا يترك قيام الليل، مات في تاسع عشر رمضان سنة ٨٠٧].

و نیز علامه جلال الدين سيوطي در «حسن المحاضرة في أخبار مصر و القاهرة» در «ذكر من كان بمصر من حفاظ الحديث و نقاده» گفته: [الهيتمي. الحافظ نور الدين أبو الحسن عليّ بن أبي بكر بن سليمان رفيق أبي الفضل العراقي، ولد سنة خمس و ثلاثين و سبع مائة و رافق العراقي في السماع و لازمه و ألف و جمع، مات في تاسع عشر (عشرى. ظ) رمضان سنة سبع و ثمان مائة].

و محمد بن علي الشوكاني الصنعاني در «بدر طالع بمحاسن من بعد قرن السابع» گفته: [عليّ بن أبي بكر بن سليمان بن أبي بكر بن عمر بن صالح الهيتمي الشافعي الحافظ، ولد في رجب سنة ٧٣٥ بالقاهرة و نشأ بها فقرا القرآن ثمّ صحب الزّين العراقي و لم يفارقه سفرا و حضرا حتّى مات و رافقه في جميع مسموعاته بمصر و القاهرة و الحرمين و بيت المقدس و دمشق و بعلبك و حماة و حلب و حمص و طرابلس و غيرها، و لم ينفرّد أحدهما عن الآخر إلّا بمسموعات و مشايخ قليل و صاحب الترجمة مكثّر سماعا و شيوخا و لم يكن الزّين يعتمد في شيء من أموره إلّا عليه و زوجه ابنته و رزق منها اولادا عدة، و كتب الكثير من تصانيف الزّين و قرأ عليه أكثرها و تخرّج به و دربه في أفراد زوائد كتب كالمعاجم الثلاثة للطبراني و المسانيد لأحمد و البزار و أبي يعلى على الكتب الستة و ابتدأ أولا بزوائد أحمد فجاء في مجلدين و كلّ واحد من الخمسة الباقية في تصنيف مستقلّ إلّا الطبراني الأوسط و الصّغير فهما في تصنيف عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٣٤

ثمّ جمع الجميع في كتاب واحد محذوف الأسانيد سمّاه «مجمع الزوائد» و كذا أفرد زوائد صحيح ابن حبان على الصّحّاحين و ربّ أحاديث الحلية لأبي نعيم على الأبواب و مات عنه مسودة فيّضه و أكمله ابن حجر في مجلدين و أحاديث الغيلانيات و الخلعيّات و فوائد تمام و الأفراد للدّار قطني أيضا على الأبواب في مجلدين، و ربّ كلا من «ثقات ابن حبان» و «ثقات العجلي» على الحروف و أعانه بكتبه ثمّ بالمرور عليها و تحريرها و عمل خطبها و نحو ذلك و عادت بركة الزّين عليه في ذلك و في غيره، و كان عجيبا في الدّين و التقوى و الزّهد و الإقبال على العلم و العبادة و خدمة الزّين و عدم مخالطة النّاس في شيء من الأمور و المحبة للحديث و أهله، و حدّث بالكثير رفيقا للزّين و بعد موت الزّين أخذ عنه النّاس و أكثروا و مع ذلك فلم يغيّر حاله و لا تصدّر و لا تشيخ و لم يزل على طريقه حتّى مات في ليلة الثلاثاء تاسع و عشرين رمضان سنة ٨٠٧. قال ابن حجر إنّّه تتبع أوهامه في «مجمع الزوائد» فبلغه فعاتبه فترك التّبع. قال: و كان كثير الاستحضار للمتون يسرع الجواب بحضرة الزّين فيعجب الزّين ذلك، قال: و كان من لا يدري يظنّ لسرعته جوابه بحضرة الزّين أنّه أحفظ منه و ليس كذلك بل الحفظ المعرفة].

و مولوى صديق حسن خان معاصر در «إتحاف النبلا» گفته: [الهيتمي.

الحافظ نور الدين أبو الحسن عليّ بن أبي بكر بن سليمان، رفيق أبي الفضل العراقي، در سنه خمس و ثلاثين و سبع مائة متولّد شده، در سماع رفيق عراقي بود، ألف و جمع، و مات سنة سبع و ثمان مائة] انتهى.



فهذا الهیتمی حافظهم البارع النبیل، و ناقدهم الماهر الجلیل، الخبیر بمسالك الجرح و التعديل، البصیر بمدارك التصحيح و التعلیل، قد روى هذا الحديث الموثل كل التأثيل، و وثق رجاله إكمالا للتشيد و التأصيل، فطاحت و الحمد لله شبهات المتمسكين بالأعایل، و انزاحت نزغات المنهمكين فی الأضاليل، و ظهر أن ربهم محض تخديع و تضليل، و وضع أن جحدهم صرد تلميع و تسویل.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۳۵

### ۱۳۲- أما رواية مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروز آبادی الشيرازی

حديث ثقلين را، پس در «قاموس» در لغت ثقل گفته: [و الثقل - محركة - متاع المسافر و حشمه و كل شيء نفيس مصون. و منه الحديث: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي .

و علامه مجد الدين از اكابر محدثين عظام و أجلة مسندين فخام سنيّه بوده.

محامد جليله و مدياح جزيله او بر ناظر «طبقات شافعيه» تقى الدين أبو بكر ابن قاضى شهبه أسدى و «عقد ثمين فى تاريخ البلد الأمين» تقى الدين أبو الطيب محمد بن أحمد بن على الفاسى و «ضوء لامع لأهل القرن التاسع» شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوى و «بغية الوعاة فى طبقات اللغويين و النحاة» جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى و «كتائب أعلام الأخيار» كفى و «مدينه العلوم» أزنيقى و «بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع» محمد بن على بن محمد شوكانى و «أبجد العلوم» و «تاج مكلل» و «إتحاف النبلاء» مولوى صديق حسن خان معاصر و غير آن واضح و آشكارست.

در اينجا بر بعض عبارات اکتفا مى رود.

و فاضل معاصر در «إتحاف النبلاء» گفته: [محمد بن يعقوب بن محمد بن إبراهيم ابن عمر بن أبى بكر بن أحمد بن محمود بن إدريس بن فضل الله بن شيخ الإسلام أبى إسحاق الكاذرونى (الكازرونى. ظ) الشهير بالشيخ مجد الدين الشيرازى الفيروزآبادى اللغوى القرشى التيمى البكرى الشافعى، نزيل الحرم الشريف و الملتجى إليه. در كازرون بماء ربيع الأول سنة تسع و عشرين و سبعمائة متولد شده و همان جا نشو و نما يافته و در هفت سالگى قرآن ياد گرفته هشت ساله بود كه نقل بشيراز كرد و أدب و لغت از پدر خود و شيخ عبد الله بن محمود و غيرهما من علماء شيراز اخذ كرد و تجويد خط نمود و إقبال بر علم لغت كرده در استحضارش فريد زمان گرديد، تفقه در بلد خود كرده بود و بطلب حديث بعراق و واسط و بغداد و دمشق شتافت و از عبد الله بن بكباش (بكتاش. ظ) قاضى بغداد مدرّس نظاميه و حافظ محمد بن أبى بكر بن القيم (قيم. ظ) الجوزيه و غيرهما سماعت و روايت نمود و مدتی در بغداد متصدى تداريس ماند و فضائل او ظاهر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۳۶

و باهر گشت، خلقى كثير از وی اخذ و استفاده نمود. منهم الإمام الصّفيّ و البهاء بن عقيل و الجمال الأسنوى و ابن هشام، بعده داخل قاهره شد و از تقى سبكى و ولدش تاج الدين و قاضى عزّ الدين بن جماعة و غيرهم اخذ نمود و در بلاد شريفه شاميه جولان كرده در روم و هندوستان داخل شد و بدهلى رسيد. در «قاموس» از بلاد هند، دهلى و قنوج را ذكر كرده است بس، و جمعى را از فضلا ملاقات كرد، أشيائ كثيرة ازیشان تلمذا تحمّل كرد، مشيخه او كه بتخريج جمال بن موسى المراكشى ست در آن از مروياتش «كتب سته» و صحاح و «سنن بيهقى» و «مسند امام أحمد» و «صحيح ابن حبان» و «صحيح ابن خزيمة» و مصنف ابن أبى شيبة و غير ذلك شمرده و گفته كه قراءت ان بر جم غفير از مشايخ نموده است، بعده در ماه رمضان سنة ست و تسعين و سبعمائة در زبيد داخل شد بعد وفات قاضى القضاء جمال ريمى شارح «تنبيه» ملك اشرف إسماعيل در تلقى او ياكرام و اعظام مبالغه بجا آورد و هزار دينار صرف نمود جز هزار دينار كه صاحب عدن در تجهيزش داده بود مدتي در آنجا در كنف رعايت و حمايتش بر نشر علوم مقيم ماند و انتفاع بسيارى از وی بخلق حاصل شد، قضای تمام ممالك محروسه يمن بوى تعلق داشت، طلبه علم از هر سو قصد او

نمودند و بسوی وی رحلتها فرمودند، سلطان هم بر وی قراءت کرد و دختر خود را که زائد الجمال بود بملاحظه کمال او تزوج وی داد و باین جهت رفعت و ثروت او متزاید گشت وی کتابی تصنیف کرده در أطباق پیش سلطان فرستاد، سلطان آن طبقها را پر زر کرده واپس نمود، بست سال که بقیه اُیام خلافت ملک اشرف و ولد او ناصر بود در زبید گذرانید و درین اثنا بارها بمکه معظمه قدوم آورد و در مدینه منوره و طائف مجاورت کرد، مآثر حسنه از وی درین جاها یادگار ماند، انتساب خود بسوی مکه دوست داشتی و بخط خود نوشتی: «الملتجی إلى حرم الله تعالى» و در هیچ بلده داخل نشد مگر والی و حاکم آنجا لوازم قدرشناسیس مودّی ساخت و در تعظیم و تکریمش مبالغه نمود، مثل ملک منصور صاحب تبریز و سلطان بایزید خان بن عثمان متولّی روم و پاشای مصر و ابن ادریس صاحب بغداد

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۳۷

و امیر تیمور ملک هند و هیر هم، کتابهای بسیار اقتنا کرده بود تا آنکه از وی نقل کرده‌اند که گفت: کتب پنجاه هزار مثقال زر خرید کرده‌ام، و در سفر از آن احوال اجمال همراه داشت و هر روز در منزل در آن نظر می‌کرد. تصانیفش بسیارست، منها: «بصائر ذوی التّمييز فی لطائف الکتاب الغریز» دو مجلد. و «تنویر القیاس (المقیاس. ظ) فی تفسیر ابن عباس» چهار مجلد. و «فائحه الإهاب بتفسیر فاتحه الکتاب» مجلد ضخیم. و «الدّر النّظیم المرشد إلى فضائل القرآن العظیم» و «حاصل الخلاص فی فضائل سورة الإخلاص» و «شرح خطبة الکشاف» و «شوارق الأسرار العلیّه - شرح مشارق الأنوار النبویه» چهار مجلد و «شرح بخاری» ربع آن در بست مجلد. و «الإسعاد بالإصعاد إلى درجة الجهاد (الاجتهاد. ظ)» سه مجلد. و «التّفحه العنبریه فی مولد خیر البریه». و «الصلوة (الصلوات. ظ) و البشر فی الصّلوٰه علی خیر البشر». و «الوصل و المنی فی فضل منی». و «المغانم المطابه فی معالم طابه» و «مهیج الغرام إلى البلد الحرام» و «إفاده الجحون لزیارة الجحون» و آن را در یک شب تألیف نموده. و «أحاسن اللّطائف فی محاسن الطّائف» و «فصل الدّر من الخرز فی فضل السّلامه علی الخبز» و این نام دو قریه است در طائف. و «روضه النّاظر فی ترجمه شیخ عبد القادر». و «المرقاة الوفیّه فی طبقات الحنفیه» و «البلغه فی تراجم أئمة النّحاه و اللّغه» و «الفضل الوفی فی العدل الأشرفی» و «نزهة الاذهان فی تاریخ أصبهان» یک مجلد. و «تعیین الغرفات المعین علی عین عرفات» و «منیه السیول (السّیؤل. ظ) فی دعوات الرّسول» و «التّباریح فی فوائد متعلّقه بأحادیث المصاییح». و «تسهیل طرق الوصول إلى الأحادیث الزّائده علی جامع الاصول» و «الدّر الغالی فی الأحادیث العوالی» و «سفر السّیاده» و «المتّفق وصفاء و المختلف وضعاء» و «للّامع المعجب العجائب (الجامع. صح. ظ) بین المحکم و العباب و زیادات امتلاً بها الوطاب» تمام او در یکصد مجلد تقدیر کرده بود هر مجلد از آن برابر صحاح جوهری می‌شد پنج مجلد از آن کامل کرد. و «القاموس المحیط و القابوس الوسیط» و «مقصود ذوی الأبواب فی علم الاعراب» یک مجلد و «تخیر الموشین فیما یقال

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۳۸

بالسّین و الشّین» و روی او هام مجمل ابن فارس را در یک هزار موضع تتبع کرده.

و «المثلث الکبیر» در پنج مجلد و «الزّروض المسلول فیما له اسمان إلى الالوف» و «تحفه القماعیل فیمن یسمی من الملائکه و النّاس بإسمعیل» و «أسماء السّراح فی أسماء النّکاح» و «الجلس الأنیس فی أسماء الخندریس» یک مجلد و «أنوار الغیث فی أسماء اللّیث» و «ترقیق العسل فی تصفیق العسل» و «زاد المعاد فی وزن بانت سعاد» و شرح او یک مجلد و «النّخب الطّرائف فی التّکت الشّرائف» إلى غیر ذلک. تقی کرمانی گفته: در زمان خود عذیم التّظیر بود در نظم و نثر و فارسی و عربی، جولان بلاد کرده و با مشایخ بسیار مجتمع شده و در بلده دهلک مدّتی مانده و سلطان آن جا تعظیم او بسیار می‌کرد، ده سال مجاور مکه معظمه ماند و بتصنیف «قاموس» در چند مجلد پرداخت، والد من فرمایش اختصار کرد پس در مجلّدی آن را مختصر نمود، در وی فوائد عظیمه و اعتراضات بر جوهریست، سفر هند کرده و با تمر لنک فراهم شده وی بسیار تعظیم کرد و یک لک درهم باو داد. سیوطی در «بغیه الوعاه فی ترجمه (طبقات. ظ) اللّغویین و النّحاه» ذکر او کرده و گفته: در بلاد روم از وی امتحانا پرسیدند که معنی این قول علی

کرم الله وجهه چیست:

«ألقى أنفك (روانفک ظ) بالجبوب و خذ المسطر بشناطرك (بشناترك. ظ) و اجعل جمجمتك إلى قيهلى حتى لا أنغى نغية إلّا أودعتها جمائنة (حماطة. ظ) جلبلائك!»

وی علی البدیهه در جواب گفت: ألزق عضرتك (عضرطك. ظ) بالصلّة و خذ المزبر بأشاجعك و اجعل خندوريتك (خندوريتك. ظ) إلى ثعباني حتى لا أنبس نبسۀ إلّا أوعيتها حية (حیة. ظ) نياطك!». حاضرین جلسه ازین جواب که أصعب از سؤال ست ببحر تعجب فرو رفتند. خزر جی در «تاریخ یمن» نقل کرده که وی همیشه در ازدیاد بود از علو جاه و مکانت و نفوذ شفاعات و أوامر بر قضات و ولات أمصار تا آنکه در سنه تسع و تسعين و سبعائة قصد وصول بمکه معظمه کرد و بسطان نوشت:

«مما ينهيه إلى العلوم الشريفة ضعف العبد و رقة جسمه و دقة بنيته و علو سنّه و قد آل أمره إلى أن صار كالمسافر الذي تحزّم و انتعل، إذ وهن العظم منى و الرأس اشتعل و تضعضع السنّ و تقعقع الشنّ فما هو إلّا عظام في جراب و بنیان قد أشرف على الخراب،

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۳۹

و قد ناهز العمر الذي يسميه العرب دقاقة الرقاب، و قد مرّ على المسامع الشريفة غير مرّة في «صحيح البخارى»

قول سيدنا رسول الله صلى الله عليه و سلم: إذا بلغ المرء ستين سنة فقد أعذر الله إليه.

فكيف من ينيف على السبعين و أشرف على الثمانين، و لا يجمل بالمؤمن أن تمضى عليه أربع سنين و لا يتجدّد له شوق إلى بيت رب العالمين و زيارة سيّد المرسلين، و قد ثبت في الحديث النبويّ ذلك، و العبد له ستّ سنين ناء عن تلك المسالك و قد غلب عليه الشوق حتى جلّ عمرو عن الطوق، و من أقصى امتيته أن يجدّد العهد بتلك المعاهد و يفوز مرّة أخرى بتلك المشاهد، و سؤاله من المراحل العلية الصدقة عليه في هذا العام قيل اشتداد الحرّ و غلبه الأوام فإنّ الفصل أطيب و الزّيح أزيب. و أيضا كان من عادة الخلفاء سلفا و خلفا أنّهم كانوا يرّدون البريد لتبليغ سلامهم بحضرة سيّد المرسلين صلوات الله و سلامه عليه إلى يوم الدين فاجعلني يا مولاي، جعلني الله فداك! ذلك البريد فلا أتمنى شيئا سواه و لا ازيد (اريد. ظ). قطعه:

شوقى إلى الكعبة الغراقد ازدادا فاستعمل القلص الوخادة الزّادا

و استأذن الملك المنعم زيد على و استودع الله أصحابا و أولادا

چون این کتاب بسطان رسید بر طرواش (طرازش. ظ) نوشت: إنّ هذا شيء لا ينطق به لسانى و لا يجرى به قلمى، فقد كانت اليمن عمياء و استنارت فكيف يمكن أن تتقدّم و أنت تعلم أنّ الله تعالى قد أحيا بك أكان (ما كان. ظ) ميتا من العلم، فبالله عليك إلّا ما وهبتنا بقيّة هذا العمر، و الله يا مجد الدين؛ يمينا بارّة، إنّى أرى فراق الدنيا و نعيمها و لا فراقك أنت اليمن و أهله! انتهى. فاسى گفته: او را شعر جيد و نثر أعلى ست، كثير الاستحضار بود برای مستحسنات شعر و حكايات و خطى جيد با سرعت مى نگاشت حافظه اش بسيار بود مى گفت: گاهى خواب نکردم تا آنکه دو صد سطر یاد نمودم، و او را خانه بود بمکه معظمه بر جبل صفا که اشرف ملک يمن بطور مدرسه برای او در آنجا بنا کرده بود و در آن خانه صاحبه وی مى ماند و برای او مدرّسين و طلبه مقرر بودند و همچنین در مدینه منوره خانه داشت و خانهای او در منى و جزران هم بود، و بستانى در طائف، وی آخر کسی ست که مرد از رؤسای علم آنانکه منفرد بود

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۴۰

هر یک از آنها بنفّی و علمی و کمالى، و فائق بود در آن بر أقران و معاصرین خود، وفاتش در زبید شب بستم شوال سنه سبع عشرة و ثمان مائة اتفاق افتاده در حالی که متمّع بود بسمع و بصر و حواسّ خود و تجاوز کرده بود از نود سال و مدفون گشت در تربت شيخ إسماعيل جبرتي. فیروزآباد- بکسر فا و سکون ياء و ضمّ را- بلده ایست در فارس، ذکره السمعانيّ فی «الأنساب». و غیر او گفته: بفتح فاست، کذا فی «الدرر الكامنة» للحافظ ابن حجر العسقلانيّ و «الضوء اللامع» للحافظ السخاوی، رحمه الله تعالى انتهى.

فهذا العلامة الفيروزآبادی صاحب القاموس، خبرهم المحرز للمجد المنيع المحروس، الذي دان لفضله منهم كل رائس و مرءوس، و أذعن لنبله منهم كل سائس و مسوس، قد روى هذا الحديث المحبوب المأنوس، المنضر من رياض الهدى و الرّشاد كلّ نابت و مغروس، فلا- يرتاب فيه إلّا الأ-خلف الأفين المغموس، و لا يشكّ فيه إلّا الأتعش المشوم المنحوس، و لا يمارى فيه إلّا من تعامى عن المشاهد المعائن المرئى المحسوس، و لا- يراوغ عنه إلّا من عَصَه من الحجاج ناب ضروس، و لا يجحده إلّا من شخصه معكوس، و جسمه مركوس، و حظه منحوس، و جدّه متعوس، و لا ينكره إلّا من قلبه منكوس، و عقله مألوس، و فهمه مطموس، و رأيه مدروس.

### ۱۳۳- أما رواية محمد بن محمد بن محمود الحافظى البخارى النقشبندى المعروف بخواجه پارسا

حديث ثقلين را، پس در «فصل الخطاب» گفته: [و قال الشيخ الإمام العارف الوليّ أبو عبد الله محمد بن على الحكيم الترمذی قدس الله تعالى روحه فى كتاب «نوادير الاصول فى معرفه أخبار الرّسول» صلى الله عليه و سلّم فى الأصل الموفى خمسين: حدّثنا نصر بن عبد الرحمن الوشاء، قال: ح (حدّثنا. ط) زيد بن الحسن الأنماطى، عن جعفر بن محمد، عن أبيه رضى الله عنهما، عن جابر بن عبد الله رضى الله عنهما أنّه قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلّم فى حجّته يوم عرفه و هو على ناقته القصواء يخطب فسمعتة يقول: يا أيّها النّاس! قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتى أهل بيتى.

حدّثنا نصر

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۴۱

قال: حدّثنا زيد بن الحسن، قال: حدّثنا معروف بن خزربوذ المكي، عن أبي الطفيل عامر بن واثله، عن حذيفة بن أسيد الغفارى، رضى الله عنه، قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و سلّم من حجّة الوداع خطب فقال: يا أيّها النّاس! إنّه قد تبأنى اللّطيف الخبير أنّه لم يعمر نبى إلّا مثل نصف عمر الّذى يليه من قبل و إننى أظنّ أن يوشك أن ادعى فاجيب، و إننى فرطكم على الحوض، و إننى سائلكم حين تردون علىّ عن الثقلين فانظروا كيف تخلفونى فيهما، الثقل الأ-كبر كتاب الله عزّ و جلّ سبب طرفه بيد الله سبحانه و طرفه بأيديكم فاستمسكوا و لا تضلّوا و تبدّلوا و عترتى أهل بيتى فإننى قد تبأنى اللّطيف الخبير أنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض .

و نیز در «فصل الخطاب» نقلا عن «جامع الاصول» گفته: ]

و قال زيد بن أرقم رضى الله عنه: قام رسول الله صلى الله عليه و سلّم يوما فينا خطيبا بماء يدعى خما بين مكّة و المدينة، فحمد الله عزّ و جلّ و أثنى عليه و وعظ و ذكّر ثمّ قال: أمّا بعد، ألا أيّها النّاس! إنّما أنا بشر يوشك أن يأتينى رسول ربّى فأجيب و إننى تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله عزّ و جلّ فيه الهدى و النّور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رغب فيه ثمّ قال صلى الله عليه و سلّم: و أهل بيتى، اذكّركم الله فى أهل بيتى اذكّركم الله فى أهل بيتى، أخرجه مسلم رحمه الله تعالى. قال زيد رضى الله عنه: أهل بيته صلى الله عليه و سلّم من حرم الصدقة بعده آل علىّ و آل عقيل و آل جعفر و آل عبّاس رضى الله عنهم. قيل لزيد: أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: نساؤه من أهل بيته و لكن أهل بيته أصله و عصبته الّذين حرّموا الصدقة بعده. كذا أخرجه مسلم رحمه الله .

و خواجه پارسا از معاريف عرفای موخّیدین و مشاهیر کملاى منقّدين سنیّه بوده، در صدر نسخه حاضره از «أربعين رتنيه» تخریج همین خواجه پارسا مذکورست: [قال الشيخ الإمام، محبى اللیالى، منور الأیام، بقيّة الحفظاء مدائح و ترجمه خواجه محمد پارسا صاحب فصل الخطاب المحدثین، سالك الطّريقة المثلى داعى الخلق إلى حقيقة الكلمة العلیاء، إمام الزّمان، محرم أسرار القرآن، إلى آخر ألقابه و الالقاب تقع دون جنابه، بل تتحلّى به

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۴۲

جلال الحقّ و الدّین، أبو الفتح محمد بن محمد بن محمود الحافظى البخارى السّیرغى، جزاه الله عنّا و عن سائر المسلمين خير جزائه،

و لا حَرَمْنَا مِنْ لِقَائِهِ: هذه أربعون حديثاً كاملةً لمحاسن الأعمال و الأخلاق شاملةً، انتخبت من المنتخبات من الأحاديث الرتبيات إلخ. و عبد الرحمن جامي در «نفحات الانس» گفته: [۱] حضرت خواجه محمد پارسا، قدس سره. نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظ البخاریست، قدس الله سره، ایشان نیز از کبار أصحاب خواجه بزرگ‌اند، قدس الله سره، و حضرت خواجه بزرگ در حق ایشان فرموده‌اند و بحضور أصحاب خود با ایشان خطاب کرده‌اند که حقّی و امامتی که از خلفاء خواجهگان قدس الله تعالی أَسْرارهم باین ضعیف رسیده است و آنچه درین راه کسب کرده است آن امانت بشما سپردیم چنانچه برادر دینی مولانا عارف سپرده قبول می‌باید کرد و آن امانت را بخلق حقّ سبحانه تعالی می‌باید رسانید. ایشان تواضع نمودند و قبول کردند و در مرض آخر در غیبت ایشان در حضور [۱] تذکر لازم: مناقب و مفاخری که در این شرح حال بنظر مطالعه کنندگان می‌رسد عیناً حکم مناقبی را دارد که در سایر تراجم این کتاب مشاهده می‌شود و اهل سنت آنها را در وصف بزرگان قوم خود تلفیق کرده‌اند. قصد مؤلف علامه از آوردن این گونه مطالب که سراپا اغراق و گزافه گوئی در حق زعمای تسنن و تصوف است همانا اثبات مقصود و مرام خود و گرفتن نتیجه غائی از نوشتن چنین کتابی با این عظمت می‌باشد، تا مطالعه کنندگان منصف دریابند که اشخاصی روایت حدیث ثقلین کرده و در کتب خود نقل نموده‌اند که در نظر علمای قوم خود در اعلا درجه و ثاقت و جلالت بوده آنها را صاحب کرامات و خوارق عادات دانند و بچنین عبارات و کلمات ستایند و بزرگ انگارند. و نقل این گونه مطالب غریبه که جز اهل سنت و أصحاب طریقت آن‌ها را باور نتوانند کرد؛ ملازمه ندارد با اینکه مؤلف علامه، اعلی الله مقامه، خود کمترین اعتمادی بر این مطالب داشته اعتقاد بصحت آنها فرموده باشد.

باری، چنین کسان که در نزد اهل سنت و أصحاب طریقت دارای آن همه مناقب و مناصب و محامد و مفاخر می‌باشند از روی کمال عقیدت، بنقل حدیث ثقلین، اقدام نموده بر عظمت و جلالت اهل بیت عصمت و طهارت شهادت داده. و الفضل ما شهدت به الاعداء. «م».

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۴۳

أَصْحَاب و أَحْبَاب در حقّ ایشان فرموده‌اند: مقصود از ظهور ما وجود اوست، او را بهر دو طریق جذب و سلوک تربیت کرده‌ام، اگر مشغول می‌شود جهانی ازو منور می‌شود! و در محلّی دیگر صفت برخ بنظر موهبت او را کرامت کردند و قصّه برخ رضی الله عنه در کتاب «قوت القلوب» مذکورست. و در محلّی دیگر بنظر موهبت او را نفس بخشیدند تا هر چه گوید آن شود و در محلّی فرمودند: هر چه او می‌گوید حق تعالی آن می‌کند بحکم حدیث صحیح «إِنْ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ»

می‌گویم بگو او نمی‌گوید. و در محلّی دیگر او را تلقین ذکر خفیه فرموده‌اند و او را إجازت دادند بعمل بر موجب آنچه داند از دقائق و حقائق آداب طریقت و تعلیم آن. إلی غیر ذلک من التّشريفات الّتی لا تعدّ و لا تحصی. و چون در محرّم سنه اثنین و عشرين و ثمان مائه به نیت طواف بیت الحرام و زیارت نبی علیه الصّیلمه و السّلام از بخارا بیرون آمدند و از راه نسف بچغانیان و ترند و بلخ و هراة بقصد دریافت مزارات متبرّکه روان شدند و همه جا سادات و مشایخ و علماء مقدم شریف ایشان را مغتنم شمردند.

و باکرام و اعزاز تمام تلقی نمودند؛ بخاطر می‌آید که چون از ولایت جام می‌گذشتند و بقیاس چنان می‌نماید که در اواخر جمادی الاولی یا أوائل جمادی الاخری بوده باشد از سال مذکور؛ پدر این فقیر با جمعی کثیر از نیازمندان و مخلصان بقصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند و هنوز عمر من پنج سال تمام نه شده بود یکی از متعلّقان را گفت که مرا بر دوش گرفته پیش محفّه محفوف بأنوار ایشان داشت، التفات نمودند و یک سیر نبات کرمانی عنایت فرمودند و تا امروز از آن شصت و دو سال ست هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم منست و لذّت دیدار مبارک ایشان در دل من، و همانا که رابطه اخلاص و اعتقاد و ارادت و محبّتی که این فقیر را نسبت بخاندان خواجهگان قدس الله تعالی ارواحهم واقع است ببرکت نظر ایشان بوده باشد، و امیدوارم که بیمن همین



رابطه در زمره محبّان و مخلصان ایشان محشور گردم، بمنّه وجوده.

و چون به نیشاپور رسیدند بواسطه حرارت هوا و خوف راه در میان أصحاب سخن می گذشته است و فی الجمله فتوری بعزیمتها راه یافته بوده است و دیوان مولانا جلال الدین

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۴۴

را قدّس الله سرّه بقال گشاده اند این آیات بر آمده:

روید ای عاشقان حق باقبال ابد ملحق روان باشید همچون مه بسوی برج مسعودی

مبارک بادتان این ره بتوفیق و امان الله بهر جای بهر شهری بهر دشتی که پیمودی از آنجا این مکتوب ببخاری فرستاده اند: باسمه سبحانه، نوشته شد این مکتوب در روزی که بیرون آمده بود از نیشاپور حمیت و سائر بلاد المسلمین عن الإفادات و المخافات و آن روز یازدهم بود از جمادی الاخری سنه اثنین و عشرين و ثمان مائه در حال صحت و سلامت و رفاهیت و وثوق تمام بفضل و کرم إلهی جلّ ذکره و قوت قلب و قوت یقین بفیض و فضل نامتناهی بحکم اشارت و بشارت

«کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتفأل ولا يتطير»

و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لم يبق بعدى من النبوة إلا المبشرات يراها المؤمن أو ترى له.

و هذا حديث متفق على صحته. شعر:

يا نبی الهدی حدیثک عونى اعتصامی ببابک و التجائی

و چون در کنف صحت و عافیت و سلامت و رفاهیت بمکّه محترمه رسیده اند و اُرکان حجّ تمام گزارده اند ایشان را مرضی عارض شده است چنانکه در طواف وداع در عمارى کرده اند و از آنجا متوجّه مدینه شده اند و در راه أصحاب را طلبیده و املا فرموده اند «بسم الله الرحمن الرحيم. جائنى سيّد الطائفة الجنيد قدس الله تعالى سرّه فى ضحوّة يوم السبت التاسع عشر من ذى الحجة سنّه اثنین و عشرين و ثمان مائه، عند انصرافنا من مكّة المباركة، زادها الله تعالى تكريما و بركات، و نحن نسير مع الرّكب و أنا بين التّوم و اليقظة فقال رحمه الله تعالى فى زيارته و بشارته: القصد مقبول. فحفظت هذه الكلمة و سررت بها ثمّ استيقظت من الحالة الواقعة بين التّوم و اليقظة، و الحمد لله على ذلك» و بعد از آن كلمات ديگر هم بعبارت عربى املا فرموده اند که ترجمه جمله آن این می شود که این کلمه واحد که از سيّد الطائفة قدس سرّه واقع شد کلمه ايست جامعه تامّه و بشارتى ست شامله عامّه ما را و اولاد

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۴۵

ما را و أصحاب و أحباب حاضر و غائب ما را، زیرا که قصد مادرین مشاعر عظام و أدعيه که کرده شد بهر موقف و مقام مصالح دینی و دنیوی همه آن بود، و آن قصد بمقتضای این بشارت مقرون بقبول شده، و الحمد لله سبحانه حمدا طيبا مبارکا يوافى نعمه و يكافى مزیده. و روز چهارشنبه بست و سوم ذى الحجة بمدینه رسیده اند و از حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم بشارت ها یافته و آن مسوده املا را طلبیدند تا بر آن زیادت کنند، چون مطالعه کرده اند فرموده اند که همین هاست و زیادت ننوشته اند در روز پنجشنبه بجوار رحمت حقّ پیوسته اند. مولانا شمس الدّین فنارى رومى و أهل مدینه و قافله بر ایشان نماز گزارده اند و شب جمعه در آن منزل مبارک نزول فرموده اند در جوار قبه شريف أمير المؤمنين عباس رضى الله عنه دفن کرده اند و خدمت شيخ زين الدّين الخوافى رحمه الله تعالى از مصر سنک سفید تراشیده آورده است و لوح قبر ایشان ساخته و بآن از سائر قبور ممتازست. یکی از ثقات که از مخصوصان ولد بزرگوار ایشان خواجه برهان الدّین أبو نصر پارسا رحمه الله تعالى بوده است چنین گفته است که خدمت برهان الدّین أبو نصر چنین فرموده اند که در آن وقت که خدمت والد من فوت می شدند بر بالین ایشان حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشان را گشادم تا نظری کنم چشم بگشادند و تبسم نمودند، قلق و اضطراب من زیادت شد بپایان پای ایشان آمدم و روی خود بر کف پای ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند چون خبر ایشان که در مدینه رسول صلى الله عليه وسلم نقل کردند ببعضی

از اکابر عجم رسید این عبارت فرمودند که: همانجا بازید که از آنجا نازید! یکی از مریدان و معتقدان حضرت خواجه گوید که چون حضرت خواجه قدس سره عزیمت حجاز می کردند در وقت وداع گفتم: خواجه شما رفتید! فرمودند که رفتیم و رفتیم، و از آنفاس متبرّکه ایشانت که بیکی از أصحاب نوشته بودند که خاطر این فقیر دائما نگران احوال ظاهری و باطنی شما می باشد و علی الدوام به نسبت آن برادر منتظر نظرات بی علّت الهی می بود. سید الطائفة جنید قدس الله تعالی روحه فرموده است: إن بدت عين من الكرام ألحقت اللّاحقين بالسّابقين. و با این همه اصل معتبرست نزد کبراء دین

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۴۶

قدس الله تعالی ارواحهم أجمعین آنکه کوشش را مگذار و بخشش را چشم می دار حضرت خواجه ما را قدس الله تعالی سرّه سؤال کردند که طریقت بچه توان دریافت؟

فرمودند که بتشرّع، و دیگر بعد المحافظة علی الأمر الوسط فی الطعام لا فوق الشّبع و لا الجوع المفرط، در تقلیل منام: علی طریق اعتدال المزاج کوشیدن علی الخصوص إحياء بين العشائين و قبل الصّیح بحيث لا یطلع علیه أحد، بتوجّه در خود رفتن و نفی خواطر علی الخصوص خاطر تمّنی به نسبت حال و ماضی و استقبال نیک مؤثّرست فی رفع الحجب عن القلب، و دیگر: إذا سكت اللّسان عن فضول الكلام نطق القلب مع الله سبحانه، و إذا نطق اللّسان سكت القلب، و الصّیمت علی قسمین صمت باللّسان و صمت بالقلب عن خواطر الأكوان، فمن صمت لسانه و لم یصمت قلبه خفّ وزره، و من صمت لسانه و قلبه ظهر له سرّه و تجلّی له ربّه عزّ و جلّ، و من لم یصمت بلسانه و لا بقلبه كان مملکته للشّیطان و سخره له. أعاذنا الله من ذلك، و من صمت قلبه و لم یصمت بلسانه فهو ناطق بلسان الحکمة ساکت عن فضول الكلام، رزقنا الله تعالی ذلك بفضلہ و کرّمه .

و ملا حسین بن علی الکاشفی در «رشحات» گفته: [خواجه محمّد پارسا، قدس الله تعالی سرّه. ایشان خلیفه دوم حضرت خواجه اند، أعلم و أروع زمان و تذکره خاندان خواجهگان قدس الله تعالی ارواحهم بوده اند در مبادی احوال که حضرت خواجه محمّد پارسا آغاز ملازمت حضرت خواجه کرده اند روزی در أثناء مجاهدات و ریاضات بدر خانه حضرت خواجه آمده بودند و بیرون در منتظر ایستاده، اتفاقاً کنیزکی از خادمان حضرت خواجه از بیرون در آمده حضرت خواجه از وی پرسیده اند که بر بیرون کیست؟ وی گفت: جوانی است پارسا که بر در منتظر ایستاده حضرت خواجه بیرون آمده اند و خواجه محمّد را دیده فرموده اند که: شما پارسا بوده اید؟ از آن روز باز که این لفظ بر زبان مبارک ایشان گذشته در ألسنه و أفواه افتاده و خدمت خواجه محمّد باین لقب مشهور شده اند، خدمت خواجه محمّد قدس سره در نوبت ثانی که حضرت خواجه بهاء الدین قدس سرّه بسفر حجاز رفته اند در

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۴۷

ملازمت بوده اند می فرمودند که حضرت خواجه بزرگ در بادیه حجاز مخلص را بمراقبه امر فرمودند و بمحافظت صورت ایشان در خزینه خیال نیز امر کردند و فرمودند که طریق او جذبه است و صفت او میان جمال و جلال ست و تلقین ذکر نیز فرمودند و کیفیات را حواله بعلم او کردند و آن مخلص را علی الدوام تمسّک بصفّت لطف الهی و دید فضل و قطع نظر از جزای عمل امر می فرمودند و بآنکه از قول و فعل آنچه می گذرد آن را در دریای نیستی می باید انداختن و سر رشته و ندید قصور را نیک نگاهداشتن. و هم حضرت خواجه در حقّ آن مخلص فرمودند که او مرادست گاهی بامراد بصفّت مریدی بجهت تربیت او معامله می کنند و در مبادی که آن مخلص را بسخن امر کردند روزی در راهی آن مخلص در پیش ایشان می رفت ایشان در وی نظر کردند و روی بأصحاب آوردند و فرمودند که حاضران مجلس او هر فردی به نسبت حال خود از وی سخن خواهند شنید و در بعضی محلّها آن مخلص را بنظر موهبت نفس بخشیدند تا بهر که گوید مؤثر افتد و هر چه گوید آن شود. و در محلی دیگر فرمودند که هر چه او می گوید حقّ سبحانه آن می کند می گویم بگوی او نمی گوید و در محلی دیگر آن مخلص را صفت برخ أسود بنظر موهبت کرامت کردند، و برخ أسود بنده درم خریده سیاه چرده بوده است که در زمان موسی علیه السلام بر درگاه حق سبحانه و تعالی درجه مقبولی و

محبوبی داشته است، گفته‌اند که برخ در بنی اسرائیل قرینه (قرین. ظ) او پس قرنی بوده است در میان این امت. حضرت ایشان می‌فرموده‌اند که جماعتی از کبرای متقدمین که بیواسطه زبان امور حقیقت از یکدیگر به مجالست معلوم می‌کرده‌اند ایشان را «برخیان» می‌گفته‌اند، و جمعی که بعد از ظهور دین محمدی صلی الله علیه و سلم برین وصف‌اند ایشان را «اویسیان» می‌گویند. و هم خدمت خواجه محمد پارسا قدس سرّه فرموده‌اند که در راه حجاز در مرضی که حضرت خواجه بزرگ را واقع شده بود وصایا فرمودند و در آن اثنا آن مخلص را بحضور أصحاب خطاب کردند و فرمودند: حقّی و امانتی که از خلفای خاندان خواجهگان قدس الله تعالی ارواحهم باین ضعیف رسیده است و آنچه درین راه کسب کرده است آن امانت

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۴۸

را بشما سپردیم، چنانچه برادر دینی مولانا عارف علیه الرحمه سپرده بودند قبول می‌باید کرد و آن امانت را بخلق خدای می‌باید رسانیدن، آن مخلص تواضع کرد و قبول نمود و چون از سفر حجاز مراجعت نمودند بر سر جمع در حضور أصحاب آن مخلص را نظر موهبت فرمودند و مکرّر گفتند که آنچه داشتیم تمام ربودی! و بعد از آن بآن مخلص روز بروز نظر عنایت زیاده می‌فرمودند؛ و وقتی دیگر فرموده که آنچه مولانا عارف در حقّ او گفت ما نیز همان می‌گوئیم و بر آنیم، امّا ظهور آن موقوف اختیار ما نیست، یعنی چون ما سفر آخرت اختیار کنیم آن معنی بظهور خواهد آمد، و در آخر حیات می‌فرموده‌اند نسبت معنی باطنی که گفته بودیم و اشارت کرده هر آئینه ظهور خواهد کرد و اما خرسنگی بر سر راه است تا آن برخیزد. و هم حضرت خواجه محمد پارسا قدس سرّه فرمودند که حضرت خواجه بزرگ در آخر حیات در غیبت آن مخلص در حقّ آن مخلص فرموده‌اند که هرگز از وی نرنجیده ایم از هر کسی سبب رنجش در وجود آمده است و از وی نی، اگر نقاری در میان بوده باشد آن از طرف من بوده است که بنابر حکمتی و مصلحتی عارض؛ چند روز باطن خود را از وی باز گرفته باشم، اکنون باطن من با وی بتمامی راست ست و من بر همان قولم که در حقّ او در راه حجاز در حضور أصحاب گفته‌ام و اکنون نیز اگر او حاضر بودی زیاده از آن در حقّ او گفتمی، و نظر بسیار در آن حال اظهار فرمودند و بسیار یاد کردند، و الحمد لله علی ذلک، بیت:

بدین امیدهای شاخ در شاخ کرمهای تو ما را کرد گستاخ

و فرموده‌اند که حضرت خواجه بزرگ در مرضی اخیر در غیبت آن مخلص در حضور أصحاب و احباب در حقّ وی فرموده‌اند که مقصود از وجود ما ظهور اوست، و او را بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده‌ایم، اگر مشغول می‌شود جهانی از و منور می‌گردد. و حضرت ایشان می‌فرمودند که این نقل را برینوجه نیز شنیده‌ام که حضرت خواجه بزرگ در حقّ خواجه محمد پارسا قدس سرّه فرموده‌اند که مقصود از وجود ما ظهور محمدست؛ می‌فرمودند که این عبارت متضمن ایهامی است. خدمت

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۴۹

خواجه محمد پارسا قدس سرّه در مرض اخیر موت حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سرّه را ملازمت بسیار می‌کرده‌اند و بامداد و شبانگاه بخدمت می‌رسیده، روزی اُطاف بسیار نموده‌اند دو فرموده که شما را این مقدار ملازمت حاجت نیست روزی بعضی از احفاد حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی سرّه در محله خواجه کفشیر در سمرقند بملازمت حضرت ایشان آمده بودند آن حضرت نسبت بایشان التفات بسیار فرمودند و در تعظیم و توقیر ایشان افزودند و در اثنای صحبت گفتند که عزیزی حضرت خواجه بهاء الدین را قدس سرّه بعد از انتقال ایشان بخواب دیده و از ایشان پرسیده که چه عمل کنیم تا نجات یابیم؟ فرموده‌اند: بآن عمل مشغول باشید که در نفس اخیر مشغول می‌باید بود. یعنی چگونه در نفس اخیر بهمگی خود بجناب حقّ سبحانه حاضر و آگاه می‌باید بود همیشه همچنان باشید. بعد از آن فرمودند که خدمت خواجه محمد پارسا قدس الله سرّه جدّ بزرگوار شما بر وجهی بوده‌اند که روزی حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی روحه بکنار حوض باغ مزار آمده بوده‌اند دیده‌اند که ایشان پایها در آب نهاده‌اند و بمراقبه مشغول‌اند و از خود غائب، حضرت خواجه فی الحال فوطه بسته‌اند و بآب در آمده روی مبارک خود



را بر پشت پای ایشان نهاده فرموده‌اند: إلهی بحرمات این پایها که بر بهاء الدین رحمت کن! حضرت ایشان بعد ازین سخن فرمودند: من نمی‌دانم که حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی روحه غیر از آن عمل که در نفس اخیر می‌باید کرد چه عمل می‌کرده باشند که باین درجه رسیده‌اند؟! من خوارق عاداته، قدس الله سره: اگر چه مرتبه حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی سره از آن زیاده است که ایشان را بخرق عادت ستانید یا از ایشان کرامتی باز نمایند، اما چون دو سه نقلی از عدول و ثقات این سلسله شریفه استماع افتاده بود بایراد آن گستاخی نموده، بعضی مخادیم می‌فرمودند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی سره آثار تصرّفات خود را همیشه بواجبی می‌پوشیده‌اند و در ستر و اخفاء آن کما ینبغی می‌کوشیده‌اند، لیکن یک بار بحسب ضرورت شمه اظهار

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۵۰

کرده‌اند بواسطه آنکه از اخفاء آن اهانتی بمشایخ سلسله سند حدیث ایشان می‌رسیده و صورت این واقعه بر سیل اجمال آنست که قدوة المحدثین شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری علیه الرحمه در زمان مرزا الغ بیگ بسمرقند آمده بوده‌اند و بتحقیق و تصحیح سند محدّثان ماوراء النهر مشغولی کرده بعضی از ارباب حسد و غرض بایشان عرض کرده‌اند که خدمت خواجه محمد پارسا در بخارا احادیث بسیار نقل می‌کنند و صحت سند ایشان معلوم نیست؛ اگر حضرت شیخ آن را تحقیقی فرمایند دور نباشد شیخ در مقام تحقیق آن شده‌اند و مرزا الغ بیگ را بر آن داشته تا قاصدی به بخارا فرستاده‌اند و از حضرت خواجه التماس آمدن کرده، پس شیخ با خواجه عصام الدین که شیخ الاسلام سمرقند بوده و جمیع اعظم دانشمندان وقت مجمعی ساخته‌اند و مجلسی بغایت عالی مرتّب شده‌است و حضرت خواجه بآن مجلس حاضر شده‌اند، شیخ در آن مجلس از ایشان التماس نموده‌اند تا حدیثی باسناد خود روایت کرده‌اند، شیخ فرموده‌اند که در صحت این حدیث هیچ سخن نیست اما این اسناد نزد من ثابت نشده. ازین سخن حسودان خوش دل شده‌اند و بیکدگر خبث عین کرده؛ حضرت خواجه همان حدیث را از طریق دیگر اسناد گفته‌اند، شیخ در آن اسناد نیز همان سخن فرموده‌اند، حضرت خواجه دریافته‌اند که هر اسناد را که بیان کنند مسموع نخواهد افتاد لحظه‌ای مراقب شده‌اند و سکوت کرده بعد از آن روی بشیخ آورده‌اند و فرموده که خدمت شما فلان مسند را از کتب اهل حدیث مسلم می‌دارید و اسانید آن را معتبر می‌شمارید؟ شیخ فرمودند که آری اسانید آن همه معتبر و معتمدست و در آن هیچ کس از محققان فن حدیث شبهه و دغدغه ندارد اگر اسانید خدمت شما از آن مسند باشد ما را در آن سخن نیست، پس حضرت خواجه روی بحضرت خواجه عصام الدین کرده‌اند و فرموده که در کتاب خانه خدمت شما در فلان طاق در زیر فلان و فلان کتاب این مسند که نام بردیم قطعش این و جلدش چنین نهاده است و در آن مسند بعد از چند ورق در فلان صفحه این حدیث با این اسانید که بیان کردیم بتفصیل مذکور و مسطورست، عنایت کرده شاگردی را از خدام فرستید

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۵۱

تا آن روز آن را حاضر گردانند، خواجه عصام الدین مترّد بوده‌اند در آن که این مسند در آنجا هست یا نی و اهل مجلس ازین سخن بغایت متعجب و متأمّل و متفکر شده‌اند چه بر همکنان ظاهر بوده است که حضرت خواجه هرگز بکتاب خانه خواجه عصام الدین نرسیده بوده‌اند، پس خواجه کسی را از ملازمان خاصّه بتعجیل تمام فرستاده تا آن نشانها را ملاحظه کرده اگر یابد بیارد. آن کس رفته و مسند را بهمان صفت که نشان داده بوده‌اند باز یافته و بمجلس آورده و آن حدیث در همان صفحه که اشارت کرده بوده‌اند بآن طرق اسناد بی تفاوت مسطور بوده، خروش از آن مجلس برخاسته و شیخ با سائر علماء؛ عظیم حیرت زده شده‌اند، و تحیر و تعجب خواجه عصام الدین از دیگران زیاده بوده زیرا که وی یقین نمی‌دانسته که این مسند در کتابخانه اوست، و چون این قصه بعرض میرزا الغ بیگ رسیده وی نیز از طلبیدن حضرت خواجه تشویر و انفعال یافته و این تصرّف که از حضرت خواجه در آن مجلس واقع شده سبب مزید شهرت ایشان گشته و اعیان و اکابر زمان را بایشان عقیده دیگر پیدا شده. مولانا عبد الرحیم نیستانی

رحمه الله تعالى که ملازم حضرت خواجه و برادر رضاعی و هم سبق خواجه برهان الدین أبو نصر قدس سره بوده چنین فرموده است که در آن تاریخ که میرزا خلیل پسر میرزا میرانشاه که فرزند امیر تیمورست در سمرقند پادشاه بود و میرزا شاهرخ در خراسان می بود، حضرت خواجه گاه گاه بجهت کفایت مهمّات مسلمانان رقعہ بمیرزا شاهرخ می نوشتند میرزا خلیل را از آن ناخوش می آمده است، آخر بسعایت اهل حسد بغایت متأثر و متغیر شده است چنانچه کسی را بیخاری پیش ایشان فرستاده که عنایت کرده شما را بجانب دشت قفجاق می باید رفت شاید که جمعی آنجا بیرکت قدوم شما شرف اسلام یابند. حضرت خواجه فرموده اند خوش باشد اول مزارات را طواف کنیم بعد از آن رویم و فی الحال اسپ طیدند، مولانا عبد الرحیم گفته است که من اسپ ایشان را زین کردم و پیش آوردم فی الفور سوار شدند و با جمعی از خادمان در ملازمت ایشان روان شدیم، اول بقصر عارفان رفتند بمزار حضرت خواجه بزرگ قدس سره چون

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۵۲

از مزار بیرون آمدند آثار هیبت و عظمت از بشره مبارک ایشان ظاهر بود از آنجا به سوخاری رفتند و زمانی بر سر قبر سید امیر گلالل علیه الرحمۃ توقف نمودند و چون از مزار ایشان بیرون آمدند تازیانه بر اسپ زدند و بر بالای پشته راندند و روی بجانب خراسان کرده این بیت را خواندند، بیت:

همه را زیر و زیر کن نه زبرمان و نه زیر تا بدانند که امروز درین میدان کیست

و از آنجا باز بیخاری آمدند همان لحظه نشان میرزا شاهرخ برای میرزا خلیل در رسید مضمون آنکه اینک رسیدیم باید که جای جنگ مقرر سازد. حضرت خواجه فرمودند تا آن نشان را در مسجد جامع بر بالای منبر خواندند پس بسمرقند پیش میرزا خلیل فرستادند و مرزا شاهرخ از عقب آن نشان در رسید و میرزا خلیل را بقتل رسانید. در «نفحات الانس» مذکورست که یکی از مریدان و معتقدان حضرت خواجه نقل کرده است که چون حضرت خواجه در نوبت اخیر عزیمت سفر حجاز می کرده اند در وقت وداع گفتم خواجه شما رفتید؟ فرمودند که رفتیم و رفتیم! آن بود که در آن سفر وفات یافتند. خدمت خواجه أبو نصر پارسا قدس سره در سفر حجاز همراه والد بزرگوار خود بوده اند می فرموده اند که در آن وقت که خدمت والد من بر سر بالین ایشان حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشان را گشادم تا نظری کنم چشم مبارک بگشادند و تبسم نمودند قلق و اضطراب در من زیاده شده پایان پای ایشان آمدم و روی خود را بر کف پای ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند. پوشیده نماند که حضرت خواجه دو کُرت بسفر مبارک حجاز رفته اند کُرت اولی در ملازمت خواجه بزرگ بوده اند، و آن سفر دوم حضرت خواجه بزرگ بوده است، و کُرت ثانیه در ماه محرم الحرام سنه اثنین و عشرين و ثمان مائه بوده که به تیت طواف بیت الله الحرام و زیارت نبی علیه و آله الصلوٰه و السلام از بخارا بیرون آمدند و از راه نشف بیغانیان و ترمذ و بلخ و هراء بقصد دریافت مزارات متبرکه روان شدند و همه جا سادات و مشایخ و علما مقدم شریف ایشان را مغتنم

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۵۳

شمردند و باعزاز و اکرام تلقی نمودند و چون به نیشابور رسیده اند بسبب حرارت هوا و خوف راه، میان أصحاب سخن می گذشته است و فی الجمله فتوری بعزیمتها راه یافته بوده است، دیوان مولانا جلال الدین رومی را قدس سره بتفأل گشاده اند این ابیات برآمده که:

روید ای عاشقان حقّ باقبال ابد ملحق روان باشید همچون مه بسوی برج مسعودی

مبارک بادتان این ره بتوفیق و امان الله بهر شهر و بهر جای بهر دشتی که پیمودی

و از نیشابور یازدهم جمادی الاخرای این سال متوجه جانب حجاز شده اند و چون در کنف صحت و عافیت بمکه محترمه رسیده اند و ارکان حجّ تمام گزارده ایشان را مرضی عارض شده است چنانچه طواف وداع در عماری کرده اند و از آنجا متوجه مدینه طیبه

شده‌اند و اشارات و بشارات یافته و روز چارشنبه بست دوم بمدینه رسیده و از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نوازشها یافته‌اند و در روز پنجشنبه بجوار رحمت حق پیوسته‌اند، و مولانا شمس الدین محمد فناری رومی و اهل مدینه و قافله بر ایشان نماز گزارده‌اند و شب جمعه در آن منزل مبارک نزول فرموده‌اند و در جوار قبه شریفه امیر المؤمنین عباس رضی الله تعالی عنه مدفون شده‌اند، و خدمت شیخ زین الدین الخوافی از مصر سنگی سفید تراشیده آورده‌اند و لوح قبر مبارک ایشان ساخته و بآن از سائر قبور ممتازست، گویند که سنّ مبارک ایشان هفتاد و سه سال بوده است کما بیش، و بعضی از أفاضل در تاریخ وفات ایشان گفته‌اند، قطعه: [۱]

محمد حافظی إمام فاخره من کان یسمع قول الحق من فیه

إذا سألت لتاریخ فوته منه فقال فصل خطابی إشارة فیه انتهى. و غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در «حبيب السیر فی أخبار أفراد البشر» گفته: [خواجه محمد پارسا، ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلك أعظم أصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت و خواجه از اولاد عبد الله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهما، در ماه محرم سنه ۸۲۲ متوجه گزاردن [۱] لا یستقیم وزن هذا المصراع، و المصاریع الاتیة غیر متفقہ وزنا، فتنبه (۱۲. ن)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۵۴

حجّ اسلام و طواف روضه منوره خیر الأنام علیه الصلوة و السلام گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و أفاضل مقدم او را باعزاز و إکرام تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول بمکه مبارکه و فراغ از مناسک حجّ بمرض صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی آنکه در عماری نشیند طواف وداع بجای آورد در غایت ضعف و ناتوانی بجانب مدینه طّیبه در حرکت آمده در أثناء راه روزی أصحاب را طلبیده و یکی از ایشان را فرموده تا این کلمات را قلمی گرداند که: «بسم الله الرحمن الرحيم. جاءني سيد الطائفة الجنيّد قدس الله سرّه في ضحوة يوم السبت التاسع عشر من ذي الحجة سنة اثني (اثنتين. ظ) و عشرين و ثمانمائة عند انصرافنا من مكة المباركة زادها الله تعالى تكريما، و نحن نسير مع الزكّ و أنا بين النوم و اليقظة فقال لي زيارة و بشارة «القصّد مقبول» فحفظت هذه الكلمة و سررت بها ثم استيقظت من الحالة و الواقعة بين النوم و اليقظة، و الحمد لله على ذلك». و آن جناب در روز چهارشنبه (بست و سوم. صح. ظ) ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری و اهل قافله بر وی نماز گزارده در شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسّدش را بخاک سپردند. از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطابست مکتوب گشته، علماء شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات نکرده‌اند، و بعضی از فضلا لفظ «فصل خطابی» را جهت تاریخ وفاتش شمرده‌اند [انتهی.

و مجد الدین علی بن ظهیر الدین بدخشانی در «جامع السلاسل» گفته:

[خواجه محمد پارسا، قدس الله سرّه. ایشان خلیفه دوم حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سرّه‌اند، و تذکره خاندان خواجگان‌اند قدس الله تعالی أرواحهم در مبادی أحوال چون بملاقات حضرت خواجه بزرگ آمدند بدر خانه خواجه ایستادند درین اثنا اتفاقا کنیزکی از خادمان حضرت خواجه از بیرون در در آمده، خواجه از وی پرسیدند که بیرون در کیست؟ وی گفته: جوانیست پارسا که بر در منتظر ایستاده حضرت خواجه بیرون آمده محمد را دیده فرمودند که شما پارسا بوده

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۵۵

اید، از آن روز باز که این لفظ که بر زبان مبارک ایشان گذشته در أفواه افتاده و خدمت خواجه محمد باین لقب مشهور شدند. خدمت خواجه محمد پارسا قدس سرّه می‌آرند که در راه حجاز در مرضی که حضرت خواجه را واقع شده بود وصایا فرمودند و در آن اثنا این مخلص را بحضور أصحاب خطاب کردند و فرمودند که حقّی و امانتی که از خلفاء خاندان خواجگان قدس سرّه باین ضعیف رسیده است و آنچه درین راه کسب کرده است آن امانت را بشما سپردیم، چنانکه به برادر دینی مولانا عارف علیه الرّحمه

نیز سپردند، قبول می‌باید کردن و آن امانت بخلق خدا می‌باید رسانیدن. این مخلص تواضع کرد و قبول نمود، چون از سفر حجاز مراجعت کردند باز مکرّر فرمودند: آنچه داشتم بتمام ربودی! و نیز فرموده‌اند که در مرض آخر در غیبت این مخلص در حضور أصحاب فرمودند که مقصود از وجود ما ظهور اوست! او را بهر دو طریق جذب و سلوک تربیت کرده‌ایم، اگر مشغول می‌شود جهانی ازو متور می‌گردد، ویرا افضلیت بسیارست، چون متوجه سفر حجاز شدند و در کنف صحت و عافیت بمکه محترمه رسیدند و ارکان حج تمام گزارده، ایشان را مرضی عارض شده است، چنانچه طواف وداع در عمارت کردند و از آنجا متوجه مدینه شدند و از آنجا اشارات و بشارات یافته در روز پنجشنبه به سنه اثین و عشرين و ثمان مائه بجوار رحمت حق پیوسته‌اند، و در جوار قبر شریف امیر المؤمنین عباس رضی الله تعالی عنه مدفون گشته .

و کفوی در «کتاب اعلام الأخیار» گفته: [محمّد بن محمّد بن محمود الحافظی البخاری المعروف بخواجه محمّد پارسا، أعزّ خلفاء الشّیخ الکبیر خواجه بهاء الدّین نقشبند، قدّس الله ارواحهما. کان من نسل حافظ الدّین الکبیر تلمیذ شمس الائمة الکردری. قد نصّ علیه فی ذکر محمود الانجیر معنوی (الماضی. ظ) فی قلب الکتیبه الحادیّه عشر، ولد فی سنه ستّ و خمسين و سبعمائه و قرأ العلوم علی علماء عصره و کان قد بهر علی أقرانه فی دهره و حصّیل الفروع و الاصول و برع فی المعقول و المنقول، و کان شاباً قد أخذ الفقه عن قدوة و بقیة اعلام الهدی الشّیخ العارف الزّبانی ابو الطاهر

عِبَقَاتِ الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۵۶

محمّد بن الحسن بن علی الطاهر و وقع منه الإجازة فی أواخر شعبان سنه ستّ و سبعین و سبعمائه فی بخارا، و روی عن خواجه محمّد پارسا أنّه قال: أجازنی بقیة اعلام الهدی أبو الطاهر أنّی أروی عنه ما قرأت علیه و ما سمعت من الفروع و الاصول و أدّرس ما أمرته (و أحرزته. صح. ظ) من المعقول و المنقول علی الشّروط المشروط عند الثّقلة و الزّواء، و قد أكملت فی تلك السّینة عشرين و ذلك فی أواخر شعبان سنه ستّ و سبعین و سبعمائه، و أخذ أبو الطاهر عن الشّیخ الإمام مولانا صدر الشّریعة عبید الله البرهانی المحبوبي و وقع الإجازة منه فی ذی القعدة سنه خمس و أربعین و سبعمائه و هو أخذ عن جدّه تاج الدّین محمود بن صدر الشّریعة أحمد بن جمال الدّین عبید الله المحبوبي عن أبیه أحمد، عن أبیه جمال الدّین، عن الشّیخ الإمام المفّتی إمام زاده صاحب الشّریعة، عن حماد (العماد. ظ) الزّرنجری، عن أبیه شمس الأئمة الزّرنجری، عن شمس الأئمة السّرخسی، عن شمس الأئمة الحلوائی، عن أبی علی النّسفی، عن الشّیخ الإمام أبی بکر محمّد بن أبی الفضل، عن عبد الله السّیدمونی، عن أبی عبد الله، عن أبی حفص الکبیر، عن أبیه عن محمّد، عن أبی حنیفه، رح أجمعین. و أخذ الفروع و الاصول عنه المولی العالم الکامل إلیاس بن یحیی بن حمزة الزّومی و أجازہ ببخاری يوم الجمعة الحادی و العشرين من شعبان سنه إحدى و عشرين و ثمان مائه و أخذ عنه أيضا ولده المولی العارف الزّبانی حافظ الدّین محمّد بن محمّد بن محمود الحافظی البخاری الشّهر بخواجه أبو نصر پارسا] انتهى.

فهذا محمد الحافظی حافظهم المعظم المبیّح، و جهبذهم المفخّم المجلّل، قد روی هذا الحديث المرضی ص الموثّل، المؤسّس المأصل، فوا عجا للجاحد المبدع المضلّل، و الحائد المرسل الممهّل، کیف ألقى بیديه فی التّباب الوحی المعجلّ، و عرّض نفسه للعذاب الویلل المؤجلّ.

### ۱۳۴- أما روايت ملك العلماء شهاب الدين بن شمس الدين الزاولی الدولة آبادی

حدیث ثقلین را، پس در «هدایة السّعداء» این حدیث شریف را از کتب

عِبَقَاتِ الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۵۷

عديده و طرق سديده آورد بإيضاحات وافیه و تصریحات شافیه راه احقاق و إثبات آن بقدّم إنصاف و ترك عصبيّة و اعتساف سپرده، چنانچه در هدايه رابعه كتاب مذکور گفته: [الجلوة الاولى: فيما جاء بتمشكهم. فی «كشف المحجوب»: كتب الحسن البصري

إلى أمير المؤمنين حسن بن علي رضي الله عنهما مكتوبا السلام عليك يا بن رسول الله ورحمة الله وبركاته. و بعد، فأنتم معاشر بني هاشم الفلك الجارية في اللجج أي البحر و مصايح الدجى و أعلام الهدى و الأئمة القدوة (القادة: ظ) الذين من تبعهم نجا كسفينه نوح المشحونه التي يؤل إليها المؤمنون و ينجو فيها المتمسكون فأنتم ذرية بعضها من بعض، بعلم الله علمتم و لهو الشاهد عليكم و أنتم شهداء على الناس، أنتم شهداء على الناس، أنتم شهداء على الناس. و في «دستور الحقائق» للإمام فخر الحق و الدين الهانسوى «رح»:

روى عن زيد بن أرقم قال: لما رجع رسول الله (ص) عن حجة الوداع و نزل عند غدير خم و هو اسم موضع بين مكة و المدينة فأمر أن يجمع رجال الإبل فجعلها ذلك المنبر (فجعلها كالمنبر. ظ) فصعد عليها و قال: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي إن تمسكتم بهما لن تضلوا من بعدى. و فيه أيضا: من أراد أن يتمسك بالحبل المتين فليحب عليا و ذريته، و في «المشارك» في باب «أما» و «المصايح»: عن زيد بن أرقم قال: قام رسول الله صلى الله عليه و سلم (فينا خطيبا. ظ) بماء يسمى خمًا بين مكة و المدينة، فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر ثم قال: أما بعد، يا أيها الناس (إنما. صح. ظ) أنا بشر مثلكم يوشك أن يأتيني رسول ربى و أنا اجيب (فاجيب ظ) و إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله فيه الهدى و النور، خذوا (فخذوا. ظ) بكتاب الله و استمسكوا به و أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى.

و فى «العمدة» و «الدرر» و «تاج الأسامي»: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي و لن تضلوا أبدا إن تمسكتم بهما. و فى «الأربعين فى (عن. ظ) الأربعين» و كتاب «الشفاء» و «نصاب الأخبار» و «المصايح» و «مشكاة الأنوار» و «النسائية»: أنا محمد بن المثنى، قال: نبأ يحيى (بن حماد، قال: نا أبو عوانه، عن سليمان، قال:

ثنا حبيب. صح. ظ) بن أبى ثابت، عن أبى الطفيل، عن زيد بن أرقم، قال: لما

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۵۸

رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم عن حجة الوداع و نزل عند غدير خم أمر بدوحات فقممن و قال:

(ثم قال. ظ) إني دعيت فأجبت و إني تارك فيكم الثقلين أحدهما أعظم من الآخر و أكبر كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتى و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

و فى «المصايح» عن (فى. ظ) الحسان، عن جابر (رض) قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم على الناقه القصواء يخطب فسمعت يقول: يا أيها الناس! إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي.

حاصل الأحاديث: حضرت رسالت صلعم چون از حجة الوداع بازگشت يعنى چون مصطفى صلعم در حج حاجيان را وداع كرد و فرمود: سلام من بر كسى كه در اين مقام ببايد. در حاجيان نوحه و غلغله شد و خلق را هر چند باز مى گردانيد نه ايستاده تا خم كه منزلست رسيده، پس مصطفى صلى الله عليه و سلم فرمود كه پالانهاى اشتران انبار كنند و بطريق منبر سازند، پس مصطفى صلى الله عليه و سلم برآمد، ياران گفتند: يا رسول الله! قائم مقام بجای تو كرا بينيم؟ فرمود: قرآن و فرزندان من بجای من بعد من به بينيد، و اگر چنگ برين هر دو زنيده بعد من هرگز گمراه نگرديد، پس بدینحديث ثابت شد كه بقاء ايشان تا قيام قیامت باشد و ازيشان راه نمايان بحق اند، متمسك ايشان هرگز گمراه نگردهد.

قوله: لما رجع.

وقت مراجعت از حجة الوداع از آن نصيحت كرد كه دلها وقت مراجعت وداع نرم و از شوق فرقت گريان بود تا در حال اثر كند و از دل نرود، و در «شرح سنت» مى گويد: بعد ورود اين حديث مصطفى صلى الله عليه و سلم دو ماه و ده روز در صدر حيات بود.

قوله: نزل غدير خم چون در موضع غدير خم آمد اين نصيحت كرد تا هر كه از حاجيان در آن موضوع تا قيامت [۱] آيند اين نصيحت از سر تازه شود و ياد دارند. [۱] لله در المصنف. الحق كه صاحب تصنيف مضمون بس نفيس و لطيف و أنيق و طريف از

راه صدق و صفا و ولاء و از جاده فراست و ذکا پیدا نموده لائق و سزاوار

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۵۹

قوله: أمر أن يجمع رجال الإبل.

فرمود تا پالانهای اشتران جمع کنند تا هر یکی از صحابه بشنود و مجموع علیه (مجمع علیه. ظ) شود، کسی را بعد، خلاف و اختلاف نباشد، لَأنَّه أمر عظیم للهدایة. و در «شرح سنّت» می گوید: در صحت این حدیث، محدّثان سلف و خلف متّفق اند.

قوله: قام.

از آنکه آواز ایستاده شهرست و ابلغ. و غرض مصطفی در قیام تعلیل اِکرام و تعظیم ایشان بود.

قوله: یخطب (خطبیا. ظ).

تا بدانی هر که را در خطبه مصطفی ذکر کند در خواندن خطبه بایستد معظّم و مکرم باشد.

قوله: فحمد الله و أثنی علیه.

تا معلوم شود قرآن و فرزندان عظیم القدراند و تمسّک بدیشان امری عظیمست، - هر انسان آنکه از روشنائی ایمان بر صفحه چنان بنویسد بلا- ریب و شک، عجب نیست که غرض و مقصود رسول رب قدیر از اداء خطبه در مقام خم غدیر که جای عبور و مرور حجاج می باشد ابقاء تذکر واقعه تأمیر امیر المؤمنین یعسوب الدین و قاتل المشرکین و قائد الغر المحجلین علی بن أبی طالب، ارواحنا له الفداء تا بقاء زمین و زمان و قیام کون و مکان بوده باشد، و لکن بر عکس مراد ارباب احتشاد از شدت خلوص با خاتم الأنبیاء و وفور محبت با سید الاوصیا و منتهای ولا به برره اصفیا و خیره اتقیا علی جمیعهم آلف التحیة و الثنا راه پر نور و ضیاء لطف و صفا که منتهی می شود بآن مقام فلک احتشام که حصیات و ذرات آن روشن تر از نجوم سماء و تراب آن کحل البصر هر بصیر و ذی عماءست عمدا و قصدا ترک نموده و راه دیگر برای حج غیر معوج خود از نهایت حق کوشی و غایت خدا پرستی و عدم حق پوشی و اظهار و اجهار دوستی با رسول و آل رسول سلام الله علیهم مذهب القبول اختیار نمودند، و من حیث لا یشعرون سبب اصلی ترک راه غدیر بر هر فاقد بصیر واضح و مستنیر کردند، و الله ولی التوفیق، و هو الهادی الی سواء الطريق. ۱۲

ذاکر حسین الموسوی، أحسن الله إلیه.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۶۰

لقوله عليه السّلام: کلّ أمر ذی بال لم یبدئ بحمد الله فهو أبتَر.

قوله: ذکر. و خدا را بسیار یاد کرده (یاد دهانید. ظ) تا دلها نرم بلرزند و بامید نزدیک شوند.

قوله: و وعظ. پند داد و دلها نرم گردانید زیرا چه چون تخم در زمین بریزی اول نرم کنی آنگاه آن تخم میوه دهد.

قوله: أما بعد.

أما کلمة فیها معنی الشّروط و فائدته فی الکلام أن یعطیه فصل (فصلا. ظ) و قیل: أول من تکلم بهذه الکلمة و فصل بها بین کلامین داود علیه السّلام، و (هی. صح. ظ) المراد بفصل الخطاب فی قوله تعالى: وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ

. و أما علی وجهین:

أما للاستیناف و إمّا للتفصیل، و هی کلمة موضوعة موضع جملة شرطیة محدوفة للإيجاز، فلذا عملت فی الظرف الزماني خاصة لنیابتها عنها.

قوله: یا أیّها النّاس! بدانکه یا حرف نداست، فإذا لم یکن فی أوّل الاسم الألف و اللّام نودی به مفردا: یا رجل! یا آدم! و إذا کان فی أوّل الاسم الألف و اللّام یكون نداء: یا أیّها! و هذا إذا کان اسما یكون عند اسقاط الألف و اللّام عنه نكرة كالرجل فحواه فأما إذا کان اسم علم لا یقال: یا أیّها زید! یا، نداء، آی، اسم المنادی، ها، کلمة تنبیه المخاطب، النّاس، اسم عام یتناول جمیع بنی آدم العاقل و غیر



العاقل الحاضر و الغائب الصّغير و الكبير إلّا أنّ المراد ههنا العاقلون البالغون مبلغ الخطاب دون المجانين و الاطفال.  
قوله: (انما. صح. ظ) أنا بشر.

تا کسی انکار نیارد از اولاد او از آنکه بشر را ولد باشد، و نیز کسی نگوید که ملک بود، و نیز ثالث ثالث نگوید.  
قوله: یوشک أن یأتینی رسول ربی.

می شتابد اینکه بیاید بر من مهتر عزرائیل علیه السّلام و من اجابت کرده ام (کنم. ظ).  
قوله: و إنّی ترکت و تارک.

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۶۱

و حال این ست که من می گذارم در شما متروکه یادگار تا از دیدن آن مرا یاد آرید. و این همه در جلوه تاسعه از هدایت حادی عشره (حادیه عشر. ظ) بیان منشور گفتم. تارک، از آن گفت زیرا چه رسم پدرانست که چون موت بنزدیک رسد متروکه بفرزندان سپارند. اُمّتی اُبنائی فأنا أبوهم. هر آینه بامّت سپرد. فیکم. بدانکه اِنّی تارک لکم و لأجلکم، نگفت تا اُمّت مقام و محلّ قرآن و سادات را باشد و در بلیّات و ناکامی ایشان اُمّت سپر باشد، چنانچه کیسه مال را سپر بلاست، در «جامع نصرت» می گوید: چون مصطفی صلی الله علیه و سلّم از مکه در حَجَّه الوداع بمدینه درآمد فاطمه را در کنار گرفت و گفت: فرزندم! أجل من بقریب رسیده. فاطمه بیهوش گشت ساعتی بیهوش باز آمد، ای بابای مهربان من! نیکو می دانی که دختر بی مادر شکسته دل باشد و تو از مادر مشفق بوده و فرزندان مرا از تو کسی مشفق و مربّی نبوده، حال من و حال فرزند من چه باشد؟ گفت: ای فاطمه در حق فرزندان کسی که «إِلّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

، و

«إِنّی سائلکم غدا»

، و محبوب و محفوظ و عزیز و نفیس باشد

«إِنّی تارک فیکم الثّقلین»

و با قرآن یکجا مذکور

«و لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض»

ست، تا در این چنین فرزندان غم فرزند چرا خورد؟ گفت: ای پدر! فرزندان مرا بخلیفه خود بسپار! پس مصطفی صلی الله علیه و سلّم چشم پر آب کرد و فرمود:

الله خلیفتی من بعدی.

قرآن را وتر او اُمّت را بدو سپرده سپرده ام. باز گفت: ای بابا! مرا برادر نگذاشتی که فرزندان مرا جای و مقام برایشان بودی و مرا معین و پشتوان شدی! یعنی شرط پدر آنست که گوید دختر و فرزند او محبوب من اند، إنّ أبّر البرّ أن یصل الرجل إلى أهل ودّ ألبیه. دختر و فرزند او را به پسر خود می سپارند و می گویند در حق دختر من و فرزند او اضعاف شفقت فرمای. صلّه الرحم تزید فی العمر و المال. پس مصطفی فرمود: ای فاطمه! دختران دیگر را برادران معدود و فرزندانشان را نیایگان مخصوص باشند. پس مصطفی صلی الله علیه و سلّم رو بسوی یاران کرد و گفت:

اُمّتی اُبنائی، أنا أبوهم

. برادران و پشتوان تو ایشانند و فرزندان ترا جای و محلّ بناء ایشان اند و فرزندانشان ترا مقام تا قیامت در ایشانست.

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۶۲

پس فرمود:



إِنِّي تارك فيكم الثقلين إن تمسكتم بهما لن تضلوا من بعدى.

شرط هدایت آنست که اگر تمسک کنید بدین هر دو هرگز گمراه نگردید، پس هر که یکی ازین هر دو ترک دهد یا قرآن را یا فرزندان رسول را یا تمسک نکند هدایت نیابد و گمراه تواند خواند (أبد باشد. ط).

قوله: من بعدى و ما تمسکت بهما لن تضلوا أبدا.

یعنی هر که بعد من تمسک بقرآن و اولاد من کند هرگز گمراه نشود حسبکم کتاب الله و عترتی. بعد رسول بسند هست تمسک بکتاب و فرزندان رسول که تا دین سلامت ماند از هلاکی امت را پناهی بسند است کتاب خدا و فرزندان رسول و لهذا مصطفی فرموده: چگونه هلاک شود امتی که اول او من باشم و میانه او اولاد من باشد و آخر او عیسی باشد. و قد ذکرناه فی الجلوۃ العاشرة من الهدایة الثالثة.

قوله: الثقلين.

فی «تاج الاسامی»: الثقل، رخت و بار مسافر. يقول العرب لكل شیء عزیز نفیس مصون: ثقل. الثقلان: پری و آدمی. و فی الحديث: إِنِّي تارك فيكم الثقلين کتاب الله و عترتی،

إنما سميا بذلك لأن الأخذ والعمل بهما ثقیل. و فی «الدرر» فی سورة الرحمن: و فی العلمی: ذکر أبو عمرو أن أصل كلمة ثقل من النفاسة لا- من الثقل، و الثقل بیض النعام لسوائه و بقاءه، فسماهما ثقلین إعظاما لقدرهما و تفخيما لشأنهما. كذا فی «النهاية» و فی «الصيحا»: الثقل، بالتحريك: متاع المسافر و حشمه. و فی «النكات»: الثقل اسم لشیء یثقل، و سمی الثقل لأن العرب یسمی العظیم ثقلا و ثقیلا. قال مجاهد: الثقل و الثقیل واحد یذکران فی التعظیم كذا فی «الزاهدی» عند قوله تعالى «قَوْلًا ثَقِيلًا» : در قول ثقیل قولهاست. أول آنکه:

قول شریف است و عرب را عادتست چیزی که بفضل و شرف یاد کنند آن را بثقل و رجحان و وزن وصف کنند و گویند: هذا أرجح من ذلك، و هذا الكلام له وزن، أى قدر، و كان المراد منه أشرف منه و أحسن. یعنی ما بتو وحی کنیم قرآنی شریف و بزرگوار دوم آنکه: قَوْلًا ثَقِيلًا

فی الثواب، كما قال: كلمتان ثقیلتان فی المیزان

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۶۳

و خفیفتان فی اللسان. سوم آنکه: قَوْلًا ثَقِيلًا

فی العمل و حفظ حدوده و أحكامه لا فی القراءة، و هذا کمن قال لآخر: ارفع هذا العدل على السطح (فقال. صح. ط): یثقل على السامع هذا الكلام لأن عين الكلام ليس بثقیل و لكن العمل ثقیل. چون بر مویدان و متدینان عمل ایشان ثقیل باشد، على الكفرین غیر یسیر، و

فی الحديث: إن هذا القرآن صعب مستصعب على من كرهه.

و قال: تقشعر منه جلود الذين یخشون ربهم.

یعنی موی از اندام می خیزد و پوست می لرزد کسانی را که می ترسند از پروردگار خویش.

قوله: فيكم الثقلين.

و قوله: فيكم. و

قوله: إن تمسکت بهما.

و قوله: و لن یتفرقا حتی یردا.

و قوله: کیف تخلفونی فیهما.

در جمیع ضمائِر مذکوره قرآن و فرزندان رسول جمع کرد تا اشارت باشد که تعظیم مجموع یعنی قرآن و فرزندان برابرست و هیچکسی از گویندگان نؤمن ببعض و نکفر ببعض نباشد، اگر از یکی منکر شوی و بر یکی ایمان آری ایمان نباشد، و اگر هر دو بمرتبه تعظیم برابر نبودندی جمع ضمیر جایز نشدی. کذا فی «المشارق» بنس الخطیب أنت. قاله لمن قال فی الخطبة: من أطاع الله و رسوله فقد رشد و من يعصهما فقد غوى. قوله: كتاب الله و عترتي.

ذكر بالعطف. قال الشيخ الإمام عبد القاهر الجرجاني: العطف هو الجمع بين الشيئين في العطف (الحكم. ظ) و الأصل فيه الواو هو لمطلق الجمع عندنا، أي الجمع بين المعطوف و العطف في الحكم الذي هو الإثبات أو النفي، و عليه عامة أهل اللغة و أئمة الفتوى. قوله: خذوا بكتاب الله و استمسكوا به.

يعني: ثابت و محكم باشید در دوستی قرآن و فرزندان من از آنکه حب قرآن علامت حب خداست و حب اولاد من علامت حب من است. و فی کتاب «الشفاء»: حب القرآن علامة حب الله.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۶۴

قوله: عترتي فی «الصّحاح»: عتره الرجل نسله. و فی «تاج الأسامي»:

العتره فرزندان و فرزندان فرزندان.

قوله: أهل بيتي.

فی «اللتكات»: أهل بيت الرجل: ولده و ولد ولده. کذا ذکرناه فی الجلوۃ السادسة عشر من الهدایة الحادیة عشر.

قوله: اذکرکم الله.

بدانکه ذکر را از باب تفعیل فرمود از بهر بزرگی دادن ایشان. فی «تاج المصادر»: فی الحديث: فذکروه، أي فاجلوه لأن فی ذکر الشیء إجلاله. الإجلال بزرگ داشتن یعنی: می دارم شما را در دوستی فرزندان خود و یاد می دهانم شما را خدای در دوستی فرزندان خود تا فراموش نکنید، لأن النسيان مركب للإنسان لقوله عزّ و جلّ: وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ . تا در مال و اسباب فریفته نگردید و در فرح نشوید و این نصیحت مرا فراموش نکنید که قوم پیشین را چه رسید، فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ . و مصطفى صلی الله علیه و سلم سه بار بتکرار فرمود:

اذکرکم الله فی أهل بيتي،

تا دلهای مؤمنان گشاده گردد از آنکه مؤمن کسی است چون بر وی ذکر خدا کنند دل او گشاده گردد از آن فرمود: اذکرکم الله.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

. و سه کثرت بتأکید از آن فرمود تا فراموش نکنند و فردا از گویندگان يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا أو نرد فنعمل غير الذي كنا نعمل

(نباشند. صح. ظ). یعنی آن قوم بگویند تحقیق آمدند بر ما پیغمبران پروردگار ما بحق است کسی که امروز شفاعت ما کند آن روز فراموش کردیم یا باز گرداند ما را در دنیا تا ما عمل صالح کنیم.

قوله: لن يتفرقا.

در محل لن ترانی

. لن برای تأکیدست و لن اینجا برای تأکیدست. یعنی جدا

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۶۵

نشود این هر دو از تعظیم و فضل و شرف در دنیا و عقبی.

حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ،

هرگز جدا نشود تعظیم قرآن و فرزندان رسول الله تا آنکه بیایند بر حوض کوثر. ذکر کوثر کرد تا یاد آرند که از آنکه همه را ورود بر کوثر باشد، مؤمن از مشرک و موحد از ملحد و موافق از منافق آنجا جدا گردد، چنانچه از حدیث کتاب «الشَّفاء» در جلوه ثانیه تحت این جلوه در مذمت من لا- یتَمَسَّکُهم (لا- یتَمَسَّکُکَ بهم. ظ) تمام حدیث آوردیم یعنی: بر حوض کوثر هر که محب خاندانست آمدن دهند و منافق را از دور برانند.

قوله: فانظروا کیف تخلفونی فیهما.

فی «تاج المصادر»: النَّظَرُ بِمَعْنَى الْإِعْتِبَارِ وَ التَّأَمُّلُ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا. وَ الْخَلْفُ وَ الْخِلَافَةُ: بِجَايِ كَسِيٍّ كَمَا أَنَّ تَوْبَهُ إِسْتَادَنَ، وَ الْخَلْفُ: أَزْ بِي كَسِيٍّ فِي كَسِيٍّ فِي آتَمَدَنَ وَ خَلْفَ بَوَدَنَ. یعنی: پس عبرت گیرید و اندیشه کنید که بعد من با قرآن و فرزندان من چگونه خواهید بود. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ . هر آینه خداوند می بیند آنچه با ایشان خواهید کرد، خلف بد مبادید تا فردا نگویم شما را:

بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي.

إِلَيْهِ هَمَّةٌ رَا هِدَايَتِ رَوَازِي فَرَمَا! وَ

فِي كِتَابِ «الشَّفاء»: اَوْصِيَكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ عِترَتِي.

یعنی وصیت می کنم شما را بتمسک کتاب خدا و فرزندان من، اگر چنگ در زیند بدین هر دو بعد از من هرگز گمراه و تباه نشوید. و

فِي «بَحْرِ الْأَنْسَابِ»: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: حَسْبُكُمْ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي.

یعنی بسنده و کافیت شما را از برای هدایت و چنگ در زدن کتاب خدا و فرزندان من. و

فِي كِتَابِ «الشَّفاء»: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَدَلِ مِنْ كِتَابِهِ وَ كَتَبْتُ مِنْ أَصْلِهِ، حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ الْمُقَرِّي الْفَرْغَانِي، حَدَّثَنِي أُمُّ الْقَاسِمِ بِنْتُ الشَّيْخِ أَبِي بَكْرٍ الْخَفَافِ، قَالَتْ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، وَ هُوَ ابْنُ عَقِيلٍ، ثَنَا يَحْيَى، وَ هُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ، ثَنَا يَحْيَى، هُوَ الْحَمَانِي، ثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ، عَنْ يَزِيدِ بْنِ حَيَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: أَنْشَدَكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَنْشَدَكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَنْشَدَكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي.

و فِي «تَاجِ الْمَصَادِرِ»: نَشَدَ مِنْ

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۶۶

باب نصر، سوگند دادن. و فِي «المغرب» مِنْ قَالَ: أَنْشَدَ مِنْ بَابِ أَكْرَمَ فَقَدْ أَخْطَأَ، وَ نَشَدَكَ اللَّهُ بِمَعْنَى نَشَدْتَكَ اللَّهُ أَنْشَدَكَ عَهْدَكَ وَ وَعْدَكَ، أَيْ أَذْكَرَكَ مَا عَاهَدْتَنِي بِهِ وَ وَعَدْتَنِي وَ فِي «الصَّيْحَاحِ»: نَشَدْتُ فَلَانًا أَنْشَدَ نَشَدًا: إِذَا قُلْتَ لَهُ: نَشَدْتَكَ اللَّهُ أَيْ سَأَلْتَكَ بِاللَّهِ كَأَنَّكَ ذَكَرْتَهُ (إِيَّاهُ، فَنَشَدَ أَيْ تَذَكَرَ. صَح. ظ). وَ فِي «النَّكَاتِ»:

فِي الْحَدِيثِ: أَنْشَدَكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي

أَيْ أَذْكَرَكُمْ اللَّهُ مَا وَعَدْتُمُونِي فِي إِكْرَامِ وَ حَبِّ أَهْلِ بَيْتِي لِأَنَّهُ شَرَطُ الْإِيمَانِ. یعنی سوگند خدا می دهم شما را در چنگ زدن بأهلیت من و در رعایت و حرمت ایشان. و سوگند اشد تأکید و سختترین اهتمامست. مؤمن مخلص سوگند و تأکید رسول قبول کند کافر ملحد، منکر شود. یعنی دیگر یاد می دهانم عهدی و وعده که در دوستی فرزندان من کرده اید زیرا چه حب اولاد رسول شرط ایمانست، پس یاد می دهانم آن شرط را، لَأنَّه مَذْكَورٌ وَ سَابِقٌ مِنَ الْإِيمَانِ. وَ فِي «شَرَفِ النَّبَوَّةِ» وَ «الْمَشْكُوءَةِ»:

روی أحمد عن أبي ذرٍّ رأيتَه قال آخذاً بابَ الكعبَةِ سمعت النبي يقول: مثل أولادِي (أهل بيتي. ظ) فيكم كمثَل سفينة نوح، فمن ركبها نَجى و من زاعَ عنها هلك.

ترجمه: و مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود و در آن حال در کعبه گرفته بود گفت: مانند اولاد من در شما همچو کشتی نوح ست پس هر که چنگ در زد در آن نجات یافت و هر که گذاشت در ضلالت هلاک شد و این فرمان در وقت صحابه شده بود از آنکه مصطفی می دانست که در آخر الزمان طول مدت شود از غیبت مصطفی صلعم، ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ . فساد القلوب علی قدر فساد الزمان.

خير القرون قرنی ثم من یلیه ثم من یلیه ثم یفشو الکذب. آن روز دریای فساد زمانه در موج آید، و من کان فی البحر لا ینجو إلّا بالسَّیفِینَ. و بیان این حدیث در جلوه اولی از هدایت ثانیه گفته شد، و آن روز دین غریب و ایمان أسیر و نیکبخت نادر و دیندار کم باشد، هر کسی بکسی پناهد شما راه راست بگیرید. قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ (علی بصیرة صح. ظ) أَنَا وَمَنْ أَتَّبَعَنِي

. یعنی دوستی قرآن و فرزندان من اگر بگیرید هرگز بعد من بی راه و تباه نشوید. و فی کتاب «الشفاء»: المتمسک بسنتی عند فساد امتی له أجر مائة شهید.

یعنی آن روز که مردمان بفساد مشغول

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَنْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۶۷

شوند هر که چنگ در زند در سنت من مر او را ثواب صد شهید باشد و آن سنت دوستی قرآن و فرزندان رسول ست که مردمان امروز بسبب فساد زمانه و دور و دیار آخرین آن را ترک داده و در دریای شقاوت غرق شده. عصمنا الله من المعترض الزنیم. الجلوة الثانية: فی مذمة من لا يتمسکهم (لا يتمسک بهم. ظ) قال الله تعالى: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

و قال: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ

. عزیز من! دوستی و تمسک باولاد رسول بفعل و قول مصطفی و بنصوص ثابت است. پس هر که بجا نیارد و منکر گردد از قومی باشد، مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ قال الله تعالى: وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

. فی «الزهدی»: عن ابن مسعود أنه عموم (عام. ظ) فی کل ما أمرهم النبي و نهیهم عنه. پس هر که تمسک بقرآن و اولاد رسول نکند اگر چه ظاهر خود را مؤمن گوید ایمان او سودمند نباشد و فردا سیاه رو گردد. و

فی کتاب «الشفاء»: فليزادَنَّ عن حوضی رجال كما يزداد البعير الضالّ فأناديهم: ألا هلمّ! ألا هلمّ! فيقال: إنهم بدّلوا بعدك! فأقول: فسحقا (سحقا. ظ) فسحقا فسحقا!

و فی «الكشاف»: إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْظُرُ مَنْ يَرِدُ عَلَى مِنْكُمْ وَاللَّهِ لَيَقْطَعَنَّ دُونِي، أَيْ لِيُطْرَدَنَّ طَرْدَ غَضَبِ دُونِي، أَيْ أَدْنَى مَقَامِ مَنْى رجال فلاقولنّ: ربّ منى أو من امتی! فيقول: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، ما زالوا يرجعون على أعقابهم! حاصله:

مصطفی فرمود صلعم در حدیث سابق:

و لن يتفرقا حتّى يردا على الحوض

یعنی قرآن و فرزندان من یکجا بر حوض حاضر شوند تا شاهد باشند که دوست ایشان که بوده که دشمن بوده و بعد من فرمان

تمسک من که بجا آورده و که ترک داده و من بر حوض ایستاده باشم می بینم هر که خواهد آمد بر من، با دوستی جمله قرآن و فرزندان من و هر که بایشان تمسک نکرده، خلاف امر من کرده، بخدا که او را فرشتگان برانند راندنی غضب چنانچه اشتر و اسپ یله را برانند از حوض، پس من ندا کنم:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۶۸

بیارید این از اَمّت من ست و از آن من ست! فرمان آید: اَی مُحَمَّد! تو نمی دانی بعد تو ایشان با قرآن و فرزندان تو خلاف فرمان تو کرده اند، و بجای وَدّ و مودّت، بغض و عداوت کرده اند. پس بگویم من: اَی فرشتگان از من این مرد را دورتر برید، و المأمور بمتابعته لا یصیر تبعا و المندوب إلى إمامته لا یصیر مأموما، کُلّ علم و کُلّ قول دَلّ علی مخالفة النبی صلی الله علیه و سلم فهو زندقة و شیطنه. پس هر که با قرآن و فرزندان رسول تمسک ندارد اگر چه علم اولین و آخرین بخواند چون کتابی ست و اگر زهد کند مانند راهب ست، و فردای قیامت او را برو اندازند در دوزخ. کذا فی «دستور الحقایق» و «الأربعین فی (عن. ظ) الأربعین».

فی «الزّاهدی»: فی «مجمع الأخبار» عند قوله تعالى: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ

؛ اَنْ الله تعالى خلق الأنبياء من أشجار شتى و خلقنى و عليا من شجرة واحدة، أنا أصلها، و عليّ فرعها، و الحسنان ثمارها، و أولادهما أغصانها، و شيعتهم أوراقها. فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا و من زاغ عنها هوى و غوى، و لو كان عبدا عبد الله تعالى بين الصفا و المروء ألف عام ثم ألف عام حتّى یصیر كالشّنّ البالى لم یدرک محبتنا فأکبه الله علی منخريه! ثم تلا هذه الآية: قُلْ لَا أَشِئْ لَکُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى

حاصله: مصطفی فرموده صلعم: خداوند تعالی مرا و علی را از یک درخت آفریده

«من كنت مولا فعلى مولا»

شاهد این مقاله است؛ من أصلم و علی فرع ست، لا جرم بیعت ایمان أصل باشد و بیعت توبه فرع و فرزندان من میوه آن درخت اند، هر که تمسک کند و چنگ محکم بشاخ آن درخت زند نجات یابد، و هر که بلخشد فرود افتاد و بی راه شد اگر چه باشد بنده که پرستیده ست خدای را هزار اندر هزار سال در میان صفا و مروء تا آنکه شده چون مشک خشک کهنه؛ در نیافته است دوستی ما را، و ما کان صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصَدِيَةً

، آن نماز نیست آوازیست که از میان دو لب چون آواز سر نای بیرون می آرد و دستک می زند و چون فردا برخیزد بر روی اندازد خداوند تعالی او را در دوزخ بر هر دو پره بینی. عزیز من! هشیار باش شیطان رهن ترا ره می زند و از سادات کم اعتقاد می کند، باید که اعتقاد بر قرآن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۶۹

و سادات محکم کن

«حسبکم کتاب الله و عترتی»

امیدی واثق ست، و ازینجا امام شعبی وزیر عبد الملک مروان گفت: هر که اولاد رسول را بیازارد و نماز گزارد بمنزل کسی باشد که قرآن زیر پای نهد و کفش پیغمبر بر سر اندازد و بت در بغل و سر در سجده، آن نماز سود این قوم نباشد، یقولون آمَنَّا بِاللّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ

(إِلَّا أَنْفُسَهُمْ. صح. ظ) بدین دعوی دروغ خود را در دنیا مسلمان گویانند و از تیغ می رهانند. عصمنا الله من المعترض الزّنیم .

و نیز ملک العلماء در «هدایة السّعداء» در جلوه ثالثه هدایه ثانیه گفته:

[فی «المصاییح»: إِنّی تارک فیکم ما إن تمسکتُم به من بعدی لن تضلّوا کتاب الله و عترتی أهل بیتی.

حاصله: فرزندان خود را در شما می گذارم، شرط ایمان آنست اگر بگیریید او را بحرمت و رعایت هر گز گمراه بعد من نگردید. و

این دلیلت که محبت ایشان شرط ایمانست .

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعداء» در جلوه خامسه هدایه ثانیه گفته:

[و فی «المصاییح» و «المشکوة»: عن زید بن أرقم، قال: قام رسول الله صلى الله عليه و سلم قال (فقال. ظ): إني تارك فيكم ما إن تمسَّكتم به لن تضلُّوا من بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي. و لن يتفرَّقا حتَّى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلوْنِي فيهما.

ترجمه: زید بن أرقم گوید: بایستاد مصطفی صلعم و در آن حال ایستاده گفت: بدرستی که من گذارنده‌ام در شما چیز را که اگر بگیریید آن را هرگز گمراه و بی‌راه نشوید بعد من، یکی از ایشان بهترست از دیگری و آن دو چیز آنست یکی کتاب خداست که رسانی ست که درازی او از آسمان سوی زمین. دوم فرزندان من، و قرآن و فرزندان از روی شرف و فضل هرگز پراکنده و جدا نشوند، همیشه جمع باشند تا آنکه حاضر شوند بر حوض کوثر، پس نیکو اندیشه کنید چگونه با ایشان خواهید بود، یعنی اگر تمسک کنید بدیشان هرگز گمراه نشوید، و اگر بگذارید ایشان را بی‌راه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۷۰

و هلاک گردید. و این حدیث دلیلت که ایشان چون با قرآن جمع باشند ایمان ایشان در حالت نزع زائل نشود].

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعداء» در جلوه سادسه هدایه رابعه عشر گفته:

[فی «المصاییح»: عن (فی. ظ) الحسان: عن جابر رضى الله عنه قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم على ناقته القِصواء فسمعتَه يقول: يا أَيُّهَا النَّاسُ! إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلُّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي.

و فی «شرف النبوة» و «المشکوة»: مثل أولادی (أهل بيتي. ظ) فيكم كمثِل سفينة نوح فمن ركبها نجى و من تركها هلك.

حاصله: مصطفی فرمود صلعم: هر که خود را در دامن فرزندان من بر بندد و بدوستی ایشان چنگ در زند که اگر فرزندان مرا دوست گیرید و چنگ در دامن ایشان زنید هرگز بعد من گمراه و بی‌راه نگردید.

من اقتدى به فهو مهتد و من انتصره فهو منصور و من خالفه فقد اتبع غير سبيل المؤمنين، ولَّاه الله ما تولَّى و أصلاه جهنم و ساءت مصيرا.

و ازین جاست که مرید از آن سید بهتر و فاضلترست از مرید غیر سید، چنانچه تمام این احادیث در فصول وصیت و نقل (بدو ثقل. ظ) در خامسه [۱] از هدایه (هدایات. ظ) گفته آمد].

و نیز ملک العلماء در «مناقب السَّادات» گفته: [الحديث الثالث -

فی «المشارك» و «المصاییح» و «شرف النبوة» و «الدرر» و «تاج الأسامي» و غیر ذلک: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي فإن تمسَّكتم بهما لن تضلُّوا من بعدى.

حاصل: مصطفی صلعم فرمود: بدرستی و راستی که من می‌گذارم در شما دو چیز عزیز و نفیس و محفوظ، از آنکه مصطفی پدر امتانست،

كقوله: امتي أبنائي،

و شرط پدرانست که وقت رحلت بفرزند نصیحت و وصیت کنند و آنچه عزیز و نفیس باشد بفرزندان سپارند، مصطفی را قرآن و فرزندان عزیز و نفیس بودند با امت سپرد و فرمود: اگر چنگ زنید بدرستی بایشان بعد من هرگز گمراه نگردید. [۱] احادیث تمسک به ثقلين تفصیل در هدایه رابعه مذکورست، کما مر نقلها آنفا، فما ذكره المنصف ههنا لعله سبقه من سبقات القلم، و الله اعلم (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۷۱

و در «شرح سنن (سنت. ظ.)» می‌گویند: در صحت حدیث، محدثان خلف و سلف متفق‌اند].

و نیز ملک العلماء در «مناقب السادات» گفته: [الحديث الثالث -

فی «المصباح» و «المشکوۃ»: عن زید بن أرقم، قال: قام رسول الله صلى الله عليه وسلم و قال: إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسّـيـكـتم به لن تضلّوا من بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء و عترتي أهل بيتي و لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما].

ترجمه: مصطفی فرمود صلی الله علیه و سلم: بدرستی که می‌گذارم من در شما دو چیزی را که اگر دست گیرید او را گمراه نشوید بعد من، یکی بزرگتر است از دیگری: کتاب خدای تعالی رسنیست دراز از آسمان. دوم فرزندان من، هرگز جدا نشوند این هر دو یکی از دیگری تا آنکه فرود آیند بر حوض کوثر، پس اندیشه کنید که چگونه از پس من در ایشان خواهید بود، یعنی در رعایت و محبت ایشان.

قوله: قام.

زیرا که آواز ایستاده بلندترست، و هو الاشتهار. إني تارك، از آن گفت که چون امت بمنزله پسرانند و رسم پدران آنست که وقت رحلت؛ متروکه و آنچه عزیزتر و نفیستر باشد بفرزندان سپارند و بحفظ آن وصیت کنند. فیکم، للظرف، تا ایشان را در امت مقام و جاه باشد. ما إن، إبهام، و هو الاهتمام، إن شرطیّه، هدایت آنست که دوست دارید ایشان را. لن يتفرّقا، لن للتأكيد، یعنی هرگز فرزندان من از قرآن جدا و بیزار نشوند و هرگز از ایشان قرآن بیزار نشود زوال تصدیق نباشد] انتهى.

و کمال جلالت مرتبت و سمو منزلت ملک العلماء دولت آبادی و نهایت تمهّر و تبخّر او در علوم دینیّه و معارف یقینیّه بر ناظر «أخبار الأخیار» شیخ عبد الحق دهلوی و «تفسیر شاهی» محمّد محبوب عالم و «مقدمه سیه» شاه ولی الله والد ماجد مخاطب و «کشف الظنون» مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و «مرافض» حسام-

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۷۲

الدّین سهارنپوری و «سبحه المرجان» و «تسلية الفؤاد» غلام علی آزاد بلگرامی و «إيضاح لطافه المقال» و «غرة الراشدين» فاضل رشید و «إزالة الغين» مولوی حیدر علی معاصر و «أبجد العلوم» مولوی صدیق حسن خان معاصر؛ واضح و آشکارست. در این جا اکتفا بر بعض عبارات می‌رود.

شیخ عبد الحق دهلوی در «أخبار الأخیار» گفته: [قاضی شهاب الدّین دولت آبادی. شهرت أوصافش مغنیست از شرح آن، اگر چه در زمان او دانشمندان بوده‌اند که استادان و شریکان او بوده، اما شهرت و قبول که حقّ تعالی او را عطا کرد هیچکس را از أهل زمان او نکرد. از تصنیفات او یکی «حواشی کافیّه» است که در لطافت و متانت بعبیدیل واقع شده و هم در حیات او مشهور عالم گشته، و «ارشاد» در نحو که در وی تمثیل در ضمن تعبیر التزام نموده و ترتیب جدید اختیار فرموده است، نیز متنی ست متین و بی‌نظیر و قرین و «بدیع البیان» نیز متنیست در علم بلاغت، در آنجا مقید بسجع شده است. و «بحر مّوّاج» تفسیر قرآن شریف کرده بعبارت فارسی، در وی بیان ترکیب و معنی فصل و وصل داده است و در آنجا نیز از برای سجع تکلفی کرده است، قابل اختصار و تنقیح و تهذیب ست. و بر «أصول بزدوی» تا بحث امر نیز شرحی نوشته، و کتب و رسائل دیگر نیز دارد فارسی و عربی. و رساله دارد در تقسیم علوم. و در صنائع نیز رساله فارسی دارد. و سلیقه شعر نیز دارد، و این قطعه او که بیکی از ملوک در باب طلب جاریه نوشته است مشهورست:

این نفس خاکسار که آتش سزای اوست پر باد گشت لائق بی آب کردنست!

یک کس چنان فرست که پا بر سرم نهد ریزد همه منّی و تکبر که در من ست!

وفات او در سنه ثمان [۱] و أربعین و ثمان مائه و قبر او در شهر جونپورست. قاضی شهاب الدّین رساله دارد مسّی به «مناقب



السَّادَات» در آنجا داد عقیدت و محبت [۱] الصحيح كما ضبط آزاد فی «سبحه المرجان» و «تسليه الفؤاد» انه توفي سنة تسع و اربعين و ثمان مائه، فتنبه (۱۲. ن)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۷۳

بأهل بيت نبوت سلام الله عليهم أجمعين داده، سرمایه سعادت و موجب نجات وی در آخرت آن خواهد بود، إنشاء الله تعالى. باعث تصنیف آن رساله را چنان گویند که در زمان او سیدی بود که او را سید أجمل می گفتند، از اکابر وقت بود و لیکن جمال نسبش از حلیه علم و فضل عاطل بود، غالباً قاضی را با وی در بعضی محافل ملوک در تقدیم و تأخیر مجلس نزاعی شده بود، در اول قائل شد بأفضلیت عالم و تقدیم او بر علوی عامی، بعد از آن بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و درین باب رساله نوشت و گفت: عالمیت ما مشخص و متیقن است و علویت شما مشکوک، پس ما را تقدیم و ترجیح بر شما ثابت باشد! استاد قاضی شهاب الدین را این معنی از وی ناخوش آمد و مزاج حالش از وی منحرف گشت، قاضی ازین معنی برگشت و در مناقب سادات و أفضلیت ایشان رساله نوشت و از آنچه گذشته بود اعتذار نمود. و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را علیه أفضل الصلوات و أكمل التحیات بخواب دید که او را از این معنی تنبیه می فرماید و بر استرضاء سید أجمل مذکور تحریص می نماید، قاضی پیش سید رفت و توبه کرد و رساله نوشت، و الله أعلم انتهى.

فهذا شهاب الدين الدولة آبادی ملک علمائهم العظماء الاحبار، و قدوة ائمتهم القدماء الكبار، قد روى هذا الحديث العزيز المثار، و أثبت هذا الخبر العظيم الآثار، نقلا عن كتب أسلافه و الأسفار، فأورده بالثنية و التكرار، و التوفير و الاكثار، و الإعلان و الإجهار، و الإيضاح و الإسفار، في كلا سفریه الموصوفين بالاستناد و الاعتبار، و أعقبه بتبيينات ذاكیه ساطعة كالفتار، و أردفه بتوضيحات نافحه فائحه كأريج الأزهار، فالعجب كل العجب من الجاحد الغرّار، الممنو بالغترار، المستهتر بالاجترار، الخائض في غمار الانغمار، كيف لا يزع نفسه بالتحرج و الازدجار، عن الاقتحام في بوادي التبار، و الوقوع في مهاوى البوار، و السلوك في شرك الردى و الدمار.

### ۱۳۵- أما رواية نور الدين علي بن محمد المكي المالكي المعروف بابن الصباغ

حديث ثقلين را، پس در «فصول مهمه في معرفة الاثمه» گفته: ]

و روى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۷۴

الترمذی أيضا عن زيد بن أرقم رضى الله عنه، قال: قال رسول الله: صلى الله عليه و سلم: من كنت مولاه فعلى مولاه. هذا اللفظ بمجرّده رواه الترمذی و لم يزد عليه، و زاد غيره و هو الزهرى ذكر اليوم و الزمان و المكان؛ قال: لما حج رسول الله صلى الله عليه و سلم: حجة الوداع و عاد قاصدا المدينة قام بغدير خم و هو ماء بين مكّة و المدينة، و ذلك في اليوم الثامن عشر من ذى الحجة الحرام وقت الهاجرة، و قال: أيها الناس! إني مسئول و أنتم مسئولون، هل بلغت و نصحت؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و نصحت، ثم قال: و أنا أشهد أنني قد بلغت و نصحت، ثم قال: أيها الناس! أليس تشهدون أن لا إله إلا الله و أنى رسول الله؟ قالوا: نشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله. قال: و أنا أشهد مثل ما شهدتم، ثم قال صلى الله عليه و سلم: أيها الناس! قد خلفت فيكم ما إن تمسّ كنتم به لن تضلّوا بعدى كتاب الله و أهل بيتى، ألا! و إن اللطيف الخبير أخبرنى أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض و سعة حوضى ما بين بصرى و صنعاء، عدد آنيته عدد النجوم إن الله مسائلكم (سائلكم. ظ) كيف خلفتمونى فى كتابه و فى أهل بيتى، ثم قال صلى الله عليه و سلم: أيها الناس! من أولى الناس بالمؤمنين؟ قالوا: الله و رسوله أولى بالمؤمنين. يقول ذلك ثلث مرّات. ثم قال فى الرابعة و أخذ بيد على رضى الله عنه: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، يقولها ثلث مرّات، ألا! فليبلغ الشاهد الغائب .

و علامه ابن الصباغ از مشاهیر علمای عظام و معاریف کملائی فحاش سَنِّیه است، نبذی از آثار بعد صیت و اشتهار، و تحقّق وثاقت و اعتبار، و علوّ مرتبت و عظمت مآخذ ترجمه ابن صباغ مالکی مقدار، و سموّ منزلت و رفعت فخار او بر ناظر «إتحاف الوری بأخبار أمّ القرى» تصنیف نجم الدین عمر بن فهد مکی و «ضوء لامع لأهل القرن التاسع» تصنیف شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی و «جواهر العقدين» نور الدین علی بن عبد الله سمهودی و «إنسان العيون» نور الدین علی بن ابراهیم حلبی و «صراط سوی» محمود بن محمد بن علی شیخانی و «نزهة المجالس» عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوری

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۷۵

و «ریاض زاهره» عبد الله بن محمد مطیری و «تفسیر شاهی» محمد محبوب عالم و «سعادة الكونین» إكرام الدین بن نظام الدین دهلوی و «إسعاف الراغبین» شیخ محمد بن علی صبان مصری و «ذخيرة المآل» أحمد بن عبد القادر عجلی و «إيضاح لطافة المقال» فاضل رشید و «مشارك الأنوار» شیخ حسن عدوی حمزوی معاصر و «نور الأبصار» سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی معاصر؛ در حیز خفا و استتار نیست.

فهذا علامتهم الجلیل ابن الصباغ، قد روى هذا الحديث المسبغ أتمّ الإسباغ الذى فيه أوفى مقنع و بلاغ، لكلّ رائد للحقّ و باغ، فلا ينكبّ عن الهدى إلّا حارد طاغ، و لا يعرض عن الصواب إلّا مارد باغ، و لا يألف الباطل إلّا من جار عن القصد و زاغ، و لا يؤثر الغيّ إلّا من حاد عن الرشد و زاغ.

### ۱۳۶- أما رواية شمس الدين محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوى القاهرى الشافعى

#### اشاره

حديث ثقلین را، پس در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرسول ذوی الشرف» که نسخه عتیقه آن بحمد الله المنعم المفضال بحسن سعی و لطف إقبال یکی از متمسّکین بأذیال سادات قادات أقیال، لا زال ناهلا من مناهل العلم و الکمال بحرمتهم الباهرة الجلال، علیهم آلاف السلام من الملك المتعال؛ پیش نظر این قاصر کئیب البال؛ حاضر و موجودست؛ طرق متعدّده متکاثره و أسانید متبّعده متوافره این حدیث شریف آورده، در مضمار ایراد و اصدار قصب السبق از حفاظ أخبار و نقاد آثار برده، چنانچه در کتاب مذکور بعد بیان تفسیر آیه مودّت گفته:

[و إذ قد بان لك الصّحیح فی تفسیر هذه الآیة، فأقول: قد جاءت الوصیة الصّریحة بأهل البيت فی غيرها من الأحادیث.

فعن سلیمان بن مهران الأعمش، عن عطیة بن سعد العوفی و حبيب بن أبی ثابت، أولهما عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه، و ثانيهما عن زید بن أرقم رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدی أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۷۶

إلى الأرض و عترتی أهل بیتی و لن يتفرقا حتّى یردا علىّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فیهما. أخرجه الترمذی فی جامعه

و قال: حسن غریب، انتهى. و حدیث أبی سعید عند أحمد فی مسنده من حدیث الأعمش و کذا من حدیث أبی إسرائيل الملائی إسماعیل بن خلیفة و عبد الملك بن أبی سلیمان، و رواه الطبرانی فی الأوسط من حدیث كثير التواء، أربعتهم عن عطیة، و رواه أبو یعلی و آخرون، و تعجبت من ایراد ابن الجوزی له فی «العلل المتناهية» بل أعجب من ذلك قوله: إنّه حدیث لا یصحّ! مع ما سیأتی من طرقه التّی بعضها فی صحیح مسلم، فقد أخرج فی صحیحه حدیث زید من طریق سعید بن مسروق و أبی حیان یحیی بن سعید بن حیان، كلاهما و اللفظ للثانی عن یزید بن حیان عمّ ثانيهما،

عن زید بن أرقم رضی الله عنه، قال: قام فینا رسول الله صلى الله عليه و سلّم خطيبا بماء يدعی خمّا بین مکة و المدینه فحمد الله و

أثنى عليه و وعظ ثم ذكر ثم قال: أمّا بعد، أيّها النّاس! فإنّما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربّي فأجيب و إنّني تارك فيكم ثقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهدى و النّور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا. فحثّ على كتاب الله و رغب فيه ثم قال: و أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي، ثلثا. فقيل، لزيد: من أهل بيته؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال:

نساؤه أهل بيته و لكنّ أهل بيته من حرم الصدقة بعده. قيل: و من هم؟ قال: هم آل علي و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس رضی الله عنهم. قيل: كلّ هؤلاء حرم الصدقة؟ قال: نعم! و في لفظ: قيل لزيد رضی الله عنه: من أهل بيته؟ نساؤه؟ فقال: لا إيم الله! إنّ المرأة تكون مع الرّجل العصر من الدّهر ثم يطلّقها فترجع إلى أمّها. و في روايه غيره: إلى أبيها و أمّها.

أهل بيته أصله و عصبته الذين حرموا الصدقة بعده. أخرجه مسلم أيضا و كذا النّسائي باللفظ الأوّل و أحمد و الدّارميّ في مسنديهما و ابن خزيمة في صحيحه و آخرون كلّهم من حديث أبي حنّان التّيمي (التيّمي. ظ) يحيى بن سعيد بن حنّان، عن يزيد ابن حنّان. و أخرجه الحاكم في «المستدرک» من حديث الأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطّيفيل عامر بن واثله، عن زيد بن أرقم رضی الله عنه، و لفظه: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلّم من حجّة الوداع و نزل غدیر خمّ مرّ (امر. خ. ظ) بدوحات فقمت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۷۷

ثمّ قام فقال: كأنّي قد دعيت فأجبت إنّني قد تركت فيكم الثّقين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله عزّ و جلّ و عترتي فانظروني كيف تخلفوني فيهما فإنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض، ثمّ قال: إنّ الله عزّ و جلّ مولاي و أنا وليّ كلّ مؤمن و مؤمنة

، و

من حديث سلمة بن كهيل: عن أبيه عن أبي الطّيفيل أيضا بلفظ: نزل رسول الله صلى الله عليه و سلّم بين مكّة و المدينة عند سمرة خمس دوحات عظام، فكنس النّاس ما تحت السيّمات ثمّ راح رسول الله صلى الله عليه و سلّم عشية فصلّى ثمّ قام خطيبا فحمد الله تعالى عزّ و جلّ و أثنى عليه و ذكر و وعظ فقال ما شاء الله أن يقول ثمّ قال: أيّها النّاس! إنّني تارك فيكم أمرين لن تضلّوا إن اتّبعتموها (اتّبعتموهما. ظ) و هما كتاب الله و أهل بيتي عترتي.

و حديث أبي الضّحى مسلم بن صبيح عن زيد بن أرقم (رض) مقتصرًا على قوله: إنّني تارك فيكم الثّقين كتاب الله و أهل بيتي و إنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض.

و قال عقب كلّ طرق من الثلاثة: إنّّه صحيح على شرط الشّيخين و لم يخرجاه. و كذا أخرجه من طريق يحيى بن جعدة عن زيد بن أرقم و وافقه على تخريج هذه الطريق الطّبراني في الكبير و فيها وصف ذلك اليوم بأنّه ما أتى علينا يوم كان أشدّ حرّا منه. و

أخرجه الطّبراني أيضا من حديث حكيم بن جبیر عن أبي الطّيفيل عن زيد، و فيه من الزيادة عقب قوله و إنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض: سألت ربّي ذلك لهما، فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنهم أعلم منكم.

و في الباب: عن جابر، و حذيفة ابن أسيد، و خزيمه بن ثابت، و سهل بن سعد، و ضميرة، و عامر بن ليلي، و عبد الرحمن بن عوف، و عبد الله بن عباس، و عبد الله بن عمر، و عدیّ بن حاتم، و عقبه بن عامر، و عليّ بن أبي طالب، و أبي ذر، و أبي رافع، و أبي الشّريح الخزاعي، و أبي قدامة الأنصاري؛ و أبي هريرة و أبي الهيثم بن التيهان و رجال من قريش و أمّ سلمة و أمّ هانئ ابنة أبي طالب الصحابيّة، رضوان الله عليهم.

أما

حديث جابر، فرواه الترمذی في جامعه من طريق زيد بن الحسن الأنطاطی عن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين، عن أبيه. عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما؛ قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلّم يوم عرفه و هو على ناقته القصوى يخطب فسمعتة يقول: يا أيّها النّاس!

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۷۸

إِنِّي قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي.

و قال الترمذی بعده إنه حسن غريب. و

رواه أبو العباس بن عقدة في الولاية من طريق يونس بن عبد الله بن أبي فروة، عن أبي جعفر محمد بن علي، عن جابر رضي الله عنه، قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم في حجة الوداع فلما رجع الجحفة أمر بشجرات فقم ما تحتهن ثم خطب الناس فقال: أما بعد، أيها الناس! فإني لأراني يوشك أن ادعى فاجيب و إني مسئول و أنتم مسئولون فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك بلغت الرسالة و نصحت و أديت، قال: إني لكم فرط و أنتم واردون علي الحوض و إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله. و أما

حديث حذيفة ابن أسيد الغفاري، فرواه الطبراني في معجمه الكبير من طريق سلمة بن كهيل، عن أبي الطفيل، عنه و زيد بن أرقم رضي الله عنهما قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع نهى أصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات أن ينزلوا تحتهن ثم بعث إليهن فقم ما تحتهن من الشوك و عمد فصلى تحتهن ثم قام فقال: يا أيها الناس! إني قد نبأني اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبي إلا نصف عمر الذي يليه من قبله، و إني لأظن أن يوشك أن ادعى فاجيب و إني مسئول و إنكم مسئولون. فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا نشهد نشد أنك قد بلغت و جهدت و نصحت فجزاك الله خيرا. فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حق و ناره حق و أن البعث حق و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من في القبور؟ قالوا: بلى! نشهد بذلك. قال: اللهم اشهد! ثم قال: يا أيها الناس! إن الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه، يعني عليا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، ثم قال: يا أيها الناس! إني فرطكم و إنكم واردون علي الحوض حوض عرضه ما بين بصرى إلى صنعاء، فيه عدد النجوم قد حان من فضة و إني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروني كيف تخلفوني فيهما الثقل الأكبر كتاب الله عز و جل سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتي أهل بيتي فإنه قد نبأني اللطيف الخبير أنهما لن

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٧٩

ينقضيا حتى يردا علي الحوض. و من هذا الوجه أورده الضياء في «المختارة» و رواه أبو نعيم في «الحلية» و غيره من حديث زيد بن الحسن الأنماطي عن معروف بن خربوذ عن أبي الطفيل عن حذيفة وحده به. و أما

حديث خزيمة، فهو عند ابن عقدة من طريق محمد بن كثير، عن فطر و أبي الجارود، كلاهما عن أبي الطفيل أن عليا رضي الله عنه قام فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: أنشد الله من شهد يوم غدیر خم إلا قام، و لا يقوم رجل يقول: نبيت أو بلغني إلا رجل سمعت اذناه و وعاه قلبه. فقام سبعة عشر رجلا منهم خزيمة بن ثابت و سهل بن سعد و عدي بن حاتم و عقبه بن عامر و أبو أيوب الأنصاري و أبو سعيد الخدري و أبو شريح الخزاعي و أبو قدامة الأنصاري و أبو ليلي و أبو الهيثم بن التيهان و رجال من قریش.

قال علي رضي الله عنه و عنهم: هاتوا ما سمعتم! فقالوا: نشهد أننا أقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع حتى إذا كان الظهر خرج رسول الله صلى الله عليه و سلم فأمر بشجرات فشد بن ولقى عليهن ثوب ثم نادى بالصلاة فخرجنا و صلينا، ثم قام فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: أيها الناس! ما أنتم قائلون؟ قالوا: قد بلغت، قال: اللهم اشهد، ثلاث مرات، قال: إني أوشك أن ادعى فاجيب و إني مسئول و أنتم مسئولون، ثم قال: ألا إن أموالكم و دماءكم حرام كحرمة يومكم هذا و حرمة شهركم هذا. اوصيكم بالنساء، اوصيكم بالجار، اوصيكم بالمماليك، اوصيكم بالعدل و الإحسان. ثم قال: أيها الناس! إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي فإنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض نبأني بذلك اللطيف الخبير، و ذكر الحديث في قوله صلى الله عليه و سلم من كنت مولاه فعلى مولاه. فقال علي رضي الله عنه: صدقتم و أنا على ذلك من الشاهدين.

و أما

حديث زيد، فرواه أحمد في مسنده و لفظه: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله عز و جل حبل ممدود ما بين السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض.

و أما حديث سهل فقد تقدّم مع خزيمة.

و اما

حديث ضميرة الاسلمى، فهو في «الموالاة» من حديث إبراهيم بن

عبيقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٥٨٠

محمد الأسلمى، عن حسين بن عبد الله بن ضميرة، عن أبيه، عن جده رضى الله عنه قال: لما انصرف رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع أمر بشجرات فقممن بوادى خم و هجر فخطب الناس فقال: أمّا بعد، أيها الناس! فإني مقبوض اوشك أن ادعى فاجيب فما أنتم قائلون؟

قالوا: نشهد أنك قد بلغت و نصحت و أديت، قال: إني تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي ألا و إنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

و أما

حديث عامر، فأخرجه ابن عقدة في «الموالاة» من طريق عبد الله بن سنان، عن أبي الطفيل، عن عامر بن ليلي بن ضميرة و حذيفة بن أسيد رضى الله عنهما، قالوا: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع و لم يحجّ غيرها حتى إذا كان بالجحفة نهى عن سمّات بالبطحاء متقاربات: لا تنزلوا تحتهنّ حتى إذا نزل القوم و أخذوا منازلهم سواهن أرسل إليهنّ فقمّ ما تحتهنّ و شدّبن على (عن. ظ) رؤس القوم حتى إذا نودي للصلوة غدا إليهنّ فصلّى تحتهنّ ثم انصرف الناس و ذلك يوم غدیر خمّ و خمّ من الجحفة و له بها مسجد معروف. فقال: أيها الناس! إنّه قد نبأني اللطيف الخبير أنّه لن يعمر نبى إلّا نصف عمر الذى يليه من قبله. و ذكر الحديث، و القصد منه قوله صلى الله عليه و سلم: أيها الناس! أنا فرطكم و إنكم واردون على الحوض أعرض ممّا بين بصرى و صنعاء فيه عدد التّجوم قد حان من فضّة، ألا! و إني سائلكم حين تردون على الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما حين تلقوني. قالوا: و ما الثقلان؟ يا رسول الله! قال:

الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرف (طرفه. ظ) بيد الله و طرف بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلّوا و لا تبدّلوا، ألا! و عترتي، قد نبأني اللطيف الخبير ألا يتفرقا حتى يلقينى و سألت ربّى لهم ذلك فأعطاني فلا تسبقوهم فتهلكوا و لا تعلّموهم فهم أعلم منكم. و من طريق ابن عقدة أورده أبو موسى المدينى فى ذيله فى الصحابة و قال إنّه عزيز جدّا.

و أما

حديث عبد الرحمن بن عوف، فهو عند ابن أبى شيبة و عند أبى يعلى فى مسنديهما. و كذا أخرجه البزار فى مسنده أيضا و لفظه: لما فتح رسول الله صلى الله عليه و سلم مكّة انصرف إلى الطائف فحاصرها سبع عشرة أو تسع عشرة ثم قام رسول الله خطيبا

عبيقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٥٨١

فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: اوصيكم بعترتي خيرا و إنّ موعدكم الحوض، و المذى نفسى بيده لتقيمّن الصلوة و تؤنّن الزكوة أو لأبعثنّ إليكم رجلا منّى، أو كنفسى، يضرب أعناقكم! ثم أخذ بيد على رضى الله عنه فقال: هذا!.

و أما حديث ابن عباس، فأشار إليه الديلمى فى مسنده.

و أما

حديث ابن عمر، فهو فى «المعجم الأوسط» للطبرانى بلفظ: آخر ما تكلم به رسول الله صلى الله عليه و سلم: اخلفوني فى أهل بيتي.

و أما حديث عدی بن حاتم و عقبه بن عامر، فقد تقدّم حديثهما فی خزيمه.

و أما

حديث على، فهو عند إسحاق بن راهويه في مسنده من طريق كثير بن زيد، عن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب، عن أبيه، عن جدّه علي رضي الله عنه أن النّبي صلى الله عليه و سلّم قال: تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله سببه بيده و سببه بأيديكم و أهل بيتي، و كذا رواه الدّولابي في «الذّرّيّة الطّاهرة»

و رواه الجعابي من حديث عبد الله بن موسى، عن أبيه عن عبد الله بن حسن، عن أبيه، عن جدّه، عن علي رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه و سلّم قال: إنّي مخلف فيكم ما إن تمسّيتم به لن تضلّوا: كتاب الله عزّ و جلّ طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، و عترتي أهل بيتي و لن يتفرقا حتّى يردا عليّ الحوض، و رواه البرّار و لفظه: إنّي مقبوض و إنّي قد تركت فيكم الثّقليين كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنكم لن تضلّوا بعدهما و إنّه لن تقوم السّاعه حتّى يبتغي أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلّم كما تبتغي الضّالّه فلا توجد.

و أما

حديث أبي ذر، فأشار إليه الترمذی في جامعه و أخرجه ابن عقده من حديث سعد بن طريف عن الأصمغ بن نباته عن أبي ذر رضي الله عنه أنّه أخذ بحلقه باب الكعبه فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلّم يقول: إنّي تارك فيكم الثّقليين كتاب الله و عترتي فإنهما لن يتفرقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظروني كيف تخلفوني فيهما.

و أما

حديث أبي رافع، فهو عند ابن عقده أيضا من طريق محمد بن عبيد الله بن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۸۲

أبي رافع، عن أبيه، عن جدّه أبي رافع مولى رسول الله صلى الله عليه و سلّم رضي الله عنه (قال. صح. ظ) لما نزل رسول الله صلى الله عليه و سلّم غدیر خمّ مصدره من حِجّه الوداع قام خطيبا بالنّاس بالهاجرة فقال: أيّها النّاس، و ذكر الحديث و لفظه: إنّي تركت فيكم الثّقليين الثّقيل الأكبر و الثّقيل الأصغر فأما الثّقيل الأكبر فييد الله طرفه و الطّرف الآخر بأيديكم و هو كتاب الله إن تمسّيتم به لن تضلّوا و لن تدلّوا أبدا و أمّا الثّقيل الأصغر فعترتي أهل بيتي إنّ الله هو الخبير أخبرني أنّهما لن يتفرقا حتّى يردا عليّ الحوض و سألته ذلك لهما و الحوض عرضه ما بين بصرى و صنعاء، فيه من الآنيه عدد الكواكب و الله سائلكم كيف خلّفتوني في كتابه و أهل بيتي؛ الحديث.

و أما حديث أبي شريح و أبي قدامة، فقد تقدّم في خزيمه.

و أما

حديث أبي هريره، فهو عند البرّار في مسنده بلفظ: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم إنّي قانت فيكم اثنين لن تضلّوا بعدهما كتاب الله و نسبي و لن يتفرقا حتّى يردا عليّ الحوض.

و اما حديث الهيثم و رجال من قریش، فقد تقدّموا في خزيمه.

و اما

حديث أم سلمه. فحديثها عند ابن عقده من حديث هارون بن خارجة، عن فاطمة ابنه علي، عن أم سلمه رضي الله عنها قالت: أخذ رسول الله صلى الله عليه و سلّم بيد علي رضي الله عنه بغدير خمّ فرفعها حتّى رأينا بياض إبطه فقال: من كنت مولاه، الحديث. و فيه: قال: يا أيّها النّاس! إنّي مخلف فيكم الثّقليين كتاب الله و عترتي و لن يتفرقا حتّى يردا عليّ الحوض

و اما



حدیث أم هانی، فحدیثها عنده أيضا من حدیث عمر بن سعید بن (عن. ظ) عمر بن جعدہ بن هبیره، عن أبيه أنه سمعها تقول: رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجته حتى إذا كان بغدير خم أمر بدوحات فقممن ثم قام خطيبا بالهجرة فقال: أما بعد، أيها الناس! فإني موشك أن أدعى فأجيب وقد تركت فيكم ما لن تضلوا بعده أبدا كتاب الله طرف بيد الله و طرف بأيديكم و عترتي أهل بيتي، ألا إنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۸۳

و علامه سخاوی از اکابر ثقات حفاظ و أجله اثبات أيقاظ و أفاحم نقاد ماهرين و أعظم جهابذه سابرين نزد سَيِّه بوده، محامد زاخره غزيره و مفاخر وافره كثيره او بنا بر افادات قوم بالاتر از آنست كه احصا آن توان كرد، نبذی از آن در مجلّد حدیث مدینه العلم از «شرح شمائل» فضل الله بن روزبهان الشّيرازی و «عجالة الرّاکب و بغية الطالب» عبد الغفار بن إبراهيم العدثانی و «نور سافر فی أخبار القرن العاشر» شيخ عبد القادر بن عبد الله بن شيخ العیدروس الیمنی و «بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع» محمد بن علی الشوکانی؛ دانستی. و چون خود سخاوی در «ضوء لامع لأهل القرن التاسع» ترجمه خود را بشرح و بسط تمام آورده، مناسب چنان می نماید كه در این جا بر نقل آن اكتفا رود، و إتماما للمرام تتمه ترجمه اش از «ذیل ضوء لامع» تصنیف جار الله بن فهد مكی نیز بآن ضمّ كرده شود.

پس باید دانست كه سخاوی در ضوء لامع گفته: [محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن أبي بكر بن عثمان بن محمد الملقّب شمس الدّین أبو الخير و أبو عبد الله بن الرّین أو الجلال أبو الفضل و أبي محمد، السّیخاوی الأصل القاهری الشّافعی، المصنّف، الماضي أبوه و جدّه، و يعرف بالسّیخاوی و ربّما یقال: ابن البارد، شهرة لجدّه بین أناس مخصوصین و لذا لم یشتهر بها أبوه بین الجمهور و لا هو، بل یكرهها كابن علیّة و ابن الملقن فی الكراهة و لا یذكره بها إلّا من یحتقره. ولد فی ربيع الأوّل سنة إحدى و ثلثین و ثمانی (ثمان. ظ) مائة بحارة بهاء الدین علو الدّرب المجاور لمدرسة شیخ الإسلام البلقینی محل أبيه و جدّه ثمّ تحوّل منه حين دخل فی الرّابعة مع أبویه لملك اشتراه أبوه مجاورا لسكن شیخه ابن حجر، و أدخله أبوه المكتب بالقرب من الميدان عند المؤدّب الشرف عیسی بن أحمد المقسی النّاسخ، فأقام عنده یسیرا جدّا ثمّ نقله لزواج أخته الفقیه الصّالح البدر حسین بن أحمد الأزهری أحد أصحاب العارف بالله یوسف الصّیفی فقرأ عنده القرآن و صلّى به للناس التّراویح فی رمضان بزایة لأبی أمّه الشّیخ شمس الدّین العدوی المالکی، ثمّ توجه به أبوه لفقیهه المجاور لسكنه الشّیخ المفید النّفّاع القدوة الشّمس محمد ابن أحمد التّحریری الصّریر مؤدّب البرهان ابن خضر و الجلال بن الملقن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۵۸۴

و ابن أسد و غیرهم من الأئمّة و أحد من علّق شیخه فی تذکرته من نوادره و سمع منه الطّلبة و الفضلاء و يعرف بالسّعودی، و ذلك حين انقطاعه بمنزله لضعفه فجوده عليه و انتفع به فی آداب التّجويد و غیرها و علّق عنه فوائد و نوادر و قرأ علیه حدیثا و التحق فی قراءته علیه بشیوخه، و تلاه فی غضون ذلك مرارا علی مؤدّبه بعد زوج عمّته الفقیه الشّمس محمد بن عمر الطّبّاخ أبوه أحد قراء السبع هو و حفظ عنده بعض «عمدة الأحكام» ثمّ انتقل بإشارة السّیعودی المذكور للعلامة الشّهاب ابن أسد و أكمل عنده حفظها مع حفظ «التّنبیه» کتاب عمّه و «المنهاج الأصلی» و «ألفیه ابن مالک» و «التّخبة» و تلى علیه لأبی عمرو ثمّ لابن کثیر و سمع علیه غیرهما من الرّوايات أفرادا و جمعا و و تدرب به فی المطالعة و القراءة و صار یشارك غالب من یتردّد إلیه للتّفهّم فی الفقه و العربیة و القراءات و غیرها و کلّما انتهى حفظه لکتاب عرضه علی شیوخ عصره. و كان من جملة من عرض علیه ممّن لم یأخذ عنه بعد: المحبّ بن نصر الله البغدادی الحنبلیّ و الشّمس بن عمّار المالکی و الثّور التّلوانی و الجمال عبد الله الرّیتونی و کذا الرّین عبادة ظنا فقد اجتمع به و بالشّمس البساطی مع جدّه ثمّ. حفظ بعد «ألفیه العراقي» و «شرح التّخبة» و غالب «الشّاطیئة» و بعض «جامع المختصرات» و «مقدمة السّیای» فی العروض و غیر ذلك ممّا لم یكمله. و قرأ بعض القرآن علی الثّور البلیسی امام الأزهر و الرّین عبد الغنی الهیثمی لابن



كثير ظناً، و سمع الكثير من الجمع للشيخ وللعشر على الزين رضوان العقبى و البعض من ذلك على الشهاب السيكندري وغيره، بل سمع الفاتحة والى المفلقون للشيخ على شيخه بقراءة ابن أسد و جعفر السنهوري وغيرهما من أئمة القراء، و لزم الاستاد الفريد البرهان ابن خضمر أحد أصحاب عمه و والده حتى أملى عليه عدة كراريس من مقدمته في العريضة مفيدة و قرأ عليه غالب «شرح الألفية» لابن عقيل، و سمع الكثير من توضيحها لابن هشام وغيره من كتب الفن وغيره. و كذا قرأ على أوحده النحاء الشهاب أبي العباس الحناوي مقدمته المسماة «بالدرة المضيئة» و كتبها له بخطه إكراماً لجده و تدرّب بهما في الإعراب حيث أعرب على الأول من الأعلى إلى الناس و على الثاني مواضع من «صحيح البخاري»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٨٥

و أخذ العريضة أيضاً عن الشهاب الابدی المغربي و الجمال ابن هشام الحنبلي حفيد سيويه وقته الشهير وغيرهما. و قرأ «التنبيه» تقسيماً على ابن خضمر و السيد البدر النشابة و بعضه على الشمس الشنشي و حضر تقسيمه مراراً عند غير هؤلاء، بل حضر عند الشمس الونائي تلك الدروس الطائفة التي أقرأها في الروضة و لم يسمع الفقه من أفصح منه و لا أجمع و اليسير جداً عند الفاياتي و كذا أخذ اليسير من الفقه عن العلم صالح البلقيني

### فائدة- قال الشافعي لبعض أصحابه: أتريد أن تجمع بين الفقه والحديث

و قول إمامنا الشافعي لبعض أصحابه: أتريد أن تجمع بين الفقه والحديث؟! هيهات! و توجيه (و وجهه. ظ) شيخنا (تقديم شيخه له فيه على ولده وغيره. ز. ظ) بعدم التوغل فيما عداه كتوجيهه لكثير ممن وصف من أئمة المحدثين وحفاظهم وغيرهم باللحن بأن ذلك بالنسبة بالخليل و سيويه و نحوهما دون خلّوهم أصلاً منه حسب ما بسط ذلك معني و أدلّه في عدة من تصانيفه. و لذا توهم الغبي الغمر ممن لم يخالطه أنه لا يحسنها. و قال العارف المخالط إن من قصره على هذا العلم ظلمه و داوم الملازمة لشيخه (مع تقديم شيخه له فيه على ولده وغيره. صح. ظ) حتى حمل عنه علماً جماً و اختص به كثيراً بحيث كان من أكثر الآخذين عنه و أعانه على ذلك قرب منزله منه، و كان لا يفوته ممّا يقرأ عليه إلّا النادر إمّا لكونه حمله أو لأنّ غيره أهمّ منه و ينفرد عن سائر الجماعة بأشياء. و علم شدّة حرصه على ذلك، فكان يرسل خلفه أحياناً بعض خدمه لمنزله يأمره المجيء للقراءة. و قرأ عليه الاصطلاح بتمامه و سمع عليه جلّ كتبه كالألفية و شرحها مراراً و «علوم الحديث» لابن الصّلاح إلّا اليسير من أوائله و أكثر تصانيفه في الرجال وغيرها، كالتقريب و ثلاثة أرباع أصله و معظم «تعجيل المنفعة» و «اللسان» بتمامه و «مشتبه النسبة» و «تخريج الرافعي» و «تلخيص مسند الفردوس» و المقدمة و «بذل الماعون» و مناقب كلّ من الشافعي و الليث و أماليه الحلبيّة و الدمشقيّة و غالب «فتح الباري» و «تخريج المصابيح» و ابن الحاجب الأصلي و بعض «إتحاف المهرة» و «تعليق التعليق» و مقدّمه «الإصابة»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٨٧

و جملة؛ و في بعضه ما سمعه أكثر من مرّة. و قرأ بنفسه منها النخبة و شرحها و «الأربعين المتبائنة» و الخصال المكفّرة» و «القول المسدّد» و «بلوغ المرام» و العشرة العشاريات و المائة و الملحق بها لشيخه التتوخي و الكلام على حديث أمّ رافع و ملخص ما يقال في الصّباح و المساء و ديوان خطبه و ديوان شعره و أشياء يطول إيرادها.

و سمع بسؤاله له من لفظه أشياء كالعشرة العشاريات و مسلسلات الإبراهيمي خارجاً عمّا كتبه عنه و في الإملاء مع الجماعة من سنّه ستّ و أربعين و إلى أن مات. و أذن له في الإقراء و الإفادة و التصنيف و صلّى به امام التراويح في بعض ليالي رمضان و تدرّب في طريق القوم و معرفة العالي و النازل و الكشف عن التّراجم و المتون و سائر الاصطلاح و غير ذلك. و كذا تدرّب في الطّلب بمستملية مفيد القاهرة الزين رضوان العقبى و أكثر من ملازمته قراءة و سماعاً و بصاحبه النّجم عمر بن فهد الهاشمي و انتفع بإرشاد كلّ منهم و اجزائه و إفادته، بل كتب شيخه من أجله إلى دميّاط لمن عنده «المعجم الصّغير» للطبراني بإرساله إليه حتى قرأه عليه لكون نسخته قد

انمحي الكثير منها و ما علم أنه في أوقاف سعيد السعداء إلّا بعد. و لم ينفك عن ملازمته و لا عدل عنه بملازمة غيره من علماء الفنون خوفا على فقدته و لا ارتحل إلى الأماكن الثائية، بل و لا حجّ إلّا بعد وفاته لكنّه حمل عن شيوخ مصر و الواردين إليها كثيرا من دواوين الحديث و أجزاء بقراته و قراءة غيره في الأوقات التي لا تعارض أوقاته عليه غالبا سيما حين اشتغاله بالقضاء و توابعه حتّى صار أكثر أهل العصر مسموعا و أوسعهم رواية.

و من محاسن من أخذ عنه من عنده الصّلاح ابن أبي عمرو و ابن أميلة و ابن النجم و ابن الهبل و الشمس ابن المحبّ و الفخر ابن يسارة و ابن الخوجي و المنحى و الزّيتاوى و البياني و السّوقي و الطّبقه، ثمّ من عنده القاضي العزّ بن جماعة و التّاج السّبكي و أخوه البهاء و الجمال الأسنائي و الشّهاب الأذري و الكرمانى و الصّلاح الصّفى و القيراطى و الحراوى ثمّ الحسين التّكريتى و الاميوطى و الباجى و أبو البقاء السّبكي و النّشاورى و ابن الدّهبي و ابن العلائى و الآمدى و النّجم! بن الكشك و أبو اليمن ابن

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۸۸

الكويك و ابن الخشّاب و ابن حاتم و المليحي و ابن رزين و البدر ابن الصّياح ثمّ السّراج الهندى و أكمل الدّين البلقينى و ابن الملقن و العراقى و الهيثمى و الأنباسى و البرهان ابن فرحون، و هكذا حتّى سمع من أصحاب أبى الطّاهر ابن الكويك و العزّ بن جماعة. و ابن خير، ثمّ من أصحاب الولي العراقى و الفوى و ابن الجزرى ثمّ من يليهم، و قمش و أخذ عمّن دبّ و درج، و كتب العالى و النّازل حتّى بلغت عدّة من أخذ عنه بمصر و القاهرة و ضواحيها كأنبائه و الجيزة و علو الأهرام و الجامع العمري و سرياقوس و الخانقاه و بليس و سبط الحناء و منية الرّدينى و غيرها زيادة على أربعمائه نفس، كلّ ذلك و شيخه يمدّه بالأجزاء و الكتب و الفوائد التي لا تنحصر. و ربّما نبهه على عوالى لبعض شيوخ العصر و يحضّه على قراءتها. و شكى إليه ضيق عطن بعضهم، فكاتبه يستعطفه عليه و يرغبه في الجلوس معه ليقرا ما أحبه.

و بمد وفاة شيخه سافر لدمياط فسمع بها من بعض المسندين و كتب عن نفر من المتأدبين ثمّ توجه في البحر لقضاء فريضة الحجّ و صحب (صحب ظ) والدته معه فلقى بالطّور و ينبوع و جدّة غير واحد أخذ عنهم و وصل لمكّة أوائل شعبان فأقام بها إلى أن حجّ و قرأ بها من الكتب الكبار و الأجزاء القصار ما لم تهيا لغيره من الغرباء حتّى قرأ داخل البيت المعظم و بالحجر و علوّ غار ثور و جبل حرا و بكثير من المشاهد الماثورة بمكّة و ظاهرها كالجعرانة و منى و مسجد الخيف على خلق كأبى الفتح المراغى و البرهان الرّزمي و التقى بن فهد و الزّين الاميوطى و الشّهاب الشّوابطى و أبى السّعادات و ابن ظهيره و أبى حامد بن الصّياء و زيادة على ثلاثين نفسا، فمنهم من يروى عن البهاء ابن خليل و الكرمانى و الأذري و النّشاورى و الجمال الاميوطى و ابن أبى المجد و التّنوخى و ابن صديق و العراقى و الهيثمى و الأنباسى و المجدين اللّغوى و إسماعيل الحنفى و من لا أحصره سوى من أجاز له فيها و هم أضعاف ذلك، و أعانه عليه صاحبه النّجم ابن فهد بكتبه و فوائده و نفسه و دلّاته على الشّيوخ و كذا بكتب والده ثمّ انفصل عنها و هو متعلّق بالأصل بها.

و قرأ في رجوعه بالمدينة الشّريفة تجاه الحجرة النّويّة على البدر عبد الله بن

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۵۸۹

فرحون و غيره من أماكنها على الشّهاب أحمد بن الثّور المحلّى و أبى الفرح المراغى في آخرين، ثمّ ينبوع (بالينبوع. ظ) أيضا، و عقبه ايلة، و قبل ذلك براغ و خليص و رجع للقراءة هذه فأقام بها ملازما السّماع و القراءة و التّخريج، و الاستفادة من الشّيوخ و الأقران غير مشغول بما يعطله عن مزيد الاستفادة إلى أن توجه لمنوف العلياء فسمع بها قليلا و أخذ بفيشا الصّغرى عن بعض أهلها ثمّ عاد لوطنه فارتحل إلى الثّغر السّكندرى و أخذ عن جمع من المسندين و الشّعراء بها، و بامّ دينار، و دسوق، و فوه، و رشيد، و المحلّة، و سمنود، و منية عساس، و منية نابت، و المنصورة، و فار شكور، و دنجيه، و الطويلة، و مسجد الخضر. و دخل دمياط فسمع بها، و حصّل في هذه الرّحلة أشياء جليّة من الكتب و الأجزاء و الفوائد عن نحو خمسين نفسا؛ فيهم من يروى عن ابن الشّيخه و التّنوخى و الصّلاح

الرِّفَاقِ وَالْمَطْرُزِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الدِّمَامِينِ وَابْنُ الْمَلِّقَنِ وَالْعِرَاقِيَّ وَالْهَيْتَمِيَّ وَالْكَمَالَ الدِّمِيرِيَّ وَالْجَلَّالِيَّ وَالسَّوِيدَاوِيَّ وَالْجَمَالَ الرَّشِيدِيَّ وَأَبِي بَكْرٍ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَزَّ وَابْنُ صَدِيقٍ وَابْنُ أَقْبَرَسَ وَنَاصِرُ الدِّينِ ابْنُ الْفَرَاتِ وَالنَّجْمُ الْبَالَسِيُّ وَالتَّاجُ بْنُ مُوسَى السَّكَنْدَرِيَّ وَالزَّيْنَ الْفَيْشِيَّ الْمَرْجَانِيَّ وَنَاصِرُ الدِّينِ ابْنُ الْمُؤَقِّقِ وَابْنُ الْخَرَّاطِ وَالْهَزْبَرِيُّ وَالشَّرَفُ ابْنُ الْكُويْكَ.

ثُمَّ ارْتَحَلَ إِلَى حَلَبَ وَسَمِعَ فِي تَوَجُّهِهِ إِلَيْهَا بِسْرِيَّاقُوسَ، وَالْخَانْقَاهَ، وَيَلْبَسَ، وَقَطِيًّا: وَغَزَّةَ، وَالْمَجْدَلُ، وَالزَّمْلَةَ، وَبَيْتَ الْمُقَدَّسِ، وَالْخَلِيلَ، وَنَابِلَسَ، وَدَمَشَقَ، وَصَالِحِيَّتَهَا، وَالزَّيْدَانِيَّ، وَبَعْلَبَكَّ، وَحَمَصَ، وَحَمَاءَ، وَسَرْمِينَ، وَحَلَبَ، وَجِيرِينَ، ثُمَّ بِالْمَعْرَةِ، وَطَرَابُلَسَ، وَبَرْزَةَ، وَكُفْرَ بَطْنًا، وَالْمَرْزَةَ وَدَارِيَا، وَصَالِحِيَّةَ مِصْرَ، وَالْخَطَارَةَ وَغَيْرَهَا شَيْئًا كَثِيرًا مِنْ قَرِيبِ مَائَةِ نَفْسٍ وَفِيهِمْ مِنْ أَصْحَابِ الصِّلَاحِ ابْنُ أَبِي عَمْرٍو وَابْنُ أَمِيلَةَ وَابْنُ الْهَبَلِ وَالزَّيْنُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَسْتَاذِ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ قَاضِي شَهْبَةَ وَيَحْيَى بْنُ يَوْسُفَ الرَّحْبِيِّ وَالْحَافِظُ أَبِي بَكْرٍ ابْنُ الْمُحِبِّ وَنَاصِرُ الدِّينِ ابْنُ دَاوُدَ وَأَبِي الْهَوَلِ الْجَزْرِيُّ وَأَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْعِمَادِ ابْنُ الْعَزَّ الْمُقَدَّسِيُّ وَابْنُ عَوْضٍ وَالشَّهَابُ الْمُرْدَاوِيُّ وَأَبِي الْفَرَجِ ابْنُ نَاصِرِ الصَّاحِبَةِ وَالْكَمَالُ ابْنُ النَّحَاسِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الرَّشِيدِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو وَالشَّرَفُ أَبِي بَكْرٍ الْحَرَّانِيُّ وَالشَّهَابُ أَبِي الْعَبَّاسِ بْنِ

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٩٠

مَرَجَلٍ وَفَرَجِ السَّيْرِ فِي فَمَنْ بَعْدَهُمْ. وَاسْتَمَدَّ فِي بَيْتِ الْمُقَدَّسِ مِنْ أَجْزَاءِ التَّقَى أَبِي بَكْرٍ الْقَلْقَشَنْدِيَّ وَكُتِبَ وَإِرْشَادُهُ، فَقَدْ كَانَ ذَا انْسَاءٍ بِالْفَنِّ. وَفِي الشَّامِ مِنْ أَجْزَاءِ الضَّيَّائَةِ وَغَيْرَهَا بِمَعَاوَنَةِ الْإِمَامِ التَّقَى ابْنِ قَدَسٍ وَابْنِ الْبَرْهَانَ الْقَادِرِيَّ وَآخَرِينَ. ثُمَّ فِي حَلَبَ كَمُحَدَّثَاتِهَا وَابْنُ حَافِظِهَا أَبِي ذَرَّ الْحَلْبِيِّ فَأَعَارَهُ وَارْشَدَهُ وَطَافَ مَعَهُ عَلَى مَنْ بَقِيَ عَنْدهُمْ وَسَاعَدَهُ غَيْرُهُ بِتَجْهِيْزِ سَاعٍ بِإِحْضَارِ سَنَنِ الدَّارِ قَطْنِيٍّ مِنْ دَمَشَقَ حَتَّى أَخَذَهَا عَنْ بَعْضِ مَنْ يَرْوِيهَا بِحَلَبَ وَأَجَازَ لَهُ خَلْقٌ بِاسْتِدْعَائِهِ وَاسْتِدْعَاءِ غَيْرِهِ مِنْ جِهَاتٍ شَتَّى مِنْ لَمْ يَتَسَيَّرَ لَهُ لَقِيهِمْ أَوْ لَقِيَهُمْ وَلَكِنْ لَمْ يَسْمَعْ مِنْهُمْ بَلْ كَانَ وَهُوَ صَغِيرٌ قَبْلَ أَنْ يَتَمَيَّزَ أَلَهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِفَضْلِهِ بَعْضُ أَهْلِ الْحَدِيثِ اسْتِجَازَةً جَمَاعَةً مِنْ مُحَاسِنِ الشَّيُوخِ لَهُ تَبَعًا لِأَبِيهِ فِيهِمْ مَنْ يَرْوِي عَنْ الْمِيدُومِيِّ وَابْنِ الْخُبَّازِ وَالْخَلَّاطِيِّ وَابْنِ الْقَيْمِ وَابْنِ الْمَلُوكِ وَالْعَزَّ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْحَمُورِيِّ وَأَبِي الْحَرَمِ الْقَلَانَسِيِّ وَابْنُ نَبَاتَةَ وَنَاصِرُ الدِّينِ الْفَارَقِيُّ وَالْكَمَالُ ابْنُ حَبِيبٍ وَالظَّهْرِيُّ ابْنُ الْعَجْمِيِّ وَالتَّقَى السَّبْكِيُّ وَالصَّلَاحُ الْعِلَالِيُّ وَابْنُ رَافِعٍ وَمُغْلَطَائِيَّ وَالتَّسَائِيَّ وَابْنُ هِشَامٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَابِرٍ وَرَفِيقُهُ أَبِي جَعْفَرِ الرَّعِينِيِّ الْمَعْرُوفِينَ بِالْأَعْمَى وَابْنُ الْبَصِيرِ وَشَبْهَهُمْ، بَلْ مَنْ يَرْوِي بِالسَّيِّمِ عَنْ مَنْ حَدَّثَ عَنْهُ بِالْإِجَازَةِ كَالزَّيْتَاوِيِّ وَابْنُ أَمِيلَةَ وَالصِّلَاحِ ابْنُ أَبِي عَمْرِو الْعِمَادِ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الشَّيْرَجِيِّ وَالْعَزَّ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ السُّوْقِيِّ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبِيَانِيِّ وَالشَّهَابُ ابْنُ النَّجْمِ وَأَبِي عَلِيٍّ ابْنُ الْهَبَلِ وَزَيْنَبُ ابْنَةُ قَاسِمٍ وَغَيْرُهُمْ. وَكَذَا دَخَلَ فِي اسْتِدْعَاءِ صَاحِبِهِ النَّجْمِ ابْنِ فَهْدٍ الْهَاشِمِيِّ، بَلْ وَكَثِيرٌ مِنْ اسْتِدْعَاءَاتِ (اسْتِدْعَاءَاتِ. ظ) شَيْخِهِ الزَّيْنِ رِضْوَانٍ وَغَيْرِهِ إِمَّا لِكُونِهِ مِنْ أَبْنَاءِ صُوفِيَّةِ الْخَانْقَاهِ التَّدْرِسِيَّةِ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ مِمَّا هُوَ أَخْصَصَ مِنَ الْعَامَّةِ بَلْ تَكَادَ أَنْ يَكُونَ خَاصَّةً كَمَا أَلَهُمُ اللَّهُ الْمُحِبَّ ابْنُ نَاصِرِ اللَّهِ حِينَ عَرَضَهُ عَلَيْهِ كِتَابَهُ الْإِجَازَةَ مَعَ كُونِهِ إِنَّمَا كُتِبَ لَهُ بِالْهَامِشِ وَكُونَهُ لَمْ يَكُتَبْ بِهَا لِكُلِّ مَنْ أَبِيهِ وَعَمِّهِ مَعَ كِتَابَتِهِ لَهَا نَحْوُ وَرَقَةٍ.

وَلِهَذَا كَلَّهَ زَادَ عَدَدُ مَنْ أَخَذَ عَنْهُ الْأَعْلَى وَالدُّونَ وَالْمَسَاوِيَّ حَتَّى الشُّعْرَاءَ وَنَحْوَهُمْ عَلَى أَلْفٍ وَمِائَتَيْنِ. وَالْأَمَاكِنَ الَّتِي تَحْمَلُ فِيهَا مِنَ الْبِلَادِ وَالْقُرَى عَلَى الثَّمَانِينَ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٩١

### فائدة- مرويات و مسموعات و مفروات السخاوي

وَاجْتَمَعَ لَهُ مِنَ الْمُرُويَاتِ بِالسَّمَاعِ وَالْقِرَاءَةِ مَا يَفُوقُ الْوَصْفَ وَهُوَ تَنَوُّعُ أَنْوَاعٍ: أَحَدُهَا مَا رَتَّبَ عَلَى الْأَبْوَابِ الْفَقْهِيَّةِ وَنَحْوِهَا، وَهُوَ كَثِيرٌ جَدًّا، مِنْهَا: مَا تَقَيَّدَ فِيهِ بِالصِّحِيحِ كَالصِّحِيحِينَ لِلْبُخَارِيِّ وَلِلسَّلَامِ وَابْنِ خُزَيْمَةَ- وَلَمْ يَوْجَدْ بِتَمَامِهِ- وَلِأَبِي عَوَانَةَ الْإِسْفَرَائِينِيِّ وَهُوَ وَإِنْ كَانَ مُسْتَخْرَجًا عَلَى ثَانِي الصَّحِيحِينَ فَقَدْ أَتَى فِيهِ بِزِيَادَاتٍ طَرَفًا، بَلْ وَ

أَحَادِيثَ كَثِيرَةً وَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُسْتَخْرَجَاتِ بِالسَّيِّمِاعِ «الْمُسْتَخْرَجَ عَلَى صَحِيحِ مُسْلِمٍ» لِأَبِي نَعِيمٍ كَمَا أَنَّ فِي مَرْوِيَّاتِهِ لَكُنَّ بِالْإِجَازَةِ مِنَ الْكُتُبِ الَّتِي تَقْتَدِرُ فِيهَا بِالصَّيْحَةِ كِتَابُ «الْمُسْتَدْرَكِ عَلَى الصَّحِيحِينَ» أَوْ أَحَدُهُمَا لِلْحَاكِمِ وَ هُوَ كَثِيرُ التَّسَاهُلِ بِحَيْثُ أَدْرَجَ فِي كِتَابِهِ هَذَا الضَّعِيفَ بَلْ وَ الْمَوْضُوعَ الْمُنَافِينَ لِمَوْضُوعِ كِتَابِهِ. وَ مِنَ الْكُتُبِ الصَّيْحَةِ «الْمَوْطَأُ» لِمَالِكٍ وَ وَقَعَ لَهُ بِالسَّمَاعِ عَنْ دُونَ عَشْرَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ. وَ إِدْرَاجُهُ فِي الصَّيْحَةِ إِنَّمَا هُوَ بِالنِّسْبَةِ لِلتَّصَانِيفِ قَبْلَهُ وَ إِلَّا فَلَا يَتِمَّشَى الْأَمْرُ فِي جَمِيعِهِ عَلَى مَا اسْتَقَرَّ الْأَمْرُ عَلَيْهِ فِي تَعْرِيفِ الصَّحِيحِ. وَ مِنْهَا مَا لَمْ يَتَقَدَّرْ فِيهِ بِالصَّحَةِ بَلْ اشْتَمَلَ عَلَى الصَّحِّ

### فائدة- ایراد الاحادیث الباطلة على وجه الاستدلال و إبرازها حتى في التصانيف و الاجوبة افحش من الاغفال في الاملاء و اشد في الجهالة

وَ إِيرَادُ الْأَحَادِيثِ الْبَاطِلَةِ عَلَى وَجْهِ الِاسْتِدْلَالِ وَ إِبْرَازِهَا حَتَّى فِي التَّصَانِيفِ وَ الْأُجُوبَةِ، كُلُّ ذَلِكَ مَعَ مَلَازِمَةِ النَّاسِ فِي مَنْزِلِهِ لِلْقِرَاءَةِ دِرَایَةٍ وَ رَوَايَةٍ فِي تَصَانِيفِهِ وَ غَيْرِهَا بِحَيْثُ خَتَمَ عَلَيْهِ مَا يَفُوقُ الْوَصْفَ مِنْ ذَلِكَ وَ أَخَذَ عَنْهُ مِنَ الْخَلَائِقِ مَنْ لَا يَحْصِي كَثْرَةَ أَفْرَدِهِمْ بِالْجَمْعِ بِحَيْثُ أَخَذَ عَنْهُ الْقَاضِي الْمَالِكِيُّ بِطَبِيعَةِ (السَّيِّمِاعِ السَّخَاوِيِّ. ز. ط) ابْنِ الْقَصْبِيِّ وَ مَدَحَهُ بِغَيْرِ قَصِيدَةٍ وَلَدَهُ قَاضِي الْمَالِكِيَّةِ أَيْضًا الْخَيْرِيُّ أَبِي الْخَيْرِ أَيْضًا ثُمَّ وَلَدَهُ الْمُحَبِّبِيُّ مُحَمَّدٌ أَوْحَدُ الْفَضْلَاءِ السَّيِّبَاءِ ثُمَّ بَنُوهُ فَكَانُوا أَرْبَعَةً فِي سُلْسَلَةٍ كَمَا اتَّفَقَ لِشَيْخِنَا حَسَبَ مَا أَوْرَدَتْهُ فِي «الْجَوَاهِرِ»، وَ قَدْ قَالَ الْوَاقِدِيُّ فِي أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الضَّحَّاكِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ ضَحَّاكِ بْنِ عَمْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدِ بْنِ حَزَامٍ أَنَّهُ خَامِسُ خَمْسَةٍ جَالِسْتَهُمْ وَ جَالِسُونِي عَلَى طَلَبِ الْعِلْمِ يَعْنِي فِيهِمْ مِنْ شُيُوخِهِ وَ مِنْ طَلِبَتِهِ.

### فائدة- مصنفات السخاوي

وَ شَرَعَ فِي التَّصْنِيفِ وَ التَّخْرِيجِ قَبِيلَ الْخَمْسِينَ وَ هَلَمْ جَرًّا، فَكَانَ مِمَّا خَرَّجَهُ مِنَ الْمَشِيخَاتِ لِكُلِّ مِنَ الرِّشِيدِي وَ سَمَاءِ «الْعَقْدِ الثَّمِينِ فِي مَشِيخَةِ خُطْبِ الْمُسْلِمِينَ» وَ الْعَقْبِيِّ وَ سَمَاءِهَا «الْفَتْحُ الْقَرِيبِي فِي مَشِيخَةِ الشَّهَابِ الْعَقْبِيِّ» وَ التَّقِيِّ الشَّيْخَانِي فِي كِبَرِي وَ صَغَرِي، وَ مِنَ الْأَرْبَعِيَّاتِ لِكُلِّ مِنْ رُوحِ شَيْخِهِ وَ الْكَمَالِ ابْنِ الْهَمَامِ وَ الْأَمِينِ الْأَقْصَرَايِ وَ التَّقِيِّ الْقَلْقَشَنْدِيِّ الْمَقْدِسِيِّ وَ الْبَدْرِ بْنِ شَيْخِهِ وَ الشَّرْفِ الْمَنَاوِيِّ وَ الْمُحَبِّبِيِّ ابْنِ الْأَشْقَرِ وَ ابْنِ الشَّحْنَةِ وَ الزَّيْنِ بْنِ الْمَزْهَرِ وَ لِلْعَلَمِيِّ (ط) الْبَلْقِينِيِّ مَائَةٌ حَدِيثٍ عَنْ مَائَةِ شَيْخٍ وَ أَحَادِيثُ مَسْلَسَاتٍ وَ لِلْأَقْصَرِ أَيْ وَ ابْنِ يَعْقُوبَ وَ الْمُحَبِّبِيِّ الْقَمْنِيِّ وَ الْفَاوُوسِيِّ وَ أَخِيهِ وَ الْعَلَمِ الْبَلْقِينِيِّ وَ الْمَنَاوِيِّ وَ الشَّيْخِ الْقَرَفِيِّ وَ ابْنِ الْهُورِينِيِّ وَ هَاجِرِ الْقَدْسِيَّةِ وَ الْفَخْرِ الْإِسْوَطِيِّ وَ الْمَلْتَوِيِّ وَ الْحَسَامِ ابْنِ حَرِيزٍ وَ ابْنِ إِمَامِ الْكَامِلِيَّةِ وَ الْعَبَادِيِّ وَ زَكَرِيَّا وَ عِبَقَاتُ الْإِنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَثَمَةِ الْإِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٥٩٨

ابْنِ مَزْهَرٍ فَهْرَسْتَا وَ كَذَا لِحَفِيدِ سَيِّدِي يُوسُفَ الْعَجْمِيِّ وَ لَتَغْرِي بَرْدِي الْقَادِرِي وَ لِلشَّيْخِ الْإِسْمَاعِيلِيِّ الْمَشَاطِي مَعْجَمًا، وَ كَذَا لِبْنِ السَّيِّدِ عَفِيفِ الدِّينِ بِسْوَالِ الْكَثِيرِ مِنْهُمْ فِي ذَلِكَ وَ تَوْسِيلِهِمْ بِمَا تَقْتَضِي الْمَوَافَقَةُ وَ لِنَفْسِهِ الْأَحَادِيثَ الْمُتَبَاثِنَةَ الْمُتَوْنَ وَ الْإِسَانِيدَ بِشُرُوطِ كَثِيرَةٍ لَمْ يَسْبِقْ لِمَجْمُوعِهَا بَلَّغَتْ أَحَادِيثَهَا نَحْوَ السِّتِّينِ وَ هِيَ فِي مَجْلَدٍ كَبِيرٍ اسْتَفْتَحَهُ بِمَنْ سَبَقَهُ لَذَلِكَ مِنَ الْأَثَمَةِ وَ الْحَفَاطِ. وَ «الْأَحَادِيثُ الْبَلَدَانِيَّاتُ» فِي مَجْلَدٍ تَرْجَمَ فِيهِ الْأَمَاكِنَ مَعَ تَرْتِيبِهَا عَلَى حُرُوفِ الْمَعْجَمِ مَخْرَجًا فِي كُلِّ مَكَانٍ حَدِيثًا أَوْ شَعْرًا أَوْ حِكَايَةً عَنْ وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِهَا وَ الْوَارِدِينَ عَلَيْهَا مُسْتَفْتَحَةً بِمَنْ سَبَقَهُ أَيْضًا لَذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ يَرِ مِنْ تَقَدُّمِهِ لِمَجْمُوعٍ مَا جَمَعَهُ فِيهَا أَيْضًا وَ هِيَ ثَمَانُونَ وَ «الْأَحَادِيثُ الْمَسْلَسَاتُ» وَ هِيَ مَائَةٌ اسْتَفْتَحَهَا أَيْضًا بِمَنْ سَبَقَهُ لِمَجْمُوعِ الْمَسْلَسَاتِ مَعَ انْفِرَادِهِ بِمَا اجْتَمَعَ فِيهَا وَ سَمَاءِهَا «الْجَوَاهِرُ الْمَكْلَلَةُ فِي الْأَخْبَارِ الْمَسْلَسَةِ». وَ تَرَاجَمَ مِنْ أَخَذَ عَنْهُ عَلَى حُرُوفِ الْمَعْجَمِ فِي ثَلَاثِ مَجْلَدَاتٍ سَمَاءُ «بَغْيَةُ الزَّوَايِ بِمَنْ أَخَذَ عَنْهُ السَّخَاوِيُّ» وَ عَزَمَهُ انْتِقَاءَهُ وَ اخْتِصَارَهُ لِنَقْصِ الْهَمِّ.

وَ «فَهْرَسْتُ مَرْوِيَّاتِهِ» وَ هُوَ إِنْ يَبْضُ يَكُونُ فِي أَزِيدٍ مِنْ ثَلَاثَةِ أَسْفَارٍ ضَخْمَةٍ، شَرَعَ فِي اخْتِصَارِهِ وَ تَلْخِصِهِ بِحَيْثُ يَكُونُ عَلَى الثَّلَاثِ مِنْهُ لِنَقْصِ الْهَمِّ أَيْضًا. وَ «عَشَارِيَّاتُ الشَّيُوخِ» مَعَ مَا وَقَعَ مِنَ الْعَشَارِيَّاتِ فِي عِدَّةٍ كَرَارِيْسٍ. وَ «الرَّحْلَةُ السَّيِّكَنْدَرِيَّةُ» وَ تَرَاجَمَهَا وَ كَذَا «الرَّحْلَةُ الْحَلْبِيَّةُ» مَعَ تَرَاجَمِهَا أَيْضًا. وَ «الرَّحْلَةُ الْمَكِّيَّةُ». وَ «الثَّبْتُ الْمَصْرِيُّ» فِي ثَلَاثِ مَجْلَدَاتٍ.

و «التذكرة» في مجلدات. و «تخريج أربعى النووى» في مجلد لطيف. و تكملة تخريج شيخنا للاذكار و يسمى «القول البار» و «تخريج أحاديث العادلين» لأبى نعيم و «أربعى الصوفية» للسلمى و «الغنية» المنسوبة للشيخ عبد القادر و يسمى «الغنية» كتب منه اليسير. و تخريج طرق «إن الله لا يقبض العلم انتزاعاً» عمله تجربة للخاطر فى يوم و إن سبق لجمعه فيما لم يقف عليه، و «التحفة المنيفة» فيما وقع له من حديث الإمام أبى حنيفة. و «الأمالى المطلقة». و مما صنفه فى علوم هذا الشأن: «فتح المغيث» بشرح ألفية الحديث و هو مع اختصاره فى مجلد ضخمة و سبك المتن فيه على وجه بديع، لا يعلم فى هذا الفن أجمع منه و لا أكثر تحقيقاً لمن تدبره و توضيح لها حاذى به المتن بدون إفصاح فى المسودة. و «الغاية» فى شرح منظومة ابن الجزرى

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٥٩٩

الهداية فى مجلد لطيف. و «الايضاح فى شرح نظم العراقى للاقتراح فى مجلد لطيف أيضاً. و النكت على الألفية و شرحها بيض منه نحو ربعة فى مجلد و «شرح التّقى» للنووى فى مجلد متقن. «بلوغ الأمل بتلخيص كتاب الدارقطنى فى العلل» كتب منه الرّبع مع زوائد مفيدة. «تكملة تلخيص شيخنا للمتفق و المفتق». و منه فى الشروح:

«تكملة شرح الترمذى للعراقى» كتب منه أكثر من مجلدين فى عدّة أوراق من المتن و حاشية فى أماكن من شرح البخارى لشيخه و غيره من تصانيفه. و «شرح الشّمسائل النبوية» للترمذى و يسمى «أقرب الوسائل» كتب منه نحو مجلد. و «القول المفيد فى إيضاح شرح العمدة» لابن دقيق العيد، كتب منه اليسير من أوله. «شرح ألفية السيرة» للعراقى فى المسودة ثمّ عدم. و «الجمع بين شرحى الألفية» لابن المصنّف و ابن عقيل و توضيحها كتب من اليسير.

و منه فى التاريخ: التعريف به و تشعب مقاصده و سببه بل اسمه «الإعلان بالتوبيخ لمن ذمّ التواريخ». «التبر المسبوك» فى الذّيل على تاريخ المقرئى «السيلوك» يشتمل على الحوادث و الوفيات من سنة خمس و أربعين و إلى الآن فى نحو أربعة أسفار. و «الضوء اللامع لأهل القرن التاسع» و هو هذا الكتاب يكون ستّ مجلّدت. و «الذّيل على قضاء مصر» لشيخه فى مجلد و يسمى «الذّيل المثناة» و «الذّيل على طبقات القراء» لابن الجزرى فى مجلد. و «الذّيل على دول الإسلام» للذهبي نافع جداً. و الوفيات فى القرنين الثامن و التاسع على السنين فى مجلّدت و اسمه «الشّافى من الألم فى وفيات الامم». و معجم من أخذ عنه و إن كان هو بعض أفراد هذا الكتاب. و «التّحصيل و البيان فى قصّة السّيد سلمان» و «المنهل العذب الرّوى فى ترجمة قطب الأولياء النووى». و «الاهتمام بترجمة النّحوى الجمال ابن هشام». و «القول المبين فى ترجمة القاضى عضد الدّين». و «الجواهر و الدرر فى ترجمة شيخه شيخ الإسلام ابن حجر» فى مجلد ضخمة و ربّما يكتب فى مجلدين و «الاهتمام بترجمة الكمال ابن الهمام» و ترجمة نفسه إجابة لمن سأله فيها. و كذا.

افرد من اثنى عليه من الشيوخ و الأقران فمن دونهم و ما علمه ممّا صدر عنه من

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٦٠٠

السّيجع و «تاريخ المدنيين» فى نحو مجلدين فى المسودة. و «التاريخ المحيط» و هو فى نحو ثلاثمائة رزمة على حروف المعجم لا يعلم من سبقه إليه. و تجريد حواشى شيخه على «الطبقات الوسطى» لابن السبكي و تقفيس قطعته من «طبقات الحنفية» كان وقع الشّروع فيه لسائل. و «طبقات المالكية» فى أربعة أسفار تقريباً بيض منه المجلد الأوّل فى ترجمة الامام و الآخذين عنه. و «ترتيب طبقات المالكية» لابن فرحون و «تجريد ما فى المدارك» للقاضى عياض ممّا لم يذكره ابن فرحون إجابة لسائل فيه و فى الذى قبله، تقفيس ما اشتمل عليه «الشّفاء» من الرّجال و نحوهم و «القول المنبى فى ذمّ ابن عربى» فى مجلد حافل و محصّله فى كراسه اسمها «الكفاية فى طريق الهداية» نافعة جداً. «تجريد أسماء الآخذين عن ابن عربى». و «أحسن المساعى فى إيضاح حوادث البقاعى» و الفرجه بكائنه الكاملية التى ليس فيها للمعارض حجة و «دفع التّلبس و رفع التّنجيس عن الذّيل الطاهر النفيس». و «تلخيص تاريخ اليمن» و كذا «طبقات القراء» لابن الجزرى و «منتقى تاريخ مكّة» للنفاسى. «عمدة الأصحاب فى معرفه الألقاب» ترتيب شيوخ الطبرانى. (ترتيب شيوخ أبى اليمن الكندى). (ترتيب شيوخ جماعة من شيوخ الشيوخ) و نحوهم. و منه فى ختم كلّ من الصّحيحين و أبى داود و الترمذى و



النَّسَائِيَّ وَابْنَ مَاجَةَ وَابْنُ الْبَيْهَقِيِّ وَ(الشَّافِعِ) وَ(سِيرَةُ ابْنِ هِشَامٍ) وَ(سِيرَةُ ابْنِ سَيِّدِ النَّاسِ) وَ(التَّذَكُّرَةُ) لِلْقُرْطُبِيِّ، وَاسْمُ الْأَوَّلِ (عَمَدَةُ الْقَارِي وَ السَّمَاعِ فِي خَتَمِ الصَّحِيحِ الْجَامِعِ)، وَالثَّانِي (غَنِيَةُ الْمُحْتَاجِ فِي خَتَمِ صَحِيحِ مُسْلِمِ بْنِ الْحُجَّاجِ)، وَالثَّلَاثُ (بَذَلُ الْمُجْهَدِ فِي خَتَمِ الشُّنَنِ لِأَبِي دَاوُدَ)، وَالرَّابِعُ (الْلَفْظُ النَّافِعُ فِي خَتَمِ كِتَابِ التِّرْمِذِيِّ الْجَامِعِ)، وَالخَامِسُ (الْقَوْلُ الْمَعْتَبَرُ فِي خَتَمِ النَّسَائِيِّ رَوَايَةُ ابْنِ الْأَحْمَرِ)، بَلْ لَهُ فِيهِ مُصَنَّفٌ آخَرُ حَافِلُ سَمَاءِ (بَغِيَةُ الرَّاعِبِ الْمُتَمَنَّى فِي خَتَمِ سُنَنِ النَّسَائِيِّ رَوَايَةُ ابْنِ السُّنِيِّ)، وَالسَّادِسُ (عَجَالَةُ الضَّرُورَةِ وَ الْحَاجَةُ عِنْدَ خَتَمِ السُّنَنِ لِابْنِ مَاجَةَ)، وَالسَّابِعُ (الْقَوْلُ الْمُرْتَقَى فِي خَتَمِ دَلَائِلِ النَّبُوَّةِ لِلْبَيْهَقِيِّ)، وَالثَّامِنُ (الْإِنْتِهَاضُ فِي خَتَمِ الشَّافِعِ لِعِيَاضَ)، بَلْ لَهُ مُصَنَّفٌ آخَرُ حَافِلُ اسْمِهِ (الرِّيَاضُ)، وَالتَّاسِعُ (الْإِلْمَامُ فِي خَتَمِ السَّيْرِ النَّبَوِيِّ لِابْنِ هِشَامٍ)، وَالعَاشِرُ (دَفْعُ الْإِلْبَاسِ فِي خَتَمِ سِيرَةِ ابْنِ سَيِّدِ النَّاسِ)، وَ الْحَادِي عَشَرَ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٠١

«الْجَوْهَرَةُ الْمَزْهَرَةُ فِي خَتَمِ التَّذَكُّرَةِ».

وَمِنْهُ فِي أَبْوَابٍ وَمَسَائِلَ: «الْقَوْلُ الْبَدِيعُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْحَبِيبِ الشَّافِعِ» «الْفَوَائِدُ الْجَلِيَّةُ فِي الْأَسْمَاءِ النَّبَوِيَّةِ» لَمْ تَبْيَضْ. «الصَّيْلُوعَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ مَوْتِهِ». «مَوَالِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». «الْمَقَاصِدُ الْحَسَنَةُ فِي بَيَانِ كَثِيرٍ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْمُشْتَهَرَةِ عَلَى الْأَلْسِنَةِ». «الْإِبْتِهَاجُ بِأَذْكَارِ الْمَسَافِرِ الْحَاجِّ». «الْقَوْلُ النَّافِعُ فِي بِنَاءِ الْمَسَاجِدِ وَ الْجَوَامِعِ» وَرَبَّمَا سَمِيَ «تَحْرِيكُ الْغَنِيِّ الْوَاجِدِ لِبِنَاءِ الْجَوَامِعِ وَ الْمَسَاجِدِ». وَ «الْإِحْتِفَالُ بِجَمْعِ أَوْلَى الظَّلَالِ». «الْإِيضَاحُ وَ التَّبْيِينُ فِي مُسْئَلَةِ التَّلْقِينِ» «ارْتِيَاكُ الْأَكْبَادِ بِأَرْبَاحِ فَقْدِ الْأَوْلَادِ» قَرَّةُ الْعَيْنِ بِالثَّوَابِ الْحَاصِلِ لِلْمِيَّتِ وَ لِلْأَبْوِينِ «الْبَسْتَانُ فِي مُسْئَلَةِ الْإِحْتِفَالِ». «الْقَوْلُ التَّامُّ فِي فَضْلِ الرِّمَى بِالسَّيْهَامِ» «اسْتِجْلَابُ ارْتِقَاءِ الْغُرَفِ بِحُبِّ أَقْرَبَاءِ الرُّسُولِ وَ ذَوِي الشَّرَفِ». «عَمَدَةُ النَّاسِ - أَوْ - الْإِيْنَاسُ بِمَنَاقِبِ الْعَبَاسِ». «رَجْحَانُ الْكَفَّةِ فِي بَيَانِ أَهْلِ الصِّفَّةِ». «الْفَخْرُ الْعُلُوِّي فِي مَوْلِدِ النَّبَوِيِّ». «عَمَدَةُ الْمُحْتَنَجِ فِي حَكْمِ الشُّطْرَنِجِ». «الْتِمَاسُ السَّعْدِ فِي الْوَفَاءِ بِالْوَعْدِ».

«الْأَصْلُ الْأَصِيلُ فِي تَحْرِيمِ الثَّقَلِ مِنَ التَّوْرِيَةِ وَ الْإِنْجِيلِ». «الْقَوْلُ الْمَأْلُوفُ فِي الرَّدِّ عَلَى مُنْكَرِ الْمَعْرُوفِ». «الْأَحَادِيثُ الصَّالِحَةُ فِي الْمَصَافِحَةِ». «الْقَوْلُ الْأَتَمُّ فِي الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ». «السَّرِّ الْمَكْتُومُ فِي الْفَرْقِ بَيْنَ الْمَالِينِ الْمَحْمُودِ وَ الْمَذْمُومِ». «الْقَوْلُ الْمَعْهُودُ فِيمَا عَلَى أَهْلِ الذَّمِّ مِنَ الْعُهُودِ». «الْكَلَامُ عَلَى حَدِيثِ الْخَاتَمِ». «الْكَلَامُ عَلَى قِصِّ الظَّفَرِ» «الْكَلَامُ عَلَى الْمِيزَانِ» «الْقَنَاعَةُ مِمَّا تَحْسَنُ الْإِحَاطَةَ بِهِ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ». «تَحْرِيرُ الْمَقَالِ فِي الْكَلَامِ عَلَى

حَدِيثِ كُلِّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ

«. الْقَوْلُ الْمَتِينُ فِي تَحْسِينِ الظَّنِّ بِالْمَخْلُوقِينَ».

«الْكَلَامُ عَلَى قَوْلٍ: لَا تَكُنْ حَلُوبًا فَتَسْتَرْطِ». «الْكَلَامُ عَلَى كُلِّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَاءِ».

«الْكَلَامُ عَلَى

حَدِيثِ إِنَّ اللَّهَ يَكْرَهُ الْجَرَ السَّمِينِ

«. الْكَلَامُ عَلَى

حَدِيثِ الْمُنْبِتِ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى

«. الْكَلَامُ عَلَى حَدِيثِ تَنْزِلِ الرِّحْمَاتِ عَلَى الْبَيْتِ الْمَعْظَمِ».

«الْإِيضَاحُ الْمُرْشِدُ مِنَ الْغَيِّ فِي الْكَلَامِ عَلَى

حَدِيثِ حَبِّبٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ إِلَيَّ

«. الْمُسْتَجَابُ دَعَاؤُهُمْ». «تَحْدِيدُ الذِّكْرِ فِي سَجُودِ الشُّكْرِ». «نَظْمُ الثَّلَاثِ فِي حَدِيثِ الْأَبْدَالِ».

«إِنْتِقَادُ مَدْعَى الْجَهْدِ». «الْأَسْئَلَةُ الدِّمِيَاطِيَّةُ». «الْإِتْعَازُ بِالْجَوَابِ عَنْ مَسَائِلِ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٠٢

بعض الوعَاظ». «تحریر الجواب عن مسئلة ضرب الدّواب». «الامتنان بالحرس من دفع الافتتان بالفرس». «المقاصد المباركة في إيضاح الفرق الهالكه» بل استقرّ اسمه «رفع القلق و الأرق بجمع المبتدعين من الفرق». «بذل الهمة في أحاديث الرّحمة». «السّير القوی فی الطبّ النبوی» شرع فيه. «رفع الشكوك في مفاخر الملوک». «الإيثار بنبذة من حقوق الجار». «الكنز المدّخر في فتاوى شيخه ابن حجر»، قفص منه الكثير. «الرأى المصیب في المرور على التّغيب»، كتب منه اليسير. «الحثّ على تعلّم النّحو» الأجوبة العليّة عن المسائل الثّرية» يكون في مجلّدين. «الاحتفال بالأجوبة عن مائة سؤال». «التّوجّه للرّب بدعوات الكرب». «ما في البخارى من الأذكار». «الإرشاد و الموعظة لزاعم رؤية النّبيّ صلّى الله عليه و سلّم بعد موته في اليقظة».

و منه: «جامع الأمّهات و المسانيد»، إجابة لسائل فيه، كتب منه مجلّدا و لو تمّ لكان في مائة مجلّد فأزيد. «جمع الكتب السيّئة» بتمييز أسانيدھا و ألفاظھا، كتب منه أيضا مجلّدا فأكثر. و ترتيب كلّ من فوائد تمام، و الحنائيات، و الخلعيّات و كلّ من مسند الحميدى، و الطيالسى، و العدنى، و أبى يعلى على المسانيد بطريق مشيخة الزّين المراغى، و عدّة أجزاء على المسانيد أيضا. و كذا ترتيب الغيلانيّات، و فوائد تمام على الابواب كتب منه قطعة قبل العلم بسبق الهيتمى له. تجريد ما وقع في كتب الرجال سيّما المختصّة بالضعفاء من الأحاديث و ترتيبها على المسانيد، كتب منه جملة.

### فائدة— ذكر من فرض تصانيف السخاوى من العلماء

و قرص أشياء من تصانيفه غير واحد من أئمة المذاهب. فمن الشّافعية: شيخه. و العلاء القلقشندى. و الجلال المحلى. و العلم البلقينى. و البدر حفيد أخيه الجلال البلقينى. و الشّرف المناوى. و العبادى. و التقى الحصنى و البدر ابن القطان و عمّه. و أئمة الأدب منهم: الشّهب الحجازى و ابن صالح و ابن حنطة. عبقّات الانوار في امامة الاثمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٦٠٣ و من الحنفية: العينى و ابن الديرى. و الشّمنى. و الأقصرى. و الكافىاجى. و الزّين قاسم. و أبو الوقت المرشدى المكى. و من المالكية: البدر ابن التّينسى قاضى مصر. و ابن المخلطة قاضى اسكندريّة و الحسام ابن جرير قاضى مصر أيضا. و من الحنابلة: العزّ الكنانى. و أفرد مجموع ذلك و نحوه فى تأليف كما سلف، اجتمع فيه منهم نحو المائتين أجّلهم شيخه، فقرّص له على غير واحد من تصانيفه.

### فائدة— دعاء ابن حجر للسخاوى و مدحه له

و كان من دعواته له قوله: و الله المسئول أن يعينه على الوصول إلى الحصول حتّى يتعجّب السّابق من اللاحق. و أثنى خطّا و لفظا بما أثبتّه فى التّأليف المشار إليه. و ضبط عنه غير واحد من أصحابه تقديمه على سائر جماعته بحيث قال أحد الأفراد من جماعته الزّين قاسم الحنفى ما نصّه: و قد كان هذا المصنّف، يعنى المترجم، بالرتبة المنيفة فى حياة حافظ العصر و استاذ الزّمان حتّى شافهنى بأنّه أنبه طلبتى الآن. و قال أيضا: حتّى كان ينوّه بذكره و يعرف بعلى فخره و يرجّحه على سائر جماعته المنسوبين إلى الحديث و صناعته، كما سمعته منه و أثبتّه بخطّى قبل عنه.

و قال صهره واحد جماعته البدر ابن القطان عنه أنه أشار حين سئل: من أمثل الجماعة الملازمين لكم فى هذه الصّناعة؟ بصريح لفظه إليه و قال ما معناه: إنّه مع صغر سنّه و قرب أخذه فاق من تقدّم عليه بجده و اجتهاده و تحرّيه و انتقاده بحيث رجوت له و انشرح



لذلك الصّدر أن يكون هو القائم بأعباء هذا الأمر. وكذا نقل عنه توسّمه فيه لذلك قديما الزّين السّند يسي.

و منهم: الحافظ محدّث الحجاز التّقّي بن فهد الهاشمي، حيث وصف بأشياء منها: زين الحفّاظ وعمدة الأئمّة الأيقاظ شمس الدّنيا والدّين، ممّن اعتنى بخدمة حديث سيّد المرسلين، واشتهر بذلك في العالمين على طريقة أهل الدّين والتّقوى فبلغ فيه الغاية القصوى. وكان ولده الحافظ النّجم عمر لا يقدّم عليه أحدا. ومما كتبه الوصف بشيخنا الإمام العلّامة الأوحد الحافظ الفهامة المتقن العلم الزّاهر والبحر الزّاهر

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٠٤

عمدة الحفّاظ وخاتمتهم، من بقاءه نعمه يجب الاعتراف بقدرها ومنّه لا يقام بشكرها وهو حجة لا يسع الخصم لها الجهود، وآية تشهد بآئه إمام الوجود، وكلامه غير محتاج إلى شهود، وهو والله بقيّة من رأيت من المشايخ وأنا وجميع طلبه الحديث بالبلاد الشّاميّة والبلاد المصريّة وسائر بلاد الإسلام، عيال عليه، والله ما أعلم في الوجود له نظيرا. والحافظ الرحلة الزّين قاسم الحنفى، ومن بعض كتابته الوصف بالواصل إلى دقائق (دقيق. ظ) هذا الفن وجليله والمروى فيه من الصّدى جمع غليله:

تلّف العلم من أفواه مشيخه نصّوا الحديث بلامين ولا كذب

فما دفاتره إلا خواطره يملك منها بلا ريب ولا نصب

وهو الّذى لم يزل قائما من السيّنة بأعبائها، ناصبا نفسه لنشرها وأدائها، محققا لفنونها ومضمون عيونها مع قلّة المعين والنّاصر والمجارى له فى هذا العلم والمذاكر، لا يفتر عن ذلك طرفه عين ولا يشغل نفسه بغيّة ولا مين.

والعلامة الموفق أبو ذر ابن البرهان الحلبي الحافظ. فوصف بمولانا وشيخنا العلّامة الحافظ الأوحد. قدم علينا حلب فأفاد وأجاد، كان الله له. بل صرّح بما هو أعلى منه.

والبرهان البقاعى وكان عجا في التّناقض حين الغضب والرّضا، فقال: إنّ ممّن ضرب فى الحديث بأوفر نصيب وأوفى سهم مصيب المحدث البارع الأوحد المفيد الحافظ الأمجد، إلى آخر كلامه. وقال مرّة: إذا وافقنى فلان لا يضرنى من خالفنى فى ثناء كثير. ذكر فى التّأليف المشار إليه. وقدم هؤلاء لاشتغالهم بالحديث أكثر.

و ممّن أثنى من الحفّاظ المحدثين: الزّين رضوان المستملى، وكذا التّقّي القلقشندي. والعز الحنبلى، ومنه الوصف بالإمام العلّامة الحافظ الأستاذ الحجّة المتقن المحقّق شيخ السيّنة حافظ الاميّة إمام العصر أوحد الدّهر مفتى المسلمين محيى سنّه سيد الأوّلين (والآخرين. ظ)، أبقاء الله للمعارف علما ولمعالم العلم

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٠٥

إماما مقدّما وأحيا بحياته الشّريفة مآثر شيخه شيخ الإسلام وجعله، خلفا عن السّلف الأئمّة الأعلام، ويحرسه من حوادث الزّمان وغدره، ويأمنه من كيد العدو ومكره برسوله محمّد صلى الله عليه وسلم.

و المفوه البليغ البرهان الباعونى شيخ أهل الأدب، فكان ممّا قال: الشّيخ الإمام الحائز لأنواع الفضل على التّمام الحافظ الحديث النبى عليه أفضل الصّلاة والسّلام، أمتع الله بحياته وأعاد على المسلمين من بركاته. هو الآن من الأفراد فى علم الحديث الّذى اشتهر فيه فضله وليس بعد شيخ الإسلام ابن حجر فيه مثله، وقد حصل الاجتماع بخدمته والفوز ببركته والاقْتباس من فوائده والاستمتاع بفرائده.

وقاضى القضاء العلم البلقينى، فمن وصفه قوله: الشّيخ الفاضل العلّامة الحافظ، جمع فأوعى، واهتم بهذا الفنّ ولم يزل له يرعى، وصرّح غير مرّة بالانفراد.

وقريبه اللؤلؤى قاضى الشّام، وكان ممّا كتبه فى أثناء مدح غيره من أقربائه خصوصا: واسطة عقدها، من انعقد الإجماع على أنّه

أَمْسَى كَالْجَوْهَرِ الْفَرْدِ وَأَصْبَحَ فِي وَجْهِ الدَّهْرِ كَالْغُرَّةِ حَتَّى صَارَتِ الدَّرَرُ مَعَ جَوَاهِرِهِ كَالذَّرَّةِ بَلْ جَوَادُ جُودِهِ شَهِدَ لَهُ جَرِيَانُهُ بِالسَّبْقِ فِي مِيدَانِ الْفِرْسَانِ وَحُكْمَ لَهُ بِأَنَّهُ هُوَ الْفَرْعُ الَّذِي فَاقَ أَصْلَهُ الْبَدِيعَ بِالْمَعَانِي وَ لَا حَاجَةَ لِلْبَيَانِ، أَضَاءَ هَذَا الشَّمْسُ فَاخْتَفَتْ مِنْهُ الْكَوَاكِبُ الدَّرَارِي، كَيْفَ لَا وَقَدْ جَاءَهُ الْفَيْضُ بِفَتْحِ الْبَارِي، فَهُوَ نَخْبَةُ الْقَمَرِ (العصر. ظ) وَ الدَّهْرُ وَ عَيْنُ الْقِلَادَةِ فِي طَبَقَةِ الْجُودِ لِأَنَّهُ عَيْنُ السَّيِّئِ وَ زِيَادَةُ، فَبِدَايَتِهِ لَهَا النِّهَايَةُ وَ مِنْهَاجِهِ أَوْضَحَ الطَّرِيقَ إِلَى الْغَايَةِ، وَ هُوَ الْخَادِمُ لِلْسَّيِّئَةِ الشَّرِيفَةِ، وَ الْحَاوِي لِمَحَاسِنِ الْإِصْطِلَاحِ وَ النَّكْتِ الْمَنِيفَةِ، فَبِهِجَتِهِ زَهَتْ بِرُوضِهَا وَ رُوضَتُهُ زَهَتْ بِبِهِجَتِهَا، إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ.

وَ قَرِيبُهُ الْآخِرُ الْبَدْرِي، قَاضِي مِصْرَ، فَكَانَ مِمَّا كَتَبَهُ فِي أَثْنَاءِ كَلَامِهِ: وَ كَيْفَ لَا وَ إِمَامُهُ مُؤَلَّفُهُ فِي فُنُونِ الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ لَا تَنْكُرُ، وَ تَقَدَّمَ فِيهِ لَيْسَ بِشَاذٍّ وَ لَا مَنْكُرٍ، بَلْ هُوَ بِاسْتِفَاضَتِهِ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ يُقَالَ وَ يُذْكَرُ، وَ حَفَظَهُ لِلزَّجَالِ وَ طَبَقَاتِهِمْ وَ مَرَاتِبِهِمْ سَمَا فِيهِ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ، وَ تَصَانِيفُهُ إِلَيْهَا النِّهَايَةُ فِي الشَّهَادَةِ لَهُ بِمَزِيدِ عُلُوِّهِ وَ فَخْرِهِ وَ اسْتِحْضَارِهِ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٠٦

لِلْأَسَانِيدِ وَ الْمُتُونِ مِنْ أَمَّهَاتِ الْكُتُبِ لَا- يَدْرُكُ. قَرَارُ بَحْرِهِ وَ مَعْرِفَتُهُ بِمِطَاطٍ مَا يَلْتَمِسُ مِنْهُ فِي جَمِيعِ فُنُونِهِ وَ إِِبْرَازِ الْمَخْدَرَاتِ مِنْ مَخْبَثَاتِ عِيُونِهِ، يَقْصُرُ عَنْ بَيَانِ الْأَمْرِ فِيهِ الْمَقَالِ وَ لَا يَحْصِرُ ذَلِكَ الْمِثَالِ، فَقَدْ حَازَ قِصْبَ السَّبْقِ فِي مِزْمَارِهِ (مُضْمَارِهِ. ظ) وَ يَمِيزُ صَعَابَ الْقَشْرِ مِنْ لِبَابِهِ بِجُودَةٍ قَرِيبَتِهِ وَ بَنَاتِ أَفْكَارِهِ بِحِثِّ صَارَ هُوَ الْكَعْبَةُ وَ الْحِجَّةُ فِي زَمَانِهِ، وَ شَهِدَ لَهُ الْحِفَاطُ بِالتَّقَدُّمِ عَلَى الشَّيْخِ فَضْلًا عَنْ أَقْرَانِهِ.

وَ فِقِيهِ الْمَذْهَبِ الشَّرْفِ الْمَنَاوِي، وَ مِمَّا كَتَبَهُ أَنَّهُ لَمَّا أَشْرَفَ عِلْمَ الْحَدِيثِ عَلَى الْإِنْدِرَاسِ مِنَ التَّيْدْرِيسِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُ إِلَّا الْأَثَرُ، وَ الْإِنْفِصَالُ مِنَ التَّأْلِيفِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُ إِلَّا الْخَبْرُ؛ انْتَدَبَ لِذَلِكَ الْأَخِي فِي اللَّهِ تَعَالَى الْإِمَامُ الْعَالِمُ الْعَلَّامَةُ وَ الْحَافِظُ النَّاسِكُ الْأَلْمَعِيُّ الْفَهَامَةُ، الْحِجَّةُ فِي السِّنِّ عَلَى أَهْلِ زَمَانِهِ وَ الْمَشْتَرِكُ فِي ذَلِكَ عَنْ سَاعِدِ الْجَهْدِ فِي سِرِّهِ وَ إِعْلَانِهِ، فَجَدَّ بِجَدِّ فِي حِفْظِ السِّنِّ حَتَّى هَجَرَ الْوَسْنَ وَ هَاجَرَ بَعْزَمَ فِيهَا حَتَّى طَلَّقَ الْوَطْنَ، وَ أَرَوَى الْعِطَاشَ مِنْ عَذَبِ بَحْرِ السَّنَةِ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسَ بِعُطْنِ.

وَ حَافِظُ الْمَذْهَبِ السَّرَاجِ الْعِبَادِي، فَقَالَ: هُوَ الَّذِي انْعَقَدَ عَلَى تَفَرُّدِهِ بِالْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ الْإِجْمَاعِ، وَ إِنَّهُ فِي كَثْرَةِ إِطْلَاعِهِ وَ تَحْقِيقِهِ لِفُنُونِهِ بَلَغَ مَا لَا يَسْتَطَاعُ، وَ دَوَّنَتْ تَصَانِيفُهُ وَ اشْتَهَرَتْ، وَ ثَبَّتَتْ سِيَادَتَهُ فِي هَذَا الْفَنِّ الْنَفِيسِ وَ تَقَرَّرَتْ، وَ لَمْ يَخَالِفْ أَحَدٌ مِنَ الْعُقَلَاءِ فِي جَلَالَتِهِ وَ وَفُورِ ثِقَتِهِ وَ دِيَانَتِهِ وَ أَمَانَتِهِ، بَلْ صَرَّحُوا بِأَجْمَعِهِمْ بِأَنَّهُ هُوَ الْمَرْجُوعُ إِلَيْهِ فِي التَّعْدِيلِ وَ التَّجْرِيعِ وَ التَّحْسِينِ وَ التَّصْحِيحِ بَعْدَ شَيْخِهِ شَيْخِ مَشَايخِ [الإسلام ابن حجر] حَامِلِ رَايَةِ الْعُلُومِ وَ الْأَثَرِ، تَعَمَّدَهُ اللَّهُ بِالرَّحْمَةِ وَ الرِّضْوَانِ وَ أَسْكَنَهُ فِسِيحَ الْجَنَانِ، وَ اللَّهُ أَسْأَلُ وَ لَهُ الْفَضْلُ وَ الْمُنَّةُ أَنْ يَحْفَظَ بِبَقَائِهِ هَذِهِ السِّنَّةَ وَ يَزِيدَهُ عُلُومًا وَ رَفْعًا وَ سُمُومًا، وَ يَتِمَّ عَلَيْهِ بِمَزِيدِ الْإِفْضَالِ النِّعَمَ، وَ يَبْقِيَهُ لِإِرْشَادِ الْمُبْتَدِعِينَ، فَهْدَايَةُ رَجُلٍ وَاحِدٍ خَيْرٌ مِنْ حَمْرِ النِّعَمِ، وَ يَنْفَعُ بِبَرَكَتِهِ وَ مَحَبَّتِهِ، آمِينَ.

وَ الْعَلَامَةُ فَرِيدُ الْأَدْبَاءِ الشَّهَابُ الْحِجَازِي، فَكَانَ مِمَّا قَالَهُ: الْإِمَامُ الْعَلَّامَةُ حَافِظُ عَصْرِهِ وَ مُسْنَدُ شَامِهِ وَ مِصْرِهِ، هُوَ بِحَرِّ طَابِ مُورِدًا وَ سَيِّدُ صَارَ لَطَالِبِي اتِّصَالِ مُتُونِ الْحَدِيثِ عَلَى الْحَالِينَ سِنْدًا، بَلْ هُوَ لِعَمْرِي عَيْنٌ فِي الْأَثَرِ، وَ مَا رَأَاهُ أَحَدٌ مِمَّنْ سَمِعَ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٠٧

بِهِ إِلَّا قَالَ: قَدْ وَافَقَ الْخَبَرَ الْخَبَرَ، لَقَدْ أَجَادَ الثَّقَلُ مِنْ كَلَامِي اللَّهُ وَ رَسُولُهُ الْقَدِيمِ وَ الْحَدِيثِ، وَ سَارَتْ لِفَضْلِهِ الزُّكْبَانُ وَ بَالِغَتْ بِالسَّيْرِ الْحَثِيثُ، فَلَوْ رَأَاهُ صَاحِبُ «الْجَامِعِ الصَّيِّحِ» رَفَعَ مَنَارَهُ وَ قَدَّمَهُ لِلْإِمَامَةِ، وَ قَالَ: هَذَا مُسَلَّمٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ، وَ زَادَ تَعْظِيمَهُ وَ إِكْرَامَهُ، وَ لَوْ أَدْرَكَهُ الْحَافِظُ الذَّهَبِيُّ لَمْ يَتَكَلَّمْ مَعَهُ إِلَّا بِالْمِيزَانِ، أَوْ الْبِرْهَانِ الْقِيَرَاطِيِّ لِرَجْحِ مَا قَالَهُ وَ عِلْمِ أَنَّ بَلَدَتَهُ قِيَرَاطُ بِالنِّسْبَةِ عِنْدَ تَحْرِيرِ الْأَوْزَانِ، وَ لَوْ لَحِقَهُ الْمَزْيُ وَلَّى هَرَبًا بَعْدَ مَا لَمْ أَطْرَافَهُ، أَوْ عَايَنَهُ صَاحِبُ الذَّلِيلِ مَلَأَ رَدْنَهُ مِنْ هَذِهِ الْفَوَائِدِ الَّتِي لَيْسَ لَهُ بِهَا طَوْقٌ وَ طَلَبٌ إِسْعَافُهُ! نَعَمْ هُوَ الْمَأْمُولُ فِي الشَّدَّةِ وَ الرِّخَاءِ وَ الْمَلْيِ مِنَ الْفَوَائِدِ وَ السَّخَى بِهَا، وَ لَا بَدَعَ إِذْ هُوَ مِنْ أَهْلِ سَخَا.

وَ الْإِسْتِاذُ شَيْخُ الْفُنُونِ فِي وَقْتِهِ التَّقَى الْحَصَنِيُّ الشَّافِعِيُّ، فَقَالَ: إِنَّهُ أَصْبَحَ بِهِ رِبَاعُ السِّنِّ الْمُصْطَفَوِيَّةِ مَعْمُورَةُ الْأَكْنَافِ وَ الْعَرَصَاتِ، وَ رِيَاضُ الْمَلَّةِ الْحَنِيفِيَّةِ مَمْطُورَةُ الْأَكْمَامِ وَ الزَّهْرَاتِ، قَدْ صَعَدَ ذَرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ الْأَفْكَارِ، وَ نَوَّرَ غِيَاهِبَ الشُّكُوكِ بِأَنْوَارِ الْآثَارِ، قَارَعَ عَنْ

الدِّينَ فَكَشَفَ عَنْهُ الْقَوَارِعَ وَالْكَرُوبَ، وَ سَارَعَ إِلَى الْيَقِينِ فَصَرَفَ عَنْهُ الْعَوَادِي وَالْخُطُوبَ، وَإِذَا قَرَعَ سَمْعَكَ مَا لَمْ تَسْمَعْ بِهِ فِي الْأَوَّلِينَ فَلَا تَسْرِعْ وَقِفْ وَقِفَةَ الْمُتَأَمِّلِينَ وَ قُلْ لِلْمَعَانِدِ: فَأَتَ بِمِثْلِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ، فَاللَّهُ تَعَالَى يَغْمِدُهُ بِجَزِيلِ بَرِّهِ فِي سَائِرِ أَوْقَاتِهِ وَ يَعْصِمُهُ بِالْإِسْدَادِ فِي حَرَكَاتِهِ وَ سَكَنَاتِهِ وَ يَبُوءُهُ مِنَ الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى أَعْلَى دَرَجَاتِهِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ وَ أَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّيَّاتِهِ.

وَ أَوْحَدَ أَهْلَ الْأَدَبِ الشَّهَابَ ابْنَ صَالِحٍ، فَقَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ: هُوَ الْحَافِظُ الَّذِي تَمَكَّنَ مِنَ الْحَدِيثِ دَرَايَةً وَ رَوَايَةً، فَاطَّلَعَ وَ رَوَى وَ تَضَلَّعَ وَ ارْتَوَى وَ أَعَانَ نَفْسَهُ نَفْسَهُ حَيْثُ طَالَ فَطَابَ عَلَى غَوْصِ ذَلِكَ الْبَحْرِ وَ لَنَعَمَ الْمَعِينُ، وَ أَمَدَّهُ مَدَّ يَدِهِ بِالْجَوْهَرِ الثَّمِينِ فَحَبَّذا ابْنُ مَعِينٍ جَمَعَ مَا تَفَرَّقَ مِنْ فُنُونِ الْأَصْطِلَاحِ فَحَكَّى ابْنَ الصَّلَاحِ، بَلْ أَرَبَى بِنَخْبَةِ الْفِكْرِ فِي مُصْطَلَحِ أَهْلِ الْأَثَرِ، بَلْ جَلَّى كَعْبَةُ فَضْلٍ لَوْ حَبَّجَهَا أَبُو شَيْخِهِ تَهَيَّبَ النَّطْقَ حَتَّى قِيلَ إِذَا حَجَرَهُ إِلَى (أَنَّهُ حَجَرَ. ظ) فَكَأَنِّي عَنِيتُهُ بِقَوْلِي فِي شَيْخِهِ الْحَدِيثِ قَدِيمًا إِذْ نَثَرْتُ عَلَيْهِ عَقْدَ مَدْحِي نَظِيمًا: وَ قَدْ حَفِظَ اللَّهُ الْحَدِيثَ بِحِفْظِهِ فَلَا ضَائِعَ إِلَّا شَذَى مِنْهُ طَيْبُ عِبَقَاتِ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٠٨

وَ مَا زَالَ بِمَلَاءَ (يَمْلَى. ظ) الطَّرْسُ مِنْ بَحْرِ صَدْرِهِ لَأَلَى إِذْ يَمْلَى عَلَيْنَا وَ يَكْتُبُ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَصْرَبَهُ مَوْطِنًا لِهَذَا الْعِلْمِ حَتَّى تَضَاهِيَ بَغْدَادُ دَارَ السَّلَامِ وَ أَثَابَهُ فِي الْآخِرَةِ جَنَّةُ النَّعِيمِ دَارَ السَّلَامِ وَ رَفَعَ بِهَا دَرَجَاتِهِ عَدَدَ مَا كُتِبَ وَ سَيَكْتُبُ فِي الصَّحَفِ الْمَكْرَمَةِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى الْحَبِيبِ الشَّفِيعِ، وَ السَّلَامِ. وَ الْإِمَامُ الْمُحِبُّ ابْنَ الْقَطَّانِ، فَمِنْ قَوْلِهِ: يَا لَهُ مِنْ نَدَى نَدِيمٍ يَجُودُ عَلَى السَّائِلِ بِالْعُلُومِ الَّتِي يَبْخُلُ بِمِثْلِهَا ابْنُ الْعَدِيمِ، لَوْ رَأَاهُ الْخَطِيبُ أَوْ ابْنُهُ لَضَرَبَا بِالسَّيْفِ مِنْبِرَ تَارِيخِهِمَا إِعْرَاضًا، وَ لَسَكُنَا عَنْ كَشْفِ حَالِ الرِّجَالِ أَعْرَاقًا وَ أَعْرَاضًا، جَابَ الْبِلَادُ وَ جَالَ، وَ اقْتَحَمَ الْمَهَامَةَ وَ لَمْ يَخَفِ الْأَوْجَالَ، وَ جَدَّ فِي الرِّحْلَةِ آخِذَا مِنْ تَقَلُّبَاتِهَا بِالْأَيْنِ الْمَتِينِ مَا شِئَا فِي جَنَابَاتِهَا عِنْدَ مَا سَمِعَ قَوْلَهُ: فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ.

مَقْبَلًا تَارَةً بِاقْبَالِهِ وَ مَتَّصِلًا تَارَةً بِجَهْتِهِ، مَغْرًا بِحِمَالِهَا حَالَ اتِّصَالِهِ وَاطِيًا بِعِزِّهِ فُرُوجَ الثَّرَى رَاغِبًا فِي قَوْلِ الْقَائِلِ عِنْدَ الصِّبَاكِ يَحْمَدُ الْقَوْمَ السَّيْرِي، مُسْتَوْلِدًا مِنْ جَنَابَاتِ جَنَانِ فَوَائِدِ الْمَوَائِدِ جَنِينًا شَارِبًا مِنْ مَاءِ حَبَاتِ هَبَاتِ هَبَاتِهِ، كَيْمَا يَجِيءُ مَعِينًا. دَخَلَ دِمَشْقَ الشَّامِ دَارَ ابْنِ عَامِرٍ فَأَحْيَا الذِّكْرَ بَعْدَ أَنْ أَمَاتَ ذَكَرَ ابْنِ عَسَاكِرَ لَمَّا قَدِمَ مِنْ حَلَبٍ أَعْنَى بِاطْلَاعِهِ عَنْ مَطَالَعَةِ الدَّرِّ الْمُحْتَلَبِ، فَلَلَّهُ دَرَهُ مِنْ حَافِظِ رَقِيَّ بَسْعِيهِ وَ طَوَافِهِ بِزِمَانِنَا هَذَا أَسْنَى الْمَرَاقِي، وَ أَبَانَ بِمَرَامِزِ إِشَارَاتِهِ مَا طَوَاهُ بَعْدَ النَّشْرِ الْحَافِظُ ابْنُ الْعِرَاقِي.

وَ قَالَ ابْنُ أَخِيهِ الْبَدْرِ عَقِبَ دَعَاءِ شَيْخَيْهِمَا بِقَوْلِهِ الَّذِي سَلَفَ: وَ اللَّهُ الْمَسْئُولُ أَنْ يَعِينَهُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَى الْحَصُولِ حَتَّى يَتَعَجَّبَ السَّابِقُ مِنَ الْآخِرِ؛ مَا نَصَّبَهُ: وَ قَدْ اسْتَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَهُ وَ حَقَّقَ رَجَاءَهُ وَ بَغِيَّتَهُ إِذْ تَصَانِيفُهُ وَ تَعَالِيْقُهُ شَاهِدَةٌ لَذَلِكَ وَ مَبْرَهْنَةٌ لِمَا هُنَا لَكَ، فَكَمْ مِنْ مُشْكَلٍ غَامِضٍ بَيْنَهُ وَ مَقْفَلٍ أَوْضَحَ الْأَمْرَ فِيهِ وَ أَعْلَنَهُ، وَ مَعْلُولٍ كَشَفَ الْقِنَاعَ عَنْ عِلَّتِهِ وَ حَقَّقَ مَا لَعَلَّهُ خَفِيَ عَنْ أَهْلِ صَنْعَتِهِ، وَ هُوَ الْآنَ كَمَا سَبَقْنِي إِلَيْهِ الْأَعْيَانُ حَافِظُ الْوَقْتِ وَ مُحَدِّثُ الزَّمَانِ وَ إِنْ رَغِمَتْ أَنْوْفُ بَعْضِ الْحَسِيَّادِ ذَلِكَ، فَضُوءُ شَمْسِهِ تَقْتَبِسُ مِنْهُ الْقَاطِنُ وَ السَّالِكُ، وَ مِنْ جَدِّ وَجَدٍ، وَ مِنْ قَنَعٍ وَ اعْتَزَلَ فِيهِ زَيْدِيَّةٌ مِنَ الْمَعَارِفِ لَمْ يَزَلْ، وَ مِنْ لِلتَّوَاضُعِ سَلَكُ فَجْدِيرٍ بِأَنَّ لِلْقُلُوبِ مَلِكًا، وَ مِنْ تَرْفَعُ

عِبَقَاتِ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٠٩

بِالْجَهْلِ هَلَكُ، وَ اللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَزِيدَهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَنْ يَدِيمَ حَيَاتِهِ لِإِحْيَاءِ هَذَا الشَّانِ وَ نَقْلِهِ. وَ هُوَ لَا شَافِعِيُونَ.

وَ الْعَلَامَةُ الْمُصَنِّفُ الْبَدْرِ الْعَيْنِيُّ قَالَ، عَنْ بَعْضِ التَّصَانِيفِ: إِنَّهُ حَوَى فَوَائِدَ كَثِيرَةً وَ زَوَائِدَ غَزِيرَةً وَ أَبْرَزَ مَخْدَرَاتِ الْمَعَانِي بِمُوضِحَاتِ الْبَيَانِ حَتَّى جَعَلَ مَا خَفِيَ كَالْعَيَانِ، فَدَلَّ عَلَى أَنَّ مَنَاشَأَ (مَنْشَأَ. ظ) مَمَّنْ يَخُوضُ فِي بَحَارِ الْعُلُومِ وَ يَسْتَخْرِجُ مِنْ دَرَرِهَا الْمُنْتَوَرِ وَ الْمُنْظُومِ وَ مَمَّنْ لَهُ يَدٌ طَوْلَى فِي بَدَائِعِ التَّرَاكِيِبِ وَ تَصَرِّفَاتِ بَلِيغَةٍ فِي صَنَائِعِ التَّرَاتِيِبِ. زَادَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَضْلًا يَفُوقُ بِهِ عَلَى أَنْظَارِهِ وَ تَسْمُو بِهِ فِي سَمَاءِ قَرِيحَتِهِ قُوَّةُ أَفْكَارِهِ إِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرٌ وَ بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ.

وَ فُقِيهِ الْمَذَاهِبِ سَعْدُ الدِّينِ ابْنُ الدَّيْرِيِّ، فَوَصَفَ بِالشَّيْخِ الْإِمَامِ الْفَاضِلِ الْمُحَدِّثِ الْحَافِظِ الْمُتَقِنِ، وَ قَرَضَ بَعْضَ التَّصَانِيفِ.

و التقى الشَّيْخَ، و آخر ما كتب الوصف بالشَّيْخِ الإمام العلامة الثَّقة الفَهماءُ الحجة مفتى المسلمين إمام المحدثين حافظ العصر شيخ السَّنة النَّبوية و محرَّرها و حامل راية فنونها و مقرَّرها، من صار الاعتماد عليه و المرجوع في كشف المعضلات إليه، أمتع الله بفوائده و أجراه على جميل عوائده.

و الاميني الاقصرائي و مما كتبه أخيرا قوله له متمثلا:

إذا قالت حذام فصدَّقوها فإنَّ القول ما قالت حذام

و كيف لا؟! و مؤلفه سيِّدنا و مولانا الشَّيْخ الإمام العالم العلامة الحبر الفَهماءُ الثَّقة الحجة المتقن المحجَّه حافظ الوقت و شيخ السَّنة و نادرة الوقت الذي حقَّق الفنون و فنَّ الشَّيْخِي العاملي الشَّمسي، فهو المرجوع إليه و المعتمد و المعول عليه في فنون الحديث بأسرها و القائم بالدَّبِّ عنها و نشرها بعد شيخه شيخ مشايخ الإسلام خاتمة المجتهدين الأعلام الكناني العسقلاني، تغمده الله برحمته و أسكنه فسيح جنَّته، و الله أرجو أن يؤيِّده بمعاونته، و يكافيه بمؤنته، و يكفيه شماته الأعداء و الحاسدين و يمدَّ في حياته لنفع المسلمين.

و ابن اخته المحبِّي، فوصف بسيِّدنا و مولانا و أولانا العالم العلامة و البحر

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦١٠

(الحبر. ظ) الفَهماءُ المحدث البارِع الحافظ المتقن الضَّابط.

و المحيوى الكافي، و منه الوصف بالإمام الهمام زين الكرام فخر الأنام الصَّالح الزاهد العارف العالم العلامة النَّسابة العمدة الرَّحلة وارث علوم الأنبياء و المرسلين الموصوف بالمعارف القدسيَّة المشهور بالكمالات السَّنية الإنسيَّة الفرد الفريد الوحيد المشهود له بأنَّه إمام جليل، أحفظ زمانه في المعقول و المنقول بالاتِّفاق، المقدَّم على الكلِّ بالاستحقاق في جميع البلدان و الآفاق، أحسن الله تعالى إليه و نفعنا به و بركات علومه و المسلمين، آمين آمين الف آمين يا ربَّ العالمين.

و الرضى ابو حامد ابن الضياء، و ممَّا كتبه الوصف بالإمام العالم المفيد الأوحد الفريد قدوة المحدثين و عمدة العلماء العاملين، نفع الله به و أعاد من برَّكته و وصل الخير بسببه. و قال: قدم بيت الله المحرَّم و جاور لدى بيت الله المعظَّم و تجرَّد للعبادة مجتهدا، واصل ذلك بالفحص عن رواة الحديث بها مستعدًا تكميلا لمراده و تحصيلًا لمفاده، فأفاد و استفاد و اشتغل و أشغل و رام الإحاطة بالتَّحصيل، فحَصِّل.

و كلهم حفيون.

و المحيوى الانصارى المكي، فوصف بسيِّدنا الإمام العالم العلامة المحدث حافظ الوقت بديع الزَّمان و علامة علماء هذا الشَّان، أبقاه الله تعالى على ممَرِّ الدَّهور و الأزمان.

و الشمسي القرافي سبط ابن أبي جمره، فقال: الشَّيْخ الإمام المحدث الكامل الحافظ المتقن الباحث في هذا الفنَّ عن حقائقه المبلغ في طلب التَّصحيح غاية دقائقه، أفاض الله علينا من بركاته و علومه و أدام نعمه عليه في حركاته و سكونه.

و البدرى ابن المخلطة، فقال: هو الإمام المنفرد في عصره المجتهد في إقامة الصَّلوة في مصره، فقسما لو رفعت إلى الحاكم قصَّته لقبل منه القول، و أوجب له الجائزة ذات الطَّول، و حكم على من نازعه بالتَّسليم و مناوله الكتاب باليمين، و أنَّه إن شافه النَّاس بحديثه فيوثق به و لا يمين، و لو تصفَّحه الذَّهبي لنقطه بذهبه، أو رآه البيهقي لرفعه مع شعبه، و لو سمع به القصري لأمر بالوقوف على أبوابه بل بالتَّوسَّد بأعتابه.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦١١

هذا، و إنَّي وجدت القول ذا سعة غير أنَّ عبارتي قاصرة، و الفكرة مني مقصورة فاترة، و الثلاثة مالكيون.

بل سمع منه بعض تصانيفه من شيوخه الزَّين البوتنجي و استجازه لنفسه و للقاضي الحسام ابن جرير و أشار لهذا بقوله: فاستجزته منه لأُرويه عنه بسند صحيح و تناولت من يده بقلب منشرح و أمل فسيح. و كذا سمع منه بعضها إمام الكاملية مع مناوله جميعه مقرونة

بالإجازة. والمحِبُّ ابن السَّحْنَةِ، واشتدَّ غرامه بها و تكرر سؤاله في بعضها بخطه و بلفظه و كتب الشَّرف أبو الفتح المِراغِي، و كان في التَّحَرِّي و اليبس و الورع بمكان، بخطه ما نصَّه: و كاتبه يسئل سيِّدى الحافظ - أمدَّه الله تعالى و عمره - أن يجيز لولد عبده فلان. بل سمع منه جميع القول البديع منها شيخ المذهب الشَّرف المناوى، و أحد أئمة الحنفية البدر ابن عبيد الله، و صالح الامراء و أوحدهم يشبك المؤيِّدى الفقيه. و قرأ عليه بعضه و تناول سائرته منه التَّقَى الجراعى الدَّمشقى الحنبلى.

و حدَّث به عنه الشَّهاب ابن يونس المغربى، و الفخر عثمان الدِّيمى، و الشَّرف عبد الحقَّ السَّنباطى و هو بخصوصه ممَّن سمعه منه ثم قرأه بالروضة الشَّريفة عند الحجرة النَّبَوِيَّة.

و كذا قرأه قبله فيها النَّجم ابن يعقوب المدنى، و خير الدِّين ابن القصبى المالكيان، و أبو الفتح ابن اسماعيل الأزهرى الشَّافعى حسب ما أخبره به كلٌّ منهم. و بالغ الجلال المحلّى في الثناء عليه و التَّنويه به حتَّى قال له: قد عزمت على إشهاره و إظهاره.

و كذا أثنى على غيره من التَّصانيف، و تكرر ثناؤه في الغيبة كما أخبره به الشَّمس الجورجى و السيِّد السِّمهودى و غيرهما. و اختصر التَّقَى السَّمْنى بعضها، و أكثر عالم الحنابلة الغرَّ الكنانى من مطالعتها و الانتقاء منها، و ربَّما صرَّح بذلك في بعضه و قال في بعضها: إن يكن التَّصانيف هكذا و إلَّا فلا فائدة. و كتب الأكابر بعضها بخطوطهم كالغزَّ السَّنباطى و الشَّمس ابن قمر، و البرهان القادرى أحد الأولياء و الشَّمس ابن العماد، و الأستاذ عبد المعطى المغربى نزىل مكَّة، و النَّجم ابن قاضى عجلون.

و قابل معه بعضها، و السيِّد السِّمهودى و سمع بعضها، و البرهان البقاعى و نقل منها فى مجاميعه. و تناقلها الناس إلى كثير من البلدان و القرى و لم يعدم من يأخذ

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦١٢

منه المصنَّف بكماله سلخا و مسخا و ينسب لنفسه من غير عزو، بل و منهم من ينتقد و الأعمال بالتَّيات، و الله يعلم المفسد من المصلح. و لقب (و لقبه. ظ) بمشيخة الاسلام المحيوى الكافىجى مشافهة غير مرَّة، و الشَّمس ابن الحمصى عالم غزَّة مراسلة، و الزينى زكريا الأنصارى فى غير موضع، و الجمال ابن ظهير، و البدرى المسعدى، و المحيوى المكى الحنبليان و آخرون من الأئمة الأحياء و الأموات.

### فائدة - ذكر من امتدح السخاوى نظما

و امتدحه بالنظم خلق أفردهم بالجمع، و منهم ممَّن مدح شيخه المحبَّان ابن السَّحْنَةِ، و ابن القطان، و البرهان الباعونى و غاب الآن نظمه عنه دون نثره، و المليح الخطيب، و الشَّهاب الحجازى، و المنصورى، و ابن صالح، و الجديدى و الشمس، ابن الحمصى، و السيِّد سخاوى قاضى طيبة، و القادرى، و ابن أيوب الفوى، و أبو اللطف الحصفى المقدسى و غاب الآن نظمه عنه دون كلامه، و عبد اللطيف الطويل، و الجمال عبد الله المحلّى، و الزين عبد الغنى الاشليمى، و عدَّتهم ستَّة عشر نفسا بقيد الحياة منهم الآن ثلاثة بل اثنان.

و المحبَّ الاول قال: و قد قلت فيه قول المحبِّ فى الحبيب:

وقف المحبِّ على الذى رقم الحبيب فراقه

فسما و لم يسمع به من وصف إلَّا شاقه

بل، من وصفه له الحافظ الكبير، و المحدث الذى ليس له فى عصره نظير، و أنّه ظهر له بالقياس الصَّحيح من هذه الأوصاف أن إجماع أهل السَّنة لا يتطرَّق إليه الخلاف، و أن المترجم جدير أن يترجم بطبقات فوق ما ترجم، و جدير بالعلم بتقيد المهمل و تبين المعجم، فالله يقيه لكشف مشكلات الأحاديث الغامضة، و بيان معضلات الأسانيد العارضة و إحياء دواوين السَّينن السَّيئة، و إماتة أقوال أهل البدع و الفتن و العصبية، فى كلام طويل.

و المحب الثاني قال:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦١٣  
على السَّخَاوِي دُونَ حِفْظِ الَّذِي سَمَا بِوَقْتِي هَذَا رَتْبُهُ ابْنُ عَلِيٍّ  
لَهُ مِنْ لَجِينِ الطَّرْسِ نَقْدٌ دَوَيْنُهُ مَنَاقِشُهُ النَّقَاشُ وَ الدَّهْبِيُّ  
بَدَأَ بِسَمَا الْعِرْفَانِ شَمْسِ مَعَارِفٍ وَ يَوْمَ بَيَانِ كَالرَّضَى الْعُلُوِّ  
وَ قَالَ أَيْضًا:

وَ غَيْرِ عَجِيبٍ مِنْ مَحَبِّ بَدِيهَةٍ سَخَا بِالْمَعَانِي فِي مَدِيحِ سَخَاوِي  
رَوَى عَطَشًا بِالْعِلْمِ عِنْدَ رَوَايَةٍ فَأَكْرَمَ بَرِيٍّ مِنْ رَوَايَةِ رَاوِي  
وَ قَالَ أَيْضًا:

بَلِغٌ إِذَا مَا رَاحَ يَتْلُو رَوَايَةً يَشْتَفِ آذَانًا وَ يَشْرَحُ خَاطِرًا  
يَقْرَأُ لَهُ عِنْدَ الْقِرَاءَةِ خَصْمَهُ فَأَكْرَمَ بِمَوْلَى يَبْهَجُ الْخَصْمَ إِنْ قَرَأَ  
وَ الْمَلِيحِي قَالَ مِنْ قَصِيدَةٍ:

أَوَّلَاكَ فَضْلًا فِي حَدِيثِ نَبِيِّهِ تَبَدَّى جَمِيلُ الْوَصْفِ مِنْ أَنْبَاءِهِ  
تَمَلَّى ارْتِجَالًا فِيهِ وَصَفَ رَجَالَهُ وَ تَذَيَّعَ مَا قَدْ شَاعَ مِنْ أَسْمَائِهِ  
يَا شَمْسَ دِينِ اللَّهِ! حَسْبُكَ مَا تَجَدُّ مِنْ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ عِنْدَ لِقَائِهِ  
فَضْلًا يَجِيزُكَ وَ هُوَ أَكْرَمُ سَيِّدٍ أَغْنَى الْوَرَى بَنُو لَهُ وَ سَخَائِهِ  
وَ الْفَضْلُ فَضْلُكَ فِي الْحَدِيثِ وَ غَيْرِهِ عَجَزَ الْمَفِيدُ الْوَصْفِ عَنْ إِحْصَائِهِ  
وَ الْحِجَازِي قَالَ مِنْ أُبَيَّاتٍ:

أَعْنَى الْإِمَامِ الْعَالَمِ الْعَلَّامَةِ وَ الْمُسْنَدِ الْحَدَّثِ الْفَهَامَةِ  
الْحَافِظِ الْمَفُوءِ السَّخَاوِي بِعِلْمِ كُلِّ عَالَمٍ وَ رَاوِي  
وَ الْمَنْصُورِي أَثْبَتَ فِي الْجَمْعِ الْمَشَارَ إِلَيْهِ. وَ ابْنُ صَالِحٍ تَقَدَّمَ مَعَ نَثَرِهِ.  
وَ الْجَدِيدِي قَالَ فِي أُبَيَّاتٍ:

وَافِي جَوَابِكَ فَاسْتَنَارَ ظِلَامٌ وَ غَدَتِ بَدُورُ الْإِفْقِ وَ هِيَ تَمَامٌ  
يَا كَاتِبًا كَبَتِ الْعَدَى لَمَّا كَبَتِ مِنْ خَلْفِهِ فِي شَوَاطِئِ الْأَقْلَامِ  
صَلَّى وَرَائِكَ فِي الْحَدِيثِ جَمَاعَةٌ مَمَّنْ يَعْانِيهِ وَ أَنْتَ إِمَامٌ

أَهْدَتَ لَنَا طَرَسًا سَطُورَ بَيَانِهِ رَوْضٌ وَ مَغْنَاهُ الْبَدِيعُ حَمَامُ عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦١٤  
وَ كَأَنَّمَا تِلْكَ الْحُرُوفُ جَوَاهِرُ فِيمَا تَأْتِقُ جَهْدُهُ النَّظَامَ  
لَا! بَلْ كُؤُوسُ مَدَامَةٍ مِنْ فَوْقِهَا قَدْ ذَرَّ مِنْ مَسْكَ الْمَدَامِ خَتَامَ  
لَا بَدَعَ أَنْ مَالَتْ بِعُطْفَى نَشْوَةٍ فَمِنْ الْكَلَامِ إِذَا اعْتَبَرْتَ مَدَامَ  
وَ ابْنُ الْحَمَصِيِّ قَالَ:

يَا خَادِمَا أَخْبَارِ أَشْرَفِ مَرْسَلٍ وَ سَخَا، فَنَسَبْتَهُ إِلَيْهِ سَخَاوِي  
وَ حَوَى السِّيَاسَةَ وَ الرِّيَاسَةَ نَاهِجًا مِنْهَا حَبْرٌ لِلْمَكَارِمِ حَاوِي  
وَ قَالَ أَيْضًا:



أحببتكم من قبل رؤياكم لحسن وصف عنكم في الوري

و هكذا الجنّة محبوبه لأهلها من قبل أن تنظرا

و السخاوى قال فى قصيده طويله قيلت (قرئت. ظ) بحضرة كلّ منهما فى الروضة النبوية:

و فى فضائله القول البديع فكم أبدى بديعا لأرباب الحجى حسنا

فكم فوائد فيها للورى جمت من دعوة و صلاة أذهب الحزنا

فاسمعه فى الروضة الزّهرا تنل رشدا بحضرة المصطفى تظفر بكلّ منا

فكل أقواله كم فرجت كربا و كم بها خائف من بأسه أمتنا

جمع الإمام السخاوى الشّافعى فلقد أجاد فى جمعه إذ فارق الوسنا

العالم الحافظ المحمود سيرته أضحى بضبط على الأخبار مؤتمنا

يقرأ و يقرئ ما يقره يوضحه للطالبين فما فى العصر عنه غنا

يروى الأحاديث و الآثار متصلا عن الأسانيد لا ريبا و لا وهنا

و القادري، و قوله فى الجمع المشار إليه. و ابن ايوب، و قد غاب الآن عنه نظمه. و الطويلي فقال:

بهذا العيد قد جئنا نهني إمام العصر شيخ الناس طرا

أطال الله عمرك فى ازدياد من الخيرات فى الدنيا و أخرى

و المحلى، و قد غاب الآن عنه نظمه. و الزين الاشليمي، فقال:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦١٥

يا سيّد أضحى فريد زمانه و دليل ما قد قلته الإجماع

عندى حديث مسند و مسلسل يرويه ذو الاتقان لا الوضّاع

ما فى الزّمان سواك يلقى عالما صحت بذاك إجازة و سماع

الخير فيك تواترت أخباره و هو الصّحيح و ليس فيه نزاع

يا من إذا ما قد أتاها ممرض يشكو يزول الصّرّ و الأوجاع

فى أبيات، و قد يكون فيما طوى ما هو أبداع و أبلغ مما أثبت و لكنّ إنّما اقتصر على هؤلاء لما سبق. و قال له الشّميل الفالانى مخاطبا له:

يا حافظا سنّة المختار من مضرّ و باذلا جهده فى خدمة الأثر

و من سما و علا فى كلّ مكرمة حتّى استكان له من كان ذا بصر

إنّى أقول لمن أضحى بشانئكم أقصر عن الطعن و اسمع قول مختبر

قد تنكر العين ضوء الشّمس من رمد و ينكر الفم طعم الماء من ضرر

ما زال ذو الجهل يبغي النقص من حسد لذى الفضائل إذ فاتته فى العمر

فاصفح بفضلك عنه و اجتهد فلقد حباك ربّك علما صادق الخبر

و اقتفى أثره بعض الآخذين عنهما فقال:

يا عالما على الحديث قد جدا و ما حيا بحفظه ضررم الجدى

و باذلا للسعى فيه جهده و راكبا لأجله شطّ الشّدى

لا ينثنى عن حبكم إلّا فتى معاندا أو حاسد من هذا



إِنِّي أَقُولُ لِلْعِدَاءِ: إِنَّهُ لَقَدْ سَمِيَ عَلَى الْعَدَى مُسْتَحَوذاً

لعمر ك [١]

ما بدا نسب المعلى إلى كرم و في الدنيا كريم

و لكن البلاد إذا اقشعرت وضوح نبتها رعى الهشيم

و استقر في تدریس الحديث بدار الحديث الكامل عقب موت الكمال و لكن تعصب مع أولاده من يحسب أنه يحسن صنعا، و كانت كوائن اشير إليها في الفرجة ثم رغب الابن عنها لعبد القادر بن النقيب و كذا استقر في تدریس الحديث بالضر غمشیة [١] هذان البيتان محلها آخر الترجمة، فليتنبه (١٢. ن)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦١٦

عقب الأمين الاقصر أي و ناب قبل ذلك في تدریس الحديث بالظاهرية القديمة بتعيينه و سؤاله، ثم في تدریس الحديث بالبروقية عقب موت البهاء المشهدي، و قرره المقر الزيني ابن مزهر في الإملاء بمدرسته التي أنشأها فاستعفى من ذلك لالتزامه تركه كما قدمه و كذا قرره المناوي في تدریس الحديث بالفاضلية لظنه أنه وظيفه فيها كما أنه سأل شيخه بعد موت شيخه البرهان ابن خضر في تدریس الحديث بالمنكوترية، فأجابه بأنه لم يكن معه، إنما كان معه الفقه، و قد أخذه تقى الدين القلقشندي، بل عينه الأمير يشبك الفقيه الدوادار حين غيبته بمكة لمشيخة الحديث بالمنكوترية عقب التقى المذكور، فلا زال به صهره حتى أخذها لنفسه. و كذا ذكر في غيبته التالية لها لقراءة الحديث بمجلس السلطان بعد إمامه، و ما كان يفعل لأن الدوادار المشار إليه سأل في المبيت عند الطاهر خشقدم ليلتين في الاسبوع ليقرا له نخبا من التاريخ، كما كان العيني يفعل، فبالغ في التنصل، كما تنصل منه حين التماس الدوادار يشبك من مهدى له عند نفسه و من مطلق التردد لتمرغا المستقر بعد في السلطنة و في الحضور عند بردبك و الشهاب ابن العيني و غيرهما.

نعم، طلبه الطاهر نفسه في مرض موته، فقرأ عنده الشفا في ليلة بعض ذلك بحضرته، و في غيبته التي بعدها لمشيخة سعيد السعداء بعد الكوراني. و عرض عليك الأتابك شناها قضاء مصر، فاعتذر له، فسأله في تعيين من يرضاه فقال له: لا أنسب من السيوطي قاضيكم، إلى غير هذا مما يرجو به الخير، مع أن ماله من الجهات لا يسمن و لا يغني من جوع، و لله در صاحب «لامية العجم» حيث قال:

تقدمتني أناس كان شوطهم وراء خطوى إذا أمشى على مهل

هذا جزاء امرء أقرانه درجوا من قبله فتمنى فسحة الأجل

فإن علاني من دوني فلا عجب لي أسوء بانحطاط الشمس عن زحل

فاصبر لها غير محتال و لا ضجر في حادث الدهر ما يغني عن الحيل

أعدى عدوك أدنى من وثقت به فحاذر الناس و اصحبهم على دخل

فإنما رجل الدنيا و واحدها من لا يعول في الدنيا على رجل عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦١٧

و حسنك ظنك بالأيام معجزة فظن سوء و كن منها على وجل

و قال القاضي عبد الوهاب المالكي:

متى يصل العطاش إلى ارتواء إذا استقت البحار من الركايا

و من يحمي الأصاغر عن مراد و قد جلس الأكابر في الزوايا

فإن ترفع الوصغاء يوما على الرفاء من إحدى البلايا

إذا استوت الأسافل و الأعلى فقد طابت منادمة المنايا

و قد قال أحمد بن يحيى ثعلب النحوي فيما روينا عنه: دخلت على أحمد ابن حنبل فسمعتة يقول:

إذا ما خلوت الدهر يوما فلا تقل خلوت، و لكن قل عليّ رقيب  
 إذا ما مضى القرن الذي أنت فيهم و خلّفت في قرن فأنت غريب  
 فلا تك مغرورا تعلّل بالمني فعلك مدعوّ غدا فتجيب  
 أ لم تر أنّ الدهر أسرع ذاهب و أنّ غدا للناظرين قريب  
 و ما أحسن قول الحافظ الزكي عبد العظيم المنذري، رحمه الله:  
 اعمل لنفسك صالحا لا تحتفل بظهور قيل في الأنام و قال  
 فالخلق لا يرجي اجتماع قلوبهم لا بدّ من مثن عليك و قال  
 هذا كله، و هو عارف بنفسه معترف بالتقصير في يومه و أمسه، خبير بعيوبه التي لا يطلع عليها مستغفر ممّا لعلّه يبدو منها، لكنّه أكثر  
 الهذيان طمعا في صفح الإخوان مع كونه في أكثره ناقلا و اعتقاد أنّه فضل ممّن كان له قائلا، و الله يسأل أن يجعله كما يظنون و أن  
 يغفر له ما لا يعلمون، و لله درّ القائل:  
 لئن كان هذا الدّمع يجري صبا بة على غير ليلي فهو د مع مضيع  
 و قول غيره:

سهر العيون لغير وجهك باطل و بكاؤهن لغير فضلك ضائع . و جار الله بن فهد مكي در «ذيل ضوء لامع» بعد عبارت مذكوره گفته:  
 [انتهى كلام المؤلف رحمه الله. و يقول بعده تلميذه جار الله بن فهد المكي: إنّ  
 عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۶۱۸

شيخنا صاحب الترجمة حقيق لما ذكره لنفسه من الأوصاف الحسنه، و لقد و الله العظيم لم أر في الحفاظ المتأخرين مثله، و يعلم  
 ذلك كلّ من اطّلع على مؤلفاته او شاهده و هو عارف بفنّه منصف في تراجمه، و رحم الله جدّی حيث قال في ترجمته:  
 إنّهُ انفراد بفنّه و طار اسمه في الآفاق به و كثرت مصنّفاته فيه و في غيره، و كثير منها طار شرقا و غربا شاما و يمنا، و لا أعلم الآن من  
 يعرف علوم الحديث مثله و لا- أكثر تصنيفا و لا أحسن، و لذلك أخذها عنه علماء الآفاق من المشايخ و الطلبة و الرّفاق، و له اليد  
 الطولى الى المعرفة بالعلل و أسماء الرّجال و أحوال الرّواة و الجرح و التعديل، و إليه يشار في ذلك، و لهذا قال بعض العلماء: لم يأت  
 بعد الحافظ الذّهبي مثله يسلك هذه المسالك. أقول: و لقد مات فنّ الحديث من بعده و أسف الناس على فقدّه و لم يخلف بعده  
 مثله.

### وفاء الحافظ شمس الدين السخاوى

و كانت وفاته في مجاورته الأخيرة بالمدينة الشّريفة في عصر يوم الأحد سادس عشرى شعبان سنه اثنين و تسعمائة، و عمره إحدى و  
 سبعون سنه، و صلّى عليه بعد صلاة الصّبح يوم الإثنين ثانى تاريخه بالروضة الشّريفة، و وقف بنعشه تجاه الحجرة المنيفة و القبر  
 الشّريف، و دفن في البقيع خلف قبر إمام دار الهجرة مالك بن أنس بالقرب من سيّدنا إبراهيم بن المصطفى صلى الله عليه و سلّم، و  
 كانت جنازته حافلة و رؤيت له منامات، منها: ما حدّثني به تلميذه الإمام البليغ الشّهاب أحمد بن الحسين العليف المدني، قال: أخبرني  
 السيّد الشّريف النَّاسِكُ الصّادق جمال الدّين عبد الله بن عاذل الحسيني المدني، قال: رأيت الشّيخ شمس الدّين السّخاوى بعد موته  
 في المنام على هيئة حسنة فقلت له: ما فعل الله بك؟ قال حاسبني: و غفر لى و حشرنى مع العلماء. رحمه الله تعالى و نفع به و أعاد  
 علينا من برّكته، و رثاه جماعة بعده بمراثى انتهى.

فهذا شمس الدين السخاوى، حافظهم الحبر البحر ذو الأتى الأتاوى، الدّاخر المحرز الموعب الحاوى، لمّا أثر لا يحجبه السّاتر المميّط  
 الطاوى، قد روى هذا الحديث المورى قبس الإرشاد للمائل إلى الحقّ و الصّاوى، القادح زناد الشّداد

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۱۹

لِلرَّاغِبِ إِلَى الصِّدْقِ وَاللَّامَوِي، فَأُورِدَهُ بِسِيَاقَاتٍ مَبْهَرَةٍ الْمَطَاوِي وَ أَسَانِيدَ مَعْجَبَةٍ هِيَ نَزْهَةُ السَّيَامَعِ وَالرَّأَوِي، وَ رَمَى كُلَّ مَتَعَرِّضٍ لَهُ بِالشَّهَابِ الْمَتَوَقَّدِ الْهَاوِي، وَ وَسَمَ كُلَّ مَرْتَابٍ فِيهِ بِالْمِيسَمِ الْمَلْتَهَبِ الْكَأَوِي، وَ صَيَّرَ كَلَامَ الطَّاعِنِ الْقَادِحِ كَالْهَشِيمِ الدَّأَوِي، وَ جَعَلَ مَقَالَ الْجَاحِدِ الْفَاضِحِ كَالصَّيْرِيمِ الْخَاوِي، فَلَا يَنْكُرُهُ بَعْدَ إِلَّا الثَّانِيَةَ السَّادِرَ الْحَائِرَ الْغَاوِي، وَ لَا يَجْحَدُهُ إِلَّا الْعَامَةُ الثَّانِيَةَ الْمُنَاكَرَ الْمَعَاوِي، وَ اللَّهُ الْوَاقِي بِمَنْهُ عَنِ الصَّرْعَةِ فِي الْمَهَاوِي، وَ هُوَ الصَّائِنُ بِلُطْفِهِ عَنِ الضَّلَالِ فِي الْمَغَاوِي.

### راویان قرن دهم

#### ۱۳۷- اَمَّا رَوَايَتُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَاشِفِي الْوَاعِظِ

حَدِيثِ ثَقَلَيْنِ رَأَى، پَسْ دَر «رِسَالَهُ عَلَيْهِ فِي الْأَحَادِيثِ النَّبَوِيَّةِ» كَفَتَهُ: [دَر فَضِيلَتِ أَهْلِ بَيْتِ كَرَامِ كَهْ أُنْمَهُ دِينَ وَ مُقْتَدَايَانِ عِلْمِ وَ يَقِينِ اَنْدِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعُمْ: إِنِّي تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَ النُّورُ، فَخَذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسَكُوا بِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي.

یعنی می گذارم در میان شما دو چیز بزرگ، یکی از آن کتاب الله که دروست راه راست مر مؤمنان را و ازوست روشنی دل عارفان را، پس فرا گیرید آن را و چنگ در آن زنید و بدان متمسک گردید که حبل الله المتین است، وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا، هر که چنگ در آن زند بمراد برسد، که لعلکم تفلحون. نظم:

از چاه تنک این جهان در حبل قرآن چنگ زن وانکه مراکز بهر تست این حبل در چاه آمده

دوم اهل بیت من، بیاد می دهم شما را حضرت خداوند تعالی، گواه می گیرم در نیکو داشت اهل بیت من. و در تکرار این سخن سه بار دلیلی واضح قائم می شود در تعظیم اهل بیت و محبت و متابعت ایشان. و اهل بیت رسول الله صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین اند، رضوان الله تعالی علیهم اجمعین، بدلیل این حدیث که در صحیحین واردست که آنگاه که این آیه فرود آمد که: نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ

؛ حضرت رسالت پناه صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین را بخواند و گفت:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي

[انتهی.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۲۰

وَ نِيزَ كَاشِفِي دَر «مَوَاهِبِ عَلَيْهِ» كَهْ مَعْرُوفٌ بِهِ «تَفْسِيرِ حُسَيْنِي» سِتْ بِتَفْسِيرِ آيَةِ «سَنَفَرُغُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ»

گفته: [عرب آنچه بزرگ قدر و قیمتی بود آن را «ثقل» گویند.

إِنِّي تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ

[انتهی.

و ملا حسین کاشفی از اکابر علمای نحاریر و أعاضم نبهای مشاهیر سنیّه است، و تفسیرش نزد این حضرات از جمله تفاسیر مشهوره معتمده و أسفار معتبره مستنده می باشد.

حسام الدین بن بایزید سهارنپوری در صدر کتاب «مرافض» گفته: «و هنگام تسوید، کتب معتبره مانند بیضاوی و «معالم» و «مدارک» و «کشاف» و «جامع البیان» اثبات اعتبار تفسیر ملا حسین کاشفی و «تفسیر نظام نیشاپوری» و حسینی و زاهدی و «مشکاة» و شرح ملا علی قاری و شرحین شیخ عبد الحق دهلوی و «صحیح البخاری» و «تیسیر القاری» و «صحیح مسلم» و «صواعق محرقه» و «بستان» ابی

اللیث و «شمائل ترمذی» و «سفر السعادة» و «شرح آن و سنن الهدی» و «شفاء» قاضی عیاض و «شرح مواقف» و «شرح طوابع الأنوار» و «شرح تجرید» و «شرح عقائد» و «تکمیل الایمان» و رساله قطب ربانی حضرت شیخ أحمد سرهندي قدس الله سره و «نواقص الزوافض مرزا مخدوم و «مرقق القلوب» و تحقیق و حسامی و فتاوی عالمگیری و «برهان شرح مواهب رحمان (الرحمن. ظ و هدایه» و «کفایه» شعبی و «معدن الحقائق شرح كنز الدقائق» و «جذب القلوب إلى ديار المحبوب» و «مدارج النبوة» و «معارج النبوة» و «روضة الأحباب» و «ترجمه مستقصى» و «حبيب السير» و رساله «مناقب خلفاء» و «مناقب مرتضوی» و «حياة الحيوان» و «ترجمه قطب شاهی» و «أصول کلینی» و بعضی رسائل دیگر رفضه، مطمع (مطمح. ظ) نظر تفحص داشته احادیث و اخبار و اقوال علماء اخیر و تحقیق مذاهب و اختلاف و احوال بزرگان و قصص اسلاف که درین رساله منقول شده همه را از کتب مذکوره نقل کرده انتهى.

و بعد ازین سهارنپوری در «مرافض» از «تفسیر حسینی» جابجا نقل آورده

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۶۲۱

و مکرر تصریح باعتبار آن نموده، من شاء فليرجع إليه.

و شیخ أحمد بن أبی سعید بن عبد الله بن عبد الرزاق الحنفی الصالحی که معروفست به ملاجیون و فضائل جلیله و مناقب جمیله او از «سبحه المرجان» غلام علی آزاد بلگرامی ظاهرست، در «تفسیر آیات احکام» که مشهورست بتفسیر احمدی گفته: [و قد كنت قدیما أسمع من أفواه الرجال الكرام أن الإمام الغزالي الذي هو من أجلة علماء الإسلام قد جمع آیات الأحكام بحسب الطاقة و الإمكان حتى بلغت خمسمائة بلا- زیاده و لا- نقصان و كنت على ذلك برهة من الزمان و مدة من الأكوان، حتى وقفت على كتب الأصول للعلماء فحول ذكرها فيها تلك القصيدة البديعة و أوردوا هناك هاتنا الحكاية العجيبة، فلما زدت إيماناً و كملت إيقاناً طفقت أتفحص تلك الآيات أتجسسها في العقدة (العقدات. ظ) و القيامة، فلم أجد عليها ظفراً و لم أقف منها أثراً (على أثر ظ) فامرت بلسان الإلهام لا- كوههم من الأوهام أن استنبطها بعون الله تعالى و توفيقه و استخراجها بهدایه طریقه. فأخذت أجمع الآيات التي استنبطت عنها الأحكام الفقهية و القواعد الأصولية و المسائل الكلامية بالترتيب القرآنية (القرآني. ظ) ثم فسرتها بأحسن وجه من التفسير، و شرحتها بأكمل جهة من التحرير، آخذاً من الكتب المتداولة لفحول العلماء، و الزبر المتعاوره بين الأئمة و الصالحاء، و ما ذلك من فنّ و شعب بل من فنون مختلفة و شعب كثيرة، فمن كتب التفاسير: «أنوار التنزيل» و «مدارك التأويل» و كذا الكتاب الجليل الشأن باهر (الباهر. ظ) البرهان الموسوم «بالإتقان في علوم القرآن» و تفسیر الشیخ الرئيس الولی المعروف بظهير الشريعة الغوری، و تفسیر الشیخ الكبير العلی الحسین الواعظ الكاشفی، و تفسیر الشیخ الأجل الزاهد الفهامة و كذا الثقة المعروف بجار الله العلامة، الخ. ازین عبارت ظاهرست که ملا جیون اولاً ذکر کرده که آیات مذکوره این تفسیر را تفسیر کرده بأحسن وجه از تفسیر و شرح نموده باکمل جهت از تحریر و أخذ نموده آن را از کتب متداوله برای فحول علما و زبر متعاوره در میان ائمه و صلحا و از جمله آن تفسیر حسین واعظ کاشفی را شمرده و خود او را بشیخ کبیر علی وصف نموده.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۶۲۲

و مولوی تراب علی در آخر کتاب «التدقیقات الراسخات فی شرح التحقیقات الشامخات- الملقب بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح» گفته: [مخفی مباد که روایات این شرح از صحف موثوقه و زبر ائمه، مانند «تفسیر کبیر» و «تفسیر مدارک» و حسینی و نیشابوری و «معالم التنزیل» تصنیف امام بغوی و «تفسیر احمدی» و «موضح القرآن» و «فتح الرحمن» و «تفسیر بیضاوی» و «مشکاة المصابیح» الی آن قال بعد ذکر کتب آخر: استخراج نموده بقلم حواله نمودیم انتهى .

ازین عبارت ظاهرست که «تفسیر حسینی» از صحف موثوقه و زبر ائمه است که مولوی مذکور از آن روایات شرح خود أخذ نموده و اعتماد بر آن فرموده.

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در «كشف الظنون» گفته: [تفسیر حسین ابن علی الكاشفی الواعظ المتوفی فی حدود سنة ۹۰۰

تسعمائه. و هو تفسیر فارسی متداول فی مجلّد سَمَاءَ بِالْمَوَاهِبِ الْعَلِيَّةِ، کما ذکره ولده فی بعض کتبه. و ترجمته بالترکیه لأبی الفضل محمد بن البدلیسی المتوفی سنه ۹۸۲ اثنتین و ثمانین و تسعمائه. و له «جواهر التفسیر» للزّهراوین، یأتی فی الجیم . و نیز در «کشف الظنون» گفته: [تفسیر الزهراوین- یعنی البقره و آل عمران. و صنف فیہ حسین الواعظ بالفارسیه و سماه «جواهر التفسیر»].

و نیز در «کشف الظنون» گفته: [جواهر التفسیر لتحفه الأمير. فارسی لمولانا حسین بن علی الکاشفی الواعظ المتوفی سنه ست ۹۰۶ و تسعمائه. ألفه لأمیر علی شیر، و هو تفسیر الزّهراوین فی مجلّد ضخیم، أورد فی أوله العلوم المتعلّقه بالتفسیر، و هی اثنان و عشرون فَنّا فی أربعة فصول، و ذکر التفسیر و التأویل و نحو ذلك .

و محمد محبوب عالم در «تفسیر شاهی» که جلالت مرتبت آن از کلام مخاطب وحید و تلمیذ رشیدش واضح و آشکار است، جابجا از «تفسیر حسینی» نقلها آورده طریق اکتار و توفیر منقولات از آن سپرده، چنانچه در تفسیر آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُلُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ» عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۶۲۳ گفته: [در «تفسیر حسینی» می آرد از مرتضی کرم الله وجهه و فاروق رضی الله تعالی عنه منقولست که مراد ازین قوم ده قبیله‌اند که فاجرترین قبائل قریش بودند، یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق تغیر کردند].

و نیز در «تفسیر شاهی» مسطور است: [و در «تفسیر حسینی» آورده:

ثعلبی از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما نقل می کند که مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه فتنها را می شناخت از «حم-عسق»].

و نیز در «تفسیر شاهی» مذکور است: [در «تفسیر حسینی» می گوید: از حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما نقل می کند: کافران را دو تمنای عجبت: یکی در دنیا که می گوید نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت: لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

، و هیچکدام ازین دو متمنی وجود نخواهد گرفت .

و نیز در «تفسیر شاهی» در تفسیر آیه «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»

مسطورست: [و در «تفسیر حسینی» آورده که مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد آن این ست، زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت می رسانم و از بسیاری عفو می کنم و وی از آن کریم ترست که گناهی که یک بار عفو کرد دیگر بار عقوبت کند بر آن در عقبی انتهی.

و علاوه برین خود شاه صاحب در همین کتاب «تحفه»، «تفسیر حسینی» را در جمله کتب مذهب خود ذکر نموده و روایت آن را قابل تسلیم و تأویل ظاهر نموده، چنانچه در جواب طعن یازدهم از مطاعن أبو بکر گفته: [تفصیل این مقدمه آنکه روایات اهل سنت در این قصه مختلف‌اند، اکثر روایات باین مضمون آمده‌اند که أبو بکر (رض) را برای امارت حج منصوب کرده روانه کرده بودند نه برای رسانیدن برائت، و حضرت امیر را بعد از روانه شدن أبو بکر (رض) چون سوره برائت نازل شد و نقض عهد مشرکان در آن سوره فرود آمد از عقب فرستادند تا تبلیغ این احکام تازه نماید.

پس در این صورت عزل أبو بکر (رض) أصلاً واقع نشد بلکه این هر دو کس برای دو امر

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۶۲۴

مختلف منصوب شدند، پس درین روایات خود جای تمسک شیعه نماند که مدار آن بر عزل أبو بکرست و چون نصب نبود عزل چرا واقع شود. و در «بیضاوی» و «مدارک» و «زاهدی» و «تفسیر نظام نیشاپوری» و «جذب القلوب» و «شروح مشکاه» همین روایت را اختیار نموده‌اند، و همین ست أرجح نزد اهل حدیث. و از «معالم» و «حسینی» و «معارج» و «روضه الأجاب» و «حبیب السیر» و

«مدارج» چنان ظاهر می شود که اوّل آن حضرت أبو بکر صدیق را بقرأت این سوره امر نموده بودند بعد از آن علی مرتضی را در این کار نامزد فرمودند .. و این دو احتمال دارد: یکی آنکه أبو بکر صدیق (رض) را ازین خدمت عزل کرده علی مرتضی را منصوب فرمودند بجای او.

دوم آنکه: علی مرتضی را شریک أبو بکر کردند تا این هر دو باین خدمت قیام نمایند، چنانچه روایات «روضه الأحباب» و بخاری و مسلم و دیگر جمیع محدّثین همین احتمال دوم را قوّت می بخشد.

فهذا الكاشف عمدة مفسّريهم الأعيان، المعروفين بجلالة الخطر و عظم الشأن، قد كشف و أبان، في تفسيره المشهور من سالف الزّمان، عن هذا الحديث الثّبر البرهان، الظاهر السّليطان، فلا يصدف عن الحقّ بعد ما ظهر و استبان، و غبّ ما تلاّأ على الابصار و الأعيان، إلّا الجاحد المتعامي المهان، و المعاند المباهت المنغمر في الشّحناء و الشّنّان، و الله وليّ التّوفيق لتلقّى الصّدق بالإذعان، و الزّكون إلى الصّواب بالإيقان.

### ۱۳۸- أما رواية جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين أبي بكر السيوطي

حديث ثقلين را، پس در كتب عديده از تصانيف خود طرق مختلفه و ألفاظ متنوّعه اين حديث شريف را آورده، چنانچه در «إحياء الميت بفضايا اهل بيت [۱]» گفته: [۱] عندي من «إحياء الميت» نسختان في إحداهما اربعون حديثا و قال في صدرها:

و بعد فهذه اربعون حديثا سميتها بإحياء الميت بذكر فضائل اهل البيت» و في الاخرى. ستون حديثا و قال في صدرها: «هذه ستون حديثا سميتها إحياء الميت بفضائل اهل البيت. و التي نقلت عنها في هذا المقام هي النسخة الكبيرة فليتبّه (۱۲). منه طاب ثراه).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۲۵

[الحديث الخامس -

أخرج مسلم و الترمذی و النسائي عن زيد بن أرقم قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: أذكركم الله في أهل بيتي.

الحديث السادس -

أخرج الترمذی و حشّنه و الحاكم عن زيد بن أرقم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدى، كتاب الله و عترتي أهل بيتي و لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

الحديث السابع -

أخرج عبد ابن حميد في مسنده عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: إنّي تارك فيكم الثقلين ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض.

الحديث الثامن -

أخرج أحمد و أبو يعلى عن أبي سعيد الخدري أنّ رسول الله صلى الله عليه و سلّم قال: إنّي أوشك أن ادعى فأجيب و إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنّ اللّطيف الخبير خبرني أنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما].

و نیز در «إحياء الميت» گفته: [الحديث الثانی و العشرون -

أخرج البزار عن أبي هريرة، قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: إنّي قد خلّفت فيكم اثنين لن تضلّوا بعدهما كتاب الله و نسبي و لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض.

الحديث الثالث و العشرون -

أخرج البزار عن عليّ. قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: إنّي مقبوض و إنّي قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله تعالى و أهل



بیتی و انکم لن تضلوا بعدهما].

و نیز در «احیاء المیت» گفته: [الحديث الأربعون -

أخرج الترمذی و حسنہ، عن جابر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: أيها الناس! إنّي تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي .

و نیز در «احیاء المیت» گفته: [الحديث الثالث و الأربعون -

أخرج الطبرانی عن المطّلب بن عبد الله بن حنطب عن أبيه، قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه و سلم بالجحفه فقال: أ لست أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى يا رسول الله! قال: فإنّي سألکم عن اثنين: عن القرآن و عن عترتي .

و نیز در «احیاء المیت» گفته: [الحديث الخامس و الخمسون -

أخرج

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۶۲۶

الباوردی عن أبي سعيد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم إنّي تارك فيكم الثقلين ما إن تمسّکتُم به لن تضلوا كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديکم و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يتفرقا حتّى يردا علىّ الحوض.

الحديث السادس و الخمسون -

أخرج أحمد و الطبرانی عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إنّي تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يتفرقا حتّى يردا علىّ الحوض .

و نیز سیوطی در «نهاية الإفضال فی تشريف الآل» گفته: [الحديث التاسع

عن زيد بن أرقم أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: اذکرکم الله فی أهل بيتي، أخرجه مسلم و غيره.

الحديث العاشر - و

عنه إن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: إنّي تارك فيکم ما إن تمسّکتُم به لن تضلوا بعدی أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يتفرقا حتّى يردا علىّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

أخرجه الترمذی

و حسنہ .

و نیز سیوطی در «أساس فی مناقب بنی العباس» گفته: [

عن زيد بن أرقم، قال: قام رسول الله صلى الله عليه و سلم يوما خطيبا فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذکر ثم قال: أمّا بعد، أيها الناس! فإنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربّي فأجيب و أنا تارك فيکم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رغّب فيه ثم قال: و أهل بيتي، اذکرکم الله فی أهل بيتي. فقيل لزيد ابن أرقم: و من أهل بيته؟ ألسن نساؤه من أهل بيته؟ قال: نساؤه من أهل بيته و لكنّ أهل بيته من حرم الصدقة بعده عليهم. قيل: و من هم؟ قال هم آل

على و آل عقيل و آل جعفر و آل العباس. رواه مسلم فی صحيحه،

و النسائي عن زيد بن أرقم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إنّي تارك فيکم ما إن تمسّکتُم به لن تضلوا بعدی أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يتفرقا حتّى يردا علىّ الحوض، فانظروا كيف

تخلفوني فيهما. رواه الترمذی و قال:

حديث حسن، و الحاكم فی «المستدرک»

و قال: صحيح على شرط البخاری. و



عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۲۷

مسلم عن جابر بن عبد الله قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجته يوم عرفه وهو على ناقته العضباء يخطب فسمعتة يقول: يا أيها الناس! إنني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي. رواه الترمذي وقال: حديث حسن.

و نیز سیوطی در أول «أساس» گفته: [الحمد لله الذي وعد هذه الامة المحمدية بالعصمة من الضلالة ما إن تمسكت بكتابه وعترته نبيه و خص آل البيت النبوي من المناقب الشريفة ما قامت عليه الأحاديث الصحيحة لساطع البرهان وجليه الخ. و نیز سیوطی در «إنافه في رتبة الخلافة» گفته: ]

و أخرج الطبراني عن عبد الله بن حنظل قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: أ لست أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى يا رسول الله! قال: فإنني سائلكم عن اثنين عن القرآن و عن عترتي، ألا لا- تقدّموا فتضلوا و لا- تخلّفوا عنها (عنهما ظ) فتهلكوا].

و نیز سیوطی در «بدور سافره عن امور الآخرة» گفته: [أخرج ابن أبي عاصم في السينة عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنني تارك فيكم الثقلين الخلفيتين من بعدى: كتاب الله و عترتي، فإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. و نیز سیوطی در تفسیر «در منثور» بتفسیر آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» گفته: ]

و أخرج أحمد عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله: صلى الله عليه وسلم إنني تارك فيكم خليفتين كتاب الله عز و جلّ جبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. و أخرج الطبراني عن زيد بن أرقم قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إنني لكم فرط و إنكم واردون على الحوض فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين. قيل: و ما الثقلان؟ يا رسول الله! قال: الأكبر كتاب الله عز و جلّ سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فتمسكوا به لن تزلوا و لا تضلوا و الأصغر عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض و سألت لهما ذاك ربّي، فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تعلّموهما فإنهما أعلم منكم. و أخرج ابن سعد و أحمد و الطبراني

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۲۸

عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أيها الناس! إنني تارك فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدى أمرين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. و نیز در تفسیر «در منثور» در تفسیر آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» گفته:

[أخرج الترمذي و حسنه و ابن الأنباري في «المصاحف» عن زيد بن أرقم رضى الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إنني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السجاء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما].

و نیز سیوطی در «جامع صغير» گفته:

[أما بعد، ألا أيها الناس! فإنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربّي فاجيب و أنا تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، من استمسك به و أخذ به كان على الهدى، و من أخطأه ضلّ، فخذوا بكتاب الله تعالى و استمسكوا به و أهل بيتي، اذ كرم الله في

أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي، (اذكركم الله في أهل بيتي صح. ظ). حم. و عبد بن حميد. م. عن زيد بن أرقم. و نیز سيوطی در «جامع صغير» گفته:

[إني تارك فيكم خليفتي كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء والأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. جم. طب. عن زيد بن ثابت .

و نیز سيوطی در «خصائص كبرى» گفته:

[أخرج الترمذی و حسنه، و الحاكم و صححه؛ عن زيد بن أرقم أن النبي صلى الله عليه و سلم قال: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و أهل بيتي .

و نیز سيوطی در «درّ نثیر - مختصر نهاییه ابن اثیر» در لغت ثقل گفته:

[إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي

سماهما ثقلين لعظم قدرهما و يقال لكل نفيس خطير: ثقل. أو لأن الأخذ بهما و العمل ثقیل

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۲۹

و محامد و فیره و مدائح غزیره و مفاخر کثیره و مآثر اثیره علامه جلال الدین سیوطی که اکابر منقّدين و أعظم محققين سَيِّه برای او ثابت می نمایند بالاتر از آنست که استیفای آن توان کرد؛ شطری از آن بر ناظر «لواقح الأنوار» عبد الوهاب بن أحمد شعرانی، و «نور سافر» عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی، و «سبل الهدی و الرّشاد» محمد بن یوسف الشّامی، و «مقالید الأسانید» أبو مهدی ثعالبی، و «سمط مجید» شیخ أحمد قشاشی، و «رساله أسانید» شیخ أحمد بن محمد نخلی، و «فتح المتعال» أبو العباس أحمد بن محمد المقری، و «فیض القدير» عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوی، و «كفاية المتطلع» تاج الدین دهان مکی، و «در رستیّه» محمد بن علی بن منصور شنواری، و رساله «إرشاد إلى مهمّات الإسناد» و «انتباه في سلاسل اولياء الله» شاه ولی الله و «بدر طالع» محمد بن علی شوکانی، و «بستان المحدثين»، و «رساله أصول حديث» خود مخاطب، و «قول مستحسن» مولوی حسن زمان معاصر، و «تاج مكلل»، و «إتحاف النبلاء» مولوی صديق حسن خان معاصر، ظاهر و باهرست.

در این جا بر ترجمه او که در «حسن المحاضره فی أخبار مصر و القاهرة» تصنیف خودش در «ذكر من كان بمصر من الأئمة المجتهدين» مذکورست اکتفا ترجمه جلال الدین سیوطی می رود، و هی هذه: [ترجمة مؤلف هذا الكتاب عبد الرحمن بن الكمالی أبی بكر بن محمد بن سابق الدین ابن الفخر عثمان بن ناظر الدین محمد بن سيف الدین خضر بن نجم الدین أبی الصّلاح أيوب بن ناصر الدین محمد بن الشّیخ همام الدین الهمام الخضيری الاسیوطی. و إنما ذكرت ترجمتي في هذا الكتاب اقتداء بالمحدثين قبلي، فقل أن ألف أحد منهم تاريخاً إلماً و ذكر ترجمته فيه. و ممن وقع له ذلك الإمام عبد الغافر الفارسی فی «تاریخ نيسابور» و یاقوت الحموی فی «معجم الأدباء»، و لسان الدین بن الخطیب فی «تاریخ غرناطة» و الحافظ تقي الدین الفاسی فی «تاریخ مکه»، و الحافظ أبو الفضل بن حجر فی «قضاء مصر»، و أبو شامة فی «الروضین (الروضتين. ظ) و هو أروعهم و أزهدهم.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۳۰

فأقول: أمّا جدی الأعلى همام الدین فكان من أهل الحقيقة. و من مشايخ الطریق و سیأتی ذكره فی قسم الصّوفیة و من دونه كانوا من أهل الوجاهة (الوجاهة ظ) و الرّیاسة، منهم من ولی الحكم ببلده، و منهم من ولی الحسبة بها، و منهم من كان تاجراً فی صحبة الأمير شیخون و بنی مدرسه باسیوط و وقف علیها أوقافاً، و منهم من كان متمولاً، و لا أعرف منهم من خدم العلم حقّ الخدمة إلّا والدی، و سیأتی ذكره فی قسم الفقهاء الشّافعیة. و أمّا نسبتنا بالخضيری، فلا اعلم ما تكون إليه هذه النسبة إلّا الخضيریة محلّمة ببغداد، و قد حدثنی من أثق به أنّه سمع والدی رحمه الله تعالى يذكر أن جدّه الأعلى كان أعجمياً أو من الشرق، فالظاهر أن النسبة إلى المحلّة المذكورة. و كان مولدی بعد المغرب ليلة الأحد مستهلّ رجب سنة تسع و اربعین و ثمانمائة، و حملت فی حياة أبی إلى الشّیخ محمد

المجذوب رجل كان من كبار الأولياء بجوار المشهد النفيسى فبرك على و نشأت يتيما، فحفظت القرآن ولى دون ثمان سنين، ثم حفظت «العمدة» و «منهاج الفقه و الاصول» و «ألفية ابن مالك»، و شرعت فى الاشتغال بالعلم من مستهل سنة أربع و ستين، فأخذت الفقه و النحو عن جماعة من الشيوخ و أخذت الفرائض عن العلامة فرضى زمانه الشيخ شهاب الدين الشارمساحى الذى كان يقال إنه بلغ السن العالية و جاوز المائة بكثير، و الله أعلم بذلك. قرأت عليه فى شرحه على «المجموع» و اجزت بتدريس العربية فى مستهل سنة ست و ستين و قد ألفت فى هذه السنة فكان أول شىء ألفت «شرح الاستعاذة و البسملة» و أوقفت عليه شيخنا شيخ الإسلام علم الدين البلقينى فكتب عليه تقریضا، و لازمته فى الفقه إلى أن مات، فلازمت ولده فقرأت عليه من أول «التدريب» لوالده إلى الوكالة، و سمعت عليه من أول «الحاوى الصغیر» إلى العدد، و من أول «المنهاج» إلى الزکوة، و من أول «التنبیه» إلى قریب من باب الزکوة و قطعة من «الروضه» من باب القضاء، و قطعة من «تكملة شرح المنهاج» للزركشى، و من «احياء الموت» إلى الوصايا أو نحوها. و أجازنى بالتدريس و الإفناء من سنة ست و سبعين، و حضر تصديرى، فلما توفى سنة ثمان و سبعين لزمتم شيخ الإسلام شرف الدين المناوى، فقرأت عليه قطعة من «المنهاج» و سمعته عليه فى

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۳۱

التقسيم إلّا مجالس فأتتني، و سمعت دروسا من «شرح البهجة» و من حاشية عليها و من «تفسير البيضاوى».

و لزمتم فى الحديث و العربية شيخنا الإمام العلامة تقى الدين الشبلى الحنفى فواظبته أربع سنين، و كتب لى تقریضا على «شرح ألفية ابن مالك» و على «جمع الجوامع» فى العربية تأليفى و شهد لى غير مرة بالتقدم فى العلوم بلسانه و بنانه، و رجع إلى قولى مجردا فى حديث، فإنه أورد فى حاشيته على «الشفاء» حديث أبى الحمراء فى الإسراء و عزاه إلى تخريج ابن ماجه، فاحتجت إلى إirاده بسنده فكشفت ابن ماجه فى مظنته فلم أجده فمررت على الكتاب كله فلم أجده، فأتهمت نظرى فمررت مرة ثانية فلم أجده. فعدت ثالثة فلم أجده، و رأيته فى «معجم الصحابة» لابن قانع.

فجئت إلى الشيخ فأخبرته، فبمجرد ما سمع منى ذلك أخذ نسخته و أخذ القلم فضرب على لفظ ابن ماجه و ألحق ابن قانع فى الحاشية فأعظمت ذلك، و هبته لعظم منزله الشيخ فى قلبى و احتقارى فى نفسى، فقلت: أ لا تصبرون؟ لعلكم تراجعون! فقال: لا إنما قلدت فى قولى «ابن ماجه» البرهان الحلبى. و لم أنفك عن الشيخ إلى أن مات.

و لزمتم شيخنا العلامة استاذ الوجود محبى الدين الكافيجى أربع عشرة سنة، فأخذت عنه الفنون من التفسير و الاصول و العربية و المعانى و غير ذلك، و كتب لى إجازة عظيمة، و حضرت عند الشيخ سيف الدين الحنفى دروسا عديدة فى «الكشاف» و «التوضيح» و حاشيته عليه و «تلخيص المفتاح» و «العضد».

و شرعت فى التصنيف فى سنة ست و ستين و بلغت مؤلفاتى إلى الآن ثلاثمائة كتاب سوى ما غسلته و رجعت عنه.

و سافرت بحمد الله تعالى إلى بلاد الشام و الحجاز و اليمن و الهند و المغرب و التكرور، و لما حججت شربت من ماء زمزم لأمور. منها: أن أصل فى الفقه إلى رتبة الشيخ سراج الدين البلقينى، و فى الحديث إلى رتبة الحافظ ابن حجر.

و أفتيت من مستهل سنة إحدى و سبعين، و عقدت إملاء الحديث من مستهل سنة

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۳۲

اثنين و سبعين، و رزقت التبخر فى سبعة علوم: التفسير، و الحديث، و الفقه، و النحو، و المعانى، و البيان، و البديع على طريقة العرب و البلغاء لا على طريق العجم و أهل الفلسفة. و الذى أعتقده أن الذى و صلت إليه من هذه العلوم الستة سوى الفقه و النقول التى أطلعت عليها فيها، لم يصل إليه و لا وقف عليه أحد من أشياخى فضلا عمن هو دونهم. و أما الفقه، فلا أقول ذلك فيه، بل شيخى فيه أوسع نظرا و أطول باعا. و دون هذه السبعة فى المعرفة أصول الفقه و الجدل و التصريف و دونها الإنشاء و الترسل و الفرائض، و دونها القراءات و لم آخذها عن شيخ، و دونها الطب. و أما علم الحساب فهو أعسر شىء على و أبعد عن ذهنى، و إذا نظرت فى مسئلة

تتعلّق به فكأنما أحاول جبلا أحمله! وقد كملت عندي الآن آلات الجهاد بحمد الله تعالى، أقول ذلك تحدّثا بنعمه الله تعالى لا فخرا، و أيّ شيء في الدنيا حتّى يطلب تحصيلها في الفخر وقد أذف الرّحيل و بدا الشّيب و ذهب أطيب العمر، و لو شئت أن أكتب في كلّ مسئلة مصنّفا بأقوالها و أدلّتها الثّقليّة و القياسيّة و مداركها و نقوضها و أجوبتها و الموازيّة (الموازنة. ظ) بين اختلاف المذاهب فيها؛ لقدرت على ذلك من فضل الله تعالى لا بحولي و لا بقوّتي، فلا حول و لا قوّة إلّا بالله، ما شاء الله لا قوّة إلّا بالله.

و قد كنت في مبادئ الطلب قرأت شيئا في علم المنطق ثم ألقى الله كراهته في قلبي، و سمعت أن ابن الصّيلاح أفتى بتحريمه فتركته لذلك فعوضني الله تعالى عنه علم الحديث الذي هو أشرف العلوم.

و أما مشايخي في الرواية سماعا و إجازة فكثير أوردتهم في المعجم الذي الذي جمعتهم فيه و عدّتهم نحو مائة و خمسين، و لم أكثر من سماع الرواية لاشتغالي بما هو أهمّ و هو قراءة الدّراية.

و هذه أسماء مصنّفاتي لتستفاد: فن التفسير و تعلقاته و القراءات: الإتقان في علوم القرآن. الدّر المنثور في تفسير المأثور. ترجمان القرآن في التفسير. المسند.

أسرار التنزيل، يسمّى قطف الأزهار في كشف الأسرار. لباب الثّقول في أسباب التّزول. مفحّمات الأقربان في مبهمات القرآن. المهدّب فيما وقع في القرآن من

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٣٣

المعرب. الإكليل في استنباط التنزيل. تكملة تفسير الشّيخ جلال الدّين المحلّي.

التبجير (التحبير. ظ) في علوم التفسير. حاشية على تفسير البيضاوي. تناسق الدّر في تناسب السّور. مراصد المطالع في تناسب المقاطع و المطالع. مجمع البحرين و مطلع البدرين في التفسير. مفاتيح الغيب في التفسير. الأزهار الفائحة على الفاتحة. شرح الاستعاذة و البسملة. الكلام على أوّل الفتح، و هو تصدير ألقية لما باشرت التدريس بجامع شيخون بحضرة شيخنا البلقيني. شرح الشّاطبيّة. الألفيّة في القراءة العشر.

خمائل الزّهر في فضائل السّور. فتح الجليل للعبد الدّليل، في الأنواع البديعيّة المستخرجة من قوله تعالى: الله وليّ الذين آمنوا، الآية، و عدّتها مائة و عشرون نوعا. القول الفصيح في تعيين الدّبيح. اليد البسطى في الصّلاة الوسطى. معترك الأقربان في مشترك القرآن. فن الحديث و تعلقاته: كشف المغطّى في شرح الموطّأ. إسعاف المبطل برجال الموطّأ. التوشيح على الجامع الصّحيح. الدّيباج على صحيح مسلم بن الحجاج.

مرقاة الصّيعود على سنن أبي داود. قوت المغتذى على جامع الترمذى. زهر الربى على المجتبى. مصباح الزجاجة إلى شرح ابن ماجة. تدريب الراوى في شرح تقريب النّواوى. شرح ألفيّة العراقي. الألفيّة، تسمّى نظم الدّر في علم الأثر. شرحها، يسمّى قطر الدّر. التهذيب (التذنيب. ظ) في الزّوائد على التّقريب. عين الإصابة في معرفة الصّحابة. كشف التّلييس عن قلب أهل التدليس. توضيح المدرك في تصحيح المستدرك. اللّثالي المصنوعة في الأحاديث الموضوعّة. التّكت البديعات على الموضوعات. الدليل على القول المسند. القول الحسن في الدّبّ عن السّنين. لبّ اللّباب في تحرير الأنساب. تقريب الغريب المدرج الى المدرج. تذكرة المؤتسى بمن حدّث و نسى. تحفة النّابه بتلخيص المتشابه. الرّوض المكلّل و الورد المعلّل في المصطلح. منتهى الآمال في شرح حديث إنّما الأعمال المعجزات و الخصائص النّبويّة. شرح الصّدور بشرح حال الموتى في القبور. البدور السّافرة عن امور الآخرة.

ما رواه الواعون في أخبار الطّاعون. فضل موت الأولاد. خصائص يوم الجمعة. منهاج

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٣٤

السّيئة و مفتاح الجنّة. تمهيد الفرش في الخصال الموجبة لظّل العرش. بروغ الهلال في الخصال الموجبة للظلال. مفتاح الجنّة في الاعتصام بالسّيئة. مطلع البدرين فيمن يؤتى أجرين. سهام الإصابة في الدّعوات المجابة. الكلم الطّيب و القول المختار في المأثور من

الدَّعَوَاتِ وَالْأَذْكَارِ. إِذْكَارُ الْأَذْكَارِ. الطَّبُّ النَّبَوِيُّ. كَشَفُ الصَّلَصلَةِ عَنْ وَصْفِ الزَّلْزَلَةِ. الْفَوَائِدُ الْكَامِنَةُ فِي إِيمَانِ السَّيِّدَةِ آمَنَةٍ، وَ يُسَمَّى أَيْضًا: التَّعْظِيمُ وَالْمِنَّةُ فِي أَنَّ أَبَوَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْجَنَّةِ. الْمَسْلَسَلَاتُ الْكُبْرَى. جِيَادُ الْمَسْلَسَلَاتِ. أَبْوَابُ السَّيِّدَةِ فِي أَسْبَابِ الشَّهَادَةِ. أَخْبَارُ الْمَلَائِكَةِ. التَّغُورُ الْبَاسِمَةُ فِي مَنَاقِبِ السَّيِّدَةِ آمَنَةٍ (فَاطِمَةُ. ظ) مَنَاجِصُ الصُّفَا فِي تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الشِّفَاءِ. الْإِسَاسُ فِي مَنَاقِبِ بَنِي الْعَبَّاسِ.

دَرْ السَّيِّحَابَةِ فِيمَنْ دَخَلَ مِصْرَ مِنَ الصَّيْحَابَةِ. زَوَائِدُ شَعْبِ الْإِيمَانِ لِلْبِيهَقِيِّ. لَمْ الْأَطْرَافُ وَ ضَمَّ الْأَتْرَافُ. أَطْرَافُ الْأَشْرَافِ بِالْإِشْرَافِ عَلَى الْأَطْرَافِ. جَامِعُ الْمَسَانِيدِ. الْفَوَائِدُ الْمُتَكَثِّرَةُ فِي الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ. الْأَزْهَارُ الْمُتَنَاطِرَةُ فِي الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ. تَخْرِيجُ أَحَادِيثِ الدَّرَّةِ الْفَاخِرَةِ. تَخْرِيجُ أَحَادِيثِ الْكِفَايَةِ، يُسَمَّى تَجْرِبَةً: الْعِنَايَةُ. الْحَصْرُ وَ الْإِشَاعَةُ لِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ. الدَّرَرُ الْمُنْتَشِرَةُ فِي الْأَحَادِيثِ الْمُشْتَهَرَةِ. زَوَائِدُ الرِّجَالِ عَلَى تَهْذِيبِ الْكَمَالِ.

الدَّرَرُ الْمُنْظَمُ فِي الْأَسْمَاءِ الْمَعْظَمِ. جُزْءٌ فِي الصِّيْلَةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. مِنْ عَاشَ مِنَ الصَّحَابَةِ مِائَةً وَ عَشْرِينَ جُزْءٌ فِي أَسْمَاءِ الْمَدْلُوسِينَ. اللَّمْعُ فِي أَسْمَاءِ مَنْ وَضَعَ. الْأَرْبَعُونَ الْمُتَبَاثِنَةُ.

دُرَرُ الْبَحَارِ فِي الْأَحَادِيثِ الْقَصَارِ. الرِّيَاضَةُ الْأَنْيَقَةُ فِي شَرْحِ أَسْمَاءِ خَيْرِ الْخَلِيقَةِ. الْمَرْقَاةُ الْعَلِيَّةُ فِي شَرْحِ الْأَسْمَاءِ النَّبَوِيَّةِ الْآيَةِ الْكُبْرَى فِي شَرْحِ قَصِيَّةِ الْإِسْرَى. أَرْبَعُونَ حَدِيثًا مِنْ رَوَايَةِ مَالِكٍ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عَمْرِو. فَهْرَسْتُ الْمَرْوِيَّاتِ. بَغْيَةُ الرَّائِدِ فِي الذَّيْلِ عَلَى مَجْمَعِ الزَّوَائِدِ. أَزْهَارُ الْأَكَامِ فِي أَخْبَارِ الْأَحْكَامِ. الْهَيْبَةُ السَّيْنِيَّةُ فِي الْهَيْبَةِ النَّتِيَّةِ. تَخْرِيجُ أَحَادِيثِ شَرْحِ الْعُقَائِدِ. فَضْلُ الْجِلْدِ الْكَلَامِ عَلَى حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ: حَفِظَ اللَّهُ يَحْفَظُكَ. أَرْبَعُونَ حَدِيثًا فِي فَضْلِ الْجِهَادِ. هُوَ تَصْدِيرُ لَقِيَّتِهِ لَمَّا وَلَّيْتُ دَرْسَ الْحَدِيثِ بِالشَّيْخُونِيَّةِ. أَرْبَعُونَ حَدِيثًا فِي رَفْعِ الْيَدَيْنِ بِالْإِدْعَاءِ. التَّعْرِيفُ بِآدَابِ التَّأْلِيفِ. الْعَشَارِيَّاتُ. الْقَوْلُ الْأَشْبَهُ فِي حَدِيثِ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. كَشَفُ الثَّقَابِ عَنْ الْأَلْقَابِ. نَشْرُ الْعَبِيرِ فِي تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الشَّرْحِ الْكَبِيرِ. مَنْ وَافَقَتْ كُنْيَتُهُ كُنْيَةَ زَوْجَتِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ. ذَمُّ زِيَارَةِ الْأَمْرَاءِ. زَوَائِدُ نَوَادِرِ الْأَصُولِ عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۳۵

لِلْحَكِيمِ التَّرْمِذِيِّ. فَنَ الْفَقْهِ وَ تَعْلَقَاتِهِ. الْأَزْهَارُ الْفَضَّةُ فِي حَوَاشِي الرُّوضَةِ. الْحَوَاشِي الصَّيْغَرِي. مُخْتَصَرُ الرُّوضَةِ، يُسَمَّى الْقَنِیَّةُ مُخْتَصَرُ التَّنْبِيهِ يُسَمَّى الْوَافِي فِي شَرْحِ التَّنْبِيهِ الْأَشْبَاهِ وَ النَّظَائِرِ. اللَّوَامِعُ وَ الْبَوَارِقُ فِي الْجَوَامِعِ وَ الْفَوَارِقُ نَظْمُ الرُّوضَةِ، يُسَمَّى الْخِلَاصَةُ. شَرْحُهُ، يُسَمَّى رَفْعُ الْخِصَاصَةِ. الْوَرَقَاتُ. الْمَقْدَمَةُ. شَرْحُ الرُّوضِ. حَاشِيَةُ عَلَى الْقِطْعَةِ

## ۱۳۹ أما روايت نور الدين علي بن عبد الله السمهودي

### اشاره

حديث ثقلين را، پس در «جواهر العقدين في فضل الشرفين: شرف العلم الجلي

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۳۸

و النَّسَبِ الْعَلِيِّ» كه نسخ عديده آن از نظر قاصر گذشته و دو نسخه آن بحمد الله الودود در حين تحرير حاضر و موجودست؛ طرق عديده اين حديث را آورده و با افراد ذكر خاص براي اثبات اين حديث شريف و ذكر مؤيدات آن، طريق نقد و تحقيق سپرده، حيث قال: [الذكر الرابع. ذكر حثه صلى الله عليه وسلم الامية على التمسك بعده بكتاب ربهم و اهل بيت نبينهم و أن يخلفوه فيهما بخير و سؤاله صلى الله عليه وسلم من يرد عليه الحوض عنهما و سؤال ربه عز و جل الامة كيف خلفوا نبينهم صلى الله عليه وسلم فيهما، و وصيته صلى الله عليه وسلم بأهليته، و أن لله تعالى أوصاء بهم و

قوله: استوصوا بأهليتي خيرا فإنني اخاصمكم عنهم غدا و من أكن خصيما أخصمه و من أخصمه دخل النار

، و حثه صلى الله عليه وسلم على حفظهم و التجاوز عن مسيئهم.

عن زيد بن أرقم رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى أحدهما

أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلَ مَمْدُودٍ مِنَ السَّيِّئِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَتَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا بِمَا تَخْلَفُونِي (تَخْلَفُونَنِي. ظ) فِيهِمَا.

أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ وَقَالَ: حَسَنٌ غَرِيبٌ. وَ أَخْرَجَ أَحْمَدُ مَعْنَاهُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ، وَ لَفْظُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلَ مَمْدُودٍ مِنَ السَّيِّئِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَتَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّ اللَّطِيفَ (الْخَبِيرَ. صَح. ظ) أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا بِمَا تَخْلَفُونِي (تَخْلَفُونَنِي. ظ) فِيهِمَا. وَ أَخْرَجَهُ أَيْضًا الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ وَ أَبُو يَعْلَى وَ غَيْرُهُمَا، وَ سَنَدُهُ لَا بَأْسَ بِهِ. وَ أَخْرَجَهُ الْحَافِظُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ الْعَزِيزِ ابْنَ الْأَخْضَرِ فِي «مَعَالِمِ الْعَتَرَةِ النَّبَوِيَّةِ» وَ فِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ ذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَ زَادَ مِثْلَهُ، يَعْنِي كِتَابَ اللَّهِ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ رَكِبَهَا نَجَى، وَ مِثْلَهُمْ، يَعْنِي أَهْلَ بَيْتِهِ، كَمِثْلِ بَابِ حَطَّةٍ، مِنْ دَخَلَهُ غُفِرَتْ لَهُ الذُّنُوبُ.

وَ مِنَ الْعَجِيبِ ذِكْرُ ابْنِ الْجَوْزِيِّ لَهُ فِي «الْعِلَلِ الْمُتَنَاهِيَةِ» فَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِهِ، وَ كَأَنَّهُ لَمْ يَسْتَحْضِرْهُ حِينَئِذٍ إِلَّا مِنْ تِلْكَ الطَّرِيقِ الْوَاهِيَةِ، وَ لَمْ يَذْكُرْ بَقِيَّةَ طَرَقِهِ، بَلْ

فِي «صَحِيحِ مُسْلِمٍ» وَ غَيْرِهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٣٩

خَطِيْبًا بِمَا يَدْعَى خَمًا بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ فَحَمَدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ وَعِظَ وَ ذَكَرَ ثُمَّ قَالَ:

أَمَّا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولَ رَبِّي فَاجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَ النُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ رَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلَ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. فَقِيلَ لَزَيْدٍ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ أَلَيْسَ نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ قَالَ: بَلَى! إِنَّ نِسَاءَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ.

قِيلَ: بَلَى وَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ آلُ عَلِيٍّ وَ آلُ عَقِيلٍ وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ.

قِيلَ: كُلُّ هَؤُلَاءِ حَرَمُ الصَّدَقَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ! أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ مِنْ طَرُقٍ وَ لَفْظُهُ فِي أَحَدِهَا: قُلْنَا، أَيُّ لَزَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ نِسَاؤُهُ؟ فَقَالَ: لَا، ايْمُ اللَّهِ! إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرِ مِنَ الدَّهْرِ ثُمَّ يَطْلُقُهَا فترجع إلى أبيها و قومها. أَهْلُ بَيْتِهِ أَهْلُهُ وَ عَصْبَتُهُ الَّذِينَ حَرَمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ.

وَ أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ فِي «الْمُسْتَدْرَكِ» مِنْ ثَلَاثِ طَرُقٍ وَقَالَ فِي كُلِّ مِنْهَا إِنَّهُ صَحِيحٌ عَلَى شَرَطِ الشَّيْخَيْنِ وَ لَمْ يَخْرُجَاهُ. وَ لَفْظُ الطَّرِيقِ الْأَوَّلِيِّ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَ نَزَلَ غَدِيرَ خَمٍّ أَمَرَ بِدُوحَاتٍ فَقَمَّتْ ثُمَّ قَامَ فَقَالَ:

كَأَنِّي قَدْ دَعَيْتُ فَأُجِيبَتْ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَتَرَتِي فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ. وَ لَفْظُ الطَّرِيقِ الثَّانِيَةِ: نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ سَمَرَاتٍ خَمْسَ دُوحَاتٍ عِظَامَ، فَكَنَسَ النَّاسُ مَا تَحْتَ الشَّجَرَاتِ، ثُمَّ رَاحَ رَسُولُ اللَّهِ عَشِيَّةَ فَصَلَّى ثُمَّ قَامَ خَطِيْبًا فَحَمَدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ وَ وَعِظَ فَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلَّوْا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا وَ هُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي وَ عَتَرَتِي. وَ لَفْظُ الطَّرِيقِ الثَّالثَةِ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

وَ أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ وَ زَادَ فِيهِ عَقِبَ قَوْلِهِ «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»:

سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ لِهَمَّا، فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٤٠

فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.



و روى الحافظ جمال الدين محمد بن يوسف الزرندى المدنى فى كتابه «نظم درر السّـمطين حديث زيد من غير إسناد ولا عزو، و لفظه: روى زيد بن أرقم قال: أقبل رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم حجة الوداع فقال: إني فرطكم على الحوض و إنكم تبعي و إنكم توشكون أن تردوا على الحوض فأسألكم عن ثقلتي كيف خلفتموني فيهما.

فقام رجل من المهاجرين فقال: ما الثقلان؟ قال: الأكبر منهما كتاب الله سبب طرفه بيد الله و سبب طرفه (و طرفه. ن) بأيديكم، فتمسكوا به و الأصغر عترتي، فمن استقبل قبلي و أجاب دعوتي فليستوص بهم خيرا، أو كما قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: فلا تقتلوه و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم و إني قد سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني أن يردا على الحوض كتين، أو قال: كهاتين، و أشار بالمسبحتين. ناصرهما لى ناصر و خاذلهما لى خاذل و وليهما لى ولي و عدوهما لى عدو.]

و نیز سمهودى در «جواهر العقدين» بعد ذكر بعض مؤيدات اين حديث شريف گفته: [ و فى الباب، عن زيادة على عشرين من الصّـحابة، رضوان الله عليهم. فعن جابر ابن عبد الله رضى الله عنهما قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم عرفه و هو على ناقته القصوى يخطب، فسمعتة يقول: يا أيها الناس! إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي. أخرجه الترمذى و قال: حسن غريب. و ابن عقدة فى الموالاة إلّا أنه قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم فى حجة الوداع فلما رجع الى الجحفة أمر بشجرات فقم ما تحتهن، ثم خطب الناس فقال: أما بعد، أيها الناس! إني لا أراني إلّا موشكا أن أدعى فأجيب و إني مسئول و أنتم مسئولون، فما أنتم قائلون! قالوا:

نشهد أنك بلغت و نصحت و أديت. قال: إني لكم فرط و أنتم واردون على الحوض و إني مخلف فيكم الثقلين. الحديث.

و عن حذيفة بن أسيد الغفارى رضى الله عنه، أو زيد بن أرقم رضى الله عنه قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع نهى أصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات أن ينزلوا تحتهن، ثم بعث إليهن فقم ما تحتهن من الشوك و عمد إليهن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۴۱

فصلي تحتهن ثم، قام فقال: يا أيها الناس! إني قد تبأني اللطيف الخبير أنه لن يعمر نبى إلّا نصف عمر النبى يليه من قبله و إني لأظن أن يوشك أن أدعى فأجيب و إني مسئول و إنكم مسئولون، فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيرا. فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلّا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حقّ و ناره حقّ و أن الموت حقّ و أن البعث حقّ بعد الموت و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من فى القبور؟ قالوا: بلى! نشهد بذلك. قال: اللهم اشهد! ثم قال: يا أيها الناس! إن الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه فهذا مولاه يعنى عليا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، ثم قال: يا أيها الناس! إني فرطكم و أنتم واردون على الحوض، حوض أعرض ما بين بصرى إلى صنعاء فيه عدد النجوم قدحان من فضة و إني سائلكم حين تردون على الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الأكبر كتاب الله عزّ و جلّ سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به و لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتي أهل بيتي فإنه قد تبأني اللطيف الخبير أنهما لن ينقضيا حتى يردا على الحوض. أخرجه الطبراني فى الكبير و الضياء فى «المختارة» من طريق سلمة بن كهيل عن أبى الطفيل، و هما من رجال الصحيح، عنه بالشك فى صحابه و أخرجه أبو نعيم فى «الحلية» و غيره من حديث زيد بن الحسن الأنماطى و قد حسنه الترمذى و ضعفه غيره عن معروف بن خربوذ عن أبى الطفيل، و هما من رجال الصحيح، عن حذيفة وحده من غير شك به.

و عن أبى الطفيل أن عليا (رض) قام فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: أنشد الله من شهد يوم غدیر خمّ إلّا قام، و لا يقوم رجل يقول: نبئت، أو: بلغنى؛ إلّا رجل سمعت أذناه و وعاه قلبه. فقام سبعة عشر رجلا منهم خزيمه بن ثابت و سهل بن سعد و عدى ابن حاتم و عقبه بن عامر و أبو أيوب الأنصارى و أبو سعيد الخدرى و أبو شريح الخزاعى و أبو قدامة الأنصارى و أبو لیلی و أبو الهيثم بن التيهان و رجال من قريش. فقال على رضى الله عنه و عنهم: هاتوا ما سمعتم! فقالوا: نشهد أنا أقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع حتى إذا كان الظهر خرج رسول الله صلى الله عليه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۴۲

و سَلَّمَ فَأَمْرٌ بِشَجَرَاتٍ فَشَدَّ بِنَ وَ أَلْقَى عَلَيْهِنَّ ثَوْبٌ ثُمَّ نَادَى بِالصَّلَاةِ، فَخَرَجْنَا فَصَلَّيْنَا ثُمَّ قَامَ فَحَمْدُ اللَّهِ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: قَدْ بَلَّغْتَ. قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ! ثَلَاثَ مَرَّاتٍ (ثُمَّ صَحَّ ظ) قَالَ: إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبْ وَ إِنِّي مُسْتَوِلٌ وَ أَنْتُمْ مُسْتَوِلُونَ ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنَّ دِمَاؤَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ حَرَمَةِ شَهْرِكُمْ هَذَا، أَوْصِيكُمْ بِالنِّسَاءِ، أَوْصِيكُمْ بِالْجَارِ، أَوْصِيكُمْ بِالْمَالِيكِ، أَوْصِيكُمْ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، تَبَيَّأْنِي بِذَلِكَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ، وَ ذَكَرَ حَدِيثَ فِي قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ: صَدَقْتُمْ وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ. أَخْرَجَهُ ابْنُ عَقْدَةَ مِنْ طَرِيقِ مُحَمَّدِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ فَطْرٍ وَ أَبِي الْجَارُودِ كِلَيْهِمَا عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ.

و عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ وَ عَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ بِسَنَدٍ جَيِّدٍ، وَ لَفْظُهُ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، الْحَدِيثُ. وَ أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ بِرِجَالٍ ثِقَاتٍ وَ لَفْظُهُ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

و عَنْ حَمْزَةَ (ضَمِيرُهُ. ظ) الْأَسْلَمِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ أَمَرَ بِشَجَرَاتٍ فَقَمَمْنَ بِوَادِي خَمٍّ وَ هَجَرَ، فَخَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ:

أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي مُقْبِوضٌ أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبْ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ أَذَيْتَ، قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا! وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا. أَخْرَجَهُ ابْنُ عَقْدَةَ فِي الْمَوَالِءِ. وَ عَنْ عَامِرِ بْنِ لَيْلَى بْنِ ضَمْرَةَ وَ حَذِيفَةَ بْنِ أَسِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا صَدَرَ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۴۳

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، وَ لَمْ يَحْجَّ غَيْرَهَا، أَقْبَلَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالْجَحْفَةِ نَهَى عَنْ سِمَرَاتٍ بِالْبَطْحَاءِ مُتَقَارِبَاتٍ: لَا تَنْزِلُوا تَحْتَهُنَّ، حَتَّى إِذَا نَزَلَ الْقَوْمُ وَ أَخَذُوا مَنَازِلَهُمْ سَوَاهِنَ أَرْسَلَ إِلَيْهِنَّ فَقَمَمَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ شَدَّ بِنَ عَنْ رِعَوسِ الْقَوْمِ حَتَّى إِذَا نَوْدَى لِلصَّلَاةِ غَدَا إِلَيْهِنَّ فَصَلَّى تَحْتَهُنَّ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى النَّاسِ، وَ ذَلِكَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ، وَ خَمٌّ مِنَ الْجَحْفَةِ، وَ لَهُ بِهَا مَسْجِدٌ مَعْرُوفٌ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ تَبَيَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَنْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا نَصَفَ عَمْرَ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ وَ إِنِّي لَا أَظُنُّ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبَ وَ إِنِّي مُسْتَوِلٌ وَ أَنْتُمْ مُسْتَوِلُونَ، هَلْ بَلَّغْتُ؟ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَقُولُ: قَدْ بَلَّغْتَ وَ جَهَدْتَ وَ نَصَحْتَ، فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، قَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ وَ أَنَّ نَارَهُ حَقٌّ وَ الْبَعْثُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ. قَالُوا: بَلَى، نَشْهَدُ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا تَسْمَعُونَ؟ أَلَا فَإِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، أَلَا! وَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ، وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا حَتَّى عَرَفَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالَةِ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ، ثُمَّ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، أَعْرَضَ مِمَّا بَيْنَ بَصْرَى وَ صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ نَجُومِ السَّمَاءِ قَدْ حَانَ مِنْ فَضِّهِ، أَلَا وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا حِينَ تَلْقَوْنِي، قَالُوا: وَ مَا الثَّقَلَانِ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرَفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُ بَأْيَدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَبْذُلُوا، أَلَا وَ عِترَتِي فَإِنِّي قَدْ تَبَيَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنْ لَا يَفْتَرِقَا حَتَّى يَلْقِيَانِي، وَ سَأَلْتُ اللَّهَ رَبِّي لَهُمْ ذَلِكَ فَأَعْطَانِي، فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. أَخْرَجَهُ ابْنُ عَقْدَةَ فِي الْمَوَالِءِ مِنْ طَرِيقِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ عَنْهُمَا بِهِ.

و من طریق ابن عقدہ آورده أبو موسى المديني في الصحابة

و قال: إنه غريب جدًا، و الحافظ أبو الفتوح العجلي في كتابه «الموجز في فضائل الخلفاء».

و نیز در «جواهر العقدين» بعد ذکر بعض مؤیدات این حدیث شریف گفته:

[و عن علي رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله سببه بيده و سببه بأيديكم و أهل بيتي. أخرجه إسحاق بن راهويه في مسنده

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۴۴

من طريق كثير بن زيد، عن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب، عن أبيه، عن جدّه عليّ به، و هو سند جيّد. و كذا رواه الدّولابي في «الذّريّة الطّاهرة» و رواه الجعابي في الطالبيين من حديث عبد الله ابن موسى، عن أبيه عبد الله بن حسن، عن أبيه عن جدّه، عن علي رضي الله عنه، و لفظه: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إني مخلف فيكم ما إن تمسّـيـكـتـم به لن تضلّوا كتاب الله عزّ و جلّ طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم و عترتي أهل بيتي و لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض. و رواه البرّار و لفظه: إني مقبوض و إني قد تركت فيكم الثّقـلـين يعنى كتاب الله، و عترتي أهل بيتي و إنكم لن تضلّوا بعدهما و إنّه لن تقوم الساعة حتّى يبتغى أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم كما تبغى الضّالّة، فلا توجد.

و عن أبي ذر (رض) أنّه اخذ بحلقه باب الكعبة فقال: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إني تارك فيكم الثّقـلـين كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. أشار إليه الترمذی في جامعه و أخرجه ابن عقدہ من حديث سعد بن طريف عن الأصـبـغ بن نباتة عنه و عن أبي رافع مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: لما نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم و رضى عنه عند غدير خم مصدره من حجّة الوداع قام خطيبا بالناس بالهجرة فقال: أيّها الناس إني تركت فيكم الثّقـلـين الثّقـل الأـكـبر و الثّقـل الأصـغر فأما الثّقـل الأكبر فبيد الله طرفه و الطرف الآخر بأيديكم و هو كتاب الله فإن تمسّـيـكـتـم به فلن تضلّوا و لن تذلّوا (تزلّوا. ظ) أبدا، و أما الثّقـل الأصـغر فعترتي أهل بيتي إنّ الله هو الخير أخبرني أنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض و سألته ذلك لهما، و الحوض عرضه ما بين بصرى و صنعاء، فيه من الآنية عدد الكواكب و الله سائلكم كيف خلفتموني في كتابه و أهل بيتي، الحديث. أخرجه ابن عقدہ من طريق محمد بن عبد الله بن أبي رافع عن أبيه عن جدّه به. و عن أبي هريرة رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: اني خلّفت فيكم اثنتين لن تضلّوا بعدهما أبدا، كتاب الله و نسبي و لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض.

أخرجه البرّار في مسنده.

و عن أمّ هانئ رضى الله عنها؛ قالت: رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجّته حتى إذا كان

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۴۵

بغدير خمّ أمر بدوحات فقممن، ثمّ قام خطيبا بالهجرة فقال: أمّا بعد، أيّها النّاس! فإنّه يوشك أن أدعى فأجيب و قد تركت فيكم ما لن تضلّوا بعده أبدا كتاب الله طرف بيد الله و طرف بأيديكم و عترتي أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي، ألا إنّهما لن يفتـرـقا حتّى يردا عليّ الحوض، أخرجه ابن عقدہ من حديث عمرو بن سعيد بن عمرو بن جعدّه بن هبيرة عن أبيه، عن أبيه (جدّه ظ) أنّه سمعها تقول به.

و عن أمّ سلمة رضى الله عنها قالت: أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد عليّ رضى الله عنه بغدير خمّ فرفعه حتّى رأينا بياض إبطه فقال: من كنت مولاه فعليّ مولاه، الحديث. و فيه: ثمّ قال: يا أيّها النّاس! إني مخلف فيكم الثّقـلـين كتاب الله و عترتي و لن يتفرّقا حتّى يردا عليّ الحوض. أخرجه ابن عقدہ من حديث عروة بن خـارجـة، عن فاطمة ابنة عليّ، عنها به. و أخرجه جعفر بن محمد الرزّاز عنها بلفظ: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي قبض فيه يقول، و قد امتلأت الحجرة من أصحابه: أيّها النّاس!

یوشک أن أقبض قبضا سريعا فينطلق بي و قد قدّمت إليكم القول معذرة إليكم، ألا إني مخلف فيكم كتاب ربّي عز و جلّ و عترتي، أهل بيتي. ثم أخذ بيد عليّ فرفعها فقال: هذا عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ لا يفترقان حتّى يردا عليّ الحوض فأسألهما ما خلفت فيهما].

و علامه سمهودی از اکابر محققین اعلام و أمثال منقّدين عاليمقام نزد سنيه می باشد. نبذی از محامد وافر و محاسن کاتره و معالی باهره و مدائح زاهره او از «ضوء لامع» شمس الدّین سخاوی و ذیل آن از جار الله محمّد بن عبد العزيز بن فهد مکی و «عجالة الراكب و بلغة الطالب» عبد الغفار بن ابراهيم العکي العدثانی و «نور سافر فی أخبار القرن العاشر» عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی و «سبل الهدی و الرّشاد» محمّد بن یوسف شامی و «وسيلة المال» أحمد بن الفضل بن محمّد با كثير المکي و «صراط سوی» محمّد بن محمّد بن علی الشّیخانی القادری و «جذب القلوب» شیخ عبد الحقّ الدّهلوی و «بلغة المسیر» ابراهيم بن حسن الکردی و «کفایة المتطلّع» تاج الدّین الدّهان المکی و «تنضيد العقود السّیّئة» رضی الدّین محمّد بن علی الشّامی و «نواقض» و «إشاعة» محمّد

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۴۶

ابن عبد الرّسول البرزنجی و «مفتاح النّجاء» مرزا محمّد بن معتمد خان البدخشی و «بدر طالع» محمّد بن علی الشّوکانی و «ذخيرة المال» أحمد بن عبد القادر العجلی و «إيضاح لطافة المقال» فاضل رشید و «إزالة الغین» حیدر علی معاصر؛ بر متّبع خبیر واضح و مستنیرست. در این جا اکتفاء بر عبارت «ضوء لامع» و ذیل آن می رود.

سخاوی در «ضوء لامع» گفته: [علی بن عبد الله بن أحمد بن أبي الحسن علی بن عیسی بن محمّد بن عیسی نور الدّین أبو الحسن بن الجمال الحسنی السّمهودی القاهری الشّافعی، نزیل الحرّین و الماضي أبوه و جدّه يعرف بالشّریف السّمهودی. ولد فی صفر سنه أربع و أربعین و ثمان مائه بسمهود و نشأ بها فحفظ القرآن و «المنهاج» و لازم والده حتّى قرأه علیه بحثا مع شرحه للمحلّي و «شرح البهجة» لكنّ النّصف الثّانی منه سماعا و «جمع الجوامع» و غالب «ألفیّة ابن مالک» بل سمع علیه جلّ البخاری و «مختصر مسلم» للمنذری و غیر ذلك. و قدم القاهرة معه و بمفرده غیر مرّة أولها سنه ثمان و خمسين و لازم أولا الشّمس الجوجری فی الفقه و أصوله و العربیّة، و كان مما قرأ علیه جميع «التّوضیح» لابن هشام و «الخزرجیّة» مع الحواشی الابشیطیّة و شرحه للشّدور و الرّبع الأول من «شرح البهجة» للولّي و شرح شیخه المحلّي «المنهاج» قراءة لأكثره و سماعا لسائره مع سماع غالب شرح شیخه أيضا لجمع الجوامع، بل قرأ بعضهما علی مؤلّفهما مع سماع دروس من الروضة علیه بالمؤیّدیّة.

و أكثر من ملازمة المناوی، و كان ممّا أخذه عنه تقسیم «المنهاج» مرّتين بفوت مجلس او مجلسین فی کلّ منهما لكنّه تلفّق له منهما معا و «التّنبیه» و «الحاوی» و «البهجة» بفوت یسیر فی کلّ منهما، و جانباً من «شرح البهجة» و من «شرح جمع الجوامع» کلاهما لشیخه و قطعهُ من حاشيته علی أوّلهما، و ممّا کتبه علی «مختصر المزنی» فی درس الشّافعی و علی «المنهاج» فی درس الصّالحیّة و ممّا قرأه علیه بحثا قطعهُ من «شرح ألفیة العراقي» و من «بستان العارفين» للّووی. و بجامع عمرو جميع «الرّسالة» للّقشیری، و سمع علیه «المسلسل» بشرطه، و البخاری مرارا بأفوات، و قطعهُ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۴۷

من مسلم و من «مختصر جامع الأصول» للبارزی، و من آخر «تفسیر البیضاوی».

و ألبسه خرقة التّصوّف و قرأ علی النّجم ابن قاضی عجلون بعض تصحيحه للمنهاج و علی الشّمس البامی قطعهُ من «شرح البهجة» مع حضور تقاسيمه فی «المنهاج» و علی الرّزین زکریا «شرح المنهاج الأصلي» للأسنائی و غالب شرحه علی «منظومة ابن الهائم» فی الفرائض. و علی الشّمس الشّروانی «شرح عقائد التّسفی» للتفتازانی، بل سمعه علیه ثانیة و غالب «شرح الطوالع» للأصفهانی. و سمع علیه الإلهیات بحثا بمکّه و قطعهُ من «الکشاف» و غالب مختصر سعد الدین علی «التلخیص» و شیئا من «المطول» و من العضد شرح ابن

الحاجب و من «شرح المنهاج الأصلي» للسَّيِّدِ الْعَبْرِي وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

و حضر عند العلم البلقيني من دروسه في قطعة الأسنان و عند الكمال إمام الكاملية دروسا و ألبسه الخرقة و لَقَّنه الذَّكر و قرأ «عمدة الأحكام» بحثا على السَّيِّدِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ الْوَهَّابِ و أذن له في التدريس هو و البامِّي و الجوجري، و فيه و في الإفتاء الشَّهاب الشَّارمَسَاحِي بعد امتحانه له في مسائل و مذاكرته معه، و فيهما أيضا زكريّا، و كذا المحليّ و المناوي، و عظم اختصاصه بهما، و تزايد مع ثانيهما بحيث خطبه لترويج سبطه، و قرّره معيدا في الحديث بجامع طولون، و في الفقه بالصالحية و أسكنه قاعة القضاء بها و عرض عليه النيابة فأبى، ثم فوّض إليه عند رجوعه مرّة إلى بلده مع القضاء حيث حلّ النظر في أمر نواب الصَّيِّعِدِ و صرف غير المتأهل منهم فما عمل بجميعة.

ثم إنّه استوطن القاهرة مع توجّهه لزيارة أهله أحيانا إلى أن توجّه للحجّ و معه والدته في ذي القعدة سنة سبعين في البحر و كاد أن يدرك الحج فلم يمكن، و جاور سنة إحدى بكمالها و كنت هناك فكثر اجتماعنا، و كتب بخطه مصنّف «الابتهاج» و سمعه منّي، و كذا سمع منّي غيره من تصانيفي، و كان على خير كبير و فارقه بمأثم بعد أن حجنا. ثم توجه منها إلى طيبة فظنّها من سنة ثلاث و سبعين و لازم و هو فيها الشَّهاب الأبيطيّ و حضر دروسه في «المنهاج» و غيره و سمع عليه جانبًا من «تفسير عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٤٨

البيضاوي» و من «شرح البهجة» للوليّ و بحث عليه «توضيح» ابن هشام. بل قرأ عليه من تصانيفه شرحه لخطبة «المنهاج» و حاشيته على «الخرزجيه»، و أذن له في التدريس و أكثر من السماع هناك على أبي الفرج المراغي، بل قرأ على العفيف عبد الله ابن القاضي ناصر الدّين ابن صالح أشياء بالأجائر. و ألبسه خرقة التَّصَوُّفِ بلباسه من عمر الأعرابي

و كذا كان سمع بمكّة على كمالية ابنه محمّد بن أبي بكر المرحاني و شقيقها الكمال أبي الفضل محمّد و النجم عمر بن فهد، في آخرين. و بالقاهرة على من سوى من تقدّم ختم البخاري مع ثلاثياته بقراءة الدّيمي على من اجتمع من الشّيوخ بالكاملية. بل قرأ على النّجم عبد الرزّاق في منية ابن خصيب شيئا من «الموطأ» و من «الشّفاء»، و أجاز له جماعة و لم يكثر من ذلك.

و صاهر في المدينة النّوية بيت الرّزندی، فتزوّج أخت محمّد بن عمر بن المحبّ و لها محرميّة بالنّجم ابن يعقوب ابن أخى زوجها، ثم فارقتها و تزوّج أخت الشّيخ محمّد المراغي ابنه شيخة أبي الفرج و فارقتها بعد مدّة بعد موت أخيها و انتفع به جماعة من الطلبة في الحرمين، و صنّف في مسئلة فرش البسط المنقوشة ردّا على من نازعه و قرّضه له أئمّة القاهرة، و كذا عمل للمدينة النّوية تاريخا تعب فيه، قرّضه له كاتبه و البرهان ابن ظهيرة و قرئ عليه بعضه بمكّة، و كذا ألف غير ما ذكر و من ذلك «حاشية على الإيضاح النّوى» في المناسك، و التمس من صاحبنا النّجم بن فهد تخريج شيء ممّا تقدّم سماعه له ففعل و عظّمه في الخطبة و زاد، و مات قبل إكماله فييّضه ولده متمّما لما أمكنه فيه.

### احتراق جميع كتب السمهودي بالمدينة المنورة

و قدم من المدينة إلى مكّة في رمضان سنة ستّ و ثمانين رفيقا لابن العماد قبل وقوع الحريق بالمدينة، فسلم من هذه الحادثة و لكن احترقت جميع كتبه و هى شيء كثير. و سافر إلى القاهرة في موسمها رفيقا للمذكور أيضا فدخلها و لقي السّultan فأحسن إليه بمربّ على الذّخيرة و غيره بل و وقف هو و غيره على المدينة كتبًا من أجله و رسم

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٤٩

بسعايته بسدّ السّرداب المواجه للحجرة الشريفة و المتوصّل منه الدّور العسّ، لما كان يحصل فيه من الفساد مع معاكسة ابن الرّمن له فيه، و كانت المصلحة في سدّه.

و شهد موت ابن العماد، ثم سافر لزيارة أمّه، فما كان بأسرع من موتها بعد لقائه لها. ثم توجّه فزار بيت المقدس، و عاد إلى القاهرة،



ثُمَّ إِلَى الْمَدِينَةِ، ثُمَّ إِلَى مَكَّةَ، فَحَجَّ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ مُسْتَوْتًا مُقْتَصِرًا عَلَى إِمَاءٍ وَابْتَنَى لَهُ بَيْتًا وَلَقِيْتَهُ فِي كَلَا الْحَرَمَيْنِ غَيْرَ مَرَّةٍ وَغَبِطْتُهُ عَلَى اسْتِيطَانِهِ الْمَدِينَةَ وَصَارَ شَيْخَهَا قَلَّ أَنْ لَا يَكُونَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهَا لَمْ يَقْرَأْ عَلَيْهِ، وَاسْتَقْرَبَهُ الْأَشْرَفُ بَعْنَايَةَ الْبَدْرِيِّ أَبِي الْبَقَاءِ فِي النَّظَرِ عَلَى الْمَجْمَعِ لِمَدْرَسَتِهِ وَ مَا بِهِ مِنَ الْكُتُبِ الَّتِي أَوْفَقَهَا فِيهِ وَصَارَ الْمُتَكَلِّمُ فِي مَصَارِفِ الْمَدْرَسَةِ الْمَزْهَرِيَّةِ فِيهَا مَعَ الصَّيْرِفِ لَهُ مِنَ الصَّدَقَاتِ الزَّوْمِيَّةِ كَالْقَضَاءِ، وَ ذَلِكَ مَائَةُ دِينَارٍ، وَ رَبَّمَا تَنَقَّصَ، وَ مَا أَضْيَفَ إِلَيْهِ مِنَ التَّدْرِيسِ مِمَّا وَقَفَهُ مَلِكُ الرُّومِ وَ انْقِيَادَ الْأَمِيرِ دَاوُدَ بْنِ عَمْرِو لَهُ فِي صَدَقَاتِهِ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ حِينَ حَجَّ وَ بَعْدَهُ، بَلْ اشْتَرَى مِنْ أَجْلِهِ كُتُبًا وَقَفَهَا، وَ كَذَا انْقَادَ لَهُ ابْنُ جَبْرِ وَ غَيْرُهُ فِي أَشْبَاهِ هَذَا لَمَّا تَقَرَّرَ عَنْدهُمْ مِنْ عِلْمِهِ وَ تَدِينِهِ، وَ مَعَ ذَلِكَ فَهُوَ يَتَكَسَّبُ بِالْبَيْعِ وَ الشَّرَاءِ بِنَفْسِهِ وَ بِمَنْدُوبِهِ، وَ رَبَّمَا عَامَلَ الشَّرِيفَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ. وَ بِالْجَمْلَةِ، فَهُوَ إِنْسَانٌ فَاضِلٌ مَفْتَنٌ مُمْتِيزٌ فِي الْفَقْهِ وَ الْأَصْلِينَ، مَدِيمٌ لِلْعَمَلِ وَ الْجَمْعِ وَ التَّأْلِيفِ، مُتَوَجِّهٌ لِلْعِبَادَةِ وَ لِلْمُبَاحَثَةِ وَ الْمُنَاطَرَةِ، قَوِيٌّ الْجَلَادَةِ عَلَى ذَلِكَ، طَلَقَ الْعِبَارَةَ فِيهِ، مَغْرَمٌ بِهِ مَعَ قُوَّةِ نَفْسٍ وَ تَكَلُّفٍ خُصُوصًا فِي مَنَاقِشَاتٍ لِشَيْخَانَا فِي الْحَدِيثِ وَ نَحْوِهِ. وَ رَبَّمَا أَدَّاهُ الْبَحْثُ إِلَى مَخَاشِنَةٍ مَعَ الْمُبْحُوثِ مَعَهُ وَ قَدْ يَنْتَهَى فِي ذَلِكَ لَمَّا لَا يَلِيْقُ بِجَلَالَتِهِ وَ يَتَجَرَّأُ عَلَيْهِ مَنْ لَمْ يَرْتَقِ لَوْجَاهَتَهُ، وَ لَوْ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا كُلِّهِ لَكَانَ مَجْمَعًا عَلَيْهِ. وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَهُوَ وَ زَيْدٌ هُنَاكَ فِي مَجْمُوعِهِ وَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ بِهِ جَمَالٌ. وَ الْكَمَالُ لِلَّهِ. وَ لَا زَالَتْ كُتُبُهُ تَرِدُ عَلَيَّ بِالسَّلَامِ وَ طِيبِ الْكَلَامِ وَ فِي تَرْجُمَتِهِ مِنْ «تَارِيخِ الْمَدِينَةِ» وَ «التَّارِيخِ الْكَبِيرِ» وَ «الْمَعْجَمِ» زِيَادَةٌ عَلَى مَا هُنَا مِنْ نَظْمٍ وَ غَيْرِهِ. وَ مِمَّا كَتَبْتُهُ عَنْهُ مِنْ نَظْمِهِ:

أَلَا إِنَّ دِيْوَانَ الصَّبَابَةِ قَدْ صَبَا بِمَا صَبَّ مِنْ حَسَنِ الصَّنَاعَةِ إِذْ سَبَا

نَفُوسًا سَكَارَى مِنْ رَحِيقِ شَرَابِهِ وَ الْحَظَّ صَبَّ مِنْ صَبَابَتِهِ صَبًا]. وَ جَارَ اللَّهُ بْنُ فَهْدٍ هَاشِمِيٌّ مَكِّيٌّ دُرٌّ «ذِيلُ ضَوْءٍ لَامِعٍ كَفْتُهُ»: [أَقُولُ:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۵۰

وَعَدَ الْمُؤَلِّفُ عَاشَ نَحْوَ عَشْرِ سَنِينَ وَ صَارَ مَجْمَعًا عَلَيْهِ فِيمَا يَقُولُهُ وَ يُؤَلِّفُهُ وَ اجْتَمَعَتْ بِهِ رِفْقُهُ وَالِدِي فِي عَامِ تِسْعٍ وَ تِسْعِمَائَةٍ بِالْمَدِينَةِ، وَ سَمِعْتُ عَلَيْهِ تَارِيخَهُ «الْوَفَا» وَ فِتَاوَاهُ الْمَجْمُوعَةَ وَ غَيْرَهُمَا مِنْ كُتُبِ الْحَدِيثِ، وَ أَجَازَ لِي رَوَايَتَهَا فَاعْتَبَطْتُ بِهَا ثُمَّ عَدْتُ لِبَلَدِي فَبَلَغَنِي أَنَّهُ مَرَضٌ بِحِمَى قَوِيَّةٍ يَوْمِينَ وَ أَسْكَتَ فِي ثَانِيهِمَا، وَ مَاتَ فِي الثَّلَاثِ يَوْمِ الْخَمِيسِ ثَامِنَ عَشْرِ ذِي الْقَعْدَةِ عَامِ إِحْدَى عَشْرَةٍ وَ تِسْعِمَائَةٍ، وَ صَلَّى عَلَيْهِ بِالزُّوْضَةِ عَصْرَ يَوْمِهِ وَ وَقَفَ بِجَنَازَتِهِ إِمَامٌ حَجْرَةٌ جَدِّيَّةٌ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ خَلْفَ قَبْرِ الْإِمَامِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ رَحِمَهُمَا وَ لَمْ يَخْلَفْ بِالْمَدِينَةِ مِثْلُهُ انْتَهَى.

فَهَذَا السَّمُودِيُّ عَلَمَاتُهُمُ الْبَارِعُ فِي التَّقْدِ وَ التَّحْقِيقِ، وَ حَجَّتْهُمْ السَّابِقُ فِي السَّبْرِ وَ التَّيْدِيقِ، قَدْ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ السَّافِرُ الْأَنْيَقُ، الزَّاهِرُ الرَّشِيقُ الْمُؤْتَلَقُ الْبَرِيقُ، الْمُلْتَمَعُ الشَّرِيقُ، فَأَوْرَدَهُ بِطَرَقٍ عَدِيدَةٍ مُوْنَقَةً كُلَّ التَّائِيْقِ، وَ سَاقَهُ بِسَيَاقَاتٍ سَدِيدَةٍ مُنَسِّقَةً كُلَّ التَّنْسِيقِ، فَيَا لَهُ مِنْ مَتَبَخَّرٍ أَجْرَى لِلنَّاهِلِ الْعُطْشَانِ أَنْهَرَا ذَوَاتِ تَدْفِيقٍ، وَ أَعْظَمَ بِهِ مِنْ مَتَهَمَّرٍ أَنْارَ عَلَى الْهَائِمِ الْحِيرَانِ شَرَكَا ذَوَاتِ تَطْرِيقٍ، فَطُوبَى لِمَنْ نَهَجَ مِنْهَجَ الْإِيْقَانِ بِالْإِمْعَانِ وَ التَّحْدِيقِ، وَ سَلَكَ مَسْلَكَ الْإِدْغَانِ بِمُسَاعَدَةِ التَّوْفِيقِ وَ آثَرَ مِنَ الرُّشْدِ وَاضِحَ الْجَدِّ وَ لَا حَبَّ الطَّرِيقِ، وَ جَانِبَ فِيهِ مَشَى الْأَخْرَقِ وَ سَارَ سِيرَ الرَّفِيقِ، وَ الْوَيْلَ لِمَنْ هَاجَرَ مِنَ الْإِدْلَاءِ كُلِّ حَازِمٍ أَفِيقٍ، وَ نَابَذَ مِنَ الْهَدَاءِ كُلِّ حَادِبٍ شَفِيقٍ، وَ اخْتَارَ مِنَ الْعَمَى كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، وَ آثَرَ مِنَ الزُّدَى كُلِّ مَرْمَى سَحِيقٍ.

#### ۱۴۰- أَمَّا رَوَايَةُ فَضْلِ اللَّهِ بْنِ رُوزْبَهَانَ الْخَنْجِيِّ الشِّيرَازِيِّ

حَدِيثَ ثَقَلَيْنِ رَأَى، پَسْ دُر «شَرْحُ رِسَالَةِ اعْتِقَادِيَّةِ» خُودُ كِهْ بَرَايَ عَبْدِ اللَّهِ خَانَ أَوْزْبَكِ وَالِي بَخَارَا بِعِبَارَتِ فَارَسِي تَأْلِيفَ نَمُودَه، عَلَيَّ مَا نَقَلَ عَنْهُ؛ كَفْتُهُ: [قُولُهُ:

اعْتِقَادُ كَنِيمِ كِهْ آلِ حَضْرَتِ پِيْغَمْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَاجِبُ التَّعْظِيمِ وَ لَا زَمَ الْاِقْتِدَاءِ اَنْد. أَقُولُ:

أَمَّا تَعْظِيمُ آلِ پِيْغَمْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، اعْتِقَادُ آنَسْتِ كِهْ فَرَضَسْتِ بِنَابِرِ أَحَادِيثِ صَحِيْحِهِ كِهْ دَرِيْنِ بَابِ وَارْدِ شُدِه. اَزْ آنْ جَمْلَهْ اَنْكِهْ دُرْ حُجَّةِ الْوَدَاعِ دُرْ خُطْبِهْ پِيْغَمْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَرَمُودَه:



[یا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، إِلَى آخِرِهِ.

و در حدیث دیگر فرموده:

اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۵۱

و این کلمه را به سه نوبت تکرار فرمودند. ازینجا مستفاد شد که تعظیم و محبت ایشان واجب باشد و رعایت حقوق ایشان لازم. و نیز چون فرموده‌اند که اگر بر اهل بیت دست زنند هرگز گمراه نگردند، پس امر فرمودند باقتدای ایشان و مراد از اهل بیت کسانی‌اند که صدقه بر ایشان حرام باشد [انتهی].

و نهایت جلال‌ت مرتبت و غایت نبالت منزلت ابن روزبهان، نزد أَجَلِّهِ و أَعْيَانِ سَيِّئِهِ بر ناظر «ضوء لامع» شمس الدین سخاوی و «إيضاح» و «غزوة الزّاشدين» فاضل رشید و «منتهى الكلام» مولوی حیدر علی معاصر؛ واضح و ظاهرست، و قد سبق بیان ذلك فی مجلد حدیث الطّیر بالتفصیل، بحمد الله المنعم المفضل المنعم المنیل.

فهذا فضلهم الفاضل، و كابرهم المناضل، و بارعهم المحكك البازل، و جذيلهم المحكك الجازل، قد روى هذا الحديث الحابس على الهدى و الآزل، و أثبتته بالبيان الخارم للزّيع و الخازل، فمن آل إلى الصّواب فهو الطّافر البازل، و من مال إلى التّباب فهو الخاسر الخازل، و الله وليّ التّوفيق في كلّ سهل و عاقل، و هو الميسر للغلاب على كلّ مناضل ناضل.

#### ۱۴۱- أما رواية شهاب الدين أحمد بن محمد القسطلاني الشافعي

حدیث ثقلین را، پس در «مواهب لدنیّه» در بحث تحقیق مراد از اهل بیت گفته:

[و عن زيد بن أرقم، قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم خطيباً، فحمد الله و أثنى عليه ثم قال:

أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُهُ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوَّلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الْهُدَى وَ النَّورُ فَتَمَسَّكُوا بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خُذُوا بِهِ. وَ حُثَّ وَ رَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلُ بَيْتِي اذْكُرْكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَهْلِ بَيْتِي، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

فَقِيلَ لَزَيْدٍ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ أَلَيْسَ نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ قَالَ: بَلَى! إِنَّ نَسَاؤَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمٍ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةُ بَعْدَهُ.

قَالَ: وَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمُ آلُ عَلِيٍّ وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَقِيلٍ وَ آلُ عَبَّاسٍ. قَالَ:

كُلُّ هَؤُلَاءِ حَرَمٌ عَلَيَّ الصَّدَقَةُ؟ قَالَ: نَعَمْ! خَرَجَهُ مُسْلِمٌ. وَ الثَّقَلُ، مُحَرَّكَةٌ كَمَا فِي

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۵۲

«القاموس»: كُلُّ شَيْءٍ نَفِيسٌ مَصُونٌ. قَالَ: وَ مِنْهُ الْحَدِيثُ «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي» وَ هُوَ بِكُسْرِ الْمِهْمَلَةِ وَ سَكُونِ الْمَثْنَاءِ الْفَوْقِيَّةِ. وَ الْأَخْذُ بِهَذَا الْحَدِيثِ أُخْرَى .

و نیز در «مواهب لدنیّه» گفته: ]

و أخرج أحمد عن أبي سعيد معنی حدیث زید بن أرقم السّابق مرفوعاً بلفظ «إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى وَ أُجِيبُ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانْظُرُوا مَا تَخْلَفُونِي فِيهِمَا». وَ عَتْرَةُ الرَّجُلِ، كَمَا قَالَهُ الْجَوْهَرِيُّ: أَهْلُهُ وَ نَسْلُهُ وَ رَهْطُهُ الْأَدْنَوْنَ، أَيْ الْأَقَارِبُ .

و علامه قسطلانی از أَجَلِّهِ علمای مشاهیر، و أمثال کملای نحاریر نزد سَيِّئِهِ بوده، محامد مبهره و محاسن مزهره او بر متبّع «ضوء لامع» شمس الدین سخاوی و ذیل آن از جار الله بن عبد العزیز بن فهد هاشمی و «منن کبری» و «لواقح الأنوار» عبد الوهّاب بن أحمد بن علی الشّعرانی و «نور سافر» عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی و «مقالید الأسانید» أبو مهدی عیسی بن محمّد

الثَّعَالِبِيَّ وَ «سَمَطٌ مَجِيدٌ» شَيْخُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَشَاشِيَّ وَ «كَفَايَةُ الْمُتَطَلِّعِ» تَاجُ الدِّينِ الدَّهَّانَ الْمَكِّيَّ وَ «بَدْرُ طَالِعٍ» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشُّوْكَانِيَّ الصَّيْنَعَانِيَّ وَ «بِسْتَانُ الْمُحَدَّثِينَ» خُودُ شَاهِ صَاحِبٍ وَ «إِتْحَافُ النَّبَلَاءِ» مُوَلَوِي صَدِيقُ حَسَنِ خَانَ؛ مُعَاَصِرُ ظَاهِرٍ وَ بَاهِرِسْت. بِنَابِرِ اخْتِصَارٍ، دَرِ اَيْنِ جَا بِرِ بَعْضِ عِبَارَاتِ اخْتِصَارِ مِي شُود.

محمد بن علی بن محمد الشوکانی الصّیْنَعَانِی در «بدر طالع» گفته: [أحمد ابن محمد بن أبی بکر بن عبد الملك بن الزّین أحمد بن الجمال محمد بن الصّفی محمد بن المجد الحسین بن التّاج علی القسطلانی الأصل المصریّ الشّافعیّ، و یعرف بالقسطلانی، ولد لثانی عشر ذی القعدة سنه ۸۵۱ بمصر، و نشأ بها فحفظ القرآن و «الشّاطِیئِین» و نصف الطّیْبِیَّة الجزریَّة و «الوردیَّة» فی النّحو و تلی السّبع علی السّراج عمر بن قاسم الأنصاری الشّناوی و بالثلاث إلى: و «قَالَ الَّذِینَ لَا یَزُجُّونَ لِقَاءَنَا»\*

علی الزّین عبد الغنی الهیثمی، و بالسّبع ثمّ بالعشر فی ختمتین علی الشّهاب بن أسد، و أخذ القرآن (القراءات. ظ)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۵۳

من جماعةً أیضاً. و أخذ الفقه علی الفخر المَقْسَمِی تقسِیماً و الشّهاب العبادی، و قرأ ربع العبادات من «المنهاج» و من البیع و غیره من «البهجة» علی الشّمس البامی، و قطعةً من «الحاوی» علی البرهان، و من أوّل «حاشیة الجلال البکری علی المنهاج» إلى أثناء النّکاح بفوات فی أثنائها علی مؤلّفها. و سمع مواضع من «شرح الألفیّة» و سمع علی الملتوتی و الرّضی الأوجاقی و السّخاوی. و قرأ «صحیح البخاری» بتمامه فی خمسةً مجالس علی الشّاوی. و قرأ فی الفنون علی جماعةً. ثمّ حجّ غیر مرّة، و جاور سنه أربع و ثمانین ثمّ جاور مجاوره أخرى فی سنه أربع و تسعین، و سمع بها عن جماعةً، و جلس للوعظ بالجامع العمری، و کان یجتمع عنده جمّ، ثمّ جلس بمصر شاهداً رفیقاً لبعض الفضلاء و بعده تجمّع و کتب بخطّه لنفسه و لغيره أشياء، بل جمع فی القراءات «العقود السّیّتیة فی شرح المقدّمه الجزریّة» فی التّجوید و «الکنز فی وقف حمزة و هشام علی الهمز» و «شرحاً علی الشّاطِیْبِیَّة» وصل فیهِ إلى الإدغام الصّغیر و زاد فیهِ زیادات ابن الجزری مع فوائد غریبه لا- توجد فی شرح غیره. و کتب علی «الطّیْبِیَّة» قطعةً مزجا و علی «البردة» مزجا أیضاً سمّاه «مشارق الأنوار المضيئة فی مدح خیر البریّة» و «تحفة السّامع و القاری بختم صحیح البخاری».

و من مؤلّفاته المشهورة شرح البخاری المسمی «إرشاد السّاری علی صحیح البخاری» فی أربع مجلّدات، و «شرح صحیح مسلم» مثله و لم یکمل، و «المواهب اللّدیّة بالمنح المحمدیّة» و کان متعفّفاً جید القراءه للقرآن و الحدیث و الخطابة، شجیّ الصّوت، مشارکاً فی الفضائل، متواضعاً متودّداً، لطیف العشرة، سریع الحركة مع کثرة أسقامه. و اشتهر بالصّلاح و التّعفّف علی طریق أهل الفلاح. قال الشّیخ جار الله بن فهد: و لما اجتمعت به فی الرّحلة الاولى أجازنی بمؤلّفاته و مرویاتہ، و فی الرّحلة الثّانیة عظمنی و اعترف لی بمعرفة فنی و تأدب معی و لم یجلس علی مرتبته بحضرتی، فالله یزید فی إکرامه و یبلغه غایه مرامه.

قال: ثمّ بلغنی فی رحلته إلى الشّام أنّه مات فی لیلة الجمعة سابع المحرم سنه ۹۲۳، و صلّی علیه بعد الجمعة بالجامع الأزهر، و دفن بالمدرسة جوار منزله

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۵۴

تغمّده الله برحمته .

فهذا القسطلانی نابهم الفائز الجلیل المکانه، و ناقدهم المتّصف بعظیم الرّزانة، قد روى هذا الحدیث الشّریف الّذی أظهر الله سلطانه، و آثر هذا الخبر الّذی أنار برهانه، فواها لمن درى شانه، و طوبی لمن عرف مکانه، و سقیاً لمن أسّیس بنيانه، و رعياً لمن رضی ص أركانہ، و الویل لمن أنطق فیهِ بالباطل لسانه، و عقد علی الدّخل فیهِ جنانه، فأثار من الصّدر أضغانه، و أسعر من الحقد نيرانه.

#### ۱۴۲- اما روایت شمس الدین محمد العلقمی

حدیث ثقلین را، پس در «کوکب منیر- شرح جامع صغیر» گفته:

[حدیث «أَمَّا بَعْدُ، أَلَا- أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولَ رَبِّي فَأَجِيبُ» إِلَى آخِرِهِ. وَ أَوَّلُهُ كَمَا فِي مُسْلِمٍ: قَالَ يَزِيدُ بْنُ حَيَّانٍ: انْطَلَقْتُ (أَنَا صَح. ظ) وَ حَصِينُ بْنُ سَبْرَةَ وَ عُمَرُ (عُمُرُو. ظ) بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ الْأَرْقَمِ (أَرْقَم. ظ) فَلَمَّا جَلَسْنَا إِلَيْهِ قَالَ لَهُ حَصِينُ:

لَقَدْ لَقِيتُ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَ سَمِعْتُ حَدِيثَهُ وَ غَزَوْتُ مَعَهُ، وَ صَلَّيْتُ خَلْفَهُ. لَقَدْ لَقِيتُ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا؛ حَدَّثَنَا يَا زَيْدُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: يَا بَنَ أَخِي! وَ اللَّهُ لَقَدْ كَبُرَتْ سَنَى وَ قَدِمَ عَهْدِي وَ نَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ أَعْبَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا حَدَّثْتُكُمْ فَأَقْبِلُوا وَ مَا لَا فَلَا تَكَلَّفُونِيهِ، ثُمَّ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا بَمَاءٍ يَدْعَى خَمًّا بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ وَعَظَ وَ وَكَّدَ (وَ ذَكَرَ. ظ) ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَلَا!، فَذَكَرَهُ، وَ فِي آخِرِهِ: فَقَالَ لَهُ حَصِينُ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ أَلَيْسَ نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟

فَقَالَ: نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ. قَالَ: وَ مِنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ آلُ عَلِيٍّ وَ آلُ عَقِيلٍ وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَبَّاسٍ. قَالَ: كُلُّ هَؤُلَاءِ حَرَمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ! قَوْلُهُ: «يَدْعَى خَمًّا» بَضْمٌ الْمَعْجَمَةِ وَ تَشْدِيدُ الْمِيمِ، وَ هُوَ غَدِيرٌ عَلَى ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ مِنَ الْجَحْفَةِ، يُقَالُ لَهُ: غَدِيرُ خَمٍّ. قَوْلُهُ وَ «أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ». فَذَكَرَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ»

قَالَ النَّوَوِيُّ:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٥٥

قال العلماء: سمياً ثقلين لعظمهما و كبر شأنهما، و قيل: لثقل العمل بهما.

قَوْلُهُ: «وَ لَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ الصَّدَقَةِ». قَالَ النَّوَوِيُّ: وَ هُوَ بَضْمُ الْحَاءِ وَ تَخْفِيفُ الرَّاءِ، وَ الْمُرَادُ بِالصَّدَقَةِ الزَّكَاةُ وَ هِيَ حَرَامٌ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَ بَنِي الْمُطَّلِبِ، وَ قَالَ مَالِكٌ: بَنُو هَاشِمٍ فَقَطْ، وَ قِيلَ: بَنِي قُصَيٍّ، وَ قِيلَ: قُرَيْشٌ كُلُّهُ. قَوْلُهُ: وَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ؟ أَلَيْسَ نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ (قَالَ: نَسَاءُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. صَح. ظ) وَ لَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ قَالَ؟ وَ مِنْ هُمْ؟ قَالَ: آلُ عَلِيٍّ وَ آلُ عَقِيلٍ، إِلَى آخِرِهِ. وَ فِي رَوَايَةٍ أُخْرَى لِمُسْلِمٍ أَيْضًا بَعْدَ الرِّوَايَةِ الْأُولَى فَقُلْنَا: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ نَسَاؤُهُ؟ قَالَ: لَا، وَ اَيْمُ اللَّهِ! إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرَ مِنَ الدَّهْرِ ثُمَّ يَطْلُقُهَا فترجع إلى أهلها (أيها. ظ) وَ قَوْمُهَا. أَهْلُ بَيْتِهِ أَصْلُهُ وَ عَصْبَتُهُ الَّذِينَ حَرَمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ. قَالَ النَّوَوِيُّ: فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ دَلِيلٌ عَلَى إِبْطَالِ قَوْلِ مَنْ قَالَ قُرَيْشٌ كُلُّهَا فَقَدْ كَانَ فِي نَسَائِهِ قُرَشِيَّاتٌ وَ هُنَّ عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ وَ أُمُّ سَلَمَةَ وَ سُودَةُ وَ أُمُّ حَبِيبَةَ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ فِي الرِّوَايَةِ الْأُولَى: نَسَائُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ قَوْلُهُ فِي الرِّوَايَةِ الثَّانِيَةِ لَا- فَهَاتَانِ ظَاهِرُهُمَا التَّنَاقُضُ. قَالَ النَّوَوِيُّ: وَ الْمَعْرُوفُ فِي مُعْظَمِ الرِّوَايَاتِ فِي غَيْرِ مُسْلِمٍ أَنَّهُ قَالَ: نَسَاؤُهُ لَيْسَ (لَسَنَ. ظ) مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَتَنَاولَ الرِّوَايَةَ الْأُولَى عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ يَسَاكُونُهُ وَ يَعُولُهُمْ وَ أَمْرٌ بِاحْتِرَامِهِمْ وَ إِكْرَامِهِمْ وَ سَمَائِهِمْ ثَقَلًا وَ وَعَظٌ فِي حَقِّهِمْ فَنَسَاؤُهُ يَدْخُلُ فِي هَذَا كُلِّهِ وَ لَا يَدْخُلُ فِي مَنْ حَرَمَ الصَّدَقَةَ، وَ قَدْ أَشَارَ إِلَى هَذَا فِي الرِّوَايَةِ الْأُولَى بِقَوْلِهِ: نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ الصَّدَقَةِ فَاتَّفَقَتْ الرِّوَايَاتُ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ .

و شمس علقی از معاریف علماء عظام و مشاهیر نبهای فخام سنیّه است.

شهاب الدین أحمد خفاجی در «ریحانة الألباء» گفته: [و من بیوت العلم بالقاهرة: العلاقمه. فمنهم: شیخنا العلامة إبراهيم العلقمی و أخوه شمس الملّة و الدّین.

أَمَّا الشَّمْسُ صَاحِبُ «الْكَوْكَبِ الْمُنِيرِ فِي شَرْحِ جَامِعِ الصَّيْغِ» فَشَيْخُ الْحَدِيثِ فِي الْقَدِيمِ وَ الْحَدِيثِ، لَمْ تَزَلْ سَحَبُ إِفَادَاتِهِ فِي رِیَاضِ الْفَضْلِ ذَوَارِفَ حَتَّى صَارَ وَ هُوَ الْعِلْمُ الْمَفْرَدُ مِنْ أَعْرَفِ الْمَعَارِفِ، فَهُوَ هَضْبَةٌ مَجْدٍ وَ فِي التَّقَى جَوْهَرُ فَرْدٍ، قَدْ تَحَلَّى بِخِدْمَةِ الْجَلَالِ السِّيَاطِي كَمَالًا، وَ رَقَى إِلَى سَمَاءِ الْمَعَالِي فَازْدَادَ جَمَالًا].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٥٦

و شیخ أحمد بن محمد المقرئ در «فتح المتعال فی مدح النعال» گفته.

[و قد سلم ما ذكره [۱] رحمه الله من ذلك الشيخ الإمام الحافظ العلقمی فی حاشيته على «الجامع الصغير فی أحاديث البشير النذير» إذ قال:

ورد أن طول نعل رسول الله صلى الله عليه وسلم شبر وإصبعان و عرضهما ممّا يلى الكعبين سبع أصابع و بطن القدم خمسة و فوقها ست و رأسها محدّد و عرض ما بين القبالتين إصبعان، انتهى  
و هو عين ما فى «الألفيه» لأنه رحمه الله أتى بمثل ما فى الألفيه و سلمه و ناهيك به .  
و مصطفى بن عبد الله القسطنطينى در «كشف الظنون» در ذكر شروح «جامع صغير» گفته: [منها- شرح الشيخ شمس الدين محمد بن العلقمی الشافعى تلميذ المصنّف، المتوفى سنة ۹۲۹ تسع و عشرين و تسعمائة. و هو شرح بالقول فى مجلدين و سَمَاهُ «الكوكب المنير» لكنّه ترك أحاديث بلا شرح لكونها غير محتاجه إليه.

قال: حيث أقول: شيخنا، فمرادى المصنّف. و حيث أقول: فى الحديث: علامة الصّيحة أو الحسن، فمن تصحيح المؤلف برمز صورته «صح» أو «ح» بخطه. و حيث أقول: و كتبنا، فالمراد بهما السيّد الشريف يوسف الأرسونى و ابن مغطائى (مغلتنای. ظ) انتهى.  
فهذا العلقمی كابرهم المفخّم، و ماجدهم المعظّم، و بارعهم المكرّم، و سابقهم المقدّم، قد أثبت هذا الحديث الشريف المسدّد المقوم، المزوى بسنائه على الدّر المنظّم، فلقم المنكر بن بالحجر و ألقم، و جرع الجاحدين أمرّ من طعم العلقم، فلا ينحرف عن لقم الحقّ إلّا من ألف الغي فكسر دينه و ثلم، و لا ينقص فى مجهلة الباطل إلّا من ترك الصدق فمشى بأذان النعام المصلّم.

#### ۱۴۳- أما روايت عبد الوهاب بن محمد بن رفيع الدين البخارى

حديث ثقلين را، پس در «تفسير أنورى» بتفسير آيه مودّت در ذكر فضائل اهل بيت عليهم السلام گفته: [و عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه، قال: خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: أيّها النّاس! إننى تركت فيكم الثّقلین خليفتين إن أخذتم بهما لن تضلّوا بعدى أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتى [۱] يعنى العراقى (۱۲).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۶۵۷

و هم اهل بيتى لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض. آورده الثعلبى و ذكر الإمام أحمد بن حنبل فى مسنده بمعناه .  
و عبد الوهاب بخارى از أكابر علمای عظام و أجله عرفای فخام سنیّه بوده، شطرى از محامد مبهره أحلام و نبذی از مفاخر مطربه أعلام او شيخ عبد الحق دهلوى در «أخبار الأخيار» و سيد محمد بخارى در «تذكرة الأبرار» آورده، بنابر ایجاز و اختصار بعضی از آن از «تذكرة الأبرار» منقول می شود.

سيد محمد بخارى در صدر «تذكرة الأبرار» گفته: [این وامانده از مطالب و مقاصد كه بكرم إلهی و فیض نامتناهى از أصل فطرت و أيام صبا إلى يومنا هذا بمحبّت و مودّت اهل بيت كرام و سادات عظام مجبول و مفضورست خواست كه بحكم «من أحبّ شيئاً أكثر ذكره» بمناقب و مفاخر و محامد و مآثر این گروه با شكوه، رطب اللسان باشد، و چون نهایت غلامی و اعتقاد بحضرت عاليه متعالیه، تاج الأولياء العارفين، سيّد الأتقياء و الواصلين، وارث علوم الأنبياء و المرسلين، ناظم امور المؤمنين، بحر العلوم و الحقائق، مستخرج الحكم بالدقائق، جامع جوامع الكمالات، محيى مراسم الخيرات معدن أنوار التوفيق، مخزن أسرار التحقيق، المخصوص بعون الله البارى، قطب الأقطاب حاجى عبد الوهاب بخارى قدس سرّه دارد؛ بخاطر شكسته ريخت كه أحوال خلف و سلف حضرت ایشان نگارد] إلخ.

و نیز سيد محمد بخارى در مقاله أولى از «تذكرة الأبرار» گفته: [ذكر زبدة الأقطاب حاجى عبد الوهاب. ولادت با سعادت آن

حضرت در سال هشتصد و شصت و نه هجریه که شمار «یا خیر اولیا» موافق آنست بوده، آیات عظمت و امارات جلالت از جبین نورآگین ایشان چون آفتاب تابان می‌تافت، قبولی عظیم و تصرفی قویم داشتند، و علماء وقت و طلبه روزگار را بجناب آن حضرت بازگشت می‌بود، و سید الطرفین بودند].

إلی أن قال بعد ذکر نسب و بیان سلسله خرقته و خلافت [از مبدء حال تا منتهای کمال صحبت با مشایخ کبار بوده و همیشه در افاده و استفاده می‌بودند تا بنهایت کمال

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۵۸

و تکمیل رسیده بهدایت و ارشاد مشغول گشتند، روزی در ملتان در مجلس وعظ پیر خود شیخ صدر الدین نشسته بودند ازو شنیدند که دو نعمت عظمی در دنیا موجودست که (بهترین. صح. ظ) جمیع نعمتهاست، یکی: تلاوت قرآن مجید که حق تعالی بیواسته بدان متکلم ست و مردم آن را در نمی‌یابند. دوم: طواف حرمین شریفین که وجود مبارک مصطفی صلعم در آن امکان شریفه بصفت حیات موجودست و خلق از آن غافل است. شنیدن این سخن همان بود و اختیار سفر حجاز همان هر چند اهلیت ایشان که صبیّه شیخ صدر الدین بوده هم در آن ایام در عقد نکاح ایشان آمده منع نمود فائده نداد والده ماجده وی نیز از شیخ التماس کرد که هنوز از کدخدائی ایشان بیش از چهار ماه نشده است و عزم سفر دور دراز دارند، اگر ازین عزیمت بازآیند بعد از چند گاه دیگر روند مناسب می‌نماید. شیخ فرمود: معاذ الله! من ایشان را برای دختر خود از راه حقّ باز دارم، پس براه خشکی شرف زیارت پیغمبر صلعم دریافته بوطن اصلی مراجعت نموده بدیپالپور رسیدند شیخ را دریافتند که از عالم رحلت فرموده بود و سفر آخرت گزیده بسیار غمگین شدند، شبی در واقعه دیدند که شیخ می‌فرماید که: ای فرزند! بدهلی رو آنجا وطن گیر که مرشد ظاهری و پیر صحبت تو آنجاست! ترا ازو نعمتها خواهد رسید! بحکم این اشارت بدهلی آمده سلطان سکندر لوی را نسبت بایشان اخلاص درست پدید آمد شرائط تکریم و تعظیم بجا آورد و از آداب نیازمندی دقیقه نامرعی نمی‌داشت.

إلی أن قال بعد ذکر طرف من أحواله: [ایشان را بار دیگر از دهلی قصد زیارت حرمین دریافت نموده، شیخ محمد مشایخ را بجای خود نشانده متوجه اماکن شریفه شدند و بار دیگر باین سعادت رسیده بحکم بشارت نبوی صلعم بدهلی بازگشتند، این بار ایشان را در مدینه اختیار وطن دامنگیر شده بود، روزی از روضه آن سرور صلعم آوازی شنیدند که: «یا ولدی! رح إلی الھند و سلّم ابنیک!». و هم درین بار، بالهامات ربّانی و بشارات نبوی صلعم مشرّف گشتند، یکی بترویج فاطمه بنت عبد الله که از سلطانه‌های روم بود ترک سلطنت خود نموده در مدینه سکونت داشت و

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۵۹

بدولت درویشی قناعت کرده نفائس عمر را در آن مکان شریف در صحبت درویشان و خدمت ایشان بسر می‌برد، ویرا نیز در آن معامله صورت ایشان نموده بودند و بشارت داده که صبیّه خود را در عقد مناکحت ایشان در آورده. دوم: بقدم ولدین صالحین و تسمیه یکی بمزمل و دیگری بمدثر با آنکه، شاه حلال شیرازی و شیخ محمد حسن خیالی را در مکه مکرمه می‌بودند با خود بدهلی برند و این هر دو عزیز را اگر چه مرید جای دیگر بودند نسبت محبت و اخلاص بایشان بود و از ایشان بهره تمام و نصیب تام داشتند. و ایشان را در علم حال و مقام تصوّف و حدیث و تفسیر مصنفات بسیارست، از آن جمله: «تفسیر أنوری» ست که معانی اکثر آیات قرآنی را بنعت رسول صلعم و ذکر وی ارجاع نموده‌اند و بسیاری از دقائق عشق و أسرار محبت در آنجا درج کرده، لختی در بیان آنکه حقیقت مشاهده در بیان نیاید و در گفتگو نمی‌گنجد می‌نویسد. «یا هذا! إني كنت ليلة في خدمة مرشدی رئیس عقلاء المجانین عبد الله بن يوسف الفرشی و كان یعلّمني ممّا علّمه الله. فلما انتهی إلی کیفیة المشاهدة قال: إنّ هذا العلم لا یدخل فی تقریر، و المرید إذا حصّل و استرشد یرشد. و قال ذلك لأنّ للقلوب فی کونها وعاء لأحوال متفاوتة لا یوجد قلبان متّفقان فی وجدان ثمرات الأحوال أصلاً، فكلّ قلب له لذّة غیر لذّة قلب غیره». آغاز این تفسیر در سنه نهصد و پانزدهم سال هجری أوائل ربیع

الثانی بود و تمامی آن در همان سال هفدهم شهر شوال، فكان بین الشَّروع و الإِتمام ستَّة أشهر و عدد من الأيام، و رساله ایست در شمائل نبی و قصائد عربی در لغت وی صلعم از شیخ عبد العزیز قدس سره که از عزیزان سلسله چشت بود و عوارف را پیش ایشان سند کرد. نقلست که در آیام تحریر «تفسیر أنوری» از جمیع لباس الشَّأن و از قلم و کاغذ و سیاهی بوی مشک می آمد و اکثر آن را در حالت استغراق نوشته اند و خدمت مخدومی عبد الحقّ در «تاریخ دهلی» هم از شیخ عبد العزیز نقل می کند که روزی در خدمت ایشان سبق می خواندم، درین اثنا متوجّه مرقد شریف شاه شدند، چون نزدیک روضه شریفه

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۶۰

او رسیدند مرا بیرون در نشانده و خود درون در آمده مشغول مراقبه گشتند، دیر شد که بر نیامد نظر درون انداختم دیدم که صورتی جمیل از قبر برآمده است و ایشان تملّقات غریبه و تعشّقات عجیبه دارند! از صورت این معامله بی اختیار صیحه زدم که باعث احتجاب آن صورت شد! ایشان برخاستند و دست مرا گرفتند و گفتند بیایید میان، شیخ عبد العزیز برخیزید بخانه رویم هوای بارانست مبادا کتابها که بیرون خانه داشته آمده ام تر شوند. نقلست که ایشان را مرتبه ثانی از مکه بدهلی اتّفاق مراجعت افتاد، در أثناء راه عمّان را طوفانی عظیم و شورش سخت پیدا شد و نزدیک آمد که کشتی غرق شود، مردانی که بارها سفر دریا دیده بودند بر خود بلرزیدند و دست از جان شسته از حیات نومید گشتند، ایشان در آن حال بتلاوت مشغول بودند غباری بر دل ایشان ننشست و گرد فتوری بر دامن ایشان راه نیافت. اهل کشتی التماس دعا کردند، فرمود: من از حضرت رسالت پناه صلعم امانت سلام بدو فرزند دارم و بقدم دو فرزند صالح مبشّرم و هنوز امانت سلام بآن دو فرزند نرسانیدم و آن دو فرزند دیگر بوجود نیامده اند سلامت خواهم رفت و کشتی را آسیب نخواهد رسید. زمانی نگذشت که طوفان فرو نشست و کشتی سلامت ماند!].

إلی أن قال بعد نقل شطر من خوارقه: [وفات ایشان در سال نهصد و سی و دو که عدد «شیخ حاجی» موافق آنست واقع شد و همان روز که پادشاه بابر بدهلی در آمد، و کان یوم الاستفتاح جمعة کان أو سبتا، مزار ایشان در جوار مقبره متبرّکه شاه عبد الله قرشی ست، عمر شریف ایشان شصت و سه سال بود].

فهذا عبد الوهاب البخاری بارعهم التّحریر، و عارفهم الخیر، المفسّر عندهم للکتاب العزیز أحسن تفسیر، الموشی کلامه بأزین توشیة و تحبیر، المخصوص لديهم بالکرامة الباهرة أو ان التّحریر و التّسطیر، المعطر علی ما یقولون بأکمل التّعبیق و التّعطیر، قد روی هذا الحديث المشرق المنیر المزهرة المستنیر، فأورده فی تفسیر آیه المودة، إرشادا للنّاظر البصیر، و عزّی تخریجه إلی جهنّیه إفحاما لكلّ مستریب منبر بالتّکیر، فلا یصدف عن الإیقان به إلّا الجاحد الغیر، و لا ینکبّ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۶۱

عن الإذعان له إلّا المنکر الضّریر، و الله الواقی عن زیغه القائد إلی السّعیر؛ و هو الصّائن بلطفه عن الصّغو إلیه فی هذا التّغیر.

#### ۱۴۴- أما رواية شمس الدين أبو عبد الله محمد بن يوسف الشامي الدمشقي الصالحی

حدیث ثقلین را؛ پس در کتاب «سبل الهدی و الرّشاد فی سیره خیر العباد» که معروفست بسیرت شامیه این حدیث شریف را آورده؛ و ستقف علی ذلك فیما بعد إن شاء الله تعالی فی عبارة «إنسان العیون» للحلبی.

و کمال عظمت و جلالت و رفعت و نبالت علّامه محمّد بن یوسف شامی و نهایت معروفیت و اشتهار و اعتماد و اعتبار تصانیف او بر ناظر «لواقح الأنوار» عبد الوهاب شعرانی و «خیرات حسان» ابن حجر مکی و «ریحانة الألباء» شهاب الدّین أحمد خفاجی و «فتح المتعال» أحمد بن محمّد المقرئ و «کفایة المتطلّع» تاج الدّین الدّهان المکی و «کشف الظنون» فاضل چلبی و «رساله أصول حدیث» خود مخاطب و «شوکت عمریه» فاضل رشید و «منتهی المقال» مفتی صدر الدّین خان و «إشباع الکلام» مولوی سلامة الله و «منتهی الکلام» و «إزالة الغین» حیدر علی فیض آبادی و «سیرت نبویه» أحمد بن زینی بن أحمد الشّافعی المشهور بدحلان و «قول مستحسن»



مولوی حسن زمان؛ واضح و لائح ست.

و غیر عازب عن أرباب العثور و الاطلاع أن فی روایه خبرهم هذا المديد الباع لذلك الخبر المرتفع كل الارتفاع؛ المستنير كالتار على اليفاع، أمنع حاجز لمن مال إلى التکذیب بالإسراع؛ و أردع وازع لمن جنح إلى التفتيد بالاھطاع، و اللہ ولی التوفيق و الإيزاع؛ للتحرّج عنه و الارتداع؛ و هو الواقی بلطفه عن الانغمار و الانخداع و الصّائن بمنّہ عن الانسلاخ و الانخلاع

#### ۱۴۵- أما رواية محمد بن احمد الشرييني الخطيب

حديث ثقلين را؛ پس در تفسیر «سراج منیر» بتفسیر آیه موّدت گفته: [

و روی

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۶۲

زيد بن أرقم عن النبي صلى الله عليه و سلم أنه قال: إني تارك فيكم كتاب الله و أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، قيل لزيد بن أرقم؟ فمن أهل بيتي (بيته. ظ) فقال: هم آل علي و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس .

و نیز در «سراج منیر» بتفسیر آیه «سَفَرُكُمْ لَكُمْ أَيْهَ الثَّقَلَانِ»

گفته:

[و الثقل، العظيم الشريف؛

قال صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم ثقلين كتاب الله عزّ و جلّ و عترتي انتهى.

فهذا الشرييني الخطيب، قد أثبت هذا الحديث الطيب المطيب، اللّاحب الملحّب للصدّق على كلّ بعيد و قريب، المرشد الموصل إلى الصّواب كلّ نازح عن الحقّ غريب، فلا يعافه إلّا من أشرب في قلبه حبّ الباطل المشنوء المعيب، و لا ينحرف عنه إلّا من أجرى إلى الضّلال فهو ينحوه بالركض الوعيب، و اللّٰه الكاشف بفضلہ من العمى كلّ حالک غريب، و هو المانع بكرمه عن الرّكون إلى دیدن ذوی التّخسير و التّتيب.

#### ۱۴۶- أما رواية شهاب الدين أحمد بن محمد بن علي بن حجر الهيثمي المكي

حديث ثقلين را، پس در «صواعق محرّقه» در ذکر حديث غدیر گفته: [و یرشد لما ذكرناه حتّٰه صلى الله عليه و سلم في هذه الخطبة على أهل بيته عموما و على عليّ خصوصا، و یرشد إليه أيضا ما ابتدئ به هذا الحديث و

لفظه عند الطبراني و غيره بسند صحيح أنّه صلى الله عليه و سلم خطب بغدير خمّ تحت شجرات فقال: أيّها النّاس! إنّه قد نبأني اللّطيف أنّه لم يعمر نبیّ إلّا نصف عمر الّمدى يليه من قبله، و إني لأظنّ أنّي يوشك أن أدعى فأجيب و إني مسؤل و إنكم مسؤلون، فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنّك قد بلغت و جهدت فجزاك الله خيرا. فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلّا الله و أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّ جنّته حقّ و أنّ ناره حقّ و أنّ الموت حقّ و أنّ البعث حقّ بعد الموت و أنّ الساعة آتیة لا ريب و أنّ الله يبعث من فی القبور؟ قالوا: بلى نشهد بذلك! قال: اللّٰهم اشهد! ثمّ قال: يا أيّها النّاس! إن الله مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا أولى بهم من أنفسهم،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۶۳

فمن كنت مولاه فهذا مولاه، یعنی علیّ، اللّٰهم وال من والاه و عاد من عاداه، ثمّ قال: يا أيّها النّاس! إني فرطكم و إنكم واردون علیّ الحوض أعرض ممّا بین بصری إلى صنعاء، فيه عدد النّجوم قد حان من فضّة و إني سائلکم حوض حين تردون علیّ عن الثّقلین فانظروا كيف تخلفوني فيهما. الثّقل الأكبر كتاب الله عزّ و جلّ سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلّوا و لا تبدّلوا و عترتي أهل بيتي فإنّه قد نبأني اللّطيف الخبير أنّهما لن ينقضيا حتّى یردا علیّ الحوض .

و نیز ابن حجر در «صواعق» در فصل آیات وارده در شأن اهل بیت علیهم السلام در آخر بیان آیه تطهیر گفته: [ثُمَّ أَكَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِتَكْرِيرِ طَلَبِ مَا فِي الْآيَةِ لَهُمْ بِقَوْلِهِ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي،

إِلَى آخِرِ مَا مَرَّ، وَ بِإِدْخَالِهِ نَفْسَهُ مَعَهُمْ فِي الْعَدِّ لِعَوْدِ عَلَيْهِمْ بِرَكْعَةِ انْدِرَاجِهِمْ فِي سَلَكِهِ، بَلْ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ اِنْدَرَجَ مَعَهُمْ جَبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ إِشَارَةً إِلَى عَلَيٍّ قَدَرَهُمْ وَ أَكَّدَهُ أَيْضًا بِطَلَبِ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ: فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ،

إِلَى آخِرِ مَا مَرَّ، وَ أَكَّدَهُ أَيْضًا

بِقَوْلِهِ: إِنَّا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ،

إِلَى آخِرِ مَا مَرَّ أَيْضًا. وَ

فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ: أَلَا! مَنْ آذَى قِرَابَتِي فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ تَعَالَى.

وَ فِي أُخْرَى: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِي حَتَّى يَحِبَّنِي وَ لَا يَحِبَّنِي حَتَّى يَحِبَّ ذَوِيَّ. فَأَقَامَهُمْ مَقَامَ نَفْسِهِ

، وَ مِنْ ثَمَّ صَحَّ

أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي .

وَ نِزَابِنِ حَجَرٍ فِي «صَوَاعِقِ» فِي فَصْلِ مَذْكُورٍ كَفَتَهُ: [الْآيَةُ الرَّابِعَةُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ قِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

.

أَخْرَجَ الدَّيْلَمِيُّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: وَ قِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ.

وَ كَانَ هَذَا هُوَ مُرَادُ الْوَاحِدِيِّ بِقَوْلِهِ:

رَوَى فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَ قِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»

عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَ أَهْلِ الْبَيْتِ،

لَا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَعْرِفَ الْخَلْقَ أَنَّهُ لَا- يَسْأَلُهُمْ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. وَ الْمَعْنَى أَنَّهُمْ

يَسْئَلُونَ: هَلْ وَالَوْهَمُ حَقَّ الْمَوَالَاةِ كَمَا أَوْصَاهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْ أَضَاعَوْهَا وَ أَهْمَلُوهَا؟

فَتَكُونُ عَلَيْهِمُ الْمَطَالِبَةُ وَ التَّبَعَةُ، اِنْتَهَى. وَ أَشَارَ بِقَوْلِهِ: كَمَا أَوْصَاهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْأَحَادِيثِ الْوَارِدَةِ فِي ذَلِكَ، وَ هِيَ

كَثِيرَةٌ وَ سَيَأْتِي مِنْهَا جُمْلَةٌ فِي الْفَصْلِ الثَّانِي.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۶۴

وَ مِنْ ذَلِكَ

حَدِيثُ مُسْلِمٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطِيْبًا، فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ!

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ فَأُجِيبُهُ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوَّلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الْهُدَى وَ

النُّورُ فَتَمَسَّيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَذُوا بِهِ. وَ حَثَّ فِيهِ وَ رَغَّبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلُ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَهْلِ بَيْتِي، ثَلَاثَ

مَرَّاتٍ. فَقِيلَ لَزَيْدٍ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ أَلَيْسَ نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ: بَلَى إِنَّ نَسَاؤَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَكِنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمٍ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةُ

بَعْدَهُ قَالَ: وَ مِنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ آلُ عَلِيٍّ وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَقِيلٍ وَ آلُ عَبَّاسٍ. قَالَ: كُلُّ هَؤُلَاءِ حَرَمٌ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةُ؟ قَالَ: نَعَمْ!

وَ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَ قَالَ: حَسَنٌ غَرِيبٌ إِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي؛ أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ

من الآخر كتاب الله عزّ وجلّ جبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

و أخرجه أحمد في مسنده بمعناه؛ و لفظه: إنّى اوشك أن ادعى فاجيب و إنّى تارك فيكم الثّقيلين كتاب الله جبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إنّ اللّطيف الخبير أخبرني أنّهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض فانظروا بم تخلفوني فيهما. و سنده لا بأس به. و

في رواية أنّ ذلك كان في حجّة الوداع، و في اخرى مثله؛ يعنى كتاب الله كسفينه نوح من ركب فيها نجا و مثلهم؛ أى أهل بيته؛ كمثّل باب حطّة من دخله غفرت له الذّنوب.

و ذكر ابن الجوزيّ لذلك في «علل المتناهيّة» وهم او غفلة عن استحضار بقيّة طرقه؛ بل في مسلم عن زيد بن ارقم أنّه صلى الله عليه و سلّم قال ذلك يوم غدیر خم و هو ماء بالجحفة كما مرّ؛ و زاد: اذكّرکم الله في أهل بيتي.

قلنا لزيد: من أهل بيته؟

نساؤه؟ قال لا، ایم الله! إنّ المرأة تكون مع الرجل العصر من الدّهر ثمّ يطلّقها فترجع إلى أبيها و قومها أهل بيته اهله (اصله. ظ) و عصبته الذين حرّموا الصدقة بعده. و

في رواية صحيحة: إنّى تارك فيكم امرين لن تصلّوا ان اتّبعتموهما؛ و هما كتاب الله، و أهل بيتي عترتي، زاد الطبراني: إنّى سألت ذلك لهما؛ فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم. و في رواية: كتاب الله و سنّتي؛

و هي المراد من الأحاديث المقتصرة على الكتاب لأنّ السنّة مبيّنة له فأغنى ذكره عن ذكرها.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٦٥

فالحاصل أنّ الحثّ وقع على التّمسّك بالكتاب و بالسّنة و بالعلماء بهما من أهل البيت و يستفاد من مجموع ذلك بقاء الامور الثّلاثة إلى قيام السّاعة.

ثم اعلم أنّ لحديث التّمسّك بذلك طرقا كثيرة وردت عن ثيف و عشرين صحابيا.

و مرّ له طرق مبسوطة في حادى عشر الشّبه، و في بعض تلك الطرق أنّه قال ذلك بحجّة الوداع بعرفة. و في اخرى أنّه قاله بالمدينة في مرضه و قد امتلأت الحجره بأصحابه. و في اخرى أنّه قال ذلك بغدير خم و في اخرى أنّه (قاله. صح. ظ) لما قام خطيبا بعد انصرافه من الطّائف كما مرّ، و لا تنافى، إذ لا مانع من أنّه كرر عليهم ذلك في تلك المواطن. و غيرهما اهتماما بشأن الكتاب العزيز و العترة الطاهرة.

و في رواية عند الطبراني عن ابن عمر أنّ آخر ما تكلم به النّبيّ صلى الله عليه و سلّم: اخلفوني في أهل بيتي.

و في اخرى عند الطبراني و أبى الشّيخ أنّ لله عزّ وجلّ ثلث حرّات فمن حفظهنّ حفظ الله دينه و دنياه، و من لم يحفظهنّ لم يحفظ الله دنياه و لا آخرته. قلت:

ما هنّ؟ قال حرمة الإسلام و حرمتي و حرمة رحمتي. و في رواية للبخاري عن الصّديق من قوله: يا أيّها النّاس! ارقبوا محمّدا صلى الله عليه و سلّم في أهل بيته.

أى احفظوه فيهم فلا تؤذوهم.

و أخرج ابن سعد (أبو سعيد ظ) و الملاء في سيرته أنّه صلى الله عليه و سلّم قال: استوصوا بأهل بيتي خيرا فإنّى اخاصمكم عنهم غدا و من أكن خصمه أخصمه و من أخصمه دخل النّار.

و أنه قال: من حفظني في أهل بيتي فقد اتخذ عند الله عهدا.

و أخرج الأول: أنا و أهل بيتي شجرة في الجنة و أغصانها في الدنيا، فمن شاء اتخذ إلى ربه سبيلا. و الثاني: حديث.

في كل خلف امتي عدول من أهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف الضالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين. ألا! و إن أئمتكم وفدكم إلى الله عز و جل فانظروا من توفدون.

و أخرج أحمد خبر «الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة أهل البيت»

و في خبر حسن: ألا! إن عييتي و كرشي أهل بيتي و الأنصار فاقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسيئهم.

«تنبيه»: سمى رسول الله صلى الله عليه و سلم القرآن و عترته- و هي بالمشاء الفوقية: الأهل و النسل و الزهط الأدنون- ثقلين، لأن الثقل كل نفيس خطير مصون، و هذان

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٦٦٦

كذلك إذ كل منهما معدن للعلوم اللدنية و الأسرار و الحكم العلية و الأحكام الشرعية و لذا حث صلى الله عليه و سلم على الاقتداء و التمسك بهم و التعلم منهم، و

قال: الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة أهل البيت.

و قيل: سميا ثقلين لثقل وجوب رعايته حقوقهما. ثم الذين وقع الحث عليهم منهم إنما هم العارفون بكتاب الله و سنة رسوله، إذ هم الذين لا يفارقون الكتاب إلى الحوض. و يؤيده

الخبر السابق: و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم.

و تميزوا بذلك عن بقية العلماء لأن الله اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، و شرفهم بالكرامات الباهرة و المزايا المتكاثرة، و قد مر بعضها. و سيأتي الخبر الذي في قريش:

و تعلموا منهم فإنهم أعلم منكم.

فإذا ثبت هذا العموم القريش فأهل البيت أولى منهم لأنهم امتازوا عنهم بخصوصيات لا يشاركهم فيها بقية قريش.

و في أحاديث الحث على التمسك بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسك به إلى يوم القيامة، كما أن الكتاب العزيز كذلك، و لهذا كانوا أمانا لأهل الأرض كما يأتي. و يشهد لذلك الخبر السابق

«في كل خلف من امتي عدول من أهل بيتي»

إلى آخره. ثم أحق من أن يتمسك به منهم إمامهم و عالمهم علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، لما قدمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثم قال أبو بكر:

علي عتره رسول الله صلى الله عليه و سلم. أي الذين حث على التمسك بهم. فخصه لما قلنا و كذلك (لما قلناه و لذلك خ. ل). خصه صلى الله عليه و سلم بما مر يوم غدیر خم. و المراد بالعيبة و الكرش في الخبر السابق أنفا أنهم موضع سره و أمانته و معادن نفائس معارفه (في غيبته. صح. ط) و حضرته، إذ كل من العيبة و الكرش مستودع لما يخفى عليه مما به القوام و الصلاح لأن الاول لما يحرز فيه نفائس الأمتعة، و الثاني مستقر الغذاء الذي به النمو و قوام البنية. و قيل: هما مثلان لاختصاصهم بأموره الظاهرة و الباطنة، إذ مظلوف الكرش باطن و العيبة ظاهر و على كل فهذا غاية في التعطف عليهم و الوصية بهم.

و معنى

«و تجاوزوا عن مسيئهم»

أي في غير الحدود و حقوق الآدميين. و هذا أيضا محمل لخبر الصحيحين (الخبر الصحيح. خ. ل): أقيلا ذوى الهيئات عثراتهم و من

ثم

ورد فی روایۃ: إِلَّا الْحدود و فسرهم الشّافعی بأنّهم الذّین لا یعرفون الشرّ.

و یقرب منه قول غیره

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۶۷

هم اصحاب الصّغائر دون الكبائر. و قيل: من إذا أذنب و تاب .

و نیز ابن حجر در «صواعق» در تتمه کتاب که در آن تلخیص کتاب «مناقب اهل البیت» للحافظ السیّخاوی بعمل آورده گفته: [و قد جاءت الوصیّة الصّریحہ بهم فی عدّه احادیث. منها:

حدیث إني تارك فيكم ما إن تمسّ بكم به لن تضلّوا بعدی الثّقلین احدهما اعظم من الآخر کتاب الله جبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتی اهل بیتی و لن یتفرقا حتّی یردا علیّ الحوض، فانظروا کیف تخلّفونی فیهما.

قال الترمذی: حسن غریب، و اخرجه آخرون.

و لم یصب ابن الجوزی فی ایراده فی «العلل المتناهیة»، کیف و

فی «صحیح مسلم» و غیره فی خطبته قرب رابع مرجعه من حجّة الوداع قبل وفاته بنحو شهر (شهرین. خ. ل) إني تارك فيكم الثّقلین أوّلهما کتاب الله فيه الهدی و النور، ثم قال: و اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، ثلاثا

، فقيل لزيد بن أرقم راويه: من اهل بيته؟ أليس نساؤه من اهل بيته؟ قال: نساؤه من اهل بيته و لكن اهل بيته من حرم الصدقة بعده قيل: و من هم؟ قال: هم آل عليّ و آل عقیل و آل جعفر و آل العباس رضی الله عنهم. قيل: كلّ هؤلاء حرم الصدقة؟ قال: نعم! و

فی روایة صحیحہ: کأني قد دعيت فاجبت إني قد تركت فيكم الثّقلین احدهما أكد (اکبر ظ) من الآخر کتاب الله عز و جل و عترتی، أي بالمشاء، فانظروا كيف تخلّفونی فیهما فإنّهما لن یتفرقا حتّی یردا علیّ الحوض، و فی روایة: إنّهما لن یتفرقا حتّی یردا علیّ الحوض، سألت ربّي ذلك لهما، فلا تتقدّموهما (تقدّموهما. خ ل) فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم. و لهذا الحديث طرق كثيرة عن بضع و عشرين صحابيًا لا حاجة لنا ببسطها. و

فی روایة: آخر ما تكلم به النّبي صلی الله عليه و سلم: اخلفونی فی أهلی

، و سمّاهما ثقلین إعظاما لقدرهما إذ يقال لكلّ خطير شريف «ثقل» أو لأنّ العمل بما أوجب الله من حقوقهما ثقیل جدا. و منه قوله تعالى: إِنَّا سَنُلْقِيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا. أي له وزن و قدر لأنه لا يؤدّي إلّا بتكليف ما يثقل. و سمّى الإنس و الجنّ ثقلین لاختصاصهما بكونهما (بأنهما. خ. ل) قِطَانِ الْأَرْضِ و بكونهما فضلاً بالتمييز على سائر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۶۸

الحيوان. و فی هذه الأحاديث سيّما

قوله صلی الله عليه و سلم «انظروا كيف تخلّفونی فیهما»

و

«أوصيكم بعترتي خيرا»

و «اذکرکم الله فی اهل بیتی»

الحثّ الأكيد على مودّتهم و مزيد الإحسان إليهم و احترامهم و اكرامهم و تأديّة حقوقهم الواجبة و المندوبة، كيف و هم أشرف بيت وجد على وجه الأرض فخرا و حسبا و نسبا و لا سيّما إذا كانوا متبعين للسّنة النّبویّة كما كان عليه سلفهم كالعباس و بنیه و عليّ و اهل بيته و عقیل و بنیه و بنی جعفر. و

فی قوله صلی الله عليه و سلم: لا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم

، دلیل علی آن من تأهل منهم للمراتب العلیّیة و الوظائف الدینیّة کان مقدّماً علی غیره، و يدلّ له التّصریح بذلك فی کلّ قریش كما مرّ فی الأحادیث الواردة فیهم. و إذا ثبت هذا لجملة قریش فأهل بیت التّبوّیّ الذّین هم غرّة فضلهم و محتد فخر و هم السّبب فی تمیّزهم علی غیرهم، بذلك أخرى و أحقّ و أولى .

و نیز ابن حجر مکی در «منح مکّیة- شرح قصیده همزیّه» بشرح شعر:

آل بیت التّبیّ إنّ فؤادی لیس یسلّیه عنکم التّأساء

گفته: ]

و فی الحدیث ایضاً: إنّی تارک فیکم ما ان تمسّکتُم به لن تضلّوا بعدی کتاب الله و عترتی،

فلیتأمّل کونه قرنهم بالقرآن فی أنّ التّمسّک بهما یمنع الضّلال و یوجب الکمال .

و مفاخر زاخره و مآثر کاتره ابن حجر مکی بر متبّع «لواقح الأنوار» عبد الوهّاب بن أحمد بن علی الشّعرازی و «ریحانة الألباء» شهاب الدّین أحمد ابن محمّد بن عمر خفاجی و «نور سافر عن أخبار القرن العاشر» شیخ عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی و «تحفه بهیّه فی طبقات الحنفیّة» عبد الله بن حجازی الشّیر بالشّرقاوی و «براهین قاطعه» کمال الدّین جهرمی و «شرح شمائل ترمذی» حاجی محمّد بلخی خلیفه سیّد علی همدانی و «ما ثبت بالسّیئة» شیخ عبد الحقّ و «مرقاة- شرح مشکاة» ملّا علی قاری و «نوافض الرّوافض» سیّد محمّد بن عبد الرّسول برزنجی و «ذخیره المآل» أحمد بن عبد القادر عجیلی و «کفایه المتطلّع» تاج الدّین بن أحمد دهان مکی و «إمداد-

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۶۹

بمعرفه علوّ الإسناد» سالم بن عبد الله بن سالم البصری و «در رسته- فیما علا من الأسانید الشّنوائیه» محمّد بن علی بن منصور الشّنّوانی و «ثبت» عبد الرحمن بن محمّد ابن عبد الرحمن الکزبری الدّمشقی و رساله «اصول حدیث» خود مخاطب و «إیضاح لطافه المقال» فاضل رشید و «إزالة الغین» مولوی حیدر علی معاصر و غیر آن ظاهر و باهرست.

اینجا اکتفا بر عبارت «لواقح الأنوار» می رود، و هی هذه: [و منهم: الشّیخ الإمام العلّامة المحقّق الصّالح الورع الزاهد الخاشع النّاسک الشّیخ شهاب الدّین ابن حجر نزیل الحرم المکّی رضی الله عنه. أخذ العلم عن مشایخ الإسلام بمصر و أجازوه بالفتوی و التّدیس و أفتی بجامع الأزهر و الحجاز و انتفع به خلاّق، و هو أحد شهودی علی شیخی الشّیخ محمّد الشّناوی فی إذنه لی بتربیة المریدین و تلقینهم الذّکر صحبته رضی الله عنه نحو أربعین سنة، فما رأیت علیه شیئا یشینه فی دینه و ما رأیته قطّ أعرض عن الاشتغال بالعلم و العمل، صنف رضی الله عنه عدّة کتب نافعة محرّرة فی الفقه و الاصول و المعقولات و اختصر کتاب «الرّوض» لابن المقری و شرحه شرحاً عظیماً فیها من الفوائد ما لم یوجد فی کتب شیخ الإسلام زکریّا و لا غیره حتی غار منه بعض الحسده فسرّقه و رماه فی الماء كما قیل فاستأنف الشّرح ثانیاً و کمل، و «شرح الإرشاد» شرحین عظیمین و انتفع به خلاّق فی مصر و الحجاز و الیمن و غیر ذلک، و هو مفتی الحجاز الآدن یصدرون کلّهم عن قوله، و له أعمال عظیمة فی اللّیل لا یکاد یطلّع علیها إلّا من خلی من الحسد؛ من صغره إلى الآدن لم یزاحم علی شیء من امور الدّین و لا- یتردّد إلى أحد من الولاة إلّا لضرورة، فأستلّ الله تعالی أن یریده من فضله و ینفعنا ببرکاته فی الدّین و الآخرة، آمین،] انتهى.

فهذا ابن حجر المکی علّامتهم الجامع بین الفقه و الحدیث، و قدوتهم المتقن الممعن فی السّیّاح و الضّبط و التّحدیث، قد أثبت هذا الخبر المزری لنضارته علی کلّ ناظر غصّ أثیث، و صحّح هذا الحدیث الحاثّ لإنارته. علی الرّشاد کلّ التّحیث، فلا ینکب عنه إلّا من أوغل فی تیهاء الضّلال فهو یقطعها بالسّیر الحیث، و لا یطعن فیها

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۷۰

فیها إلّا من أبصر نار الفتنة فهو یوقدها بأشدّ التّأثیر، و لا یرتاب فیها إلّا من عمی علیه المخرج فهو شدید التّخلیط عظیم التّشعیث، و لا



یمتری فيه إلاً من خفى عليه المنهج فهو كثير التخييط عجيب التعييث.

#### ۱۴۷- أما رواية نور الدين علي بن حسام الدين عبد الملك القادري الشهير بالمتقي

حديث ثقلين را، پس از عبارات عدیده «کنز العمال» که در روایات سابقه مذکور شد واضح و لائح است، و در اینجا نیز بعبارات آن مذکور می‌شود. پس باید دانست که علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[أَمَّا بَعْدُ! أَلَا- أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَاجِبٌ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى (فَخُذُوا بَكِتَابِ اللَّهِ. صَح. ظ) وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. حَم. وَعَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ. م. عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ .

و نیز در آن گفته:

[إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلَى بَصْرَى، فِيهِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ مِنْ قَدْ حَانَ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ. قِيلَ: وَ مَا الثَّقَلَانِ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرَفِهِ بَيْدُ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزَلُوا وَ لَا- تَضَلُّوا وَ الْأَصْغَرُ عَتَرَتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ سَأَلْتُ لَهُمَا ذَاكَ رَبِّي، فَلَا- تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. طَب .

و محاسن مشرقه و مفاخر مونه و نهایت علو مرتبت و غایت سمو منزلت علی متقی نزد سنیّه بر متبّع «قول نقی فی مناقب المتقی» تصنیف عبد القادر بن أحمد الفاکهی و «إتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی» تصنیف شیخ عبد الوهّاب متقی قادری و «زاد المتّقین فی سلوک طریق الیقین» و «أخبار الأخیار» شیخ عبد الحقّ دهلوی و «نور سافر عن أخبار القرن العاشر» عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی و «سبحه المرجان» غلام علی آزاد بلگرامی و «کفایه المتطلّع» تاج الدّین الدّهان المکی و «کشف الظّنون» مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و «منتهی الکلام»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۷۱

و «إزالة الغین» مولوی حیدر علی معاصر و «أبجد العلوم» و «إتحاف النبلاء» مولوی صدیق حسن خان معاصر؛ واضح و لائحست. در این جا بلحاظ اختصار بر بعضی از عبارات اکتفا می‌رود.

فاضل معاصر در «أبجد العلوم» گفته: [الشیخ علی المتقی بن حسام الدّین عبد الملک بن قاضی خان القادری الشاذلی المدنی الجشتی. أصله من جونغفور و مولده برهانفور من بلاد الدکن. تلمذ علی الشیخ حسام الدّین الملتانی و غیره من العلماء ترجمه ملا علی متقی مؤلف کنز العمال ثم سافر فی سنه ۹۵۳ إلى الحرمين الشریفین و صحب الشیخ أبا الحسن و تلمذ علیه، یقول الکبری (و کان البکری یقول. ظ): للسیوطی منّه علی العالمین، و للمتقی منّه علیه. اشتغل بالتدریس و التألیف، و رتب «جمع الجوامع» للسیوطی علی أبواب الفقه، تزید مؤلفاته علی المائه، و کان الشیخ ابن حجر المکی الفقیه الشافعی صاحب «الصّواعق المحرقة» استاذہ، و فی الآخر تلمذ علیه و لبس الخرقة منه. توفی -رح- فی سنه ۹۷۵، تاریخ وفاته: قضی نحبه. ذکر له الشیخ عبد الحقّ الدهلوی ترجمه حافله فی المقصد الأول من کتابه «زاد المتّقین فی سلوک طریق الیقین» و اثنی علیه کثیرا و حرّر أحواله الشریفه فی أبواب خمسہ بإیضاح تامّ. و للشیخ عبد الوهّاب المتقی کتاب سمّاه «إتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی» أبان فیہ عن فضائله کثیره و هو حقیق بذلک، و قد وقفت علی توالیفه فوجدتها نافعه مفیده ممتعه تامه] انتهى.

فہذا علی المتقی حبرہم المعروف بالأتقاء، و علمہم المنسوب للاقتفاء، الذی أشار باتباعہ (۱) فیما یرونہ الرسول صلی اللہ علیہ و آلہ أهل الاصطفاء، و نصّ فیما یزعمونہ علی کونہ أفضل أهل زمانہ من غیر ستر و لا خفاء، قد روى هذا الحديث الباهر بالاعتلاء، السافر للاجتلاء، فلا یحید عنه إلاً الجاحد العظیم الجفاء، و لا یمیل عنه إلاً الحائد التارک للوفاء، و اللہ الہادی بمنّہ للانتہاء إلى التّہج السّواء،

و هو الموزع الوازع بلطفه عن الاعتداء بالاهتداء.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۷۲

#### ۱۴۸- أَمَّا رَوَايَتُ مُحَمَّدٍ طَاهِرٍ فَتَنَى كَجَرَاتِي

حدیث ثقلین را، پس در «مجمع البحار» در لغت ثقل گفته:

[فیه: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي.

سَمِّيًا بِهِ لِأَنَّ الْأَخْذَ بِهِمَا وَ الْعَمَلَ بِهِمَا ثَقِيلٌ، وَ يُقَالُ لِكُلِّ خَطِيرٍ نَفِيسٍ: ثَقُلَ، فَسَمَّاهُمَا بِهِ إِعْظَامًا لِقُدْرِهِمَا وَ تَفْخِيمًا لَشَأْنِهِمَا].

وَ نِيزَ دَرِ «مَجْمَعِ الْبَحَارِ» دَرِ لَغْتِ عِترَتِ كُفْتَه: [نَه.

فِيهِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي.

عِترَةُ الرَّجُلِ أَخَصُّ أَقْرَابِهِ، وَ هُمُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلَبِ، وَ قِيلَ: أَهْلُ بَيْتِهِ الْأَقْرَبُونَ وَ هُمُ أَوْلَادُهُ وَ عَلِيُّ وَ أَوْلَادُهُ، وَ قِيلَ: عِترَتُهُ الْأَقْرَبُونَ وَ الْأَبْعَدُونَ مِنْهُمْ .

وَ نِيزَ مُحَمَّدٌ طَاهِرٌ دَرِ «تَكْمِلَةِ مَجْمَعِ الْبَحَارِ» دَرِ لَغْتِ ثَقُلِ كُفْتَه:

[فِيهِ: تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ.

هُوَ بِفَتْحَتَيْنِ نَحْوِ الْمَتَاعِ .

وَ مُحَمَّدٌ عَظِيمُهُ وَ مَدَائِحُ فَخِيمُهُ مُحَمَّدٌ طَاهِرٌ وَ كَمَالُ عَلَوِّ مَرْتَبَتِ وَ سَمُو مَنَزَلَتِ كِهْ أَكْبَرُ قَوْمِ بَرَايِ او ثَابِتِ مِي نَمَايَنْدِ بَرِ مُتَّبِعِ وَ نَاضِرِ «نُورِ سَافِرِ» عَبْدِ الْقَادِرِ بْنِ شَيْخِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعِيدَرُوسِ الْيَمَنِيِّ وَ «أَخْبَارِ الْأَخْيَارِ» شَيْخِ عَبْدِ الْحَقِّ دَهْلَوِيِّ وَ «سَبْحَةِ الْمَرْجَانِ وَ «مَآثِرِ الْكِرَامِ» غَلَامِ عَلِيِّ آزَادِ بَلْكَرَامِي وَ «حَالَاتِ الْحَرَمِينَ» رَفِيعِ الدِّينِ خَانَ مَرَادِ آبَادِي وَ «رِسَالَةِ أَصُولِ حَدِيثِ» خُودِ مُخَاطَبِ وَ «إِيضَاحِ» فَاضِلِ رَشِيدِ وَ «إِزَالَةِ الْغَيْنِ» مَوْلَى حَيْدَرِ عَلِيِّ مُعَاوَرِ وَ «أَبْجَدِ الْعُلُومِ» وَ «إِتْحَافِ النَّبَلَاءِ» مَوْلَى صَدِيقِ حَسَنِ خَانَ مُعَاوَرِ، سَاطِعِ وَ لَامِعِست. رُومًا لِلَاخْتِصَارِ، دَرِ اَيْنِ مَقَامِ بَرِ بَعْضِ عِبَارَاتِ اِقْتِصَارِ مِي رُودِ.

فاضل معاصر در «أبجد العلوم» گفته: [الشَّيْخُ مُحَمَّدُ طَاهِرُ الْفَتْنِيِّ، صَاحِبُ «مَجْمَعِ الْبَحَارِ» فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ. وَ فِتْرَ: بِلْدُهُ مَقْ بِلَادِ كَجَرَاتِ. تَلَمَّذَ عَلَيَّ عِلْمَاءَ بِلْدِهِ وَ صَارَ رَأْسًا فِي الْعُلُومِ الْحَدِيثِيَّةِ وَ الْأَدَبِيَّةِ، وَ رَحَلَ إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ أَدْرَكَ عِلْمَانَهُمَا وَ مَشَايِخَهُمَا سَيِّمًا الشَّيْخَ عَلِيَّ الْمُتَّقِيَّ وَ ذَكَرَهُ فِي مَبْدِءِ كِتَابِهِ «مَجْمَعِ الْبَحَارِ» وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثَنَاءً حَسَنًا جَمِيلًا، وَ عَادَ إِلَى بِلْدِهِ وَ قَصَرَ هِمَّتَهُ عَلَى إِفَادَةِ الْعُلُومِ وَ كَانَ طَرِيقَتَهُ الْإِشْتَغَالَ بِعَمَلِ الْمَدَادِ وَ إِعَانَةُ كِتْبَةِ الْعُلُومِ بِهَذَا الْإِمْدَادِ حَتَّى فِي حَالَةِ الدَّرْسِ أَيْضًا يَشْتَغَلُ بِحَلِّهِ. لَهُ «الْمَغْنَى فِي أَسْمَاءِ الرِّجَالِ» وَ «تَذَكُّرَةُ الْمَوْضُوعَاتِ» وَ عَزَمَ عَلَى كَسْرِ الْبَوَاهِيرِ الْمَهْدُويَّةِ الَّذِينَ كَانُوا قَوْمَهُ وَ عَهْدَ أَنْ لَا يَرْتَبُطَ (يَرْبُطُ. ظ) الْعِمَامَةُ عَلَى رَأْسِهِ حَتَّى

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۷۳

يَزِيلُ تِلْكَ الْبِدْعَةَ. فَلَمَّا اسْتَوْلَى السَّيْلُطَانُ أَكْبَرُ وَ إِلَى دَهْلِي فِي سَنَةِ ۹۸۰ عَلَى كَجَرَاتِ وَ اجْتَمَعَ بِالشَّيْخِ رِبْطُ الْعِمَامَةِ بِيَدِهِ عَلَى رَأْسِ الشَّيْخِ وَ قَالَ: عَلَى ذِمَّةٍ مُعَدَّلَتِي نَصْرُهُ الدِّينِ وَ كَسْرُ الْفِرْقَةِ الْمُبْتَدِعِينَ وَفَقِ إِرَادَتِكَ. وَ كَانَ قَدْ فَوَّضَ حُكُومَهُ كَجَرَاتِ إِلَى أَخِيهِ الرُّضَاعِيِّ مِيرْزَا عَزِيزِ كُوكِهِ الْمَلِيقِ بِالْخَانِ الْمُعْظَمِ فَأَعَانَ الشَّيْخَ، وَ أَزَالَ رُسُومَ الْبِدْعَةِ مَهْمَا أَمَكْنَ ثُمَّ عَزَلَ الْخَانَ الْأَعْظَمَ وَ نَصَبَ مَكَانَهُ عَبْدِ الرَّحِيمِ خَانَ خَانَانَ وَ كَانَ شَيْعِيًّا فَاعْتَصَدَ بِهِ الْمَهْدُويَّةُ وَ خَرَجُوا مِنَ الزَّوَايَا وَ رَمَوْا السَّهَامَ عَلَى الْخَبَايَا فَحَلَّ الشَّيْخُ الْعِمَامَةَ عَنْ رَأْسِهِ وَ انْطَلَقَ إِلَى أَكْبَرِ بَادِشَاهِ وَ كَانَ فِي مُسْتَقَرِّ الْخِلَافَةِ أَكْرَهُ، فَتَبِعَهُ جَمْعٌ مِنَ الْمَهْدُويَّةِ سَرًّا وَ هَجَمُوا عَلَيْهِ فِي حَوَالِي أَجِينِ وَ قَتَلُوهُ سَنَةَ ۹۸۶ فَاسْتَشْهَدَ وَ نَقَلَ جَسَدَهُ إِلَى فِتْنِ وَ دَفِنَ فِي مَقَابِرِ أَسْلَافِهِ. وَ كَانَ صَدِيقِي النَّسَبِ مِنْ جِهَةِ أُمِّهِ، وَ أَصْلَهُ مِنَ الْبَوَاهِيرِ وَ أَسْلَافِهِمْ جَدِيدُو الْإِسْلَامِ. وَ بِيُوْهَارَ فِي الْهِنْدِيَّةِ التَّجَارَةُ وَ بُوْهْرَةُ التَّاجِرِ، وَ قَدْ ذَكَرَ الشَّيْخُ عَبْدِ الْحَقِّ الدَّهْلَوِيُّ تَرْجَمَتَهُ فِي «أَخْبَارِ الْأَخْيَارِ» وَ ذَكَرْتُهَا أَنَا فِي

«إتحاف النبلاء» و أيضا أفردت ترجمتها في رسالته مستقلة ألحقها في أوائل «مجمع البحار». قال الشيخ عبد الوهاب المتقي: رأيت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم في الرؤيا: فقلت: من أفضل الناس في هذا الزمان؟ يا رسول الله! فقال: شيخك ثم محمد طاهر. و يا لها من رؤيا تفضل على اليقظة.

و كتابه «مجمع البحار» قد طبع بالهند لهذا العهد و اشتهر اشتهار الشمس في رابعة النهار، و هو كتاب جمع فيه كل غريب الحديث و ما ألفت فيه فجاء كالشرح للصحيحاح السيئة، فإن لم يكن عند أحد شرح لكتاب من الامهات الست فهذا الكتاب يكفيه لحل المعاني و كشف المباني، و هو كتاب متفق على قبوله متداول بين أهل العلم منذ ظهر في الوجود، و بالله التوفيق انتهى.

فهذا محمد طاهر عالمهم المعروف المشهور، و كابرهم الممدوح بألسن الأعيان الصي دور قد أثبت هذا الحديث المأثور، في كتابه المقبول بين الجمهور، فلا ينحرف عن منهج الصواب و هو ساطع النور، إلّا من تاه من الغي في طخياء الديجور، و لا يترك شرك الهدى و قد بان من السفور، إلّا من ألف الباطل فهو في الضلال مغمور.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۶۷۴

### ۱۴۹- أما رواية عباس بن معين الدين الشهير بمرزا مخدوم الجرجاني ثم الشيرازي

حديث ثقلين را، پس در «نواقض» در فرع ثانی از فصل اول گفته: [فضائل أهل البيت - عن زيد بن أرقم أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قام خطيباً بماء يدعى خمّا بين مكّة و المدينة، فحمد الله و أثنى عليه و وعظ فذكر (و ذكر. ظ) ثم قال: أما بعد، يا أيها الناس! إنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فاجيب و أنا تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى (و النور. صح. ظ) فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به و أهل بيتي. أذكركم الله في أهل بيتي. أذكركم الله في أهل بيتي (اذكركم الله في أهل بيتي. صح. ظ) و في رواية: كتاب الله هو حبل الله من اتبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضلالة رواه مسلم. أقول: و المخطب هو موضع اشتهر بغدير خمّ. قال في «تجريد الصّحيحاح»: أوشك، يوشك، إيشاكا: أسرع السير، و منه قولهم: يوشك أن يكون كذلك.

قوله صلى الله عليه و سلم: و أنا تارك فيكم ثقلين. سمّاهما ثقلين لأنّ الأخذ بهما و العمل بهما و المحافظة على رعايتها ثقل و قيل: سمّاهما ثقلين لأنّ كلّ نفيس و خطير ثقل (ثقل ظ) و منه الثقلان الإنس و الجنّ، لأنهما فضلاً بالتميز (بالتمييز. ظ) على سائر الحيوانات، و كلّ شيء له وزن و قدر يتنافس فيه فهو ثقل (ثقل ظ) و سمّاهما بذلك إعظاماً لقدرهما، و قد عرفت في الفرع الأوّل حقيقة أهل البيت فلا نكرها. و أيضاً عن زيد بن أرقم رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي. و لن يفرقا حتّى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما. رواه الترمذی .

و محتجب نماند که حسب تصریح مرزا مخدوم در صدر کتاب «نواقض» جمله احادیث فرع ثانی فصل اوّل این کتاب روایات صحیحہ می باشد، حيث قال في صدر الكتاب: الفصل الأوّل، و فيه فرعان: الأوّل في الآيات النازلة في فضل الأصحاب و فصل بعض أصنافهم عموماً و أهل البيت منهم لأنهم من أجلّة الأصحاب جامعون بين

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۶۷۵

شرقی القرباء و الصّحبة و هو مزیل بتحقیق رشیق. الثانی في الروایات الصّحیحة الدّالة على فضل المذكورین فكلّ. ما ورد في فضل

شخص واحد (شخصین او زید. ظ) فهو ذکر فی هذا الفصل إلّا ما ورد فی فضل الحسنین فإنّه ذکر فی الفصل الثانی لأنّهما من غایة الاتحاد بمنزلة شخص واحد، و لثلا يكون بین فضل أبيهما و أمّهما فصل كثيرًا.

و مرزا مخدوم از مشاهیر علمای متکلمین و معاریف کبرای معظمین سنیّه است و نهایت جلالت شان و علوّ مکان او نزد این حضرات بر ناظر «نواقض» محمّد بن عبد الرسول البرزنجی المدني و «مرافض» حسام الدّین سهارنپوری و «کشف الظنون» مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و «ایضاح» فاضل رشید و «إزالة الغین» مولوی حیدر علی معاصر؛ واضح و آشکارست.

فهذا متکلمهم المبیّج عند صدورهم و القروم، عبّاس الشّهير بمرزا مخدوم، قد روى هذا الحديث الزّارى بحسن سياقه على العقد المنظوم، و آورده بطرق عديدة راقية لأهل الحلوم، و ذكره فی الفرع الملتزم فيه إيراد الأحاديث الصّحيحة عن السيّد الأبطحي المعصوم، عليه و آله آلاف السّلام من الملك الحيّ القيوم، فرغمت و الحمد لله آناف المنكرين الخصوم، و علت كلمة المقبلين المذعنين أهل الفهوم، فيا لله و للجاحد المشنوء الملووم، المولع المنهوم، بالعناد المذموم، و اللّداد المشوم، كيف يؤثر البوار المحتوم، و يركب متن الخسار إلى يوم الوقت المعلوم.

### ۱۵۰- أما رواية شيخ بن عبد الله بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى

حديث ثقلين را، پس در كتاب «العقد النبوى و السّر المصطفوى» گفته:  
[و أخرج ابن أبى شيبة، عن عبد الرحمن، بن عوف، قال: لما فتح رسول الله صلى الله عليه و سلم مكة انصرف إلى الطائف فحصرها سبع عشرة او تسع عشرة يوما، ثم قام خطيبا فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: اوصيكم بعترتي خيرا و إنّ موعدكم الحوض، و الذى نفسى بيده لتقيمّن الصّلوة، و لتؤتّن الزّكوة أو لأبعثنّ إليكم رجلا منى أو كنفسى يضرب أعناقكم. ثمّ عبقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۶۷۶]

أخذ بيد عليّ رضى الله عنه، ثمّ قال: هو هذا، و فى رواية أنّه صلى الله عليه و سلم قال فى مرض موته: أيّها الناس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا فينطلق بى و قد قدّمت إليكم القول معذرة إليكم ألا! إنّى مخلف فيكم كتاب ربّى عزّ و جلّ و عترتى أهل بيتى. ثمّ أخذ بيد عليّ فرفعها فقال: هذا عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ، لا يفترقان حتّى يردا عليّ الحوض، فأستلّهما ما خلفت فيهما].  
و مستتر نماند كه علّامه عیدروس از اکابر صدور اعیان رءوس سنیّه می باشد، و مفاخر مزهره و مآثر مبهره او و کمال جلالت و اشتها و نهایت عظمت مقدار کتابش بر ناظر «نور سافر عن أخبار القرن العاشر» عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنى «صراط سوى» محمود بن محمّد بن علی الشّیخانى القادری و «تفسیر شاهی» محمّد محبوب عالم؛ واضح و روشنست.

فهذا العیدروس الیمنى علمهم المفرد، و عالمهم الأوحد قد روى هذا الحديث الهادى إلى النهج الأقوم الأقصد، الدّالّ على اللّقم الأسدّ الأرشد فلا يشكّك فى تحقّقه إلّا الأنكس الأنكد، و لا یرتاب فى تشبته إلّا الأفیل الأفند، و لا يطعن فيه إلّا من قعد لأهل الإیمان بكلّ مرصد، و لا یقدح فيه إلّا من تبوّء لنفسه من البوار شرّ مقعد.

### ۱۵۱- أما اثبات كمال الدين بن فخر الدين جهرى

حديث ثقلين را، پس در «براهین قاطعه- ترجمه صواعق محرقه» در ذکر حدیث غدیر آورده: [و دلیل بر آنچه ما گفتیم آنست كه رسول الله صلى الله عليه و سلم درین خطبه ترغیب بر محبّت أهل بیت و تمسّك بایشان بر سبیل عموم فرمود، و بر علی رضى الله عنه بر سبیل خصوص و لفظی كه ابتدای حدیث بآن فرموده است نیز مشعر این معناست، و لفظ حدیث نزد طبرانى و غیر او بسند صحیح آنست كه در غدیر خم در زیر درختی چند خطبه فرموده گفت:

أيّها النّاس! إنّّه قد نبأنى اللّطيف الخبير أنّه لم يعمر نبى إلّا نصف عمر الذى يليه من قبله، و إنّى لأظنّ أن يوشك أن ادعى فاجيب، و

إِنِّي مُسْتَوِلٌ وَإِنِّكُمْ مُسْتَوِلُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَجَهْدْتَ

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۷۷

و نصحت، فجزاك الله خيرا. فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حق و ناره حق و أن الموت حق و أن البعث حق و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من في القبور؟ قالوا: بلى نشهد بذلك. قال: اللهم اشهد! ثم قال: يا أيها الناس! إن الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه فهذا مولاه، يعنى عليا. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، ثم قال: يا أيها الناس! إني فرطكم و إنكم واردون علي الحوض، حوض أعرض مما بين بصرى إلى صنعاء، فيه عدد النجوم قد حان من فضة و إني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما، الثقل الأكبر كتاب الله عز و جل طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تفلتوا و لا تبدلوا و عترتي أهل بيتي فإنه ثبأني اللطيف الخبير أنهما لن ينقضيا حتى يردا علي الحوض.

ای مردمان! بتحقیق که خبر داد مرا خدائی که عالم بخفیات و جلیات امورست آنکه عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است که قبل از وی بوده بی واسطه، و من چنان گمان می برم که نزدیک بآن رسیده است که خوانده شوم پس داعی را اجابت کنم، بتحقیق من سؤال کرده خواهم شد از شما و شما نیز مسئول خواهید شد از من و بعد از سؤال از شما در جواب چه خواهید گفت؟

آنگاه أصحاب رضی الله عنهم گفتند: ادای شهادت خواهیم نمود که آنچه نازل شد بر تو جمیع آنها رسانیدی و کمال جد و جهد بجای آوردی و نصائح و مواعظ گفتی، خدای تبارک و تعالی ترا جزای خیر دهد. باز رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که: آیا گواهی نخواهید داد که نیست معبود بحق مگر خدای تعالی، و آنکه محمد بنده او و فرستاده اوست، و آنکه جنت و نار حقیقت، و موت و بعث حقیقت، و آنکه روز قیامت خواهد آمد، و هیچ شبهه و شککی در آن نیست، و مردمان از قبر برانگیخته خواهند شد؟ أصحاب گفتند: بلی! بجمیع مذکورات شهادت می دهیم و گواهی خواهیم داد. بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: بار خدایا! گواه باش، باز فرمود: أيها الناس! بتحقیق که خدای تبارک و تعالی ناصر [۱] منست و من ناصر مؤمنانم و اولی بایشانم از نفسهای [۱] انظر الى هذا التحريف الصريح، و أمعن فيه بالنظر الصحيح (۱۲. ن).

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۷۸

ایشان بایشان، پس کسی که من ناصر ویم علی ناصر اوست. بار خدایا! دوست باش بکسی که علی را دوست دارد، و دشمنی کن بکسی که با علی دشمنی کند. باز فرمود أيها الناس! من سبقت خواهم گرفت بر شما در ورود حوض، و شما ورود خواهید نمود بر من و حاضر خواهید شد در حوض، و عرض حوض من زیاده خواهد بود ما بین بصری و صنعاء. و در آن حوض بعدد ستارها قدهای از نقره خواهد بود، و زمانی که بر من وارد شوید در حوض سؤال خواهم کرد شما را از ثقلین، پس نظر کنید که بعد از من در شأن این هر دو و تعظیم آن چه نوع سلوک خواهید کرد. و ثقل اکبر کتاب الله است و آن وسیلتی و حبلیست که یک طرف آن بید قدرت الله تعالیست و طرفی دیگر بدستهای شماسست، آن را نگاهدارید و تمسک جوید بآن تا آنکه گمراه نشوید و هیچ چیزی را بآن بدل نکنید، و یکی دیگر عتره طاهره و أهل بیت منست، بتحقیق خبر داد مرا خدای تعالی که عالم بخفیات و جلیات امورست بآنکه کتاب الله و أهل بیت من انقضا نمی یابند و از هم جدا نمی شوند، یعنی زائل نمی شود حکم تعظیم و تمسک بایشان هر دو مادامی که دنیا باقیست تا آنکه حاضر شوند نزد من در (بر. ظ) حوض.

و نیز در «براهین قاطعه» در ذکر آیه تطهیر گفته: [باز رسول الله صلی الله علیه و سلم طلب آنچه در آیتست مؤکد و مکرر ساخت بقول خود:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي

. قال، تا آخر حدیث و نفس خود را در تحت عبا و در عدد داخلست (کرد. ظ) تا برکت اندراج آن حضرت بایشان عائد گردد، و

بلکه در روایت دیگر چنین وارد شده که جبرئیل و میکائیل را با اهل بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلو قدر ایشان و ایضا مؤکد ساخت بطلب صلوات بر ایشان بقول خود:

فاجعل صلاتک،

تا آخر حدیث، و بقول

«أنا حرب لمن حاربهم»

تا آخر حدیث. و در روایتی دیگر وارد شده که بعد از آن فرمود:

ألا من آذی قرابتی فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی الله.

آگاه باشید که هر که رنجانید قرابت مرا بتحقیق که مرا رنجانیده و هر کس که مرا رنجانید خدای تعالی رنجانیده. و در روایتی دیگر آنکه فرموده:

و الذي نفسی بیده لا یؤمن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۷۹

عبد حتی یحبّنی و لا یحبّنی حتی یحبّ ذوی.

بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که مؤمن نیست هیچ بنده تا آنکه مرا دوست دارد و دوست ندارد مرا تا آنکه دوست دارد ذوی القربی اهل بیت مرا، پس ایشان را قائم مقام نفس خود ساخت، و ازین جهتست که بصحّت رسیده از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود:

إني تارك فيكم ما إن تمسكنم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي.

بدرستی که من می گذارم در میان شما چیزی که اگر دست بآن زنید گمراه نخواهید شد و آن چیز قرآنست و اهل بیت من .

و نیز در «براهین قاطعه» گفته: [آیت چهارم. از آیات فضائل اهل بیت:

«وَقَفُّهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ»

چون اهل دوزخ روی بدوزخ آرند گویند: باز دارید ایشان را در موقف یا در سر پل که ایشان سؤال کرده شدگان خواهند بود، یعنی از عقائد و اعمال ایشان خواهند پرسید از برای زیادتی توییخ و سرزنش ایشان. دیلمی از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: وَقَفُّهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ

یعنی از ولایت علی رضی الله عنه، و همین است مراد واحدی که درین آیت گفته یعنی از ولایت علی و اهلبیت سؤال کرده شده خواهند بود زیرا که خدای تعالی پیغمبر خود را امر فرمود خلائی را بگوید که بر تبلیغ رسالت أجری و مزدی از شما نمی خواهم مگر مودّت و دوستی خویشان من. بنابر این از ایشان خواهند پرسید که آیا حقّ موالات و دوستی چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را وصیت کرده بود بجا آوردند تا بثواب آن برسند یا آنکه آن را ضائع کردند و در آن امر اهمال نمودند (تا. ظ) و بال آن اهمال و تضییع بایشان عائد شود. انتهى.

و در قول واحدی یعنی در آنچه گفت: چنانچه پیغمبر ایشان را وصیت کرده اشارتست بأحادیثی که درین باب وارد شده و در فصل ثانی خواهد آمد. از آن جمله حدیث مسلمست که از زید بن أرقم روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست در میان ما و شروع در خطبه کرد و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت: أما بعد! ای مردمان! جزین نیست که من مثل شما بشرم، و نزدیک بآن شده که رسول پروردگار بطلب من آید و من اجابت کنم، بتحقیق که من در میان شما می گذارم ثقلین، یعنی دو چیز نفیس عظیم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۸۰



در میان شما می‌گذارم، یکی کتاب خدای عزّ و جلّ که هدایت و نور در آنست باید که بآن تمسّک جوید و فرا گیرید و دیگری اهل بیت من،

اذکرکم الله فی اهل بیتی

یعنی می‌ترسانم شما را امر بتقوی می‌کنم شما را باید که جانب خدای تعالی ملاحظه کنید در باب اهل بیت من، و این لفظ را سه نوبت تکرار فرمود.

نقلست که زید رضی الله عنه را گفتند: اهل بیت رسول الله کیست؟ آیا ازواج آن حضرت از اهل بیت نیستند؟ گفت: بلی! ازواج آن حضرت از اهل بیت‌اند، لیکن اهل بیت کسیست که صدقه بر وی حرامست، گفتند: کیستند آن کسانی که صدقه بر ایشان حرام است؟ گفت: آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس رضی الله عنهم. گفتند:

صدقه بر جمیع ایشان حرام است؟ گفت: بلی! و روایت کرد ترمذی و گفت: حدیثی حسن غریبست آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: بتحقیق می‌گذارم در میان شما دو چیز که اگر بآن متمسّک شوید بعد از من گمراه نخواهید شد، یکی ازین دو اعظمست از دیگری، یکی کتاب خدای عزّ و جلّ حبلیست که از آسمان تا زمین کشیده است و دیگری عترت و اهل بیت من، حکم ایشان از یکدیگر جدا نخواهد بود تا وقتی که وارد شوند بر من در حوض، پس نظر کنید که بعد از من در تعظیم و تکریم ایشان چگونه عمل می‌کنید. و امام احمد در «مسند» خود بهمین معنی روایت کرده و لفظ آن اینست:

إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبُ وَإِنِّي تَارِكُ فَيَكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانْظُرُوا بَمَا تَخْلَفُونِي فِيهِمَا.

و در سند این حدیث قصوری نیست: و در یک روایت آنست که در حَجَّةُ الْوِدَاعِ این حدیث از مشكاة نبوت صادر شده.

و در روایتی دیگر آنست که فرمود: مثل کتاب الله همچون سفینه نوحست هر کس که بآن (بر آن. ظ) سوار شد نجات یافت، و مثل اهل بیت من مثل باب حطّه است، هر کس که در آن باب داخل شد گناهان وی آمرزیده گشت و ابن جوزی

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۸۱

در «علل متناهی» ذکر و هم یا غفلت از استحضار بقیه طرق این حدیث کرده (و ذکر نمودن ابن جوزی این حدیث را در «علل متناهی» و هم یا غفلتست از استحضار بقیه طرق این حدیث. ظ). بلکه در مسلم از زید بن أرقم روایت کرده که از رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث در غدیر خمّ که موضعیت در جحفه صدور یافته، چنانچه قبل ازین گذشت، و زیاده کرد آنکه رسول الله فرمود:

اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی؛

و آنکه: زید را گفتیم اهل بیت رسول الله کیستند؟ زنان آن حضرت اهل بیت‌اند؟ زید گفت: لا ایم الله! یعنی زنان اهل بیت رسول نیستند، زن با مرد گاه هست که مدّتی می‌باشد بعد از آن او را اطلاق داده بقوم خود ملحق می‌شود، و اهل بیت آن حضرت کسانی‌اند که صدقه بر ایشان حرامست بعد از وی.

و در روایت صحیحه وارد شده که فرمود: من در میان شما دو امر می‌گذارم اگر متابعت آن دو امر کنید گمراه نخواهید شد، و آن دو امر یکی کتاب الله است و دیگری اهل بیت و عترت من و طبرانی زیاده کرد آنکه گفت: بتحقیق، من سؤال کردم این را برای ایشان، پس باید که سبقت نگیرید بر احکام قرآن و بر علماء اهل بیت، و ترک نکنید ایشان را که در هلاکت نیفتید، و تعلیم ایشان نکنید چرا که ایشان أعلم‌اند از شما بکتاب و سنت. و در یک روایت آنست که فرمود: می‌گذارم در میان شما کتاب الله و سنت خود، و مراد از سنت وقتی که إطلاق می‌کنند در شرع احادیثیست که قرآن عزیز بآن ناطق نشده از اوامر و نواهی که قولا و فعلا از رسول الله صلی الله علیه و سلم صدور یافته، چرا که اگر مطلق سنت بگیریم چون سنت مبین کتاب الله (ست. صح ظ) ذکر کتاب

اللَّهُ از آن مستغنی (مغنی. ظ) ست، و حاصل کلام آنکه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم ترغیب فرموده است امت خود را بقرآن و سنت و کسانی که عالم بکتاب و سنت اند از اهل بیت متمسک شوند.

و از مجموع این حدیث بقای این امور تا روز قیامت مستفاد می شود. باز بدانکه حدیث تمسک را چند طریق اسنادست، وارد شده از بیست و دو یا بیست و سه صحابی، و طرق مبسوطه آن در شبهه یازدهم مذکور شد.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۸۲

و در بعضی از طرق دیگر وارد شد که این حدیث در سال حَجَّةُ الْوِدَاع در عرفه صدور یافته، و در طریقی دیگر آنکه در غدیر خم بوده، و طریقی دیگر آنکه در مدینه بوده در وقت مرض که حجره رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم از اصحاب مملو بود، و در طریق دیگر آنکه وقتی که از طائف بازگشت خطبه خواند و در اثنای خطبه این حدیث فرمود. و هیچ منافاتی میان این طرق روایات نیست، چرا که می تواند که بواسطه اهتمام بشأن کتاب عزیز و عترت طاهره این حدیث از رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم در موطن کثیره مکرر واقع شده باشد.

و در یک روایت نزد طبرانی از ابن عمر رضی الله عنهما وارد شده که آخر چیزی که رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم بآن تکلم کرد این بود که فرمود محافظت و رعایت جانب من کنید در باب اهل بیت من. در یک روایت نزد طبرانی و ابن شیخ (أبو الشيخ. ظ) آنکه فرمود خدای عز و جل را سه حرمت هست هر کس که محافظت این حرمت کرد محافظت دین و دنیای خود کرده و هر کس که محافظت آن نکرد محافظت دنیا و آخرت خود هیچ کدام نکرده. گفتم: آن چیست؟ گفت: حرمت اسلام و حرمت من و صله رحم من.

و در یک روایت بخاری از قول صدیق رضی الله عنه مرویست که گفت: ای مردمان! مراقبت کنید محمد را صَلَّى الله عليه و سلم در اهل بیت آن حضرت. یعنی محافظت آن حضرت کنید و ایشان را مرعیه کنید. بروایت ابن سعد (أبو سعد، ظ) و ملا در «سیرت» مرویست که رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فرمود: یکدیگر را وصیت خیر کنید بأهلبیت من بتحقیق که فردا من از جانب اهل بیت با شما خصومت خواهم کرد، و هر کس که من خصم او شدم و باو خصومت کردم بدوزخ خواهد رفت، هر کس که نگاه داشتی من در حق اهل بیت من کرد بتحقیق فرا گرفته است عهده از خدای تعالی.

و ابن سعد (و أبو سعد. ظ) روایت کرد که رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فرمود:

و أنا و أهل بيتي شجرة في الجنة و أغصانها في الدنيا، فمن شاء اتخذ إلي ربّه سبيلاً.

من و اهل بیت من در جنت یک شجره ایم و شاخه های آن در دنیا است، پس هر کس که خواهد که فرا گیرد بقرب

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۸۳

آفریدگار خود راهی بخیر و طاعت گو فراگیرد.

ملا در سیرت روایت کرده این حدیث که

«فی کلّ خلف من امتی عدول من اهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف الضّالّين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين. ألا! و إنّ أئمتكم وفدكم الله إلى الله عزّ و جلّ، فانظروا من توفدون»

در هر عقبی از امت من عدول از اهل بیت خواهند بود که دور کنند ازین دین تحریف و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین. ألا! و إنّ أئمتکم وفدکم الله إلى الله عزّ و جلّ، پس باید که نظر کنید در حال وفد خود و شرائط تعظیم و تکریم ایشان بجا آورید و بایشان تمسک جوئید.

و إمام أحمد روایت کرد این حدیث که

«الحمد لله الذي جعل فينا الحكمه أهل البيت»

ثنا و ستایش مر خدای را که علم و حکمت بما که اهل بیت نبوتیم عطا فرمود. و در حدیثی که إسناد آن حسنست وارد شده: «ألا! إنَّ عیبتی و کرشی اهل بیتی و الأنصار، فاقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم».

بدانید که موضع سرّ و خواصّ من اهل بیتند و أنصار، باید که أقوال و أفعال از نیکان ایشان قبول کنید و از بدان ایشان در گذرانید. تنبیه: بدانکه رسول الله صلی الله علیه و سلّم قرآن و عترت خود را که بمعنی اهل و نسل و رهطست ثقل خواند، زیرا که ثقل هر چیزی نفیس الشّأن محفوظ هست، و قرآن و عترت طاهره این حال دارند، زیرا که هر یک از ایشان معدن علوم دینی و منبع اسرار و حکمت علمی و احکام شرعیّه‌اند، و بنا بر این ترغیب فرمود باقتدا و تمسّک بایشان و تعلّم از ایشان و گفت: الحمد لله الذی جعل فینا اهل البيت.

و بعضی گفته‌اند که ایشان را ثقلین خواند بواسطه ثقل وجوب رعایت حقوق ایشان. باز بدانکه کسانی که ترغیب باقتدا و تمسّک بایشان واقع شده از اهل بیت نیستند مگر آنها که عالم و عارف‌اند بکتاب الله و سنّت پیغمبر صلوات الله علیه و همین جماعت مخصوصه که تا وقت ورود بر حوض از کتاب الله مفارقت نمی‌کنند، و حدیث سابق که فرمود: «لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم»

مؤید این قولست، و باین صفت از بقیّه علما ممتازاند،

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۸۴

زیرا که خدای تبارک و تعالی رجس و گناه از ایشان برداشته است و پاکیزه ساخته است ایشان را و تشریف داده است بکرامات باهره و مزایای متکاثره، چنانچه بعضی از آنها مذکور شد، و بعد ازین حدیثی در شان قریش خواهد آمد که پیغمبر صلوات الله علیه فرمود

«تعلّموا منهم فإنّهم أعلم منکم»

از قریش علم فرا گیرید که ایشان أعلم‌اند از شما. و هر گاه که این عموم أعلمیت از برای قریش ثابت شد، پس اهل بیت نبوت بثبوت أعلمیت اولی و آنسب‌اند از قریش، زیرا که اهل بیت بخصایات کثیره ممتازاند از بقیّه قریش که هیچکدام از ایشان در آن با اهل بیت شریک نیستند.

و در احادیث ترغیب بتمسّک بأهلیت اشارتست بآنکه همیشه کسی که اهلیت آن دارد که باو متمسّک شوند از اهل بیت هست و منقطع نمی‌شود تا روز قیامت، همچنان که قرآن انقطاع نمی‌یابد، و ازین جهتست که ایشان امان اهل زمین‌اند چنانچه خواهد آمد و حدیث سابق

«فی کلّ خلف من امتی عدول من اهل بیتی، إلی آخره»

برین معنی شاهدست.

باز از اهل بیت سزاوارترین کسی که باو تمسّک جویند امام و عالم ایشانست علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه، بواسطه مزید علم و دقائق مستنبطات وی، چنانچه گذشت، و ازین جهتست که ابو بکر گفت که علی رضی الله عنهما عترت رسول الله است یعنی کسیست که رسول الله صلی الله علیه و سلّم ترغیب فرموده است بآنکه بوی متمسّک شوند، پس تخصیص داد علی رضی الله عنه را باین صفت، چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلّم در روز غدیر خمّ وی را مخصوص ساخت.

و مراد بعبیه و کرش در حدیث سابق آنست که ایشان موضع سرّ و امانت و معدن نفائس معارف آن حضرت‌اند، زیرا که هر یک از عبیه و کرش محلّ و موضع چیزست که قوام و صلاح بآنست.

اول موضع حرز متاعهای نفیست. و ثانی مستقرّ غذاست که نموّ و قوام بدن بآنست. و بعضی گفته‌اند که عبیه و کرش مثلثیست از برای اختصاص اهل بیت بأمور ظاهره و باطنه آن حضرت صلوات الله علیه، زیرا که مظروف کرش باطنست و مظروف

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۸۵

عیه ظاهره. و بر هر تقدیر ازیں حدیث نہایت تعطف و مہربانی اہل بیت ظاہر می شود، و معنی «تجاوزا عن مسیئہم»

یعنی در غیر حدود و در حقوق مردم، و در روایتی «إِلَّا الْحُدُودَ»

وارد شدہ، و این محمل خبر صحیحینست کہ فرمود «أَقْبِلُوا ذَوِي الْهَيْئَاتِ عَثْرَاتِهِمْ»

قبول کنید از ذوی الہیئات کسانی کہ ہیئت و حالت حسنہ ایشان لازم ایشانست و بہ ہیأت و حالتی دیگر انتقال نمی یابد و دائم بیک طریق اند «کذا فی نہایۃ الجزری». و شافعی رضی اللہ عنہ تفسیر کردہ است ایشان را بکسانی کہ شرّ نمی دانند و قریب این قولست آنچه دیگران گفتہ اند کہ ذوی الہیئات اصحاب صغائرند نہ کبائر. و بعضی گفتہ اند: کسیست کہ چون گناہ کرد توبہ کند، و اللہ اعلم انتہی. فہذا الجہرمی قد أفصح بهذا الحديث و جہر، و أعرب عما أودعه فی کتابہ ابن حجر، فی اللہ و للجاحد الكثير الأثر، کیف أظهر خزیہ و نشر، حیث اجتراً علی الطعن و جسر، فکشف عن سوء رایہ و حسر، و أوری لعنادہ ضرام اللمد و سحر؛ فأبان عن غرامہ بالجحرمۃ و الدّعر.

## ۱۵۲- أما رواية بدر الدين محمود بن أحمد بن مصطفى بن إبراهيم الرومي

### اشارہ

حدیث ثقلین را، پس در «تاج الدّرۃ» شرح قصیدہ بردہ» بشرح شعر: محمد سید الکونین و الثقلین و الفریقین من عرب و عجم گفتہ: [و الثقل - بالتحریک - متاع المسافر و حشمہ. و فی الحدیث: ترک فیکم الثقلین کتاب اللہ و عترتی، و الثقلان: الإنس و الجنّ .

و نیز در «تاج الدّرۃ» بشرح شعر:

دعا إلى الله فالتمسكون به مستمسكون بحبل غير منفصم

گفتہ: [المعنی: یقول ذلک الحیب: هو الذی دعا أهل التّکلیف قاطبۃ من جنّ و انس و عرب و عجم فی زمانہ و بعدہ إلى يوم القيامة إلى دين الله و ما فیہ رضاہ او ترجی شفاعتہ داعیا إلى الله بإذنه، فالمعتصمون بدينه و المجبيون لدعوته اعتصام حقّ و إجابة صدق معتصمون بسبب من الله تعالى متصلا إلى رضوانه الأكبر من غير أن يطرأ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۸۶  
علیہ انفصام أصلا.

### فائدة- اهل العصمة و الطهارة

و ذلک السبب لیس إلّا کتاب اللہ تعالی و عترتہ نبیہ من اهل العصمة و الطهارة الواجب علی غیرہم مودّتهم بعد معرفتهم ایمانا بقوله تعالی: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

و تصدیقا

لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي. وَ فِي رِوَايَةٍ: تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

وَ هَذَا نَصٌّ فِي الْمَقْصُودِ. فَمَنْ تَمَسَّكَ بِكِتَابِ اللَّهِ تَمَسَّكَ بِهِمْ، وَ مِنْ عَدَلِ عَنْهُمْ عَدَلٌ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَدْرِي وَ هُوَ يَقُولُ: آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِكُلِّ مَا ثَبَتَ مَجِيءُ رَسُولِ اللَّهِ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يَحْكُمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يَسْلَمُوا تَسْلِيمًا. هَذَا هُوَ الْإِيمَانُ الْكَامِلُ.

### فائدة- الايمان عشرة اجزاء، لسلمان منها تسعة اجزاء، و للمقداد ثمانية

وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ: الْإِيمَانُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ، لِسَلْمَانَ مِنْهَا تِسْعَةٌ أَجْزَاءٍ، وَ لِمُقَدَّادٍ ثَمَانِيَةٌ. إِلَى آخِرِ الْكَلَامِ انْتَهَى.

فَهَذَا الْفَاضِلُ الرَّومِيُّ بِدْرِ الدِّينِ قَدْ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ الَّذِي يَذَعْنُ لَهُ كُلُّ ذِي دِينٍ وَ يَدِينُ، وَ كَزَّرَ إِثْبَاتَهُ فِي شَرْحِ مَدِيحِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا دَامَتِ الْقُلُوبُ تَخْشَعُ لِلْحَقِّ وَ تَلِينُ، وَ أَعْقَبَهُ بَيَانُ صَادِعِ بِالْحَقِّ وَ الْيَقِينِ، وَ أَوْضَحَهُ بِكَلَامِ رَفِّهِ بِالْمَحَاسِنِ كُلِّ التَّرْقِينَ، فَلَا يُوَثِّرُ الْجُحُودُ بَعْدَ هَذَا إِلَّا الْمُبْثُورَ الْمَغْمُورَ الْمُهِينِ، وَ لَا يَنْحُو نَحْوَ الْإِلْطَاطِ إِلَّا مَنْ عَرَضَ نَفْسَهُ الْمَصْغَارَ فَهُوَ يَقْمُئُهَا وَ يَهِينُ.

### ۱۵۳- أما رِوَايَةُ عَطَاءِ اللَّهِ بْنِ فَضْلِ اللَّهِ الشِّيرَازِيِّ الْمَعْرُوفِ بِجَمَالِ الدِّينِ الْمَحْدَثِ

حَدِيثِ ثَقَلَيْنِ رَأَى، پَسْ دَر «أَرْبَعِينَ فُضَائِلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَهْ نَسْخَه عَتِيقَه آن پِيش نَظَر قَاصِر حَاضِرَسْتُ دَر ذَكَرِ حَدِيثِ غَدِيرِ كُفْتَه: ]

وَ رَوَاهُ حَذِيفَةُ بْنُ أَسِيدِ الْغَفَّارِيِّ، قَالَ: لَمَّا صَدَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ نَهَى أَصْحَابَهُ عَنْ شَجَرَاتِ بِالْطَّحَاءِ مُتَقَارِبَاتٍ أَنْ يَنْزِلُوا تَحْتَهُنَّ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِنَّ فَقَمَمَنَ (فَقَمَّ. ظ) مَا تَحْتَهُنَّ مِنَ الشُّوكِ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۸۷

ثُمَّ عَمِدَ إِلَيْهِنَّ فَصَلَّى تَحْتَهُنَّ ثُمَّ قَامَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ تَبَأْنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَنْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا مِثْلَ نَصْفِ عَمْرِ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ وَ إِنِّي لِأَظُنُّ أَنْ أَوْشَكَ أَنْ أَدْعَى فَاجِبٍ وَ إِنِّي مُسْتَوِلٌ وَ إِنَّكُمْ مُسْتَوِلُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ جَهَدْتَ وَ نَصَحْتَ، فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا. فَقَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ وَ نَارَهُ حَقٌّ وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ، يَعْنِي عَلِيًّا، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِيَةِ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ، حَوْضِي أَعْرَضَ مِمَّا بَيْنَ بَصْرَى وَ صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ النَّجُومِ قَدْ حَانَ مِنْ فَضَّةٍ، وَ إِنِّي سَائِلُكُمْ حِينَ تَرْدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ فِيهِمَا، الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرَفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ لَا تَضَلُّوا وَ لَا تَبَدَّلُوا وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ تَبَأْنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

وَ نِيزَ جَمَالُ الدِّينِ مُحَدِّثُ دَر «رُوضَةُ الْأَحْبَابِ فِي سِيرِ النَّبِيِّ وَ الْأَلِّ وَ الْأَصْحَابِ» كُفْتَه: [وَ دَر أَثْنَائِی مَرَا جَعْتُ چُونِ بِمَنْزَلِ غَدِيرِ خَمِّ كَهْ از نَوَاحِی جُحْفَه اسْتُ رَسِیدِ نَمَازِ پِیشِینِ دَرِ أَوَّلِ وَقْتِ کَزَّارْدِ وَ بَعْدِ از آن رُو بَسُو یَارَانِ کَرْدِ وَ فَرَمُود:

أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟

یَعْنِی: آيَا نِیْسْتَمِ أَوْلَى بِمُؤْمِنَانِ از نَفْسَهَای ایشَانِ، وَ رِوَايَتِی أَنْكَه فَرَمُود: گُویَا مَرَا بِعَالَمِ بَقَا خَوَانْدَنْدِ وَ مِنْ اجَابَتِ نُمُودَم، بِدَانِیدِ كَهْ مِنْ

در میان شما دو امر عظیم می گذارم و یکی از دیگری بزرگترست: قرآن و اهل بیت من، ببینید و احتیاط کنید که بعد از من بآن دو چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوق آنها بچه کیفیت خواهد کرد، و آن دو امر از یکدیگر هرگز جدا نخواهند شد تا در (بر. ظ) لب حوض کوثر بمن رسند. آنگاه فرمود: بدرستی که خداوند تعالی مولای منست و من مولای جمیع مؤمنانم. بعد از آن دست علی بگرفت و فرمود:

من كنت مولاة فعلي مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله و انصر من نصره، و أدر الحق معه حيث كان .  
عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۸۸

و جمال الدین محدث از اکابر محدثین عظام و أجله مسندین فخام سنیّه می باشد.  
کمال جلالت و عظمت او بر ناظر «حبيب السير في أخبار أفراد البشر» غياث الدین بن همام الدین المدعو بخواند أمير، و «أسماء الرجال مشكاة» شيخ عبد الحق دهلوی، و «مرقاة - شرح مشكاة» ملا علی قاری، و «درر» سنیّه» محمد بن علی بن منصور شنواری، و «رساله اصول حدیث» خود و مخاطب، «مدارج الإسناد» أبو علی محمد الملقب بإرتضى العمرى الصیفوی الجوفاموی، و «حطه فی ذکر الصّحاح السّنة» مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن؛ واضح و ظاهرست.  
فهذا جمال الدین الشیرازی محدّثهم العظیم، و مسندهم الکابر القرم الفخیم، الخابر الممیز بین الصّحیح و السّقیم، و الابر المزیل بین العلیل و السّليم، قد روى هذا الحديث الهادی إلى التّهج القويم، الدّالّ علی الصّراط المستقیم، فلا ینحرف عنه إلّا حائر قد خدعته الکواذب فهو مأثوم جریم، و لا ینصرف عنه إلّا باثر قد خلیجته الشّواذب فهو یغوی و یهیم.

## راویان قرن یازدهم

### ۱۵۴- أما رواية علی بن سلطان محمد الهروی المعروف بعلی القاری

حدیث ثقلین را، پس در «شرح شفا» گفته: [ (أخبرنا الشيخ أبو محمد ابن أحمد العدل) مبالغة العادل «من كتابه» متعلق بأخبرنا (و) کتبت من أصله) أي المروى عن مشايخه (ثنا) أي حدّثنا (أبو الحسن المقرئ) بالهمزة في آخره و قد يخفف أي معلم قراءة القرآن (الفرغانی) منسوب إلى فرغانه - بفتح الفاء و سکون الزاء فغین معجمة - ناحية من المشرق (حدّثنی أم القاسم بنت الشيخ أبي بكر الخفاف) بفتح الخاء المعجمة و تشدید الفاء الاولى (قالت حدّثنی أبي، ثنا) أي قال حدّثنا (حاتم) بكسر الفوقیة (هو ابن عقيل) بالتصغير (حدّثنا يحيى، هو ابن اسماعيل، حدّثنا يحيى، هو الحمانی) بكسر المهملة و تشدید الميم ثمّ نون فياء نسبة (حدّثنا وكيع) أي ابن الجراح أحد

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۸۹

الأعلام يروى عن الأعمش وغيره، و عنه أحمد و نحوه. قال أحمد: ما رأيت أوعى للعلم منه، كان أحفظ من ابن مهدى. و قال حماد بن زيد: لو شئت لقلت إنه أرجح من سفيان. و قال أحمد: لما ولي حفص بن غياث القضاء هجره و كيع (عن أبيه) أي الجراح ابن مليح بن عدی الزواسی وثقه أبو داود و ليّنه بعضهم (عن سعيد بن مسروق) أي الثوري، يروى عن أبي وائل و الشّعبی، و عنه ابنه سفيان و مبارك و أبو عوانة، ثقة أخرج له الأئمة السّنة (عن يزيد بن حيان) بفتح حاء مهملة فتحتيه مشدّده، تيمى ثقة

أخرج له مسلم و أبو داود و النسائي (عن زيد بن أرقم. قال: قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و سلّم: أنشدكم الله)

بفتح الهمزة و بضمّ الشّين

(أهل بيتي)

بالتصب على نزع الخافض. و



فی نسخه طبق روایهٔ أخرى: فی أهل بیته،

أی أسألکم اللّٰه فی حقّ أهل بیته بالإحسان إلیهم و الشّفقة علیهم. أو:

أقسم علیکم باللّٰه أن تراعونی فی أهل بیته (ثلاثاً) أی قالها ثلاث مرّات مبالغه فی الحثّ علی احترامهم (قلنا لزید) و هو ابن أرقم راوی الحديث لأنّ صاحب البيت أدری بما فيه (من أهل بیته؟) أی من المراد بهم فی هذا الحديث؟ (قال: آل علی و آل جعفر و آل عقیل) و هم أولاد أبی طالب (و آل عباس) و فی نسخه: و آل العباس، و المراد هم و آلهم ممّن یرجع إلیهم فی النسب ما لهم، و قد یقحم الآل، كما فی قوله تعالی: «آلُ مُوسى و آلُ هَارُونَ» تفخیماً لسانهما.

ثمّ أعلم أنّ هذا الحديث فی مسلم أخرجه فی الفضائل و أخرجه النسائی فی المناقب، و لو أخرجه القاضی من مسلم لوقع له أعلى من الطریق الذی ساقه، و کذا لو أخرجه من النسائی إلّا أنه أراد التّنوع فی الروایات لأنّ من شأن الحفاظ أنّ الحديث إذا کان فی الكتب الستّه أو أحدها یخرجونه من غیرها، لكنّ فی الغالب إنّما یصنعون هذا طلباً للعلوّ أو الزیاده فیهِ أو تصریح مدّلس بالسماع أو الإخبار أو التحديث أو لكون الطریق أسلم أو لغير ذلك ممّا هو معروف عند أربابه، و اللّٰه أعلم.

و)

قال علیه الصّلوٰه و السّلام) أی فیما رواه الترمذی عن زید بن أرقم و جابر، و حسنه (إنّی تارک ما)

أی شیئاً عظیماً، فما موصوفه صفتها

(إن أخذتم به)

أو موصوله و الشرطیه صلتها أی إن تمسکت به و عملتم به. و

یروی ما إن تمسکت به (لن تضلّوا)

أی عن الحقّ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۹۰

بعده أبداً

(كتاب اللّٰه و عترتی أهل بیته)

تفصیل بعد إجمال وقع بدلاً أو بیانا

(فانظروا)

أی فتأملوا و تفکروا

(کیف تخلّفونی)

بتخفیف التّون و تشدّد، أی کیف تعقبونی

(فیهما)

أی فی حقّهما، و

وقع فی «صلّ الدّلعی» کتاب اللّٰه و عترتی

بین الشّروط و الجزاء و هو مخالف للاصول المعتمده. ثمّ المراد بعترته أخصّ قرابته، و قیل: المراد علماء أمّته، فالتّمسک بالقرآن التّعلّق بأمره و نهیه و اعتقاد جمیع ما فيه و حقّیته. و التّمسک بعترته محبتهم و متابعه سیرتهم .

و نیز در «شرح شفا» بشرح قول مصنّف «و أوصی بالتّقلین بعده» گفته:

[ (و أوصی بالتّقلین بعده کتاب اللّٰه تعالی) بالجرّ بدل ممّا قبله و یجوز رفعه و نصب (و عترته) بکسر أوّله أی أقاربه و أهل بیته. و

سَمِيًّا بِالثَّقَلَيْنِ إِمْرًا لثَقْلَهُمَا عَلَى نَفُوسِ كَارِهِيْهِمَا أَوْ لكَثْرَةِ حَقُوقِهِمَا، فَهَمَا شَاقَّانِ، أَوْ لِعَظَمِ قُدْرِهِمَا أَوْ لَشِدَّةِ الْأَخْذِ بِهِمَا أَوْ لثَقْلِهِمَا فِي الْمِيزَانِ مِنْ قَبْلِ مَا أَمُرَ بِهِ فِيهِمَا أَوْ لِأَنَّ عِمَارَةَ الدِّينِ بِهِمَا كَمَا عَمَرَتِ الدُّنْيَا بِالْإِنْسِ وَالْجِنِّ الْمَسْمُومِينَ بِالثَّقَلَيْنِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «سَيَنْفَرُغُ لَكُمْ أَتَيْهِ الثَّقَلَانِ» [و].

و نیز ملا علی قاری در «مرقاء- شرح مشکاة» گفته: [ و ]

عن زید بن أرقم، قال: قام رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يوما فينا خطيبا بماء

أى بموضع فيه ماء

(يدعى)

أى يسمى ذلك الماء أو ذلك المكان

(خما)

بضم فتشديد و هو موضع بالجحفه بين مكة و المدينة، و تقدم أنه كان حين رجوعه من مكة و توجهه إلى المدينة عام حجة الوداع

(فحمد الله)

أى شكره و أثنى عليه أى بعلى ذاته و جلّى صفاته

(و وعظ)

أى نصحهم بما نفعهم

(و ذكر)

بتشديد الكاف، أى تبههم من نوم غفلتهم

(ثم قال: أما بعد)

أى بعد الحمد و الثناء

(ألا)

بتخفيف اللام للتنبية زيادة فى الاهتمام على التوجيه

(أيها الناس! إنما أنا بشر)

أى مثلكم لكن امتيازي عنكم بما يوحى إلى

(يوشك)

أى يقرب

(أن يأتيني رسول ربى)

أى جبرئيل و معه عزرائيل، أو المراد به ملك الموت

(فاجيبه فاجيب. ظ)

بالنصب

(و أنا تارك فيكم الثقلين)

بفتحيتين أى الأمرين العظيمين، سمى كتاب الله و أهل بيته بهما لعظم قدرهما و لأنّ العمل بهما ثقیل على تابعهما. قال صاحب

«الفائق»: الثقل المتاع المجعول (المحمول. ظ) على الدابة، و إنما قيل للجنّ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۹۱

و الْإِنْسِ الثَّقَلَانِ، لِأَنَّهُمَا ثَقَالُ الْأَرْضِ، فَكَأَنَّهُمَا ثَقَلَاهَا. وَ قَدْ شَبَّهَ بِهِمَا الْكِتَابَ وَ الْعِتْرَةَ فِي أَنَّ الدِّينَ يَسْتَصْلِحُ بِهِمَا وَ يَعْمَرُ كَمَا عَمَرَتِ الدُّنْيَا بِالثَّقَلَيْنِ. وَ فِي «شرح السُّنَّة»: سَمَّاهُمَا ثَقَلَيْنِ لِأَنَّ الْأَخْذَ وَ الْعَمَلَ بِهِمَا ثَقِيلٌ. وَ قِيلَ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

. أَيْ أَوْامِرَ اللَّهِ وَ نَوَاهِيهِ لِأَنَّهُ لَا- يُؤْدَى إِلَّا بِتَكْلِفٍ. مَا يَثْقُلُ وَ قِيلَ قَوْلًا- ثَقِيلًا- أَيْ لَهُ وَزَنٌ. وَ سَمَّى الْجَنِّ وَ الْإِنْسَ ثَقَلَيْنِ لِأَنَّهُمَا فَضَّلَا بِالْتَّمِيزِ عَلَى سَائِرِ الْحَيَوَانِ، وَ كُلِّ شَيْءٍ لَهُ وَزَنٌ وَ قَدَرٌ مُتَنَافِسٌ (يَتَنَافَسُ. ظ) فِيهِ فَهُوَ ثَقُلُ (أُولَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى)

أَيُّ الْهُدَايَةِ عَنِ الضَّلَالَةِ

(وَ النُّورِ)

أَيُّ نُورِ الْقَلْبِ لِلَّهِ اسْتِقَامَةٌ أَوْ بِسَبَبِ ظُهُورِ النُّورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

(فَخَذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ)

أَيُّ اسْتِنْبَاطٍ وَ حِفْظٍ وَ عِلْمٍ

(وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ)

أَيُّ وَ تَمَسَّكُوا بِهِ اعْتِقَادًا وَ عَمَلًا، وَ مِنْ جَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ الْعَمَلُ بِأَحَادِيثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

. وَ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ

. وَ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ

. وَ

فِي رَوَايَةٍ: فَتَمَسَّكُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ خَذُوا بِهِ

(فَحِثُّ) بِتَشْدِيدِ الْمَثَلَةِ، أَيْ فَحَرَّضَ أَصْحَابَهُ

(عَلَى كِتَابِ اللَّهِ)

أَيُّ عَلَى مَحَافِظَتِهِ وَ مِرَاعَاةِ مَبَانِيهِ وَ مَعَانِيهِ وَ الْعَمَلِ بِمَا فِيهِ

(وَ رَغَبٍ فِيهِ)

بِتَشْدِيدِ الْغَيْنِ الْمَعْجَمَةِ، أَيْ ذَكَرَ الْمَرْغَبَاتِ مِنْ حُصُولِ الدَّرَجَاتِ فِي حَقِّهِ، ثُمَّ يُمْكِنُ أَنَّهُ رَهَّبَ وَ خَوَّفَ بِالْعُقُوبَاتِ لِمَنْ تَرَكَ مُتَابَعَةَ الْآيَاتِ فَيَكُونُ حَذْفُهُ مِنْ بَابِ الْإِكْتِفَاءِ. وَ يُمْكِنُ أَنَّهُ اقْتَصَرَ عَلَى الْبَشَارَةِ إِيْمَاءً إِلَى سَعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَنَّهُ رَحِمَهُ لِلْعَالَمِينَ وَ أَمَّتَهُ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ

(ثُمَّ قَالَ)

أَيُّ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَ أَهْلَ بَيْتِي)

أَيُّ وَ ثَانِيَهُمَا أَهْلَ بَيْتِي

(اذْكُرْكُمْ اللَّهُ)

بِكَسْرِ الْكَافِ الْمَشْدُدَةِ أَيْ احْذَرْ كَمُوه

(فِي أَهْلِ بَيْتِي)

وَضَعُ الظَّاهِرَ مَوْضِعَ الْمَضْمَرِ اِهْتِمَامًا بِشَأْنِهِمْ وَ إِشْعَارًا بِالْعُلَّةِ، وَ الْمَعْنَى: اتَّبِعْهُمْ حَقًّا (لِحَقِّ. ظ) اللَّهُ فِي مَحَافِظَتِهِمْ وَ مِرَاعَاتِهِمْ وَ احْتِرَامِهِمْ

و إكرامهم و محبتهم و مودتهم. و قال الطيبی: أى احذرکم الله فى شأن أهل بيتی: و أقول لكم: اتقوا الله و لا- تؤذوهم و احفظوهم فالتذكیر بمعنی الوعظ يدلّ عليه قوله: وعظ و ذکر. قلت: و قد تقدّم التّغایر بینهما و الحمل على التّأسيس أولى (اذکرکم الله فى أهل بيتی)

کثر الجملة لإفادة المبالغة و لا یبعد أن یكون أراد بأحدهما آله و بالأخرى ازواجه لما سبق من أن أهل البيت یطلق علیهما، و فى رواية: قال ثلث مرّات (و فى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فى امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۹۲

روایه) أى يدلّ أولهما کتاب الله، إلخ (کتاب الله هو حبل الله)

أى ما یوصل العبد إلى ربّه و یتوصّل به إلى قربته و التّرقی من حضيض البشريّة إلى أوج رفعة المملکیّة بالحضور فى الحضرة الإلهیّة و الغیبة عن شعور امور الكونیّة، و هو مقتبس من قوله تعالى:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا (من اتّبعه)

أى ایمانا و حفظا و علما و عملا و إخلاصا

(كان على الهدى)

أى على الهدایة الكاملة

(و من تركه)

أى بجهة من الجهات المتعدّدة

(كان على الضلالة)

أى الغوایة الشّاملة، فالقرآن كالحبل ذو وجهین: یمکن أن یكون وسیلة للتّرقی، و أن یكون ذریعة للتّنزّل و التدلّی كالتیل ماء للمحبوبین و دماء للمحجوبین؛ یضلّ به كثيرا و یهدى به كثيرا، القرآن حجّة لك أو علیك، وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا یَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

، نفعا الله به و رفعنا بسببه (رواه مسلم). و فى «الدّخائر»: فقیل لّزید: من أهل بيته؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: بلى! إنّ نساؤه من أهل بيته، و لكنّ أهل بيته من حرّم الله علیه الصّدقة بعده. قال: و من هم؟ قال: هم آل على و آل جعفر و آل عقيل و آل عباس. قال: كلّ هؤلاء حرم علیهم الصّدقة؟ قال: نعم! اخرجہ مسلم و

اخرج معناه احمد عن أبی سعيد و لفظه أنّه صلّى الله علیه و سلّم قال: إنّی اوشك ان ادعى فاجيب و إنّی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتى أهل بيتى و إنّ اللّطيف الخبير اخبرنى أنّهما لن یفترقا حتّى یردا علىّ الحوض فانظروا بما تخلفونى فیهما].

و نیز در «مرقاة» گفتہ: [الفصل الثانی:

عن جابر، قال: رأیت رسول الله صلى الله علیه و سلّم «فى حجّته»

أى حجّة الوداع

«يوم عرفة، و هو على ناقه القصواء»

بفتح القاف ممدودا؟؟؟، قيل: سمّیت قصواء لا لأنّها مجدوع (مجدوعه. ظ) الاذن، بل لأنّ القصوى لقب لها

«یخطب»

حال

«فسمعتہ یقول: یا ایّها النّاس! إنّی ترکت فیکم ما»

موصولهُ صلّتها

«إِنْ اخَذْتُمْ بِهِ»

أَي تَمَسَّكْتُمْ بِهِ عِلْمًا وَعَمَلًا

«لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ»

أَي بَعْدَ اخْذِ ذَلِكَ الشَّيْءِ

«كِتَابُ اللَّهِ»

بِالنَّصْبِ بَيَانُ مَا فِي مَا إِنْ اخْذْتُمْ بِهِ، أَوْ بَدَلْ، أَوْ بِتَقْدِيرِ أَعْنَى، وَفِي نَسْخَةِ الرَّفْعِ أَيْ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ

«وَعُتْرَتِي»

فِي مَحَلِّ نَصْبٍ أَوْ رَفْعٍ، وَ

قَوْلُهُ «أَهْلُ بَيْتِي»

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۹۳

مَعْرَبٌ مِنْ وَجْهَيْنِ، قَالَ التَّوْرِبَشْتِيُّ: عُتْرَةُ الرَّجُلِ أَهْلُ بَيْتِهِ وَرَهْطُهُ الْأَدْنُونَ وَلاَ اسْتِعْمَالَهُمُ الْعُتْرَةَ عَلَى أَنْحَاءٍ كَثِيرَةٍ بَيْنَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِقَوْلِهِ: أَهْلُ بَيْتِي،

لِيَعْلَمَ أَنَّهُ أَرَادَ بِذَلِكَ نَسْلَهُ وَعَصَايَتَهُ الْأَدْنِينَ وَازْوَاجَهُ، انْتَهَى. وَالْمُرَادُ بِالْأَخْذِ بِهِمُ التَّمَسُّكُ بِمَحَبَّتِهِمْ وَمُحَافَظَةُ حُرْمَتِهِمْ وَالْعَمَلُ

بِرَوَايَتِهِمْ وَالْاعْتِمَادُ عَلَى مَقَالَتِهِمْ، وَهُوَ لَا يَنَافِي اخْذَ السُّنَّةِ مِنْ غَيْرِهِمْ

لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ بِأَيُّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ.

وَلِقَوْلِهِ تَعَالَى: فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ\*

. قَالَ ابْنُ الْمَلِكِ: التَّمَسُّكُ بِالْكِتَابِ الْعَمَلُ بِمَا فِيهِ وَهُوَ الْإِيْتِمَارُ بِأَوَامِرِ اللَّهِ وَالْإِنْتِهَاءُ بِنَوَاهِيهِ، وَمَعْنَى التَّمَسُّكِ بِالْعُتْرَةِ مُحَبَّتُهُمْ وَ

الْإِهْتِدَاءُ بِهَدْيِهِمْ وَسِيرَتِهِمْ. زَادَ السَّيِّدُ جَمَالَ الدِّينِ: إِذَا لَمْ يَكُنْ مُخَالَفًا لِلدِّينِ. قُلْتُ: فِي إِطْلَاقِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِشْعَارًا بِأَنَّ مِنْ

يَكُونُ مِنْ عُتْرَتِهِ فِي الْحَقِيقَةِ لَا يَكُونُ هَدْيِهِ وَسِيرَتِهِ إِلَّا مُطَابَقًا لِلشَّرِيعَةِ وَالطَّرِيقَةِ

«رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي»

أَي بَعْدَ فَوْتِي

«أَحَدُهُمَا»

وَهُوَ كِتَابُ اللَّهِ

«أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ»

وَهُوَ الْعُتْرَةُ كَمَا بَيَّنَّه

بِقَوْلِهِ «كِتَابُ اللَّهِ»

بِالنَّصْبِ أَوْ بِالرَّفْعِ وَهُوَ أَظْهَرُ هُنَا

لِقَوْلِهِ «حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»

أَي قَابِلٌ لِلتَّرْقِيِ وَالتَّنَزُّلِ، كَمَا مَرَّ بَيَانُهُ، وَسَبَقَ بَرَهَانُهُ

«وَعُتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي. صَح. ظ.»

قال الطَّيْبِيُّ فِي

قوله إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ

إِشَارَةً إِلَى أَنَّهُمَا بِمَنْزِلَةِ التَّوَامِينِ الْخَلَفِينَ

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و أنه يوصي الأمة بحسن المخالفة معهما و إثبات حقهما على أنفسهما كما يوصي الأب المشفق الناس في حق أولاده، و يعضده

الحديث السابق في الفصل الأول:

اذكرهم الله في أهل بيتي

كما يقول الأب المشفق: الله الله في حق أولادي! و أقول: الأظهر هو أن أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت و احواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المطلعون على سيرته الواقفون على طريقته العارفون بحكمه و حكمته، و بهذا يصلح أن يكونوا مقابلاً لكتاب الله سبحانه كما قال: وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ\*

، و يؤيده ما

أخرجه أحمد في «المناقب» عن حميد بن عبد الله بن زيد أن النبي صلى الله عليه وسلم ذكر عنده قضاء قضى به علي بن أبي طالب فأعجبه و قال: الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة أهل البيت و أخرج ابن أبي الدنيا في كتاب «اليقين» عن محمد بن مسعر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٩٤

اليربوعي، قال: قال علي للحسن: كم بين الإيمان و اليقين؟ قال: أربع اصابع، قال: بين! قال:

اليقين ما رآته عينيك و الإيمان ما سمعته اذنك و صدقت به. قال: اشهد أنك ممن انت منه ذرية بعضها من بعض،

و فارق الزهري (قارف الزهري ذنباً. ظ) فهمام على وجهه فقال زين العابدين: قنوطك من رحمة الله التي وسعت كل شيء أعظم عليك من ذنبك، فقال الزهري: الله أعلم حيث يجعل رسالته

، فرجع إلى اهله و ماله «و لن يتفرقا»

أي كتاب الله و عترتي في مواقف القيمة

«حتى يردا على الحوض»

أي الكوثر، قال الطيبي في تفصيل مجمل الحديث: ما موصولة و الجملة الشرطية صلتها، و إمساك الشيء التعلق به و حفظه قال تعالى:

و يمسك السّماء ان تقع على الأرض، و تمسك بالشيء إذا تحرّى الإمساك به، و لهذا لما ذكر التمسك عقبه بالتمسك به صريحا و هو الحبل

في قوله كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض

، و فيه تلويح إلى قوله تعالى: وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ

. كان الناس واقعون في مهواء طبيعتهم مشتغلون بشئونهم و ان الله تعالى يريد بلطفه رفعهم فأدلى حبل القرآن إليهم ليخلصهم من تلك الورطة فمن تمسك به نجا و من اخلد إلى الأرض هلك، و معنى كون احدهما اعظم من الآخر ان القرآن هو اسوة للعترة و عليهم الاقتداء به و هم اولى الناس بالعمل بما فيه، و لعل السر في هذه التوصية و اقتران العترة بالقرآن ايجاب محبتهم (و هو. صح. ظ) لاح من معنى قوله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

فإنه تعالى جعل شكر إنعامه و إحسانه بالقرآن منوطاً بمحبتهم على سبيل الحصر فكأنه صلى الله عليه وسلم يوصي الأمة بقيام الشكر و قيد تلك التعمية به و يحذّرهم عن الكفران، فمن اقام بالوصية و شكر تلك الصنيعة بحسن الخلافة فيهما لن يفترقا فلا يفارقانه في مواطن القيمة و مشاهدهما حتى يردا الحوض فيشكرا صنيعه عند رسول الله صلى الله عليه وسلم، فحينئذ هو بنفسه يكافيه، و الله



تعالیٰ یجازیه بالجزاء الأوفی، و من اضاع الوصیة و كفر النعمة فحكمه على العكس و على هذا التأويل حسن موقع قوله: فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

و النظر بمعنى التأمل و التفكير؛ أى تأملوا و استعملوا الزوايه فى استخلافي اياكم هل تكونون خلف صدق او خلف سوء؟ انتهى. و قوله: تخلفوني

بتشديد التّون

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۹۵

و يخفّف (رواه التّرمذی) و

رواه أحمد و الطّبرانی عن زيد بن ثابت و لفظه: إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتّى يردا على الحوض .

و ملا على قارى از أكبر محققين عظام و افاحم منقدين فحام نزد سنيّه بوده، بعض مفاخر مزهره و مآثر مبهره او بر ناظر «عقد الجواهر و الدرر» محمّد بن أبى بكر با علوى و «خلاصة الأثر» محمّد بن فضل الله مجبى و «بدر طالع» محمّد بن على الشوكانى و «كفاية المتطلع» تاج الدين الدّهان مكى و «حصر الشّارد» محمّد عابد سندی و «مرافض» سهارنپورى و «رساله حديث ايضاح» خود مخاطب و «غزة الراشدين» فاضل رشيد و «معركة الآراء» مولوى سلامة الله و «منتهى الكلام» و «إزالة الغين» حيدر على معاصر و «إتحاف النبلاء» مولوى صديق حسن خان معاصر؛ واضح و لائحست.

فهذا على القارى، محققهم المحرز عندهم للفضائل كالموعب القارى، قد روى هذا الحديث المبهر المعجب للمقرى و القارى، المغرب المطرب للمقرى [۱] و القارى [۲]، الثّانى لحنادس الضّلال و الدّارى، النّافح السّاطح كالمسك الذّكى الدّارى، الدّالّ على الهدى السّائر الموب و المدلج السّيارى، المنقّع غلبه الظّمان كالسّلسل العذب التّمير الجارى، و أنبته بمعاضدات قد شيّدت منه السّوارى، و أكّده بمؤيّدات قد حكّت الزّهر الدّارارى، فيا لله و للجاحد المارى، و المارد الضّارى، العائر العارى، عن مخافه القاهر البارى، كيف اولع بالبحود كالغائر الغارى، و أنحى على ملائه النصف انحاء الهاتك الفارى، و جاب من العمه مردية القفار و البرارى، و هام من الغى فى موبقه المهامه و الصّحارى.

### ۱۵۵- أما روايت عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوى

حديث ثقلين را، پس در «فيض القدير- شرح جامع صغير» گفته: [

(أما بعد، ألا أيها الناس!)

الحاضرون أو أعم

(إنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربّي)

يعنى ملك [۱] اقرى القرية: لزمها (۱۲. ق)

[۲] قرى البلاد: تتبعهما، يخرج من ارض الى ارض (۱۲. ق).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۶۹۶

الموت «فأجيب» أى اموت، كنى عنه بالإجابة إشارة إلى أنّه ينبغي تلقّيه بالقبول كأنّه مجيب إليه باختياره

«و أنا تارك فيكم ثقلين»

سميًا به لعظم شأنهما و شرفهما

«أولهما كتاب الله»

قَدَّمَهُ لِحَقِيقَتِهِ بِالتَّقَدُّمِ

«فِيهِ الْهُدَى»

مِنَ الضَّلَالِ

«وَالْتَوَرُّ مِنْ اسْتِمْسَاكِ بِهِ وَأَخْذِهِ بِكَانَ عَلَى الْهُدَى وَمِنْ أَخْطَاؤِهِ ضَلَّ»

أَيَّ أَخْطَاؤٍ طَرِيقَ السَّعَادَةِ وَهَلَكٍ فِي مَيَادِينِ الشَّقَاوَةِ وَالْحَيْرَةِ

«فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ»

فَإِنَّهُ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ الْمُوصِلُ إِلَى الْمَقَامَاتِ الْعَلِيَّةِ وَالسَّعَادَةِ الْأَبَدِيَّةِ

«وَأَهْلَ بَيْتِي»

أَيُّ وَثَانِيَهُمَا أَهْلَ بَيْتِي، وَهُمْ مِنْ حَرَمَتِ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةُ مِنْ أَقْرَبَائِهِ. قَالَ الْحَكِيمُ: حُضَّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِمْ لِأَنَّ الْأَمْرَ لَهُمْ مَعَايِنُهُ، فَهُمْ أَبْعَدُ مِنَ الْمَحْنَةِ. وَهَذَا عَامٌّ أَرِيدَ بِهِ خَاصٌّ وَهُمْ الْعُلَمَاءُ الْعَامِلُونَ مِنْهُمْ فَخَرَجَ الْجَاهِلُ وَالْفَاسِقُ، وَهُمْ لَمْ يَعْرِوْا «يُرَوِّا. ظ» عَنْ شَهَوَاتِ الْآدَمِيِّينَ وَلَا عَصَمُوا عَصْمَةَ النَّبِيِّينَ، وَكَمَا أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مِنْهُ نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ فَارْتَفَعَ الْحُكْمُ بِالْمَنْسُوحِ؛ هَكَذَا ارْتَفَعَتِ الْقُدُوءُ بِغَيْرِ عِلْمَانِهِمُ الصَّلَاحِ. وَحَثَّ عَلَى الْوَصِيَّةِ بِهِمْ لِمَا عَلِمَ مِمَّا يَصِيْبُهُمْ بَعْدَهُ مِنَ الْبَلَايَا وَالزَّوَايَا، أَنْتَهَى ..

«اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»

أَيُّ فِي الْوَصِيَّةِ بِهِمْ وَاحْتِرَامِهِمْ وَكَرَّرَهُ ثَلَاثًا لِلتَّأْكِيدِ قَالَ الْفَخْرُ الرَّازِيُّ: جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَهْلَ بَيْتِهِ مَسَاوِينَ لَهُ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: فِي الْمَحَبَّةِ، وَتَحْرِيمِ الصَّدَقَةِ، وَطَهَارَتِهِ، وَالسَّلَامِ، وَالصَّلَاةِ؛ وَلَمْ يَقَعْ ذَلِكَ لِغَيْرِهِمْ.

«تَمَمَّ»: قَالَ الْحَافِظُ جَمَالُ الدِّينِ الزَّرَنْدِيُّ فِي «نَظْمِ دَرِ السَّمَطِينَ»:

وَرَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَهُ «يَنْسَأُ لَهُ. ظ» فِي أَجَلِهِ وَانْ يَمْتَنِعَ بِمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَلْيُخَلِّفْنِي فِي أَهْلِ بَيْتِي خِلَافَةً حَسَنَةً، فَمَنْ لَمْ يَخَلِّفْنِي فِيهِمْ بَشَرًا عَمَرَهُ

وَوَرَدَ عَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَسْوَدًا أَوْجَهَهُ «حَم م [١] عَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ» فِي الْمَنَاقِبِ «الْمُسْنَد. ظ» كُلَّهُمْ

«عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ» قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطِيبًا بِمَاءٍ يَدْعِي خَمًّا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، فَحَمَدَ اللَّهُ تَعَالَى وَاثْنَى عَلَيْهِ وَوَعِظَ وَذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ! فَذَكَرَهُ وَتَمَمَّتْهُ فِي مُسْلِمٍ مِنْ عِدَّةِ طَرِيقٍ، وَلَفْظُهُ فِي أَحَدِهِمَا: قِيلَ لَزَيْدٍ: أَلَيْسَ نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ قَالَ: لَيْسَ نَسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ.

وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ: إِنَّ الْمَرْأَةَ [١] فِي أَصْلِ «الْجَامِعِ الصَّغِيرِ» رَمَزَ «م» مُؤَخَّرَ عَنْ قَوْلِهِ: عَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ. وَكَذَا أَوْرَدَهُ الشَّارِحُ فِي «التَّيْسِيرِ» مُوَافِقًا لِلْأَصْلِ، كَمَا سَتَعْلَمُ انْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى (١٢. ن).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٩٧

تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرِ مِنَ الدَّهْرِ ثُمَّ يَطْلُقُهَا فَيَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَقَوْمِهَا.

أَهْلُ بَيْتِهِ: أَصْلُهُ وَعَصْبَتُهُ الَّذِينَ حَرَمُوا الصَّدَقَةَ].

وَنِيزِ مَنَاوِي دَرِ «فِيضِ الْقَدِيرِ» كَفَتَهُ: ]

«إِنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَعَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي»

تَفْصِيلُ بَعْدَ إِجْمَالٍ بَدَلًا أَوْ بَيَانًا، وَهُمْ أَصْحَابُ الْكِسَاءِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، وَقِيلَ:

مِنْ حَرَمَتِ عَلَيْهِ الزَّكَاةَ، وَرَجَّحَهُ الْقُرْطُبِيُّ، يَعْنِي إِنْ ائْتَمَرْتُمْ بِأَوَامِرِ كِتَابِهِ أَوْ ائْتَمَرْتُمْ بِنَوَاهِيهِ وَاهْتَدَيْتُمْ بِهُدَى عَتَرْتِي وَاقْتَدَيْتُمْ بِسِيرَتِهِمْ اهْتَدَيْتُمْ فَلَمْ تَضَلُّوا. قَالَ الْقُرْطُبِيُّ وَغَيْرُهُ: هَذِهِ الْوَصِيَّةُ وَهَذَا التَّأْكِيدُ الْعَظِيمُ يَقْتَضِي وَجُوبَ احْتِرَامِ آلِهِ وَأَبْرَارِهِمْ «بَرَّهُمْ ظ» وَتَوْقِيرِهِمْ وَمَحَبَّتِهِمْ وَجُوبَ الْفُرُوضِ الْمُؤَكَّدَةِ الَّتِي تَوْعَّدَ اللَّهُ تَعَالَى فِي التَّخَلُّفِ عَنْهَا، وَهَذَا مَعَ مَا عَلِمَ مِنْ خُصُوصِيَّتِهِمْ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

سَلَمَ و ما لَهُم من حرمته فَإِنَّهُمْ اصوله الَّتِي نَشَأُ عنها و فروعها الَّتِي نَشْأُ بها، كما

قال: فاطمة بضعة مني

و مع ذلك فقابل بنو أمية عظيم هذه الحقوق بالمخالفة و العقوق، فسفكوا من أهل البيت دمايهم، و سبوا نسايتهم، و أسروا صغارهم، و خربوا ديارهم، و جحدوا شرفهم و فضلهم، و استباحوا سبهم و لعنهم، و خالفوا المصطفى في وصيته، و قابلوه بنقيض مقصوده و امتيته؛ فوا خجلهم إذا وقفوا بين يديه! و يا فضيحتهم يوم يعرضون عليه! «و أنهما» و الحال أنهما،

و في رواية: إن اللطيف الخبير نبأني بهما «أنهما. ظ» «لن يفترقا»

أي الكتاب و العترة، أي يستمران متلازمين

«حتى يردا على الحوض»

أي الكوثر يوم القيامة.

زاد في رواية: كهاتين،

و اشار بإصبعه. و في هذا مع قوله أولا:

إني تارك فيكم؛

تلويح بل تصريح بأنهما كتوأمين خلفهما و وصي أمته بحسن معاملتها و إثبات حقهما على انفسهما و الاستمسك بهما في الدين. أما الكتاب فلأنه معدن العلوم الدينية و الحكم الشرعية و كنوز الحقائق و خفايا الدقائق. و أما العترة فلأن العنصر إذا طاب اعان على فهم الدين. فطيب العنصر يؤدي إلى حسن الأخلاق، و محاسنها يؤدي إلى صفاء.

القلب و نزاهته و طهارته. قال الحكيم: و المراد بعترته هنا العلماء العاملون منهم، إذ هم الذين لا يفارقون القرآن، أما نحو جاهل و عالم مخلط فأجنبني من هذا المرام،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٩٨

و إنما ينظر للأصل و العنصر عند التحلي بالفضائل و التخلي عن الرذائل، فإذا كان العلم النافع في غير عنصرتهم لزمنا اتباعه كائنا من كان، و لا يعارض حقه هنا على اتباع عترته حقه في خبر علي على اتباع قريش، لأن الحكم على فرد من أفراد العام لا يوجب قصر العام على ذلك الفرد على الأصح، بل فائدته مزيد الاهتمام بشأن ذلك الفرد و التثوية برفعة قدره. «تنبيه»: قال الشريف السيهودي: هذا الخبر يفهم منه وجود من يكون أهلا- للتمسك من أهل البيت و العترة الطاهرة في كل زمان الى قيام الساعة حتى يتوجه الحث المذكور إلى التمسك به، كما أن الكتاب كذلك، فذلك كانوا أمانا لأهل الأرض، فإذا ذهبوا ذهب أهل الأرض «حم. طب.»

و الضياء في «المختارة» «عن زيد بن ثابت» قال الهيثمي: رجاله موثقون، و رواه أيضا أبو يعلى بسند لا بأس به و الحافظ عبد العزيز بن الأخضر و زاد أنه قال في حجة الوداع. و هم من زعم ضعفه كابن الجوزي. قال السيهودي: و في الباب ما يزيد على عشرين من الصحابة. انتهى .

و نیز مناوی در «تیسیر- شرح جامع صغیر» گفته: [

«أما بعد،

ألا يا أيها الناس! الحاضرون أو أعم

«إنما أنا بشر يوشك»

أي يسرع

«أن يأتيني رسول ربي»

ملك الموت

«یدعونى فأجيب»

أى اموت، كنى عنه بالإجابة رمزا إلى أن اللایق به تلقیه بالقبول كالمجيب إليه باختياره  
«و أنا تارك فيكم الثقلين»

سمّيا به لعظمهما و شرفهما، و أثر التعبير به لأنّ الأخذ بما يتلقّى عنهما و المحافظة على رعايتهما و القيام بواجب حرمتها ثقيل  
«أولهما كتاب الله»

قدّمه لأحقّيته بالتقديم.

و الكتاب علم بالغلبة على القرآن. و قال الزّاغب: الكتب و الكتاب ضمّ أديم إلى أديم بالخياطة، و عرفا ضمّ الحروف بعضها لبعض  
فى اللفظ، و لهذا سمّى كتاب الله و إن لم يكتب كتابا. قال ابن الكمال: و من قال اطلق على المنظوم عبارة قبل أن يكتب لأنّه ممّا  
يكتب فكأنه لم يفرق بين الخط و الكتابة

«فيه الهدى»

من الضلال

«و النور»

للصدور

«من استمسك به و أخذ به كان على الهدى و من أخطأ ضلّ»

أى أخطأ سبيل السعادة و هلك فى ميدان الشقاوة

«فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به»

فإنه السبب

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٦٩٩

الموصل إلى المقامات العلية و السعادة الأبدية «و» ثانيهما

«أهل بيتى اذكركم الله فى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى من حرّمت عليه الصدقة من أقاربه

، و المراد هنا علمائهم «حم. عبد بن حميد» بغير إضافة «م. عن زيد بن أرقم» و له تتمّة فى مسلم .

و نیز در «تيسير- شرح جامع صغير» گفته: ]

«إنى تارك فيكم»

بعد موتى

«خليفتين»

زاد فى رواية: أحدهما أكبر من الآخر «كتاب الله»

القرآن

«جبل»

أى هو جبل

«ممدود ما»

زائدة

«بين السماء و الأرض»

قيل: أراد به عهده و قيل: السبب الموصل لرضاه

«و عترتی»

بمثناء فوقیه

«أهل بیتی»

تفصیل بعد إجمال بدلا أو بیانا، و هم أصحاب الکساء، یعنی إن عملتم بالقرآن و اهتدیتم بهدی عترتی العلماء لم تضلوا

«و إنهما لن یفترقا»

[۱] أی الکتاب و العتره

«حتی یردا علی الحوض»

الکوتر يوم القيامة. و قيل: أراد بعترته العلماء العالمين لأنهم الذين لا یفارقون القرآن.

أمّا نحو جاهل و عالم مختلط فلا- و أنّما ينظر للأصل و العنصر عند التحلی بالفضائل و التخلی عن الرذائل، فکما أنّ کتاب الله فيه الناسخ و المنسوخ المرتفع الحكم؛ فکذا ترتفع القدوة بالمخذولين منهم «حم. طب. عن زید بن ثابت» و رجاله موثقون «موثقون. ظ».

و علامه مناوی از اکابر محققین أمثال و أجله منقّدين افاضل نزد سنیّه می باشد.

مدائح عالیّه و محامد عالیّه و رفعت مرتبت و شموخ منزلت او بر متتبع «خلاصه الأثر» محمّد أمين بن فضل الله المحبّي و «مقاليد الأسانيد» أبو مهدي ثعالبي و «كفاية المتطلع» تاج الدّین الدّهان المکی و «إمداد بمعرفة علو الإسناد» سالم ابن عبد الله بن سالم البصري و «رساله اسانيد» احمد بن محمد بن احمد بن علی نخلی و «رساله اصول حديث» خود مخاطب و «غرة الراشدين» فاضل رشيد و «إزالة الغين» حيدر علی واضح و لائح است. [۱] فی النسخة الحاضرة المطبوعة من «الجامع الصغير»: لن یتفرقا. فلیعلم (۱۲). ن).

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۰۰

فهذا المناوی جهبذهم النّاقد، و نطاسیهم الواقد، قد أثبت هذا الحديث السّائق إلى الهدی و القائد، و حقّق هذا الخبر الهادی لطالب الرّشد و الرّائد، فالحمد لله علی لحوب محبّة الإیقان لكلّ دان و باعد، و لزوم حجة الايمان لكلّ ساع و قاعد، و بوار ريب المرتاب المراغ اللّاحد، و فساد طعن الطّاعن المناوی الجاحد.

## ۱۵۶- اما اثبات ملا یعقوب بنبانی لاهوری

حديث ثقلين را، پس در «رساله عقائد» خود گفته: [ثمّ إنّ محبّة النّبی علیہ السّلام توجب محبّة الآل و الأصحاب لقرب منزلة أهل البيت و قرابتهم بالنّبی علیہ السّلام حتّى قرنوا معه علیہ السّلام فی الصّیلة، و قال الله تعالى: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

و قوله علیہ السّلام: أنا تارك فيكم الثّقلين کتاب و أهل بیتی، اذکرکم الله فی أهل بیتی.

و سئلت عائشة رضی الله عنها: أیّ النّاس كان أحبّ إلى رسول الله صلى الله عليه و سلّم؟ قالت: فاطمة رضی الله عنها. فقيل: من الرّجال؟ قالت: زوجها]

. و مفاخر سنيه و مآثر علیّه ملا یعقوب که حضرات سنیّه برای او ثابت می نمایند بر ناظر «افق مبين فی أحوال المقرّبين» مولوی رزق الله ملقب بحافظ عالم خان و «عمل صالح» محمّد صالح مورّخ و «مرآت آفتاب نماي» شاه نوازخان؛ واضح و آشکارست. و برای جلالت مرتبت و عظمت منزلت او بس ست که خود مخاطب در حاشیه همین کتاب «تحفه» بجواب همین حديث شريف بافاده او

متمسک شده.

فهذا اكابرهم السابق العقوب، و بارعهم المفخم ملا يعقوب، قد أثبت هذا الحديث الشارح المنور للصدور و القلوب، الذائد التافى للأحزان و الكروب، فالعجب كل العجب ممن يعرض عن الصديق الطاهر و هو أبيض أزهر ملحوب، و يعمى عن الحق الشافر و هو كالصّرام المشبوب، فينكب عن سنن الصواب اتّباعاً للمنكر المنكر المنكب المنكوب، و ينحرف عن لقم الرّشاد انحيازاً إلى الممترى المذمّم المقصوب.

### ۱۵۷- اما روایت نور الدین علی بن ابراهیم بن أحمد بن علی الحلبي الشافعی

حديث ثقلين را، پس در «إنسان العيون في سيرة النبي المأمون» گفته:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۰۱

[أى] و لما وصل صلى الله عليه و سلم إلى محلّ بين مكّة و المدينة يقال له غدير خمّ - بقرب رايغ - جمع الصّحابة و خطبهم خطبةً بين فيها فضل علىّ كرم الله وجهه و براءة عرضه ممّا تكلم فيه بعض من كان معه بأرض اليمن بسبب ما كان صدر منه إليهم من المعدلة التي ظنّها بعضهم جوراً و بخلاً، و الصّواب كان معه كرم الله وجهه في ذلك، فقال صلى الله عليه و سلم: أيّها النّاس! إنّما انا بشر مثلكم يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأجيب. أى. و

في لفظ في الطبراني قال: يا أيّها النّاس! إنّ قد نبأني اللّطيف الخبير أنّه لم يعمر نبىّ إلّا نصف عمر المذى يليه من قبله و إنّى لأظنّ أن يوشك أن ادعى، فأجيب و إنّى مستول و إنكم مسئلون، فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و نصحت فجزاك الله خيراً. فقال صلى الله عليه و سلم: أليس تشهدون أن لا إله إلّا الله و أن محمّدا عبده و رسوله و أن جنّته حقّ و ناره حقّ و أن الموت حقّ و أن البعث حقّ بعد الموت و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من فى القبور؟ قالوا: بلى! نشهد بذلك، قال: اللهم اشهد! الحديث، ثمّ حضّ على التمسك بكتاب الله و وصّى بأهل بيته. أى.

فقال: إنّى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى أهل بيتى و لن يتفرقا حتّى يردا علىّ الحوض و قال فى حقّ علىّ كرم الله وجهه لما كرّر عليهم: أ لست أولى بكم من انفسكم؟ ثلثا.

و هم يجيونه صلى الله عليه و سلم بالتّصديق و الاعتراف. و

رفع صلى الله عليه و سلم يد علىّ كرم الله وجهه و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و أحبّ من أحبّه و ابغض من أبغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و أدر الحقّ معه حيث دارا.

و محاسن عليه و مناقب ستيه نور الدين على الحلبي بر ناظر «تحفه بهيّة فى [۱] هذه علامة للزيادة المأخوذة من «سيرة الشمس الشامى على» «سيرة أبى الفتح بن سيد الناس» و قد صرح بهذا الحلبي فى صدر «إنسان العيون» حيث قال: و الزيادة التي اخذتها من سيرة الشمس الشامى على سيرة أبى الفتح بن سيد الناس الموسومة «بعيون الاثر» ان كثرت ميزتها بقولى فى اولها: قال. و فى آخرها. انتهى و ان قلت اتيت بلفظ أى و جعلت فى آخر القول دائرة هكذا: بالحرمة. الخ.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۰۲

طبقات الشافعيّه» عبد الله بن حجازى الشرقاوى و «خلاصة الأثر فى أعيان القرن الحادى عشر» محمّد بن فضل الله المحبّى، ساطع و لامع است.

فهذا نور الدين الحلبي قد مرى بروايته أخطر التحقيق و حلب، و ساق باثباته بضائع التوفيق و جلب، و أنار طرائق الإذعان لمن رامها و



طلب، و أبان معالم الإيقان لمن عرج عليها و ألْب، فلا يجحده بعد إلّا من ران عليه العند و غلب، و لا ينكره إلّا من استولى عليه العمه فحر به و سلب، و لا يطعن فيه إلا حاقداً قد اشتدّ به اللّجاج و كلب، و لا يقدح فيه إلّا حائداً قد خدعه العرور فخلب.

### ۱۵۸- اما روایت احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی

حدیث ثقلین را، پس در «وسيله المآل فی عدّ مناقب الآل» گفته: [ و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه أنّه صلی الله علیه و سلّم قال: إنّی اوشک ان ادعی فاجیب و إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله جبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتی أهل بیتی ان اللّطیف الخبیر أخبرنی أنّهما لم (لن ظ) یتفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض، فانظروا بما تخلّفونی فیهما. اخرجه احمد بن حنبل فی مسنده و الطبرانی فی الأوسط و أبو یعلی و غیرهم، و سنده لا بأس به. و

اخرج (و أخرجه. ظ) الحافظ ابو محمّد عبد العزیز بن الأخضر فی «معالم العترة النبویة» و فیہ أنّ النبی صلی الله علیه و سلّم قال ذلك فی حجّة الوداع، و زاد: و مثله، یعنی کتاب الله، کمثل سفینه نوح علیه السلام من رکبها نجا.

و مثلهم

، أى أهل بیته،

کمثل باب حطّة من دخله غفرت له الذّنوب.

و اخرجه الحاكم فی «المستدرک» من ثلاث طرق و قال فی کل منها إنّہ صحیح علی شرط البخاری و مسلم و لم یخرجاه.

الطریق الاولى

عن الأعمش عن حبيب بن أبی ثابت عن أبی الطفیل عن زید بن أرقم رضی الله عنه، و لفظه: لَمّا رجع النبی صلی الله علیه و سلّم من حجّة الوداع و نزل بغدير خمّ امر بدوحات فقمت. ثمّ قام تحتها فقال: کأَنّی قد دعیت فاجبت و إنّی تارک او: قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله عزّ و جلّ و عترتی فانظروا کیف تخلّفونی فیهما فإنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. ثمّ قال إنّ الله عزّ و جلّ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۰۳

مولای و انا مولی کلّ مؤمن.

الطريقة الثانية:

عن سلمة بن كهيل، عن ابيه، عن أبی الطفیل، عن زید بن ارقم ایضا رضی الله عنه، و لفظه: نزل رسول الله صلی الله علیه و سلّم بین مکة و المدينة عند سمرة خمس دوحات عظام، فكنس الناس ما تحت السّمرة، ثمّ راح رسول الله صلی الله علیه و سلّم عشية فصلی ثمّ قام خطيباً فحمد الله عزّ و جلّ و أثنى علیه و ذکر و وعظ فقال ما شاء الله ان يقول، ثمّ قال: أيّها الناس! انّی تارک فیکم امرین لن تضلّوا ان اتبعتموهما، و هما کتاب الله و أهل بیتی عترتی.

الطريقة الثالثة:

عن ابی الصّحیح مسلم بن صبیح، عن زید بن ارقم ایضا رضی الله عنه، و لفظه: إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و أهل بیتی و إنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. و کذا اخرجه الحاكم ایضا و الطبرانی فی الکبیر من طریق یحیی بن جعدة عن زید بن ارقم، و فیها وصف ذلك اليوم بأنّه ما اتی علینا يوم کان اشدّ حرا منه.

و اخرجه الطبرانی ایضا، عن حکیم بن جبیر، عن أبی الطفیل، عن زید بن ارقم، و فیہ من الزیادة عقب قوله، أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض: سألت ربّی ذلك لهما فلا تتقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنّهم اعلم منکم.

و عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم عرفه على ناقته القصوى يخطب فسمعتة يقول: يا أيها الناس! اني قد تركت ما إن اخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي، اخرجته الترمذي وقال: حديث حسن غريب.

و اخرج ابو العباس بن عقده في الموالاة عن جابر رضي الله عنه، و لفظه: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فلما رجع مرّ بشجرات نحو الجحفة فقمّ ما تحتهنّ ثمّ خطب الناس فقال: أيها الناس! اني لا أرى إلّا موشكا ان ادعى فاجيب رسول ربّي و أنتم مسئولون فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنّك قد بلغت و نصحت و أدّيت قال: اني لكم فرط و انتم واردون عليّ الحوض و اني مخلف فيكم الثقلين. إلى آخر ما تقدّم.

و روى الحافظ جمال الدين محمد بن يوسف الزرندى في كتابه «نظم درر

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۰۴

السّـمطين» عن زيد بن أرقم رضي الله عنه قال: اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم حجة الوداع فقال: اني فرطكم على الحوض و إنكم تبعي و إنكم توشكون أن تردوا عليّ الحوض فأستلکم عن ثقلی كيف خلّفتوني فيهما. فقام رجل من المهاجرين فقال: ما الثقلان؟

قال: الأ-كبر منها كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فتمسكوا به، و الأصغر عترتي، فمن استقبل قبلي و أجاب دعوتي فليستوص بهم خيرا، فلا تقتلوههم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم و اني سألت لهم اللطيف الخبير ان يردوا عليّ الحوض كتين، او: كهاتين، و أشار بالمسبّحتين، ناصرهما لي ناصر و خاذلهما لي خاذل و وليهما لي وليّ و عدوّهما لي عدوّ. قال الحافظ جمال الدين المذكور: و

ورد عن عبد الله بن زيد عن أبيه رضي الله عنهما أنّ النّبيّ صلى الله عليه وسلم قال: من أحبّ أن ينسأ له في اجله و أن يمتّع بما خوّله الله تعالى فليخلفني في أهلي خلافة حسنة فمن لم يخلفني فيهم بتر عمره، و في رواية: بتك عمره، و ورد عليّ الحوض يوم القيامة مسودّا وجهه.

و أخرج السيّد أبو الحسن يحيى بن الحسن في كتابه في «أخبار المدينة» عن محمّد بن عبد الرّحمان بن خلّاد- و كان في رهط جابر بن عبد الله- حديث أخذته صلى الله عليه وسلم بيد عليّ و الفضل بن عبّاس رضي الله عنه في مرض وفاته صلى الله عليه وسلم، قال: فخرج علينا يعتمد عليهما حتّى جلس على المنبر و عليه عصابة فحمد الله و أثني عليه ثمّ قال: أمّا بعد: أيها الناس! ما ذا تنكرون من موت نبيّكم؟ أ لم ينح إليكم نفسه؟ و ينح إليكم أنفسكم؟

أم هل خلّد احد ممّن بعث قبلي فيمن بعثوا إليه فأخلد فيكم؟ الا! اني لاحق بربي و قد تركت فيكم ما إن تمسّـيكنم به لن تضلّوا كتاب الله بين اظهركم تقرأونه صباحا و مساء، فيه ما تأتون و ما تدعون، فلا تنافسوا و لا تحاسدوا و لا تباغضوا و كونوا إخوانا كما امركم الله ألا! ثمّ اوصيكم بعترتي أهل بيتي، ثمّ اوصيكم بهذا الحيّ من الأنصار ، إلى آخر الحديث، و هو طويل.

و عن زيد بن ثابت رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: اني تارك فيكم خليفتين كتاب الله عزّ و جلّ جبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض اخرجهم احمد في مسنده و اخرجهم عبد بن حميد

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۰۵

بسند جيّد، و لفظه: اني تارك فيكم ما إن تمسكنم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنّهما لن يفترقا حتى يردا عليّ

الحوض.

و اخرجہ الطبرانی فی الکبیر، و لفظہ: إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله تعالى و أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض. و عن ضميرہ الأسلمي رضي الله عنه، قال: لَمَّا انصرف رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجّة الوداع امر بشجرات بوادي خَم فقممن و هجر رسول الله فخطب الناس فقال:

اما بعد ايها الناس! فاني مقبوض اوشك ان ادعى فاجيب، فما انتم قائلون؟ قالوا نشهد انك قد بلغت و نصحت و أديت، قال: إني تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي، ألا! و إنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

اخرجه ابن عقده في الموالات.

و عن سيدنا علي بن أبي طالب رضي الله عنه و كرم الله وجهه انّ النبي صلى الله عليه و سلم قال: قد تركت فيكم ما إن اخذتم به لن تضلّوا كتاب الله سببه بيده و سببه بأيديكم و أهل بيتي.

أخرجه اسحاق بن راهويه في مسنده من طريق كثير بن محمّد بن عمر بن علي بن أبي طالب، عن أبيه، عن جدّه رضي الله عنهم. و كذا رواه الدّولابي في «العترة الطاهرة». (و رواه الجعابي في الطالبين. صح. ظ) عن عبد الله عن أبيه عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب رضوان الله تعالى عليهم أجمعين انّ رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: إني مخلف فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله عزّ و جلّ طرفه بيده و طرفه بأيديكم و عترتي أهل بيتي و لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض.

و رواه البزار و لفظه: إني مقبوض و إني قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنكم لن تضلّوا بعدهما و لن تقوم الساعة حتى يتنغي أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم كما يتنغي الصّالة فلا توجد.

و عن أبي ذر الغفاري رضي الله عنه انه أخذ بحلقتي باب الكعبة فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله تعالى و عترتي فإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما. أخرجه ابن عقده و أشار إليه الترمذی فی جامعہ.

عقبات الانوار فی امامۃ الائمۃ الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۰۶

و عن أبي رافع رضي الله عنه مولى النبي صلى الله عليه و سلم قال: لَمَّا نزل رسول الله صلى الله عليه و سلم غدير خَم مصدره من حجّة الوداع قام خطيبا بالناس بالهاجرة فقال: يا أيها الناس! إني تركت فيكم الثقلين الثقل الأكبر و الثقل الأصغر فأما الثقل الأكبر فبيد الله طرفه و الطرف الآخر بأيديكم و هو كتاب الله إن تمسّكتم به فلن تضلّوا و لن تذلّوا أبدا.

و أما الثقل الأصغر فعترتي أهل بيتي إن الله هو الخبير أنبأني أنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض، و الحوض عرضه ما بين بصرى و صنعاء فيه من الآنية عدد الكواكب، و الله سائلكم كيف خلّفتوني في كتابه و أهل بيتي. أخرجه ابن عقده.

و عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني خلّفت فيكم اثنين لن تضلّوا بعدهما أبدا كتاب الله و نسبي و لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض أخرجه البزار في مسنده.

و عن أمّ هانئ رضي الله عنها قالت: رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجّته حتى إذا كان بغدير خَم أمر بدوحات فقممن ثم قام خطيبا بالهاجرة فقال: أما بعد، أيها الناس! إني اوشك أن ادعى فاجيب و قد تركت فيكم ما لن تضلّوا بعده كتاب الله طرف بيد الله و طرف بأيديكم و عترتي أهل بيتي، ألا إنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض. أخرجه ابن عقده.]

و نیز در «وسيلة المال» گفته: ]

و عن عامر بن ليلي بن ضميرة و حذيفة بن أسيد رضي الله عنه، قالوا: لَمَّا صدر رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجّة الوداع و لم يحجّ غيرها أقبل حتى إذا كان بالجحفة نهى عن سمّرات بالبطحاء متقاربات:

لا- تنزلوا تحتهنّ حتى إذا نزل القوم و أخذوا منازلهم سواهن أرسل إليهنّ فقمّ ما تحتهنّ و شدّبن عن رءوس القوم حتى إذا نودي للصلوة غدا إليهنّ فصلّى تحتهنّ ثم انصرف إلى النَّاسِ، و ذلك يوم غدیر خمّ. و خمّ من الجحفه و له بها مسجد معروف. و في بعض الروايات أنه كان يوما شديد الحرّ، و كان ثامن عشر ذی الحجّه، فأقبل عليهم فقال: أيّها النَّاسِ! إنّه قد نبأني اللطيف الخبير أنّه لن يعمر نبیّ إلّا نصف عمر الذي يليه من قبله و إنّي لأظنّ أن أدعى فاجيب و إنّي مسئول و أنتم مسئولون،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۰۷

هل بلغت! فما أنتم قائلون؟ قالوا: نقول قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله تعالى خيرا. قال: أ لستم تشهدون أن لا إله إلّا الله و أنّ محمدا عبده و رسوله و أنّ جنّته حقّ و النَّار حقّ و البعث بعد الموت حقّ؟ قالوا: بلى! نشهد. قال: اللهم اشهد! ثمّ قال: أيّها النَّاسِ! أ لا تسمعون؟ ألا! فإنّ الله مولاي و أنا أولى بكم من أنفسكم، ألا! من كنت مولاه فهذا مولاه، و أخذ بيد عليّ فرفعها حتّى عرفه القوم أجمعون. ثمّ قال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثمّ قال: أيّها النَّاسِ! أنا فرطكم و إنكم واردون عليّ الحوض ممّا بين بصرى و صنعاء، فيه عدد نجوم السّماء قد حان من فضّه، ألا! و إنّي سائلكم حين تردون عليّ عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما. قالوا: ما الثقلان؟ يا رسول الله! قال: الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلّوا و لا تبدّلوا، ألا! و عترتي، فإنّي قد نبأني اللطيف الخبير أن لا- يفرقا حتى يلقينى، و سألت الله ربّي لهم ذلك، فأعطاني، فلا تسبقوهم فتهلكوا، و لا تعلموهم فهم أعلم منكم، أخرجه ابن- عقده في الموالاة.

و من طريق ابن عقده أورده أبو موسى في الصّحابة و قال: إنّه غريب، و الحافظ أبو الفتوح العجلي في «فضائل الخلفاء». و عن حذيفة بن أسيد الغفاري أو زيد بن أرقم رضی الله عنهما. قال: لما صدر رسول الله صلّى الله عليه و سلّم من حجّة الوداع نهى أصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات أن ينزلوا تحتهنّ ثمّ بعث إليهنّ من يقمّ ما تحتهنّ من الشّوك و عمد إليهنّ و صلّى تحتهنّ. ثمّ قام فقال: يا أيّها النَّاسِ! إنّي قد نبأني اللطيف الخبير أنّه لن يعمر نبیّ إلّا نصف عمر الذي يليه من قبله و إنّي لأظنّ أني يوشك أن ادعى فاجيب و إنّي مسئول و إنكم مسئولون فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا:

نشهد أنك قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيرا. فقال: أ ليس تشهدون أن لا إله إلّا الله و أنّ محمدا عبده و رسوله و أنّ جنّته و ناره حقّ و أنّ الموت حقّ و أنّ البعث حقّ بعد الموت و أنّ السّاعة آتية لا ريب فيها و أنّ الله يبعث من فى القبور! قالوا: بلى! نشهد بذلك! قال: اللهم اشهد! ثمّ قال: أيّها النَّاسِ! إن الله مولاي و أنا أولى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۰۸

(مولى. ظ) المؤمنین و أنا أولى بهم من انفسهم، فمن كنت مولاه فهذا مولاه، يعنى عليّا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثمّ قال: أيّها النَّاسِ! إنّي فرطكم و إنكم واردون عليّ الحوض عرض ممّا بين بصرى إلى صنعاء فيه عدد النّجوم قد حان من فضّه و إنّي سائلكم حين تردون عليّ الحوض عن الثقلين فانظروا لى كيف تخلفوني فيهما الثقل الأكبر كتاب الله عزّ و جلّ سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به و لا تضلّوا و لا تبدّلوا و عترتي اهل بيتي فإنّه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفرقا حتى يردا عليّ الحوض. اخرجه الطبرانيّ فى الكبير و الصّيئة فى «المختارة» من طريق سلمه بن كهيل عن أبى الطفيل،

و هما من رجال الصّحيح، عنه بالشّك فى صحابيّته هل هو حذيفة بن اسيد او زيد بن أرقم؟ و اخرجه ابو نعيم و غيره من حديث زيد بن الحسن الأنماطى و قد حسّنه الترمذى و ضعفه غيره عن معروف بن خربوذ عن أبى الطفيل، و هما من رجال الصّحيح، عن حذيفة وحده من غير شكّ به .

و نیز در «وسيلة المآل» گفته: ]

و عن أمّ سلمه رضی الله عنها، قالت: اخذ رسول الله صلى الله عليه و سلّم فى غدیر خمّ بيد عليّ رضی الله عنه حتى رأينا بياض إبطه، فقال: من كنت مولاه فعلىّ مولاه. الحديث.

و فيه: ثم قال: يا أيها الناس! إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ولن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض. أخرجه ابن عقدة و أخرجه محمد بن جعفر البرّاز (الرزّاز. ظ) عنهما بلفظ: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي قبض فيه وقد امتلأت الحجرة من أصحابه قال: أيها الناس! يوشك أن يقبض قبضا سريعا فينطلق بي وقد قدمت القول معذرة إليكم، ألا! إني مخلف فيكم كتاب الله عزّ وجلّ وعترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد عليّ فقال: هذا عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ لا- يفترقان حتى يردا عليّ الحوض، فأسألها عن ما خلفت فيهما أخرجه الدار قطنى .

و نیز در «وسيلة المآل» گفته: ]

قال شيخ الإسلام الحافظ شهاب الدين أحمد بن حجر العسقلاني - رحمه الله تعالى: حديث «من كنت مولاه فعليّ مولاه» أخرجه الترمذی و النسائي،

و هو كثير الطّرق جدّا، و قد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد و كثير

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۰۹

من أسانيدھا صحاح و حسان، و يدلّ علی ذلك ما

روى أبو الطفيل رضى الله عنه أنّ عليّا رضى الله عنه و كرم الله وجهه جمع الناس و هو خليفه في الرّحبة موضع بالعراق ثمّ قام فحمد الله و أثني عليه ثمّ قال: أنشد الله من شهد يوم غدیر خمّ إلّا قام، و لا يقوم رجل يقول: نبيّ، أو: بلغني إلّا رجل سمعت اذناه و وعاه قلبه. فقام سبعة عشر رجلا منهم: خزيمه بن ثابت و سهل بن سعد و عدی بن حاتم و عقبه بن عامر و أبو أيوب الأنصاريّ و أبو سعيد الخدریّ و أبو شريح الخزاعيّ و أبو ليلى و أبو الهيثم بن التّيهان و رجال من قريش فقال عليّ كرم الله وجهه رضى عنه و عنهم: هاتوا ما سمعتم! فقالوا: نشهد أنّا أقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع حتى إذا كان الظهر خرج رسول الله صلى الله عليه و سلم فأمر بشجرات فشدّ بن و ألقى عليهنّ ثوب. ثمّ نادى بالصّلاة فخرجنا و صلينا، ثمّ قال: أيها الناس! ما أنتم قائلون؟ قالوا: قد بلغت! قال: اللهمّ اشهد! ثلاث مرّات. ثمّ قال: اوشك أن ادعى فاجيب و إني مسئول و أنتم مسئولون. ثمّ قال: ألا! إنّ دماؤكم و أموالكم حرام كحرمة يومكم هذا و شهركم هذا. اوصيكم بالنساء، اوصيكم بالجار، اوصيكم بالمماليك، اوصيكم بالعدل و الإحسان. ثمّ قال: أيها الناس! إني تارك فيكم الثقلين عترتي و أهل بيتي فإنّهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض. نيأني اللطيف الخبير.

و ذكر في الحديث

قوله صلى الله عليه و سلم: من كنت مولاه فعليّ مولاه. فقال عليّ: صدقتم و أنا على ذلك من الشّاهدين. أخرجه ابن عقدة من طريق محمد بن كثير عن فطر و أبي الجارود، و كلاهما عن أبي الطفيل .

و احمد بن الفضل بن محمد با كثير محرز فضل كثير و نبل غزير و شرف أثير نزد سَيِّه است. و جلالت شان و علوّ مكان او نزد اين حضرات بر ناظر «خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادى عشر» محمد أمين بن فضل الله بن محبّ الله المحبّى و «تنزيه العقود السّنيّة بتمهيد الدّولة الحسّنيّة» رضى الدين بن محمد بن على بن حيدر الحسينى الشّامى ظاهر و باهرست.

فهذا احمد بن الفضل بن محمد با كثير صاحب الوسيلة، علّامتهم المحرز للمناقب الجميلة، المقتنى للمآثر العظيمة، قد روى هذا الحديث الشّريف بسياقات متكاثره جليّة، و أورده بألفاظ متنوّعة جزيّة، فلا يترك سنن الإذعان و سبيله، بعد ما أصاب

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۱۰

لقمه و دليّه، إلّا من نغلت منه الدّخيلة، فهو يعمل لعدوانه كلّ حيلة، و يستمسك بالشّبهات الواهية المهيلة، و يتشبّث بالتّزغات البائرة الضّئيلة، و يبدى من الزّيغ أعاليه و يظهر من الغي أضاليه.

حدیث ثقلین را، پس در «صراط سوی- فی مناقب آل النبی» که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش نظر قاصر حاضرست الفاظ متکثره مفیده و شواهد متوفّره سدیده این حدیث شریف آورده. سابقا از عبارت «صراط سوی» که در روایت ابو عوانه منقول شد دریافتی که شیخانی قادری این حدیث شریف را از ابو عوانه نقل کرده و بتصریح ذهبی صحّت آن ثابت نموده.

و نیز شیخانی قادری در «صراط سوی» بعد نقل کلام بعض اسماعیلیه متعلّق بحدیث غدیر گفته: [أقول: و قد مرّ الأحادیث الصحاح و الحسان و ليس فيها جميع ما ذكره المدعى، بل الصحيح ممّا ذكرنا:

من كنت مولاه فعليّ مولاه

و الصحيح ممّا ذكرنا أيضا:

اللهمّ وال من والاه.

و الصحيح ممّا ذكرنا أيضا:

إنّ الله وليّ المؤمنين و من كنت وليه فهذا وليه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره.

و الصحيح ممّا ذكرنا أيضا

قوله صلى الله عليه و سلمّ للنّاس: أ تعلمون أنّي أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: نعم! يا رسول الله قال: من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه.

و الصحيح ممّا ذكرنا أيضا

قوله صلى الله عليه و سلمّ: كائن قد دعيت فأجبت، إنّني قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي فانظروا فيهما كيف تخلّفوني فيهما (و إنهما. ظ) لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض. ثمّ قال: إنّ الله مولاي فأنا (و أنا. ظ) وليّ كلّ مؤمن. ثمّ أخذ بيد عليّ فقال: من كنت مولاه فهذا وليه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه.

و الصحيح ممّا ذكرنا أيضا

قوله صلى الله عليه و سلمّ: أ لست أولى بكلّ مؤمن من نفسه! قالوا: بلى! قال: فإنّ هذا مولاي من أنا مولاه. اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. فلقية عمر رضى الله عنه فقال:

هنيئا لك! أصبحت و امسيت مولاي كلّ مؤمن و مؤمنة.

انتهى ما هو الصحيح و الحسان (و الحسن. ظ) و ليس في ذلك مخترعات المدعى و مفترياته.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۱۱

و نیز شیخانی قادری در «صراط سوی» گفته:

[عن زيد بن أرقم رضى الله عنه قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و سلمّ: إنّني تارك فيكم ما إنّ تمسيّكنم به لن تضلّوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض فانظروا كيف تخلّفوني فيهما. أخرجه الترمذی فی جامعه

و قال حسن غریب. و

عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه أنّ النبی صلى الله عليه و سلمّ قال: إنّني أوشك أن ادعى فاجيب و إنّني تارك فيكم الثقلين كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إنّ اللطيف أخبرني أنّهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض، فانظروا بما تخلّفوني فيهما. قالوا: إنّّه قال ذلك في حجة الوداع و زاد في حدیث: كتاب الله كمثل سفينة نوح من ركبها نجا، و مثلهم،



أى أهل بيتى كمثل باب حطّة من دخله غفرت له الذّنوب

و قد أخطأ ابن الجوزى حيث ذكر هذا فى واهياته على عادته فى ذلك غافلا عمّا

ذكر مسلم فى صحيحه عن زيد بن أرقم قال: قام فىنا رسول الله صلى الله عليه و سلم خطيباً بماء يدعى خَمًا بين مكّة و المدينة، فحمد الله و اثنى عليه و وعظ و ذكر ثم قال: أمّا بعد، ألا يا أيّها النّاس! فإنّما أنا بشر يوشك أن يأتى رسول ربّى فأجيب و إنّى تارك فيكم الثّقيلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النّور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رغب فيه ثم قال: و أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى. فقل لزيد بن أرقم من أهل بيته؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟

قال: بلى! إنّ نساؤه من أهل بيته و لكنّ أهل بيته من حرم الصدقة بعده. قيل: و من هم؟

قال: هم آل على و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس. قيل: كلّ هؤلاء حرم الصدقة؟

قال: نعم! أخرجه مسلم فى صحيحه

(بطرق. صح. ظ) و لفظه فى أحدها: قلنا، أى لزيد رضى الله عنه: من أهل بيته؟ نساؤه؟ فقال: لا، ايم الله! إنّ المرأة تكون مع الرّجل العصر من الدهر ثم يطلّقها فترجع إلى ابيها و قومها. أهل بيته اصله و عصبته الذين حرموا الصدقة بعده. و أخرجه الحاكم فى «المستدرک» على شرط الشيخين و فى لفظ فى «المستدرک» على شرط الشيخين لما رجع النّبى صلى الله عليه و سلم من حجّة الوداع

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۱۲

و نزل غدیر خمّ مرّ (أمر. ظ) بدوحات فقمت ثمّ قام فقال: كأئنّى قد دعيت فأجبت إنّى قد تركت فيكم الثّقيلين أحدهما اكبر من الآخر كتاب الله عزّ و جلّ و عترتى، فانظروا كيف تخلّفونى فيهما فإنّهما لن ينفرقا حتّى يردا علىّ الحوض. ثمّ قال: إنّ الله عزّ و جلّ مولاى و أنا وليّ كلّ مؤمن (الحديث. صح. ظ). و فى لفظ آخر على شرطهما: نزل رسول الله صلى الله عليه و سلم بين مكّة و المدينة على سمرة خمس دوحات عظام، فكنس النّاس ما تحت السيّمات، ثمّ راح رسول الله صلى الله عليه و سلم عشيّة فصلّى ثمّ قام خطيباً فحمد الله عزّ و جلّ و اثنى عليه و ذكر و وعظ، فقال ما شاء الله أن يقول ثمّ قال:

أيّها النّاس! إنى تارك فيكم أمرين لن تضلّوا إن اتبعتموهما و هما كتاب الله و أهل بيتى عترتى. و فى لفظ آخر على شرطهما إنّى تارك فيكم الثّقيلين كتاب الله و أهل بيتى و إنّهما لن ينفرقا حتّى يردا علىّ الحوض. و زاد فيه (الطبرانى. صح. ظ) عقب قوله: حتّى يردا علىّ الحوض: سألت ربّى ذلك لهما فلا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تقدّموهما فتهلكوا و لا تعلّموهما فإنّهم أعلم منكم.

و فى رواية زيد بن أرقم أيضاً: قال: أقبل رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم حجّة الوداع فقال: إنّى فرطكم على الحوض و أنتم تبعى و إنكم توشكون أن تردوا علىّ الحوض فأسئلكم عن ثقلّى كيف خلّفتمونى فيهما. فقام رجل من المهاجرين فقال: ما الثّقلان؟ قال: الأكبر منهما كتاب الله سبب طرفه بيد الله و سبب طرفه بأيديكم فتمسّكوا به و الأصغر عترتى، فمن استقبل قبلتى و أجاب دعوتى فليستوص بهم خيراً،

أو كما

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: فلا- تقتلوهم و لا- تقهروهم و لا تقصروا عنهم و إنّى قد سألت لهم اللّطيف الخبير فأعطانى أن يردوا علىّ الحوض كتين- أو قال: كهاتين- و أشار بالمسبّحتين، ناصرهما لى ناصر و خاذلهما لى خاذل و وليهما لى وليّ و عدوّهما لى عدوّ.

و عن عبد الله بن زيد عن أبيه أنّ النّبى صلى الله عليه و سلم قال: من أحب أن ينسأ له فى أجله و أن يمّتع بما حوّله الله فليخلفنى فى أهلى خلافة حسنة فمن لم يخلفنى فيهم بتر عمره و ورد علىّ يوم القيامة مسودّاً وجهه .

و نیز در «صراط سوی» گفته: ]

و عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه، قال:

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۱۳

رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم عرفه وهو على ناقه القصواء يخطب فسمعتة يقول: يا أيها الناس! إنني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي. أخرجه الترمذی

و قال: حسن غريب. و

عن ابن عقدة: قال: كتبنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فليما رجع إلى الجحفة مرّ بشجرات فقم ما تحتهن ثم خطب الناس فقال: أما بعد أيها الناس! فإنني لا أراي إلا موشكا أن أدعي فأجيب و إنني مسئول و أنتم مسئولون فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك بلغت و نصحت و أدت قال: أنا لكم فرط و أنتم واردون على الحوض و إنني مخلف فيكم الثقلين. الحديث.

و عن حذيفة بن أسيد الغفاري (رض) و زيد بن أرقم رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: أيها الناس! إنني قد تبأني اللطيف الخبير أنه لن يعمر نبى إلا نصف عمر الذي يليه من قبله و إنني لأظن أني يوشك أن ادعي فأجيب و إنني مسئول و إنكم مسئولون فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا نشهد أنك قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيرا.

فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته و ناره حق و أن الموت حق و أن البعث حق بعد الموت و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من في القبور؟ قالوا: بلى نشهد بذلك. قال: اللهم اشهد! ثم قال: يا أيها الناس! إن الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه فهذا مولاه- يعنى عليا- اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: أيها الناس! إنني فرطكم و إنكم واردون على الحوض، أعرض مما بين بصري إلى صنعاء، فيه عدد النجوم قد حان من فضة و إنني سائلكم حين تردون على الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الأكبر كتاب الله عز و جل سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتي أهل بيتي فإنه قد تبأني اللطيف الخبير أنهما لن ينقضيا حتى يردا على الحوض. أخرجه الطبراني في الكبير و جمع غفير.

و عن أبي الطفيل رضي الله عنه أن عليا رضي الله عنه قام فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: أنشد الله من شهد يوم غدیر خم إلا قام و لا يقوم رجل يقول: تبيت أو: بلغني إلا رجل سمعت اذناه و وعاه قلبه فقام سبعة عشر رجلا من أصحاب النبي صلى الله

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۱۴

عليه و سلم فقال على رضي الله عنه و عنهم: هاتوا ما سمعتم! فقالوا: نشهد أننا قبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع حتى إذا كان الظهر خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فأمر بشجرات فشد بن و ألقى عليهن ثوب ثم نادى بالصلاة فخرجنا و صلينا ثم قام فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: أيها الناس! ما أنتم قائلون؟ قالوا: قد بلغت قال: اللهم اشهد! ثلث مرات. قال: إنني أوشك أن ادعي فأجيب و إنني مسئول و أنتم مسئولون ثم قال: ألا! إن دماءكم و أموالكم حرام كحرمة يومكم هذا و حرمة شهركم هذا. أوصيكم بالنساء، أوصيكم بالجار، أوصيكم بالمماليك، أوصيكم بالعدل و الإحسان. ثم قال: أيها الناس! إنني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي فإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، تبأني بذلك اللطيف الخبير، ثم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه. فقال على: صدقتم و أنا على ذلك من الشاهدين. أخرجه ابن عقدة.

و عن زيد بن ثابت، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إنني تارك فيكم خليفين كتاب الله عز و جل حبل ممدود ما بين السماء و الأرض، أو: ما بين السماء إلى الأرض، و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. أخرجه أحمد في مسنده و عبد بن حميد بسند جيد، و لفظه: إنني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي، الحديث.

و الأحاديث في هذا الباب كثيرة. و خم من الجحفة و للنبي صلى الله عليه وسلم بها مسجد معروف. و

عن عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه قال: لما فتح رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة انصرف إلى الطائف فحاصرها سبع عشرة او تسع عشرة، ثم قام خطيبا فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: اوصيكم بعترتي خيرا وإن موعداكم الحوض، والذي نفسي بيده لتقيمن الصلوة وتوتن الزكوة أو لأبعثن إليكم رجلا مني أو كنفسى يضرب أعناقكم، ثم أخذ بيد علي رضى الله عنه فقال: هذا هو. أخرجه ابن أبي شيبه.

و عن علي رضى الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله سببه بيده و سببه بأيديكم و أهل بيتي. رواه الدؤلابي في «الذرية الطاهرة».

و في لفظ البرار: إني مقبوض و إني قد تركت فيكم الثقلين، يعني كتاب الله

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۱۵

و عترتي أهل بيتي و إنكم لن تضلوا بعدهما و إنه لن تقوم الساعة حتى يبتغي أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم كما يبتغي الضالة فلا توجد.

و عن أبي هريرة رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني خلفت فيكم اثنتين لن تضلوا بعدهما أبدا كتاب الله و نسبي و لن يفترقا حتى يردا علي الحوض.

رواه البرار في مسنده.

و عن أم سلمة رضى الله عنها قالت: أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي رضى الله عنه بغدير خم فرفعها حتى رأينا بياض إبطه فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه.

و أخرج محمد بن جعفر الرزاز بلفظ: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي قبض فيه يقول و قد امتلأت الحجر من أصحابه: أيها الناس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا فينطلق بي و قد قدمت إليكم القول معذرة إليكم، ألا! إني مخلف فيكم كتاب ربي عز و جل و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد علي فرفعها فقال: هذا علي مع القرآن و القرآن مع علي لا يفترقان حتى يردا علي الحوض فأسألهما ما خلفت فيهما.

و عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن لله عز و جل ثلاث حرمت فمن حفظهن حفظ الله تعالى دينه و دنياه و من لم يحفظهن لم يحفظ الله له دنياه و لا آخرته. قلت: و ما هن؟ قال: حرمة الإسلام و حرمتي و حرمة رحمتي أخرجه الطبراني في الكبير.

و نیز شیخانی قادری در «صراط سوی» گفته: ]

و روى الحافظ جمال الدين الزرندی في كتابه «درر السی مطین» ( «نظم درر السی مطین» . ظ ) عن ابراهيم بن شيبه الأنصاري قال: جلست إلى الأصبغ بن نباتة فقال: أ لا اقربك ما أملاه عليّ علي بن أبي طالب رضى الله عنه؟ فأخرج صحيفة فيها مكتوب: بسم الله الرحمن الرحيم! هذا ما أوصى به محمد صلى الله عليه وسلم أهل بيته و أمته. اوصى أهل بيته بتقوى الله و لزوم طاعته و أوصى أمته بلزوم أهل بيته و أهل بيته يأخذون بحجزة نبيهم صلى الله عليه وسلم و إن شيعتهم يأخذون بحجزة يوم القيامة و إنهم لن يدخلوكم باب ضلالة و لم يخرجوكم من باب هدى.

و سیأتی انشاء الله ما

أخرجه البخاري في صحيحه من قول أبي بكر الصديق

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۱۶

رضى الله عنه: يا أيها الناس! ارقبوا محمدا صلى الله عليه وسلم في أهل بيته.

و المراقبة: المحافظة على الشيء. أى: احفظوه فيهم فلا تؤذوهم و لا تسيئوا إليهم.

و عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: استوصوا بأهل بيتي خيرا فَإِنِّي اخصمكم عنهم غدا و من أكن خصيমে أخصمه و من أخصمه دخل النَّار. اخرجه ابن سعد (أبو سعد. ظ) و المَلّا في سيرته.

و أخرجهما (اخرجا. ظ) أيضا حديث من حفظني في أهل بيتي فقد اتّخذ عند الله عهدا.

و اخرج أبي سعد (أبو سعد. ظ) فقط حديث أنا و أهل بيتي شجرة في الجَنَّة و اغصانها في الدُّنيا، فمن شاء اتّخذ إلى ربّه سبيلا.

و اخرج المَلّا فقط حديث في كلّ خلف من امتي عدول من أهل بيتي ينفون عن هذا الدّين تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين، ألا! و إنّ أئمتكم وفدكم إلى الله عزّ و جلّ فانظروا من توفدون. و في الحديث المرفوع: الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة اهل البيت. اخرجه أحمد في المناقب. و عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه أنّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: ألا! إنّ عيبتى التى آوى إليها اهل بيتي و ان كرشى الأنصار، فاعفوا عن مسيئهم و اقبلوا من محسنهم. اخرجه الترمذى في جامعه

و قال إنّّه حسن. قال زهير: و معنى كرشى باطنى، و معنى عيبتى ظاهرى معنى عيبتى أيضا، أى هم موضع سرّى و أمانتى و معادن نفائسى، أو الكرش بمنزلة المعدة للإنسان و العيبة مستودع الثياب، و الأوّل أمر باطن و الثانى أمر ظاهر فكأنّه ضرب المثل بهما في إرادة اختصاصهما بامور النَّبِيِّ الظّاهرة و الباطنة. أو هما: احسن ما عندى ممّا هو محبوب عندى من امورى. و

في حديث عظيم بلفظ: ألا! إنّ عيبتى و كرشى أهل بيتي و الأنصار فقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسيئهم. اخرجه الترمذى و الديلمى من طريق عمر و بلفظ اهل بيتي و الأنصار كرشى و عيبتى و الباقي سواء.

و معنى الثّقيلين في الأحاديث المذكورة العظيم و كبير (كبير. ظ) الشّأن كما قاله النووى. و في «القاموس»: يطلق الثّقيلين على متاع المسافرين و كلّ شىء نفيس مصون، و الثقلان الإنس و الجنّ لتفضيلهما عن غيرهما بالتميّز و العقل، و الاثقال كنوز الأرض و موتاهما. و لا خفاء في أنّ اهل البيت النَّبَوِّ من خلاصة قریش، و قد تقدّم

«يا أيّها النَّاس لا تقدّموا قریشا فتهلكوا و لا تخلفوا عنها فتضلّوا، الحديث».

و سيأتى أنّ اهل بيت النَّبَوِّ أمان لأهل الأرض فإذا ذهبوا ذهب اهل الأرض

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْأئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٧١٧

و كان الحسن يفسر «المشكاة» بفاطمه الزّهراء، و الشّجرة المباركة بأبراهيم، و يفسر «لا شَرَقِيَّةَ وَ لا عَزِيَّةَ»

أى لا يهوديّة و لا نصرانيّة و يفسّر قوله «يَكادُ رَئِيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسُسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ»

بإمام بعد إمام و عالم عامل بعد عالم عامل من الأئمة التى يقتدى بهم فى الدّين و يتمسّك بهم فيه و يرجع إليهم، و يفسر قوله «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»

بيهدى الله لولايتها من يشاء، و الله اعلم بهذا التّأويل. قلت: و فى تفسيرى ما يغنيك عن تأويل هذه الآية و تفسيرها، فراجعه إن شئت.

و عن أبى الطفيل عامر بن واثلة: كان على بن الحسين بن على إذا تلا قوله تعالى «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ» ، يقول: «اللّهم ارفعنى فى أعلى درجات هذه النّدبة، و أعنّى بعزم الإرادة، و هب لى حسن المستعتب من نفسى، و خذ بى منها حتّى يتجرّد خواطر الدّنيا عن قلبى من مزيد خشيتى منك، و ارزقنى قلبا و لسانا يتجاريا ن ذمّ الدّنيا و حسن التّجافى عنها حتّى لا أقول إلّا صدقت، و أرنى مصاديق إجابتك بحسن توفيقك حتّى أكون فى كلّ حال أردت».

و اعلم أنّ أهل البيت هم الدّرزيّة الطّيبة و فروع الشّجرة المباركة و بقايا الصّيفوة اللّذين أذهب الله عنهم الرّجس و طهّهم تطهيرا و برّأهم من الآفات و افترض مودّتهم فى الكتاب و السنّة، و هم العروة الوثقى و هم معدن التّقى، و خير حبال العالمين وثيقها.

و كان جعفر بن محمّد يقول فى تفسير قوله تعالى «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً»

:

نحن حبل الله فاعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرّقوا

و كان مُحَمَّدُ الْبَاقِرِ يَقُولُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «أَمْ يَحْشُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»

: نحن الناس والله. قلت: وهم الناس حقا، واعدائهم النسناس حقا حقا.

و عن معقل بن يسار: سمعت ابا بكر يقول: علي بن أبي طالب عتره رسول الله، أي الذي حث على التمسك بهم انتهى.

فهذا محمود الشیخانی القادری شیخهم المحمود، و کابرهم المسعود، قد روى هذا الحديث بسياقات عديدة من غير صدور، و صححه رغما لأناف اهل الزيب و الجحود، و خطأ في توهينه الجاحد الحيود الميود، و عنف في إخماله المنكر الكنود

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۱۸

العنود، فلا يقدم بعد هذا على إبطائه إلّا من عاصد الحائد الصدود اللدود، و لا يجترى على إيهانه غب ذلك إلّا من ساعد المعاند الجحود الحقود، و لا يمتري في شأنه إلّا من مالأ التاكر النفور الشدود، و لا يرتاب في حقه إلّا من أخلد إلى المناكر التکور الحرود، و الله العاصم بلطفه عن الزیغ المتعس للجدود، و هو الواقی بمنه عن البغی المضرع للخدود.

#### ۱۶۰- أما رواية سيد محمد بن سيد جلال ماه عالم بخاری

حديث ثقلين را، پس در صدر کتاب «تذکره الأبرار» بعد حمد و نعت گفته:

[أما بعد آنکه آفتاب سپهر اصطفا در وقت غروب بمغرب فنا فرموده که برآستی و درستی در میان شما دو چیزی می گذارم که اگر بعد از من چنگ بدوستی ایشان زنید هرگز گمراه نشوید، یکی قرآن، و دیگری فرزندان و اهل بیت من، و

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: ألا! و من مات على حبّ آل محمّد مات شهيدا، ألا! و من مات على حبّ آل محمّد مات مغفورا، الا و من مات على حبّ آل محمّد مات مؤمنا مستكمل الإيمان، ألا! و من مات على حبّ آل محمّد بشّره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير.

و ازین قسم بشارات عظیم در حقّ متمسکان محبّ اهل بیت بسیار وارد است، انتهى .

و نیز در کتاب مذکور در خطبه مقاله اولی گفته: [الحمد لله الذي شرف السادات بخطاب «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»]

و أنزل في حقهم لتعظيم قدرهم: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

. و الصلوة و السلام على النبي الامي الذي ذكر اولاده لعلوهم في الشأن مساويا بالقرآن حيث

قال: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ و عِترتي فَإِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، إلخ انتهى.

فهذا البخاری محمد سیدهم العلم، قد أثبت هذا الحديث المنير العلم، فحزم بإثباته اساس الجحود و ثلم، و استأصل بإحقاقه بنیان الارتياب و اصطلم، فمن اوتى من الإنصاف شيئا و لو مثل قراضة الجلم، قبله بالإذعان و الطواعية و السلم،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۱۹

و من قابله بالارتياب و الاستنكار فقد جرح دينه و كلم، و من طعن فيه للزیغ و الاعوجاج فقد اوبق نفسه و ظلم.

#### ۱۶۱- اما رواية شيخ عبد الحق دهلوی

حديث ثقلين را، پس در «مدارج النبوة» گفته: [و در روایتی آمده است که فرمود: گویا مرا بآن عالم خواندند و من اجابت نمودم، بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گذارم و یکی از دیگری بزرگترست: قرآن و اهل بیت من، ببینید و احتیاط کنید که بعد از من باین دو امر چگونه سلوک خواهید کرد و رعایت حقوق آنها بچه کیفیت خواهید نمود و آن دو امر بعد از من از یکدیگر

هرگز جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند. آنگاه فرمود: خدا مولای من و من مولای جمیع مؤمنانم. بعد از آن دست علی را بگرفت و فرمود:

اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ.

خداوندا! کسی که من مولای اویم پس علی مولای اوست،

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ.

خداوندا! دوست دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد علی را، انتهى .

و نیز شیخ عبد الحق دهلوی در «لمعات - شرح مشکاة» بشرح حدیث زید ابن ارقم که مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده گفته: [قوله: بماء يدعى خمًا.

الخم اسم موضع فيه ماء يسمى غدیر خم كما سبق، وقد يسمى الماء أيضا خمًا. وقوله: و ذكر، بالتشديد من التذكير، والمراد برسول ربی ملك الموت. و

قوله: إني تارك فيكم الثقلين،

الثقل بكسر المثلثة و فتح القاف: ضد الخفة، و الثقل بالضم و بفتحيتين: متاع المسافر و حشمه و كل شيء نفيس مصون، و منه الحديث: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي.

كذا في «القاموس». و قيل: سميا بهما لأن الأخذ بهما و العمل بهما ثقل، و يقال للجن و الإنس الثقلان لأنهما يسكنان الأرض و تعمّر (فتعمّر. ظ) بهما فكأنهما ثقلها، و بهذا الاعتبار أيضا سمي الكتاب و العترة ثقلين لأنه يستصلح بهما الدين و يعمر كما عمّرت الدنيا بالثقلين. و قيل: وجه تسمية الجن و الإنس بالثقلين أيضا باعتبار نفاستهما و قدرهما و لفضل تميزهما على سائر الحيوان،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۲۰

فتدبر. و

قوله: اذكركم الله

، من التذكير، أي: احذركم في شأنهم بأن تحفظوا حقوقهم و لا تؤذوهم. و

قوله: كتاب الله هو جبل الله، و في رواية: كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض.

قيل: أي نور ممدود، أي نور هداة، و يشبهون النور بالجبل و الخيط نحو: حتى يتبين لكم الخيط، یعنی نور الصّیّح من ظلمة اللّیل، و سياق الحديث ظاهر في هذا المعنى. و قيل: عهده و أمانه الذي يؤمن من العذاب، و الجبل العهد و الميثاق. و

في الحديث: بيننا و بين القوم جبال.

أي: عهود و موثيق. و قيل: أي وصلة لمزيد الترقى إلى معارج القدس، و فيه تلويح إلى معنى قوله تعالى: وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ

].

و نیز در «لمعات» بشرح حدیث جابر که ترمذی آن را در صحیح خود روایت نموده گفته: [قوله: كتاب الله - بالتّصّب - بدل من ماء، و عترتي عطف عليه، و أهل بيتي بيان لعترتي. عترة الرجل: نسله و رهطه و عشيرته الأذنون ممّن مضى و غبر، و بينه صلى الله عليه و سلم بأهليتي تشريفا و تكريما لهم بكونهم أهل بيته و مخالطين و مقتبسين «فائدة» من أنواره فائزين بأسراره. و الظاهر أنّ المراد بأهل البيت هيهنا أخصّ من أولاد الجدّ القريب، و هم بنو هاشم بل أولاده و ذريّته، و العترة أعمّ من ذلك، فافهم .

و نیز در «لمعات» متّصل بعبارت ماضیه بشرح حدیث زید بن ارقم که ترمذی آن را در «صحیح» خود اخراج کرده گفته:

[قوله: كتاب الله جبل ممدود.



صَحَّحَ كِتَابَ اللَّهِ هُنَا بِالنَّصْبِ وَالرَّفْعِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّ فِي الْحَدِيثِ السَّابِقِ أَيْضًا يَكُونُ كَذَلِكَ لَكِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ فِي النَّسْخِ. وَ قَوْلُهُ: حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ

، قَدْ عَرَفَ مَعْنَاهُ فِي الْفَصْلِ الْأَوَّلِ، وَ إِنَّمَا كَانَ الْقُرْآنُ أَعْظَمَ لِأَنَّهُ اسْوَأُ لِلْعَتْرَةِ وَ هُمْ مَتَمَسِّكُونَ بِهِ وَ مُقْتَدُونَ بِهِ وَ هُوَ صِفَةُ اللَّهِ تَعَالَى. وَ قَوْلُهُ: لَنْ يَتَفَرَّقَا، أَيْ لَا يَفَارِقَانِ فِي مَوَاطِنِ الْقِيَامَةِ وَ مَشَاهِدِهَا، حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ، بِتَشْدِيدِ الْيَاءِ، وَ الْحَوْضِ، مَنْصُوبٌ مَفْعُولٌ يَرْدَانِ، يَعْنِي: فَيَشْكُرَانِي (فَيَشْكُرَانِ. ظ) صَنِيعَكُمْ عِنْدِي. وَ قَوْلُهُ: فَانْظُرُوا، أَيْ تَأَمَّلُوا وَ تَفَكَّرُوا كَيْفَ تَكُونُوا خُلَفَائِي بَعْدِي عَامِلِينَ مَتَمَسِّكِينَ بِهِمَا].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٧٢١

وَ شَيْخُ عَبْدِ الْحَقِّ دَهْلَوِيٍّ أَزْ أَكْبَارِ عِلْمَائِ مَشَاهِيرِ وَ أَفَاخِمِ نِهَائِ نَحَارِيرِ سَيِّئِهِ اسْتِ، مَفَاخِرِ مَزْهَرِهِ وَ مَآثِرِ مِبْهَرِهِ أَوْ بِرِ مَتَّبِعِ «تَذَكُّرَةُ الْأَبْرَارِ» سَيِّدِ مُحَمَّدٍ بَخَارِيٍّ وَ «سَجَّةُ الْمَرْجَانِ فِي آثَارِ هِنْدُوسْتَانِ» وَ «مَآثِرِ الْكِرَامِ فِي تَارِيخِ بَلْغَرَامِ» غَلَامَعْلَى آزَادِ بَلْغَرَامِيٍّ وَ «مِرْآةُ آفْتَابِ نَمَائِ» شَاهِ نَوَازِحَانِ وَ «كَفَايَةُ الْمُتَطَلِّعِ» تَاجِ الدِّينِ الدَّهَانِ الْمَكِّيِّ وَ مُقَدِّمِهِ سَيِّئِهِ شَاهِ وَلِيِّ اللَّهِ وَالِدِ مَا جَدِ مُخَاطَبِ وَ «إِيضَاحُ» فَاضِلِ رَشِيدِ تَلْمِيزِ مُخَاطَبِ وَحِيدِ وَ «مَدَارِجُ الْأَسْنَادِ» أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ الْمَلَقَبُ بِإِرْتِضَا الْعَمْرِيِّ وَ «مُنْتَهَى الْكَلَامِ» وَ «إِزَالَةُ الْغَيْنِ» حِيدَرِ عَلِيِّ مُعَاوَرِ وَ «إِتْحَافُ النَّبَلَاءِ» مَوْلَى صَدِيقِ حَسَنِ خَانَ مُعَاوَرِ وَ غَيْرِ آَنٍ وَاضِحٍ وَ أَشْكَارِ اسْتِ.

فَهَذَا مُحَدَّثُهُمُ الدَّهْلَوِيُّ عَبْدُ الْحَقِّ، قَدْ أَثْبَتَ هَذَا الْحَدِيثَ وَ أَحَقَّ، فَعْنَى جَا حِدِهِ بِأَعْنَفِ الْعَنْفِ وَ رَهَقٍ، وَ قَطَعَ مِنْ مُنْكَرِهِ الْكَائِدَ كُلَّ حَبْلٍ وَ وَهَقٍ، فَلَا- يَنْحَرِفُ عَنِ الْإِذْعَانِ بِهِ إِلَّا مِنْ ذَهَبِ دِينِهِ وَ اِمْحَقِّ، وَ لَا- يَنْصَرِفُ عَنِ الْإِيْقَانِ بِهِ إِلَّا مِنْ مَالٍ إِلَى التَّوَاصِبِ فَانْضَافٍ إِلَيْهِمْ وَ التَّحَقُّقِ، وَ لَا يَرْتَابُ فِيهِ إِلَّا حَائِثٌ قَدْ سَحَقَتْهُ النَّوَازِعُ فَانْسَحَقَ، وَ لَا يَمْتَرِي بِهِ إِلَّا بَاطِلٌ قَدْ دَحَقَتْهُ الْهَوَاجِسُ فَانْدَحَقَ.

## ١٦٢- أَمَّا رَوَايَةُ شَهَابِ الدِّينِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرِو الْخَفَاجِيِّ الْمَصْرِيِّ الْحَنْفِيِّ

حَدِيثِ ثَقَلَيْنِ رَأَى، پَسْ دَرِ «نَسِيمِ الرِّيَاضِ- شَرْحِ شِفَائِي قَاضِي عِيَاضِ» كَفْتَهُ:

[أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ التَّمِيمِيِّ الْعَدْلُ مِنْ كِتَابِهِ وَ كَتَبْتُ مِنْ أَصْلِهِ إِشَارَةً إِلَى ضَبْطِهِ فِيمَا رَوَاهُ عَنْهُ، وَ الْمُرَادُ بِأَصْلِهِ نَسَخَتُهُ الَّتِي قَرَأْتُ مِنْهَا، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ الْمُقَرِّي الْفَرْغَانِيُّ- بَفَاءٍ وَ غَيْنٍ مُعْجَمَتَيْنِ- نَسَبُهُ لِفَرْغَانَةِ اسْمِ بَلَدِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أُمُّ الْقَاسِمِ بِنْتُ الشَّيْخِ أَبِي بَكْرٍ الْخَصَّافُ، قَالَتْ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، هُوَ ابْنُ عَقِيلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، هُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، هُوَ الْحَمَّانِيُّ، قَالَ:

حَدَّثَنَا وَ كَعْبٌ، هُوَ وَ كَعْبُ بْنُ الْجَرَّاحِ بْنِ فُلَيْحٍ بْنِ عَبْدِ الرَّوَابِيلِيِّ (الرَّوَاسِي. ظ)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٧٢٢

أَحَدُ الْأَعْلَامِ الْمَشْهُورِينَ تُوْفِيَ سَنَةُ سَبْعٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةٍ، أَخْرَجَ لَهُ الْأَئِمَّةُ السَّنَّةُ عَنْ أَبِيهِ الْجَرَّاحِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ الثَّوْرِيِّ الثَّقَفِ تُوْفِيَ سَنَةُ سِتٍّ وَ عَشْرِينَ وَ مِائَةٍ

وَ أَخْرَجَ لَهُ السَّنَةُ عَنْ يَزِيدِ بْنِ حَيَّانٍ- بَفَتْحِ الْحَاءِ الْمَهْمَلَةِ وَ مَثْنَاءُ تَحْتِيَّةٍ- وَ هُوَ التَّمِيمِيُّ (التَّمِيمِيُّ. ظ) الثَّقَفُ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْشِدْكُمْ بِاللَّهِ

أَيَّ أَسْأَلُكُمْ بِاللَّهِ وَ أَقْسَمُ عَلَيْكُمْ بِهِ. يَقَالُ: أَنْشِدْكَ اللَّهَ وَ بِاللَّهِ أَيْ اذْكُرْكَ بِهِ ثُمَّ اسْتَعْمَلُ فِي الْقَسَمِ وَ صَارَ حَقِيقَةً فِيهِ وَ لَيْسَ السُّؤَالُ بِمُرَادٍ هُنَا بَلِ الْمُرَادُ حَقِيقَتُهُ وَ تَقَدَّمَ فِيهِ كَلَامٌ.

وَ أَهْلُ بَيْتِي مُعْطُوفٌ عَلَى اللَّهِ، أَيْ: وَ اذْكُرْكُمْ أَهْلَ بَيْتِي فَلَا تَنْسُوا حَقُوقَهُمْ وَ رِعَايَتَهُمْ فَإِنَّ رِعَايَتَهُمْ رِعَايَةُ لِي، وَ قِيلَ: أَنَّهُ مَنْصُوبٌ بِنَزْعِ الْخَافِضِ، أَيْ: فِي أَهْلِ بَيْتِي كَمَا رَوَى فِي هَذَا الْحَدِيثِ وَ لَا وَجْهَ لَهُ فَإِنَّهُ تَعَنَّفَ مِنْ غَيْرِ دَاعٍ لَهُ وَ مِثْلُهُ قَوْلُ الْمَرْيُ وَ مِنْ تَبِعِهِ هُنَا: لَعَلَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. ثَلَاثًا كَرَّرَهُ لِلْإِهْتِمَامِ بِهِ وَ التَّشْدِيدِ فِي رِعَايَتِهِمْ قُلْنَا لِيَزِيدَ بْنِ أَرْقَمٍ رَوَى الْحَدِيثَ لَمَّا ذَكَرَهُ، وَ مَا فِي بَعْضِ النَّسَخِ: لِيَزِيدَ، مِنْ غَلَطِ الْكَاتِبِ: مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟

أى: ما المراد بهم فى هذا الحديث؟ قال: آل على بن أبى طالب، و هم اولاده و أهل بيته من أقاربه الأدنون و آل جعفر و آل عقيل و آل العباس، و هم من تحرم عليهم الصدقة من أقاربه، كما تقدّم، و هذا كما رواه مسلم فى «فضائل آل البيت» فى خطبة خطبها صلى الله تعالى عليه و سلم و هو راجع من حجة الوداع فى آخر عمره، قال فيها: أمّا بعد، أيها الناس! إنّما أنا بشر مثلكم يوشك أن يأتى رسول ربّى فاجيبه و إننى تارك فيكم الثقلين كتاب الله فيه الهدى و النور فتمسكوا به و اهل بيتى.

و فيه ما ذكره المصنّف رحمه الله تعالى من تفسيره لأهل بيته بما ذكر و هو الذى فهم عنه صلى الله تعالى عليه و سلم هنا لأنّه علم بالوحى ما يكون بعده فى امر الخلافة و الفتن، فلذا خصّهم و حرّض على رعايتهم كما اقتضاه المقام. و ما قيل من أنّ جوابه هنا خاصّ بأقاربه و هو احد الأقوال و يعارضه الآية الدالة على دخول ازواجه صلى الله تعالى عليه و سلم و اهل بيته كما تقدّم لا وجه له لما عرفته أى من وجه تخصيصه هنا و

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۲۳

قال صلى الله عليه و سلم فى حديث رواه الترمذى عن زيد بن أرقم و جابر؛ و حسنه: إننى تارك فيكم إشارة إلى قرب أجله صلى الله تعالى عليه و سلم و أنّه وصيّ لأئمته ما إن أخذتم به أى تمسكتم و عملتم به و اتبعتموه و ما موصوفه و إن شرطية و الجملة صفة أو موصولة وصلته لن تضلّوا بمخالفة الشريعة و الطريق المستقيم كتاب الله بدل مفسر له و عترتى بمثابة فوقية معناه أهل بيتى السابق بيانهم و وجه تخصيصهم هنا و روى لن تضلّوا، و ما قيل أنّ قوله أخذتم به هنا يدلّ على إرادة المجتهدين منهم فلا يبعد دخول الصّحابة المتّصفين بهذه الصّفة كما دلّت الآية على دخول ازواجه صلى الله تعالى عليه و سلم، غير مناسب لسياق الحديث و المراد منه هنا فانظروا كيف تخلفونى فيهما أى بعد وفاتى انظروا عملكم بكتاب الله و اتّباعكم لأهل بيتى و رعايتهم و برّهم بعدى فإنّ ما يسرّهم يسرّنى و ما يسوءهم يسوءنى .

و نیز در «نسيم الرياض» در مقام حديث قرطاس بشرح قول مصنف گفته: [و قد علم عمر تقرر الشريعة و تأسيس الملة و أن الله تعالى قال: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ،

و

قوله: اوصيكم بكتاب الله تعالى و عترتى

[ گفته: و علم عمر ايضا قوله صلى الله عليه و سلم اوصيكم بالتمسك بكتاب الله بامثال أوامره و نواهيه و التأدب بآدابه و ما فيه من مكارم الأخلاق و عترتى بكسر العين و بتائين، و هم أهل بيته صلى الله عليه و سلم الذين يحرم عليهم الزكوة من بنى هاشم و بنى المطلب، و هذا حديث صحيح رواه مسلم فى خطبة خطبها صلى الله عليه و سلم و سمّاهما فيه ثقلين كما يأتى تعظيما لشأنهما فقال: إننى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و أهل بيتى لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

و فى «التهاية»: عتره الرجل أخصّ أقاربه و عترته صلى الله عليه و سلم بنو عبد المطلب، و قيل: اهل بيته الأقربون و هم أولاد على رضى الله عنه، و قيل: عترته الأقربون و الأبعدون من قريش، و المشهور أنّهم أهل بيته الذين تحرم عليهم الزكاة] انتهى.

و نیز در «نسيم الرياض» بشرح قول مصنف: [و أوصى بالثقلين بعده كتاب الله

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۲۴

و عترته گفته: [و أوصى صلى الله عليه و سلم فى مرض موته بالثقلين بعده و قوله كتاب الله و عترته بدل من الثقلين أو عطف بيان مبين للمراد بهما، و الثقلين تشبيه ثقل و هو ما يثقل من الثقل ضدّ الخفة، و هما الإنس و الجنّ، فسماهما ثقلين تعظيما لشأنهما و أنّ عمارة الدّين بهما كما تعمر (الدّنيا. صح. ظ) بالإنس و الجنّ و لرجحان قدرهما لأنّ الرجحان فى الميزان بثقل ما فيها أو لأنّه يثقل رعاية حقوقهما، و العتره بمثابة فوقية: الأقارب الأدنون و أهل البيت، و اختلف فى المراد بهم فقيل: من تحرم عليه الزكاة، و قيل:

بنو عبد المطلب، و قيل غير ذلك، و

حديث الوصية رواه مسلم وفيه أنه صلى الله عليه وسلم خطبهم وقال: أيها الناس! إنما أنا بشر مثلكم يوشك أن يأتيني رسول ربّي فاجيبه و إنّي تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فتمسكوا به، و حثّ على ذلك ثم قال: و أهل بيتي اذكركم الله في أهل بيتي ثلاثاً

، و الكلام عليه مستوفى في شروحه .

و شهاب الدين خماجي از أجلّه مشاهير أعلام و أمائل نحارير عظام نزد ستيه مى باشد.

محمد بن فضل الله محبي در «خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادى عشر» گفته: [الشيخ احمد بن محمد بن عمر قاضى القضاء الملقب بشهاب الدين الخفاجى المصرى الحنفى صاحب التصانيف السائرة و أحد افراد الدنيا المجمع على تفوّقه و براعته و كان فى عصره بدر سماء العلم و نير افق النثر و النظم رأس المؤلفين و رئيس المصنّفين، سار ذكره سير المثل، و طلعت أخباره طلوع الشّهب فى الفلك، و كلّ من رأيناه او سمعنا به ممّن أدرك وقته معترفون له بالتّفرد فى التقرير و التحرير و حسن الإنشاء، و ليس فيهم من يلحق شأوه و لا يدعى على ذلك مع أنّ فى الخلق من يدعى ما ليس فيه، و تأليفه كثيرة ممّتع مقبولة و انتشرت فى البلاد و رزق فيها سعادة عظيمة فإنّ الناس اشتغلوا بها و اشعاره و منشأته مسلّمة لا مجال للخدش فيها، و الحاصل أنّه فاق كلّ من تقدّمه فى كلّ فضيلة و أتعب من يحيى بعده مع ما خوّله الله تعالى من السّعة و كثرة الكتب

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۲۵

و لطف الطّبع و النّكتة و النّادرة، و قد ترجم نفسه فى آخر ريحانته من حين مبدئه، فقال: قد كنت فى سنّ التّمييز فى معزز طيّب الثّبات عزيزاً فى حجر والدى ممّتعاً، فلما درجت من عَشَى قرأت على خالى سيويّه زمانه - يعنى أبا بكر الشّنوانى - علوم العربيّة، ثم ترقيت فقرأت المعانى و المنطق و بقیّة العلوم الاثنى عشر، و نظرت كتب المذهبين: مذهب أبى حنيفة و الشّافعى مؤسّساً على الأصلين من مشايخ العصر، و من أجلّ من اخذت عنه شيخ الإسلام محمد الرّملى حضرت دروسه الفرعيّة، و قرأت عليه شيئاً من «صحيح مسلم» و أجازنى بذلك و بجميع مؤلفاته و مروياته بروايته عن القاضى زكريّا و عن والده. و منهم: شافعى زمانه الشّيخ نور الدّين على الزّیادى حضرت دروسه زمنا طويلاً. و منهم: العلّامة الفهامة خاتمة الحفّاظ و المحدثين إبراهيم العلقمى قرأت عليه «الشّفاء» بتمامه و أجازنى به و بغيره و شملنى نظره و بركة دعائه لى و منهم: العلّامة فى سائر الفنون على بن غانم المقدسى الحنفى حضرت دروسه و قرأت عليه الحديث و كتب لى إجازة بخطّه.

و ممّن أخذت عنه الأدب و الشّعر: شيخنا أحمد (محمّد. ظ) لعلقمى و محمد الصالحى الشّامى و ممّن أخذت عنه الطبّ: الشّيخ داود البصير.

ثم ارتحلت مع والدى للحرمين الشّريفيين و قرأت ثمّة على الشّيخ على بن جار الله العصام و غيره. ثم ارتحلت إلى قسطنطينيّة فتشرّفت بمن فيها من الفضلاء و المصنّفين و استفدت منهم و تخرّجت عليهم و هى إذ ذاك مشحونة بالفضلاء الأذكياء كابن عبد الغنى و مصطفى بن عزمى و الحبر داود و هو ممّن اخذت عنه الرّياضيات و قرأت عليه إقليدس و غيره. و أجلّهم إذ ذاك: استاذى سعد المله و الدّين ابن حسن، أخذ عن خاتمة المفسّرين أبى السّعود العمادى عن مؤيّد زاده عن الجلال الدّوانى، و لما توفّى استاذى قام مقامه صنع الله ثم ولداه ثم انقضوا فى مدّة يسيرة. ثم لما عدت إليها ثانياً بعد ما تولّيت قضاء العسكر بمصر، رأيت تفاقم الأمر، فذكرت ذلك للوزير فكان ذلك سبباً لعزلى و أمرى بالخروج من تلك المدينة. و قد منّ الله تعالى علىّ بالسلامة.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۲۶

ثم ذكر أنّ من تأليفه: «حواشى تفسير القاضى» و هى التى سمّاها «عناية القاضى» و «شرح الشّفاء» و «شرح درّة الغوّاص» و «الرّيحانة» و «الرسائل الأربعين» و «حاشية شرح الفرائض» و كتاب «السّوانح» و «الرّحلة» و «حواشى الرّضى».

قلت: و له كتاب «شفاء الغليل فيما في كلام العرب من الدّخيل و النّادر الحوشى القليل» و كتاب «ديوان الأدب في ذكر شعراء العرب» ذكر فيه مشاهير الشعراء من العرب العرباء و المولّدين. و له كتاب «طراز المجالس» و هو مجموع حسن الوضع جمّ الفائدة رتبه على خمسين مجلسا ذكر فيه مباحث تفسيرية و نحوية و اصولية و غيرها، و ذكر في آخره: لمّا قرأت ما قاله علماء الحديث في الخصائص النبوية أنّه «لم تلج النار جوفاً فيه قطرة من فضلاته صلى الله عليه و سلّم» قال بعض من كان عندنا حاضراً: إذا كان هكذا فكيف تعذب أرحام حملته؟ فأعجبني كلامه و نظمته في قولی:

لوالدى طه مقام علا في جنّة الخلد و دار الثّواب  
فقطرة من فضلات له في الجوف تنجي من أليم العقاب  
فكيف أرحام له قد غدت حاملة تصلى بنار العذاب؟!

ثمّ ختم الكتاب بقوله:

أستغفر الله ما لي بالورى شغل و لا سرور و لا آسى لمفقود

عما سوى سيدي ذي الطّول قد قطعت مطالبى كلّها مذ تمّ توحيدى

الى أن قال بعد ذكر شطر من أخباره و فوائده و أشعاره: و كانت وفاته رحمه الله تعالى يوم الثلاثاء لثنتى عشرة خلت من شهر رمضان سنة تسع و ستين و ألف و قد أناف على التسعين. و كان توفى قبله بثلاثة أشهر الفقيه الكبير محمّد بن أحمد الشّوبرى الملقّب بالشّافعى الصّغير، فقال فيهما السيّد الأديب أحمد بن محمّد الحموى المصرى يرثيها- و كان قرأ عليهما:

مضى الإمامان في فقه و فى أدب الشّوبرى و الخفاجى زينة العرب

و كنت أبكى لفقد الفقه منفردا فصرت أبكى لفقد الفقه و الأدب عبقات الانوار فى امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۲۷

قلت: البيت الأخير مضمّن من قول جحظة البرمكى فى رثاء أبى بكر بن دريد اللّغوى مع تغيير يسير، و ذلك قوله:

فقدت يا بن دريد كلّ فائدة لمّا غدا ثالث الأحجار و التّرب

و كنت أبكى لفقد الجود منفردا فصرت أبكى لفقد الجود و الأدب

و الخفاجى: نسبة إلى أبيه خفاجى، و لا أدري معناه، و أصل والده من سرياقوس قرية من قرى الخانقاه، و الله تعالى أعلم .

و مولوى صديق حسن خان در «تاج مكلل» گفته: [الشّيخ الفاضل و الأديب الكامل شهاب الدّين محمود (أحمد. ظ) الخفاجى صاحب «ريحانة الأثرياء و زهرة الحيوّة الدّنيا» حامل علم العلم و ناشره، و جالب متاع الفضل و تاجره. كان ممّن شدّت إليه مسائله الكمال رحالها، إذ ورث من سماء المعالى بدرها و هلالها، و حوى طارفها و تليدها، و أرضع من درّ الفنون كهلها و وليدها، و سمرت له خرائد العلوم رافعة الثّقب، و تزيّنت بمنظومه و منشوره صدور المجالس و الكتب، حرّر لنفسه ترجمة فى كتابه «الريحانة» و قال ما ملخصه: كنت بعد سنّ التّمييز فى مغرس طيب الثّبات عزيزا فى حجر والدى ممّعا بذخائر طريفي و تالدى مربّى بغذاء على الظّاهر و الباطن فى النّعيم المقيم بأرفع المساكن، فلمّا درجت من عشى قرأت على خالى علوم العربيّة، ثمّ ترقيت فقرأت المعانى و المنطق و بقيّة علوم الأدب الاثنى عشر و نظرت كتب المذهبين: مذهب أبى حنيفة و الشّافعى؛ مؤسسا على الأصلين من مشايخ العصر.

و من أجل من أخذت عنه شيخ الإسلام الشّمس الزّملّى، حضرت دروسه الفرعيّة و قرأت عليه شيئا من مسلم، فأجازنى بذلك و بجميع مؤلّفاته و مروياته بروايته عن شيخ الإسلام القاضى زكريّا الأنصارى و عن والده. و منهم العارف بالله الشّيخ نور الدّين الزّيادى، زاد الله حسناته، حضرت دروسه زمانا طويلا. و منهم العلّامة علىّ بن غانم المقدسى الحنفى قرأت عليه الحديث و كتب لى إجازة بخطّه.

و منهم العلّامة الفهامة خاتمة حفاظ محدّثين إبراهيم العلقمى، قرأت عليه «الشّفاء» بتمامه

عبقات الانوار فى امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۲۸

و أجازنى به و بغيره و شملنى نظره و بركة دعائه.

و ممن أخذت عنه الأدب و الشعر: شيخنا العلامة أحمد (محمّد. ظ) العلقميّ.

و ممن أخذت عنه العروض: الشيخ محمّد المغربيّ المعروف بركوك.

و ممن أخذت عنه الطبّ الشيخ داود البصير.

ثمّ ارتحلت مع والدي للحرمين الشريفين و قرأت ثمة على الشيخ عليّ بن جار الله و على حفيده العصام و غيره. ثمّ ارتحلت الى قسطنطينية و استفتدت ممّن بها كابن عبد الله الغني و مصطفى بن عربيّ و الحبر داود و هو ممّن أخذت عنه الرياضيات و قرأت عليه إقليدس و غيره، و أجلّهم إذ ذاك استاذي سعد الدّين بن حسن. وعدت إليها ثانيا بعد ما تولّيت قضاء العساكر بمصر. فان اردت ما لي من المآثر، فمن تأليفى: الرسائل الاربعون. و حاشية تفسير البيضاوى، فى مجلّدات. و حاشية شرح الفرائض و شرح الدرّة. و طراز المجالس.

و حديقه السّحر. و كتاب السّوانح. و الرّحله. و حواشى الرّضى، و الجامى و شرح الشفاء. و غير ذلك.

و لى من النظم ما هو مسطور فى ديوانى فلا حاجة لذكره، و من المثنون: رسائل و مكاتيب لم أجمعها، انتهى حاصله.

و من مؤلفاته: كتاب «الريحانة» و فيها مقاماته يزرى عرفه عرف الجلّ و و الحادى و يشد و بحداه الحادى، لم تر عين الزّمان مثله فى الكتب و لا مثل ادبه و بلاغه كلامه فى حسن البلاغه و تمام الفصاحة و محاسن الخطب. و كان رحمه الله علامة فى العربيّة و لسان العرب، حاشيته على تفسير البيضاوى تدلّ على علوّ علومه و سعة فضله و كمال ذكائه و غاية اطلاعه و نهاية تحقيقه، لم يقم فى الحنفية مثله فى الزّمان و لم يساوه فى فضائله و مناقبه إنسان. ذكر له مدير مطابع مصر ترجمه حافله فى أول تلك الحاشية، و يا لها من ترجمه انوارها فاشية] انتهى ما أردنا نقله من كلام الفاضل المعاصر.

و از محامد جليله و مدائح جميله علامه خفاجى اين ست كه او از شيوخ بعض آن مشايخ سبعة است كه شاه وليّ الله والد مخاطب بر اتصال سند خود بايشان حمد إلهى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۲۹

بجا آورده و ايشان را از أجلّه كرام و أئمه قاده أعلام مشهورين بين الحرمين المجمع على فضلهم من بين الخافقين وانموده.

تاج الدين الدهان المكيّ در «كفاية المتطلّع» كه در آن مرويات شيخ حسن عجمي فراهم کرده و شيخ مذكور يكي از مشايخ سبعة مشار إليهم مى باشد گفته: [كتاب «شرح الشفاء» للعلامة شهاب الدين أحمد بن محمّد الخفاجي، رحمه الله تعالى. أخبر به إجازة عن مؤلفه العلامة أحمد بن محمّد الخفاجي رحمه الله .

و بر ناظر «كفاية المتطلّع» واضح ست كه شيخ حسن عجمي بسيارى از كتب أئمه خود را بسند خفاجي روايت کرده، و تاج الدّين دهان جابجا وصف او بعلامه نموده.

و سالم بن عبد الله بن سالم البصريّ در رساله «إمداد بمعرفة علو الإسناد» كه در آن أسانيد و مشايخ والد خود عبد الله بن سالم بصرى جمع نموده و عبد الله بن سالم بصرى نيز يكي از مشايخ سبعة مذكورينست؛ در ذكر مشايخ والد خود گفته:

[و منهم: الشيخ العلامة عيسى بن محمّد بن أحمد الثّعالبيّ الجعفرىّ المالكيّ، فإنّه أخذ عنه أخذنا بيّنا و أجازته بجميع مروياته و مسموعاته و أجازته عن جماعة منهم؛ بل أجلّهم:

أبو الارشاد نور الدّين عليّ بن محمّد بن أحمد بن عبد الرّحمن الأجهوريّ، عن نور الدّين عليّ ابن أبي بكر العراقيّ، عن أبي الفضل الحافظ جلال الدّين السيوطيّ بسنده المعلوم. و أخذ الشيخ عيسى المذكور عن قاضى القضاء شهاب الدّين أحمد بن محمّد بن خفاجة المصرى الحنفى الشّهير بالخفاجي، عن البرهان إبراهيم بن أبي بكر العلقميّ عن أبي الفضل الحافظ السيوطيّ بسنده .

و شيخ أحمد نخلى كه او نيز يكي از مشايخ سبعة مذكورين ست در «رساله أسانيد» خود در ذكر مشايخ شيخ خود عيسى مغربى گفته: [و من أجلّهم قاضى القضاء شهاب الدّين أحمد بن محمّد بن خفاجة المصرى الحنفىّ عن البرهان إبراهيم بن أبي بكر العلقميّ

عن أبي الفضل الحافظ الجلال السيوطي، بسنده .

و ازین هر دو عبارت واضح شد که خفاجی از مشایخ شیخ عیسی نیز هست، و شیخ عیسی نیز یکی از مشایخ سبعة ممدوحین شاه ولی الله است، و شاه ولی الله خود در رساله «إرشاد إلى مهمات الأسناد» در بیان اتصال سند مشایخ سبعة ممدوحین خویش عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۳۰

بشیخ زين الدين زكريّا الأنصاري و جلال الدين سيوطي گفته: [و أما الشَّيْخُ عِيسَى، فروى عن جماعة منهم أبو الإرشاد نور الدين علي بن محمّد الأ-جهوري عن علي بن أبي بكر القرّافي، عن الجلال السيوطي، و منهم: شهاب الدين أحمد بن محمّد الشَّهير بالخفاجي، عن البرهان إبراهيم بن أبي بكر العلقمي، عن الجلال السيوطي .

و نیز شاه ولی الله در «إرشاد» در بیان مذکور در ذکر شیوخ محمّد بن محمّد بن سلیمان روانی که او نیز یکی از مشایخ سبعة مشار إليهم ست گفته: [و منهم أبي (أبو. ظ) الإرشاد علي بن محمّد الأ-جهوري و قاضي القضاء أحمد بن محمّد الخفاجي، كلاهما عن الشمس محمّد بن أحمد الرّملي، عن الشيخ زكريّا].

و خود مخاطب در رساله «أصول حديث» گفته: [«سنن أبي داود». حضرت شيخ أبو طاهر آن را از شيخ حسن عجمي أخذ نمودند، و ایشان از شيخ عیسی مغربی، و ایشان از شيخ شهاب الدين أحمد بن محمّد خفاجي، و ایشان از بدر الدين حسن کرخي که مسند وقت بود، و ایشان از حافظ أبو الفضل جلال الدين سيوطي إلخ.

فهذا محققهم الخفاجي، قد نهج منهج التحقيق و درج، و أبصر محجّة الإذعان فلزمها و درج، حيث أثبت هذا الحديث من غير حرج، و صحّحه بلا إبداء زيغ و عوج، فلا يستريب في شأنه إلّا من رام ممالة الزعاع الهمج، و لا يحجم عن إيقانه إلّا من خاص من الهوى غمار اللّجج و لا يطعن في تحقّقه إلّا من أوری من العدوان لاهب الضّرام و الوهج، و لا يقدح في تألّفه إلّا من أثار من الطّغيان حالک القتام و الزّهج.

### ۱۶۳- أما رواية علي بن أحمد بن محمد بن إبراهيم العزیزی البولاقی الشافعی

حديث ثقلين را، پس در «سراج منیر- شرح جامع صغير» گفته: [

«أما بعد! ألا، أيها الناس!

أي الحاضرون أو أعم

«فإنما أنا بشر يوشك»

أي يقرب

«أن يأتي رسول ربّي فاجيب»

أي يأتيني ملك الموت يدعوني فأموت، و كنى بالإجابة عن الموت إشارة إلى أن اللائق تلقّيه بالقبول كالمجيب إليه باختياره «و أنا تارك فيكم الثقلين»

سمّيا ثقلين لعظمها و شرفهما و كبر شأنهما، و آثر التعبير به لأنّ الأخذ بما يتلقّى عنهما

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۳۱

و المحافظة على رعايتهما و القيام بواجب حرمتها ثقیل

«أولهما كتاب الله»

هو علم بالغلبة على القرآن و قدّمه لا حقّيته بالتّقديم

«فيه الهدى»



أَيُّ مِنَ الضَّلَالَةِ

«و النور»

لِلضُّدُورِ

«من استمسك به و أخذ به كان على الهدى و من أخطأ ضلّ»

أَيُّ أَخْطَأَ طَرِيقَ السَّعَادَةِ وَ هَلَكَ فِي مِيدَانِ الشَّقَاوَةِ

«فخذوا بكتاب الله تعالى و استمسكوا به»

أَيُّ اَعْمَلُوا بِمَا فِيهِ مِنَ الْأَوَامِرِ وَ اجْتَنِبُوا مَا فِيهِ مِنَ التَّوَاهِي فَإِنَّهُ السَّبَبُ الْمُوَصِّلُ إِلَى الْمَقَامَاتِ الْعَلِيَّةِ وَ السَّعَادَةِ الْأَبَدِيَّةِ

«و أهل بيتي»

أَيُّ وَ ثَانِيهِمَا أَهْلُ بَيْتِي وَ هُمُ مِنْ حَرَمَتِ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةُ وَ الزَّكَاةُ مِنْ أَقَارِبِهِ، وَ الْمُرَادُ بِهِ هُنَا عُلَمَاؤُهُمْ

«اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»

أَيُّ فِي إِحْتِرَامِهِمْ وَ إِكْرَامِهِمْ وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِمْ وَ كَرَّرَهُ لِلتَّأْكِيدِ « (حم) وَ عبد بن حميد» قَالَ الْمَنَاوِيُّ بِغَيْرِ إِضَافَةٍ (م) «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ».

وَ نِيْزَ دَرِ «سَرَاجِ مَنْير» كَقَوْلِهِ: [

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ»

بِالنَّصْبِ بَدَلًا أَوْ عَطْفَ بَيَانِهِ

«حبل»

بِالرَّفْعِ خَبَرٌ عَنْ مُحذُوفٍ أَيُّ هُوَ حَبْلٌ

«ممدود، ما»

زائده

«بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عَتَرْتِي»

عَطْفٌ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ

«أهل بيتي»

يَحْتَمِلُ رَفْعُهُ وَ نَصْبُهُ أَيُّ اَعْنَى، أَوْ: هُمُ وَ الْمُرَادُ الْعُلَمَاءُ مِنْهُمْ أَيُّ أَحْكَمُ عَلَى اتِّبَاعِهِمَا لَا تَخَالَفُوهُمَا وَ

«إِنَّهُمَا»

أَيُّ الْكِتَابِ وَ الْعَتْرَةِ

«لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»

يَحْتَمِلُ أَنَّ الْمُرَادَ الْعُلَمَاءَ مِنْهُمْ يَسْتَمِرُّونَ أَمْرَيْنِ بِمَا فِي الْكِتَابِ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمُرَادِ نَبِيِّهِ « (حم، طب) عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ».

وَ عَلَامَةُ عَزِيزِيَّهِ مِنْ أَكْبَارِ مُحَدِّثِينَ أَعْلَامٍ وَ أَفَاخِمِ مَنْقَدِينَ عِظَامٍ نَزْدَ سَيِّئِهِ اسْت.

جَلَائِلُ مَآثِرِهِ وَ عَقَائِلُ مَفَاخِرِهِ بِرِ نَاضِرِ «خِلَاصَةُ الْأَثَرِ فِي أَعْيَانِ الْقُرُونِ الْحَادِي عَشَرَ» مُحَمِّدُ أَمِينُ بْنُ فَضْلِ اللَّهِ بْنِ مُحَبِّبِ اللَّهِ الْمُحَبِّبِي؛

مُخْفَى وَ مُحْتَجِبٌ نَيْسَت.

فَهَذَا الْعَزِيزِيُّ كَابِرُهُمُ الْعَزِيزِيُّ، وَ خَابِرُهُمُ الرَّزِيزِيُّ، وَ حَبِرُهُمُ الرَّزِيزِيُّ، وَ رَكْزُهُمُ الرَّزِيزِيُّ، الْمُبْهَظُ بِالتَّبْرِيزِ، الْمَعْجَبُ بِالتَّطْرِيزِ، قَدْ أُثْبِتَ هَذَا

الْحَدِيثُ الْبَسِيطُ الْوَجِيزُ، الْمَزْرِيُّ بِسِنَاعَتِهِ عَلَى الذَّهَبِ الْإِبْرِيزِيِّ، فَمَنْ سَارَعَ إِلَى اتِّبَاعِهِ فَهُوَ الْمَظْفَرُ بِالْأَمَانِيِّ وَ الْمَفِيزِ، وَ مَنْ لَجَأَ إِلَى وَزَرِهِ

فَهُوَ الْمَغْفَلُ الْمَنِيعُ وَ الْحَرْزُ الْحَرِيزِيُّ، وَ مَنْ جَاشَ نَفْسَهُ لُضْغَنَةِ الْفَائِزِ بِالْأَزِيزِ، وَ عَلَى مَرَجَلِهِ لِحَقْدِهِ الطَّافِحُ بِالْهَزِيزِ؛ تَمَسَّكَ فِي طَعْنِهِ بِمَا هُوَ

كَالصَّرِيمِ الْجَزِيزِ، وَ عَجَلِ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۳۲

حینا منه لأجله البوار الوحى و الحنف الجهيّز، و الله الواقى عن زيغه و ما ذلك على الله بعزیز.

#### ۱۶۴- أما اثبات علامه صالح بن مهدى بن على المقبلى الصناعى

تواتر حديث ثقلين را، پس در «ملحقات أبحاث مسدده» كه نسخه آن بخط عرب پیش نظر فقیر حاضر است آورده: [و أعجب من ذلك كله ما ادّعه حثالة المتأخرين أنه انعقد الإجماع على تحريم الخروج على أهل الجور يعنى و أما وقت الحسين و أهل الحرّة و نحوهم فلم يكن إجماع فحين لم يشفهم سبهم أخرجهم من امة محمد صلى الله عليه و سلم لأن كل من صدق عليه أنه من أمة محمد صلى الله عليه و سلم فهو معتبر فى الإجماع عند من عقل معناه الشرعى، على أن هؤلاء النوكى يصرحون أن معرفه الكتاب و السنّة قد استحالت فكيف يكون الإجماع من الجهال؛ ظلمات بعضها فوق بعض، إنما أرادوا أن يجيروه صلى الله عليه و سلم حين قال: إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسيكتم بهما لن تضلوا من بعدى أبدا إن اللطيف الخبير نبأني أنّهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

و رواياته مع شواهد متواترة معنى، فأجاب هؤلاء: نخلفك فيهما شرّ خلافة، من قدر على السيف فيستفيد، و من لم يقدر فبلسانه و قلبه، و من تأخر زمانه كتاريخنا تناول بعداوتة الأولين و الآخرين، فكان أعظمهم جناية، و الله المستعان .

و مفاخر مطربه و مآثر مغربه علامه مقبلى و كمال فضل و جلالت و شرف و نبالت او نزد اين حضرات بر ناظر «روضة نديه» و «ذيل الأبحاث المسدده» محمّد بن اسماعيل الأمير اليماني و «بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع» و «إتحاف الأكابر بأسناد الدفاتر» محمّد بن على بن محمّد الشوكاني و «نكت لطيفه» عبد الحق بن فضل الله الهندي ثم المكّي و «تاج مكلل من جواهر مآثر الطراز الآخر و الاول» مولوى صديق حسن خان معاصر و غير آن واضح و لائح ست.

فهذا العلامة المقبلى قد أقبل إلى الحق إقبالا، و أبطل الباطل الزائف بتحقيقه إبطالا، حيث أثبت هذا الحديث الذى أشرق ضوئه و تلالا، و أضاء نوره الأرجاء

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۳۳

و هادا و تلالا، فصّرّح بتواتره المعنوى على رغم المنكرين الذاهبين يمينا و شمالا، فقطع دابر الجاحدين المصباحين لعمهم ضلالا، فلم يترك و الحمد لله لهم مهربا و مناصا و مفسحا و مجالا، و لم يدع لأجلهم موضعا حتى يموهوا كلاما و يزخرفوا مقالا.

#### ۱۶۵- أما اثبات احمد افندى الشهير بالمنجم باشى

حديث ثقلين را، پس رضى الدين حسینی در «تنضيد العقود السّتیّة» بترجمه او گفته: [قلت: و قد رأيت له - رحمه الله - تعليقه على الحديث الشّريف، و هو

قوله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله تعالى جبل ممدود بين السّماء و الأرض و عترتى أهل بيتى ما إن تمسيكتم به (بهما. ظ) لن تضلوا و إنّهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، الحديث. و فى بعض الروايات زيادة: فاعرفوا كيف تخلفوني فيهما.

قال رحمه الله تعالى - و قد نقلها سيّدى الوالد دام فضله و من خطّه رحمه الله -: نقلت لا يخفى أنّ فى هذا الحديث الشّريف مواضع ينبغى للنّاظر المتبصّر أن يقف على ما فيها من النّكات و المزايا [الخ.

و أحمد أفندى از فحول علمای کرام و قروم نبهای عظام نزد سّیّه بوده.

رضی الدین حسینی در «تنضيد العقود السّتیّة» گفته: [و فى سنة ثلاث عشرة و مائة و ألف توفى رئيس المحققين و سلطان المدققين

العالم العلّامة و الفاضل الفہامہ أحمد أفندی الشہیر بالمنجّم باشی. قاله صاحب «لسان الزّمان» و رأیت فی موضع آخر بخط بعض الأفاضل أنّه توفي سنّ ستّ عشرة و مائه و ألف، و اللّٰه أعلم بالحقیقۃ.

و كان هذا الرجل اعجوبة من عجائب الدّهر و فريدة من فرائد العصر، و هو من الأروام، جدّ و اجتهد فی طلب العلم و قرأ علی یحییٰ منقاری زاده و غیره من أكابر العلماء، و صارت له يد طولی فی علم المعقول و الحکمیّات و الطبّ، و أمّا الفلک و التّنجیم فكان فريد دهره و وحيد عصره، و كذلك كانت له اليد الطّولی فی علم العربیّة مثل التّحو و الصّیرف و المعانی و البیان و اتّسع فی الأدب و معرفة أشعار العرب و تبخّر فی علم التّاریخ و أخبار الامم السّالفة، و اختصّ بصحبة السلطان محمّد خان بن إبراهيم خان و لازمه نحوًا من عشرين سنّ، و كان من خواصّ جلسائه و ندمائه محترما لديه و مقبولا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۳۴

عنده. إلى أن قال: و كان خفيف الروح لطيف الشّمانل كثير التّواضع، حجّ فی أيام السّیطان محمّد و هو فی ریاسه و رجع إلى إصطنبول ثمّ عادہ مرّة ثانیة و أقام بالمدينة المنوّرة. فأخذ عنه جماعة عن (من. ظ) أهلها و انتفعوا به ثمّ أتى مكّة - شرفها اللّٰه - فصحبته و جالسته و قرأت علیہ بعض الكتب و انتفعت به. و له حواشی (حواش. ظ) كثيرة نفيسة علی علم المعقول و العربیّة و غیر ذلك. انتهى ملخصًا من «لسان الزّمان» انتهى.

فهذا علامتهم الكابر الجلیل، و فہامتهم الثّابہ النّیل، قد أثبت هذا الحديث الجزیل التّویل، الہادی إلى خیر مستقرّ و مقیل، فلا ینکص عن قبوله إلّا الجاحد العنید الدّخیل، و لا ینکل عن إذعانه إلّا المنکر القمی الضّئیل، و لا یرتاب فیہ إلّا من تاه فهو من سرب الضّلال فی أوّل رعیل، و لا یطعن فیہ إلّا من مرى أخلاف الخلاف و ارتضع منه الضّرع السّجیل.

#### ۱۶۶- أما روايت محمد بن عبد الباقي بن يوسف الازهری الزرقانی المالکی

حديث ثقلين را، پس در «شرح مواهب لدنيّه گفته: [ و

عن زيد بن أرقم)

ابن زيد بن قيس الأنصاريّ الخزرجي صحابي مشهور، أوّل مشاهده الخندق، و أنزل اللّٰه تصديقه في سورة المنافقين، مات سنّ ستّ أو ثمان و ستّين )

قال: قام فينا رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و سلّم خطيبًا بماء)

يدعى خمّا بين مكّة و المدينة، كما في مسلم.

و خمّم - بضّم الخاء المعجمة و شدّ الميم - غدیر علی ثلاثه أميال من الجحفة، يقال له:

غدیر خمّم

(فحمد اللّٰه و أثنى علیہ)

و وعظ و ذكّر، كما في مسلم

(ثمّ قال: أمّا بعد)

قال عياض: كلمه يستعملها الخطيب للفصل بين ما كان من حمد و ثناء و الانتقال إلى ما يريد التّكلم فيه و يعوض عنها لفظتان هذا و لما كان كذا،

(أيّها النّاس)

الحاضرون أو أعم

(إنّما أنا بشرٌ) \*

،

و قوله

(مثلکم)

کذا فی النسخ و لیست فی مسلم و لا فی نقل السیوطی عنه و عن أحمد و عبد بن حمید، فکأنّ کاتبها سبقه قلمه لحفظه القرآن (یوشک أن یأتینی رسول ربّی عزّ و جلّ)

یعنی ملک الموت

(فأجیب)

أی أموت، کنی عنه بالإجابة إشارة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۳۵

إلی أنّه ینبغی تلقیه بالقبول کأنّه یجیب إلیه باخیاره

(و أنا تارک فیکم ثقلین)

بفتحتین و دون «ال» کما فی مسلم، سمّیا به لعظم شأنهما و شرفهما، و قیل لثقل العمل بهما

(أولهما کتاب الله)

قدّمه لأحقّيته بالتقدیم

(فیه الهدی)

من الضّلال أی ما یهتدی بالتمسک به

(و التور)

أی ما یضیء ثوابه علی المتمسک به، زاد فی روایه أحمد و غیره: من استمسک به و أخذ به کان علی الهدی و من أخطأه ضلّ

(فتمسکوا بکتاب الله عزّ و جلّ و خذوا به. و حثّ فیه و رغب فیه)

کذا فی النسخ، و

لفظ مسلم: فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به.

فحثّ علی کتاب الله و رغب فیه. و عنده من وجه آخر

عن زید مرفوعا: ألا- و إنی تارک فیکم ثقلین أحدهما کتاب الله عزّ و جلّ هو حبل الله من اتّبعه کان علی الهدی و من ترکه کان

علی الضّلاله (ثمّ قال) و ثانيهما (أهل بیتي اذکرکم الله فی أهل بیتي)

قال الطیبی:

أی احذرکم الله فی شأن أهل بیتي. فالتذكیر بمعنی الوعظ، انتهى. فهو بضمّ الهمزة و فتح المعجمة و شدّ الکاف من التذكیر. و فی

السنباطی: أی اذکره لکم و المراد اقسام علیکم به، فظاھر أنه بفتح و سکون من ذکر، لكن ضبط بالأوّل فی النسخ المعتمد علیها فی

المواضع الثلاثة، و قوله (ثلاث مرّات) اختصار

لقوله فی مسلم اذکرکم الله فی أهل بیتي، اذکرکم الله فی أهل بیتي، اذکرکم الله فی أهل بیتي، ثلاثا.

قال الحکیم الترمذی: حصّ علی التمسک بهم لأنّ الأمر لهم معاینه فهم أبعد عن المحنة، و هذا عامّ ارید به خاصّ، و هم العلماء

العاملون منهم فخرج الجاهل و الفاسق، و هم بشر لم یعروا عن شهوات الآدمیین و لا عصموا عصمة النبیین، و کما أن کتاب الله منه

ناسخ و منسوخ فارتفع حکم بالمنسوخ؛ كذلك ارتفعت القدوة بغير علمائهم العظماء. و حثّ علی الوصیة بهم لما علم بما سیصیبهم

بعده من البلیا و الزّایا، انتهى. و کرّره ثلاثا للتأکید. قال الفخر الرّازی: جعل الله أهل بیته مشارکین له فی خمسة أشياء: فی المحبة، و

تحريم الصدقة، و الطهارة، و السلام، و الصلوة؛ و لم يقع ذلك لغيرهم (فقیل لزيد) بن أرقم، و لفظ مسلم: فقال له حصين: (و من أهل بيته) يا زيد؟ (أ ليس نساؤه من أهل بيته؟ بلى! إن) كذا في النسخ، و ليست في مسلم لفظه «بلى إن» و إنما قال: (نساؤه من أهل بيته) و قد صحفت في بعض النسخ: «بلى ابن نساؤه من أهل بيته»، و كل ذلك خبط مخالف لما في مسلم، و بلى لردّ النفي، و قد تستعمل عبقات الانوار في امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۳۶

بمعنى نعم، و هو على تقدير ثبوته المناسب لقوله (و لكن أهل بيته من حرم) بضم الحاء و تخفيف الزاء (الصدقة) أى الزكاة بعده، و هم بنو هاشم و المطلب عند الشافعي، و قال مالك بنو هاشم فقط، و قيل بنو قصي و قيل قريش كلها، قاله النووي، و ما يوجد في بعض نسخ «المواهب» من زيادة عليهم بعد حرم لا وجود لها في مسلم و هي مخالفة لضبط النووي.

و قال القاضي عياض: يعنى إن نساؤه من أهل سكنه و لسن المراد بالآية و إنما المراد الذين حرموا الصدقة بعده، يعنى الذين منعهم ملوك بنى أمية صدقته التى خصه الله تعالى بها و كانت تفرق عليهم فى أيامه و أيام الخلفاء الأربعة لقوله بعده، و زيد عاش حتى أدرك ذلك لأنه مات سنة ثمان و ستين، و يحتمل أن يعنى الذين حرموا الزكاة التى هى أوساخ الناس، و قد جاء ذلك عن زيد مفسرا فى غير هذا الحديث (قيل) أى قال حصين (من هم؟ قال: آل عليّ و آل جعفر و آل عقیل) بفتح فكسر أولا و أبى طالب (و آل العباس) بن عبد المطلب (قال) حصين: (كل هؤلاء حرم الصدقة) و زيادة بعد حرم فى نسخ لا وجود لها فى مسلم (قال) زيد: (نعم!) قال عياض: فيه حجة لمالك فى قصره المنع على بنى هاشم لأنه لم يذكر سواهم، و أدخل الشافعي معهم بنى المطلب لحديث «إنما نحن و بنو المطلب شيء واحد» و مال إليه بعض شيوخنا (خرجه مسلم) فى فضائل أهل البيت من صحيحه، و خرجه أحمد و غيره، و لمسلم من وجه آخر: فقلنا، أى لزيد: من أهل بيته نساء؟ قال: لا، و ايم الله! إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلّقها فترجع إلى أبيها و قومها. أهل بيته: أهله (أصله. ظ) و عصبته الذين حرموا الصدقة بعده. قال النووي: فهاتان الروايتان ظاهرهما التناقض، و المعروف فى معظم الروايات فى غير مسلم أن زيدا قال: نساؤه لسن من أهل بيته. فتؤول الرواية الاولى على أن المراد أنهم من أهل بيته الذين يسكنونه و يعولهن و أمر باحترامهن و إكرامهن و سمّاهم ثقلا و وعظ فى حقوقهن و ذكر فنساؤه داخلات فى هذا كله و لا يدخلن فى من حرم الصدقة، و قد أشار لهذا فى الرواية الأولى بقوله: نساؤه من أهل بيته و لكن أهل بيته من حرم الصدقة. فاتفقت الروايتان. قال: و قوله فى الرواية الاخرى: فقلنا نساؤه من أهل بيته؟

قال: لا! دليل لإبطال قول من قال: هم قريش كلها، فقد كان فى نسائه قرشيات: عائشة و حفصة

عبقات الانوار فى امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۳۷

و أم سلمة و سودة و أم حبيبه، انتهى. (و الثقل محرّكة) أى بفتح المثلثة و القاف (كما فى «القاموس»: كل شيء نفيس مصون، قال: و منه

الحديث: إنى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى)

فسمّاهما ثقلين لنفاستهما. و فى «المعلم» للمازرى: قال ثعلب: سمّاهما ثقلين لأن العمل و الأخذ بهما ثقل، و العرب تقول (تقول. ظ) لكل شيء نفيس: (ثقل. صح. ظ) فسمّاهما ثقلين لعظمهما، انتهى. و ذكر بعضهم أنه تشبيه بليغ، أى كالثقلين الإنس و الجن، و هو تكلف لا حاجة إليه (و هى) أى العترة (بكسر) العين (المهملة و سكون المثناة الفوقية) فراء فهاء، تأنيث الأهل و النسل و الأقارب، كما يأتى (و الأخذ بهذا الحديث أخرى) أحقّ و اولى .

و نیز در آن گفته:

[و أخرج أحمد عن أبى سعيد) الخدرى (معنى حديث زيد بن أرقم السابق) قريبا (مرفوعا بلفظ إنى اوشك ان ادعى)

إلى لقاء

(ربى فاجيب و إنى تارك فيكم)

بعد وفاتی

(الثقلین)

الزَّوایة: ثقلین بدون ال، و فی روایة: خلیفتین، زاد فی اخرى: احدهما أعظم من الآخر

(کتاب الله)

بدل ممّا قبله مفسّر له

(حبل ممدود من السماء إلى الأرض)

و فی روایة: بین السّماء و الأرض، قال بعض شراحه: أى فیما بین نظر فیہ إلى تعداده فی النّاس و تطاوله و انتشاره فی اهل الارضین و السّیّموات، إذ «ال» فیها جنسیّة و فی روایة المسلم: هو حبل الله من اتّبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضّلاله. قيل: المراد بحبل الله عهده، و قيل: السّبب الموصول إلى رضاه و رحمته، و قيل: نوره الّذی یهدی به، و قيل فی قوله تعالى «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» :

معناه بعده، و قيل: اتّباع القرآن، و تركه الفرقة

(و عترتی اهل بیتى)

تفصیل بعد إجمال بدل أو بیان، یعنی: إن ائتمرتُم بأوامر کتاب الله و انتهیتُم بنواهیہ و اهتدیتم بهدی عترتی و اقتدیتم بسیرتہم؛ اهتدیتم، فلم تضلّوا. و فی الترمذی من حدیث زید بن ارقم:

إِنِّی تارک فیکم ما إن تمسّکتُم به لن تضلّوا بعدی أحدهما اعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتی

اهل بیتى

(و إنّ اللّطیف)

المنعم علیکم بهذا النّعمة العظيمة (الخبر) فیہ تحذیر ما عن مخالفتها

(اخبرنی أنّهما لم)

و فی روایة:

لن

(یفترقا)

أى یستمرّا ملازمین

(حتّی یردا علیّ الحوض)

یوم القيامة

زاد فی روایة:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۳۸

کھاتین، و اشار بإصبعیه،

و لا- یعارضه رفع القرآن من المصاحف و الصّی دور قرب السّاعة لبقاء موجه و هو الإسلام فیبقى ببقائه احکام القرآن لطلبهما من

المکلفین حتّی تقوم السّاعة، و لکون اهل بیتہ العالمین العاملين تبقي ببقائه، فکأنّ القرآن باق، و فی هذا مع قوله أوّلا

«إِنِّی تارک فیکم»

تلویح بل تصریح بأنّهما کتوأمین خلفهما و وصّی امّته بحسن معاملتهما و إثار حقّهما علی انفسهما و التمسّک بهما فی الدّین، اما



الكتاب: فلاَّته معدن العلوم الدِّيَنِيَّةِ و الأسرار و الحكم الشَّرْعِيَّةِ و كنوز الحقائق و خفايا الدَّقَائِقِ، و أما العترة: فلاَّ أنَّ العنصر إذا طاب اعان على فهم الدِّين فطيب العنصر يؤدِّي إلى حسن الأخلاق، و محاسنها يؤدِّي إلى صفاء القلب و نزاهته و طهارته، و أكَّد تلك الوصِيَّة و قوَّاهَا بقوله:

(فانظروا بما ذا تخلفوني فيهما)

بعد وفاتي، هل تتبعونهما فتسرّوني اولاً، فتسيئوني؟ قال القرطبي: و هذه الوصِيَّة و هذا التأكيد العظيم يقتضي وجوب احترام آلِه و برّهم و توقيرهم و محبّتهم و جوب الفرائض التي لا عذر لأحد في التخلّف عنها.

هذا مع ما علم من خصوصيّتهم به صَلَّى الله عليه و سلّم و بأنّهم جزء منه، كما قال:

فاطمه بضعة مني، و مع ذلك فقابل بنو أمية عظيم هذه الحقوق بالمخالفة و العقوق، فسفكوا من اهل البيت دماءهم، و سبوا نساءهم، و أسروا صغارهم، و خرّبو ديارهم، و جحدوا شرفهم و فضلهم، و استباحوا سبّهم و لعنهم؛ فخالفوا وصيّته صَلَّى الله عليه و سلّم، و قابلوه بنقيض قصده؛ فوا خجلتهم إذا وقفوا بين يديه! و يا فضيحتهم يوم يعرضون عليه! انتهى. فالوصيّة ببرّ آل البيت على الإطلاق. و أمّا الاقتداء فإنّما يكون بالعلماء العالمين (العاملين. ظ) منهم إذ هم الذين لا يفارقون القرآن، أمّا نحو جاهل و عالم مخلط؛ فأجنبى من هذا المقام، و إنّما ينظر للأصل و العنصر عند التحلّي بالفضائل و التخلّي عن الرذائل، فإذا كان العلم النافع في غيرهم لزمننا أتباعه كائناً من كان. قال الشريف السيهودي: هذا الخبر يفهم (منه. صح. ظ) وجود من يكون أهلاً للتمسك به من عترته في كلّ زمن إلى قيام الساعة حتّى يتوجّه الحثّ المذكور على التمسك به، كما أنّ الكتاب كذلك، فلذا كانوا أماناً لأهل الأرض، فإذا ذهبوا ذهب أهل الأرض (و عترة الرّجل كما قال الجوهرى: أهله و نسله و رهطه الأذنون، أى الأقارب) فيشتمل ذلك العباس

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۳۹

و اولاده و اولاد أبى طالب و غيرهم، كما يأتى .

و علامه زرقانى از أكابر محدّثين محقّقين؛ و أفاخم منقّدين مدقّقين نزد سيّئه مى باشد.

جلالت مرتبت و علوّ منزلت او بر ناظر «سلک الدّرر فى أعيان القرن الحادى عشر» محمّد خليل أفندى المرادى و «تحفه بهيّة فى طبقات الشّافعية» عبد الله بن حجازى الشّهير بالشّرقاوى و «رساله أسانيد» محمّد بن محمّد بن محمّد الأمير الأزهرى المالکى و «كشف الظّنون» مصطفى بن عبد الله القسطنطنى و «سيرت نبويّه» أحمد بن زينى بن احمد دحلان الشّافعى المعاصر و غير آن؛ واضح و لائح ست.

فهذا الزرقانى كابرهم الفرد الوحيد، و عالمهم الفدّ الفريد، خاتمة محدّثيهم البارعين فى التجديد، و عمدة مسنديهم الماهرين فى التّفقيد، قد أثبت هذا الحديث السامق المشيد، و إبرمه إبرام الحاذق المشيد، فيا لله و للجاحد الحقود المريد؛ كيف يروم مع زرقه إلطاط الحقّ و يريد، و ينحو لستر الصّواب و قد أسفر إسفاراً ما عليه مزيد، و كشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد.

## راویان قرن دوازدهم

### ۱۶۷- أما رواية حسام الدين بن محمد بايزيد بن بديع الدين سهارنبورى

حديث ثقلين را، پس در «مرافض» در بیان احادیث مناقب اهل بیت عليهم السلام گفته: [

و عن زيد بن أرقم، قال: قام رسول الله صلى الله عليه و سلّم يوماً فينا خطيباً بماء يدعى خمّاً بين مكّة و المدينة، فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر، ثم قال: أمّا بعد؛ ألا أيّها النّاس! إنّما أنا بشر يوشك أن يأتينى رسول ربى فاجيب و أنا تارك فيكم الثّقلين أولهما (كتاب الله. ظ) فيه الهدى و النّور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به.

فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ رَغَّبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلَ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، اذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

روایتست از زید بن ارقم گفت: ایستاد پیغمبر خدا (صلی الله علیه و سلم) روزی در میان حالی که خطبه می خواند در موضعی که آنجا آبی بود که خوانده می شد

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۴۰

او را خم، و این موضع میان مکه و مدینه است، پس سپاس گفت مر خدا را و ستایش کرد بر وی و پند و تذکیر کرد و ثواب و عقاب رب العباد بیاد داد، پستر گفت آن حضرت:

أَمَّا بَعْدُ حَمْدُ خُدا، آگاہ باشید ای مردمان! نیستم من مگر آدمی، نزدیک ست که بیاید مرا فرستاده پروردگار من یعنی ملک الموت، پس قبول کنم من امر پروردگار را، و من گذارنده ام در میان شما دو متاع نفیس را، اول آن دو: قرآن ست که در وی بیان راه راست و در وی روشنائیست، یعنی بیان اعمالست که بدان راه روشن گردد و باسانی بسر منزل مقصود رسند، پس عمل کنید بکتاب و چنگ در زنید بدان و محکم گیرید آن را. پس برانگیخت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر عمل و تمسک بکتاب الله و ترغیب نمود در آن، پستر گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم: دوم اهل بیت من، بیاد می دهم شما را خدا را و می ترسانم از عقاب او بر تقصیر کردن شما در حق ایشان و ایذا دادن شما ایشان را، و این کلمه را جهت مبالغه و تأکید مکرر فرمودند.

شیخ عبد الحق گفته که: آن حضرت علیه الصلوة و التحیة این وعظ و نصیحت در آخر ذی حجه بعد از مراجعت از حجه الوداع فرمودند و در ربیع الاول بگلشن سرای جنت رحلت نمودند [انتهی کلام صاحب «المرافض»].

و نیز سهارنپوری در «مرافض» در بیان احادیث مناقب اهل بیت علیهم السلام گفته:

[و عن زید بن أرقم قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تصلوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. رواه الترمذی.]

گفت زید بن ارقم: گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم:

من گذارده ام (گذارنده ام. ظ) در شما چیزی را که اگر چنگ در زنید شما بدان هرگز گمراه نشوید پس از من، یکی از آن دو چیز بزرگترست از دیگر، می گذارم کتاب خدا را و آن مانند رسنیست دراز کرده شده از آسمان بسوی زمین، دست در آن زنند و بر آسمان بر آیند، و می گذارم عترت خود را که اهل بیت من اند، و هرگز جدا نشوند کتاب خدا و عترت من تا آنکه می در آیند بر من حوض را، پس

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۴۱

شکر می گویند شما را پیش من در معامله که ایشان کرده اند (بایشان کرده آید. ظ) پس نظر کنید و تأمل نمائید که چگونه خلیفه شوید مرا در کتاب و عترت، یعنی چگونه معامله کنید و تمسک گیرید باینها بعد از من، روایت کرد این حدیث را ترمذی. و عن جابر (رض) قال: رأيت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) في حَجَّتِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ، وَ هُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقِصْوَاءِ يَخْطُبُ فَمَسَمَعْتُهُ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَصْلَوْا كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ.

گفت جابر: دیدم پیغمبر خدا را (صلی الله علیه و سلم) در حج وی که حجه الوداع باشد روز عرفه و حال آنکه آن حضرت بر ناقة خود بود که نام آن قصوا است، خطبه می خواند، پس شنیدم آن حضرت را (صلی الله علیه و سلم) می گفت:

ای مردمان! بدرستی که گذاشته ام در میان شما چیزی را که اگر بگیرید آن را و عمل کنید بدان هرگز گمراه نشوید، کتاب خدا و اهل بیت من عبد الملک (ابن الملک. ظ) گفته که تمسک بکتاب الله عبارتست از عمل بموجب احکام او، و تمسک بعترت کنایت ست از محبت و محافظت حرمت ایشان و اهتدا بهدی و سیرتشان.

و سید جلال الدین (جمال الدین. ظ) رحمه الله درین جا قید کرده که: اگر هدی و سیرت ایشان مخالفت دین و شریعت نبود. و ما نا که مراد عبد الملک (ابن الملک. ظ) را نیز همین خواهد بود نه مطلق، چه در بعض افراد مطلق عدم ضلالت متحقق نمی شود. ملا علی قاری گفته که: در إطلاق آن حضرت (صلی الله علیه و سلم) اشعارست بآنکه عترت در حقیقت کسی است که سیرت او مخالف شریعت نبود [انتهی].

و نیز سهارنپوری در «مرافض» بجواب حدیث غدیر گفته: [و نیز آن حضرت علیه الصلوة و التحیة بعد از فتح مکه این خطبه خواندند، و پیدااست که بعد از فتح که شاه مردان اقارب و اخوان ایشان را بضرب تیغ و طعن سنان ازین جهان گذران گذرانیده بحضیض نیران رسانیده بود، بدولت اسلام و شرف ایمان کامیاب و کامروای شده بودند، پس یحتمل که بعضی از آن جماعت حدیث الاسلام بمقتضای بشریت از آن امام الأنام سینه صاف نبوده صفحه دلهای ایشان بألوان محبت و اخلاص آن پیشوای اهل ایمان رنگی نیافته باشد، و سید الوری (صلی الله علیه و سلم) کما یلیق و یحری آن را

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۴۲

بإشراق باطن یا بالهام خدا دریافته بر محبت و موالات آن شیر یزدان و اجتناب از عداوت و بغض آن قدوه اهل ایقان تصریح فرموده باشند، و یرشد إلى أن الغرض الترغيب على المحبة: حثه و ترغيبه صلعم فی هذه الخطبة على أهل بيته عموما و على علي خصوصا، کما

أخرج الطبرانی و غيره بسند صحيح أنه صلى الله عليه و سلم خطب بغدير خم فقال: يا أيها الناس! إنه قد نبأني اللطيف الخبير أنه لن يعمر نبى إلّا نصف عمر الذى يليه قبله و إنى أظن أن يوشك أن ادعى فاجيب و إنى مسئول و إنكم مسئولون، فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و نصحت فجزاك الله خيرا. فقال: أ لستم تشهدون أن لا إله إلّا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حق و ناره حق و أن الموت حق و أن البعث بعد الموت حق و أن الساعة آتية لا ريب فيها.

و أن الله يبعث من فى القبور؟ قالوا: نشهد بذلك. قال: يا أيها الناس! إن الله مولاى و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من انفسهم، فمن كنت مولا فهذا مولاہ - يعنى عليا - اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: يا أيها الناس! إنى فرط لكم و إنكم واردون على الحوض و إنى سائلكم حين تردون على عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الأكبر كتاب الله عز و جل فاستمسكوا به لا تضلوا و عترتى اهل بيتى؛ كذا فى «الصواعق».

و در «مدارج» و «روضه الأحاب» ذکر کرده که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و سلم) در منزل غدیر خم رو به یاران کرده فرمودند: أ لستم تعلمون أنى أولى بكم من أنفسكم؟

صحابه گفتند آری! و در روایتی آمده که فرمودند: گویا مرا بآن عالم خواندند و من اجابت کردم، بدانید که من می گذارم میان شما دو امر عظیم یکی از دیگر بزرگتر:

قرآن و اهل بیت من، به بینید و احتیاط کنید که بعد ازین باین دو امر چگونه سلوک خواهید کرد، و آن دو امر بعد از من از یکدگر هرگز جدا نشوند تا بر لب حوض کوثر بمن برسند. آنگاه فرمودند: خدای مولای من ست و من مولای جمیع مؤمنانم، و دست علی مرتضی گرفتند و گفتند:

اللهم من كنت مولاہ،

الحديث. در «مناقب» آورده که آن حضرت علیه السلام روز غدیر بعد از حمد و ثنا و اظهار انتقال خود بعالم بقا فرمودند:

من میان شما دو چیز می گذارم یکی از آن از دیگری بزرگترست اگر دست در آن

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۴۳

زنید هرگز گمراه نشوید، و آن قرآن و اهل بیت من اند و این هر دو جدا نشوند تا بر لب حوض بر من برسند. آنگاه فرمودند:

یا أيُّهَا النَّاسُ! أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ الحديث انتهى.

فهذا حسامهم المشهور صاحب المرافض، المتعب نفسه في الانتصاب لردِّ الرِّوافض، قد أثبت هذا الحديث الرافع الخافض. المزهر المشرق كالبارق المتهلّل من العارض، فلا يقدحه إلّا من شبهاته دواحض، ولا يلمزه إلّا من نزغاته غير نواهض، ولا يمتري فيه إلّا من ضغنه فائر فائض، ولا يستريب فيه إلّا من دينه غائر غائض، ولا يجحده إلّا المسرع إلى الضلال والركض، ولا ينكره إلّا الجاثم على الجحود الرابض، ولا يعافه إلّا من أمسك يده عن التمسك بالدين فهو لها نافض، ولا يطعنه إلّا من بسط يده إلى عروة اليقين فهو لها ناقض.

### ۱۶۸- اما روایت مرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشی

حديث ثقلين را، پس در «مفتاح النجا في - مناقب آل العبا» گفته: ]

و أخرج الإمام الحافظ أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيريّ النيسابوريّ في صحيحه عن زيد بن أرقم رضي الله عنه قال: قام رسول الله صلى الله عليه و سلم يوما فينا خطيبا بماء يدعى خمّا بين مكّة و المدينة، فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر، ثم قال: أمّا بعد، ألا أيُّهَا النَّاسُ! إنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فاجيب و أنا تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رغب فيه، ثم قال: و أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي - ثلثا - أقول: سمى القرآن و عترته الثقلين لأنّ الثقل كلّ نفيس خطير مصون، و هذان كذلك إذ كلّ منهما معدن للعلوم الدّينيّة و الأسرار و الحكم العليّة و الأحكام الشرعيّة، و لذا حتّ صلى الله عليه و سلم على الاقتداء و التمسك بهما. و أخرج الإمام الحافظ أبو عيسى محمد بن عيسى السلمي الترمذی و قال:

حسن قريب.

عن زيد بن أرقم رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إنّني تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدى أحدهما اعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يتفرّقا حتى يردا على الحوض، فانظروا عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۴۴

كيف تخلفوني فيهما. و أخرجه الطبرانيّ في الكبير عنه مطوّلا بلفظ «إنّني لكم فرط و إنكم واردون على الحوض عرضه ما بين صنعاء إلى بصرى، فيه عدد الكواكب من قد حان الذهب و الفضة؛ فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين: قيل: و ما الثقلان. يا رسول الله! قال: الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فتمسّكوا به لن تزلّوا و لا تضلّوا؛ و الاصغر عترتي و إنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا على الحوض، و سألت لهما ذلك ربّي، فلا- تقدّموهما (هم. ظ) و لا- تعلّموهما (هم: ظ) فإنهما (فأنهم. ظ) أعلم منكم. و أخرجه الترمذی عن جابر رضي الله عنه، قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم في حجّته يوم عرفه و هو على ناقته القصواء يخطب فسمعه يقول: يا أيُّهَا النَّاسُ! إنّني تركت فيكم ما إن اخذتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي. و اخرجه ابن أبي شيبه و الخطيب في «المتفق و المفتح» عنه بلفظ إنّني تركت فيكم ما لن تضلّوا بعدى إن اعتصمتم به كتاب الله و عترتي أهل بيتي.

و اخرج الحاكم عن زيد بن أرقم و الطبرانيّ في الكبير عنه و عن زيد بن ثابت أنّ رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: إنّني تارك فيكم الثقلين من بعدى كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا على الحوض.

و في رواية أخرى للطبرانيّ عن زيد بن ثابت بلفظ: إنّني تارك فيكم خليفتي كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي

أهل بيتي و إنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض.

و لفظه عند الحافظين أبي محمد عبد بن حميد الكشي و أبي بكر محمد بن القاسم المعروف بابن الأنباري. عن زيد بن ثابت: إنني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض.

و أخرج أبو يعلى و الطبراني في الكبير عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: أيها الناس! إنني تارك فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدى أمرين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض.

و في رواية أخرى للطبراني عنه بلفظ «كأنني قد دعيت فأجبت و إنني تارك فيكم الثقلين كتاب الله حبل ممدود بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. و أخرجه

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۴۵

الحافظ أبو الفتح محمد بن محمد البادردي عنه بلفظ «إنني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض .

و نیز در «مفتاح النجا» گفته: [الفصل الخامس عشر- في ولايته [۱].

أخرج الحكيم في «نوادير الاصول» و الطبراني بسند صحيح في الكبير عن أبي الطفيل عن حذيفة بن أسيد رضى الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه و سلم خطب بغدير خم تحت شجرة فقال: يا أيها الناس! إنني قد نبأني اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبى إلا نصف عمر الذى يليه من قبله و إنني قد يوشك أن ادعى فاجيب و إنني مسئول و إنكم مسئولون فما ذا انتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و جهدت و نصحت. فجزاك الله خيرا.

فقال: أليس تشهدون أن لا- إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حق و ناره حق و أن الموت حق و أن البعث حق بعد الموت و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من فى القبور؟ قالوا: بلى! نشهد بذلك. قال: اللهم اشهد! ثم قال: يا أيها الناس! إن الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من انفسهم، فمن كنت مولاه فهذا عليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: يا أيها الناس! إنني فرطكم و إنكم واردون عليّ الحوض حوض اعرض ممّا بين بصرى إلى صنعاء، فيه عدد النجوم قد حان من فضة و إنني سائلكم حين تردون عليّ عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

الثقل الأكبر كتاب الله عزّ و جلّ سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتي أهل بيتي فإنه قد نبأني اللطيف الخبير أنهما لن ينقضيا حتى يردا عليّ الحوض .

و نیز مرزا محمد بدخشی در «نزل الأبرار بما صح من مناقب اهل البيت الأطهار» در مقدمه کتاب گفته: [ثم اعلم ان محبتهم واجبة و بغضهم حرام على كل مؤمن و مؤمنة، بدليل قوله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

و من يقترب حسنة نزد له فيها حسنا. و

أخرج مسلم عن زيد بن ارقم قال: قام [۱] یعنی امیر المؤمنین علیه السلام (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۴۶

رسول الله صلى الله عليه و سلم يوما فينا خطيبا بماء يدعى خمّا بين مكّة و المدينة فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر، ثم قال: أما بعد! ألا- أيها الناس! إنما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فاجيب و أنا تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا، به فحثّ على كتاب الله و رغب فيه، ثم قال: و أهل بيتي اذكركم الله فى أهل بيتي، اذكركم الله فى أهل بيتي،

و أخرج الحاكم عنه و الطبراني في الكبير عنه و عن زيد بن ثابت رضى الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: إنني تارك

فیکم الثقلین من بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی و اینهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض .

و نیز در «نزل الأبرار» در قسم اول باب اول از ابواب اربعه مقصد کتاب گفته:

[و اخرج الحکیم الترمذی فی «نوادر الأصول» و الطبرانی فی الکبیر کلاهما عن أبی الطفیل عن حذیفه بن اسید رضی الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه و سلم خطب بغدير خم تحت شجرات فقال: يا أيها الناس! إني قد تبأني اللطيف الخبير أنه لن يعمر نبي إلا نصف عمر الذي يليه من قبله و إني قد يوشك ان ادعى فاجيب و إني مسئول و إنكم مسئولون، فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيرا.

فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حق و ناره حق و أن الموت حق و أن البعث حق بعد الموت و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من فى القبور؟ قالوا: بلى نشهد بذلك. قال: اللهم اشهد! ثم قال:

يا أيها الناس! إن الله مولاى و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم فمن كنت مولا فهذا مولاہ - یعنی علیا - اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: يا أيها الناس! إني فرطكم و إنكم واردون على الحوض حوض أعرض مما بين بصرى إلى صنعاء فيه عدد النجوم قد حان من فضة و إني سائلكم حين تردون على الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما. الثقل الأكبر كتاب الله عز و جل سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلوا و تبدلوا و عترتى اهل بيتى فإنه قد تبأني اللطيف الخبير أنهما لن ينقضيا حتى یردا علی الحوض .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۴۷

و جلالت مرتبت و سمو منزلت و رفعت شان و شموخ مکان مرزا محمد بدخشانی حسب افادات اکابر این قوم در مجلد حدیث غدیر و حدیث تشبیه بحمد الله تعالى بمعرض تفصیل و تبیین رسیده.

فهذا الحارثی البدخشی جهبذهم الکابر، و ناقدهم الماهر، قد روى هذا الحديث المشرق الزاهر، المؤتلق الباهر، الموضح أشرط الهدى لكل ذاهب إلى الحق سائر، المجلى غرائب العمى عن كل متبع للصدق دائر، فساقه بسياقات متوافرة زواجر، و أثبتته بألفاظ متناصرة كالزوافر، فیا لله و للجاحد الشرود النافر، كيف بعمى عن الحق و هو سافر، و يسلك سبيل الهائم الحائر، و يطأ قداه الحائف الجائر، و الله الواقى بمنه عن زيف الزائف الخاسر، و هو الموزع للتوقى عن اتباع الزائف العائر.

### ۱۶۹- أما رواية رضى الدين بن محمد بن علي بن حيدر الحسيني الشافعي

حدیث ثقلین را، پس آنفا از کتاب «تنزیذ العقود السّیّیه بتمهید الدّولة الحسّیّیه» او واضح و آشکار گردید. فهذا رضى الدين الشامى صاحب «تنزیذ العقود السّیّیّه» قد روى هذا الحديث المنجح المظفر بكلّ إملة و امتیّه، فلا يطعن فيه إلّا من أشرف من البغى على لثیّه، فرمى اهل الدین و الیقین عن ظهر حقیّه، و لا یحید عن إذعانه إلّا من فسدت دخلته و التیّه، و لا یرتاب فى شانه إلّا من خبزه تیّه، و لا یتعتع عنه إلّا من ركن إلى زهرة الدّنيا الدّنیّه، فهو فى حبّها غارّ حتى یخترمه المتیّه.

### ۱۷۰- أما رواية محمد صدر عالم

حدیث ثقلین را، پس در «معارج العلی فی مناقب المرتضی» در سیاق طرق حدیث غدیر گفته: [و أخرج الطبرانی و الحاكم عن أبی الطفیل عن زید بن أرقم قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: كأني قد دعيت فأجبت و إني تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله و عترتى اهل بيتى فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنهما لن یتفرقا حتى یردا علی الحوض. الله مولاى و أنا ولى كل مؤمن. من كنت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۴۸



مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

و أخرج الحکیم الترمذی و الطبرانی بسند صحیح عن أبي الطفیل عن حذیفه بن أسید قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: يا أيها الناس! إني قد نبأني اللطيف الخبير أنه لن يعمر نبی إلا نصف عمر الذي يليه من قبله و إني يوشك ان ادعى فأجيب و إني مسئول و إنيكم مسئولون فما ذا انتم قائلون؟

قالوا: نشهد أنك قد بلغت و جهدت و نصحت. فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حق و ناره حق و أن الموت حق و أن البعث حق بعد الموت و أن الساعة آتیة لا ريب فيها و أن الله يبعث من فی القبور؟ يا أيها الناس! إن الله مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه فهذا مولاه- یعنی علیا- اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. يا أيها الناس! إني فرطكم، إنكم واردون علی الحوض، حوض أعرض ممّا بین بصری إلى صنعاء، فيه عدد النجوم قد حان من فضة و إني سائلکم حين تردون علی عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فیهما؟

الثقل الأكبر کتاب الله عزّ و جلّ سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديکم فاستمسکوا به لا تضلّوا و لا تبدّلوا و عترتی اهل بیتی فإنه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن ینقضیا حتی یردا علی الحوض .

و محمد صدر عالم از أجله عرفای معروفین و أعظم نبهای موصوفین نزد سستی می باشد. و کمال شموخ مرتبت و سمو منزلت و ارتفاعشان و علو مکانش از کتاب «تفهیمات الهیة» شاه ولی الله ماجد مخاطب که در آن شاه صاحب نظم بلاغت نظام و أشعار متانت شعار خود مشتمل بر مدح و ثنا و وصف و اطرای او درج فرموده اند؛ در مجلّدات سابقه شنیدی، و بکنه عظمت و جلالت و رفعت و نبالت او واریسیدی.

فهذا صدر العالم رأس أكابرهم الصّیدور، و عین أمثالهم المعروفین لدى الجمهور، قد روى هذا الحديث المأثور، و أثر هذا الخبر المستفیض المشهور، فمن كان له ادنی اطلاع و عثور، و أیسر خبره و عبور، بل أقل نظرة و مرور، و أطفّ عقل و شعور؛ لم یفتله بعد هذا فائلات الغرور، و لم تعم علیه مشتهات الامور، و الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات إلى النور .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۴۹

## ۱۷۱- أما رواية ولي الله بن عبد الرحيم الدهلوي

حديث ثقلين را، پس در «إزالة الخفا» بعد ایراد حديث ثقلين بروایت مسلم گفته: [ أخرج الحاكم من طريق سليمان الأعمش عن حبيب بن أبي ثابت عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم، قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع نزل غدير خمّ و أمر بدوحات فقممن. (ثم صح ظ) قال: كأني قد دعيت فأجبت، إني قد تركت فيكم الثقلين احدهما أكبر من الآخر كتاب الله تعالى و عترتی، فانظروا كيف تخلفوني فیهما فأنهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض، ثم قال: إن الله عزّ و جلّ مولای و أنا ولیّ کلّ مؤمن؛ ثم اخذ بيد علی رضی الله عنه فقال: من كنت ولیه فهذا ولیه، اللهم وال، و ذکر الحديث بطوله. و

أخرج الحاكم من طريق سلمة بن كهيل عن أبيه عن أبي الطفيل أنه سمع زيد بن أرقم يقول: نزل رسول الله صلى الله عليه و سلم بين مكة و المدينة عند سمرة خمس دوحات عظام، فكنس الناس ما تحت السمرات ثم راح رسول الله صلى الله عليه و سلم عشيّة فصلی ثم قام خطيبا فحمد الله و أثنى عليه و ذكر و وعظ فقال ما شاء الله ان يقول، ثم قال: يا أيها الناس! إني تارك فيكم امرين لن تضلّوا إن اتبعتموهما و هما كتاب الله و اهل بیتی عترتی؛ ثم قال: أ تعلمون أنني أولى بالمؤمنين من انفسهم- ثلاث مرّات- قالوا: نعم! فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: من كنت مولاه فعلى مولاه .

و نیز ولی الله در «إزالة الخفا» در مآثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [و چون از حَجَّة الوداع مراجعت فرمودند در غدیر خم خطبه خواندند متضمن اظهار فضائل حضرت مرتضی رضی الله عنه.

أخرج الحاكم و أبو عمر و غیرهما و هذا لفظ الحاكم:

عن زید بن أرقم: لَمَّا رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حَجَّة الوداع و نزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن، قال: كَأَنِّي قد دعيت فأجبت إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله تعالى و عترتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما و إنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض. ثم قال: إِنَّ الله عزّ و جلّ مولاي و انا وليّ كلّ مؤمن.

ثم أخذ بيد عليّ رضی الله عنه فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه .

عَبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۵۰

و نیز ولی الله در «قَرَّة العینین» در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[و از آن جمله است قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم در غدیر خم:

كَأَنِّي قد دعيت فأجبت و إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله و عترتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فَإِنِّهَما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض، ثم قال: إِنَّ الله عزّ و جلّ مولاي و أنا وليّ كلّ مؤمن. ثم أخذ بيد عليّ فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

و معنى این حدیث وجوب محبت أهل بیت ست و اعتقاد فضائل ایشان و تعظیم و تبجیل ایشان انتهى.

و نیز ولی الله در «قَرَّة العینین» گفته: ]

و عن زید بن أرقم، قال: قام رسول الله صلى الله عليه و سلم يوما فینا خطيبا بماء يدعى خَمًا بين مَكَّة و المدينة فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذکر ثم قال: أَمَّا بعد، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا انا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربى فأجيب و أنا تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رغب فيه ثم قال: و أهل بيتى اذكركم الله فى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى. و فى رواية: كتاب الله هو جبل الله من اتبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضلالة، أخرجه مسلم.

و عن زید بن أرقم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتى لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، أخرجه الترمذی .

و جلالت شان و رفعت مكان و شموخ قدر و علو فخر شاه ولی الله بر ناظر «جزو لطيف» و «تفهيمات الهية» و «فوز الكبير» خود شاه ولی الله و همين كتاب «تحفه» فرزند ارجمندش و «دراسات اللبيب» محمد أمين بن محمد معين سندى و «مدارج الاسناد» أبو على محمّد الملقّب يارتضا العمرى البخارى الجوفاموى و «إيضاح لطافة المقال» و «غرة الراشدين» فاضل رشيد و «منتهى الكلام» و «إزالة الغين» حيدر على معاصر و «إتحاف النبلا» و «أبجد العلوم» مولوى صديق حسن خان معاصر و غير آن؛

عَبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۵۱

واضح و آشکارست.

فهذا جهيذهم المجلل ولى الله، و قدوتهم المبجل عند الأجلّة النبّاه، قد روى هذا الحديث العظيم الإبناه، المنجى بلوامع هداة، أهل اليقظة و الانتباه، مع ما خامره من العصبيّة الناشئة عن العتاه، و داخله من الناصبيّة القائدة إلى العواه، فلا يفتح بالطنع فيه فاه، إلّا جاحد قاده العمى حين اتّبع هواه، و لا يجحده إلّا حائد هام فى فيافى العدوان و تاه، و لا ينكره إلّا معاند استخفّ الدّين فهو به عابث لاه.

حدیث ثقلین را، پس در کتاب «دراسات اللیب فی الأسوء الحسنه بالحبیب» این حدیث شریف را بطرق عدیده آورده. و ستطلع إنشاء الله تعالى فیما بعد علی عبارته الرشیقه و تقف علی مقالته البارعه الأنیقہ، فنعلم و تدری کیف أوضح هذا المحقق نهجه و لحب طریقہ، و أدنی لرائدی الحق شاسعه و سحیقہ، و أتم بالدلائل القاطعه إثباته و تحقیقہ، و أسبغ فی إحقاقه إمعانه و تحدیقہ، فنضمر من مروج التحقيق کلّ روضه و حدیقہ؛ و روّی من غراس الثنیت کلّ ناضره و ریقہ، و أبدی من ناصع کلام أرباب الإیتان جزله و ریقہ، فأطفی من بغی أهل العدوان لاهبه و حریقہ، و استنبط من الحديث فوائد هی بالتصديق و الإذعان حریه حقیقه، فأدار علی أصحاب الذوق من العرفان سلسله و رقیقہ.

### ۱۷۳- أما روايت محمد بن اسماعيل الامير اليماني الصنعاني

حدیث ثقلین را، پس در «روضه- شرح تحفه علویّه» شرح این دو شعر:  
فغدت عترته من أجلها عتره المختار نصّاً نبویاً  
و غدا السّبطان و الآل إذا نسبوهم نبویاً علویاً  
بعد ذکر شطری از احادیث گفت: [فهذه الأحادیث أفادت أنّ الحسين ابنه و أفاد ما يأتي أنّهما أهل بيته هما و أبوهما و أمّهما، فنقول: اخرج احمد من حديث زيد ابن ارقم قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: إني تارك فيكم الثقلين أحدهما كتاب الله و (هو. صح. ط) حبل الله من اتّبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضلالة و عترتي أهل بيتي  
عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۵۲

فقلنا: من أهل بيته؟ نسأوه؟ فقال: لا، ايم الله! إنّ المرأة تكون مع الرجل العصر من الدّهر فيطلقها فترجع إلى أبيها و قومها، أهل بيته: أصله و عشيرته و عصبته الذين حرموا الصدقة بعده. و في رواية لمسلم: فقليل لزيد: من أهل بيته؟ أليس نسأوه من أهل بيته؟ قال: بلى! إنّ نسأوه من أهل بيته و لكنّ أهل بيته من حرم عليهم الصدقة بعده: آل عليّ و آل جعفر و آل عقيل و آل عبّاس.

و اخرج الترمذی عن زيد بن أرقم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسّ بكم بهم لن تضلّوا من بعدی أحدهما اعظم من الآخر كتاب الله تعالى حبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما. و أخرج أحمد عن أبي سعيد عنه- صلعم- أنه قال: إني أوشك أن ادعى فاجيب و إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي كتاب الله حبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إنّ اللّطيف أخبرني أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

و اخرج أبو عمرو الطّفارّی عن إياس بن سلمه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بيتي أمان لأمّتي.

و أخرج أحمد فی المناقب من حدیث عليّ قال: قال رسول الله صلعم: النّجوم أمان لأهل السماء و اهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض.

و حدیث الثقلين قد أخرجه أئمّة المسانید عن أكثر من عشرة (عشرين. ط) من الصّحابة[.

و سابقا دانستی که محمّد بن اسماعیل الأمير این حدیث شریف را از «محاسن الأزهار» حمید محلی نیز در همین کتاب «روضه ندیه» در سیاق طرق حدیث غدیر نقل کرده فلیکن منک علی ذکر.

و محاسن مبهره و مفاخر مزهره و نهایت طول باع و غایت وسعت اطلاع محمّد بن اسماعیل الأمير بنابر افادات این حضرات بر ناظر «بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع» محمّد بن علی بن محمّد الشّوکانی الیمنی الصّنعانی «و أبجد العلوم» و «تاج مکمل» و

«إتحاف النبلاء» مولوی صدیق حسن خان معاصر؛ واضح و لائحست.

فهذا علامتهم اللیب الذمیر، محمد بن اسماعیل الأمير، قد روى هذا الحديث

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۵۳

المنور من أهل الإيمان كلّ ضمير، المروى كلّ ظمأ منهم بالعذب النمير، فأورده بالفاظ عديدة تجلب لأهل الإيقان ميرة الصّديق و تمير، و تخنى على اصحاب العدوان بالتبیر و التدمیر، فلا يفلح المنكر المنكوب بعد ذلك- ما سمر سمير، و لا يئل الجاحد غب هذا- ما تعاقب ابنا جمير.

## ۱۷۴- أما رواية محمد بن علي الصبان

حديث ثقلين را، پس در «إسعاف الراغبين في سيرة المصطفى و فضائل أهل بيته الطاهرين» گفته: [ و عن زيد بن أرقم، قال: قام رسول الله صلى الله عليه و سلم خطيباً، فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: أيها الناس! إنما أنا بشر مثلكم يوشك أن يأتيني رسول ربي عزّ و جلّ - يعني (ملك. صح. ظ) الموت - فاجيبه و إنى تارك فيكم ثقلين كتاب الله فيه الهدى و النور، فتمسكوا بكتاب الله عزّ و جلّ و خذوا به و أهل بيتي اذكركم الله في أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي. رواه مسلم، و في رواية: إنى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي.

و الثقل: محرّك كما في «القاموس» و هو كلّ شيء نفيس مصون، و معنى

اذكركم الله في أهل بيتي

: اذكركم الله في شأن أهل بيتي.

و لفظ رواية الإمام أحمد: إنى اوشك أن ادعى فاجيب و إنى تارك فيكم الثقلين كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إنّ اللطيف الخبير أخبرني أنهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض يوم القيامة فانظروا بما تخلفوني فيهما. و في رواية: حوضي ما بين بصرى و صنعاء، عدد آنيته عدد النجوم، إنّ الله سائلكم كيف خلّفتوني في كتاب الله و أهل بيتي. و نیز صبان در «إسعاف الراغبين» گفته: [

و روى مسلم و النسائي عن زيد بن أرقم، قال: قام رسول الله صلى الله عليه و سلم خطيباً فقال: اذكركم الله في أهل بيتي - ثلاثاً - فقليل لزيد بن أرقم: من أهل البيت؟ قال: أهل البيت من حرم الصدقة بعده. قيل: و من هم؟ قال: آل عليّ و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس. انتهى.

فهذا محققهم المشهور بالصبان، فرد نبلائهم الأعيان، قد نصر لحقّ و أعان، و هصر الباطل فأذله و أهان، حيث روى هذا الحديث الرّفع البنيان، الوثيق الأركان

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۵۴

المنير البرهان، العزيز السّلمان، فلا يجوز عن آكامه إلّا من مرق عن الدّين و الإيمان، و لا يضلّ عن اعلامه إلّا من تاه في بوادی العمه أشدّ الهيمان، و لا- يقدم على الغمز فيه إلّا من قاده الهوى بأذلّ العران، و لا- يجترى على الغضّ منه إلّا الأرعن الجموح عن الحقّ بالحران.

## ۱۷۵- اما اثبات أبو الفيض محب الدين محمد مرتضى الواسطي الزبيدي الحنفي نزيل مصر

### اشاره

حديث ثقلين را، پس در «تاج العروس من جواهر القاموس» گفته: [ (و الثقل - محرّك - : متاع المسافر و حشمه) و الجمع: أثقال (و

کَلَّ شَيْءٌ) خطیر (نفیس مصون) له قدر و وزن «ثقل» عند العرب (و منه) قیل لیض النعام: ثقل، لأن آخذه یفرح به و هو قوت، و كذلك

(الحديث: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي)

جعلهما ثقلين إعظاماً لقدرهما و تفخيماً لهما، و قال ثعلب: سَمَّاهما ثقلين لأنَّ الأخذ بهما و العمل بهما ثقیل .

و محمد مرتضی الواسطی از اکابر مشایخ محدثین عظام، و أجله معارف مستندین فخام نزد این حضرات می باشد.  
مولوی صدیق حسن خان معاصر در «إتحاف النبلا» گفته: [محيى الدين أبو الفيض محمد مرتضى الحسيني الواسطي ابن السيد محمد بن السيد قادري الزبيدي، نزيل مصر. أصله من بلگرامست که قصبه ایست بر پنج کوه از قنوج که بلده مشهوره هندوستانست. در اوائل عمر از وطن برآمده بحرین شریفین شتافت و کمر بتحصيل علوم لا سیما علم حدیث بست. از مشایخ زبید و مصر و حجاز کسب کمالات نمود. میر آزاد در تاریخ بلگرام مسمی به «مآثر الکرام» در ترجمه سید قادری نوشته: از نبائر او سید محمد مرتضی بن سید محمد بن سید قادری، کتب عربی تحصیل کرده و در حوادث سنّ توفیق زیارت حرمین شریفین یافته و در سنه اربع و ستین و مائه و ألف باین سعادت فائز گشته و در اماکن متبرکه علم حدیث تحصیل نموده درین ایام

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۵۵

در زبید یمن اقامت دارد و نزد شیخ عبد الخالق زبیدی فن حدیث سند می کند، حق تعالی در عمر او بیفزاید و ترقیات دینی کرامت نماید، انتهى بلفظه. گویم: وی بعد کسب علوم و سماع حدیث هم در زبید مدتی دراز ماند تا آنکه بزبیدی شهرت گرفت، هیچ کس او را از هند نمی داند. بعده از زبید برآمده نزيل مصر گشت و یافاده و تعلیم و تدریس پرداخت، در «برنامج» خود که بطریق سند برای سید باسط علی بن سید علی بن سید محمد بن سید قادری نوشته قریب صد کس را از علما و مشایخ خود بر ترتیب حروف معجم شمرده، از آن جمله از کسانی که إجازات حاصل دارد: أبو العباس احمد ابن علی منینی دمشقی حنفی و جمال محمد بن أحمد بن سالم السیفادینی الحنبلی و أبو عبد الله محمد بن أحمد الغریانی التونسی (الغرناطی التونسی ظ) و عبد الغنی بن محمد البحرانی نزيل مخا و محمد بن زین باسمیط العلوی الحضرمی و أحمد بن محمد حلوی و محمد بن إبراهيم الحسینی الطرابلسی نزيل حلب و عبد القادر بن أحمد الشکعوی و عمر بن عبد الله بن عمر قاضی الجماعة بفاس و عیسی بن زریق صاحب اللّهیة و السید عبد القادر بن أحمد الحسنی إمام کوبان، و غیرهم بوده اند؛ و گفته: فی هؤلاء من روی عن عبد الله بن سالم البصری و حسن العجیمی و أحمد التّخلی بلا-واسطه، و هم کثیرون. و فیهم من روی عن إبراهيم الكردی و عن الحافظ البابلی، و هو أعلى ما یکون، و لله الحمد، انتهى.

و من جمله شیوخ او که ذکر آنها در «برنامج» کرده: شیخ محمد فاخر بن محمد یحیی اله آبادیست که ترجمه ایشان گذشته، و شاه ولی الله محدث دهلویست که ترجمه ایشان بیاید. و شیوخ وی علماء هر چهار مذهب اند از بلاد متفرقه و مدن کثیره.

و با أبو الحسن بن محمد صادق الشیندی المدنی و مولوی خیر الدین سورتی بن محمد زاهد و غیرهما ملاقات کرده. تصانیف او نیز بسیارست، در «برنامج» مذکور زیاده بر یکصد مؤلف ذکر کرده ما بین المطول و المختصر بر ترتیب حروف معجم، منها: «إتحاف السیادة المتّقین بشرح أسرار إحياء علوم الدّین» در بست مجلد، و «تاج العروس فی شرح القاموس» در ده مجلد ضخام، و «أمالی شیخونیه» در چند مجلد، و «أمالی حنفیه» در یک مجلد. و غالب تصانیف او در علم حدیث و فقه و اصول و لغت و تصوّف

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۵۶

و سیر و غیرهاست، و همه نافع و مفید، قریب هفده رساله از مؤلفات ایشان نزد محرّر سطور موجودست، منها: «جزء فی طریق حدیث نعم الإدام الخلّ

» و «درّ الصّور فی تأویل حدیث أمّ زرع» «بلغه الغریب فی مصطلح آثار الحبيب» «لقط اللّثالی المتناثرة فی الأحادیث المتواترة» «أمالی

الحنفیة» «مجالس الشیخونیه» «ایضاح المدارک فی الإفصاح عن العواتک» «عقد الجمان فی بیان شعب الإیمان» «إتحاف السادة- شرح إحياء العلوم» ناتمام «القول المسموع فی الفرق بین الکوع و الکرسوع» إلى غیر ذلك.

سلطان روم نظام الدین أبو الفتح عبد الحمید خان از ایشان التماس إجازت حدیث کرده برای وی سند حدیث «الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک و تعالی»،

إلخ، مع الإجازة (الإجازة ظ) نوشته‌اند، أولها: الحمد لله الذي رفع مقام أهل الحديث مكانا عليا، إلخ. سال تحریرش عاشر شوال سنه ۱۱۹۳ هجریست، و همراهش قصیده طولانی هم در مدح وی نظم نموده این ابیات از آنجاست:

سقى الله ربعا كان لى فيه مربعا و مغنى به غصن الشيبه أينعا

و حيا مقاما كان لى فيه جيرة بهم كان كأسى بالفضائل مترعا

ألا! ورعى دهرنا تقضى بانسهم و لولا الهوى ما قلت يوما له رعا

خليلى ما لى كلما لاح بارق تكاد حصاء القلب أن تتصدعا

و أن نسمت ریح الصبا من ديارهم بكت أعينى دمعا يسائل أدمعا

عذيرى من هذا الزمان و أهله و من لى بمن يصغى بشكوى مسمعا

الآبيات. و إجازتى دیگر برای دستور أعظم سلطان أبى المظفر محمد پاشا صدر الوزراء و نظام الملك در همین سال نوشته‌اند متضمن و ردّ کتاب «دلائل الخيرات» أوله:

الحمد لله الذى دلّ على الخيرات، إلخ. وفات ایشان غالبا در مصر اتفاق افتاده بعد سنه مائتين و ألف، زیرا که «برنامج» مذکور دستخطی ایشان مورّخه سنه ۱۲۰۰ هجریست، در استقرای فقیر مثل ایشان کم کسی از علماء هند در ملک حجاز باین رفعت شان در علم و عمل و قبول سلاطین و کثرت شیوخ و تصانیف و وفور تلامذه گذشته و أجداد وی «رح» همه علماء و مشایخ و حفاظ معظم و مکرم زمان خود بودند، چنانکه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۵۷

از تراجم آنها خصوصا سید قادری و حافظ ضیاء الله بلگرامی که در «تاریخ بلگرام» مسطورست ظاهر می‌شود، و الله أعلم .

و نیز صدیق حسن خان معاصر در «أبجد العلوم» گفته: [أبو الفيض محمد مرتضى ابن محمد الحسيني صاحب «تاج العروس» - شرح القاموس] السید الواسطی البلجرامی نزیل مصر، شریف النجار، عظیم المقدار، کریم الشّمائل، غزیر الفواضل و الفضائل أخذ العلوم الثّقليّة و العقليّة فی مدینة زبید علی جماعه أعلام، منهم: السید العلّامة أحمد بن محمد مقبول الأهدل و من فی طبقته كالشیخ عبد الخالق بن أبی بکر المزجاجی و الشیخ محمد بن علاء الدّین المزجاجی. قال فی «النفس الیمانی و الروح الریحانی»: و أخذ عمن أخذ عنهم کشیخنا الوالد - رحمه الله - ثمّ توجه إلى إقليم مصر و استكمل فیها العلوم الثّقليّة و العقليّة و برع فی جمیع العلوم سیما علمی الحدیث و اللّغة، و أدرك شیوخا من أهل الأسانید العالیة و ألف التّالیف النّافعة الواسعة، و استجاز لی منه شیخنا الوالد و أجاز، و كذلك استجاز لی منه السید العلّامة عبد الله السعدی مقبول الأهدل و أجاز و استجاز منه لنفسه و لأولاد شیخنا الوالد القاضي العلّامة محمد بن اسماعیل الرّبعی و أجاز، و كتب هذه الإجازة:

### صورت اجازہ سید مرتضی زبیدی برای جماعتی

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذى أجاز على العمل الصّحيح المقبول أحسن إجازة، و وعد بوجادة ذلك يوم مناولة الكتاب باليمين وعدا لا يخلف سبحانه إنجازه و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة يسندھا عن القلب اللسان، و یرفع إسنادھا علی متن سندھا رایة روايتها التّی هی علم الإیمان، و الصّیلمة و السّیلام علی محمّد المرفوع قدره علی کلّ نبی مرسل، المطهر نسبه



الرَّكْبِ الْمَسْلُوسِ، وَ عَلَى آلِهِ وَ صَحْبِهِ الَّذِينَ قَامَتْ لَهُمْ بِمَتَابَعَتِهِ شَوَاهِدُ التَّفْضِيلِ وَ أَضْحَى مَدْرَجًا فِي إِجْمَالِ مَا شَهِدَ بِهِ كُلُّ تَفْصِيلٍ. وَ بَعْدَ، فَلَمَّا أَشْرَقَ سَبْحَانَهُ عَلَى مَنْ أَسْعَدَهُ شَمْسُ الْعِنَايَةِ، وَ جَلَّى قَلْبُهُ بِنُورِ التَّوْفِيقِ بِكَمَالِ الرِّعَايَةِ، وَ وَالَى عَلَيْهِ طَوْلَ إِمدَادِهِ عِنْدَ بَزْوِغِ هَالِلهِ وَ لَمْ يَزَلْ يَجْرِعُ فِي مَنَازِلِ الْعَزِّ إِلَى أَنْ بَلَغَ أَوْجَ كَمَالِهِ، كَانَ مِنْ أَصْدَقِ مَا صَدَقَتْ عَلَيْهِ هَذِهِ الْعِبَارَةُ؛ وَ أُخْرَى مِنْ تَنْصَرَفِ إِلَيْهِ هَذِهِ الْإِشَارَةُ، السَّالِكُ بِمَقْتَضَى التَّوْفِيقِ أَبْهَجَ الْمَسَالِكِ التَّبَوُّيَّةِ، الرَّاقِي

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٧٥٨

بِهَمَّتِهِ ذَرَى التَّحْقِيقِ فَظَفَرُ مِنْهُ الْغَايَةُ الْمَقْبُولَةُ الْمَرْضِيَّةُ، وَ تَحَلَّى بِالْفَضَائِلِ مَا أَوْضَحَ شَاهِدُهُ الدَّلِيلُ، حَيْثُ صَرَفَ أَوْقَاتَهُ النَّفِيسَةَ فِي التَّحْصِيلِ، وَ أَرْقَّ فِكْرَهُ فِي التَّفْرِيعِ وَ التَّأْصِيلِ، إِلَى أَنْ اكْتَالَ مِنَ الْمَعَارِفِ بِالْصَّاعِ الْأَوْفَى، وَ رَوَى مِنْ مَنْهَلِهَا الْأَعْذَبِ الْأَصْفَى، وَ تَفِيًّا بِظِلَالِ رِيَاضِ الْعُلُومِ بِالْمَدَدِ، وَ رَوَى حَدِيثَ الْفَضْلِ عَالِي السَّنَدِ، وَ جَاءَ مَجْلِيًّا فِي حَلِيَّةِ الْفَوَاضِلِ، مُحَرِّزًا قِصْبَ السَّبْقِ بِأَطْرَافِ الْأَنَامِلِ. أَلَا! وَ هُوَ التَّجِيبُ الْكَامِلُ، صَفَى الْإِسْلَامَ أَبُو الْإِمْدَادِ مُحَمَّدُ نَجْلِ شَيْخِنَا الْإِمَامِ الْعَلَمَاءِ قَاضِي الْقَضَاءِ عِمَادُ الْإِسْلَامِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ الشَّهَابِ أَحْمَدُ بْنُ الْمَرْحُومِ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ عَمْرِ بْنِ غَبْدَرِ الْقَادِرِ الرَّبْعِيِّ الْأَشْعَرِيِّ، وَ هُوَ زَاكِي الْحَسَبِ، عَرِيقٌ فِي النَّسَبِ، إِذْ أَمَّ جَدَّهُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ آمَنَةَ: ابْنَةُ الْفَقِيهِ الْعَلَمَاءِ مُحَمَّدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعُلُوِي، وَ قَدْ تَوَلَّى الْقَضَاءَ مِنْ أَسْلَافِهِمْ جَمَاعَةً فِي مَوْرٍ وَ الْمَهْجَمِ، وَ بَعْضُهُمْ عِنْدَ الْبَدْرِ الْأَهْدَلِ مَرْتَجِمٌ، نَفَعْنَا اللَّهُ بِبَرَكَاتِ السَّلَفِ الصَّالِحِ، وَ أَعَزَّ جَنَابَ هَذَا الْخَلْفِ الصَّالِحِ، وَ أَدَامَ التَّنْفِعَ بِهِ، وَ وَصَلَ أَسْبَابَ الْخَيْرَاتِ بِسَبِّهِ؛ آمِينَ.

وَ قَدْ دَعَاهُ حَسَنُ الظَّنِّ بِي إِذْ كَتَبَ إِلَيَّ كِتَابًا يَسْتَدْعِي فِيهِ الْإِجَازَةَ مَنَى حِرْصًا عَلَى الْإِنْتِظَامِ فِي سَلَكِ مَنْ تَحَلَّى بِمَا خَصَّتْ بِهِ هَذِهِ الْأَمَّةُ مِنَ الْإِسْنَادِ وَ التَّمَسُّكِ بِالسَّلْسَلَةِ الْمَوْصَلَةِ لِأَشْرَفِ الرُّسُلِ إِلَى الْعِبَادِ، وَ لَقَدْ ذَكَّرْنِي - حَفِظَهُ اللَّهُ - بِشَيْءٍ كَادَ أَنْ يَكُونَ نَسِيًا مَنَسِيًّا، وَ رَعِيَا لَهُ! فَقَدْ شَوَّقَنِي لَمَّا كَانَ أَمْرًا ظَاهِرًا فَعَادَ خَفِيًّا، فَقَدْ كَانَ فِيمَا غَبَرَ مِنَ الزَّمَانِ يَرْحَلُ إِلَى الْإِسْنَادِ الْعَالِي إِلَى شَاسِعِ الْبُلْدَانِ، وَ تَطْلُبِ الْإِجَازَةَ مِنْ بَعِيدِ تِلْكَ الدِّيَارِ وَ أَطْرَافِ تِلْكَ الْأَقْطَارِ، أَمَّا الْآنَ فَقَدْ زَالَ ذَلِكَ الْإِنْضِبَاطُ، وَ طَوَى ذَلِكَ الْبَسَاطُ وَ تَقَاعَدَتِ الْهَمَمُ عَنْ طَلْبِهِ، وَ رَكَتْ عَنِ السَّعْيِ فِي تَحْصِيلِ رَتْبِهِ، وَ ذَهَبَ الْمُسْنَدُونَ الْجَلَّةُ، وَ مَنْ كَانَتْ تَزْدَهِي بِوُجُودِهِمُ الْمَلَّةُ:

كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجُوجِ إِلَى الصُّفَا أَنْيَسَ وَ لَمْ يَسْمَرْ بِمَكَّةَ سَامِرًا!

وَ لَكِنْ بَقِيَ مِنْ آثَارِهِمْ بَقَايَا فِي زَوَايَا الزَّمَانِ مَمَّنْ تَحْمِلُ عَنْهُمْ خَبَايَا، وَ الْعَبْدُ - بِحَمْدِ اللَّهِ - مَمَّنْ تَرَدَّدَ إِلَى مَشَايِخِ عِلْمِ الْحَدِيثِ وَ الْإِسْنَادِ قَدِيمًا، وَ صَبَغَ بِالتَّحَمُّلِ عَنْهُمْ فِي سَاحَتِهِ أَدِيمًا، وَ قَدْ قَرَّتْ عَيْنِي بِهِ الْآنَ وَ ابْتَهَجَ خَاطِرِي بِوُجُودِ طَالِبِ هَذَا الشَّأْنِ، فَلِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ، وَ الشُّكْرُ لَهُ عَلَى سُلُوكِ هَذِهِ الْمَسَالِكِ، فَإِنَّهُ الْمَوْفَّقُ لَمَّا هُنَالِكَ،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٧٥٩

الْمَعْطَى الْمَانِعِ الْمَلِكِ الْمَالِكِ. وَ قَدْ أَجَبَتْ لِسَيِّدِنَا الْمَشَارَ إِلَيْهِ إِلَى مَطْلُوبِهِ، وَ أَسْعَفَتْهُ بِتَحْصِيلِ مَرْغُوبِهِ، وَ أَجَزَتْهُ أَنْ يَرُودَ عَنِّي جَمِيعُ مَا تَجَوَّزَ لِي وَ عَنَى رَوَايَتِهِ مِنْ مَقْرُوءٍ وَ مَسْمُوعٍ وَ مَجَازٍ وَ مَنَاقِلَةٍ وَ وَجَادَةٍ وَ كِتَابَةٍ وَ وَصِيَّةٍ وَ مَرَاثِلَةٍ وَ فُرُوعٍ وَ أَصُولٍ وَ مَعْقُولٍ وَ مَنْقُولٍ وَ مَنْثُورٍ وَ مَنْظُومٍ وَ تَأْلِيفٍ وَ تَخْرِيجٍ وَ كَلَامٍ وَ تَصَوُّفٍ وَ لُغَةٍ وَ نَحْوٍ وَ تَصْرِيفٍ وَ مَعَانٍ وَ بَيَانٍ وَ بَدِيعٍ وَ تَارِيخٍ وَ دَوَاوِينٍ وَ مَا أَلْفَتْهُ وَ خَرَجَتْهُ وَ نَظْمَتُهُ وَ نَثَرَتُهُ، بِشَرْطِهِ الَّذِي عَلَيْهِ عِنْدَ أَرْبَابِ هَذَا الشَّأْنِ يَعْتَمَدُ، وَ قَرَنْتُ ذَلِكَ بِالْإِقْتِصَارِ مِنَ الطَّرِيقِ الَّتِي رَوَيْتُ بِهَا أَعْلَى السَّنَدِ. وَ كَذَلِكَ أَجَزْتُ بِكُلِّ مَا ذَكَرَ أَوْلَادُ شَيْخِنَا الْإِمَامِ الْعَلَمَاءِ نَفِيسِ الْإِسْلَامِ سُلَيْمَانَ بْنَ يَحْيَى بْنِ عَمْرِ - حَفِظَهُ اللَّهُ وَ حَاطَهُمْ بِحَسَنِ رِعَايَتِهِ وَ لَطِيفِ كَلَامِهِ - ذُكُورًا وَ إِنَاثًا، وَ أَنَا أَسْأَلُ مِنْ فَضْلِهِ أَنْ لَا يَنْسَانِي مِنْ خَالِصِ دَعَوَاتِهِ فِي خُلُوتِهِ وَ جَلُوتِهِ، وَ أَتَوَسَّلُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِخَاتَمِ أَنْبِيَائِهِ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ أَنْ يَرْزُقَنِي وَ إِيَّاهُمْ وَ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ حَسَنَ الْخِتَامِ، آمِينَ.

فَاقُولُ: أَخْبَرَنِي مَا بَيْنَ قِرَاءَةٍ وَ سَمَاعٍ وَ إِجَازَةٍ خَاصَّةٍ وَ عَامَّةٍ مَشَايِخُنَا الْأَئِمَّةُ الْأَعْلَامُ: السَّيِّدُ نَجْمُ الدِّينِ أَبُو حَفْصٍ عَمْرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَقِيلِ الْحُسَيْنِيِّ، وَ الشَّهَابَانِ أَحْمَدُ ابْنُ عَبْدِ الْفَتَّاحِ بْنِ يَوْسُفَ بْنِ عَمْرِ الْمَجْرِي الْمَلُوءِي، وَ أَحْمَدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَوْسُفَ الْخَالِدِيِّ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدَ الشَّيْبَرَاوِيِّ، وَ السَّيِّدُ عَبْدِ الْحَيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ الْبَهْنَسِيِّ؛ خَمْسَتُهُمْ عَنْ مُسْنَدِ الْحِجَازِ عَطَاءِ بْنِ

سالم البصريّ والشَّهاب أحمد بن محمد النَّخْلِيّ. «ح» و شيخنا أبو المكارم محمد بن سالم بن أحمد الحفنيّ، عن المسند عبد العزيز بن إبراهيم الزَّيَادِيّ. «ح» و شيخنا المتفنن أحمد بن عبد المنعم بن صيام الدَّمنهوريّ، عن الشمس محمد بن منصور الأطفحيّ. «ح» و شيخنا أبو المعالي الحسن بن عليّ المدابغيّ، عن عبد الجواد بن القاسم المحلّيّ. «ح» و شيخنا المعمر السيّد محمد بن محمد التليديّ، عن أبي عبد الله محمد بن عبد الباقي الزَّرقانيّ. «ح» و شيخنا الشَّهاب أحمد بن شعبان بن غرام الرُّعَيْليّ الشهير بالسابق، قال هو - و هو أعلى بدرجته - و الزَّرقانيّ و المحلّيّ و الأصفحيّ و الزَّيَادِيّ و النَّخْلِيّ و البصريّ: أخبرنا الحافظ شمس الدّين محمد بن علاء

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٧٦٠

الدّين البابليّ؛ و زاد الزَّرقانيّ و الأطفحيّ و الزَّيَادِيّ، فقالوا: و أبو الصّياء عليّ بن عليّ الشبراملسيّ. «ح» و أخبرنا شيخنا أبو عبد الله محمد بن أحمد العشماويّ عن أبي العزّ محمد ابن أحمد بن العجميّ، عن أبيه محدث القاهرة الشَّهاب أحمد بن محمد العجميّ؛ قال هو و البابليّ: أخبرنا المسند نور الدّين عليّ بن يحيى الزَّيَادِيّ؛ عن كلّ من السندين (المسندين. ظ) يوسف بن زكريّا و يوسف بن عبد الله الأرميونيّ، كلاهما عن الحافظ شمس الدّين أبي الخير محمد بن عبد الرحمن السخاويّ. «ح» و برواية البابليّ و الشبراملسيّ؛ عن الشَّهاب أحمد بن خليل السبكيّ؛ و برواية البابليّ خاصّة؛ عن خاله سليمان بن عبد الدائم البابليّ و أبي النجا سالم بن محمد السمنهوريّ و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناويّ الشَّهاب أحمد بن محمد بن محمد بن يونس الحنفّيّ و المعمر محمد بن محمد بن عبد الله القلقشنديّ الواعظ؛ خمستهم عن نجم السّنة محمد بن أحمد بن عليّ الغيطيّ؛ عن شيخ الإسلام زكريّا بن محمد الأنصاريّ، و برواية السمنهوريّ؛ عن الشَّهاب أحمد بن محمد بن حجر المكيّ؛ عن شيخ الإسلام؛ عن عبد الحق بن محمد السنباطيّ، و برواية الواعظ أيضًا عن أحمد بن محمد السبكيّ، عن الجمال إبراهيم بن أحمد بن إسماعيل القلقشنديّ، و برواية مشايخنا البصريّ، عن عليّ بن عبد القادر الطبريّ، عن عبد الواحد بن إبراهيم الخطيب، عن الشمس محمد بن إبراهيم العمريّ، هو و الجمال القلقشنديّ و السنباطيّ و شيخ الإسلام و السخاويّ عن حافظ الأئمّة شهاب الدّين أبي الفضل أحمد بن عليّ بن محمد العسقلانيّ الشهير بابن حجر - قدس الله سرّه - بأسانيده المتفرّعة إلى أئمّة الكتب السّنة و غيرهم مما أوردها في كتاب «المعجم المفهرس» و هو في جزء حافل، و برواية عبد الواحد الخطيب أيضًا عن الجلال عبد الرّحيم بن عبد الرحمن العبّاسيّ، هو و الأرميونيّ و أبو زكريّا أيضًا عن الحافظ جلال الدّين عبد الرّحمن ابن أبي بكر السيوطيّ، بأسانيده المذكورة في معجمه.

و من مشايخي: الإمامان الفقيهان محمد بن عيسى بن يوسف الدّنجاويّ و مصطفى بن عبد السلام المنزليّ، أخذت عنهما بثر دميّاط. و هما يرويان عن الإمام أبي حامد محمد بن محمد البديريّ، عن الشَّيخ إبراهيم الكورانيّ و قریش بنت عبد القادر

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٧٦١

الطبريّ و محمد بن الشويريّ و محمد بن داود العنانيّ و المقرئ محمد بن قاسم البقريّ و أحمد بن عبد اللّطيف البشيّ؛ بأسانيدهم. و من مشايخي: سالم بن أحمد التّفراويّ و سليمان بن مصطفى المنصوريّ و أبو السّعود محمّد بن عليّ الحسنّيّ و عبد الله بن عبد الرّزّاق الحريريّ و محمد بن الطيب الفاسيّ و محمد بن عبد الله بن أيّوب التّلمسانيّ الشهير بالمنور و عليّ بن العربيّ السّقّاط و عمر بن يحيى الطحلاويّ، و غيرهم.

و ممن كتب بالاجازة إلى جماعة أجلّهم: الشَّهاب أحمد بن عليّ المينيّ الحنفّيّ - من دمشق - و عليّ بن محمّد السّلميّ - من صالحيتها - و أبو المواهب محمد بن صالح بن رجب القادريّ و محمد بن إبراهيم الطّرابلسيّ التّقيّ و محمد بن طه العقّاد و أحمد بن محمّد الحلويّ - أربعتهم من حلب - و المسند أبو عبد الله محمد بن أحمد بن سالم السّيفارينيّ الحنبليّ - من نابلس - و أحمد بن عبد الله السّنوسيّ و محمد بن عليّ بن خليفة الفريابيّ - كلاهما من تونس.

ولى غيرهم من الشّيوخ ذى الرّسوخ، الموصوفين بالصّلاح، المنتظمين في سلك ذوى الفلاح، تعمّدهم الله بعفوه و زادهم من سلسيل الجنة بعفوه. و أسانيدهم مشهورة، و في صحف السّماعات مسطورة أوزعنا الله و إيّاهم شكر نعمته، و جمع بيننا و بينهم في مستقرّ

رحمته علی بساط انسه و حضره قدسه.

و ممّا (و أمّا ما. ظ) نسب إلّی من التّألیف و التّخریج: فشرح القاموس المسمّی «تاج العروس» فی عشرة أسفار كبار، أتممته فی أربعة عشرة سنة. و «شرح إحياء علوم الدّین» أعاننی اللّهُ علی إكماله، و قد وصلت فيه إلی كتاب الصّلوّة. و «تكملة القاموس» ممّا فاته من اللّغة، لم يكمل. و «شرح حديث أمّ زرع» أحد عشر مجلسا.

و «رفع الكلل عن العلل» و «تخریج

حديث شيبتي هود

». و تخریج

حديث نعم الإدام الخلّ

. و «المواهب الجلیّة فيما يتعلّق بحديث الأوّلیّة». و «المرقاة العلیّة فی شرح الحديث المسلسل بالأوّلیّة». و «العروس المجلیّة فی طرق حديث الأوّلیّة». و «شرح الحزب الكبير» للشّاذلیّ المسمّی ب «تنبيه العارف البصير علی أسرار الحزب عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۶۲

الكبير». و «إنالّة المنی فی سر الكنی». و «القول المبتوت فی تحقیق لفظ الثّابوت». و «حسن المحاضرة فی آداب البحث و المناظرة» و «رسالة فی اصول الحديث» و رسالة فی اصول المعمی» و «كشف الغطاء عن الصّیلمة الوسطی». و «الاحتفال بصوم السّت من شوال». و «إيضاح المدارك عن نسب العواتك». و «إقرار العين بذكر من نسب إلی الحسن و الحسين». و «الابتهاج بذكر أمر الحاج». و الفیوضات العلیّة بما فی سورة الرّحمن من أسرار الصّنعّة الإلهیّة.

و «التّعریف بضروری علم التّصريف». و «العقد الثّمين فی طرق الإلباس و التّلقين».

و «إتحاف الأصفیاء بسلاسل الأولیاء» و «إتحاف بنی الزّمن فی حکم قهوة الیمن».

و «إتحاف الإخوان فی حکم الدّخان». و «المقاعد العندیّة فی المشاهد النقشبندیّة» مائة و خمسون بیتا. و «الدّرة المضيّة فی الوصیّة المرضیّة» مائتان و عشرون بیتا.

و «إرشاد الإخوان إلی الأخلاق الحسان» مائة و عشرون بیتا. و «ألفیه السّند» فی ألف و خمسمائة بیت. و شرحها فی عشرة كراریس. و «شرح صیغۀ ابن مشیش». و «شرح صیغۀ السّید البدوی». و «شرح ثلث صیغ» لأبی الحسن البکریّ و «شرح سبع صیغ» المسمّی ب «دلائل القرب» للسّید مصطفی البکریّ. و «الأزهار المتناثرة فی الأحادیث المتواترة». و «تحفۀ العید» فی کراس. و «تفسیر سورة یونس» علی لسان القوم. و «لقطة العجلان فی لیس فی الإمكان أبدع ممّا کان». و القول الصّحیح فی مراتب التّعدیل و التّجریج». و «التّحیر فی حديث المسلسل بالتّکبیر».

و «الأمالی الحنفیّة» فی مجلّد. و «الأمالی الشّیخویّة» فی مجلّدين و قد بلغت أربعمائة مجلس إلی وقت تاریخ الكتابة.

الی غیر ذلک، من رسائل منظومة و منثورة، ممّا لست أحصى أسماءها الآن.

و قد جرت السّید المشار إلیه و من ذکر معه بكلّ من ذکر إجمالاً و تفصیلاً إجازة عامّة و خاصّة.

قاله بفمه و رقمه بقلمه: الفقیر لمولاه الشّاکر لما أولاه، أبو الفیض محمد مرتضی بن محمّد الحسینیّ، نزیل مصر و خادم علم الحديث بها، غفر اللّهُ زلّه و أصلح خلله

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۶۳

و تقبّل عمله و بلغه أملّه، فی مجلس واحد من لیلة خرج المحمل الشّریف، و هی لیلة الإثنين تاسع شهر شوال سنة ۱۱۹۵، أحسن اللّهُ تمامها و أسعد عامها، و الحمد لله وحده و صلّی اللّهُ علی سیدنا محمّد و آلّه و صحبه و سلّم، و حسبنا اللّهُ و نعم الوکیل.

و وصل من السید المذكور إلى شيخنا الوالد هذا الكتاب المشتمل على شرح بعض أحواله و من أدركه من أهل الأسانيد العالية، و صورته:

بسم الله الرحمن الرحيم، و صلى الله على سيدنا محمد و آله و صحبه و سلم. أستخدم نسائم الكمائم في إبلاغ تحياتي إلى جناب ذي الفضائل من مناهل المعارف من ندى مسائله، و أستودع لمعان البوارق أمام الغوادي تسليماتي على جمال أهل الفواضل، الناهض بأعباء علوم الشريعة على كاهله من قد (توقد. ظ) كوكب فضله و أشرق، و ماس غصن شمائله فأورق، و تساوى في الثناء عليه يومه و الأمس، و أضاءت به أفلاك المكارم- و لا بدع- فإنه الشمس، مستوطن منام المجد الباذخ، مقتعد صهوة الشرف الشامخ، مشكاة العالم إذا أظلمت سبل الجهالة، ضياء العلوم إذا دارت على بدرها المنير هاله، السید الشريف الجهد العلامة العفيف، شيخنا و استاذنا السيد سليمان بن يحيى لا- زالت ربوع المكارم بحسن أنظاره تحيي، آمين. أما بعد، فقد وصل كتابكم أولاً و ثانياً و كانا مع الفرح توأمين، و قرأنا هما ففرت بمضمونهما العين و زال الغين، و ما إذا أصف و حسبي أن أفق- فالطوامير بالنسبة إلى شكره قصاصات عصفت بها الرياح و المناشير، و لو كانت طلاع. ما بين الثرى و الأثير نبذت في جوانب فيافي البطاح و أشواقى إلى مشاهدة تلك الربوع الأنيسة و مشاهدة جماله الباهي فيها مع الاستيناس بحضرات الأحاب الكرام في تلك المشاهد الزكية المأهولة، لا قدرة لى على إبراز مجملها فضلاً عن مفضليها! كيف، و قد ترادفت جيوشها و تلاطمت أمواجهها و لمعت بوارقها، و لكنى أسأل الواهب المنان كثير الجود و الإحسان أن يقدّر لى الوصول إلى تلك الديار لاجدد عهدي و انسى باولئك السادة الأبرار، فإنّ هذا القدر الذى وصلت إليه إنما هو من بركات ملاحظاتهم و أسرار مشاهداتهم، و قد اتفق أنى حرّرت الجواب (الكتاب

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٧٦٤

. صح. ظ) الذى ورد علينا سابقاً مع الكتاب المرسل إلى حضرة شيخنا المرحوم قطب المكارم السید الوجيه العیدرس و أرسلناهما معا، و فيه بيان بعض الأخبار و إفشاء نبذ من الأسرار. ثم اخبرت فيما بعد أن جواب مكتوبى (مكتوبكم. ظ) لم يصل إلى حضرتكم، قال ذلك بعض طلبه العلم الشيخ على العدينى فقلت: لعلّه خير و إنما يمنعنى من إرسال المكاتيب كثرة أشغالى و تضاعف الهموم و الأحزان بالقلب البالى التى لا يخلو الإنسان منها و لو كان فى أجل النعم. ثم الذى أخبركم ممّا منّ الله تعالى به على أنى حين وصولى إلى مصر افترست المدّة و انتهزت القعدة فأكبت على تحصيل العلوم و تكميل منظوقها و المفهوم، و تشرفت بالسماع الصحيح على مسنديها الموجودين. فمن الطبقة الأولى، و هم الذين أدركوا البصرى و التخلّى و البناء و البقرى و العجمى جماعة، و هم: الشيخ أحمد بن عبد الفتاح بن يوسف المجرى الملوّى و رفيقه فى الأخذ الشهاب أحمد بن حسن بن عبد الكريم الخالدى الجوهريّ و عبد الله بن محمّد بن عامر الشبراوىّ و الشمس محمد بن أحمد بن حجازى العشماوى و الشهاب بن عبد المنعم بن صائم الدّمهورىّ و سابق بن رمضان بن غرام الرّيعلى الشّافعيّون، و الأخير أدرك الحافظ البابلىّ و أجازه لأنّه ولد سنة ١٠٦٨ و البابلى وفاته سنة ١٠٧٨، و توفى شيخنا المذكور فى سنة ١٠٨٢ بعد وفاة شيخنا الشبراوى، فهذا الرجل أعلى من وجدته سنداً بالديار المصرية، و كان له درس لطيف بالجامع الأزهر يحضر عليه الأفراد و لم يتبته لعلّو سنده إلا القليل لاشتغالهم بأحوالهم.

ثم أدركت الطبقة و هى مضاهية للأولى و مشاركة لهم، فمنهم: الشيخ سليمان بن مصطفى المنصورى الحنفى و الشيخ حسن بن على المدابغى الشّافعى و السّيد محمّد بن محمّد التليدىّ الحسينى المالكى و عمر بن على بن يحيى الطحلاوى المالكى و القطب عبد الوهاب ابن عبد السلام المرزوقى العفيفى المالكى و عبد الحى بن الحسن الحنفى البهنسى المالكىّ و على بن موسى الحسنى المقدسىّ الحنفى و محمّد بن سالم المخفى. ثم أدركت بعد هؤلاء طبقة اخرى مشاركة لهم، و هم كثيرون.

و رحلت إلى بيت المقدس فحطت بها جماعة مسنين، و فى الرّملة و ثغريا و

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٧٦٥

او دمیاط و رسد و المحلة و سهند و المنصورة و ابو صير و دمنهور و عدة من قرى مصر سمعت بها الحديث كما هو مذكور في «المعجم الكبير» الذي ذكرت فيه تفصيل ذلك.

و رحلت إلى اسيوط و جرجان و فرشوط و سمعت في كل منها و أجازني من مدينة حلب و من مدينة فاس و تونس و سولا و تلمسا في جماعة، و أدركت من شيوخ المغاربة جماعة مسندين بمصر و غيرها. و ممن كتبت إليه أستجيز منه لى و لحضرتكم و لأخيكم السيد أبى بكر و محبنا العلامة عثمان الجبيلي: خاتمة المحدثين بمدينة نابلس من الشام الشمس محمد بن أحمد بن سالم السيفاريني الحنبلي، و ذلك في سنة تسع و سبعين و مائة و ألف فوصلت منه الإجازة و فيها أساميكم مسطرة على التفصيل في نحو كراس أخذها منى الشيخ عبد القادرين خليل المدني الذي وصل إليكم من مدة ثلاث سنوات، في ظنى الغالب أنه اجتمع بكم و أراكم هذه الإجازة. ثم إن المذكور ورد علينا من اليمن و توجه إلى نابلس و توفى هناك و بقيت الإجازة في جملة كتبه فإن اطلعت عليها و كتبت منها نسخة فيها و إن لم تطلعوا عليها فإن أسانيد الشيخ المشار إليه المجيز لكم محفوظة عندي فإن سمحت أنفسكم بالعمل بهذه الإجازة و طلبتم شيوخه أرسلت لكم ذلك. و مما من الله تعالى على أنى كتبت على «القاموس» شرحا غريبا في عشر مجلدات كوامل جملتها خمس مائة كراس، مكثت مشغلا به أربعة عشر عاما و شهرين، و اشتهر أمره جدا حتى استكتبه ملك الروم نسخة، و سلطان دار فور نسخة، و ملك الغرب نسخة، و نسخة منها موجودة في وقف أمير اللوا محمد بيك بمصر؛ بذل في تحصيله ألف ريال، و إلى الآن الطلب من ملوك الأطراف غير متناه، و اتفق أنه جاءني كتاب من السيد العلامة فخر السادة الملوك الأشراف مولانا السيد عبد القادر الكوكباني صحبه فخر السادة الأشراف السيد على الفتاوى يطلب نسخة من الكتاب فحصلت له الجزء الأخير منه و هو مشتمل على شرح الواو و الياء المسمى بالأعياء إلى آخر الكتاب، و هذا العام قد توجه به السيد المذكور إلى بلاد اليمن فإن سمح خاطركم بإرسال مكتوب إلى السيد عبد القادر المشار إليه بتحصيله

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٧٦٦

بالاستكتاب فلا- بأس، و إن قدر الله الإرسال إليكم بشيء من أوله فعلت و سأفعل إنشاء الله تعالى. ثم أذن لى بالقاهرة في درس الحديث فشرعت في إلقاء «صحيح البخارى» في مسجد شيخون بالصليبية مع إملاء حديث عقب الدرس على طريقة الحفاظ بسنده و الكلام عليه بمقتضى الصيانة الحديثية، فحررت تلك الأمالى إلى الآن فبلغت نحو أربعمائة مجلس في كل جمعة يومان فقط: الإثنين و الخميس، و قد جمع ذلك في مجلدات و نقلها الناس، و أنا إلى الآن مستمر على هذه الطريقة. و درس آخر في الشرائع الترمذى في مقام القطب شمس الدين أبى محمود الحنفى- قدس الله سره- لما وصلت إلى حديث أم زرع أملت عليه نحو سبع كرايس أو أكثر في أربعة عشر مجلسا، و نقلته الطلبة و اشتهر بينهم، و كتبت إجازة إلى غزة و دمشق و حلب و عين- تاب و آذربيجان و تونس و حرار و نادلا و دياربكر و سناد و دارفور و مدارس و غيرها من البلدان، على يد جماعة من أهلها الذين وفدوا على و سمعوا منى و استجازوا من هناك من أفاضل العلماء فأرسلت إليهم مطلوبهم، و تلك الأسانيد غالبها ما استفدنا منكم و من حضرة شيخنا المرحوم عبد الخالق بن أبى بكر المزجاجى، و لقد حصّلت لأسانيدكم شهرة في الديار المصرية و الشامية و الزومية و المغربية و أطرافها مما لا أحصى بيانه.

و الحمد لله الذى وفقنى لإحياء مراسم أشياخى و إنعاش ذكرهم على ممر الزمان، و لم أزل في مجالسى أحييها بذكرهم و أشوق الناس إلى زكى محاسنكم.

و كتبت في هذه المدة عدة رسائل ما بين مختصر و مطول، فمن ذلك: «جزء في تخريج

حديث شيبتي هود

«و جزء في تخريج

حديث نعم الإدام الخل



« و «جزء في تحقيق الصِّلوة الوسطى» و «جزء في تخريج حديث يأخذ هذا العلم من كل خلف عدوله» و «الأربعين المنتقى من العلل» للدار قطني و الكلام معه بمقتضى الصناعة و «معارف الأبرار فيما للكنى و الألقاب من الأسرار» و «جزء في تخريج حديث اسمح اسمح لك

« و «العقد المنظم في أمهات النبی صلی الله عليه و آله و سلم» و «العقد الثمين في رجال الخرقه و الذكر و الثلقين» و «الفوائد الجلیله على مسلسلات ابن عقيله» عشره کراريس و «المرقاة العلیه في شرح المسلسل بالأولیة» وضعتها على ترتيب عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۶۷

«منتهى الآمال في

حديث إنما الأعمال

« للحفاظ السَّيُوطِي، و غير ذلك ممَّا لم يحضرني حال تسطير الأحرف، و هي كثيرة. و من أعظم ذلك أنَّي شرعت في شرح كتاب «الإحياء» للغزالي و أملتة درسا فأتملت شرح كتاب العلم وحده في نحو سبعين كُراسا، و العام الماضي جاءني كتاب من عالم مكَّة و صالحها مولانا الشَّيخ إبراهيم الرَّمْزِي يطلب ما تيسَّر منه فنقل له من المسوَّدة نحو عشرين كُراسا و أرسلت إليه هذا العام و لكن بعد إرسال ذلك إليه حين التَّيْبِض زدت فيه من الفوائد المتعلِّقه به شيئا كثيرا حتَّى أن الكتاب مغاير له، و قد عزمت في هذه السَّيْنَه على إرسال ما يَبْضُتُهُ و زدت عليه ليكون الاعتماد على النُّسخة الأخيرة فإذا أرسلتم إلى مكَّة من يستكتب لكم منه نسخة فإنَّه قريب الحصول، و مع ذلك فإنِّي نويت على إرسال شرح كتاب العلم منه إلى حضرتكم السَّعيدة مع شيء من «شرح القاموس» فإن ساعدت الأقدار بحصول أمتيتي فعلت ذلك و سأفعله إنشاء الله تعالى. و هذا الشَّرح- يا مولانا!- غريب الشَّكل و الوصف، فإنَّه قد حضرت لى المواد المتعلِّقه به مالا- احصيتها كثرة و غرابه و هي مذكورة في أوَّله. ثمَّ إنه شرح ممزوج متكفَّل لبيان رموزه و نسخه و إشارات و مآخذه. و نرجو من علوِّ همتكم أن لا تنسوا تلميذكم من صالح الأدعية و بالتوفيق و الرضا و التيسير للعمل الصَّالح خصوصا إتمام هذا الشَّرح على الوتيرة المرضية. و ساعة تاريخ الجواب كنت أشرح الرِّسالة القدسيَّة و هو ثاني كتاب بعد كتاب العلم و قد بقي منه شيء قليل و سنشرع في كتاب أسرار الطَّهارة- إنشاء الله تعالى- كلَّ ذلك بركة نفسكم الطَّاهر و دعائكم الفاخر، فالبعد الظَّاهر لا عبرة به عند أرباب القلوب، و الله علَّام الغيوب. و نخبر شيخنا- أدام الله فضله علينا- أنَّ في جواب الكتاب السَّابق الَّذي لم يصل إليكم كنت أرسلت أستجيز منكم لى على سبيل التَّجديد ثمَّ لجماعة من خواصَّ أحبَّابى و الَّذين يتردَّدون على المتلقى و لهم بنا صحبة و محبة و اشتياقهم لحضرتكم شديد و إنَّما منعهم من الوصول إليكم بعد الدِّيار و كثرة الأخطار، و أرجو من فضلكم إرسال إجازة لى منكم و لمن يسمَّى بعد في هذه المحلَّة، (المجلَّة. ظ) و إذا كتبتم الإجازة في كراريس فليكتب عليها كذلك من بقى الآن بمدينة زبيد

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۶۸

حرسها الله من المسندين المعمَّرين، كلَّ ذلك بهمتكم، و يكون إرسالها على يد من يعتمد عليه من الثَّقَات، لا زلتم أهلا لإنجاح الحاجات. و هذه أسامي المجازين بعد كاتبه الفقير: معيد دروسنا السَّيِّد الفاضل أبو الصِّلاح الحسين بن عبد الرِّحمن الحسيني الشَّيخونِّي، و أبو العدل موسى بن داود بن سليمان الحنفى خطيب المسجد الَّذي أنا أقرأ فيه، و الشَّيخ الصَّالح أبو البرِّ أحمد بن يوسف الحسيني الشَّنواني، و أبو الصِّلاح يوسف بن نور الدِّين الطحلاوى المالكيَّ خطيب جامع توضون، و رضوان بن عبد الله الدِّفراوى مولى نعم و لأولاده، أبو البقاء و عثمان و محمَّد و أحمد و سلمان و نفيسة و أبو العرفان عبد الرِّحمن بن أحمد بن محمَّد الحلوانى الحنفى و لوالده المذكور و فتاى بلال الحبشى و زوجى زبيده بنت المرحوم ذو العفار الدمياطى و فتياى: سعادة و رحمة الحبشيتان، كلَّ ذلك بتصريح أساميهم تفصيلا مع ذكر ما ينبغى ذكره من اللِّطائف الإسنادية و الغرائب الحديثية و ذكر بعض الكتب من أسانيد والدكم المرحوم و مشايخكم الَّذين أخذتم عنهم، و الله يجزيكم عَنَّا كلَّ خير و يمدِّ في حياتكم و عمركم و يجعلكم ملجأ الوافدين. ثمَّ المسئول إبلاغ شريف أسلامى و تحياتى إلى حضرة سلاله المشايخ الكرام العارف بالله سيِّدنا الوجه عبد الرحمن المشرع، و قد



كنت حُرّرت له جوابا فى طىّ جوابكم و لم يتفق وصوله و إلى حضرة أخيكم و صنوكم السّيد أبى بكر و محبنا الفقيه العلّامة عثمان الجبلى، ثمّ إلى حضرة شيخنا العلّامة عبد الله الجرهمى، ثمّ إلى حضرة سيدنا الإمام العلّامة القاضى إسماعيل الرّبعى، ثمّ إلى أولاد شيخنا المرحوم عبد الخالق بن أبى بكر و إلى أولاد شيخنا المرحوم محمّد بن علاء الدّين، ثمّ كلّ من يسأل عنّا و يحويه مجلسكم السّعيد، و صلّى الله على سيدنا محمّد و آلّه و صحبه و سلّم، انتهى ما فى «النفس اليمانى و الروح الريحان».

و أقول: إنّ السّيد أصله من السّادة الواسطيّة من قصبه بلگرام، و هى على خمس فراسخ من بلدتنا «قنوج» ما وراء نهر كنك. قال السّيد العلّامة مير غلام على آزاد البلجرامى - قدّس سرّه السّامى - فى «مآثر الكرام - تاريخ بلگرام» تحت ترجمه السّيد قادرى ما تعريبه: [و من نبأه: السيد محمّد مرتضى بن السّيد محمّد بن

عِيقَات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۶۹

السّيد قادرى، حصّل الكتب العربيّة و وقّف فى حدائث السنّ لزيارة الحرمين الشّريفيّن فى سنه أربع و ستين و مائه و ألف الهجرية، و اكتسب علم الحديث الشّريف فى أماكن متبرّكة و هو نزىل زبيد اليمن فى هذه الأيام، يستند فنّ الحديث عند السّيد عبد الخالق الزّبيدى - بارك فى عمره و أولاده - التّرقّيات الدّينيّة، انتهى.

قلت: و قد أقام رحمه الله بزبيد حتّى قيل له الزّبيدى و اشتهر بذلك و اختفى على كثير من النّاس كونه من الهند و من بلجرهما، و قد ذكر فى برنامجه الذى كتبه للسّيد باسط على بن السّيد على بن السّيد محمّد بن السيد قادرى بمصر نحو من ثلاثمائة مشايخ له الذين أخذ عنهم العلم و سمّى منهم من علماء الهند و مشايخها: السّيد المحدث العلّامة محمّد فاخر بن محمّد يحيى الإله آبادى المتخلّص بالزّائر، و مسند الوقت الشيخ ولّى الله المحدث الدهلوى صاحب كتاب «حبّة الله البالغة» قال: و حضرت بمنزله فى دهلى و قد أجاز له مشايخ المذاهب الأربعة و علماء البلاد الشّاسعة و لقي السّيد أبا الحسن بن محمّد صادق السّيندى المدنى صاحب الشّروح على «الصّيحاح السيّئة» و المولوى خير الدّين السّورتى بن محمّد زاهد و غيرهما، و مؤلفاته المذكورة فى «البرنامج» تزيد على مائة كتاب، و ذكر مشايخه و كتبه فيه على ترتيب حروف الإعجام. و قد طبع كتابه «تاج العروس - شرح القاموس» لهذا العهد بمصر القاهرة لكنّ خمس مجلدات منه فقط [۱] و هو شاع فى الأمصار و بلغ إلى الأقطار، يتضح من النّظر فيه علوّ كعبه فى علم اللّغة و كونه إماما فيه، و شرحه هذا يغنى عن حمل جملة الدّفاتر المؤلّفة فى فنّ اللّغة، و قد وقع تأليفه فى علم الفقه و الحديث و اصولهما و التّصوّف و السّير، و كلّها نافعة مفيدة على اختصار فى أكثرها، و عندى منها نحو سبع عشرة رسالة.

و استجاز منه الملك الأعظم أبو الفتح نظام الدين عبد الحميد خان سلطان الرّوم لكتب الحديث، فكتب له الإجازة و سند

الحديث المسلسل المأثور المشهور «الزّاحمون يرحمهم الرحمن تبارك و تعالى»

مع غيره من الإجازات. أولها: «الحمد لله [۱] ثم طبع بعد ذلك بقية مجلداته ايضا (۱۲. ن).

عِيقَات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۷۰

الذى رفع مقام أهل الحديث مكانا عليّا» إلخ. و كان ذلك فى سنة ۱۱۹۳، و أتحف معا إلى السّلطان قصيدة نظمها فى مدحه، أولها:

سقى الله ربعا كان لى فيه مربعا و معنى به غصن الشّيبية أينعا

وحىي مقاما كان لى فيه جيرة بهم كان كأسى بالفضائل مترعا

ألا! ورعا دهرا تقضى بانسهم و لو لا الهوى ما قلت يوما له: رعا

خليلى ما لى كلّما لاح بارق تكاد حصاة القلب أن تتصدعا

و إن نسمت ريح الصّبا من ديارهم بكت أعينى دمعا يساجل أدمعا

إلى آخر الأبيات. و كتب إجازة اخرى أيضا للدّستور الأعظم أبى المظفر محمّد پاشا صدر الوزارة و نظام الملك، أولها: الحمد لله الذى دلّ على الخيرات.

و «البرنامج» المشار إليه عليه خطه بقلمه الشريف مورّخة لسنة ١٢٠٠. و كان وفاته «رح» بعد تلك السّنة، ولى منه «رح» قرابة قريبة من جهة الأخوات، يصل نسبنا إلى سيّد السّاجدين الإمام زين العابدين عليّ بن الحسين بن عليّ السبط رضى الله عنه، و ينتهى نسبه إلى زيد الشّهد بن الإمام زين العابدين السّبط، فهو شبل ذلك الأسد و نخبة أهل هذا البيت الممّجد. و إنّما أطلت الكلام فى ترجمته هذه لجهل أكثر أهل العلم عن حاله و مآله، و قد أفنى رحمه الله عمره فى اشتغال العلم و التدريس بمصر، و العلم عند الله سبحانه و تعالى انتهى.

فهذا الواسطى الزبيدى صاحب «تاج العروس» جهّدهم العاص على العلم بضرر قاطع و ناب ضرور، قد روى هذا الحديث الممنوع المحروس، البذى هو للمهتدين من أوقى الجن و أمتع التروس، فلا يعارّ فيه إلا- من حبّ الباطل فى قلبه مغروس، و لا- يشاقّ فيه إلّا جاحد أثر الحقّ من فؤاده مدروس، و لا- يحجم عن إذعانه متتبع لاحظ شطرا من الأسفار و الطروس، و لا يتلعثم فى إيقانه متصفّح أنصف إذ لا عطر بعد عروس.

### ١٧٦- أما رواية أحمد بن عبد القادر بن بكرى العجلى الشافعى

#### إشاره

حديث ثقلين را، پس در «ذخيرة المآل فى شرح عقد جواهر اللّثال» گفته:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٧٧١

[و الزم بحبل الله ثمّ اعتصم قال الله تعالى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

و .

قال صلى الله عليه وآله وسلم: إننى تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلّوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتى أهل بيتى أن اللّطيف الخبير أخبرنى أنّهما لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض، فانظروا كيف تخلّفونى فيهما، و سيأتى تحقيق ذلك .

و نیز در «ذخيرة المآل» در ذکر حديث غدیر گفته: ]

و لفظه عند الطبرانى أنّه صلى الله عليه وسلم: نزل بغدير خمّ تحت شجرة فقال: أيّها النّاس! قد نبأنى اللّطيف الخبير أنّه لن يعمر نبىّ إلّا كنصف عمر الذى قبله و إننى لأظنّ ان ادعى فاجيب و إننى مسؤل و إنكم مسؤلون فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنّك بلغت و جاهدت و نصحت، فجزاك الله خيرا. فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلّا الله و أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّ جنّته حقّ و ناره حقّ و أنّ الموت حقّ و أنّ البعث حقّ و أنّ الساعة آتية لا ريب فيها و أنّ الله يبعث من فى القبور؟ قالوا: بلى! نشهد بذلك.

قال: اللّهمّ اشهد! ثمّ قال: يا أيّها النّاس! إنّ الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه- يعنى عليّ- اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. ثمّ قال: يا أيّها النّاس! إننى فرطكم و إنكم واردون علىّ الحوض حوض أعرض ما (مما. ظ) بين بصرى إلى صنعاء، فيه عدد النّجوم قد حان من فضّه و إننى سائلكم حين تردون علىّ عن الثقلين فانظروا كيف تحلفونى فيهما، الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به و لا تضلّوا و لا تبدّلوا و عترتى أهل بيتى فإنّه قد نبأنى العليم الخبير أنّهما لن ينقضيا حتّى يردا علىّ الحوض .

و نیز در «ذخيرة المآل» گفته:

[و قد تركت الثقلين فيكم الآل و القرآن فى أيديكم

أنبأنى اللّطيف أن يتّفقا إلى ورود الحوض لن يفترقا عن زيد بن أرقم، قال: قام فىنا رسول الله صلى الله عليه وآله خطيبا بماء يدعى

خَمَا

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۷۲

بين مكة و المدينة يعنى عسفان- فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر، ثم قال: أما بعد فإنما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربى فاجيب و إنى تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحث على كتاب الله و رغب فيه، ثم قال: و أهل بيتى اذكركم الله فى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى اذكركم الله فى أهل بيتى - ثلاثا- و فى روايه: إنى تارك فيكم ما إن تمسكتكم به لن تضلوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتى أهل بيتى و لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

و فى روايه: إنى فرطكم على الحوض و إنكم تبع (تبعى. ظ) و إنكم توشكون أن تردوا على الحوض و أسألكم عن ثقلين (ثقلنى. ظ) كيف خلفتموني فيهما. فقام رجل من المهاجرين فقال: يا رسول الله! صلى الله عليه و سلم، ما الثقلان؟ قال: الأكبر منهما كتاب الله سبب طرفه بيد الله و سبب طرفه بأيديكم فتمسكوا به و الأصغر عترتى، فمن استقبل قبلتى و أجاب دعوتى فليستوص بهم خيرا، فلا تقتلوهم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم و إنى قد سئلت اللطيف الخبير فأعطاني أنهما يردا على الحوض كهاتين- و أشار بمسبتيه الكريمتين- ناصر همالى ناصر و خاذلهما لى خاذل و عدوهما لى عدو].

و نیز در «ذخیر المال» گفته:

[ذكرتكم ربى بأهل البيت لا تؤذوهم - ثلث مرّات - و لا

هكذا

رواه زيد بن أرقم رضى الله عنه فى سياق حديث إنى تارك فيكم ثم قال:

اذكركم الله فى أهل بيتى - ثلاثا-

و فى ذلك شدّة الاعتناء بهم و الاهتمام بأمرهم و التحذير من حقوقهم ما لا يخفى، و ما يذكر إلّا اولو الألباب .

و نیز در «ذخیره المال» گفته:

[تعلّموا منهم و قدّموهم تجاوزوا عنهم و عظموهم

أما التعلّم منهم فقد صحّ أنهم معادن الحكمة،

### فائدة- أهل البيت احق بالتقديم فى مواضع منها الامامة الكبرى

و صحّ فى حديث الثقلين:

«فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تعلّموهما فإنّهما أعلم منكم».

و أمّا التقديم فهم أولى بذلك و أحقّ

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۷۳

فى مواضع كثيرة، منها الإمامة الكبرى و تقديمهم فى الدخول و الخروج و المشى و الكلام و غير ذلك من امور العادات .

در «ذخیره المال» گفته:

[و إن حملت مصحفا فلا تقم لأحد من الورى إلّا لهم

لأنه يستحبّ القيام للمصحف الكريم، و قد كان صلى الله عليه و سلم يقوم لفاطمة رضى الله عنها إذا قدمت عليه و يقبل يدها و يجلسها فى مجلسه. و من الآداب المستحسنة الشرعية أن من كان المصحف الكريم بين يديه و فى حجره لا يقوم لأحد و لو كان والدا أو عالما لشرف المصحف. أمّا أولاد النبی صلى الله عليه و سلم فإنّه يقوم لهم و المصحف بين يديه حالة القيام أدبا للثقلين معا لأنّهما

لا یفترقان إلى ورود الحوض، فمن فرق بينهما بهواه و غفله فرق الله شمله في الدنيا والآخرة. أما إذا كان ترك القيام للشریف يؤذیه و ینکسر به خاطره، فالذی ینشرح له صدری أن القيام- و الحالة هذه- واجب .

و نیز در «ذخیره المآل» گفته:

[و سوف نلقاه غدا و نسال کیف فعلنا بعده و یعدل

و قد مرّ

فی حدیث خمّ أنّه قال صلّی الله علیه و سلم: أيّها الناس! إنی فرطکم و إنکم واردون علیّ الحوض حوض أعرض ما (مما. ظ) بین بصری و صنعاء، فيه عدد النجوم قد حان من فضة و إنّی سائلکم حین تردون عن الثقلین، فانظروا کیف تخلفونی فیهما کتاب الله و عترتی أهل بیتی،

فاستعدّ لهذا السّؤال جوابا سديدا في زمن الإمكان، فإنّ محلّ السّؤال أضيق مكان، و الله المستعان، و نسأله كما شرح صدورنا لمحبتهم أجمعين أن یرزقنا حسن الخلافة فیهم حتّی نرد علیه صلّی الله علیه و سلم و علیهم أجمعين .

و محامد عظیمه و مدائح فخیمه و جلال قدر و سموّ فخر و طول باع و وسعت اطلاع علّامه أحمد بن عبد القادر حسب افادات أجلّه و أكابر این حضرات بر ناظر «مناقب حیدریّه» أحمد بن محمّد بن علی بن إبراهیم الأنصاری الیمنی الشّهر بالشّروانی و کتاب «النّفس الیمانی و الرّوح الریحانی فی إجازة القضاء بنی الشّوکانی» تصنیف

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۷۴

عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى بن عمر مقبول الأهدل «و أبجد العلوم» و «تاج مكلّل من جواهر مآثر الطّراز الآخر و الأوّل» مولوی صديق صديق حسن خان معاصر؛ واضح و آشکارست. در این جا نظر باختصار بر بعض عبارات اکتفا می رود.

مولوی صديق حسن خان معاصر در «تاج مكلّل» گفته: [الشيخ العلّامة المشهور عالم الحجاز علی الحقيقة لا المجاز أحمد بن عبد القادر بن بكری العجلی «رح» ترجمه شيخ أحمد عجلی صاحب ذخیره المآل لم یزل مجتهدا فی نیل المعالی و کم سهر فی طلبها اللّیالی حتّی فاز من ذلك القدح (بالقدح. ظ) المعلی و صلّی فی محرابها و جلّی، أخذ العلوم عن آبائه الكرام و عن غیرهم من الأعلام و من مشایخه: عبد الخالق المزجاجی و أجاز له و ألبسه الخرقه، و منهم السّید إبراهیم ابن محمّد الأمير و السّید سلیمان بن یحیی، و له مؤلّفات فی التّصوّف و التّوحید و القصائد الإلهیّات و التّبویّات، و قد جمع ولده العلّامة إبراهیم من ذلك شیئا کثیرا، و لعمری لقد شاع طیب شعره و ذاع، و أطرب الطّباع، و شتّف الأسماع، شعر:

و سار به من لا یسیر مشمّرا و غتّی به من لا یغتنّی مغرّدا

و من قصائده المشهورة: «عقد الجواهر اللّثال فی مدح الآل» و قد شرحها شرحا عظیما و قرّظ علیه عدّه من العلماء، منهم السّید الجلیل علیّ بن محمّد فی مکّه المشرفه فی سنه ۱۲۰۳، قال صاحب «النّفس الیمانی»: و أجازنی إجازة مطوّلة فی الحدیث المسلسل بالأولیّه و هو

حدیث «الزّاحمون یرحمهم الرّحمن، ارحموا من فی الأرض یرحمکم من فی السّماء»

و سندھ حسن أخرجه البخاری فی الأدب المفرد عن عبد الرحمن بن بشر و أبو داود و أبو بکر بن أبی شیبّه و التّرمذی فی جامعہ و قال:

هذا حدیث حسن صحیح، و صحّحه الحاکم. قال شیخ الإسلام زکریّا الأنصاری و هو صحیح باعتبار ماله من المتابعات و الشّواهد، قال العبادي: إنّ الزّوايه فی یرحمکم بالرّفّع علی أنّ الجملة دعائیّه لا بالجزم جوابا للأمر، و بالوجهین تلقّیناه عن المشایخ انتهى. قال شیخنا: و نحن تلقّیناه عن مشایخنا بالرّفّع فقط، و هذا حدیث جلیل لأنّه لما کان بدء الخلق و أوّلّيته من تجلّی اسمه الرّحمن و کان الوجود رحمّه و نعمه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۷۵

ناسب أن يكون أول ما يقرع السمع حديث الرحمة، كما أنه أول ما قرع سمعه كلمة الإيجاد وهو أول رحمة أوتيها، ثم تكلم شيخنا على هذا الحديث وما احتوى عليه من الأسرار البديعة والحقائق العجيبة بما يليق بجلاله قدره وسعة علومه، فجزاه الله عني وعن الإسلام خيراً. قلت، عفا الله عني: وفيه دلالة على كونه سبحانه فوق السَّمَاءِ و كونه مستويا على العرش. ثم مما كتبه صاحب الترجمة في إجازته للسَّيِّد عبد الرحمن هذا النص: و أمّا لبس الخرقه الشَّريفة الَّتِي يتداولها الصَّوفيَّة و يتبرَّك بها العلماء و المتعلِّمون و الصَّالحون رجاء الدَّخول في طريقه التَّصوُّف الَّذِي هو حقيقة المتابعة للنَّبِيِّ صلعم فيما جاء به و أمر به و ندب إليه من قول و فعل و عقد، و هو حقيقة التَّقوى الَّتِي هي حلية الأولياء و يستحقُّ بها العبد الكرامة من الله تعالى، و هذا الإلباس الصَّوري من أخذه صدقا و إخلاصا أوصله إلى اللباس المعنوي المنتج للعلم اللَّدني و جميع الكرامات و المبشَّرات المنزلَّة على قلوب كلِّ على حسب استعداده بما تعطيه الحكمة و الوجود. ثم ذكر سلسلة خرقته و قال: كما ألبسه غريب الله و عاش أربعمئة عام. قلت: و في «القاموس»: دريد بن زيد عاش أربعمئة سنة و أدرك الإسلام، هذا. و مناقب الشَّيخ أحمد كثيرة و كان لا يسمع بذي فضيلة في جهة من الجهات إلَّا و تعرَّف به و استطلع حقيقة فضيلة ثم بدا له إثارة الخلوة و العزلة، انتهى.

فهذا العجيلي أحمد بن عبد القادر، عارفهم الطافح الهادر، و فردهم الفريد النادر، و جهبذهم الوحيد الذي يصدر عن رايه الصَّادر، قد روى هذا الحديث المزهر المنير كالأزهر المشرق البادر، النَّاقع ببلاله غلَّه كلِّ وارد و صادر، فطوبى لمن أبصره فأقبل عليه إقبال الرَّاكض المبادر، و مرحبا بمن رآه فأسرع إليه إسراع الحائم الحادر، و سحقا لمن عابه فنكص عنه نكوص الحائد الغادر، و بعدا لمن هابه فادبر عنه إدبار الهائم السَّادر.

### راویان قرن سیزدهم

#### ۱۷۷- أما رواية مولوى محمد مبین بن محب الله لکهنوی

حديث ثقلين را، پس در «وسيلة النجاة» گفته: [و في «الصَّواعق»: و نقل

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۷۶

الثَّلَبيّ و البغوي عن ابن عباس أنه لما نزل قوله تعالى «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» قال قوم في نفوسهم: ما يريد إلَّا أن يخشَّنا (يخشنا. ظ) على قرابته من بعده، فأخبر جبرئيل النَّبِيَّ صَلَّى الله عليه و سلم: أَنَّهُمْ أَتَهُمُوهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» الآية، فقال القوم: يا رسول الله! إِنَّكَ صَادِقٌ، فَأَنْزَلَ «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» . و

أخرج الطبراني عن الإمام زين العابدين عليه السَّلام لما جاء به أسيرا عقيب مقتل ابنيه الحسين و اقيم على درج دمشق، قال بعض جفأ أهل الشَّام: الحمد لله الَّذِي قَتَلَكُمْ و استأصلكم و قطع عرق الفتنة! فقال: أما قرأت «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؟! قال: و أنتم هم؟ قال: نعم!

و أخرج الدَّيْلَمي عن أبي سعيد الخدري أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى الله عليه و اله و سلَّم قال في قوله تعالى: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» عن ولاية على،

و كان هذا هو مراد الواحدى بقوله:

روى في قوله تعالى و قِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

، عن ولایه علی و اهل البيت لأنّ الله أمر نبيّه ان يعرف الخلق أنّه لا يسألهم على تبليغ الرسالة أجزاً إلّا المودّة في القُرْبى ، و المعنى أنّهم مسئولون: هل والوهم حقّ الموالاة كما أوصاهم النّبي أم أضاعوها و أهملوها، فتكون عليهم المطالبة و التّبعة. و من ذلك

أخرج مسلم عن زيد بن أرقم، قال: قام رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يوماً فينا خطيباً بماء يدعى خماً بين مكّة و المدينة، فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر، ثمّ قال: أمّا بعد؛ ألا أيّها النّاس! إنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني فاجيب و أنا تارك فيكم الثّقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهدى و النّور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به، فحثّ على كتاب الله و رعّب فيه، ثمّ قال: و اهل بيتي، اذكركم الله في اهل بيتي [۱]

هر گاه که این آیه مودّه نازل شد قومی در دلهای فاسد خود خیال فاسد آوردند که رسول خدا اراده کرد که از قرابت خود ما را بترساند تا من بترسم بعد از وی (ترغیب کند ما را بر قرابت خود بعد از خود. ظ). حقّ تعالی جبرئیل را فرستاد و ازین خیالات فاسد ایشان را خبر داد و آگاه ساخت رسول خدا صلّى الله عليه و آله را که این قوم تهمت می کنند ترا و آیه نازل کرد که می گویند [۱] کان فی النسخه الحاضرة بعد «اهل بيتي» قليل بياض، فليتنبه (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۷۷

در حقّ رسول خدا صلّى الله عليه و آله را که این تأکید و ترغیب مودّت قربی آیا افترا کرده است بر خدا و دروغ بسته است یا مجنونست که در حالت جنون این چنین کلمات می گوید؟! بعد نزول آیه، قوم گفتند: یا رسول الله! تو صادقی، مایان از خیالات خودها توبه کردیم، پس نازل شد «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» و آیه کریمه «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»

دالّست برینکه در روز حشر از همه بشر سؤال خواهد شد که در حقّ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب- صلوات الله علی نبینا و علیه- و اهل بیت خیر البشر چه سلوک کردید و حقوق و موالات ایشان کما حقّه بجا آوردید یا نه؟

(و آنچه. صح ظ) رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم در ادای حقوق و اطاعت و انقیاد اوامر ایشان فرموده آن را سمعاً و طاعه امتثال کردید یا تخلف نمودید؟ پس کسانی که مطابق فرموده رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم محبّت آل سید الوری نمودند حور (بحور ظ) و قصور جنان فائز خواهند شد، و هر که نعوذ بالله انحرافی از ایشان ورزید بعذاب نیران گرفتار خواهد گردید، و ازینجاست که روایت کرده مسلم از زید بن أرقم که ایستاده شد رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم روزی در میان ما در حالی که خطبه می خواند بموضعی که آنجا آبی بود، خوانده می شود آن موضع بخم- بضّم خاء معجمه و تشدید میم- یعنی در غدیر خمّ که در میان مکّه و مدینه بود، پس شکر و ثنا بجناب جلّ و علا کما هو أحرى بجا آورد و نصیحت و پند بمردمان کما هو ألیق و اولی بود داد، و بعد از آن فرمود:

أمّا بعد حمد و ثنا، بدانید و آگاه باشید ای مردمان! بدرستی که من بشرم، قریبست که بیاید مرا فرستاده پروردگار من و قبول کنم او را- مراد ملک الموتست- یعنی:

ملک الموت بیاید و من ازین عالم انتقال نمایم، لهذا بشما وعظ می کنم و می گویم که می گذارم در میان شما دو چیز نفیس عظیم، اوّل آن قرآن شریف که کتاب خداست و در آن نور و هداست، پس بگیریید و عمل کنید بأمر و نواهی آن و چنگل زنید بوی، و تحریرص فرمود بر کتاب الله و ترغیب نمود باستمساک وی، بعد از آن فرمود: دوم از آن دو چیز نفیس عظیم اهل بیت من اند، یاد می دهانم خدا را در حقّ اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود، یعنی: از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۷۸

طاعت و محبّت ایشان را شعار و دثار خود سازید. چنانچه امتثال بأحكام کتاب الله از فرضست؛ همچنین اطاعت و انقیاد اوامر اهل



بیت به جوارح و ارکان و محیّت و عقیدت و موّدت و رسوخیت بایشان بقلب و جنان واجب و فرضست. و از زید بن ثابت مرویست:

و إنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض.

یعنی کتاب خدا و آل عبا جدا از هم نخواهند شد تا که خواهند آمد نزد من بر حوض کوثر از مطیعان و متخلّفان خود خبر خواهند داد [انتهی].

و نیز مولوی مبین در «وسیله النّجاة» گفته:

[فی «المشکوة»: عن جابر، قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فی حجّته یوم عرفه، و هو علی ناقته القصواء یخطب، فسمعتہ یقول: یا أيّها النّاس! إنّی ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا کتاب الله و عترتی أهل بیتی. رواه التّرمذی.

و عن زید بن أرقم، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم: إنّی تارک فیکم ما إن تمسّکتُم به لن تضلّوا بعدی أحدهما أعظم من الآخر کتاب الله جبل ممدود من السماء إلی الارض و عترتی أهل بیتی و لن يتفرّقا حتّى یردا علىّ الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، رواه التّرمذی .

و نیز مولوی مبین در «وسیله النّجاة» گفته: [و چون از حجّۃ الوداع مراجعت فرمودند در غدیر خمّ خطبه خواندند متضمّن اظهار فضائل حضرت علی مرتضی علیه السلام.

أخرج الحاكم و أبو عمر و غیرهما، و هذا لفظ الحاكم: عن زید بن أرقم: لَمَّا رجع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم من حجّۃ الوداع و نزل غدیر خمّ أمر بدوحات فقممن، فقال: کأنی قد دعیت فأجبت إنّی قد ترکت فیکم الثّقلین أحدهما أكبر من الآخر کتاب الله تعالی و عترتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، و إنّها لن يتفرّقا حتّى یردا علىّ الحوض، ثمّ قال: إنّ الله عزّ و جلّ مولای و أنا ولیّ کلّ مؤمن، ثمّ أخذ بید علیّ فقال: من کنت ولیّه فهذا ولیّه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه .

و کمال وثوق و اعتماد و نهایت اعتبار و استناد روایات «وسیله النّجاة» از تصریح خود مصنّف در صدر آن واضح و لائحست، حیث قال فیہ بعد ذکر قصّة: [و بهذه القصّة حدانی صدق النّیّة- و أنا أضعف الخلیقة بل لا شیء فی الحقیقة، خادم العلماء

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۷۹

الرّاسخین و تراب أقدام العرفاء و الکاملین، المدعوّ بمحمد مبین، نور الله قلبه بنور الصّدق و الیقین، و رزقه شفاعة سیّد المرسلین و آلہ الطّیّین الطّاهرین علیهم الصّیلمة و السّلام من ربّ العالمین- علی أن أوّل رسالة مشتملة علی الایات النّازلة و الأحادیث الواردة فی مودّة القربی متضمّنه لیان الشّمائل و الخصائل الّتی كانت لهم فی الدّنیّا و ما ثبت بالآیات القرآنیّة و الأحادیث النّبویّة من مقاماتهم و درجاتهم الرّفیعة فی العقبی، و قد وّضح به المحدثون صحائفهم، و الأولیاء تصانیفهم، و العلماء کتبهم. فاستخر من الصّیاح بعد کتاب الله «صحیح البخاری» و «صحیح مسلم» و «صحیح التّرمذی» و الکتب الموثوقة «کجامع الاصول» لابن الأثیر و «الصّواعق المحرقة» لشهاب الدّین بن حجر المکّی و «الاشاعة فی أشرط الشّاعة» للعلوی الموسوی المدنی و «فصل الخطاب» لقدوة العرفاء خواجه محمّد پارسا النّقشبندی و «إزالة الخفاء» لرئیس العلماء و عمدة الفضلاء شاه ولیّ الله المحدث الدّهلوی و «مدارج النّبوة» للشیخ الکامل عبد الحقّ المحدث الدّهلوی و «شواهد النّبوة» لعبد الرّحمن الجامی؛ و غیرها من الکتب المعترّبة فی الأحادیث الشّریفه و القصص الصّحیحة، و جمعتها فی هذه الرّسالة، و أعرضت عن الضّعاف المتروکة و الموضوعات المطروحة، و تمسّکت بذیل العدل و الإنصاف، و تجنّبت عن مذهب البغی و الاعتساف فیما جرى بین أصحاب النّبیّ صلی الله علیه و آله و سلّم، و عملت

بحدیث «إیاکم و ما شجر بین أصحابی»،

و اقتصرت علی ما کان ثابتاً و حقّاً، و ما التفتّ إلی ما کان باطلاً و ضعيفاً، و أوردت ما کان فی کتب المحدثین من تحقیق الواجبات، و رفضت ما کان فی کتب المورّخين من الواهیات و سمّيتها ب «وسیله النّجاة فی مناقب الحضرات»، من استمسک بها فقد استمسک

بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى

و من شكّ فقد ضلّ و غوى، إن هى إلّا تذكرة لمن اتقى، سيّدكزّ من يخشى

و أرجو أن تكون بضاعتى للشّفاعه و المغفره فى العقبى، و وسيلتى للنّجاء و الفوز بالدرجات العلى انتهى.

فهذا علامتهم المبين قد أظهر الحق و أبان، و أظفر المحق و أعان، حيث روى هذا الحديث المسفر اللّمعان المبهز الومضان، فى كتابه الّذى حمى مروياته و صان؛

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۸۰

عن طعن كلّ طاعن ذى شنان، فأوضح أنّها من الجلاله و العظمه بمحلّ و مكان، و أفاد أنّها محروسه عن تطرّق الوهى و الإيهان، فلهّ عينا مبصر عاين الحقّ فدان، و أدرك الصّدق فتلقاه بالإذعان، و الويل لمن غلب على قلبه الهوى و ران، فركن إلى ما زخرفه الغرور و زيّنه الشّيطان.

### ۱۷۸- أما روايت محمد اكرام الدين بن محمد نظام الدين بن محب الحق دهلوى

حديث ثقلين را، پس در «سعادة الكونين فى بيان فضائل الحسين» گفته:

[و قاضى شهاب الدّين دولت آبادى در رساله «مناقب السّادات» در باب محبّت و مودّت اهل بيت آورده: بدانكه محبّت أولاد رسول «صلعم» از قرآن و حديث ثابت است، چنانكه فرمود او سبحانه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبَى

، ترجمه اش اين ست كه: بگو اى محمّد! نمى خواهم مزد را از شما مگر محبّت قرابتیان خود. و در «كشاف» آورده كه چون آيه نازل شد صحابه عرض نمودند كه يا رسول الله! قرابتیان تو کدام اند كه دوستى شان بر ما فرض شد؟ فرمود كه آن على و فاطمه و هر دو پسران اند. و درويست (و مرويست. ظ) كه فرمود: دوست داريد خدا را براى اداى شكر نعمت كه هر صباح بشما مى دهد، و دوستداريد مرا براى خدا، و دوستداريد فرزندان مرا از بهر من. پس هر كسى كه محبّ آن سرور باشد محبّ أولاد آن سرور نیز باشد. و نیز از «زاهدیه» آورده كه هر كه نكویی در حقّ اهل بيت رسول خدا كند خدای تعالى در حقّ وی نكوئیها كند، و نیز حديث ديگر در «كشاف» ست كه فرمود آن حضرت: آگاه باشيد ايمردمان! هر كه بر محبّت أولاد محمّد ميرد مؤمن كامل ميرد، و هر كه بر دوستى أولاد محمّد ميرد ثابت (ثابت الايمان. ظ) ميرد، و هر كه بر دوستى أولاد محمّد ميرد شهيد ميرد، و هر كه بر دوستى أولاد محمّد ميرد او را فريسند به بهشت چنانكه فريسند عروس را در خانه شوى خود، هر كه بدوستى أولاد محمّد ميرد بر روش اهل سنّت و جماعت ميرد. و نیز در «درر» آورده كه آن حضرت فرمود كه هر كه مايان را دوست دارد و تعظيم كنده (كند. ظ) دوستان مرا و أولاد مرا جاى دهد خدای تعالى

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۸۱

او را نزديك ما. درين إيمانيست به محبّت صحابه رضوان الله عليهم أجمعين، و أحاديث لا تعدّ و لا تحصي در باب دوستى ايشان اند كه ايراد آن درين رساله مناسب مقام نيست.

و نیز از «شرف النبوة» و در «درر» از على كرم الله وجهه آورده كه آن حضرت دست إمام حسن و إمام حسين بگرفت و فرمود كه هر كسى كه مرا دوست داشت و اين هر دو طفلان را دوست داشت و مادر و پدر ايشان را دوست داشت خواهد بود با من بدرجه من روز قيامت در بهشت. و نیز آورده كه آن حضرت فرمود: خنكى و خوشى باد مرا آن كس را كه در حبّ مايان و اهل بيت فوت شده يا مقتول شده در محبّت من پس او را بهشت است. و نیز از «شرف النبوة» آورده كه آن حضرت فرموده كه چهار كسان را در روز قيامت من شفيع ام اگر چه آمده باشند بگناهان تمام مردمان زمين. يكي گرامى دارنده أولاد من. دوم برآورنده حاجات ايشان. سوم پوشنده گناه ايشان.

چهارم دوست دارنده ایشان را بدل و جان. و از «مشارق» و «مصاییح» و غیره آورده که آن حضرت فرمود: در میان شما دو چیز می‌گذارم کتاب خدا و عترت خود پس اگر شما باین هر دو دست زیند گمراه بعد از من نشوید. و نیز از «کشاف» آورده که آن حضرت صلعم فرمود که اولاد ما جگر پاره مانند. و در روایت دیگر زیاده نموده که هر کسی که برخورد ما رحم نیارد و فرزند کبیر ما را وقر نسازد پس از مایان نیست.

و از «کشاف» و «شرف النبوة» آورده که حضرت علی گفت که آن حضرت فرمود:

آن کس که بر اهل بیت من ظلم نموده و ایذا بأولاد من داد جنت او را حرام باشد. و از «مصاییح» آورده که آن حضرت فرمود که: فاطمه جگر پاره منست هر کسی که او را ایذا داد پس مرا ایذا داد، و هر کسی که او را در غضب آورد مرا بغضب آورد[انتهی]. و محتجب نماند که مولوی إکرام الدین از علمای اعلام و فضلالی فخام سنیّه است.

حیدر علی فیض آبادی مولوی إکرام الدین مذکور را در جمله علمای سنیّه که لا- عن یزیداند ذکر کرده، و بر ولی الله و فرزند ارجمند او یعنی مخاطب هوشمند و تلمیذ رشید او و بحر أجاج سنیّه که نهایت نازش و افتخار بر تلفیقات و تزویقاتشان عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۸۲

دارد و آن را أعلاق نفیسه و جواهر ثمینہ می‌انگارد مقدم می‌گذارد و کتاب «سعادة الکونین» او را در ذکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین خود گردانیده بلکه آن را بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نکرده و تصریح صریح باعتبار آن که مقید اعتبار کتب مذکوره بالأولاست نموده تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزکی در دعوی خود شمرده، چنانچه در «إزالة الغین» در ذکر لاعنین یزید بعد یاد نمودن أسماء جمعی از علماء خود می‌گوید:

[و از آن جمله است شیخ عبد الحق دهلوی، و از آن جمله است فرزند ارجمند او نور الحق دهلوی، و از آن جمله است مولوی إکرام الدین دهلوی، و از آنجمله است اسوة المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله دهلوی، و از آن جمله است حجة الله علی البریه صاحب «تحفه اثنا عشریه» که در زمان متأخر؛ بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانی که قلوب مخالفین بکنهش می‌رسد نهاده است، و از آن جمله است أرشد تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین، قدس الله أسرارهم، و زاد الله أنوارهم. و از آن جمله بحر العلوم العقلیة و الاصولیة مولوی عبد العلی، أدام الله فیض تصنیفات و إحسان تعلیمه و آبائه الصالحین علی رءوس الطالبین، چنانچه کتاب «صواعق محرقه» و «شرح قصیده همزیه» و «مفتاح النجا» و کتاب «مناقب السادات» و «شرح عقائد نسفی» و «شرح مقاصد» و «تاریخ الخلفاء» و کتاب «تکمیل الایمان» و «جذب القلوب إلى دیار المحبوب» و کتاب «سعادة الکونین فی فضائل الحسنین» و کتاب «حجة الله البالغة» و کتاب «إزالة الخفا عن خلافة الخلفاء» حیث قال فیہ مصنفه کما نقل عنه أيضا لله دره: فرقه ثالثه: خوارج نهروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و أتباع ایشان که شرارت و خبث باطنی آنها أظهر من الشمس و أبین من الأمس است، و نصوص صحیحہ درباره سوء حال و خزی و نکال آنها بثبوت پیوسته، آنها بلا شبهه مطعون و مجروح‌اند، بلکه از دائره ایمان بیرون‌اند و با منافقان محشور و مقرون، و تألیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کتاب «غرة الراشدين و ذلّة الضالّین» و دیگر کتب معتبره در دعوی فقیر از شواهد مزکی توان شمرد[انتهی].

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۸۳

ازین عبارت ظاهرست که فاضل معاصر بکتاب «سعادة الکونین» احتجاج و استدلال بر مطلب خود می‌نماید و بر ذکر دیگر کتب معتبره آن را مقدم می‌گزارد و آن را مثل دیگر کتب ائمه خود از شواهد مزکی می‌داند.

و نیز در «إزالة الغین» بعد کلامی گفته: [و اگر بر این قدر اکتفا نکنی و تصریح این امر را بخلاف مؤدای «انظر إلى ما قال و لا تنظر إلى من قال»

از کلام علمای اعلام می‌خواهی اینک بر رساله «سعادة الکونین فی بیان فضائل الحسنین» رجوع کن تا دریابی که مولوی محمد

إكرام الدّین بن محمّد نظام الدین بتصریح تمام افاده این مرام فرموده و عبارتش بعد ذكر دیگر قبائح یزید پلید این ست که نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و جماعت فقط از قتل نمودن إمام همام کافر شده قطع نظر ازین معاصی، بالجمله وی مبغوض ترین مردم و مقبوح ترین خلایق نزد علمای سنت و جماعت ست، و این کار ناشایسته که وی ملعون کرده هیچکس درین امت نکرده، لعنت خدا باد بر وی و بر پیروان وی و یارانش و مددکاران وی و لشکر او از خدا و فرشتها و سائر مردمان هر زمان و هر لمحّه؛ و آنچه که از علماء ما ذکر لعن و طعن بر آن ملعون و مطعون در کتب خود ذکر کرده‌اند اگر درین جا مذکور نماید این مختصر بطول انجامد] انتهى.

فهذا اكرام الدين الدهلوی أحد علمائهم الكرام، و واحد نبلائهم الأعلام، قد أثبت هذا الحديث المشيد الدّعام، المنير الأعلام، نقلا عن بعض أساطينه المشهورين في الأنام، فلا يعمى عن الرّشد بعد وضوح الصّواب النّافی للظّلام، و غبّ ظهور الصّدق القاشع غمّة كلّ عمام، إلّا من ركن إلى الجاحدين الأغثام، و انحاز إلى الحائدين الطّغام فمالأهم على إلطاطهم الحقّ بالاهتضام، و وازرهم على إيثار الباطل بالاعتزام.

### ۱۷۹- أما رواية جمال الدين المعروف بمرزا حسن علي محدث لکهنوی

حديث ثقلين را پس در «تفريح الأحباب في مناقب الآل و الأصحاب» گفته:

[عن زيد بن أرقم، قال: قام رسول الله صلى الله عليه و سلّم و يوما فينا خطيبا بماء يدعى خمّا بين

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۸۴

مكّة و المدينة، فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر ثمّ قال: أما بعد، ألا أيّها النّاس! إنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فاجيب و أنا تارك فيكم الثّقلين أوّلهما كتاب الله فيه الهدى و الثّور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رغب فيه ثمّ قال: و أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي

، و في رواية: كتاب الله هو جبل الله من اتّبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضّلالة، رواه مسلم.

عن جابر: قال رأيت رسول الله في حجّته يوم عرفه و هو على ناقته القصواء يخطب، فسمعتة يقول: أيّها النّاس! إنّني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي، رواه التّرمذی.

عن زيد بن أرقم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: إنّني تارك فيكم ما إن تمسّكنم به لن تضلّوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، رواه التّرمذی

انتهی.

فهذا جمال الدّین محدّثهم الممجد، و مسندهم المسدّد، قد روى هذا الحديث الموزر المؤيّد، المرصّص المشيد، فنصر الحقّ بإثباته و أيّد، و وازر الصّدق فأكثر و زيّد، فالويل لجاحد كذب بالحقّ بعد هذا و فنّد، و سار في جحده الصّواب سير الهيم العنّد، و لم يدر أنّه جالب على نفسه النّكال الأليم المؤيّد، و محتقّب لأجلها الوبال العظيم المخلّد.

### ۱۸۰- أما اثبات عبد الرحيم بن عبد الكريم الصفی پوری

حديث ثقلين را پس در «منتهی الإرب» در لغت «ثقل» گفته: [ثقل - محرّكه: رخت مسافر و حشم وی، أثقال: جمع، و هر چیز نفیس و محفوظ، و منه

الحديث: إنّني تارك فيكم الثّقلين كتاب الله و عترتي

انتهی.

فهذا لصفی فوری کابرهم الصّیفی، و بارعهم الحفیّ، قد أثبت هذا الحديث الذي هو خير اسوة للمؤتسى المقتفى، و أفضل صفوة للمقتنى المصطفى، فمن آل إلى إذعانه حقًا فهو الزّاتب الوفی، و من مال إلى عدوانه فأمره ظاهر غير خفی، و الله الصّائن بلطفه عن زيغ كلّ معاند يطعن لحقده كي يشتفی، و هو الدّارع كيده في نحره

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۸۵

حتّى يضمحلّ و ينتفی.

### ۱۸۱- أما رواية ولي الله بن حبيب الله بن محب الله لکهنوی

حديث ثقلين را، پس در «مرآة المؤمنین» گفته: [الآية السادسة: قوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ . روايت کرده است واحدی که معنی آیه

«مسئولون عن ولاية عليّ و أهل البيت (ست. صح. ظ)»

، زیرا که خدای تعالی امر فرمود نبی خود را صلی الله علیه و سلم آنکه آگاه سازد خلق را بدین که سؤال نمی کند رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایشان را از (بر. ظ) تبلیغ رسالت أجری مگر مودّه در قری و موالاة ایشان حقّ موالاة چنانچه وصیت کرد ایشان را نبی خدا صلی الله علیه و سلم آیا عمل می کند وصیت را یا ترک می کند آن را (و مراد اینست که ایشان سؤال کرده خواهند شد که آیا موالاة کردند با ایشان حقّ موالاة، چنانچه وصیت کرد بایشان نبی خدا صلی الله علیه و سلم یا ضائع و ترک کردند آن را. ظ)، فیکون علیهم المطالبة و التبعة. و درین باب احادیث بسیار وارد شده‌اند.

أخرج مسلم عن زید بن أرقم، قال: قام فینا رسول الله صلی الله علیه و سلم خطيباً فحمد الله و أثنى علیه (و وعظ و ذکر، ثم. صح. ظ) قال: أما بعد، أيها الناس! إنما أنا بشر مثلكم يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأجيبه و إنّي تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فتمسّكوا بكتاب الله عزّ و جلّ و خذوا به، و حثّ فيه و رغب، ثم قال: و أهل بيتي، اذكركم الله عزّ و جلّ في أهل بيتي - ثلث مّرات - فقليل لزيد: من أهل بيته؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: بلى! إنّ نساؤه من أهل بيته و لكنّ أهل بيته من حرم الله عليهم الصدقة بعده. قال: و من هم؟ قال آل عليّ و آل جعفر و آل عقيل و آل عباس، قال: كلّ هؤلاء حرم عليهم الصدقة؟ قال نعم! و قال رسول الله عليه السلام:

إنّي تارك ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله عزّ و جلّ حبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض فانظروهم (بم. ظ) تخلفوني فيهما.

و في رواية عند الطبرانی: إنّ الله عزّ و جلّ ثلث حرّات فمن حفظهنّ حفظ الله دينه و دنياه، و من لم يحفظهنّ لم يحفظ له دنياه و لا آخرته. و قلت (فقلت. ظ): و ما هنّ؟ قال: حرمة الإسلام و حرمتي و حرمة رحمي.

و روى البخاريّ

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۸۶

عن الصّدیق قوله: يا أيها الناس! ارقبوا محمّد صلی الله علیه و سلم في أهل بيته.

أی احفظوه فيهم فلا تؤذوهم.

و قال صلی الله علیه و سلم: استوصوا بأهل بيتي خيراً فإنّي اخاصمكم غدا و من أكن خصمه أخصمه دخل النار. و أنّه قال: من حفظني في أهل بيتي فقد اتّخذ من عند الله عهداً.

و قال صلی الله علیه و سلم: أنا و أهل بيتي شجرة في الجنّة و أغصانها في الدّنيا، فمن شاء اتّخذ إلى ربّه سبيلاً.

و قال صَلَّى الله عليه و سلم: في كلِّ خلف من امتي عدول من أهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف الضَّالِّين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين، ألا! و إِنَّ أئمتكم و فدكم إلى الله عزَّ و جلَّ فانظروا لمن (من. ظ) توفدون. و شاید که وجه تسمیه کتاب الله و عترت طاهره رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم بالثقلين از آنکه «ثقل» بفتح ثاء مثله در لغت شیء نفیس و مطهر و محفوظ را می گویند، و بلا- شبهه هر دو مصون و مطهر و محفوظ و نفیس اند، زیرا که معدن علوم دینی و مخزن أسرار حکمی و عملی و شرعی هستند، و همین موجب حث رسول خدا صَلَّى الله عليه و سلم مردمان را باقتدا و تمسک و تعلّم از ایشانست.

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة أهل البيت.

و بعض گفته اند که نامیده شده اند أهل بيت و کتاب الله بثلثین؛ برای ثقل رعایت حقوق ایشان. ثمّ الذين وقع الحثّ عليهم منهم (منه. ظ) إنّما هم العارفون بكتاب الله و سنّة رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم إذ هم الذين لا يفارقون الكتاب على (إلى. ظ) الحوض، و يؤيده

قوله: لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم.

و تميّزوا بذلك عن بقيّة العلماء لأنّ الله أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و شرفهم بالكرامات الباهرة و المزايا المتكاثرة، و العلم عند الله العزيز العلام.

و نیز مولوی ولی الله در «مرآة المؤمنین» در سیاق روایات حدیث غدیر گفته: [و فی «الصّواعق المحرقة».

عن الطبرانی و غیره بسند صحیح أنّه صَلَّى الله عليه و سلم خطب بغدير خمّ تحت شجرات فقال: أيّها النّاس! قد نبأني اللطيف الخبير (أنّه.

صح. ظ) لا- يعمر نبی إلّا نصف (عمر. صح. ظ) الّذى يليه من قبله و إنّی لأظنّ أنّی اوشك أن ادعى فاجيب و إنّی مسئول و إنکم مسئولون، فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنّک قد بلّغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيرا. فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلّا الله و أنّ محمدا عبده و رسوله و أنّ جنّته حقّ و ناره حقّ و أنّ الموت حقّ و أنّ البعث حقّ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۸۷

بعد الموت و أنّ السّاعة آتیة لا ريب فيها و أنّ الله یبعث ما (من. ظ) فی القبور؟ قالوا: بلی! نشهد بذلك، قال: اللهمّ اشهد! ثمّ قال: یا أيّها النّاس! إنّ الله مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه فهذا مولاه- یعنی علیا- اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه ثمّ قال: أيّها النّاس! إنّی فرطکم و إنکم واردون علی الحوض، أعرض ممّا بین بصری (إلى. صح. ظ) صنعاء، فيه عدد النّجوم قد حان من فضة و إنّی سائلکم حين تردون علیّ عن الثّقلین، فانظروا کیف تخلّفونی فیهما، الثّقل الأكبر کتاب الله سبب طرفه بيد الله تعالی و طرفه بأيديکم فاستمسکوا به لا تضلّوا و لا تبدّلوا و عترتی أهل بيتی فإنّه قد نبأني اللطيف أنّهما لن ینقضیا حتّی یردا علیّ الحوض.

و کمال جلالت و اعتماد و عظمت و استناد مرویات و مأثورات «مرآت المؤمنین» از افادات خود مصنّف در اوّل و آخر کتاب واضح و لائحست.

مولوی ولی الله در اوّل «مرآة المؤمنین» گفته: [و بعد، فهذه أحاديث مشتملة على مناقب أهل البيت النبوی و العتره الطّاهرة المصطفویّة من الكتب المعترّبة من الصّیاح و التّواریخ متبها على أسامی الكتب معرضا عن الضّعاف المتروکة عند علماء الحديث مقتصرًا على ما تواتر من الأحاديث أو اشتهر أو من الحسان و جعلته وسيلة الوصول إلى جناب الرّسول صَلَّى الله عليه و سلم بوساطة أهل بيته و الانسلاک فی سلك محيّيهم المبشّرين بالدّخول فی الجنان معه صَلَّى الله عليه و سلم فهي (فهو. ظ) وسيلة النّجاة و مناط الشّفاعه، و سمّيناه «بمرآة المؤمنین فی مناقب آل سيد المرسلین» ربّنا! تقبل منّا و اجعلنا من زمرة المتمسّکین بحبل التّوفيق و الهدایة



إِنَّكَ أَنْتَ الْمَجِيبُ وَبِيَدِكَ التَّوْفِيقُ، فَعَلَيْكَ التَّوَكُّلُ وَبِكَ الْإِعْتَصَامُ، وَنَرْجُو مِنْكَ خَيْرَ الْإِحْتِمَامِ بِحَرَمَةِ النَّبِيِّ وَآلِهِ الْغُرِّ الْكَرَامِ .  
و نیز ولی الله در آخر [۱] «مرآة المؤمنین» بعد ذکر مآخذ این کتاب گفته: [۱] در نسخه اولی از «مرآة المؤمنین» این مطلب بعبارت عربی مذکورست، و هذه صورته: (و اقتصرت على ایراد عباراتهم بألفاظها من غير ترجمه و تغییر، و تركت الاحاديث الموضوعه عند هؤلاء و ضعيفه الاسناد و المتروكة عندهم، و لم ألفت الى التواريخ الغر المعبّرة لما فيها من كثرة الروايات بلا تصحيح و سند، فهذه منتخب الصحاح التي هي أصح الكتب بعد كتاب الله) (؟؟؟؟ ن).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۸۸

[و در مقام استنباط بر ایراد عبارات کتب مذکوره بألفاظها من غير تغییر و ترجمه اکتفا نموده شد، و بطرف أحاديث موضوعه یا ضعيفه نزد مصنفین آنها بیشتر التفات نکردم، و بالفرض اگر تعرض بعضی از آن واقع شده باشد بر تضعیف آن نص و تصریح نموده شد تا کسی را مقام اتهام و مجال نسبت افترا و بهتان باقی نماند.

غرض که این رساله منتخب کتب صحاح که در آن هیچ وجه مجال ریب و اشتباه نیست از افضال إلهی و تأیید ایزدست .  
فهذا ولی الله عالمهم الملی، المحرر عندهم للفضل الباهر الجلی، قد روى هذا الحديث الرفیع العلی الثمین الغلی، فألزم حجة على کلّ عدوّ ولی، و أنار محجته لكل من یبصر نوره و یجتلی، فلا یحید عنه إلّا الجاحد البری عن التثبت و الخلی، و لا یضلّ عنه إلّا المعاند الطّافح بحقه الممتلی، و لا یطعن فيه إلّا مارق یفصم عری الإیمان و یفتلی، و لا یقدح فيه إلّا مارد یصرم أسباب الدّین و یختلی.

## ۱۸۲- أما روایت مولوی محمد رشید الدین خان دهلوی

حدیث ثقلین را، پس در رساله «الحقّ المبین فی فضائل اهل بیت سیّد المرسلین» گفته: [و صاحب «صواعق محرقه» در مبحث آیه اولی از آیات فضائل اهل بیت اطهار گفته: ]

و فی روایه اخرى: و الذی نفسى بیده لا يؤمن عبد بى حتى یحبّنى و یحبّ ذوی القربى، فأقامهم مقام نفسه،  
و من ثمّ صحّ أنّه

قال: إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم به (بهما. ظ) لن تضلّوا كتاب الله و عترتي،  
و ألحقوا به أيضا فی قصه آیه المباهله «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ»

الآیه، فغدا التّبی محتضنا الحسين، آخذا بيد الحسن، و فاطمه تمشی خلفه، و علی خلفها و هؤلاء أهل الکساء، و هم المراد فی آیه المباهله كما أنّهم المراد من جمله المراد بآیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ  
، فالمراد بأهل البيت فيها و فی کلّ ما جاء فی فضلهم أو علی (فی ظ) فضل الآل أو ذوی القربى جميع آله، و هم مؤمنو بنی هاشم و المطلب انتهى.

و نیز رشید الدین خان در رساله «حقّ مبین» گفته: [و قاضی مالکی که از أئمّه کبار فنّ حدیث ست در کتاب «شفا» فصلی علیحده برای تعظیم و توقیر اهل بیت

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۸۹

معقود نموده است، در آن می فرماید: [و من توقيره و برّه و برّ آله و ذریّته و أمّهات المؤمنین أزواجه، كما حضّ عليه السّلام و سلکه السلف الصّالح، قال الله: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ  
، الآیه، و قد قال الله تعالى: وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ ، الآیه.

عن زید أرقم، قال: قال رسول الله صلعم: أنشدكم الله أهل بيتي - ثلثا - قلنا لزید:

من أهل بيته؟ قال: آل علي و آل جعفر و آل عقيل و آل عباس، و قال: إني تارك فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

و قال: صلعم معرفة آل محمد براءة من النار، و حب آل محمد جواز على الصراط، و الولاية لآل محمد أمان من العذاب.

قال بعض العلماء: معرفتهم معرفة مكانهم من النبي، فإذا عرفهم بذلك عرف وجوب حقهم و حرمتهم بسببه، انتهى.

و جناب قدوة المحدثين و سيّد المسندين حضرت شاه وليّ الله محدث دهلوی در «قرّة العینین فی تفضیل الشّیخین» در فضائل حضرت علی می فرماید: از آن جمله ست قول آن حضرت صلعم در غدیر خم:

كأني دعيت فأجبت و إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله و عترتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض، ثم قال: إن الله عزّ و جلّ مولاى و أنا وليّ كلّ مؤمن.

ثم أخذ بيد عليّ فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه.

و معنى این حدیث وجوب محبّت أهل بیت ست و اعتقاد بفضائلشان و تعظیم و تبجیل ایشان انتهى کلام الفاضل الرّشید.

و نیز رشید الدینخان در رساله «حقّ مبین» گفته: [و صاحب «مفتاح النّجا» در «نزل الأبرار بما صحّ من مناقب أهل البيت الأطهار» می فرماید:

أخرج مسلم عن زید بن أرقم رضی الله عنه: قام رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يوما فينا خطيبا بماء يدعى خما بين مكة و المدينة، فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكّر، ثم قال: أما بعد، ألا- يا أيّها النّاس! إنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فاجيب و إني تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به، فحث على كتاب الله و ربّغ فيه، ثم قال: و أهل بيتي.

و نیز می فرماید:

أخرج أحمد و ابن جرير و الحاكم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۹۰

عن أبی ذرّ الغفاری رضی الله عنه أنّه قال و هو آخذ بباب الكعبة: سمعت النّبی يقول: ألا! إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح، من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك.

و نیز می فرماید: و

أخرج الحاكم عن عبد الرحمن بن عوف قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم أيّها النّاس! إني فرط لكم و إني اوصيكم بعترتي خيرا و موعدكم الحوض.

و أخرج عن أبی هريرة أنّ رسول الله، صلّى الله عليه و سلّم قال: خيركم خيركم لأهلي من بعدى.

و نیز می فرماید: و

أخرج أحمد و الترمذی عن عبد المطلب بن ربيعة قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: و الله لا يدخل قلب امرء إيمان حتّى يحبّكم لله و لقرايتي

انتهی کلام الفاضل الرّشید.

و نیز رشید الدین خان در «حقّ مبین» گفته: و [علّامه تفتازانی در «شرح مقاصد» می فرماید: [فإن قيل: قال الله تعالى: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

قال النَّبِيُّ صَلَّعُمْ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي

، و

قال صلعم: أنا تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به و أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي اذكركم الله في أهل بيتي، و مثل هذا ليشعر بفضلهم على العالم وغيره. قلنا: نعم، لا تصافهم بالعلم والتقوى مع شرف النسب، اه .

و نیز مولوی رشید الدین خان در «ایضاح لطافه المقال» گفته: [قوله: مجرّد روایت حدیث دلیل اعتقاد راوی بمقتضای این حدیث نمی باشد، إلخ. أقول: تفوّه باین کلام بعید از شأن مخاطب عالیمقام ست بچند وجه، أوّل آنکه: مولانا دلداری علی - ر - در «صوارم» بجواب عقیده هفدهم باب الهیات «تحفه» فرموده اند: پس تأمل نمایند آیا عاقلی تجویز می کند که امامیه با وجود اینکه راکب سفینه اهل بیت اند و پیروان اخبار و آثار عترت طاهره با وجود روایت نمودن ایشان چنین اخبار و احادیث بلا ضرورت داعیه در باب حقّ تعالی تجویز بدا بمعنی لغوی خواهند کرد، انتهى ما أردنا نقله.

پس بر نسق ارشاد هدایت ایجاد ایشان گزارش می کنم که آیا عاقلی تجویز می کند که اهل سنت با وجود اینکه متشبّث بثقلین اند و بحکم

حدیث «إِنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَثَمَةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۹۱

تمسّک را بعترت طاهره مثل تمسّک بقرآن لازم می دانند و حکم بوجوب محبّت اهل بیت اطهار مثل محبّت سرور ابرار می نمایند؛ با وجود روایت نمودن ایشان اخبار و احادیث فضائل حسنین را که بدرجه متواتر معنوی رسیده اند بلا ضرورت داعیه بل با وجود ورود احادیث حرمت بغض ایشان اعتقاد مضمون روایات وجوب حبّ این حضرات نداشته باشند] انتهى.

فهذا رشيد الدين، عمدة أحبارهم الجلّة، و أسوء كبارهم المؤيدين بزعمهم للملّة، قد أثبت هذا الحديث الموزر لقاطبة البراهين و الأدلّة، و حقّق هذا الخبر المزرى بنوره سنا الأقمار و الأهلّة، فلا يجترى على الغضّ منه إلّا الواغر الذی به من الضّغن و الشّئنان شرّ علّة، و لا يقدم على الغمز فيه إلّا الخاسر المشتري لنفسه الهوان و الصّیغار و الدّلّة، و لا يسترىب فى تثبته إلّا من عثر به الآراء المزلّة، و لا يرتاب فى تحقّقه إلّا من تاهت به الأهواء المضلّة.

### ۱۸۳- أما اثبات عاشق عاليخان لکهنوی

حدیث ثقلین را، پس در «ذخیره العقبی فی ذکر فضائل أئمة الهدی» گفته:

[الحق، چنین دلیری و جرأت خاصّه همین حضرات ست که دروغ گویم بروی تو و إلّا مثل آفتاب روشن و هویداست که سرمایه نازش و افتخار فرقه حقّه همین رکوب سفینه اهل بیت و تمسّک بحدیث ثقلینست، و هو لا یوجد فی غیرهم انتهى.

فهذا عاشق عاليخان زبده أكابرهم الأمجاد، المعروفين بالجلالة في أهل هذه البلاد، قد أثبت هذا الخبر الرفيع العمد، الرزين السناد، الهادي بنوره إلى مناهج السداد، الزافع للمستهددين به أعلام الرّشاد، المورى لأجلهم من الهدى كلّ زناد، المتألّق المتشعشع لهم كالكوكب الوقّاد، فیا لله و لعصبه أهل الجحد و العناد، المؤثرين للعصبيّة و المراء و اللّداد، كيف يهيمون في كلّ واد، ثم لا يحصلون في هيمانهم على طائل و مراد.

### ۱۸۴- أما رواية شيخ حسن عدوی حمزای معاصر

حدیث ثقلین را، پس در «مشارك الأنوار فی فوز أهل الاعتبار» گفته: [و أمّا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۹۲

بیان ما ورد فی أهل بیته علی العموم صلی الله علیه و سلم و ذریتهم و بیان أن صلتهم تكون صلة لرسول الله صلی الله علیه و سلم - اعلم (فاعلم. ظ) و ففقا لله و إيتاک لخدمه أهل بیته صلی الله علیه و سلم أن الله قد أمرنا علی لسان نبیه بالموده لأهل بیته بقوله: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

. و من أفراد المودّة و الصلّة زیارتهم مقدّمًا لهم علی غیرهم متوسّلاً بهم إلى شفاعة جدّهم.

قال المحقّق ابن حجر: أخرج الدیلمی مرفوعاً: من أراد التوسّل و أن يكون له عندی يد أشفع له بها يوم القيامة فليصل أهل بیتي و يدخل السّرور عليهم.

قال: و أخرج الإمام أحمد فی مسنده عنه صلی الله علیه و سلم: إنّي أوشك أن أدعی فاجیب إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزّ و جلّ حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بیتي و إنّ اللطيف أخبرني أنّهما لن يتفرّقا حتّى يردا علی الحوض، فانظروا بما ذا تخلفوني فيهما.

و فی رواية: إنّما أهل بیتي فيكم كمثل سفينة نوح، من ركب فيها نجى و من تخلف عنها غرق.

قال: و فی رواية صحّحها الحاكم علی شرط الشيخين: النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق و أهل بیتي أمان لأمتي من الاختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلّفوا فصاروا حزب إبليس. اه.].

و نیز در «مشارك الأنوار» گفته: [قال - یعنی السیوطی - فی رسالته المسماة «بالعجالة الزبنيّة فی السلالة الزبنيّة»: و

قد أخرج مسلم و النسائي عن زيد بن أرقم، قال: قام فينا رسول الله صلی الله علیه و سلم خطيباً فقال: اذكركم الله فی أهل بیتي - ثلاثاً - فقیل لزيد بن أرقم: و من أهل بیته؟ فقال: أهل بیته من حرم عليهم الصدقة بعده قيل:

و من هم؟ قال: آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عبّاس .

و علو مقدار و سموّ فخار حمزای عالی تبار و جلالت منزلت و رفعت مرتبت «مشارك الأنوار» بنابر افادات أجله كبار و أمثال أخبار بر متتبع خود این تصنیف جلیل الآثار؛ در حیز خفا و استتار نیست.

حمزای در همین کتاب «مشارك الأنوار» در ذکر فاطمه بنت الحسین علیه السلام گفته: [و يعجبني مدحا فی حضرتها و آل البيت علی العموم الذين شيدوا الدين و صاروا فی الاهتداء بهم كالتجوم قول الهمام الفاضل الإمام الكامل ولدنا الشيخ أحمد المالكي

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۹۳

لقبا الشافعي مذهبا الأبياري بلدا، أفاض الله عليّ و عليه من سحائب برکاتهم و أمّدي و إياه من نفائس إمداداتهم. و سبب نظمه هاتيك الدّر و نشره نفائس عرائس الغرر أن الفاضل المذكور لما أطلع علی کتابي هذا عند تأليفه فأعجبه حسن سبكه و تصنيفه، حيث وّشّح بذكر ما لآل البيت من المآثر و رّشّح بذكر نسبهم و ما لهم من المناقب و المفآخر، تشوّق إلى مدحهم تشوّق المحبّ إلى الوصال، و تشوّف إلى ذكر مآثرهم تشوّف الرّاجي إلى بلوغ الآمال، و جعل يتخيل فی نظمه أن کتابي هذا عروس فی حلل المحاسن يختال (تختال. ظ) و يصفه بأوصاف حميدة قد نسبحت علی غير مثال، و طفق يسامرها مسامرة المحبّ للحبيب و قد غابت العواذل و نامت عين الرقيب، و هذا ما قال أصلح الله لي و له الحال و المال:

لآل البيت عزّ لا يزول و فضل لا تحيط به العقول

و إجلال و مجد قد تسامى و قدر ما لغايته وصول

و فی التّزليل بالتّطهير خصّوا و مدحتهم بها شهد الرّسول

لهم عزم و سلطنة و جاه و دام لهم من الله القبول

سيوف فی الأعادي فانتكات و سطوتهم لها رعب مهول

بدور الدّین مهما قد تجلّت تکاد الشّمس من خجل تزول  
 زکوا أصلا بنسبتهم و لكن يطيب الفرع ما طابت اصول  
 و کیف القول فی قوم أبوهم له جبریل فی الدّنیا رسول  
 معاذ الله أن أخشى نکالا ولی فی حبّهم باع طویل  
 أليس عظیمه المقدار منهم و إني فی محبّتها دخیل  
 هی النّبویّة العظمی و تدعی بفاطمه إذا همّ یجول  
 علی کلّ الوری فضلت بعزم إلیه الغیر لیس له سبیل  
 فإمداداتها فی الکون عمّت ولی منها بها حظّ جزیل  
 علیک بها إذا ما اشتدّ کرب و أسقاک الردی خطب جلیل

فإني كلما عظمت خطوبی و آلی الکرب عني لا یحول عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۹۴  
 و ناضلنی الزّمان و راش نبلا و رام به علی ضعفی یصول  
 أوّم رحابها فیزول ما بی و یأتی ما به یشفی الغلیل  
 و لیس لفضلها حصر و لكن بمدح جنابها یرجى القبول  
 و لو أني ملأت الکون مدحا لکنت مقصّرا فیما أقول  
 و لکنی رأیت عروس فکر لأفئدة الأفاضل تستمیل  
 تحاکی الشمس مهما قد تبدّت و تزرى بالقنا مهما تمیل  
 و تکشف عن لثام مخدّرات مقنّعه و لیس لها وصول  
 و تفصح عن ضمیر القول مهما تحاوله بأبدع ما تقول  
 و تنشّد مدح آل البیت جهرا و فی کلّ العلوم إذا تجول  
 تخزّ لها المسامع ساجدات و ترکع خشیة منها العقول  
 لها فی معضلات العلم قول له الایات تشهد و الدّلیل  
 لها وعظ یذیب اللّب رعبا و یحنو صبوّه منه الملول  
 إذا «مشارق الأنوار» تدعی فحسبک ذلک الذّکور الجمیل  
 فقلت لها، و قد أسرت فوادی و جسمی من محبّتها نحیل  
 و قد دارت بکأس الرّاح صرفا علینا فانتشت منّا العقول:  
 إلی من تنسبی؟ قالت: لمولی همام فاضل خبر جلیل  
 هو العلّامة العدویّ کنز وال معارف من له الباع الطویل  
 توّسل بالنّبیّ و آل بیت عسی بهم یكون له القبول  
 و أهدانی لهم فعذبت لفظا و بی للحقّ قد وضح السبیل  
 فلا زالت له الأیام طوعا و ذاک العزّ باق لا یزول  
 علی خیر الأنام و آل بیت صلاة الله ما هبت شمول  
 و صلّی الله علی سیدنا محمّد النّبیّ الامّیّ و علی آله و صحبه و سلّم .

و چون کتاب «مشارق الأنوار» بمزّات عدیده در بلده مصر بچاپ رسید و بتقریظات ادباء آنجا محلّی گردیده و خود مصنّف نیز

بعضی از آن تقریظات را در

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۹۵

خاتمه کتاب مع دیگر مضامین مفیده ذکر کرده؛ لهذا آنچه متعلق بمرام در آخر نسخه حاضره مطبوعه مرقوم و مزبورست در این جا منقول و مسطور می شود، و هذه صورة ما فی آخر النسخة المشار إليها: [حمدا لمن أشرفت شوارق نفحات إرشاده بمشارك الأنوار، و ازدهرت بوارق لمعات إمداده بروائق الأسرار، و صلاة و سلاما على نبیه النبیہ ختام الأنبياء، و على آله و صحبه و عصابه أهل بيته الأصفياء. أما بعد، فلما تم طبع هذه الرسالة، و أینع طلع وضعها التّضيد بأجمل حاله، على ذمّه ذی المآثر السّیّیة و المفاخر الجلیلة الجلیة، عین أعیان الأفاضل، و بهجة أرباب الفضائل، حضرة المولى الأمجد الشّیخ منصور أحمد؛ لا برح قدره سامیا، و بدر مجده فی مطالع السّعد راقیا؛ أنشد لسان الحال مورّخا مع قصوره عام الکمال:

هذه مصر معدن للزّقائق کم أرتنا بطبعها کلّ شارق  
أبرزت فی الوری نفائس کتب هی فی بابها کنوز الدّقائق  
سیما ما انتقاءه حبر البرایا ذو المزایا العدوی بحر الحقائق  
جمّ نفعا و جلّ وقعا فکلّ للتّدانی إلى معانیه شائق  
کم أبانت مشارق الفضل منه نفحات الإرشاد بین الخلائق  
فکساها القبول ثوب جمال و غدا سوق سومها و هو نافق  
فتصدّى لطبعها الآن حبر سیّد ماجد جمیل الخلائق  
هو منصور الذی طاب أصلا و سما سابقا على کلّ سابق  
فاجتل الحسن من سناه و أرّخ: رونق الطّبع قد حلا بالمشارك

۱۲۸۵/۳۵۶ ۱۱۲ ۱۴۳ ۶۷۴ و هذه صورة تقریظ البارع الأذیب و السّیّد الحسیب النّسیب المرحوم الشّیخ محمّد شهاب الدّین مشتملا على تاریخ طبعه فی المرّة الاولى: قال الفقیر محمّد بن إسماعیل شهاب الدّین مصحّح دار الطباعة سابقا: نحمدک الله اللّهم یا ربّ المشارق على ما أولیت من التّعم، و نشکرک لما أسدیت من فضلك الأعم، و نصّلی و نسلم على من ختمت بمسک

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۹۶

ختامه الرّسالة، و محوت بأنوار هدايته غياهب الضّلالة، و أنزلت عليه فی کتابک العزیز قولک: فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ ، و قولک: وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ

اللّهم! فصلّ و سلّم عليه و على آله المنتمین إليه و صحابته الأجلاء البررة، و عصابه أهل بيته المطهّرة ما ذرّ شارق و لاح بارق. و بعد، فإنّه قد ساعدت العناية بصدور الأوامر السّنیة الجلیة على مقتضى إرادة الحضرة السّعيدة العلیة بطبع الكتب الثلاثة الّتی تصدّت نفحاتها لإرشاد المرید، و أبانت مشارق أنوارها من طالع هذا الکواکب السّعيد؛ طلبا لنشر الذی انطوت عليه من الثّمرات و الفوائد، و رغبا فیما يتعلّق به من الصّیالة و العوائد؛ کیف لا! و الذی ولع بتألیفها و شغف بجمعها و تصنیفها علّامه عصره و زمانه و فهامه وقته و أوانه جامع أشتات العلوم و رافع ألوّیه المنطوق و المفهوم، و هو حضرة مولانا الأجل الشّیخ حسن العدوی، فسح الله له فی مدى الأجل، و لما كان هذا الكتاب الجلیل آخرها طبعاً، و كانت نتیجه تمامه قد استکملت حملا و وضعاً، حیث - أجرى - حفظه الله - تصحیحه على یدیه حسب ما هو المرغوب فیهِ لیدیه؛ جاء بحمد الله على أجمل الوجوه، كما كان جنابه یأمله و یرجوه، و عند ذلک أنشأت ناظما و انشدت و قلت مورّخا و أجدت:

مجلی البدور «مشارق الأنوار» و الزّوض مجنی الزّهر و الأنوار



یا صاح! طب نفسا فقد نلت المنی بنفیس درّ فی عقود دراری  
 حدّث عن البحر اللّباب بما تشا و انقله عن صلّه و عن بشار  
 لله من یجلو بحلو حدیثه کاسا یدیر بها عتیق عقار  
 تبدو المعانی فی بدیع بیانه شمسا و لم تحجب بغین توارى  
 یحلو امتداحی فیہ إذ هو سکر تقوی حلاوته لدى التکرار  
 هنّت یا عدوی! هاجرت العدی حیث العلی و التک بالانصار  
 ألّفت أسفارا لنشر علومها فی الکوّن تطوی شقّه الأسفار  
 تنشئ لنا تحفا علیل نسیمها یروی الشّذا عن صحّه الأخبار

عمّت منافعها الأنام و خصّصت بالسّر من یرعی جوار الجار عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۷۹۷

بینت فیہ أهل بیت نبینا و نظمت درّا فی سلوک نضار  
 و هدیت إرشادا إلی نفحاتهم و فتحت کنز مطلسم الأسرار  
 ظعنوا مذ الحجاج شتّ شملهم و تفرّقوا کالقطر فی الأقطار  
 فمشّرّ و مغزّب منهم و من هم سادّه حلّوا بهدی الدّار  
 و غدت مداقن بعضهم مجهولّه فبدت معالمها لدى الزّوار  
 و إذا ملیک الملک ساعد عبده نفدت أوامره علی الأحرار  
 هذا سعید الدّهر مفرد عصره من مصره افتخرت علی الأمصار  
 حیث اجتلاها و هی روضه بهجّه تزهو و فیها نزهه الأبصار  
 صدرت مکارم فضله بالطبع إذ وردت علیه جلیله المقدار  
 من رام مجلاها بتاریخ: یجد مجلی البدور «مشارق الأنوار»

۲۸۹/۱۲۷۳ ۶۴۱ ۲۴۳ ۸۲۱۷

جوزیت بالإحسان یا حسن الثّنا حتّی تنال شفاعه المختار  
 و لك القبول مدى الزّمان مکمّلا ببلوغ عمرک أطول الأعمار  
 ما طاب مسک ختامنا نفحا و ما بلغ التّهایه فی سراه ساری

بسم الله الرحمن الرحیم. نحمدک اللّهم یا من فتحت بمشارق أنوار نبیک معضلات العلوم، و محنت بنفحات إرشاده من فیض الفضل  
 ذوی المعارف و المفهوم (الفهوم: ظ).

و نصّلی و سلّم علی صفوه خلقک سرّک الجامع الدالّ علیک، و رسولک الأعظم القائم لک بین یدیک، الذی أبرزت من نور جماله  
 جمیع الخلق و الأكوان، و علی آله و أصحابه الذین أشرق بمشارق أنوارهم کلّ قاص و دان. و بعد، فیقول جامعہ أسیر ذنبه و راجی  
 عفو ربّه: الفقیر؛ حسن العدویّ الحمزویّ، غفر الله له و لأحابیه المساوی: لّما کان من أعظم المنن الرّبانیّه و المواهب الرّحمانیّه: تبلیغ  
 السنّه المحمّدیّه لنیل مبلغها الدرجه العلیّه مثل أجر من عمل بها من سائر الأئمّه المحمّدیّه تفضلا من

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۷۹۸

ذی المواهب اللّدیّه؛ من الرّحمن و تکرّم علی العبد الدّلیل، و وفّق و تفضّل لجمع هذا الكتاب الجلیل الذی حوی من حسن السّیئه و  
 صحیح الأخبار ما ینوف عن ثلثه آلاف خلاف الآثار، لا سیما و قد وشّح بذكر ما لآل البيت من المآثر و رشّح بذكر نسبهم و ما لهم  
 من المفخر، و کان ذلک هو الغرض الحامل لی أولا علی تصنیفه، و کنت اقدم رجلا و أوخر أخرى مع تسويف الوعد بتألیفه زیاده

عن نحو نصف سنه لما أرى في نفسي من القصور، وإني لست أهلاً -لأن يكون مني تأليف و ظهور، ولكن لما كنت مولع القلب بزيارة آل بيت المصطفى، فكان عين الظهور في حب الخفا، وذلك أني لما توقفت مع من طلب مني تأليف هذا الكتاب لبيان كيفية الزيارة وما يطلب من الآداب، وكان الطالب لذلك لأهل البيت من أعيان الأحباب، ومن المتوسدين آناء الليل و أطراف النهار بهاتيكم الأعتاب؛ أذن لي مناما من كريمه الدارين بالشروع فيه إجابة للطالب، فشرعت فيه محبا أن أكون منتظما في سلك خدام حديث رسول الله و أهل هذه المناقب، فلعل و عسى بالحب و التشبه يكرم الطفيلي في ساحة الكرام، لما ورد: من تشبه بقوم فهو منهم، كما نقله الحافظ ابن حجر في كتابه «بلوغ المرام»، و لما من الله بإتمامه شغفت به قلوب المحبين و الإخوان، و انتشر في سائر الاقطار و البلدان؛ غير أنه من كثرة تداول أيدي الكتاب نقصوا من ألفاظ الأحاديث ما يخل بالمعاني، فكنت في حزن من عدم تمام بلوغ الأمانى، فاتفق في سنه اثنتين و سبعين في شهر ربيع الآخر أن قدم إلى مصر الأواحد الهمام العلامة السيد أبو النصر اليافي الخلوئي من الشام لزيارة أهل بيت النبي عليه الصلوة و السلام و مرید التوجه إلى بيت الله الحرام و لم يكن بيني و بينه معرفه و لا سماع قبل هذا الأوان، فاتفق أن رأى الكراس الأول من «مشارك الأنوار» بيد بعض الإخوان، فأخذه و طالعه و أمعن فيه النظر و أعطاه لصاحبه بعد المطالعه، و بعد ذلك بنحو ثلثه

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٧٩٩

أيام جلس بالمقام الحسيني و شرذمه من أعيان العلماء معه يحدّثهم و البشر يتلأأ من وجهه نورا، حيث أكرمه الله بضيافته للإمام الحسين و زاده حبوراً برويته مناما سيد الأنام عليه الصلوة و السلام جالسا مع ولده الحسين في هذا المقام، و الحسين جالس متواضع بين يديه و بيده الكراس الذي طالعه من «مشارك الأنوار» يتلوه عليه، و أفضل الخلق على الإطلاق يقول: «مقبول! مقبول!» فلما أخبر الأستاذ الرائي من معه من الأفاضل الفحول أفادوه أن هذا الكتاب تأليف جديد و صاحبه موجود الآن، فحضر عندي بعض الأحبة ممن كان جالسا مع الاستاذ من الإخوان و بشرني بتلك الرؤيا، فحصل عندي من السرور ما لا أستطيع أن اكيفه من الحبور، فقامت مسرعا إلى لقاء هذا الاستاذ في المقام، فقبلت يده و سمعت منه ما رأى تلذذا بسماع رؤيه سيد الأنام، و كان إذ ذاك أستاذنا السيد الذهبي جالسا في المقام، فأخبرته بما حدّثني به هذا الإمام، فزادني سرورا بأنّه يصير لهذا الكتاب شأن كبير إذ هو بالقبول حقيق و جدير، فما كان بعد ثلثه أشهر إلّا و تحقّق مدلول الرؤيا بصدور أمر الداورى الأعظم و الخديوى المبجل المفخّم للمحافظة بأن يطبع خمسمائة نسخة من هذا الكتاب مع كتابي «الإرشاد» و «النفحات» لكثرة الطلاب، و بعد تمام الطبع للكتب الثلاثة تناولها أهل المدن و الأقطار بالقبول، و كان ذلك سرّ

قول المصطفى عليه السلام: «مقبول! مقبول!»

و لما فرغت الطبعة الاولى و كثر الطلب «لمشارك الأنوار» من بعض المدن و الأقطار شرعت بأن يطبع منه ألف نسخة حبا في نشره و قد هيأت أسبابه و لاحت علامات بشره، فطبع و تمت بحمد الله في هذا اليوم العظيم تفضّلا من اللطيف الخبير العليم، و لما كان الاستاذ أبو النصر مشغوبا بحب هذا الكتاب لما رآه يتلى بين يدي المصطفى في ذلك المقام المهاب، أنشأ قصيده مشحونه بمدح المؤلف و التأليف، فجاءت على نمط حسن و وجه لطيف، فأحببت أن أضعها الآن في الطبعة الثانية خاتمة للكتاب ترغيبا لطالبيه و تذكرة لاولى الألباب، و الله أرجو أن يمنّ بتمام القبول، إذ هو خير مسئول و مأمول، و قد قال عليه الصلوة و السلام:

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٨٠٠

المؤمن من سرّته حسنته و ساءته سيّئته، و عطايا الرحمن لا تتوقّف على طاعة و لا إحسان. نسألك اللهم أن تجعل سيّئاتنا سيّئات من أحببت، و لا تجعل حسناتنا حسنات من أبغضت، و هي هذه:

شمس المعارف من ورا الأستار يزغت بفضل مشارق الأنوار  
و غدت بحلى الحسن تجلى و البهاء إلى ذوى الألباب و الأبصار  
تسقى لمن يهوى جمال وصالها من راحها المختوم بالأسرار  
و تفيض من بحر المواهب حكمه و بدائعا لروائق الأفكار  
فيها انتشق يا صاح! من نفحاتها من طيب الأنفاس فىء الأسرار  
لكنها محجوبة أسرارها عن سائر الثّقاد و الأغيار  
ما افتضّ مسك ختامه غير الذى لمحتة أهل البيت بالأنظار  
فلقد دعاه الحبّ صدقا فيهم فلذاك اضحى منهم بجوار  
حسن الفعال صفاته ملكية و النفس منه زكية (ذكية. ظ) الأعطار  
استاذنا العدوئى حجّه مالك صدر الشريعة بل أمير وقار  
ذو همّة عليا يجلّ قليلها عن أن يحاط به و ليث ضارى  
شيخ الشريعة و الحقيقة، كيف لا و لقد كسى من سنّه المختار  
حلل المودة و المحبة و الثنا أبدا و زين بالعطاء المدرار  
بحر من العلم اللدنى فيضه من عالم الأرواح و الأسرار  
للّه جامع أزهر فلقد حوت روضاته من طيب الأزهار  
لا غرو للعدوى أن يبدى لنا ما عنه قد قصرت يد الأخيار (الأخبار. ظ)  
فوداد آل البيت دوما شأنه فاضت عليه مواهب الغفار  
أبدت لنا المكنون تحقيقاته و بها أزال غشاوة الأبصار  
قد شوق الأحباب فى آل الذى منه فخار الرّسل و الأخيار  
و أفادنا طرق الوصول إليهم أنعم بها من نعمه و فخار  
نفحاته أبدت لنا سزا غدا فى يوم عاشوراء و الاذكار عبقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۰۱  
قل للذى قد جاء ينكر فضله: قصّر! فذاك يجلّ عن إنكار  
من أين للخفاش يبصر للسنا و يرى ضياء «مشارق الأنوار»  
هذا مقام دونه نجم السهى و ينال بالتوفيق و الأنظار  
ما ذا أقول بمدحه و كماله قد جلّ عن نظمي و عن أشعارى  
لا زال نورا يستضىء به الورى متعاقبا بتعاقب الأعصار  
مادام ربّ العالمين مرقيا لحبيبه المخصوص بالأسرار  
فعليه مئى ألف ألف تحية و الآل مع أصحابه الأخيار  
و التابعين و كلّ من لاذوا بهم حبا لآل السيّد المختار  
ما قال منشيها لها أرخ: و دم بالطّيع فاق مشارق الأنوار  
۱۱۴۵۰ ۶۴۱ ۲۷۵/۱۲۸۹ و قال بعض المحيّن السيّد أحمد الأبيارى:  
أ عروس فكر أم شمس نهار؟! و أنيس لفظ أم نفيس درارى؟!  
و كمال حسن نفائس فكريّه أم ذا جمال عرائس الأفكار!؟

و سنا الفضائل أشرقت أنواره أم لاح ضوء «مشارك الأنوار»؟!  
 بهر العقول جمالها و كمالها فزهت بحسن الطبع ذات وقار  
 آياتها شهدت لها بفضائل جلت و سل من سامع أو قارى  
 أثنت على العدو باريها بما هو أهله، قد حل صنع الباري  
 جمع الفضائل و المعالي و التقى فغدا وحيدا ليس فيه ممارى  
 و له تأليف إذا ما شمتها نزهت وحدته عن الأنظار  
 لا سيما هذا الكتاب فإنه طبعاً؛ أرق من التسييم السارى  
 أثنى على آل النبى بمالهم فى الدين و الدنيا من الآثار  
 و مزار فاطمة به بنت الحسى ن بدا لنا كالشمس وسط نهار  
 و الفاضل الصبان غير مصرح فى كتبه أبداً بذكر مزار عبقات الانوار فى امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۰۲  
 و لذاك مذ نظر العزيز نصوصه قد شاد مسجدها بكل فخار  
 إن كان فى الدنيا مؤلفه انتمى لا شك فى الأخرى يفز بجوار  
 فالله عوده الجميل بحبه آل النبى الطيب المختار  
 صلى عليه الله فى ملاء العلاء و الآل و الأصحاب و الأخيار  
 ما قال الأبيارى فيه مورخاً أكرم بطبع «مشارك الأنوار»  
 انتهى.

۲۶۱۱ ۸۳ ۶۴۱ ۲۸۹/۱۲۷۵ فهذا الحمزاوى المالكي صاحب «المشارك» نابهم الموصوف بالماثر الملتمة الشوارق، قد روى هذا الحديث المسبتين كالعارض المتهلل البارق، المستير كالبدر المتألق الشارق، فلا ينحرف عنه إلّا الجاحد اللّاحد المارق، و لا ينصرف عنه إلّا الحائد المائد الفارق، و لا يغضّ منه إلّا من خاض فى لجج العدوان كالغائر الغارق و لا يغمر فيه إلّا من تاه فى بوادى الطغيان كالعائر الخارق.

### ۱۸۵- أما رواية شيخ سليمان بن ابراهيم المعروف بخواجه كلان الحسينى البلخى القندوزى

حديث ثقلين را، پس در «ينابيع المودة» فصلی خاصّ برای حديث ثقلين و حديث غدیر معقود نموده روایات کثیره و سیاقات غزیره این دو حديث شریف نقلاً عن أسفار علمائه العظام و أساطينه الفخام وارد فرموده، و نحیف در این مقام ألفاظ و سیاقاتی که متعلّق بحديث ثقلين می باشد بطرز التقاط از آن نقل می نمایم.

پس باید دانست که شيخ سليمان بلخی در «ينابيع المودة» گفته: [فصل

حديث الثقلين و حديث الغدير: فى «صحيح مسلم» حدثني زهير بن حرب و شجاع ابن مخلد، جميعا عن ابن عيينة (عليه. ظ) قال زهير، حدثني إسماعيل بن إبراهيم، قال حدثني أبو حيان، حدثني يزيد بن حيان، قال: انطلقت أنا و حصين بن سبرة و عمر (عمرو. ظ) بن مسلم إلى زيد بن أرقم، فلما جلسنا إليه قال حصين: لقد لقيت يا زيد خيراً كثيراً: رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و سمعت حديثه،

عبقات الانوار فى امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۰۳

و غزوت معه، و صليت خلفه؛ حدثنا يا زيد! ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه و سلم. قال: يا بن أخى! و الله لقد كبرت سنّى و قدم عهدى و نسيت بعض الذى كنت أعى من رسول الله صلى الله عليه و سلم، فما حدثتكم فاقبلوا و مالا فلا تكلفونيّه. ثم قال: قام

رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما فينا خطيبا بماء يدعى خَمًا بين مَكَّةَ والمَدِينَةِ، فحمد الله وأثنى عليه وعظ وذكر، ثم قال: أما بعد، ألا أيها الناس! فإنما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربِّي فأجيب و أنا تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به. فحث على كتاب الله ورغب فيه، ثم قال: وأهل بيتي، اذكركم الله، في أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي. فقال له حصين: ومن أهل بيته؟ يا زيد! أليس نساؤه من أهل بيتي؟ قال: نساؤه من أهل بيته ولكن أهل بيته من حرم الصدقة بعده.

قال: ومن هم؟ هم آل علي وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس. قال: قلت: كل هؤلاء حرم الصدقة عليهم؟ قال: نعم! حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة، قال حدثنا محمد بن فضیل، وحدثنا إسحاق بن إبراهيم، قال: أنبأنا جرير؛ كلاهما عن أبي حنيفة بهذا الإسناد نحو حديث إسماعيل، وزاد في حديث جرير: كتاب الله فيه الهدى والنور، من استمسك به وأخذ به كان على الهدى ومن أخطأه ضلّ. مسلم: حدثنا محمد بن بكار بن الزيان، قال: حدثنا حسان بن إبراهيم، عن سعيد - وهو ابن مسروق - عن يزيد بن حيان، عن زيد بن أرقم، قال: دخلنا عليه فقلنا: لقد رأيت خيرا، لقد صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وصليت خلفه، الحديث بنحو حديث أبي حيان غير أنه قال: ألا! وإنني تارك فيكم الثقلين أحدهما كتاب الله عز وجل هو حبل الله من اتبعه كان على الهدى ومن ترك كان على ضلالة وعترتي أهل بيتي. وفيه: فقلنا:

من أهل بيته؟ نسائه؟ قال: إيم الله! إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلّقها فترجع إلى أبيها وقومها. أهل بيته صلى الله عليه وسلم: أصله وعصبته الذين حرموا الصدقة بعده. و در همین فصل گفته:

[الترمذی فی باب مناقب أهل البيت: حدثنا نصر بن عبد الرحمن الكوفي، قال: حدثنا زيد بن الحسن عن جعفر بن محمد عن أبيه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۰۴

عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجته يوم عرفه وهو على ناقته القصواء يخطب، فسمعتة يقول: أيها الناس! إنني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي.

وفي الباب: عن أبي ذر وأبي سعيد وزيد بن أرقم وحذيفة بن أسيد أيضا أخرجه محمد بن علي الحكيم الترمذی في كتابه «نوادير الاصول» بلفظه الترمذی حدثنا علي بن المنذر الكوفي، قال: حدثنا محمد بن الفضيل، قال: حدثنا الأعمش عن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري. والأعمش أيضا عن حبيب بن ثابت (أبي ثابت. ط) عن زيد بن أرقم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إنني تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي ولن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

أيضا

أخرج هذا الحديث أبو إسحاق الثعلبي في تفسيره بسنده عن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري وفي «نوادير الاصول»: حدثنا أبي (نصر بن علي. ط) قال: حدثنا زيد بن الحسين (الحسن. ط) قال: حدثنا معروف بن بوز (خربوذ. ط) المكي عن أبي الطفيل عامر بن واثله عن حذيفة بن أسيد الغفاري رضي الله عنه قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع خطب فقال: أيها الناس! إنه قد أنبأني اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبي إلا مثل نصف عمر النبي الذي يليه من قبل، وإنني أظن أني يوشك أن ادعى فاجيب وإنني فرطكم على الحوض وإنني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الأكبر كتاب الله عز وجل سبب طرفه بيد الله تعالى وطرف بأيديكم فاستمسكوا به ولا تضلّوا ولا تبدّلوا وعترتي أهل بيتي فإنه قد أنبأني اللطيف الخبير أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

و نیز در آن گفته: [و فی «مودّة القربى»:

عن جبير بن مطعم رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني أوشك أن ادعى فأجيب و إني تارك فيكم الثقلين كتاب ربنا و عترتي أهل بيتي فانظروا كيف تحفظوني فيهما].  
و نیز در آن گفته: ]

و فی مسند أحمد بن حنبل: حدثنا ابن نمير، حدثنا  
عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۰۵

عبد الملك بن سليمان (أبي سليمان. ظ) عن عطية العوفي عن ابن (أبي. ظ) سعيد الخدري رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني أوشك أن ادعى فأجيب و إني قد تركت فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا الثقلين أحدهما أكبر من الآخر أما الأكبر كتاب الله (فكتاب. ظ) حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي، ألا إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.  
قال ابن نمير: قال بعض أصحابنا عن الأعمش: قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: انظروا كيف تخلفوني فيهما.

و فی «زيادات المسند»: قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: حدثني أبي، قال: حدثنا أسود بن عامر، قال: حدثنا إسرائيل بن (عن. ظ) عثمان بن المغيرة عن علي بن ربيعة، قال: لقيت زيد بن أرقم و هو داخل على المختار و خارج من عنده فقلت: له أنت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إني تارك فيكم الثقلين؟ قال: نعم!

عبد الله بن أحمد في «زيادات المسند» قال: حدثني أبي، قال: حدثنا أسود بن عامر، قال: حدثنا شريك عن الركين عن القائم (القاسم. ظ) بن حسان عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض أيضا، رواه عبد الله بن أحمد عن أبي سعيد الخدري و عن زيد بن أرقم.

ابن المعازلي الشافعي بسنده عن ابن امرأة زيد بن أرقم عن زيد بن أرقم قال: أقبل النبي صلى الله عليه وسلم من مكة في حجة الوداع حتى نزل بغدير الجحفة و خطب، قال: أيها الناس! أسألكم عن ثقلتي كيف خلقتوني فيهما، الأكبر منهما كتاب الله سبب طرفه بيد الله تعالى و طرفه بأيديكم فتمسكوا به و لا تضلوا و الآخر منهما (عترتي. صح. ظ). ثم أخذ بيد علي فرفعها فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قالها ثلاثا.  
أيضا:

موفق بن أحمد الخوارزمي عن الأعمش، قال: حدثنا حبيب بن أبي ثابت عن أبي الفضيل (الطفيل. ظ) عن زيد بن أرقم قال: نزل النبي صلى الله عليه وسلم بغدير خم فقال فيه: إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله و عترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فأنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. ثم أخذ بيد علي و قال: من كنت مولاه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۰۶  
فعلي مولاه، و من كنت وليه فهذا وليه. ثم قال. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت: أنت سمعت هذا؟ قال: ما كان هناك أحد إلّا و قد رآه بعينه و سمعه بأذنه.

التعلي في تفسيره بسنده عن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: أيها الناس! إني تركت فيكم الثقلين إن أخذتم بهما لن تضلوا أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي، ألا و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض .

و نیز در آن گفته: ]

و فی المناقب عن أحمد بن عبد الله بن سلام عن حذيفة بن اليمان رضى الله عنه، قال: قال بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الظاهر ثم أقبل بوجهه الكريم إلينا فقال: معاشر أصحابي! أوصيكم بتقوى الله و العمل بطاعته، و إني ادعى فأجيب و إني تارك فيكم



الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوْا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَتَعْلَمُوا مِنْهُمْ وَلَا تَعْلَمُوا هُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

عن عطاء بن السَّيَّائِبِ عَنْ أَبِي يَحْيَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: خُطِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنِّي مُقْبُوضٌ أَقُولُ لَكُمْ قَوْلًا- إِنْ عَمِلْتُمْ بِهِ نَجُوتُمْ وَإِنْ تَرَكْتُمُوهُ هَلَكْتُمْ: إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي وَعَتَرْتِي هُمْ خَاصَّتِي وَحَامَتِي، وَإِنَّكُمْ مُسْتَوْلُونَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَتَرْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوْا فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا. وَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَطَلْحَةُ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَ سَعِيدٍ (سعد. ظ) بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ: هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ إِنَّكُمْ لَنْ تَضَلُّوْا إِنْ اتَّبَعْتُمْ وَ اسْتَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا؟ قَالُوا:

نعم!

انتهى (ما فى. صح. ظ) المناقب .

و نيز در آن گفته: [و روى حديث الثَّقَلَيْنِ أمير المؤمنين عليّ و الحسن بن عليّ عليهما السَّلَام و جابر بن عبد الله الأنصاري و ابن عباس و زيد بن أرقم و أبو سعيد الخدريّ و أبو ذر و زيد بن ثابت و حذيفة بن اليمان و حذيفة بن أسيد و جبير بن مطعم و سلمان الفارسيّ رضى الله عنهم. أيضا رواه الأئمة من أهل البيت عن آبائهم عن جدّهم أمير المؤمنين

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٨٠٧

على عليهم السَّلَام. و عن جابر و أبي ذرّ و أبي سعيد الخدريّ رضى الله عنهم. و لنورد ما فى «جواهر العقدين [١]» للشَّريف السَّمهودى المصرىّ العلّامة فى بلاد مصر و الحجار مصنّف «تاريخ المدينة المنورة النبويّة» على صاحبها آلاف الآلاف التَّحِيَّةُ وَ التَّصْلِيَةُ: الرَّابِع- ذَكَرَ حَتَّى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَئِمَّةَ عَلَى التَّمَسُّكِ بَعْدَهُ بِكِتَابِ رَبِّهِمْ وَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِمْ.

عن زيد بن أرقم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوْا بَعْدَى أَحَدِهِمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلُ مَمْدُودٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهَا. أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ

و قال: حسن غريب. و

أَخْرَجَ أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ، وَ لَفْظُهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أَدْعَى فَاجِبٍ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلُ مَمْدُودٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنََّّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا بِمَا تَخْلَفُونِي فِيهِمَا. وَ أَخْرَجَهُ أَيْضًا الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ وَ أَبُو يَعْلَى وَ غَيْرُهُمَا وَ سَنَدُهُ لَا بَأْسَ بِهِ. وَ أَخْرَجَهُ الْحَافِظُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ الْعَزِيزِ (بن. صح. ظ) الْأَخْضَرُ فِي «مَعَالِمِ الْعَتَرَةِ النَّبَوِيَّةِ» وَ ذَكَرَ فِيهِ طَرِيقَهُ وَ ذَكَرَ حَدِيثَ «صَحِيحَ مُسْلِمٍ» عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ الْمَذْكُورِ فِي هَذَا الْكِتَابِ آتِفا. ثُمَّ قَالَ: (وَ أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ فِي «الْمُسْتَدْرَكِ» مِنْ ثَلَاثِ طَرِيقٍ، وَ قَالَ فِي كُلِّ مِنْهَا «إِنَّهُ صَحِيحٌ عَلَى شَرَطِ الشَّيْخَيْنِ وَ لَمْ يَخْرُجْ». صح. ظ) وَ لَفْظُ الطَّرِيقِ الْأَوَّلِ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ نَزَلَ غَدِيرَ خَمٍّ (أَمْرٌ بِدَوْحَاتٍ فَقَمَّتْ. صح. ظ) ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: كَأَنِّي دَعَيْتُ فَأُجِبْتُ وَ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَتَرْتِي فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مُوَلَايَ وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ. وَ لَفْظُ الطَّرِيقِ الثَّانِي قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضَلُّوْا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا، وَ هُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي وَ عَتَرْتِي. وَ لَفْظُ الطَّرِيقِ الثَّلَاثِ: إِنِّي تَارِكٌ [١] قَدْ شَوَّشَ الْمُصَنِّفُ فِي نَقْلِ الْإِحَادِيثِ عَنْ «جَوَاهِرِ الْعَقْدَيْنِ» مَشْوَشًا عَظِيمًا، كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ أَمَعَنَ النَّظَرَ، فَلْيَعْلَمْ (١٢. ن).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٨٠٨

فیکم الثقلین کتاب اللہ و أهل بیته و إنَّهما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض. و اخرجه الطبرانی و زاد: سئلت ربّی ذلک لهما فأعطانی فلا تقدّموہما فتهلکوا و لا تقصروا عنہما فتهلکوا و لا تعلّموہم فإنّہم اعلم منکم.

و روى الحافظ جمال الدّین محمّد بن یوسف الزّرندی المدنی فی کتابہ «نظم درر السّیّطین» حدیثا و لفظہ: روى زید بن ارقم قال: اقبل رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و سلّم یوم حجّۃ الوداع فقال: إنّی فرطکم علی الحوض فانکم (و إنکم. ظ) تبعی و إنکم توشکون أن تردوا علیّ الحوض فاسئلكم عن ثقلیّ کیف خلّفتونی فیہما. فقام رجل من المهاجرین فقال: ما الثقلان؟ قال: الأكبر کتاب اللّٰہ سبب طرفہ بید اللّٰہ و طرفہ بأیدیکم و الأصغر عترتی، فتمسکوا بہما، فمن استقبل قبلتی و أجاب دعوتی فلیستوص بعترتی خیرا، فلا تقتلوہم و لا- تقہروہم و لا- تقصروا عنہم و إنّی قد سئلت لهما اللّٰطیف الخیر فأعطانی أن یردا علیّ الحوض کھاتین- و أشار بالمسبّحتین- ناصرہما لی ناصر و خاذلہما لی خاذل و ولیّہما لی ولیّ و عدوّہما لی عدوّ.

و فی الباب زیادة علی عشرين من الصّحابة. و

أخرجه ابن عقدة فی الموالاة و عن حذیفہ ابن أسید الغفاری قال: لَمَّا صدر النَّبِیُّ صلی اللّٰہ علیہ و سلّم من حجّۃ الوداع قال علی المنبر: یا أيُّها النَّاسُ! إنّی مسئول و إنکم مسئولون، فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنّک قد بلّغت و جہدت و نصحت، فجزاک اللّٰہ خیرا. فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلاّ اللّٰہ و أن محمّدا عبده و رسوله و أن جنته حقّ و ناره حقّ و البعث بعد الموت حقّ قالوا: بلى نشهد بذلك. قال: اللّٰہمّ اشهد! ثمّ قال: أيُّها النَّاسُ! إنّ اللّٰہ مولای و أنا مولیّ المؤمنین و أنا أولىّ بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه فهذا علیّ مولاه، اللّٰہمّ وال من والاه و عاد من عاداه، ثمّ قال: إنّی فرطکم و إنکم واردون علیّ الحوض حوض أعرض من ما بین بصری إلى صنعاء فیہ عدد النجوم قدحان من فضّة و إنّی سائلکم حين تردون علیّ عن الثقلین فانظروا کیف تخلّفونی فیہما، الثقل الأكبر کتاب اللّٰہ سبب طرفہ بید اللّٰہ و طرفہ بأیدیکم و عترتی أهل بیته فاستمسکوا بہما فلا تضلّوا و إنّه نبأنی اللّٰطیف الخیر أنّہما لن ینقضیا حتّٰی یردا علیّ الحوض. أخرجه الطبرانی فی الکبیر و الضیاء فی «المختارة».

و اخرج (أخرجه. ظ) أبو نعيم فی «الحلیة» و غیره،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۰۹

عن (و عن. ظ) أبی الطّٰفیل أنّ علیا قام فحمد اللّٰہ و أثنی علیہ، ثمّ قال: أنشد اللّٰہ من شہد یوم غدیر خمّ إلّا قام و لا یقوم رجل یقول: نبئت، أو بلغنی إلّا رجل سمعت اذناه و وعاه قلبه. فقام سبعة عشر رجلا منهم: خزیمہ بن ثابت و سهل بن سعد و عدیّ ابن حاتم و عقبہ بن عامر و أبو اثیوب الأنصاریّ و أبو سعید الخدریّ و أبو شریح الخزاعیّ و أبو قدامہ الأنصاریّ و أبو یعلیٰ (أبو لیلی. ظ) الأنصاریّ و أبو الہیثم بن التّیہان و رجال من قریش فقال علیّ: هاتوا ما سمعتم! فقالوا: نشهد أنّا أقبلنا مع رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و سلّم من حجّۃ الوداع نزلنا بغدیر خمّ ثمّ نادى بالصّیلة فصلّینا معه ثمّ قام فحمد اللّٰہ و أثنی علیہ ثمّ قال: أيُّها النَّاسُ! ما أنتم قائلون؟ قالوا: قد بلّغت. قال اللّٰہمّ اشهد!- ثلاث مرّات- ثمّ قال: إنّی اوشک أن ادعی فأجیب و إنّی مسئول و أنتم مسئولون ثمّ قال:

یا أيُّها النَّاسُ! إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّٰہ و عترتی أهل بیته إن تمسّکتُم بہما لن تضلّوا، فانظروا کیف تخلّفونی فیہما، و إنَّهما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض تَبِیَّانی بذلك اللّٰطیف الخیر، ثمّ قال: إنّ اللّٰہ مولای و أنا مولیّ المؤمنین، أ لستم تعلمون أنّی أولىّ بکم من أنفسکم؟ قالوا: بلى!- قال ذلک ثلاثا- ثمّ أخذ بیدک یا أمیر المؤمنین فرفعها و قال: من كنت مولاه فهذا علیّ مولاه، اللّٰہمّ وال من والاه و عاد من عاداه. فقال علیّ: صدقتم و أنا علی ذلک من الشّاهدین.

و أخرج (أخرجه. ظ) ابن عقدة فی الموالاة من طریق محمّد بن کثیر عن فطر و أبی الجارود، کلّیہما عن ابن (أبی. ظ) الطّٰفیل، عن (و عن. ظ) زید بن ثابت قال: قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و سلّم: إنّی تارک فیکم خلیفتین کتاب اللّٰہ عزّ و جلّ حبیل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتی أهل بیته و إنَّهما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض

و أخرج (أخرجه. ظ) أحمد فی مسنده، عن (و عن. ظ) عبد بن حمید بسند جید و لفظہ: إنّی تارک فیکم ما إن تمسّکتُم بہ لن تضلّوا

کتاب اللہ و عترتی اهل بیتی و اینہما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض،

و أخرج (و أخرجه. ظ) الطبرانی فی الكبير برجال ثقات و لفظه: إني تارك فيكم خليفين كتاب اللہ و اهل بیتی و اینہما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض.

و عن ضمرة (ضمیرہ. ظ) الأسلمی و لفظه: إني تارك فيكم ما إن تمسّکتُم به لن تضلّوا کتاب اللہ و عترتی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۱۰

اهل بیتی، ألا! و اینہما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیہما.

و أخرج (و أخرجه. ظ) ابن عقدة فی الموالاة، عن عامر بن أبی لیلی (و عن عامر بن لیلی. ظ) بن ضمرة و حذیفہ بن أسید قالا: قال النبی صلی اللہ علیہ و سلّم: أيّها الناس! إنّ اللہ مولای و أنا أولى بکم من أنفسکم ألا و من كنت مولاه فهذا مولاه، و أخذ بيد علیّ فرفعها حتّٰی عرفه القوم أجمعون، ثم قال: اللّٰهُمّ وال من والاه و عاد من عاداه، ثم قال: و إني سائلکم حين تردون علیّ الحوض عن الثقلين فانظروا کیف تخلفونی فیہما. قالوا: و ما الثقلان؟ قال: الثقل الأكبر کتاب اللہ سبب طرفه بيد اللہ و طرفه بأيديکم و الأصغر عترتی و قد نبّأني اللطيف الخبير أن لا یفترقا حتّٰی یلقیانی سئلت ربّي لهم ذلك فأعطاني، فلا تسبقوهم فتهلكوا و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم.

أيضا

أخرجه ابن عقدة من طريق عبد اللہ بن سنان عن أبی الطفیل عن عامر و حذیفہ بن أسید نحوه و عن علیّ رضی اللہ عنه أن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلّم قال: قد ترکت فيکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا کتاب اللہ سبب طرفه بيد اللہ و طرفه بأيديکم و اهل بیتی، أخرجه إسحاق ابن راهويه فی مسنده من طريق كثير بن زيد عن محمّد بن عمر بن علی بن أبی طالب عن أبيه عن جدّه، و هو سند جيّد. و کذا

روی (رواه. ظ) الدّولابی فی «الذّریّة الطّاهرة» و روی (و رواه. ظ) الحافظ الجعابی عن عبد اللہ بن الحسن بن الحسن عن أبيه عن جدّه عن علیّ رضی اللہ عنهم و لفظه، إني مخلف فيکم ما إن تمسّکتُم به لن تضلّوا کتاب اللہ حبل طرفه بيد اللہ و طرفه بأيديکم و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض.

و روی (و رواه. ظ) البزار و لفظه: إني تارك فيکم الثقلين، یعنی کتاب اللہ و عترتی اهل بیتی. و إنکم لن تضلّوا إن تمسّکتُم بهما. و عن أبی ذرّ أنّه أخذ بحلقه باب الکعبه فقال: إني سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلّم يقول: إني تارك فيکم الثقلين کتاب اللہ و عترتی فإنّهما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیہما. أخرجه (أشار إليه. ظ) الترمذی فی جامعه و أخرج (أخرجه. ظ) ابن عقدة من طريق سعد بن طریف عن الأصمغ بن نباته عن علیّ و عن أبی رافع مولى رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلّم لفظه: أيّها الناس! إني ترکت فيکم الثقلين الثقل الأكبر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۱۱

و الثقل الأصغر فأما الأكبر هو حبل فبيد اللہ طرفه و الطرف الآخر بأيديکم و هو کتاب اللہ إن تمسّکتُم به لن تضلّوا و لن تذلّوا أبدا و أمّا الأصغر فعترتی اهل بیتی إنّ اللہ اللطيف الخبير أخبرني أنّهما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض و سألت ذلك لهما فأعطاني و اللہ سائلکم کیف خلفتمونی فی کتاب اللہ و اهل بیتی.

و أخرج (أخرجه. ظ) ابن عقدة من طريق محمّد بن عبد اللہ بن أبی رافع عن أبيه عن جدّه. و عن أبی هريره لفظه: اني خلّفت فيکم الثقلين إن تمسّکتُم بهما لن تضلّوا أبدا کتاب اللہ و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض (و أخرجه البزار فی مسنده. صح. ظ)

و فی «الصّواعق المحرقة» [۱]: روى هذا الحديث ثلثون صحابيًا و إنّ كثيرا من طرقه صحيح و حسن.

(و أخرجه البزار في مسنده ز. ط) عن أم هانئ بنت أبي طالب قالت: رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجته حتى نزل بغدير خم ثم قام خطيبا بالهاجرة فقال: أيها الناس! إنني أوشك أن ادعى فاجيب، وقد تركت فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا أبدا كتاب الله جبل طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم وعترتي أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي، ألا إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

أخرج (أخرجه. ط) ابن عقدة من طريق عمرو بن سعيد بن (عن. ط) عمرو بن جعدة بن هبيرة عن أبيه عن جده (عنها. صح. ط) عن (و عن. ط) أم سلمة، قالت: أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي بن أبي طالب فرفعهما حتى رأينا بياض إبطه فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه، ثم قال أيها الناس! إنني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي و لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

و أخرج (أخرجه. ط) ابن عقدة من طريق عروة بن خزيمة عن فاطمة الزهراء رضي الله عنها، قالت: سمعت أبي (ابنه علي عنها، به، و أخرجه جعفر بن محمد الرزاز عنها [١] النقل عن «الصواعق» في أثناء إيراد ما في «جواهر العقدين» لا يخلو عن حرازة و ربما يوهم القاصر أن صاحب الجواهر ينقل عن صاحب الصواعق، مع أن صاحب الصواعق متأخر عن صاحب الجواهر بكثير و أخذ من كتابه أخذًا غير يسير، و مع ذلك فلا يخفى على من طالع الصواعق أن مصنفه أفاد في ذكر حديث الغدير أن قد رواه ثلاثون صحابيا، و كثير من أسانيده صحاح و حسان، و أما في ذكر حديث الثقلين فانه أفاد أن لهذا الحديث طرق كثيرة و ردت عن نيف و عشرين صحابيا، فليعلم (١٢. ن) عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٨١٢

بلفظ: سمعت رسول الله. ط) صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي قبض فيه يقول اوقد امتلأت الحجرة من أصحابه - أيها الناس! يوشك أن اقبض قبضا سريعا و قد قدمت إليكم القول معذرة إليكم ألا إنني مخلف فيكم كتاب ربي عز و جل و عترتي أهل بيتي.

ثم أخذ بيد علي فقال: هذا علي مع القرآن و القرآن مع علي لا يفترقان حتى يردا على الحوض، فأستلکم ما تخلفوني فيهما.

و أخرج [١] ابن عقدة و الحافظ أبو الفتوح العجلي في كتابه «الموجز» و الديلمي و ابن أبي شيبة و أبو يعلى عن عبد الرحمن بن عوف قال: لما فتح الله برسوله صلى الله عليه وسلم مكة أنصرف إلى الطائف، فحاصرها سبع عشر ليلة، أو تسع عشرة، ثم فتح الله الطائف ثم قام خطيبا فحمد الله و أثني عليه ثم قال

## ١٨٦- أما رواية مولوي حسن زمان معاصر

حديث ثقلين را، پس در «قول مستحسن في فخر الحسن» گفته: [

و قد قال المناوي في «شرح الجامع الصغیر» في حديث إنني تارك فيكم خليفتين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا (يتفرقا. ن) حتى يردا على الحوض. رواه أحمد و الطبراني و الضياء في «المختار» عن زيد بن ثابت. قال الهيثمي: رجاله موثقون، و رواه أيضا بسند لا بأس به، و الحافظ عبد العزيز ابن الأخضر؛ و زاد كونه في حجة الوداع، و وهم من زعم وضعه كابن الجوزي. قال السهوي: و في الباب ما يزيد على عشرين من الصحابة «تنبيه»: قال الشريف:

هذا الخبر يفهم وجود من يكون أهلا- للتمسك من أهل البيت و العترة الطاهرة في كل زمن إلى قيام الساعة، حتى يتوجه الحث المذكور إلى التمسك به كما أن الكتاب كذلك، فلذلك كانوا أمانا لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل الأرض انتهى بلفظه الشريف انتهى.

فهذا جهبذهم المبجل في عصره و أوانه، حسن الزمان نادرة دهره

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٨١٧

و حسنة زمانه، قد أثبت هذا الحديث الباهر ببرهانه، و حقق هذا الخبر القاهر بسلطانه فالمنكر المماري في أمره و شأنه، و الجاحد الملاحى في قبوله و إيقانه، لا يثل أبدا لشحنائه و شنآنه، و لا ينجو سجنس الليالي لبغضائه و عدوانه و لا يحصل لسوء رأيه إلّا على خبيته و خسارانه، و لا يؤب لقيح فعلته إلّا بإخفاقه و حرمانه.

## ۱۸۷- اما روایت مولوی صدیق حسن خان معاصر

حدیث ثقلین را، پس در «سراج وهاج- شرح صحیح مسلم بن الحجاج» در کتاب الحجّ بشرح جمله «و قد تركت فيكم ما لن تضلّوا بعده إن اعتصمتم به كتاب الله»

که در حدیث جابر واقع شده گفته:

[و عن زيد بن أرقم، يرفعه: أنا تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به! فحثّ على كتاب الله ورغب فيه، ثم قال: وأهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي

، و في رواية: كتاب الله و هو جبل الله من اتبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضلالة. رواه مسلم و غيره، و اللفظ له، و رواه الترمذی عنه أيضا بلفظ «إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلّوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما»،

و عنده عن جابر: قال رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم في حجّته يوم عرفة و هو على ناقته القصواء يخطب فسمعتة يقول: يا أيها الناس! إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله و عترتي .

و نیز در «سراج وهاج» در باب فضائل اهل بیت علیهم السّلام گفته: [باب منه و ذكره النووي في باب فضائل علي بن أبي طالب كرم الله وجهه،

(عن يزيد بن حيان، قال: انطلقت أنا و حصين بن سبرة و عمر (عمرو. ظ) بن مسلم إلى زيد بن أرقم، فلما جلسنا إليه قال له حصين: لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم و سمعت حديثه و غزوت معه و صلّيت خلفه، لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا، حدّثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه و سلم. قال: يا بن أخي! و الله لقد كبرت سنّي و قدم عهدي و نسيت بعض الذي كنت أعي من رسول الله صلى الله عليه و سلم، فما حدّثتكم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۱۸

فأقبلوه و مالا فلا تكلفوني. ثم قال: قام رسول الله صلى الله عليه و سلم يوما فينا خطيبا بماء يدعى خمّا بين مكّة و المدينة)

الخَمّ- بضمّ الخاء المعجمة و تشديد الميم- هو اسم لغیضة على ثلثة أميال من الجحفة عندها غدير مشهور يضاف إلى الغیضة فيقال: غدير خَمّ

(فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر ثم قال: أمّا بعد، ألا أيّها الناس! فإنّما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربّي فأجيب و أنا تارك فيكم ثقلین أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رغب فيه) و في رواية اخرى من استمسك به و أخذ به كان على الهدى و من أخطأ ضلّ. و في رواية: أحدهما كتاب الله هو جبل الله من اتبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضلالة.

و المراد بالجبل العهد، و قيل: السبب الموصل إلى رضاه و رحمته. و قيل: هو نوره الذي يهدي به

(ثم قال: و أهل بيتي اذكركم الله في أهل بيتي)

- ثلثا- قال اهل العلم: سَميًا ثقلین لعظمهما و كبر شأنهما، و قيل: لثقل العمل بهما. و سياق هذا الحديث كسياق الوصيّة و الأخذ بكتاب الله أن يتلوه آناء اللّيل و النهار و يعمل بما فيه من الحلال و الحرام و غيرهما ممّا اشتمل عليه و لا يتّخذ مهجورا، و الذّكری فی أهل البيت أن يعرف فضلهم و يخدمهم بما يصل إليه يده و يجتنب أذاهم و حطّهم و يقتدى بهم فيما يوافق الكتاب و السنّة و يوقرهم و يعزّزهم لا سيّما العلماء الصّالحاء منهم، فإنّهم بضعة الرّسول و مضغة البتول و أحبّاء الله و أبناء رسوله صلى الله عليه و سلم. فقال له حصين: و من اهل بيته يا زيد؟

أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: نساؤه من أهل بيته. وفي رواية أخرى: فقلنا: من أهل بيته؟ نساؤه؟ قال: لا! و هاتان الروايتان ظاهرهما التناقض، و المعروف في معظم الروايات في غير مسلم أنه قال: نساؤه لسن من أهل بيته. فتأول الرواية الأولى على أن المراد أنهم من أهل بيته الذين يسكنونه و يعولهم و أمر باحترامهم و إكرامهم و سماءهم ثقلا و وعظ في حقوقهم و ذكر فنساؤه داخلات في هذا كله و لكن أهل بيته من حرم الصدقة بعده، فاتفقت الروايتان. و حرم - بضم الحاء - و المراد بالصدقة الزكوة و هي حرام عند الشافعية على بني هاشم و بنى المطلب. و قال مالك: بنو هاشم فقط، و قيل: هو (هم. ظ) بنو قصي. و قيل قريش كلها. قال: و من هم؟ قال: هم

عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۱۹

آل علي و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس. قال: كل هؤلاء حرم الصدقة؟ قال:

نعم! قلت: اختلف في أهل البيت، فقيل نساؤه لأنهن في بيته. قاله سعيد بن جبیر عن ابن عباس، و هو قول عكرمة و مقاتل. و قيل: علي و فاطمة و الحسن و الحسين؛ قاله أبو سعيد الخدری و جماعة من التابعين منهم: مجاهد و قتادة. و قيل: هم من في حديث الباب؛ قاله زيد بن أرقم. و قال ابن الخطيب [۱] و الفخر الرازي: الأولى أن يقال:

هم أولاده و أزواجه و الحسن و الحسين و علي منهم لأنه كان من أهل بيته لمعاشرته فاطمة بنته و ملازمته لها. و مسئله تحریم الزکوة على أهل البيت لها موضع غير هذا الموضع، و المقصود هنا بيان فضيلتهم و أنهم قسيم كتاب الله في التعظيم و الإكرام و في التسمية بالثقل و أنه لا بد من الأخذ بهما فإنهما لا يفترقان حتى يردا على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الحوض .

و مولوی صدیق حسن خان معاصر از معارف محدثین اکابر و مشاهیر منقّدين ذوی المفاخر نزد سنیّه می باشد. محامد مزهره و مدائح مبهره او بر «ناظر قره الأعیان و مسرّة الأذهان» سلیم فارس افندی و «قطر صیّب فی ترجمه أبی الطیب محمد بن عبد الرشید شوبیانی» و «حطّه فی ذکر الصحاح السنّه» و «إتحاف التّیلاء المتّقین بإحیاء مآثر الفقهاء و المحدثین» و «أبجد العلوم» و «تاج مکمل من جواهر مآثر الطراز الآخر و الأوّل» خود این فاضل معاصر مخفی و محتجب نیست. نظر باختصار درین جا بر بعض عبارات «تاج مکمل» اکتفا و اقتصار می رود.

پس باید دانست که معاصر مذکور در «تاج مکمل» در ترجمه قاضی شوکانی گفته: [گویم: و برکت وی رضی الله عنه در بعضی تلامذه او نیز سرایت کرد تا آنکه مؤلفات او در لسان عجم و عرب و در فنون دین و علم ادب و مصنفات مطوّله و مختصره او در معارف کتاب و مدارک سنّت عالمگیر شد و أقطار گیتی را از شرق و غرب و یمن و شمال فرا گرفت، و دلهای أهل علم از جمیع أمصار بعیده و أقطار دور دست بسوی او متوجّه گردید، و مصنّفین عصر مؤلفات خود را نزد او می رسانند و از وی إجازات [۱] ابن الخطیب هو الفخر الرازی، فلا تغفل (۱۲. ن)

عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۲۰

می ستانند و جریان کتابت می خواهند، چنانکه درین سال سیّد علامه خیر الدّین نعمان آلوسی زاده مفتی دار السّلام بغداد کتاب «جلاء العینین فی محاکمه الأحمدين» فرستاد، و فقیه فهّامه شهاب الدّین بن بهاء الدّین مرجانی حنفی از قرآن سه مؤلف خود اهداء کرد یکی «منتخب الوفیه» در ضبط تواریخ و وفیات اکابر علمای امت از عهد نبوت تا زمان والد خود، و کتاب «فوائد مهمّه و موائد متّمّه» در علم قرآن و رسم مصاحف عثمان، و کتاب «حقّ المعرفة و حسن الإدراک بما یلزم فی وجوب الفطر و الإمساک» و این هر سه نسخه در بلده قرآن در سنه ۱۲۹۷ هجری طبع شد.

و شیخ علامه برهان الدّین بلغاری کتاب «ناظورة الحق» را إتحاف فرموده، إلی غیر ذلک. و أمّا مکاتیب علمای أقطار صنعاء و مدائن یمّیه و فضلاء حرمین شریفین و مصر و قدس و شام و بیروت و تونس و اسلامبول و جزائر و جز آن پس در حصر نمی گنجد تا آنکه مجموعی کبیر از آن مجتمع شده، و کذلک تقریظات علماء و شعراء فرس و عرب بر کتب وی در نظم و نثر بیش از آن ست که در بیان حصر پذیرد تا آنکه مجلّدی متوسط از آن سلیم فارس افندی مدیر جوائب در سنه ۱۲۹۷ در قسطنطنیه طبع کرده و



نامش «قَرَّةُ الْأَعْيَانِ وَ مَسْرَةُ الْأَذْهَانِ» گذاشته و هنوز ذخائر از آن باقی ست، و اَدِیبِ عَالَمِ مَرْحُومِ أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدِ عَبْدِ الرَّشِيدِ بْنِ مُحَمَّدِ شَاهِ الْمَرْحُومِ شَوِیْبَانِی كَشْمِیْرِی ترجمه مستقلة او بعبارت بلیغه و فقرات فصیحه نوشته و آن را «قَطْرُ الصَّیْبِ فِي تَرْجُمَةِ الْإِمَامِ أَبِي الطَّيِّبِ» نام نهاده، و كتب مؤلفه من عاجز برهگذر صنعت طبع تا الآن تقریباً زیاده بر بست هزار نسخه در تقسیم اهل علم از دور و نزدیک رفته و اموال بیشمار در این کار و بار مبذول گردیده، اگر حق تعالی بقبول آن بنوازد دور از شأن بنده پروری و غریب نوازی نیست، ورنه من آنم که من دانم، و شك نیست که این همه کرامات و برکات حضرت شیخ علامه محمد شوکانی رضی الله عنه ست، زیرا که درین مؤلفات غالب استفاده و استفاضه از مصنفات جناب رفیع اوست و همان باعث برین قبول و شهرت گردیده، ورنه چه من و چه مؤلفات من.

داغ غلامیت کرد پایه خسر و بلند میر ولایت شود بنده که سلطان خرید]. عبقات الانوار فی امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۲۱ و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در «تاج مکمل» گفته: [أبو الطَّيِّبِ صَدِيقُ بْنُ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ لُطْفِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ الْبُخَارِيِّ الْقَنُوجِيّ، نَزِيلُ بَهْوَالِ، وَ جَامِعُ هَذَا لَقِيلِ وَ الْقَالَ، عَفَا اللَّهُ عَنْ مَعَاصِيهِ، وَ جَعَلَ مُسْتَقْبَلَهُ خَيْرًا مِنْ مَاضِيهِ. نَسَبُهُ يَنْتَهِي إِلَى الْإِمَامِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ السَّبْطِ الْأَصْغَرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ.

ولد سنة ۱۲۴۸ يوم الأحد، لعلة التاسع عشر من شهر جمادى الاولى. نشأ بموطنه بلدة قنوج، و هي من أسن بلاد الهند و أعظمها، و ذكرت ترجمتها في «حظيرة القدس» و «رياض المرتاض» و ذكرها العلامة المجد في «القاموس» و شارحها السيّد مرتضى في «تاج العروس». و بالجملة قرأ صاحب الترجمة «القرآن» على معلّمی بلده و المختصرات من فنون شتى على جماعة من أعيان نواحيها و علماء ضواحيها و «مختصر المعاني» على أخيه المرحوم السيّد العلامة أحمد بن حسن المتخلص بالعرشي المالك لأزمية المنطوق و المفهوم، رحمه الحي القيوم. ثم ارتحل إلى مدينة دهلي قاعدة المملكة الهنديّة و دار خلافتها السيّتيّة فلقى بها عصابة من العلماء و دار على جماعة من مشايخها التّباء، فقرأ سائر الفنون من العقليات و النّقلات و الأدب و العربيّة و أخذ هناك من فاضلها الفهامة المشهور بالشيخ المفتي محمد صدر الدّين خان صدر الصّدور تلميذ أبناء مسند الوقت الشيخ الأجلّ أحمد وليّ الله المحدث الدّهلوی المبرور و أجازة إجازة عاميّة تامّة للعلوم كلّها عقليّتها و نقلّيّها. ثم عاد إلى قنوج و سافر إلى بهوپال طلباً للمعيشة فأخذ ههنا عن الشيخ القاضي حسين بن محسن السّبيعيّ و أخيه المرحوم شيخ زين العابدين تلميذ الشيخ محمّد بن ناصر الحازميّ الشّريف الآخذ عن العلامة الشّوكانيّ و درس قليلاً و صنّف كثيراً و أحاط بالفنون المتداولة و غيرها من الشّاذّة الفادّة علماً و حصل منها على قسط أوفر و نصيب أجمع، و أجاز له مشايخ آخرون منهم: الشيخ المعمّر عبد الحقّ الهنديّ المتوفى بمعنى في سفر الحجّ في سنة ۱۲۸۶ المجاز عن الإمام الرّبانيّ قاضي القضاء محمد بن عليّ الشّوكانيّ اليمانيّ رضی الله عنه مواجهه و مشافهة في بلدة صنعاء اليمن و الشيخ الصّالح محمد يعقوب الدّهلوی أخو الشيخ محمد إسحاق المهاجران إلى مكة المكرمة المتوفيان بها سبطا الشيخ المفسر العلامة

عبقات الانوار فی امامة الاثمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۲۲

المحدث عبد العزيز الدّهلوی بن الشيخ أحمد وليّ الله. و كنت كثير الاشتغال بمطالعة الكتب و كتابة الصّحف من أيام كوني في المكتب فطالعت زبراً عديدة و بينات كثيرة و كتباً غزيرة و أسفاراً غريبة و شهيرة من كلّ فنّ ملائم و علم أجنبیّ و حصلت منها على فوائد شتى لا تكاد تنحصر في إلى و حتّى، و ألّفت في زمان الطّلب رسائل و مسائل و حرّرت تراجم كثيرة لكتب الدّين باللّسانين.

و أوّل ما صنّفت: «ترجمة المراح في التّصريف» و ذلك في سنة ۱۲۷۰. ثمّ تتابع التّوَالِيفُ و بلغت إلى حال تحرير هذا الكتاب تسعة و خمسين مؤلفاً ما بين مطوّل منها و مختصر عربيّاً و فارسيّاً و طبعت و اشتهرت و حبّب إلى علم الأدب و العربيّة و الشّعر و التّاريخ و التّصوّف، و نفر الطّبع الكليل و الخاطر العليل عن معقولات الفِرّ نفرة زائدة مع كوني محصّلاً لها بتمامها و عوّض الله سبحانه عنها علم الكتاب و السّنة و ما إليها، فاشتغلت به شغلته لم تترك لغيرهما موقعا و لا لعلم من علوم الدّنيا و فنون أهلها مسرحاً و منزعا حتّى أخرجت مؤلفات زمان الطّلب الأوّل عن عداد التّأليف و جعلت مكانها مصنّفات الحديث و القرآن و هي ممّعة نافعة شائعة مقبولة

عند أولى الطبع اللطيف، و لله الحمد على ذلك، وقد ذكرت ما قرأت من الكتب و ما كتبت و ما صَنَّفْتُ و ما ألَفْتُ من المصنَّفات المختصرة و المطوَّلة في تراجمي في غير هذا الكتاب جملة و تفصيلا و ألحقت جدول ذلك في خاتمة كتاب «حضرات التجلّي من نفحات التّحلي و التّخلي» تكميلا و قد سارت بها الركبان في حياتي إلى أقصى المدائن و البلاد و أكبّ عليها جماعة عظيمة من علماء العصر و الزّمان و عصابة كبيرة من أمثال الفضلاء و الأقران أصحاب الحديث و القرآن و الأدب و البيان، و قرّظ عليها جمع جمّ من فضلاء العصر و طائفة عظيمة من نبلاء الدّهر إلّا من حسد و طبع على اللّمد. و انتشرت تلك الدفاتر بعد الطبع الجميل و التّشكيل الجليل في بلاد الهند و بهوپال المحميّة و مصر القاهرة و قسطنطينيّة إلى الحرمين الشّريفيّن، زاد الله شرفهما، و إلى البلاد الحجازيّة كلّها من أبي عريش و صنعاء اليمن و زبيد و بيت الفقيه و حديدة و عدن و مراوغه (مراغه. ظ) و بغداد و مصر و الشّام و الإسكندريّة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۲۳

و تونس و بيروت و إسلامبول و القدس و الجزائر و بلغار و قزان و جميع بلاد التّرك و الفرس كاصفهان و طهران و ايران و غير ذلك. و أخذ (و أخذها. ظ) الملوك و الأمراء و الرّؤساء و الوزراء و العلماء الموجودون الآن في حدود تلك البلدان على أيدي العظمة و الإجلال و القبول و الإقبال، و عرفها كلّ انسان و وردت بذلك كتب و مهارق جمّة من فضلاء الأعصار و الأمصار حتّى اجتمع شيء واسع من ذلك عندي، و جمع منها العلّامة سليم فارس أفندي بن أحمد فارس صاحب «الجاسوس» مدير «الجوائب» كتابا لطيفا يختصّ بالتّقاريز و سَمَاهُ «قَرّة الأعيان و مسرّة الأذهان» و نشرها في البلاد و وزّعها على العلماء الأمجاد.

و ترجم له بعض العلماء المرحومين و سَمَاهُ «قطر الصّيب في ترجمة الإمام أبي الطّيب» و ورد في تاريخنا هذا و هو غرّة ربيع الآخر من شهور سنه ۱۲۹۸ کتاب من مدير «الجوائب» يطلب منّا تلك الخطوط للطّبع على هيئة الكتاب، و كلّ ذلك نعمة جليّة من الله الكريم الوهّاب و سعادة فخره قلّ من يظفر بها من أهل العلم و أصحاب الأبواب. و أمّا بنعمه ربّك فحدّث. و إن كنت أنا عند نفسي أحقر من كلّ حقير و أحوج إلى عفو ربّه و صونه و عونه من كلّ فقير، و لست بأهل لبعض ذلك فضلا عن كلّ و لكنّ النعم الرّبانيّة تلحق السّافل بالعالی و تلصق الخالي بالمالي و يحيي العظم البالي و فضله سبحانه واسع و عطاؤه جمّ لا يبالى انتهى كلام الفاضل المعاصر.

فهذا صديق حسن خان نابهم المحرز للمآثر الجمّة الكثيرة، و كابرهم المقتنى للمفاخر الدّثرة الأثيرة، قد أثبت هذا الحديث الهادي بنوره إلى المعالم الواضحة المستنيرة، الدّالّ بهديه على أنهج مسلك و أوضح و تيره، فلا ينكل عن قبوله بعد هذا إلّا من نغلت منه السّيريرة، و لا- يحجم عن ذلك إلّا من ذهب عنه البصيرة، و الله العاصم بلطفه عن الاقتحام مبادئ العصبية المردية المبيرة، و هو المحصى بخيره لكلّ صغيرة و كبيرة.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۲۴

و هر گاه بحمد الله و حسن توفيقه از نقل روایات محدثین اعلام و افادات محققین عظام سنیّه که متعلق باثبات این حدیث شریف و احقاق این خبر منیف بود فراغ دست داد، مناسب چنان می نماید که الحال شطری از کلمات ناصیّت آیات بعض اسلاف با انصاف سیّئه که در جحد و انکار این حجت ساطعه المنار و ریب و استنکار این یئنه لامعه الآثار از سر کمال بغض و انحراف و میل و انصراف سرانیده اند برنگارم، و باظهار سقم و خلل و عثار و زلل آن أصحاب تحقیق و اعتبار و ارباب تنقید و اختبار را بشگفت آرم.

**رد نسبت بخاری قدح حدیث ثقلین را به احمد بن حنبل**

**اشاره**

پس باید دانست که حضرت بخاری در «تاریخ صغیر» خود که نسخه آن بحمد الله تعالی پیش نظر قاصر حاضرست می فرماید:

[قال أحمد فی حدیث عبد الملك عن عطیة عن أبی سعید قال النبى صلی الله علیه و سلم «ترکت فیکم الثقلین»: أحادیث الکوفیین هذه مناکیر!]

و این کلام غرابت نظام حضرت بخاری والا مقام چندان که مایه تخجیل و تشویر جان نثاران این امام کبیر شود کم ست، زیرا که بر کسی که ادنی تتبع مصنفات محققین اخبار کرده است کالشمس فی رابعة النهار بر او واضح و آشکارست که امام أحمد حدیث شریف ثقلین را بطرق عدیده و آسانید سدید و روایات متکاثره و سیاقات متوافره روایت کرده در تأیید و تشیید و توكید و توطید آن افزوده است، نه آنکه - العیاذ بالله - چنین جهیز جلیل و ناقد عذیم المثل که نزد حضرات سنیّه؛ جهینه اخبار و عیبه أسرار و حافظ احادیث و آثار و نافی کذب از سرور مختار علیه و آله الأطهار آلاف السیلام من الملك الغفار معدود می شود؛ در پی قدح و جرح این حدیث شریف افتاده، خود را داخل زمره هالکه ناصیین جاحدین و والج زرافه ضالّه منکرین معاندین کرده باشد. و چگونه این حرف راست نشیند حال آنکه سابقا بحمد الله تعالی دانستی که امام أحمد بالخصوص در «مسند» عظیم الشان خود که برای تبیین جلالت مرتبت و عظمت منزلت او حسب افادات اعلام این حضرات طوامیر طویله کفایت نمی کند؛

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۲۵

طرق عدیده این حدیث آورده و آن را از حدیث زید بن أرقم بدو طریق نقل کرده و از روایت زید بن ثابت بدو سند اخراج نموده، و از حدیث أبی سعید خدری بچهار وجه روایت فرموده.

پس افتراء قدح و جرح این حدیث شریف بر مثل چنین مثبت مؤید و مؤسّس مشید از تیقّظ و تفتّظ و حزم و هوشیاری ملازمان حضرت بخاری عجیب و بس عجیب، و برای أتباع و أشیاع جنابش که در إصلاح فاسد و ترویج کاسد و رتق و فتق و رفو خرق او کمر همت بر میان جان بسته اند مورث أقصای انزعاج و وجیب ست.

چه هیچ متبّعی که ادنی بهره از افادات محققین و أقلّ حظی از تحقیقات منقّدین برداشته است قبول نخواهد کرد که امام أحمد با وصف علم بمنکر بودن این حدیث شریف آن را در «مسند» منیف خود درج نموده با آن همه انتقاد و اعتبار و احتیاط و اختیار؛ مسلک تخلیط و تلییس و منهج تخیط و تعمیس پیموده باشد.

### کلام سبکی صاحب طبقات الشافعیه در اعتبار صحت مسند احمد

و قاضی القضاء تاج الدین عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی السبکی در «طبقات شافعیّه» بترجمه أحمد گفته: [قلت: و ألف مسنده و هو أصل من اصول هذه الأئمة. قال الإمام الحافظ أبو موسى محمد بن أبی بکر المدینی رضی الله عنه: هذا الكتاب - یعنی مسند الإمام أبی عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی قدس الله روحه - أصل کبیر و مرجع وثیق لأصحاب الحديث، انتقی من حدیث کثیر و مسموعات و افرة، فجعل إماما و معتمدا و عند التنازع ملجأ و مستندا علی ما أخبرنا والدی و غیره «رح» أنا المبارک بن عبد الجبار، أنا الحسین، کتب إلیهما [۱] من بغداد قال: أنا أبو إسحاق إبراهيم بن عمر بن أحمد البرمکی قراءة علیه، أنا أبو عبد الله عیبد الله ابن محمد بن حمدان بن عمر بن بطّة قراءة علیه، ثنا أبو حفص عمیر بن محمد بن رجاء، ثنا موسى بن حمدون البرّاز، قال: قال لنا حنبل بن اسحاق: جمعنا عمی - یعنی الإمام أحمد - لی و لصالح و لعبد الله و قرأ علينا «المسند» و ما سمعه منه - یعنی تامّا - غیرنا، و قال لنا: إن هذا کتاب قد جمعته من أكثر من سبعائة [۱] کذا فی النسخة الحاضرة، فلیصح بمقابله نسخه اخرى (۱۲. ن).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۲۶

و خمسين ألفا، فما اختلف فيه المسلمون من حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم فارجعوا إلیه فإن کان فيه (ظ)، و إلّا لیس بحجّة. و قال عبد الله بن أحمد «رح»: کتب أبی عشرة ألف ألف حدیث لم یکتب سوادا فی بیاض إلّا حفظه. و قال عبد الله أيضا: لأبی: لم

کَرِهْتُ وَضَعَ الْکُتُبِ وَقَدْ عَمِلْتُ «المُسْنَدَ»؟ فَقَالَ عَمِلْتُ هَذَا الْکِتَابَ إِمَامًا إِذْ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي سُنَّةِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجَعَ إِلَيْهِ. وَقَالَ أَيْضًا قُلْتُ: خَرَجَ أَبِي «المُسْنَدَ» عَنْ سَبْعِ مِائَةِ أَلْفٍ حَدِيثٍ. قَالَ أَبُو مُوسَى الْمَدِينِيُّ: وَلَمْ يَخْرُجْ إِلَّا عَمَّنْ ثَبَتَ عِنْدَهُ صَدَقَهُ وَدِيَانَتُهُ دُونَ مَنْ طَعَنَ فِي أَمَانَتِهِ ثُمَّ ذَكَرَ بِإِسْنَادِهِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ «رَح» قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي عَنْ (ظ) عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ أَبَانَ، قَالَ: لَمْ أَخْرَجْ عَنْهُ فِي الْمُسْنَدِ شَيْئًا لَمَّا حَدَّثَ بِحَدِيثِ الْمَوَاقِيتِ تَرْكُهُ. قَالَ أَبُو مُوسَى: فَأَمَّا عِدَّةُ أَحَادِيثِ «المُسْنَدِ» فَلَمْ أَزَلْ أَسْمَعُ مِنْ أَفْوَاهِ النَّاسِ أَنَّهَا أَرْبَعُونَ أَلْفًا إِلَى أَنْ قَرَأْتُ عَلَى أَبِي مَنْصُورِ بْنِ زُرَيْقٍ بِبَغْدَادَ، قَالَ: أَنَا أَبُو بَكْرٍ الْخَطِيبُ، قَالَ: قَالَ ابْنُ الْمُنَادِي: لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا أَحَدٌ أَرَوَى عَنْ أَبِيهِ مِنْهُ - يَعْنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ - لِأَنَّهُ سَمِعَ الْمُسْنَدَ وَهُوَ ثَلَاثُونَ أَلْفًا وَالتَّفْسِيرَ وَهُوَ مِائَةُ أَلْفٍ وَعِشْرُونَ أَلْفًا، سَمِعَ مِنْهَا ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَالبَاقِي وَجَادَةً.

فَلَا أَدْرِي هَذَا الَّذِي ذَكَرَ ابْنُ الْمُنَادِي أَرَادَ بِهِ مَالًا - مَكْرَرٌ فِيهِ أَوْ أَرَادَ غَيْرَهُ مَعَ الْمَكْرَرِ فَيَصَحُّ الْقَوْلَانِ جَمِيعًا، وَالاعتقاد على قول ابن المنادي دون غيره، قال:

وَلَوْ وَجَدْنَا فَرَاغًا لَعَدَّدْنَاهُ إِنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَأَمَّا عِدَّةُ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَنَحْنُ مِنْ سَبْعَمِائَةِ رَجُلٍ، قَالَ أَبُو مُوسَى: وَمِنْ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ مَا أَوْدَعَهُ الْإِمَامُ أَحْمَدَ «رَح» مُسْنَدُهُ قَدْ احْتِطَا فِيهِ إِسْنَادًا وَمَتْنًا وَلَمْ يَوْرَدْ فِيهِ إِلَّا مَا صَحَّ سَنَدُهُ مَا أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَدَّادُ قَالَ:

أَنَا أَبُو نَعِيمٍ، أَنَا ابْنُ الْحَصِينِ، وَأَنَا ابْنُ الْمَذْهَبِ قَالَا: أَنَا الْقَطِيعِيُّ ثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، ثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا زُرْعَةَ يَحْدُثُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: يَهْلِكُ أُمَّتِي هَذَا الْحَيُّ مِنْ قَرِيشٍ. قَالُوا:

فَمَا تَأْمُرُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَرَلُوهُمْ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ قَالَ لِي أَبِي فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: اضْرِبْ عَلَى هَذَا الْحَدِيثِ فَإِنَّهُ خِلَافُ الْأَحَادِيثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٨٢٧

يَعْنِي قَوْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اسْمَعُوا، وَأَطِيعُوا،

وَهَذَا مَعَ ثِقَةِ رِجَالِ إِسْنَادِهِ حِينَ شَدَّ لَفْظُهُ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْمَشَاهِيرِ أَمْرًا بِالضَّرْبِ عَلَيْهِ، فَكَانَ دَلِيلًا عَلَى مَا قُلْنَا].

ازین عبارت کالتار علی العلم و الثور فی الظلم واضح و لائحست که این مسند معتمد و تألیف مستند در کمال فضل و جلالت و اعتبار و اعتمادست و همه احادیثش قابل حجیت و موصوف بصحتست که خود سبکی آن را اصلی از اصول این امت مرحومه گفته و از ابو موسی مدینی نقل کرده که او این مسند را اصل کبیر و مرجع وثیق برای اصحاب حدیث گفته و ارشاد نموده که امام احمد آن را از احادیث متکاثره و مسموعات وافرہ منتخب فرموده و برای راغبین و مقتدین امام معتمد و برای تنازع متنازعین ملجأ و مستند گردانیده، و استدلالا علی هذا المقال یاسناد ثقات رجال نقل کرده که برادر زاده امام ممدوح روایت فرموده که امام احمد بأولاد خود گفت که این «مسند» را زیاده از هفت لک و پنجاه هزار حدیث برگزیده ام، پس آنچه مسلمین در آن نزاع کنند باین مسند رجوع آرید، اگر در آن باشد یعنی پس حجت است و إلا حجت نیست. و از پسر امام احمد آورده که هر گاه او به پدر خود عرضداشت آنچه حاصلش آنست که با وصف کراحت طبع شریف از تصنیف مسند پرداخت؟

در جواب فرمود آنچه حاصلش این ست که این مسند را امام و پیشوای خلائی گردانیده ام که هر گاه اختلاف ورزند بسوی آن رجوع آورده شود. و نیز ابو موسی افاده کرده که امام احمد درین مسند روایت نکرده مگر از کسی که صدق و دیانت او بثبوت پیوسته و از روایات کسانی که در امانت ایشان طعن کرده اند دست برداشته، و برین دعوی قول پسر امام احمد را سند آورده که او پرسید پدرش را از حال عبد العزیز بن أبان، او در جواب گفت که: چیزی ازو در مسند اخراج نکرده ام هر گاه او حدیث موافقت را روایت کرد او را ترک کردم. و نیز ابو موسی افاده کرده که امام احمد در متون و اسانید مسند احتیاط بکار برده و در آن غیر

أحاديث صحيحة السَّيْنِدِ وارد نساخته، و استدلال کرده برین دعوی بآنچه حاصلش آنست که إمام أحمد باین مرتبه تنقید و تحقیق و احتیاط بعمل آورده که بعضی از أحادیث را با وصف عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۲۸ آنکه إسناده موثوق داشت و رجالش همه ثقه و عدول بودند لیکن چون آن را با أحادیث شهیره مخالف یافت از مسند خود بیرون ساخت و تا وقت وفات که آخر ایام دنیا بوده دست از تهذیب و إصلاح این مسند برنداشت.

پس هر گاه إمام أحمد مسند خود را مرجع در اعتبار نموده باشد و امامی گردانیده که اگر مردم در سنتی از سنن جناب سرور کائنات صلی الله علیه و سلم اختلاف کنند باین رجوع کرده باشند، و هر گاه مسلمین اختلاف کنند در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسوی مسندش رجوع کنند اگر در آن یابند حجت ست و إِلَّا حجت نیست. پس بعد درک این افادات متینه چگونه باور توان کرد که حدیث ثقلین که درین مسند بطرق عدیده مروی و مأثورست منکرست و إمام أحمد آن را دیده و دانسته در چنین مسند جلیل الشَّانِ درج نموده.

### کلام ابن عساکر در عظمت مسند احمد بنقل صاحب مناقب احمد

و عمر بن محمد عارف النُّهْرَوَانِي المَدَنِي در رساله «مناقب أحمد» بن حنبل گفته: [قال ابن عساکر: أمّا بعد، فإنّ حدیث المصطفی صلی الله علیه و سلم به يعرف سبل الإسلام و الهدی و ینى علیه أكثر الأحکام و یؤخذ منه معرفة الحلال و الحرام، و قد دَوَّن جماعه من الأئمّة ما وقع إلیهم من حدیثه، و کان أكبر الكتب الّتی جمعت فیه هو المسند العظیم الشَّان و القدر «مسند الإمام أحمد» و هو کتاب نفیس یرغب فی سماعه و تحصیله و یرحل إلیه إذ کان مصنّفه الإمام أحمد المقدم فی معرفة هذا الشَّان و الكتاب کبیر القدر و الحجم مشهور عند أرباب العلم یبلغ أحادیثه ثلاثین ألف سوی المعاد و سوی ما ألحق به ابنه عبد الله من أعالی الإسناد، و کان مقصود الإمام فی جمعه أن یرجع إلیه فی الاعتبار من بلغه أو رواه .

ازین عبارت واضحست که حسب افاده ابن عساکر أكبر کتبی که در علم حدیث جمع کرده شد مسند عظیم الشَّان و القدر سند إمام أحمدست و آن کتابیست نفیس که در سماع و تحصیل آن رغبت نموده می آید و بسوی آن رحلت کرده می شود باین سبب که مصنّفش إمام أحمدست که در معرفت این شان أعنی علم حدیث بر دیگران مقدّمست، و این کتاب کبیر القدر و الحجم و نزد أرباب علم مشهور می باشد،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۲۹

و مقصود إمام أحمد در جمعش این بود که در اعتبار بسوی آن رجوع آرد هر کسی که باین مسند برسد یا روایت آن کند. و ظاهرست و لا کظهور الشَّمْس که چنین إمام مقدّم و ناقد معظم در چنین مسند مکرم که آن را مخزن أحادیث و أخبار و مرجع أهل نقد و اعتبار قرار داده هرگز روا نخواهد داشت که حدیثی منکر را با وصف علم بمنکریت در آن جا داده باشد، ذلک ظنّ الذّین لا یوقنون.

### کلام شیخ عبد الحق دهلوی صاحب اسماء رجال مشکوّه در این باره

و شیخ عبد الحق دهلوی در «أسماء رجال مشکاة» بترجمه أحمد بن حنبل گفته: [و «مسند الإمام أحمد» معروف بین النَّاس، جمع فیه أكثر من ثلاثین ألف حدیث و کان کتابه فی زمانه أعلى و أرفع و أجمع الكتب .

ازین افاده سراسر إجاده ظاهر و باهرست که مسند إمام أحمد در میان مردم معروفست و این کتاب در زمان مصنفش اعلی و ارفع و أجمع کتب بود، پس محلّ کمال حیرتست که هر گاه این کتاب در زمان مصنفش که عصر اجتماع حمله احادیث و اخبار و احتفال نقده روایات و آثار بود اعلی و ارفع و أجمع کتب آن وقت معدود می شد؛ باز چگونه گفته شود که مصنف آن با وصف علم وافر و نقد حاضر این کتاب عالی انصاب را مشتمل بر مناکیر و عرضه طعن بر هر ناقد بصیر گذاشته است؟!.

### کلام شاه ولی الله صاحب حجة الله البالغة درین باره

و شاه ولی الله در «حجّة الله البالغة» گفته: [الطبقة الثانية] - کتب لم تبلغ مبلغ «الموطأ» و «الصحيحين» و لكنّها يتلوها، كان مصنفوها معروفين بالوثوق و العدالة و الحفظ و التبخر في فنون الحديث و لم يرضوا في كتبهم هذه بالتساهل فيما اشترطوا على أنفسهم فتلقاها من بعدهم بالقبول و اعتنى بها المحدثون و الفقهاء طبقة بعد طبقة و اشتهرت فيما بين الناس و تعلق بها القوم شرحا لغريبها و فحوصا عن رجالها و استنباطا لفقهاها و على تلك الأحاديث بناء عامة العلوم كسنان أبي داود و جامع الترمذی و مجتبی النسائی، و هذه الكتب مع الطبقة الأولى اعتنى بأحاديثها رزين في «تجريد الصحاح» و ابن الأثير في «جامع الأصول» و كاد «مسند أحمد» يكون من جملة هذه الطبقة، فإن الإمام أحمد جعله أصلا يعرف به الصحيح و السقيم. قال: ما ليس عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۳۰

فيه فلا تقبلوه .

ازین عبارت ظاهر و واضحست که طبقه ثانیه کتب احادیث؛ کتبی است که اگر چه بمرتبه «موطأ» و «صحيحين» نرسیده لیکن تالی آنها می باشد و مصنفین آنها بوثوق و عدالت و حفظ و تبخر در فنون حدیث معروف بودند و درین کتب خود راضی نشدند که در شرائط ملترمه تساهل ورزند، پس باین سبب کسانی که بعد از ایشان آمدند این کتب را تلقی بقبول نمودند و محدثین و فقها طبقه بعد طبقه بآن اعتنا کردند، و این کتب در میان مردم مشهور شد و خدمه علم حدیث بآن متعلق گردیدند بشرح غریب آن و محض رجال و استنباط فقه آن و بر احادیث این کتب بنای عامه علومست، و نزد شاه ولی الله «مسند أحمد» نیز قریب است که از همین طبقه بوده باشد، چه إمام أحمد آن را اصلی قرار داده است که بآن صحیح از سقیم شناخته می شود، و در باب این کتاب بمستفیدین جنابش ارشاد فرموده که خبری که در آن نیست آن را قبول نکنید.

پس هر گاه «مسند أحمد» از جلالت و عظمت بمرتبه رسیده که در مثل این کتب داخل شدنش قریب ست پس نسبت تساهل بچنین إمام جلیل الشأن و إثبات و ادخال احادیث مناکیر در مثل این مسند عظیم المکان که خود مصنف فخیم آن را اصلی ممیز بین الصحيح و السقیم قرار داده باشد جوریست عظیم و حیفیست ملیم، لا یرضی به ذو طبع سلیم و فهم مستقیم.

و نیز شاه ولی الله در رساله «إنصاف» گفته: [و جعل أي أحمد - مسنده ميزانا يعرف به حدیث رسول الله صلى الله عليه و سلم، فما وجد فيه و لو بطرق واحد من طرقه فله أصل و مالا فلا أصل له .

ازین افاده مختصره در نهایت ظهورست که أحمد مسنده خود را میزانی گردانیده که بآن حدیث جناب رسالت مآب صلى الله عليه و سلم شناخته می شود پس خبری که در آن یافته شود و لو بطریق واحد من طرقه برای آن اصلی هست و اگر یافته نشود پس برای آن هیچ اصلی نیست و بعد سماع این افاده هرگز باور نمی توان کرد که ناقدی مثل

عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۳۱

أحمد در کتابی که آن را میزان نقد و اعتبار و سبر و اختبار احادیث و اخبار سرور مختار صلى الله عليه و سلم الأطهار آناء اللیل و أطراف النهار قرار داده باشد با وصف علم حدیثی منکر را و آن هم بتکرار ذکر نموده راه کذب صریح و تلبیس فضیح پیموده



است.

### کلام ابو مهدی ثعالبی صاحب مقالید الاسانید در همین باره

و أبو مهدی ثعالبی در «مقالید الاسانید» بترجمه أحمد نقلا عن ابن خلکان گفته: [و أَلْفٌ مسنده و هو أصل من اصول هذه الائمة، جمع من الحديث ما لم يتفق لغيره .

و نیز در «مقالید الاسانید» بعد ذکر شطری از مآثر أحمد گفته: [و له التصانيف الفائقة، فمنها «المسند» و هو ثلاثون ألفاً و بزيادة ابنة عبد الله أربعون ألف حديث، و قال فيه: و قد جمع أولاده و قرأه عليهم: هذا كتاب قد جمعته و انتقيته من أكثر من سبعمائة ألف و خمسين ألفاً، فما اختلف فيه المسلمون من حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم فارجعوا إليه فإن وجدتموه فيه و إلا ليس بحجة].

ازین دو عبارت واضح و لائحست که «مسند أحمد» اصلیت از اصول این ائمت که در آن مصنفش إمام أحمد از حدیث مقداری جمع نموده که برای غیر او از محدثین اتفاق نشده، و این مسند از تصانیف فائقه إمام أحمدی می باشد، و خود آن إمام نقاد بعد جمع اولاد و أحفاد و قرائت این کتاب عظیم الاعتماد بایشان افاده فرموده که این کتابیست که من آن را جمع و انتخاب کرده ام از احادیثی که بیشتر از هفت لک و پنجاه هزار حدیث بود، پس هر گاه مسلمین در چیزی از حدیث رسول الله صلى الله عليه و سلم اختلاف کنند رجوع باین مسند کنید پس اگر بیابید آن را در آن فيها و إلا آن حدیث حجت نیست.

پس بعد این افاده هرگز بعقل عاقلی درست نمی آید که إمام أحمد درین مسند که اصلی از اصول این ائمت ست و خودش آن را مرجع و ملاذ و مفرغ و معاذ مسلمین هنگام اختلاف در حدیث رسول رب العالمین علیه و آله آلاف السّلام من الملك الحقّ المبين گردانیده و معیار و میزان حجّیت أخبار آن جناب قرارش داده بدرج و تسطیر مقرون بتکریر خبری از أخبار مناکیر که خود آن مضطلع خبیر بحالّش ناظر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۳۲

و بصیر بود این چنین مسند مستند و ملجأ معتمد را مشنوء و معیوب و ملموز و مقصوب فرموده باشد.

### کلام مخاطب در بستان المحدثین در بیان حجبت أحادیث مسند احمد

و مخاطب در «بستان المحدثین» بترجمه أحمد در ذکر «مسند» فرموده:

[و إمام أحمد چون از مسوّده این مسند خود فارغ شد همه اولاد خود را جمع کرد و برایشان خواند و گفت: این کتابیست که من آن را جمع کرده ام و چیده ام از هفت لک و پنجاه هزار حدیث یعنی طرق - پس اگر مسلمانان را اختلافی واقع شود در حدیثی از أحادیث پیغمبر باید که باین کتاب رجوع آرند پس اگر درین کتاب أصل وی بیابند فيها و إلا نامعتبر شناسند. راقم حروف گوید: مراد ایشان همان حدیث ست که بدرجه شهرت یا تواتر معنوی نرسیده و إلا أحادیث صحیحه مشهوره بسیارست که در مسند ایشان نیست، انتهى .

ازین عبارت در کمال وضوحست که مخاطب ما نیز افاده إمام أحمد را در کتاب خود نقل می کند و در حجّیت أحادیث موجوده در آن تقریر و إثبات آن می نماید اگر چه در عدم حجّیت غیر مذکوره در آن بحسب آنچه خود فهم نموده تخصیصی در آن می فرماید:

پس همه حیرتم که بعد این تحقیق اُنّیق نزد مخاطب اُفّیق در توجیه کلام بخاری رشیق محلّ کدام تلمیع و تلفیق خواهد بود؟! و الله

العاصم عن كيد كل معاند جحد.

### کلام سیوطی در تدرب الراوی در اهمیت مسند احمد

و علامه جلال الدین سیوطی در «تدرب الراوی - شرح تقریب التاوی» بعد شرح قول مصنف [و اما مسند احمد بن حنبل و ابی داود الطیالسی و غیرهما من المسانید فلا یلحق بالاصول الخمسة و ما أشبهها فی الاحتجاج بها و الزکون إلی ما فیها] گفته: [تنبیها- الأول: اعترض علی التمثیل بمسند أحمد بأنه شرط فی مسنده الصّحیح. قال العراقي: و لا نسلم ذلك، و الذی رواه عنه أبو موسى المدیني أنه سئل عن حدیث فقال: انظروه فإن كان فی المسند و إلا فلیس بحجة. فهذا ألیس بصریح فی أنّ کلّ ما فی حجة، بل فیه أنّ ما لیس فیه لیس بحجة. قال: علی أنّ تمّ أحادیث صحیحه مخرجه فی الصّحیح و لیست فیه منها: حدیث عائشه فی قصه أمّ زرع عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۳۳

قال: و أمّا وجود الضعیف فیفه فهو محقق، بل فیه أحادیث موضوعه جمعتها فی جزء، و لعبد الله ابنه فی زیادات فیها الضعیف و الموضوع، انتهى. و قد ألف شیخ الإسلام کتابا فی ردّ ذلك سمّاه «القول المسدّد» قال فی خطبته: و قد ذكرت فی هذه الأوراق ما حضرنی من الكلام علی الأحادیث الّتی زعم بعض أهل الحدیث أنّها موضوعه و هی فی «مسند أحمد» ذبا عن هذه التّصنیف العظیم الّذی تلقّته الامّة بالقبول و التّکریم و جعله إمامهم حجة یرجع إلیه و یعول عند الاختلاف علیه. ثمّ سرد الأحادیث الّتی جمعها العراقي و هی تسعة و أضاف إلیها خمسة عشر حدیثا أوردها ابن الجوزي و هی فیه و جمعتها فی جزء سمّيته «الدلیل الممهّد» مع الذّب عنها و عدّها أربعة و عشرون حدیثا].

ازین عبارت ظاهرست که ذکر مسند احمد در زمره کتبی که بمرتبہ اصول خمسہ و ما أشبهها در احتجاج بآن و رکون بسوی چیزی که در آنست نمی رسد موجب اعتراض و ایراد شده به اینکه احمد در مسند خود شرط کرده است که أحادیث صحیحه در آن درج نماید، هر چند عراقی بمزید مجازفت و عدوان و مخالفت تصریحات اکابر اعیان؛ بادیه پیمای قدح و جرح این مسند جلیل الشان گردیده، بر سر ادعای باطل وجود أحادیث ضعیفه بلکه موضوعه در مثل این سفر عظیم المکان رسیده، و از کمال بی اندامی و بی حجابی احادیثی را که زعم فاسد نسبت بآن داشت در جزء مفرد جمع نموده بوادی خلاعت و جلاعت بأقدام صفاقت و رقاعت پیموده، لیکن محقق لا ثانی ابن حجر عسقلانی با وصفی که تلمیذ رشید حضرت عراقی می باشد بمفاد «الحقّ أحقّ بالاتباع» از راه نهایت درد دین و حمایت حمای چنین مرجع و ملاذ مسلمین؛ قیام بدفع طعن طاعن ازین مسند مستند و موئل معتمد، واجب انگاشته در توهین و تهجین مزعوم عراقی آفین دقیقه فرو نگذاشته و در ردّ آن جزء مفرد تصنیفی خاصّ مسمی بقول مسدد فی الذّب عن مسند أحمد ساخته باخذ ثار إمام جلیل الفخار خود پرداخته و در خطبه آن تصنیف منیف بجرم استهانت و استخفاف این مسند عظیم الإحصاف منیع الأطراف استاد بارع الأوصاف خود را از راه تنبیه و تعبیر ببعضی أهل حدیث تعبیر کرده

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۳۴

و افاده فرموده که مسند أحمد تصنیف عظیم ست و آن را امتّ محمدیه علی نبیها و آله آلاف السلام و التّحیة تلقی بقبول و تکریم نموده است و إمام ایشان أحمد آن را حجّتی قرار داده که بسوی آن رجوع کرده می شود و وقت اختلاف بر آن اعتماد نموده می آید.

و نیز ازین عبارت ظاهرست که علامه سیوطی هم در ذبّ قدح قادحین از حریم أحادیث این مسند رزین؛ تصنیفی مخصوص مسمی بقول ممهّد در قالب تحریر ریخته سلسله ریب و اشتباه برای ناظرین با انتباه گسیخته.

پس گمان ندارم که پس از گوش کردن این ماجرای شگرف و استماع این افاده ژرف احدى از ارباب کیاست و ظرف جرف

منکریت حدیث ثقلین را که در «مسند أحمد» بطرق عدیده و آسانید سدیده مندرجست و آن هم مسنداً إلى أحمد نفسه؛ حظی از واقعیت خواهد داد، یا برای نقل حضرت بخاری که بلا شبهه از حلیه صحت عاری و در وادی اکاذیب جاریست و زنی خواهد نهاد، و الله ولی التوفیق و الإرشاد، و هو العاصم بمنه عن الزکون إلى العصبیة و العناد.

و اگر هنوز هم بعضی از متعصبین متعنتین را محلّ ریب و ارتیاب در بطلان نقل بخاری والا نصاب باقی بوده باشد، حرفی بس نغز که قاطع ألسن أرباب جدال و مرا، و قانع رؤس أصحاب مکابره و امتراست باید شنید، و بنظر حقیقت نگر حقیقت حقّ واضح السّفور و إضاءت صدق لامع النّور باید دید.

### کلام ابن صلاح صاحب علوم الحدیث در عقیده احمد راجع بأحادیث ضعیفه

علامه تقی الدین أبو عمر و عثمان بن عبد الرحمن الشافعی المعروف بابن الصّیلاح در کتاب «علوم الحدیث» گفته: [ثم إنَّ الغریب ینقسم إلى صحیح کالأفراد المخرجة فی الصّحیح و إلى غیر صحیح و ذلک و هو الغالب علی الغرائب، روينا عن أحمد ابن حنبل رضی الله عنه أنه قال غیر مرّة: لا تکتبوا هذه الأحادیث الغرائب فإنّها مناکیر و عامتها من الضّعفاء].

ازین عبارت سراسر بشارت واضح و ظاهرست که إمام أحمد بن حنبل بمستفیدین جنابش کزّه بعد اولی و تاره بعد اخری از راه کمال نصیح ارشاد فرموده که: ننویسید

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۳۵

این احادیث غرائب را که بتحقیق آنها مناکیرست و عامّه آن از ضعفاست.

پس هر گاه این إمام طویل الباع أتباع و أشیاع خود را از کتابت احادیث مناکیر بتأکید و تکریر منع و تحذیر فرموده باشد و برای مطلق کتابت آن و لو بغیر العمل و بدون جعلها حجّة رضا نداده باشد؛ هرگز هرگز راست نمی آید و درست نمی نشیند که خود آن جهیذ خبیر و نقّاد بصیر با وصف علم بودن حدیث ثقلین از مناکیر و إظهار منکریت آن بر مثل بخاری تحریر بر اخراج آن در مسند عذیم النّظیر و نیز ادراج آن در کتاب «مناقب جناب أمير» علیه و صنوه و آله آلاف السّلام من الملك القدیر اقدام نموده خود را مستوجب تویخ و تعیر و تأنیب و تشویر ایزد خبیر که در کتاب خود فرموده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ ، کبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعّلون»، و نیز ارشاد کرده است «أ تأمرون الناس بالبرّ و تنسون أنفسکم و أنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون» ساخته، و باین تضجیع و تقصیر - غلط گفتیم! - بلکه تخلیط و تعزیر خویشتن را در مضیق دار و گیر أصحاب نحاریر و مؤاخذه دیگر أرباب تنقید و تنقیر انداخته باشد.

بالجمله، بعد درک این معنی بر هر ذی شعور بکمال ظهور واضح گردید که نسبت تعدید أحمد این حدیث از مناکیر کذیبست منکر و زوربست آنکر، و الحمد لله الذی أبدى الحقّ و أظهر، و أبطل الباطل فدمدم علیه و دمر.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۳۶

**رد قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین و اثبات و ناقت صحیح مسلم از کلمات علماء اهل سنت و نقل علماء اهل سنت حدیث ثقلین را از مسلم در کتب خودشان (۱۶۵ وجه)**

### اشاره

و از صنائع شنیعه و بدائع فظیحه و غرائب بادیّه العوار و عجائب واضحه الشّار این ست که ابن الجوزی با آن همه طول باع و وسعت

اطّلاع و غزارت علوم دینیّه و مهارت در فنون یقینیّه و تقدّم در علم حدیث و أثر، و تفوّق بر ناقدین اهل نظر؛ إلى غیر ذلک من المفاخر المبهرة و المآثر المزهره که حضرات اهل سنت بکمال مبالغه و اغراق برای حضرتش ثابت می کنند از جمیع طرق و اسانید کثیره و منیره این حدیث شریف تعامی صریح نموده، بسندی طریف روایت این خبر منیف فرموده، و از راه کمال نصب و عدوان و نهایت بغض و شنان با اهل بیت سید الانس و الجنّ، علیه و علیهم آلاف السّلام من الملك المّان آن را در کتاب «العلل المتناهیة فی الأحادیث الواهیة» که موضوع آن بیان احادیث واهیة متزلزله شدیده التزلزل کثیره العلل می باشد؛ مندرج ساخته، بحکم عدم صحّت و إظهار مقدوحیّت رجال سند آن اعلام مشاقّت و مخالفت اعلام، بلکه رایات منابذت و معاندت اسلام و اهل اسلام افراخته، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[حدیث فی الوصیة لعترته:

أبناء عبد الوهّاب الأنماطی، قال: أخبرنا محمّد بن المظفر، قال: نا: أحمد بن محمّد العتیقی، قال: حدّثنا یوسف بن الدّخیل، قال: حدّثنا أبو جعفر العقیلی، قال: نا: أحمد بن یحیی الحلوانی قال: نا: عبد الله بن داهر، قال: نا: عبد الله بن عبد القدّوس، عن الأعمش، عن عطیة، عن أبي سدید، قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم: إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی و إنّهما لن یتفرّقا جمیعا حتّی یردا علیّ الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما.

قال المصنّف: هذا حدیث لا یصحّ؛ أمّا عطیة فقد ضعّفه أحمد و یحیی و غیرهما، و أمّا ابن عبد القدّوس فقال یحیی: لیس بشیء رافضی خیث، و أمّا عبد الله بن داهر فقال أحمد و یحیی:

لیس بشیء ما یکتب منه إنسان فیہ خیرا.

و فساد این کلام شناعت انضمام فضاالت التیام که در وهن و انصرام حاکی تفاریق رمام و مشبه متقصّفات ثمام می باشد بر ناظر افادات اکابر اعلام و متتبع تحقیقات أجلّه عظام سنیّه واضح و لائحست بوجوه عدیده و براهین سدیده: أول آنکه: این حدیث

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۳۷

شریف را مسلم در «صحیح» خود بطرق عدیده اخراج نموده و ظاهرست، و لا کظهور النّار علی العلم، که موجود بودن حدیثی و لو بطریق واحد درین کتاب دلیل صحت آنست نزد مسلم بلا ریب، فکیف لو کان بطرق عدیده. پس محلّ کمال عجب ست از ابن الجوزی که با آن همه وسعت نظر و تقوب بصر از وجود این حدیث شریف در «صحیح مسلم» إعراض ورزیده بکلمه ردیه «هذا حدیث لا یصحّ» متفوّه گردیده.

دوم آنکه: خود مسلم افاده فرموده که آنچه داخل صحیح کرده ام چیزست که إجماع کرده اند علماء حدیث بر آن، چنانچه علامه سیوطی در «تدریب الرّاوی» گفته: [قال مسلم: لیس کل شیء عندی صحیح وضعته ههنا إنّما وضعت ما أجمعوا علیه . و شیخ عبد الحق دهلوی در «أسماء الرّجال مشکاة» بترجمه مسلم گفته:

[و قال فی کتابه: أوردت فی هذا الكتاب ما صحّ و أجمع علیه العلماء] پس بنا بر این افاده ادخال مسلم حدیث ثقلین را در صحیح خود دلیل واضحست بر إجماع علمای حدیث بر صحت آن، و بعد ثبوت إجماع علما بر صحت این حدیث شریف حرف عدم صحتش بر زبان آوردن برهان لائحست بر مشاقّت رسول و اتّباع سبیل غیر مؤمنین میلا إلى الانحراف و العدول، و الله العاصم عن شرّ کلّ معاند جهول.

سوم آنکه: صحت احادیث «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» قطعی ست نزد ابن صلاح و أبو إسحاق و أبو حامد اسفرائینی و قاضی أبو الطّیب و شیخ أبو إسحاق شیرازی و أبو عبد الله حمیدی و أبو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق و سرخسی حنفی و قاضی عبد الوهّاب مالکی و أبو یعلی و ابن الرّاغونی حنبلیّین و ابن فورک و اکثر اهل کلام أشعریّه و اهل حدیث قاطبه و همین ست مذهب

سلف سَنِّیه عامَّة و نزد محمّد بن طاهر مقدسی هم احادیث صحیحین قطعاً الصّحّة است، بلکه آنچه بر شرط شیخین باشد نیز بالقطع صحیح ست چه جا خود احادیث شیخین. و بلقینی استاذ عسقلانی و ابن تیمیّه و ابن حجر عسقلانی و علامه سیوطی و ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی و شیخ أحمد بن محمد بن أحمد نخلی و شیخ عبد الحقّ دهلوی و شاه ولیّ الله نیز قائل بقطعیت صحت احادیث صحیحین اند، كما فضلناه بحمد الله تعالى في مجلد

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۳۸

حدیث المنزل. و ظاهرست که حدیث ثقلین نیز از احادیث «صحیح مسلم» ست، پس نزد این جماعت کثیره علمای اعلام و محققین عظام سَنِّیه صحت آن نیز قطعی خواهد بود، و بعد ادراک این معنی کیست که در بطلان ادعاء ابن الجوزی ریبی داشته باشد؟! چهارم آنکه: چنانچه از افاده مسلم إجماع علماء سابقین یا معاصرین مسلم بر صحت احادیث صحیحش ثابت ست؛ همچنین إجماع أهل حدیث مطلقاً نیز بر صحت کتابش از افادات اکابر سَنِّیه واضح می شود. شاه ولیّ الله در «قرّة العینین» در ذکر آیه تطهیر گفته: [و قومی گفته اند که قصّه دعای آن حضرت صلعم در باب مرتضی و زهراء و حسنین رضی الله عنهم واقع نشده است، و این نیز کذبست زیرا که حدیث در «صحیح مسلم» مذکورست و أهل حدیث مجمع اند بر صحت آن انتهی. و پر ظاهرست که بعد تحقق إجماع علمای أهل حدیث از سابقین و لاحقین بر صحت احادیث «صحیح مسلم» نسبت بحدیثی که در آن مروی و مأثور باشد إنکار صحت کردن چقدر داد اتباع علماء اعلام و أساطین فخام خود دادندست.

پنجم آنکه: علامه طیبی در «کاشف - شرح مشکاة» گفته: [فإن قلت:

ما وثوقك إنك على الصّراط المستقیم؟ فإنّ كلّ فرقة تدعی أنّها علیه. قلت: بالثقل عن الثّقات المحدثین الذّین جمعوا صحاح الأحادیث فی اموره صلی الله علیه و سلّم و أحواله و أفعاله و فی أحوال الصّحابة مثل «الصّحاح السّنة» الّتی اتّفق الشّرق و الغرب علی صحتّها و شراحها كالخطابيّ و البغویّ و التّوویّ اتّفقوا علیه، فبعد ملاحظته ينظر من الذّی تمسّک بهدیههم و اقتفی أثرهم. ازین عبارت ظاهرست که بر صحت «صحاح سَنِّیه» که بلا ریب «صحیح مسلم» داخل آنست أهل شرق و غرب اتّفاق کرده اند. پس واضح گردید که علاوه بر أهل حدیث قاطبه أهل شرق و غرب بر صحت این کتاب اتّفاق دارند، پس حالا أهل إنصاف ملاحظه فرمایند که چگونه ابن الجوزی حدیثی را که در مثل این کتاب مخرج و مرویست مقدوح و مجروح وانموده بکلمه فاضحه لا یصحّ بوادی مخالفت أهل شرق و غرب پیموده.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۳۹

ششم آنکه: أبو مهدی ثعالبی در «مقالید الأسانید» بترجمه مسلم گفته [و كان الحافظ أبو علی النّیسابوریّ یقدّم صحیحه علی سائر التصانیف و قال: ما تحت أديم السّماء أصحّ من کتاب مسلم. و إلیه جنح بعض المغاربة، و مستندهم أنّه شرط أن لا یکتب فی صحیحه إلّا ما رواه تابعیان ثقتان عن صحابیین و کذا وقع فی تبع التّابعین و سائر الطّبقات إلی أن ینتهی إلیه مراعیاً فی ذلک ما لزم فی الشّهادة و لیس هذا من شرط البخاریّ و اعترض هذا المستند بفقده فی

حدیث إنّما الأعمال بالنیات، فإنّه أخرجه مسلم

و لم یروا من جمیع وجوهه إلّا عن عمر، و لم یروه عن عمر إلّا علقمّة. و اجیب بأنّه إنّما أوردته لثبوت صحّته و شهرته و التّبکّک به لا بقصد أن یكون من جملة ما التزم فی الشرط. علی أنّ الشرط فی نفس الأمر موجود و لم یدکره اعتماداً علی غیره، و النّادر لا حکم له .

و شاه صاحب در «بستان المحدثین» بترجمه مسلم فرموده اند: [و او را مؤلفات بسیارست که در همه آنها داد تحقیق و إمعان داده، خصوصاً درین صحیح عجائب این فنّ را و دیعت نهاده هم بالخصوص در سرد أسانید و حسن سیاق متون ورع تامّ و تحزیّ ما لا کلام و روایت و تلخیص طرق مع الاختصار و ضبط؛ انتشار بی نظیر افتاده، لهذا حافظ أبو علی نیشاپوری صحیح او را بر تصانیف این

علم ترجیح می‌داد و می‌گفت:

ما تحت أديم السماء أصح من كتاب مسلم. و جماعة از مغاربه نیز بهمین رفته است و دلیل ایشان آنست که شرط مسلم آنست که در صحیح خود نمی‌نویسد مگر حدیثی را که لا- اقل دو تابعی ثقه آن را از دو صحابی روایت کرده باشند. و هکذا فی جمیع الطبقات من تبع التابعین فمن دونهم تا آنکه بوی منتهی شود و در أوصاف رواة اکتفا بمحض عدالت ندارد بلکه شرائط شهادت را رعایت می‌فرماید و این قدر ضیق نزد بخاری نیست.

راقم حروف گوید که علماء دیگر درین شرط بحث کرده‌اند زیرا که

حدیث «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالتَّيَاتِ»

به خلاف این شرط ست و در «صحیح مسلم» موجودست إِلَّا از حضرت عمر بجمیع وجوه و روایات، و از عمر روایت آن نکرده مگر علقمه، آری از علقمه تفرق و انشعاب بسیار روداده. مغاربه جواب داده‌اند که این حدیث را بقصد

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۴۰

تَبَرُّك و تَيَمُّن آورده ست و هم بجهت شهرت طرق آن و ثبوت صَحَّت آن شرط خود را در آن مراعات ننموده، و علاوه این که این شرط در آن حدیث موجودست گو در صحیح او مذکور نباشد، زیرا که از صحابه از حضرت عائشه و أبو هريره آن را روایت کرده ازین هر دو تابعین بسیار روایت کرده، بالجمله این حدیث صحیح را از سه لکجه حدیث مسموع خود انتخاب نموده و نهایت تَوَرُّع و احتیاط در آن بکار برده انتهی.

و در کمال وضوحست که هر گاه حدیث ثقلین در کتابی مَخْرَج و مذکور باشد که صحیح‌تر از آن کتابی تحت أديم السماء موجود نیست و آن کتاب را حافظ أبو علی نیشابوری و جماعتی از علماء مغاربه بدلیل و برهان صحیح بر کتاب بخاری تفضیل و ترجیح داده‌اند باز در حق این حدیث حرف عدم صَحَّت زدن چقدر داد مصادمت حقّ عزیز المثار و منابذت صدق واضح الآثار دادن، و سوء سریرت و احتقاب جریرت خویشان را فرا روی أصحاب نصف نهادن ست. و محتجب نماند که أبو علی نیشابوری از أعظم حَفَاط ثَقَات و أفخم أيقاظ أثبات سَیِّه است.

### ترجمه حافظ ابو علی نیشابوری که از «صحیح مسلم» تجلیل فراوان نموده

عبد الکريم سمعاني در کتاب «الأنساب» در ذکر لقب حافظ گفته: [و ذكرت من حَفَاط الحديث واحدا عرف به و هو أبو عليّ الحافظ النيسابوريّ و اسمه الحسين بن عليّ بن يزيد بن داود بن يزيد الحافظ واحد عصره في الحفظ و الإنقاذ و الورع و الرحلة، سمع بنيسابور: جعفر بن أحمد ابن نصر الحافظ، و بهراة: أبا عليّ الحسين بن إدريس الأنصاريّ، و بنسا: الحسن بن سفيان، و بمرؤ: عبد الله بن محمود السعديّ، و بجرجان:

عمران بن موسى، و بالريّ: إبراهيم بن يوسف الهسنجانيّ، و ببغداد عبد الله بن محمد بن ناجية، و بالكوفة: محمد بن جعفر القتات، و بالبصرة: أبا خليفة القاضي، و بواسط:

جعفر بن أحمد بن سنان الحافظ، و بالأهواز: عبدان بن أحمد العسكريّ، و بتستر:

أحمد بن يحيى بن زهير، و بإصبهان: أبا عبد الله محمد بن نصير، و بالموصل: أبا يعلى أحمد بن عليّ المثنى، و بمكة: المفضل بن محمد الجندیّ، و بدمشق: أبا الحسن أحمد بن

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۴۱

عمير بن حوصا، و بمصر: أبا عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائيّ و بغزة: الحسن بن فرج الغزّيّ صاحب ابن بکیر و جماعة يطول



ذكرهم من هذه الطبقة. أكثر عنه الحفاظ؛ مثل أبي عبد الله محمد بن إسحاق بن مندة الاصبهاني وأبي عبد الله محمد بن عبد الله البيع وأبي عبد الله محمد بن إبراهيم بن جعفر الجرجاني وغيرهم. وذكره الحاكم أبو عبد الله الحافظ في «تاريخ نيسابور» فقال: أبو علي الحافظ النيسابوري، ذكره في الشرق كذكره بالغرب، مقدم في مذاكرة الأئمة وكثرة التصنيف، وكان مع تقدمه في هذه العلوم أحد المعدلين المقبولين في البلد، سمع بغزة «الموطأ» من الحسن بن الفرج بن بكير وذكر ابتداء أمره فقال: كنت اختلف إلى الصّاعه وفي جوارنا فقيه من الكراميّة (يدعى. صح. ظ) بالولّي فكنت اختلف إليه بالغدوات وأخذ عنه الشيء بعد الشيء من مسائل الفقه، فقال لي أبو الحسن الشافعي: يا أبا علي! لا تضع أيا مكنك، ما تصنع بالاختلاف إلى الولّي وبنيسابور من العلماء والأئمة عدّه؟! فقلت له: إلى من اختلف؟

قال: إلى إبراهيم بن أبي طالب، فأول ما اختلفت في طلب العلم إلى إبراهيم بن أبي طالب سنة أربع وتسعين ومائتين، فلما رأيت شمائله وسمته وحسن مذاكرته للحديث حلا في قلبي، فكنت اختلف إليه وأكتب عنه الأمالي، فحدث يوما عن محمد بن يحيى عن إسماعيل بن أبي أويس، فقال لي بعض أصحابنا: لم لا تخرج إلى هراء؟ فإن بها شيخ ثقة يحدث عن إسماعيل بن أبي أويس. فوقع ذلك في قلبي فخرجت إلى هراء وذلك في سنة خمس وتسعين، ثم قال: وانصرفت من هراء وقد مات إبراهيم بن أبي طالب فسمعت في تلك الأيام كتاب «الموطأ» من علي بن الحسين الصّفّار عن يحيى بن يحيى. وقال أبو علي: كنّا بغزة على باب الحسن بن الفرج ونحن نسمع منه «الموطأ» عن يحيى بن بكير ومعنا جماعة من الغرباء من أهل مصر فقلت لهم:

أكثر «الموطأ» عندنا من روايه يحيى بن يحيى النيسابوري عن مالك، فاستحسنوا ذلك، فقالوا لي: هل عندك منه نسخه حتى نسمعها منك؟ وقد كان أبو علي خرج عن هراء إلى مروالزود وكتب عن يوسف بن موسى المروروذي وانحدر منها إلى مرو ومنها إلى جرجان، فجود عن عمران بن موسى ثم انصرف من هناك إلى الحسن بن سفيان

عقبات الانوار في امامة الأئمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٨٤٢

فسمع «مسانيد ابن المبارك» و«منتخب المسند» و«مسند أبي بكر بن أبي شيبة» وانصرف إلى نيسابور وقال: لما انصرفت إلى نيسابور سمعت «مسند إسحاق بن راهويه» عبد الله بن شيرويه ثم تأهبت للخروج إلى العراق والشام والحجاز وقال: واستأذنت أبا بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة في الخروج إلى العراق سنة ثلث و ثلاثمائة فقال: أ توحشنا بمفارقتك؟ يا أبا علي! وقد رحلت وأدركت الأسانيد العالية وتقدمت في حفظ الحديث ولنا فيك فائدة وأنس، فلو أقمت؟ فما زلت به حتى أذن، فخرجت إلى الرّي وبها علي بن الحسن بن مسلم الأصبهاني وكان من أحفظ مشايخنا وأمتهم (و أثبتهم. ن) وأكثرهم فائدة، أفادني عن إبراهيم بن يوسف الهسجاني وغيره من مشايخ الرّي ما لم أكن أهتدي أنا إليه.

ثم دخلت بغداد وجعفر الفريابي حيّ وقد أمسك عن الحديث ودخلت عليه غير مرّة ويكتب بين يديه وكنّا ننظر حسره ومات وأنا ببغداد سنة أربع و ثلاثمائة و صليت على جنازته. ثم يقول أبو علي: وأأسفا على حديث سليمان التيمي عن أبي قلابه عن أنس! وكان يقول: وفيما ذكر الفريابي (غنية. صح. ظ) ثم قال: ولما فاتني ما فات من الفريابي تركت بغداد وخرجت إلى الأنبار و كتبت حديث بهلول بن إسحاق وأحاديث ابن أبي أويس وسعيد بن منصور وغيرهما ثم انصرفت إلى بغداد وأقبلت على السماع من أبي ناجية وقاسم والصوفي ولزمت أبا خليفة- يعني بالبصرة- حتى سمعت حديثه عن آخره إلّا الأخبار وما لم أجد السبيل إلى سماعه، و حضرت أبا خليفة وهو يهدّد وكيلا- له ويقول: والله لأضحكنّ الحيطان من دمك! ثم قال في آخر كلامه: أ تعود يا لكع؟ فقال الوكيل: لا أصلحك الله! قال: بل أنت لا أصلحك الله ولا بارك الله فيك! قم عني! قال الحاكم أبو عبد الله: وسالت أبا علي عن الحسن بن الفرج الغزي وسماعهم «الموطأ» منه فقال: ما كان إلّا صدوق (صدوقا. ظ) قلت:

إنّ أهل الحجاز يذكرون أنّه سمع بعض «الموطأ» فحدث بالكلّ، فقال: ما رأينا إلّا الخير، قرأ علينا من أصل كتابه في القرايطيس ثم قال: انصرف أبو علي من مصر إلى بيت المقدس وحجّ حجة أخرى. ثم انصرفت إلى بيت المقدس وانصرف على

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۴۳

طريق الشَّام إلى بغداد، و هو باقعة في الحفظ و لا يطيق مذاكرته أحد ثم انصرف إلى خراسان و وصل إلى وطنه و لا يفى لمذاكرته أحد من حَقَّانًا. ثم إنَّ أبا علي أقام بنيسابور إلى سنة عشر و ثلاثمائة يصنّف و يجمع الشيوخ و الأبواب و جودها ثم حملها إلى بغداد سنة عشر و معه أبو عمرو الصَّغير فأقام ببغداد و ليس بها أحفظ إلّا أن يكون أبو بكر بن الجعابي فإنَّ أبا علي يقول: ما رأيت من البغداديين أحفظ منه، ثم خرج إلى مكّة و معه أبو عمرو فحجّ و خرج إلى الرَّمْلَة و أبو العبَّاس محمّد بن الحسن بن قتيبة حيّ، ثم انصرف إلى دمشق و قد لحق أحمد بن عمير من الغرباء ما لحق و أحمد بن عمير إمام أهل الحديث و رئيس الشَّام، و ذكر قصّيه طويلاً. ثم جاء إلى حران و انتخب على أبي عروبة الانتخاب المنسوب إليه، و انصرف إلى بغداد و أقام بها حتّى نقل ما استفاد إلى مصنّفاته في تلك الرّحلة و ذاكر الحَقَّان بها، و انصرف من العراق و لم يرحل بعدها إلّا إلى سرخس و طوس و نسا. و ذكر أبو علي الحافظ قال: أتيت أبا بكر بن عبدان فقلت: الله! الله! يحتال لي أبوك في حديث سهل بن عثمان العسكري عن عبادة عن عبيد الله بن عمر عن عبيد الله بن الفضل عن عبيد الله بن أبي رافع عن عليّ حديث افتتاح الصِّلموة، فقال: يا با علي! قد حلف الشيخ أنّه لا يحدث بهذا الحديث و أنت بالأهواز، فشقّ عليّ ذلك و أصلحت أسبابي للخروج و دخلت عليه و ودّعته و سبقني جماعة من أصحابنا ثم انصرفت و اختفيت في موضع إلى يوم المجلس و حضرته متنكراً من حيث لم يعلم بي أحد فخرج و أملى الحديث من أصل كتابه و كتبه و أملى عشر حديث ممّا كان قد امتنع عليّ فيها، ثم بلغني بعد ذلك أنّ عبدان قال لبعض أصحابه: فوتنا أبا علي النّيسابوري تلك الأحاديث فقليل له: يا با محمّد! أنّه كان في المجلس و قد سمع الأحاديث فتعجب من ذلك و كان أبو علي يقول: كان عبدان يفى بحفظ مائة ألف حديث، ثم قال الحاكم أبو عبد الله الحافظ: و عقد له مجلس الإملاء سنة سبع و ثلاثين و ثلاثمائة و هو ابن ستين سنة فإنّ مولده كان سنة سبع و سبعين.

ثم لم يزل يحدث بالمصنّفات و الشيوخ بقيّة عمره، و توفي عشية الأربعاء، و دفن عشية الخميس الخامس عشر من جمادى الاولى من سنة تسع و أربعين و

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۴۴

ثلاثمائة، و غسله أبو عمرو بن مطر، و صلّى عليه أبو بكر بن المؤمّل، و دفن في مقبرة باب معمر.

و ذهبى در «تذكرة الحَقَّان» گفته: [أبو علي الحافظ الإمام محدّث الإسلام الحسين بن علي بن يزيد بن داود النّيسابوري، أحد جهابذة الحديث، قال أبو عبد الله الحاكم: هو واحد عصره في الحفظ و الإتقان و الورع و المذاكرة و التّصنيف، سمع إبراهيم بن أبي طالب و عليّ بن الحسين و عبد الله بن شيرويه و جعفر بن أحمد الحافظ و الحسين بن إدريس و محمّد بن عبد الرحمن الشَّاميّ و الحسن بن سفيان و محمّد بن جعفر الكوفيّ القباب (القنات. ظ) و أبا خليفه الجمحيّ و محمّد بن بصير مسند أصبهان و الحسن بن الفرج الغزي صاحب يحيى بن بكير و عمران بن موسى بن مجاشع و أبا عبد الرحمن النّسائيّ و أبا يعلى الموصليّ و عبدان الأهوازي و خلاّق من طبقتهم بخراسان و الحجاز و الشَّام و العراق و مصر و الجزيرة و الجبال. مولده سنة سبع و سبعين و مائتين، و أوّل سماعه كان في سنة أربع و تسعين و كان في حدّاته يشتغل بالصّياغة فنصحه بعض العلماء و أشار إليه بطلب العلم لما شاهد من ذكائه. و عن أبي عليّ قال:

دخلت إلى هراء في سنة خمس و تسعين و حضرت أبا خليفه و هو يهدّد و كيلا له و يقول: أ تعود يا لكع؟ فيقول: لا أصلحك الله! فقال: بل أنت لا أصلحك الله! قم عنّي! قال الحاكم: كنت أرى أبا علي معجبا بأبي يعلى الموصليّ بإتقانه، قال: و كان لا يخفى عليه من حديثه إلّا اليسير و لو لا اشتغاله باستماع كتب القاضي أبي يوسف من بشر بن الوليد لأدرك بالبصرة أبا الوليد الطيالسيّ و سليمان بن حرب. قال الحاكم: كان أبو علي باقعة في الحفظ لا يطاق مذاكرته و لا يفى بمذاكرته أحد من حَقَّانًا، خرج إلى بغداد ثانيا في سنة عشر و قد صنّف و جمع فأقام ببغداد و ما بها أحد أحفظ منه إلّا أن يكون أبو بكر الجعابيّ فإنّي سمعت أبا عليّ يقول: ما رأيت

بغداد أحفظ منه و سمعت أبا علي يقول: كتب عني أبو محمد بن صاعد غير حديث في المذاكرة و كتب عني ابن جوصا جملة. قلت: و حدث عنه أبو بكر أحمد بن إسحاق الضمعي و أبو الوليد الفقيه، و هما أكبر منه و أبو عبد الله بن منده و أبو عبد الله الحاكم و أبو طاهر بن محمش

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۴۵

و أبو عبد الرحمن السلمي و طائفة سواهم. قال أبو بكر بن أبي دارم الحافظ: ما رأيت ابن عقده يتواضع لأحد من الحفاظ كتواضعه لأبي علي التيسابوري. قال الحاكم:

و سمعت أبا علي يقول: اجتمعت ببغداد مع أبي أحمد العسال و أبي إسحاق بن حمزة و أبي طالب بن نصر و أبي بكر الجعابي فقالوا: امل من حديث نيسابور مجلسا، فامتنعت، فما زالوا بي حتى أملت عليهم ثلاثين حديثا ما أجاب واحد منهم في حديث منها سوى أبي حمزة في حديث واحد، قال أبو عبد الرحمن السلمي: سألت أبا الحسن الدار قطنی عن أبي علي التيسابوري، فقال: إمام مهذب، أنبأني المسلم بن محمد عن القاسم بن علي، أنا أبي، أنا أخى أبو الحسن، سمعت أبا طاهر السلفي، سمعت غانم بن أحمد، سمعت أحمد بن الفضل الباطرقاني، سمعت ابن منده يقول: سمعت أبا علي التيسابوري يقول: و ما رأيت أحفظ منه، قال: و ما تحت أديم السماء أصح من كتاب مسلم. قال عبد الرحمن بن منده: سمعت أبي يقول: ما رأيت في اختلاف الحديث و الإتقان أحفظ من أبي علي التيسابوري. قال القاضي أبو بكر الأبهري:

سمعت أبا بكر بن داود يقول لأبي علي التيسابوري: من إبراهيم عن إبراهيم عن إبراهيم؟ فقال: إبراهيم بن طهمان عن إبراهيم بن عامر البجلي عن إبراهيم النخعي.

قال: أحسنت يا أبا علي! قال الحاكم: كان أبو علي يقول: ما رأيت في أصحابنا مثل الجعابي حيرني حفظه، قال: فحكيت هذا لأبي بكر فقال: يقول (هذا. صح. ظ) أبو علي و هو استاذي على الحقيقة. قال الحاكم: توفي في جمادى الاولى سنة تسع و أربعين و ثلاثمائة، أخبرنا أبو سعيد سنقر الزيني و أبو نصر محمد بن محمد الفارسي قال:

أنا علي بن محمود، أنا أبو طاهر السلفي، أنا أبو عبد الله الثقفي، أنا أبو عبد الرحمن السلمي إملاء، أنا: أبو علي الحسين بن علي الحافظ، أنا عبد الصمد بن سعيد الحمصي،؟؟؟ نا الحسين بن خالد عن محمد بن زياد عن مالك عن نافع عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: لا يعلق الزهن بما فيه. أخبرنا محمد بن حازم، أنا محمد بن غسان. و أخبرنا أحمد؟ ابن هبة الله، أنا زين الأمان. و أنا أبو علي الجوهري، أنا مكرم الغزي، قالوا: أنا سعيد بن سهل، أنا علي بن أحمد المؤدب، أنا أبو عبد الرحمن السلمي، أنا الحسين

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۴۶

ابن علي الحافظ، أنا محمد بن علي بن الحسن الرقي، نا سليمان بن عمرو الرقي، نا ابن علي، نا روح بن القسم، عن العلاء عن أبيه عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه و سلم، قال: امرت أن اقاتل الناس حتى يشهدوا: لا اله إلا الله و يؤمنوا بي و بما جئت به فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحقها و حسابهم على الله .

و سبكي در «طبقات شافعيه» گفته: [الحسين بن علي بن يزيد بن داود بن يزيد الحافظ الكبير أبو علي التيسابوري شيخ الحاكم، ولد سنة سبع و سبعين و مائتين و أول سماعه سنة اربع و تسعين فسمع من إبراهيم بن أبي طالب و علي بن الحسين و عبد الله بن شيويه و جعفر بن احمد الحافظ، و بهراء الحسين بن إدريس و محمد بن عبد الرحمن و أقرانهما، قال الحاكم: و بهراء أول رحلته، و بنسب الحسن بن سفيان، و بجران عمران بن موسى، و ببغداد عبد الله بن ناجية و القاسم المطرز، و بالكوفة محمد بن جعفر القتات، و بالبصرة أبا خليفة و زكريا الساجي، و بواسط جعفر بن احمد ابن سنان، و بالأهواز عبدان، و بإصبهان محمد بن نصر، و بالموصل أبا يعلى، و بمصر أبا عبد الرحمن النسائي، و بغزة الحسن بن فرج راوى الموطأ، و بمكة المفصل الجندی، و بالشام اصحاب إبراهيم بن

العلاء و المعافا ابن سلیمان، روی عنه أبو بکر احمد بن إسحاق الضَّبَعِي و أبو الوليد الفقيه و هما أكبر منه و ابن منده و الحاكم و أبو طاهر ابن محمّش و ابو عبد الرحمن السِّلَمِي و غیرهم قال الحاكم: هو واحد عصره فی الحفظ و الإتقان و الورع و الرّحله، ذكره بالشرق كذكره بالغرب مقدّم فی مذاکره الأئمّه و كثرة التصنیف، انتهى. و كذلك قال الخطیب، قال: و ذكره الدّار قُطَنِي فقال:

إمام مهذب، قال الحاكم: و عقد له مجلس الإملاء سنه سبع و ثلاثين و ثلاثمائة و هو ابن ستين سنه، ثم لم يزل يحدث بالمصنّفات و الشّيوخ بقيه عمره، و أطال الحاكم ترجمه شيخه هذا و أطنب على عادته إذا ترجم كبيراً استوفى و حشد الفوائد و الغرائب قال: كان أبو علي يشتغل بالصّياغه فنصحه بعض العلماء و أشار عليه بالعلم، قال: و كنت أرى أبا عليّ معجباً بأبي يعلى الموصلي و إتقانه، قال: و كان لا يخفى عليه من حديثه إلا اليسير، قال الحاكم: كان أبو عليّ باقعه في الحفظ لا يطاق مذاكرته

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۴۷

و لا يفی بمذاكرته أحد من الحفّاظ خرج إلى بغداد سنه عشر ثانيا و قد صَنَّف و جمع فأقام ببغداد و ما بها أحد أحفظ منه إلّا أن يكون أبو بکر الجعابی فإني سمعت أبا عليّ يقول: ما رأيت ببغداد أحفظ منه، قال: و سمعت أبا عليّ يقول: اجتمعت ببغداد مع أبي أحمد العسّال و إبراهيم بن حمزه و أبي طالب بن نصر و أبي بکر الجعابی فقالوا: أمل عينا من حديث نيسابور مجلساً، فامتنعت، فما زالوا بي حتّى أملت عليهم ثلاثين حديثاً ما أجاب واحد منهم في حديث منها إلّا ابن حمزه في حديث واحد قال الحاكم: كان أبو عليّ يقول: ماريت في أصحابنا مثل الجعابی حيرني حفظه فحكيت ذلك لأبي بکر الجعابی فقال: يقول أبو عليّ هذا و هو استاذي على الحقيقة و و قال عبد الرحمن بن منده: سمعت أبي أبا عبد الله يقول: ما رأيت في اختلاف الحديث و الإتقان أحفظ من أبي عليّ النّيسابوريّ. توفي أبو عليّ عشية الخميس الخامس عشر من جمادى الأولى سنه تسع و أربعين و ثلاثمائة].

هفتم آنکه مخاطب ما شاه عبد العزيز در همین کتاب «تحفه» بجواب طعن تحریم عمر متعین را می فرماید: [جواب این طعن آنکه نزد اهل سنت صحیح ترین کتب «صحیح مسلم» ست و در آن صحیح بروایت سلمه بن الاکوع و سیره بن معبد جهنی و در صحاح دیگر بروایت أبو هریره نیز موجودست که آن حضرت صلعم خود متعه را حرام فرمود بعد از آن که تا سه روز رخصت داده بود و آن تحریم را مؤبد ساخت إلى يوم القيمة در جنگ اوطاس انتهى.

و از این افاده شاه صاحب در کمال وضوح و ظهورست که نزد اهل سنت صحیح ترین کتب «صحیح مسلم» ست، پس ملاحظه باید کرد که إنکار ابن الجوزی صحت حدیث ثقلین را که در صحیح مسلم مروی و مثبت ست نزد شاه صاحب و اتباع شاه صاحب در کدام درجه فساد و بطلان و وهن و هوان خواهد بود، و الله الواقی عن زیغ کلّ معاند لدود.

هشتم آنکه نووی در «تهذیب الأسماء» بترجمه مسلم گفته: [و صَنَّف مسلم فی علم الحديث کتباً کثیره منها: هذا الكتاب الصّحیح الَّذِي مَنَّ اللَّهُ الْكَرِيمُ - و له

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۴۸

الحمد و النّعمه و الفضل و المّنه به علی المسلمین و أبقى لمسلم به ذکراً جميلاً و ثناء حسناً إلى يوم الدّین مع ما أعده له من الأجر الجزيل فی دار القرار و عمّ نفعه للمسلمین قاطبه].

و ابن حجر عسقلانی در فهرست مرویات خود علی ما نقل عنه الثّعالبی فی «مقالید الأسانید» بترجمه مسلم گفته: [و له المؤلفات الکثیره الجلیله لا سیما صحیحہ الَّذِي اَمْتَنَ اللَّهُ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ و أبقى له به الثناء الجميل إلى يوم الدّین .

و ذهبی در «سير النبلا» بترجمه مسلم در ذکر «صحیح مسلم» گفته: [و هو كتاب نفيس كامل فی معناه فلما رآه الحفّاظ أعجبوا به و لم يسمعهو لنزوله و تعبدوا إلى أحاديث الكتاب فساقوها من مروياتهم عاليه بدرجة و بدرجتين و نحو ذلك حتّى أتوا علی الجميع هكذا و سمّوه «المستخرج علی صحیح مسلم» فعل ذلك عدّه من فرسان الحديث منهم أبو بکر محمّد بن محمّد بن رجا و أبو عوانه يعقوب بن إسحاق الإسفرائنی و زاد فی كتابه متونا معروفه بعضها لئن، و الزّاهد أبو جعفر أحمد بن حمدان الحیريّ و أبو الوليد حسان

بن محمّد الفقیه و أبو حامد أحمد بن محمّد الشاذلی الهروی و أبو بکر محمّد بن عبد الله بن زکریّا الجوزقی و الإمام أبو الحسن الماسرخی و أبو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد الأصبهانی و آخرون، لا تحضرنی ذکرهم الآن .

ازین عبارات واضح و ظاهر گردید که «صحیح مسلم» کتابیست که حقّ سبحانه تعالی بآن بر اهل اسلام مَنّت گذاشته و برای مسلم بوجه آن ذکر جمیل و ثناء حسن را تا بروز قیام باقی داشته و نفع آن برای قاطبه مسلمین عامّ شده و آن کتاب نفیس کامل ست در معنی خود، و هر گاه حفاظ اخبار و احادیث این کتاب را دیدند خوششان آمد و برای آن مستخرجات تصنیف کردند و بسیاری از فرسان حدیث این عمل را بمنصّه ظهور آوردند که اَسْماء بعضی ازیشان را ذهبی ذکر کرده و از بعض بوجه عدم حضور إعراض ورزید.

پس لختی از سر إنصاف متوجّه باید شد و تأمل باید کرد که حدیث ثقلین بلا شبهه درین کتاب ممدوح محمود بطرق عدیده مسرود و موجودست، و ابن جوزی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۴۹

از فرط تحقیق آن را غیر صحیح و واهی و شدید التزلزل و کثیر العلل و امی نماید پس اگر زعم باطلش صحیح بوده باشد این کتاب عظیم الشان جلیل المکان بوجه اشتغال آن بر چنین حدیث کی مستحقّ این اوصاف حسنه و صفات مستحسنة خواهد بود؟! خصوصاً بلحاظ آنچه مسلم در مقدّمه کتاب خود در بیان ذمّ جمع احادیث غیر صحیحه افاده فرموده، بلکه در این صورت اوصافی که باید بآن متّصف شود قابل تبیین و تشریح و إظهار و تصریح نیست، فلا تکن من الذاهلین.

نهم آنکه ابن خلّکان در «وفیات الأعیان» بترجمه مسلم گفته: [و قال أحمد بن سلمة: رأيت أبا زرعة و أبا حاتم يقدّمان مسلم بن الحجاج في معرفة الصحيح على مشايخ عصرهما].

و نووی در «تهذیب الأسماء» و جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» و عبد الحقّ دهلوی در «أسماء رجال مشكاة» نیز این قول أحمد بن سلمه بترجمه مسلم نقل کرده‌اند.

و نیز نووی در «تهذیب الاسماء و اللغات» بترجمه مسلم گفته: [و أجمعوا على جلالته و إمامته و علو مرتبته و حذقه في هذه الصنعة و تقدّمه فيها و تضلّعه منها].

و نیز نووی در «تهذیب الأسماء» بترجمه مسلم گفته: [و اعلم أنّ مسلماً رحمه الله أحد أعلام أئمة هذا الشأن و كبار المبرّزين فيه و أهل الحفظ و الإتقان و الرّحالين في طلبه إلى أئمة الأقطار و البلدان و المعترف له بالتقدّم فيه بلا خلاف عند أهل الحذق و العرفان و المرجوع إلى كتابه و المعتمد عليه في كل الأزمان .

و ابن حجر عسقلانی در فهرست مرویات خود- علی ما نقل عنه الثعالبی فی «مقالید الأسانید»- در ذکر مسلم گفته: [كان أحد أئمة أعلام هذا الشأن و كبار المبرّزين فيه و الرّحالين في طلبه و المجمع على تقدّمه فيه أهل عصره، كما شهد له بذلك إماما وقتها و حافظا عصرهما أبو زرعة و أبو حاتم .

و هر گاه مسلم در معرفت صحیح حدیث از سقیم آن بر جمیع اهل عصر خود که عصر اجتماع فحول این علم بود مقدّم بوده باشد و آن هم بشهادت إمامین وقت

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۵۰

و حافظین عصر أبو زرعه و أبو حاتم، بلکه تقدّمش در علم حدیث مجمع علیه بود و اهل حذق و عرفان را در آن خلافی نباشد و در تمام أزمه بسوی کتابش رجوع و بر آن اعتماد واقع شود، پس بعد ادراک این معنی هرگز از مصفی که مدّعی تسنّن بوده باشد مترقّب نیست که در صحت حدیث ثقلین که مثل این بارع متقدّم آن را محکوم بالصّحّة نموده در کتاب صحیح خود ادراج و اخراج فرموده؛ ربیبی پیرامون خاطر خود جا دهد چه جای آنکه باتباع ابن جوزی ختم و جزم بعدم صحتش نموده کمال عصبیت و اعتساف



خود فرا روی ارباب عدل و انصاف نهد! دهم آنکه علامه نووی در «منهاج- شرح صحیح مسلم» گفته: [سلک مسلم فی صحیحہ طرقاً بالغه فی الاحتیاط و الإتقان و الورع و المعرفة، و ذلك مصرّح بکمال ورعه و تمام معرفته و غزارة علومه و شدّة تحقیقه بحفظه و تقعده فی هذا الشأن و تمکّنه من أنواع معارفه و تبریزه فی صناعته و علوّ محلّه فی التّمييز بین دقائق علومه الّتی لا یهتدی إليها إلّا أفراد فی الأعصار، فرحمه الله و رضی عنه .

و نیز نووی در «تهذیب الأسماء و اللّغات» بترجمه مسلم گفته: [و من أكبر الدّلائل علی جلالته و ورعه و حذقه و تقعده فی علوم الحدیث و اضطلاعہ منها و تفنّنه فیها و تنبیہه علی ما فی ألفاظ الرّوایة من اختلاف بین متن و إسناده و لو فی حرف و اعتنائه بالتّنبیه علی الرّوایات المصرّحة لسماع المدلّسین و غیر ذلك ممّا هو معروف فی کتابه و قد ذكرت فی مقدّمه شرحی لصحیح مسلم جملاً من التّنبیه علی هذه الأشياء و شبهها مبسوطه واضحة ثمّ نبّهت علی تلك الدقائق و المحاسن فی أثناء الشّرح فی مواطنها، و علی الجملة لا نظیر لکتابه فی هذه الدقائق و صحّة الإسناد، و هذا عندنا من المحقّقات الّتی لا شکّ فیها للدلائل المتظاهرة علیها].

و نیز در آن گفته: [و من حقّق نظره فی «صحیح مسلم» رحمه الله و اطّلع علی ما أودعه فی أسانیده و ترتیبه و حسن سیاقته و بدیع طریقہ من نفائس التّحقیق و جواهر التّیّدیق و أنواع الورع و الاحتیاط و التحرّی فی الرّوایات و تلخیص الطّرق و اختصارها و ضبط متفرّقاتها و انتشارها و کثرة اطلاعہ و اتّساع روایتہ و غیر ذلك ممّا

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۵۱

فیہ من المحاسن و الأعجوبات و اللّطائف الظّاهرات و الخفیات؛ علم أنّه إمام لا یلحقه من بعد عصره و قلّ من یساویه بل یدانیه من أهل دهره، و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم

### ترجمه حافظ ابو العلاء همدانی که فتویٰ بصحت جمیع احادیث «مسند احمد» داده

و حافظ ابو العلاء همدانی از مشاهیر حفاظ و نحاریر ایقاز سیّئه است.

ذهبی در «تذکره الحفاظ» گفته: [أبو العلاء الهمدانی الحافظ العلّامة المقرئ شیخ الإسلام محمّد بن سهل العطار شیخ همدان، مولده سنه ثمان و ثمانین و أربعمائه، قرأ أنا ب (بالروایات. ظ) علی أبی علی الحدّاد، أكثر عنه و لازمه مدّه و علی مقرئ واسط أبی العزّ القلانسیّ و أبی عبد الله البار و أبی بکر المرزوقی، و سمع من أبی القسم بن یّیان و أبی علی ابن بنهان و أبی الحصین و خلائق ببغداد و أبی عبد الله محمّد بن الفضل الفراوی و طائفه بنیسا بور، ثمّ رحل ثانی مرّة إلى بغداد فأسمع ابنه، ثمّ قدم بعد الثلاثین و خمس مائه

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۵۵

فأكثر ثم بعد عام أربعین قرأ علیه بالروایات أبو أحمد بن سکیّنه و أبو الحسن بن الدّباس و محمّد بن محمّد بن الکیال حدّث عنه أبو المواهب بن صصری الحافظ عبد القادر و الحافظ یوسف بن أحمد السّهروردیّ و محمّد بن محمود الحمّامیّ و محمّد و القاضی عبد الحمید بتمیاء و هم أسباطه و آخرون و خاتمه أصحابه بالإجازة أبو الحسن بن المقرئ. قال أبو سعد السّمعانی: حافظ متقن مقرئ فاضل حسن السّیره مرضی الطّریقه عزیز النفس سخیّ بما یملکه مکرم للغرباء یعرف القراءات و الحدیث و الأدب معرفه حسنه سمعت منه، و قال عبد القادر الحافظ: شیخنا أبو العلاء أشهر من أن یعرف، بل یعزّ وجود مثله فی أعصار کثیره علی ما بلغنا من السّیر، أربی علی أهل زمانه فی کثرة السّماعات مع تحصیل اصول ما سمع و جودة النسخ و إتقان ما کتبه بخطه، ما کان یکتب شیئاً إلّا منقطاً معرباً، و أوّل سماعه من عبد الرّحمن بن محمّد الدّونی فی سنه خمس و تسعین و أربعمائه، برع علی حفاظ عصره من حفظ ما یعلّق بالحدیث من الأنساب و التّواریخ و الأسماء و الکنی و القصص و السّیر، و لقد کان یوما فی مجلسه فجاءته فتویٰ فی عثمان رضی الله عنه فکتب



من حفظه و نحن جلوس درجا طویلا فی أخباره، و له تصانیف منها: «زاد المسافر» فی خمسين مجلدا و كان إماما فی القرآن و علومه و حصل من القرآن ما انه صنف فيه العشرة و المفردات و صنف في الوقف و الابتداء و في التجويد و المئات و العدد و معرفة القراء و هو نحو من عشر مجلدات استحسنت تصانیفه و كتبت و نقلت إلى خوارزم و إلى الشام و برع عنده جماعة كثيرة في القراءات و كان إذا جرى ذكر القراء يقول: فلان مات عام كذا، مات فلان في سنة كذا، و فلان يعلو إسناده على فلان بكذا و كان إماما في النحو و اللغة، سمعت أن من جملة ما حفظ كتاب «الجمهرة» و خرج له تلامذة في العربية يقرأون بهمذان و بعض أصحابه رأيته فكان من محفوظاته كتاب «الغريبين» للهروي.

إلى أن قال: و كان مهينا للمال باع جميع ما ورثه من أبناء التجار فأنفق في طلب العلم حتى سافر إلى بغداد و أصبهان ماشيا يحمل كتبه على ظهره سمعته يقول:

كنت أتيت ببغداد في المساجد و آكل خبز الرجل. و سمعت أبا الفضل بن هيمان

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۵۶

الأديب يقول: رأيت أبا العلاء في مسجد من مساجد بغداد يكتب و هو قائم لأن السراج كان عاليا.

إلى أن قال: فعظم شأنه في القلوب حتى أن كان يمر في همدان فلا يبقى أحد رآه إلّا قام و دعا له حتى الصبيان و اليهود و ربما كان يمشي إلى بلده مسكان يصلي بها الجمعة فيتلّقاه أهلها خارج البلد المسلمون علاحدة و اليهود علاحدة يدعون له إلى أن يدخل البلد فكان يفتح عليه من الدنيا جمل فلم يدّخرها بل ينفقها على تلامذته، و كان عليها رسوم الأقوام و ما كان يبرح عليه ألف دينار همدانية او أكثر من الدين مع كثرة ما يفتح عليه و كان يطلب لأصحابه من الناس و يعزّ أصحابه و من يلوذ به و لا يحضر دعوة حتى يحضر جماعة أصحابه و كان لا يأكل من أموال الظلمة و لا يقبل منهم مدرسة قطّ و لا رباطا و إنّما كان يقرئ في داره و نحن في مسجده سكّان، و كان يقرئ نصف نهاره الحديث و نصفه القرآن و العلم و كان لا يغشى السلاطين و لا يأخذه في الله لومة لائم و لا يمكن أحدا في مجلسه منكر و لا سماعا، فكان يقول كلّ إنسان منزلته حتى تألّفت القلوب على محبته و حسن الذكر له في الآفاق البعيدة حتى أهل خوارزم الذين هم معتزلة مع شدّته في الحنبليّة، و كان حسن الصلوة لم أر أحدا من مشايخنا أحسن صلاة منه، و كان متشددا في أمر الطهارة لا يدع أحدا يمسّ مداسه و كان ثيابه قصارا و أكمامه قصارا، عمامته نحو سبعة أذرع، و كانت السيّنة شعاره و دثاره بحيث أنّه كان إذا دخل مجلسه (حوّل. صح. ظ) رجله اليسرى كلفه أن يرجع و يقدم اليمنى، لا يمسّ جزءا إلّا على وضوء، و لا يدع شيئا قطّ إلّا مستقبل القبلة تعظيما لها.

إلى أن قال: سمعت من أتق به عن عبد الغافر بن إسماعيل الفارسي أنّه قال في الحافظ أبي العلاء لما دخل نيسابور: ما دخل نيسابور مثلك! و سمعت الحافظ أبي القاسم عليّ بن الحسن يقول- و ذكر رجلا- من أصحابه:- رجل إن رجع و لم يلق الحافظ أبا العلاء ضاعت رحلته. مات أبو الغلاء في جمادى الاولى سنة تسع و ستين و خمسمائة].

و علامه جلال الدين سيوطي در «طبقات الحفاظ» كفته: [أبو العلاء الهمداني

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۵۷

الحافظ العلّامة المقرئ شيخ الإسلام الحسن بن أحمد بن الحسن بن سهل الطّار شيخ همدان، ولد سنة ۴۸۸ و تلا على ابن الحدّاد و لازمه و أكثر عنه و سمع من أبي الحصين و أبي عبد الله الفراوي و خلاّق و رحل و آخر أصحابه بالإجازة ابن المنير و كان حافظا متقنا مقريا فاضلا حسن السيّرة إماما في القرآن و علومه يعرف القراءات و الحديث و الأدب معرفة تامّة إماما في النحو و اللغة، و كان من محفوظاته «الجمهرة الدّريدية» و كتاب «الغريبين» للهروي، برع على حفاظ عصره ما يتعلّق بالحديث من الأنساب و التّواريخ و الأسماء و الكنى و القصص و السيّر، و صنف في القراءات و غيرها و خرج له تلامذته في القراءات و العربية و كان لا يخشى السلاطين و لا يقبل منهم شيئا و لا مدرسة و لا رباطا و لا يأخذه في الله لومة لائم مع التّشّف في الملبس، مات في جمادى الاولى

سنه ۵۶۹].

نوزدهم آنکه زین الدین عبد الرحمن بن أحمد الدمشقی الحنبلی المعروف بابن رجب در «ذیل طبقات حنبلیه» بترجمه عبد المغیث بن زهیر الحربی گفته: [و صَنَّفَ عبد المغیث «الانتصار لمسند الإمام أحمد» أَظَنَّهُ ذكر فيه أَنَّ أحادیث المسند كلها صحيحة و قد صَنَّفَ في ذلك قبله أبو موسى، و بذلك أَفتى أبو العلاء الهمدانی و خالفهم [۱] الشَّيْخُ أبو الفرج بن الجوزی .

ازین عبارت علاوه بر تصدیق ما ذکرناه سابقا ظاهر و واضح است که عبد المغیث حربی تصنیف کرده کتاب «انتصار لمسند الإمام أحمد» را و ظَنَّ ابن رجب آنست که عبد المغیث درین کتاب ذکر کرده که أحادیث مسند أحمد تماما صحیح می باشد.

و بر ظاهرست که اگر ظن ابن رجب مطابق واقع ست پس در بطلان نفی ابن الجوزی [۱] ان كان ابن رجب أراد بهذا الخلاف أن ابن الجوزی حکم على احادیث عديدة بالوضع و عدم الصحة و هی موجوده فی المسند، فمسلم، و ان كان المراد به انه صرح في كلام له ان احادیث المسند كلها ليست محكومة بالصحة بل فيها الضعيف و الموضوع، فذلك غير معلوم منه بل المعلوم خلافه، كما ستره انشاء الله تعالى في كلامه الذي نقله عنه النهروانی في رسالته (منه طاب ثراه).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۵۸

صَحَّ حَدِيثُ حَدِيثِ ثَقْلَيْنِ را حسب افاده صریحه عبد المغیث ریی نیست، و إِلَّا صرف تصنیف کردن او کتابی خاص در نصرت مسند أحمد نیز نزد ارباب تبصیر و اعتبار برای ظهور خزی و خسار ابن جوزی عمده الکبار که در پی قدح و جرح حدیث این مسند عظیم المقدار افتاده کافی و بسندست.

و کمال علو عبد المغیث در مذهب سنیّه و علو مرتبت او در وثوق و اعتماد نزد این حضرات سنیّه بر ناظر «عبر- فی خبر من غیر» ذهبی و «مرآة الجنان» عبد الله بن أسعد یافعی و «ذیل طبقات حنبلیه» علامه ابن رجب حنبلی و «تاج مکمل» مولوی صدیق حسن خان معاصر، واضح و آشکارست.

بستم آنکه عمر بن محمد عارف النهروانی در رساله «مناقب أحمد بن حنبل» گفته: [قال ابن الجوزی: صحَّ عند الإمام أحمد من الأحادیث سبع مائة ألف و خمسين ألفاً، و المراد بهذه الأعداد الطرق لا المتون. أخرج منها مسنده المشهور الذي تلقته الأئمة بالقبول و التَّكْرِيم و جعلوه حجة يرجع إليه و يعول عند الاختلاف عليه. قال حنبل بن إسحاق: جمعنا عمى لى و لصالح و لعبد الله و قرأ علينا المسند و ما سمعنا منه تأمياً غيرنا. ثم قال لنا: هذا الكتاب قد جمعته و انتخبته من أكثر من سبعمائة ألف و خمسين ألفاً فما اختلف المسلمون فيه من حديث رسول الله فارجعوا إليه فإن وجدتموه فيه فذاك، و إلّا فليس بحجة، و كان يكره وضع الكتب فقل له في ذلك فقال:

قد عملت هذا المسند إماماً إذا اختلف الناس في سنة من سنن رسول الله صلى الله عليه و سلم رجعوا إليه .

ازین عبارت کالشَّمْسُ فی وسط السَّيْمَاءِ واضح و لائحست که خود ابن الجوزی بتصریح صریح افاده کرده که نزد إمام أحمد از أحادیث هفت لک و پنجاه هزار حدیث صحیح شده و از همین أحادیث صحیحه أحمد مسند مشهور خود را اخراج فرموده و این مسند کتابیست که آن را اُمِّیت تلقی بقبول و تکریم نموده و آن را حجتی گردانیده که بسوی آن رجوع واقع می شود و عند الاختلاف اعتماد بر آن کرده می آید و از خود أحمد نقل کرده که او در باب مسند خود فرمود که این کتابیست که جمع کرده ام و منتخب

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۵۹

نموده ام آن را از مقداری که زائد بر هفت لک و پنجاه هزار حدیث بود پس چیزی که در آن مسلمین اختلاف کنند از حدیث رسول خدا صلى الله عليه و سلم رجوع بآن نمایند پس اگر یافتید آن را در آن کتاب پس حجت ست و إِلَّا حجت نیست. و نیز افاده فرموده که أحمد تصنیف کتب را مکروه می داشت پس درین باب باو کلامی گفته شد، یعنی بعض مستفیدین باو گفتند که با

وصف کراحت از تصنیف کتب سبب جمع این مسند چه شد؟ پس أحمد در جواب گفت که این مسند را امامی ساخته‌ام که هر گاه مردم در سنتی از سنن رسول خدا صلی الله علیه و سلم اختلاف کنند بسوی آن رجوع نمایند.

و بعد از فرا گرفتن این افادات رشیه و تصریحات ائیه در باب مسند امام أحمد از کلام خود ابن الجوزی اگر ناظر بصیر محو حیرت شود بجا خواهد بود، زیرا که اولاً بانتخاب أحمد مسند خود را از احادیث صحیحہ اعتراف صریح کردن، و ثانیاً مسند را بوصف شهرت متّصف وانمودن، و ثالثاً تلقی کردن اُمت آن را بقبول و تکریم ثابت ساختن، و رابعاً گردانیدن ایشان این مسند را حجت واضح نمودن، و خامساً مرجع و معول بودن آن عند الایمّه بمعرض بیان آوردن، و سادساً افاده أحمد در باب جمع و انتخاب این کتاب از مقدار زائد بر هفت لک و پنجاه هزار حدیث نقل کردن، و سابعاً امر فرمودنش بر رجوع الی المسند در باب حدیث مختلف فیه بین المسلمین نقل نمودن، و ثامناً افاده کردنش که اگر آن حدیث را در آن یابند پس حجت ست و إلماً فلا ذکر فرمودن، و تاسعاً گردانیدن أحمد این مسند را بمعرض تبیین رسانیدن، و عاشراً حکم مکرر أحمد بر رجوع الی المسند عند اختلاف الناس فی سنّه من السنن مذکور ساختن.

و با وصف این همه افصاحات ظاهره و ایضاحات باهره و تشییدات شافیه و تأکیدات وافیه خود در پی قدح و جرح حدیث همین مسند جلیل الشّأن فتادن و توهین و تهجین رجال مسند آن آغاز نهادن، داد تهافت و تناکر قبیح و تناقض و تنافر فضیح دادن و بموقف تعنیف و تأنیب و تعییر و تشریب ارباب عقل و انصاف ستادن بنحوی که در انظار ارباب الباب و أبصار بدیع و عجیب و طریف و غریب می‌نماید؛ بکمال انجلا و اسفار واضح

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۶۰

و آشکار می‌باشد.

بست و یکم آنکه ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» که نسخه عتیقه آن بفضل ربّ البرّیات نزد این کثیر السّیئات حاضر و موجودست گفته: [فمتی رأیت حدیثاً خارجاً عن دواوین الإسلام که «الموطأ» و «مسند أحمد» و «الصّحیحین» و «سنن أبی داود» و «الترمذی» و نحوها؛ فانظر فیه فإن کان له نظیر فی الصّحاح و الحسان فرتبّ أمره و إن ارتبت به فرأیته یباین الاصول فتأمل رجال إسناده و اعتبر أحوالهم من کتابنا المسمی بالضعفاء و المتروکین، فإنّک تعرف وجه القدح فیه .

ازین عبارت واضح و لائحست که ابن الجوزی «مسند أحمد» را از دواوین اسلام معدود فرموده و آن را قرین «موطأ» گردانیده و در ذکر بر «صحیحین» و «سنن أبو داود و ترمذی» مقدّم گذاشته و در مقام اعتماد و اعتبار همه را بیک سلک کشیده و حدیثی را که در یکی ازین کتب هم موجود بوده باشد بوجه مفروغ عنه بودن بثبوت و تحقق آن قابل نظر و تحقیق و محلّ اعمال فکر و تعمیق ندیده، بلی در باب حدیثی که خارج ازین دواوین و مثل آن بوده باشد حکم بنظر کرده و افاده فرموده که اگر برای آن حدیث خارج نظیری در احادیث صحاح و حسان یافته شود ترتیب امرش باید کرد، و اگر بوجه مباینیت از اصول محلّ ارباب باشد تأمل رجال سند و اعتبار احوالشان از کتاب «الضعفاء و المتروکین» می‌باید نمود که وجه قدح در ان باین وسیله معلوم خواهد شد.

پس محلّ کمال استطراف و استعجاب و مقام نهایت استبداع و استغراب است که چگونه ابن الجوزی حدیث ثقلین را که ازین دواوین مذکوره اسلام بطرق عدیده در مسند امام خودش و نیز در «صحیح مسلم» و «صحیح ترمذی» مخرّج و مذکور، بلکه بحسب افاده سبط ابن الجوزی در «سنن أبو داود» و نیز مروی و مأثور است؛ غیر صحیح می‌گوید، و راه غمز و لمز رجال آن بأقدام تهجّم و تقحّم می‌پوید، و هرگز بخیال نمی‌آرد که اگر بالفرض و التّقذیر این حدیث ازین دواوین و أمثال آن خارج نیز می‌بود بسبب وجود نظائر کثیره آن درین دواوین قابل ترتیب امر و تشیید

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۶۱

نجر بود چه جای آنکه خودش بأسانید کثیره و ألفاظ وفیره درین دواوین موجود و مسرود و مرتّب و منضود می‌باشد، فهل هذا

الطعن منه فی الحدیث إلّا فعل من شارکه الشَّیطان فی سلطانه و نطق بالباطل علی لسانه؟! و الله الواقی العاصم عن زیغه و عدوانه و هو الحسیب الرقیب علی بغیه و طغیانہ.

و محتجب نمایند که علاوه بر آنچه در این مقام ذکر شد بسیاری از افادات علماء اعلام و محققین فخام سَیِّه متعلّق باین مسند مستند عنقریب در ردّ کلام بخاری سمت ذکر یافته، و بعد ملاحظه آن بر ادنی متأمّل بطلان مزعوم ابن الجوزی در باب حدیث ثقلین أظهر من الشمس و أبین من الأمسست، فراجعها و لا تغفل عنها.

بست دوم آنکه محیی الدّین نووی در «منهاج- شرح صحیح مسلم» گفته:

[و ممّا جاء فی فضل «صحیح مسلم» ما بلغنا عن مکی بن عبدان أحد حفاظ نیسابور أنّه قال: سمعت مسلم بن الحجاج رضی الله عنه یقول: لو أنّ أهل الحدیث یکتبون مائتی سنه الحدیث فمدارهم علی هذا المسند، یعنی صحیحہ، قال: و سمعت مسلما یقول: عرضت کتابی هذا علی أبی زرعه الرّازی، فکلّ ما أشار أنّ «له علّة» ترکته، و کلّ ما قال إنّّه صحیح و لیس له علّة خرّجته . و نیز در آن گفته: [قال الشیخ: و قد قدّمنا عن مسلم أنّه قال: عرضت کتابی هذا علی أبی زرعه الرّازی، فکلّ ما أشار أنّ له علّة ترکته، و کلّ ما قال إنّّه صحیح و لیس له علّة فهو هذا الذی أخرجه .

و ذهبی در «سیر النبلا» بترجمه مسلم گفته: [و قال مکی بن عبدان: سمعت مسلما یقول: عرضت کتابی هذا المسند علی أبی زرعه فکلّ ما أشار علیّ فی هذا الکتاب أنّ له علّمه و سببا؛ ترکته، و کلّ ما قال إنّّه صحیح لیس له علّمه فهو الذی أخرجت، و لو أنّ أهل الحدیث یکتبون الحدیث مائتی سنه فمدارهم علی هذا المسند].

ازین عبارات بکمال صراحت ثابت و محقق می شود که مسلم صحیح خود را بر أبو زرعه رازی عرض کرده و هر حدیثی که او نسبت بآن اشاره بعلتی یا سببی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۶۲

کرده مسلم آن را ترک نموده، و در حقّ هر حدیثی گفت که این حدیث صحیحست و هیچ علّتی ندارد همان را مسلم اخراج کرده. و ظاهرست که حدیث ثقلین در «صحیح مسلم» بطریق عدیده مذکورست، پس این حدیث نیز حسب تصریح أبو زرعه رازی صحیح و بری از علل خواهد بود، و بعد تصریح کردن أبو زرعه رازی بصحّت این حدیث شریف و نفی صریح تمامی علل از آن؛ هیچ عاقلی در بطلان کلام ابن الجوزی که مشافّه للأعلام برای قدح و جرح این حدیث شریف برخاسته، بی محابا بنفی صحّت آن جان انصاف کاسته؛ ربیبی نخواهد ورزید، و الله الواقی عن شرّ کلّ مخاتل عنید.

### ترجمه حافظ ابو زرعه رازی که مسلم صحیح خود را بر او عرض کرده

و أبو زرعه از اکابر حفاظ اعلام و أجله أثبات عظام سَیِّه است.

محمد بن عبد الکرم سمعانی در «أنساب» به نسبت رازی گفته: و أبو زرعه، عبید الله بن عبد الکرم بن یزید بن فروخ الرّازی مولی عیاش بن مطرف القرشی، من أهل الری، سمع خلّاد بن یحیی و أبا نعیم و قبیصه بن عقبه و مسلم بن إبراهیم و أبا الولید الطیالسی و أبا سلمه التّبوذکّی بالقصبی، و أبا عمر الجوصی و إبراهیم بن موسی الفراء و یحیی بن بکر المصری، و کان إماما ربّانیا متقنا حافظا مکثرا صادقا، و قدم بغداد غیر مرّه، و جالس أحمد بن حنبل و ذاکره و کثرت الفوائد فی مجلسهما، روی عنه مسلم بن الحجاج و إبراهیم إسحاق الحربی و عبد الله بن أحمد حنبل و قاسم ابن زکریّا المطرّز و أبو بکر محمّد بن الحسین القطّان و ابن أخیه و ابن أخته أبو محمّد عبد الرّحمن بن أبی خلیفه الرّازی. و حکى عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: لمّا قدم أبو زرعه نزل عند أبی و کان کثیر المذاکره له، فسمعت أبی یوما یقول: لمّا صلیت الفرض استأثرت بمذاکره أبی زرعه علی نوافلی. و ذکر عبد الله بن أحمد قال:

قلت لأبي: يا أبة! من الحفّاظ؟ قال: يا بني! شباب كانوا عندنا من أهل خراسان وقد تفرّقوا. قلت: من هم يا أبة؟ قال: محمّد بن إسماعيل، ذاك البخاريّ و عبيد الله بن عبد الكريم، ذاك الرّازي، و عبد الله بن عبد الرحمن، ذاك السّيمرقي، و الحسن بن الشّجاع،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٨٦٣

ذاك البلخي. و حكى عن أبي زرعة الرّازي أنّه قال: كتبت عن رجلين مائتي ألف حديث: كتبت عن إبراهيم الفراء مائة ألف حديث، و عن أبي شيبة عبد الله مائة ألف حديث. ذكر أبو عبد الله محمّد بن مسلم بن وارة، قال: كنت عند إسحاق بن إبراهيم بنيسابور فقال رجل من أهل العراق: سمعت أحمد بن حنبل يقول: صحّ من الحديث سبع مائة ألف حديث و أكثر؛ هذا الفتى - يعني أبا زرعة - قد حفظ ستمائة ألف حديث صحّ من الحديث. و كان إسحاق بن راهويه يقول: كلّ حديث لا يعرفه أبو زرعة ليس له أصل. و كانت ولادته سنة مائتين سلخ ذى الحجة سنة أربع و ستين و مائتين بالرّي و زرت قبره .

و علامه ذهبى در «تذكرة الحفاظ» گفت: [أبو زرعة الإمام حافظ العصر عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ القرشي مولا هم الرّازي، سمع أبا نعيم و قبيصة و خلاد بن يحيى و مسلم بن إبراهيم و القعبيّ و محمّد بن سابق و طبقتهم بالحرمين و العراق و الشّام و الجزيرة و خراسان و مصر. و كان من أفراد الدّهر حفظا و ذكاء و دينا و إخلاصا و علما و عملا. حدّث عنه من شيوخه: حرمله و أبو حفص الفلاس و جماعة و مسلم و ابن خالته الحافظ أبو حاتم و التّرمذيّ و ابن ماجه و النّسائيّ و ابن أبي داود و أبو عوانة و سعيد بن عمرو البرذعيّ و ابن أبي حاتم و محمّد بن الحسين القطّان و آخرون.

و فى السّابق و اللاحق رواية إبراهيم بن أورمة الحافظ عن الفلاس عن أبي زرعة الرّازي قال النّجار: سمعت عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: نزل أبو زرعة عندنا فقال لى أبي:

يا بني! قد اعتضت عن نوافي بمذاكرة هذا الشّيخ. قال صالح بن محمّد: سمعت أبا زرعة:

كتبت عن ابن أبي شيبة مائة ألف حديث و عن إبراهيم بن موسى الرّازي مائة ألف، قلت: تقدر أن تملى على ألف حديث من حفظك؟ قال: لا! و لكنى إذا القي على عرفت. و عن أبي زرعة أنّ رجلا استفته أنّه حلف بالطلاق أنّك تحفظ مائة ألف حديث! فقال: تمسّك بامرأتك! ابن عقدة: نا: مطين عن أبي بكر بن أبي شيبة، قال:

ما رأيت أحفظ من أبي زرعة. و عن الصّغاني: أبو زرعة عندنا يشبه بأحمد بن حنبل.

و قال عليّ بن الجنيد: ما رأيت أعلم من أبي زرعة. و قال أبو يعلى الموصلي: كان

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٨٦٤

أبو زرعة مشاهدته أكبر من اسمه، يحفظ الأبواب و الشّيوخ و التّفسير. و قال صالح جزرة: سمعت أبا زرعة يقول: أحفظ فى القراءات عشرة آلاف حديث. و قال يونس بن عبد الأعلى: ما رأيت أكثر تواضعا من أبي زرعة و قال عبد الواحد بن غياث: ما رأى أبو زرعة مثل نفسه. و قال أبو حاتم: ما خلف أبو زرعة بعده مثله، و لا أعلم من كان يفهم هذا الشّأن مثله، و قلّ من رأيت فى زهده. مات أبو زرعة فى آخر يوم من سنة أربع و ستين و مائة. و فيها مات محدّث مصر أحمد بن عبد الرحمن بن وهب بحشل و الإمام أبو إبراهيم المزنيّ الفقيه و الإمام يونس بن عبد الأعلى الصّدقيّ، ثلاثهم بمصر.

أخبرنا أحمد بن هبة الله، أنا: القسم بن عبد الله، أنا أبو الأسعد هبة الرّحمن بن عبد الواحد، أنا عبد الحميد بن عبد الرحمن البحتريّ، أنا عبد الملك بن الحسن، نا يعقوب بن إسحاق الحافظ، نا إبراهيم بن مرزوق، أنا عمرو بن يونس. «ح». و به قال يعقوب. و أنا أبو زرعة الرّازي، نا عمرو بن مرزوق، قال: نا عكرمة بن عمّار، أنا شدّاد، سمعت: أبا أسامة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلّم: يا ابن آدم! إنّك إن تبذل الفضل خير لك و إن تمسكه شرّ لك و لا تلام على كفاف، و ابدأ بمن تعول، و اليد العليا خير من اليد السفلى. و أخبرنا ابن عساكر عن أبي المظفر بن السّمعاني، أنا عبد الله ابن محمّد، أنا عثمان بن محمّد، نا عبد الملك، فذكره .

بست و سوم آنکه محمد بن إسحاق مدنی بتصريح صريح، تصحيح اين حديث شريف فرموده بذكر تعدد روايات آن تأييد و تشييد صحت آن نمود، چنانچه سابقا دريافتي كه ازهری در «تهذيب اللغه» بعد ذكر اين حديث بروايت زيد بن ثابت فرموده: [قال محمد بن إسحاق: و هذا حديث صحيح و رفعه، و نحوه زيد بن أرقم و أبو سعيد الخدري .

و ظاهرست كه بعد تنصيب محمد بن إسحاق بر صحت اين حديث سائر في الآفاق حرف عدم صحت آن بر زبان آوردن عين انحراف و اعتساف و سراسر مجانبت تحقيق و انصاف ست.

بست و چهارم آنکه علامه ازهری كه علو مرتبه اش در علم حديث اظهر من

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۶۵

الشمس ست تصحيح محمد بن إسحاق را تقرير فرموده، كما دريت، و تقرير حكم صحت اين حديث شهير از چنين جهبذ خبير برای ابطال قول ابن الجوزي غرير؛ كافي و وافي و زيغ أرباب جحود و ارتياب را طارد و نافي ست.

بست و پنجم آنکه علامه محمد بن مكرم أنصاري افريقي در «لسان العرب» عبارت تهذيب ازهری كه مشتمل بر حكم ابن إسحاق بصحت اين حديث ست نقل فرموده بتقرير حكم مذکور بلا ردّ و نكير در احصاف و إبرام مباني اين حديث أثير افزوده، و في ذلك أيضا مقنع و بلاغ لمن أنصف و لم يشن دينه بالايثار.

بست و ششم آنکه حافظ ابن خزيمة نيسابوري اين حديث شريف را در «صحيح» خود اخراج نموده، چنانچه سابقا بعون الله تعالى بتصريح سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» دانستی. و حكم علامه ابن خزيمة بصحت اين حديث دليل واضح بر بطلان و هوان مزعوم ابن الجوزي عظيم العدوان می باشد.

بست و هفتم آنکه علامه سخاوی تقرير اخراج ابن خزيمة کرده، و آن هم بحمد الله تعالى برای ظهور شناعة حكم ابن الجوزي كافي و بسندست.

بست و هشتم آنکه علامه سيوطی در «تدريب الراوی» گفته: [ثم إن الزيادة في الصحيح عليها تعرف من كتب السنن المعتمدة كسنن أبي داود و الترمذی و النسائي و ابن خزيمة و الدارقطني و الحاكم و البيهقي و غيرها، منصوبا على صحته فيها، و لا يكفي وجوده فيها إلّا في كتاب من شرط الاختصار على الصحيح فيكفي وجوده فيها كابن خزيمة و أصحاب المستخرجات .

و ازین عبارت ظاهرست كه صحيح ابن خزيمة كتابيست كه مصنفش در آن بر أحاديث صحيحه اقتصار نموده و مجرد وجود حدیثی در آن- و لو بدون النصّ على الصيحة- دليل صحت آن حدیثست. پس در حديث ثقلین كه در «صحيح ابن خزيمة» مخرج و مرویست بحسب این افاده نیز صحيح خواهد بود.

بست و نهم آنکه نیز سيوطی در «تدريب الراوی» گفته: [«صحيح ابن خزيمة» أعلى مرتبة من «صحيح ابن حبان» لشدة تحريره حتى أنه يتوقف في التصحيح لأدنى كلام

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۶۶

في الاسناد فيقول: إن صح الخبر و إن ثبت كذا، و نحو ذلك .

ازین عبارت واضح ست كه «صحيح ابن خزيمة» در مرتبه از «صحيح ابن حبان» أعلاست بسبب شدت تحریر ابن خزيمة تا اینکه او بوجه أدنی كلامی در إسناد از تصحيح توقف می نماید.

و چون بحمد الله تعالى حديث ثقلین در «صحيح ابن خزيمة» مروی و مخرج ست معلوم شد كه اين حديث شريف بمرتبه عاليه صحت رسیده است و در اسناد آن أدنی كلامی هم نیست. پس أهل انصاف اندك تأمل فرمایند كه نسبت بچنين حدیثی حكم جزمی عدم صحت آن دادن و در رجال سند آن قدح و جرح آغاز نهادن آیا كار أهل نقد و اعتبارست یا صنيع أصحاب خيبت و خسار؟! سی ام آنکه نیز سيوطی در «تدريب الراوی» گفته: [قد علم مما تقدّم أنّ أصح من صنف في الصحيح ابن خزيمة ثم ابن حبان



ثمّ الحاكم، فينبغي أن يقال:

أصحّها بعد مسلم ما اتفق عليه الثلاثة ثمّ ابن خزيمة و ابن حبان أو و الحاكم، ثمّ ابن حبان فقط إن لم يكن الحديث على شرط أحد الشّيخين. و لم أر من تعرّض لذلك فليتأمل .

ازین عبارت ظاهرست که در صحّت احادیث بر مصنفین دیگر صحاح مقدّمست، پس اگر متعنتی مثل ابن جوزی مخالفت حکم او در باب حدیث ثقلین نماید نزد ارباب تحقیق محلّ کمال تأسف و تلّهف خواهد بود.

سی و یکم آنکه حافظ أبو عوانه اسفراینی این حدیث شریف را در کتاب «المسند الصّحیح» که مستخرج «صحیح مسلم» است اخراج کرده، کما سبق، و ظاهرست که بعد حکم این ناقد خبیر و جهیذ بصیر بصحّت حدیث ثقلین، صنیع بدیع ابن جوزی بچه حدّ شنیع و فضیع می نماید.

و «صحیح أبو عوانه اسفراینی» نزد سنیّه از مشاهیر صحاح موصوف بأنواع اطراء و امتداحست.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۶۷

### در بیان اعتبار «صحیح حافظ بو عوانه اسفراینی» که مستخرج از کتاب «صحیح مسلم» است

علامه سمعانی در کتاب «الأنساب» بترجمه أبو عوانه گفته: [صنّف «المسند الصّحیح» علی «صحیح مسلم» بن الحجاج القشیری و أحسن .

و ابن خلکان در «وفیات الأعیان» بترجمه او گفته: [صاحب «المسند الصّحیح» المخرّج علی کتاب مسلم بن الحجاج .

و ذهبی در «تذکره» بترجمه او آورده: [صاحب الصّحیح المسند المخرّج علی صحیح مسلم، له فیه زیادات عدّه].

و نیز ذهبی در «عبر» گفته: [صاحب الصّحیح المسند].

و یافعی در «مرآة الجنان» گفته: [صاحب المسند الصّحیح .

و سبکی در «طبقات شافعیّه» گفته: [صاحب المسند الصّحیح المخرّج علی کتاب مسلم .

و أبو بکر اسدی در «طبقات شافعیّه» گفته: [مسنّف الصّحیح المخرّج علی صحیح مسلم .

و سخاوی در «ضوء لامع» بترجمه خود گفته: [و اجتمع له من المروّیات بالسّماع و القراءة ما يفوق الوصف، و هی تتنوع أنواعا

أحدها: ما رتب علی الأبواب الفقیهیه و نحوها و هی کثیره جدا، منها ما تقيّد فیه بالصّحیح کالصّحیحین للبخاری و لمسلم و لابن

خزيمة- و لم يوجد بتمامه- و لأبی عوانه الإسفراینی، و هو و إن كان مستخرجا علی ثانی الصّحیحین فقد أتى فیه زیادات طرق، بل و

أحادیث کثیره].

و أبو مهدی ثعالبی در «مقالید الأسانید» گفته: [ «صحیح أبی عوانه الإسفراینی» و هو مستخرج علی «صحیح مسلم» و زاد فیه طرقا فی

الإشارة و قليلا من المتن إلخ.

### در بیان معنی مستخرج در اصلاح محدثین

و مخاطب در «بستان المحدثین» گفته: [ «صحیح أبو عوانه» و آن مستخرج است از «صحیح مسلم». و «مستخرج» در اصطلاح محدّثین

عبارت از کتابیست که

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۶۸

برای اثبات احادیث کتاب دیگر نویسند و ترتیب و متون و طرق اسناد همان کتاب را ملحوظ دارند و سند خود را بوجهی که مصنف آن کتاب در میان نماند تا شیخ آن مصنف یا شیخ الشیخ آن و هلم جرا بیان نمایند، و چون از طرق دیگر نیز مثل آن ثابت شود وثوق و اعتماد بر روایت آن مصنف قوت گیرد لیکن این مستخرج را صحیح از آن نامند که طریقی دیگر در آسانید زائد کرده و رای طرق و آسانید مسلم و قدری قلیل از متون نیز زائد کرده، پس گویا کتابی مستقل شد، و ذهبی از آن صحیح کتابی چیده جدا ساخته مشهورست ب «منتقى الذهبي» و آن در صد و سی حدیث است انتهى.

سی و دوم آنکه حافظ علامه أبو عبد الله حسین بن إسماعیل المحاملی این حدیث شریف را در «أمالی» خود اخراج نموده، نصرًا للحقّ الواضح، و هصرًا للباطل الفاضح تصحیح آن فرموده، چنانچه در ما سبق بحمد الله تعالى از «کنز العمال» ملا علی متقی دانستی. و بعد تصحیح هذا الحافظ الجلیل لهذا الحديث المحصف الأثیل لم یبق ریب فی فساد قول الجاحد الضّئیل، و الله العاصم عن الانخداع بتلمیعه و التسویل.

سی و سوم آنکه أبو عبد الله الحاکم النیسابوری - کما سمعت - حدیث ثقلین را در «مستدرک علی الصّحیحین» در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام باسانید متعدّد بروایت حبیب بن ابی ثابت عن ابی الطفیل عن زید بن أرقم اخراج کرده تصحیح آن بر شرط شیخین یعنی بخاری و مسلم نموده.

سی و چهارم آنکه نیز حاکم در «مستدرک» این خبر شریف را از حدیث سلمه بن کهیل عن ابی الطفیل بسماعه عن زید بن أرقم آورده و آن را شاهد حدیث سابق قرار داده و تصریح کرده که این شاهد نیز بر شیخین صحیح است.

سی و پنجم آنکه نیز حاکم در «مستدرک» این حدیث منیف را در مناقب أهل البيت علیهم السلام بروایت مسلم بن صبیح عن زید بن أرقم اخراج نموده بتصریح صحیح بودن آن بر شرط شیخین در إبرام و إحکام آن بأقصى الغایه افزوده.

و ظاهرست - و لا کظهور الشمس - که بعد ثبوت حکم بصحّت حدیث ثقلین بطرق

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۶۹

عدیده بر شرط شیخین و آن هم از چنین حاکم که بنابر افادات علمای سنیّه - کما سبق - إمام المحدثین بوده باشد و علم او محیط بود بجمیع احادیث متنا و اسنادا و بأحوال روات آن جرحا و تعدیلا و تاریخا و بنابر همین ریاست دیتیّه آن را حاکم گفته باشند؛ اُحدی از ارباب ألباب را در خسار و تیاب جاحد حلیف النّصاب و بطلان کلام آن مجازفت انتساب، محلّ شکّ و ارتیاب نخواهد بود.

سی و ششم آنکه محمّد بن فتوح حمیدی این حدیث شریف را در کتاب «الجمع بین الصّحیحین» روایت کرده؛ کما مضی، و این معنی مؤذنت بصحّت آن حتما نزد این حافظ کبیر، و فيه أيضا کفایه للناظر البصیر و إرغام للجاحد الغریر، و تبکیت للمبطل المهین الحقیق، و لا یتبکّک مثل خیر.

سی و هفتم آنکه حسین بن مسعود البغوی المعروف بالفراء این حدیث شریف را بطرق عدیده در «مصایح» از مسلم و «صحیح ترمذی» نقل کرده کما سلف، و هذا ممّا یثبت صحّة الخبر عند هذا الحافظ الجلیل و هو بحمد الله کاف فی إذلال المنکر الضّئیل و واف بإبطال مقاله مع التّویر و التّخجیل، و الله العاصم بمنّه عن زیع أصحاب التّخذیع و التّضلیل.

سی و هشتم آنکه رزین بن معاویه العبدری حدیث ثقلین را در کتاب «تجريد الصحاح» بطرق عدیده از صحاح خود نقل کرده، کما سبق، و هو أيضا بحمد الله من الدلائل الواضحة علی صحّة هذا الخبر السّدید عند هذا الحبر المجید، و فيه أوفی حجّة علی الجاحد المتعصّب العنید، و أجلی برهان للكشف عن زیغه المدید و ضلاله البعید.

سی و نهم آنکه علامه ابن عساکر دمشقی این حدیث شریف را بسند خود از مسلم روایت کرده، کما درите سابقا ممّا یشهد بصحّة الحديث عند هذا الحافظ الثّاقّد، و یردی و یوبق شبهات الجاحد الحائذ الحاقّد.

چهل و آنکه سراج الدین اوشی فرغانی این حدیث شریف را در کتاب «نصاب الأخبار» روایت کرده، کما علمت فیما سلف. و مصطفی بن عبد الله قسطنطینی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۷۰

در «کشف الظنون» در ذکر «نصاب الأخبار» گفته: [و قد اختصره من کتاب «غرر الأخبار و درر الأشعار» و هذا الذي كان وعد بجمعه مقتصرًا على إيراد ألف حديث صحيح و هو كثير الأبواب .

ازین عبارت بکمال صراحت و اوضحست که «نصاب الأخبار» کتابیست که مصنف آن در باب آن وعده کرده بود که آن را جمع خواهد کرد در حالی که اقتصار می کند بر یک هزار حدیث صحیح، و چون حدیث ثقلین را مصنف «نصاب الأخبار» در آن کتاب روایت کرده پس بحسب افاده او صحت آن ثابت و محقق خواهد بود، و ذلك مما يزيد الجاحد تبكيًا و إرغامًا و يوسعہ تسكيًا و إفحامًا.

چهل و یکم آنکه علامه مجد الدین ابن الأثير طرق عدیده این حدیث شریف را در (جامع الاصول) از «صحيح مسلم» و «صحيح ترمذی» نقل فرموده کما دریت، و هذا مما يبين صحة الحديث بوضح الأعلام و الآثار عند هذا الجبر الجليل المقدر و يجلب على الجاحد الشنيع الإنكار أفزع البوار و أدهى التبار، و يظهر على أرباب الألباب و أصحاب الأبصار فاحش زللہ و العثار، بل يبدي لهم سيئ عمله كالشمس في رابعة النهار.

چهل و دوم آنکه ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسي این حدیث شریف را در کتاب «المختاره» اخراج کرده، چنانچه در ما سبق بعون الله تعالى بتصريح علامه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» و سمهودی در «جواهر العقدين» و أحمد بن فضل ابن محمّد باکثير المكي در «وسيلة المآل» و افاده علامه مناوی در «فيض القدير» و نقل مولوی حسن زمان معاصر در «قول مستحسن» دانستی، و علامه مقدسی در کتاب «المختاره» التزام ایراد احادیث صحیحہ نموده و این کتاب او از مشاهیر صحاح اهل سنت است. زین الدین عبد الرحيم بن الحسين العراقي در کتاب «التقييد و الايضاح لما أطلق و أغلق من كتاب ابن الصلاح» گفته: [و ممن صحح أيضا من المتأخرين الحافظ ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسي، فجمع كتابًا سماه «المختارة» التزم فيه

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۷۱

الصيحة و ذكر فيه أحاديث لم يسبق إلى تصحيحها فيما أعلم و توفي الضياء المقدسي في السنة التي مات فيها ابن الصلاح سنة ثلاث و أربعين و ستمائة].

و سیوطی در «تدريب الزاوي» نقلا عن العراقي گفته: [و منهم الحافظ ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسي، جمع كتابًا سماه «المختارة» التزم فيه الصيحة و ذكر فيه أحاديث لم يسبق إلى تصحيحها].

و علامه سخاوی در «ضوء لامع» بترجمه خود در ذکر أقسام مرويات و مسموعات خویش گفته: [ثانيها: ما رتب على المسانيد كمسند أحمد و هو أجمع مسند سمعه و أبي داود الطيالسي و أبي محمد عبد بن حميد و أبي عبد الله العدني و أبي بكر الحميدي و مسدد و أبي يعلى الموصلي، و ليس في واحد منها ما هو مرتب على حروف المعجم، نعم مما رتب فيه على الحروف من المسانيد مع تقييده بالمتحج به «المختارة» للضياء المقدسي و لكن لم تكمل تصنيفا و لا استوفى الموجود سماعًا].

و شيخ عبد الحق دهلوی در مقدمه «شرح فارسی مشکاة» بعد ذکر «مستدرک حاکم» گفته: [و أئمة دیگر نیز در صحاح تصنيف کرده اند، مثل «صحيح ابن خزيمة» که او را إمام الأئمة گویند].

إلى أن قال: [و چنانکه «مختاره» حافظ ضياء الدين مقدسي، و وی نیز صحاح که در «صحيحين» نیست آورده. گفته اند که وی نیز أحسن ست از «مستدرک»] انتهى.

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در «کشف الظنون» گفته: [ «المختارة» في الحديث للحافظ ضياء الدين محمد بن عبد الواحد

المقدسی الحنبلی المتوفی سنه ۶۴۳ ثلاث و أربعین و ستمائة، التزم فيه الصَّحَّةُ فصَحَّحَ فيه أحاديث لم يسبق إلى تصحيحها. قال ابن كثير: وهذا الكتاب لم يتم و كان بعض الحفاظ من مشايخنا يرجحه على «مستدرک الحاكم» كذا في «الشَّوَاذِ (النور ظ) الفياح».

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «إتحاف النبلا» گفته: [المختارة في الحديث للحافظ ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسی الحنبلی المتوفی سنه ثلاث و أربعین و ست مائة، و در وی التزام إيراد أحاديث صحيحه کرده و أخبار غير مسبوقة التصحيح عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۷۲ را تصحيح نموده ابن كثير گفته: هذا كتاب لم يتم و كان بعض الحفاظ من مشايخنا يرجحه على مستدرک الحاكم. كذا في الشواذ- (النور. ظ) الفياح].

و مولوی حسن زمان معاصر در «قول مستحسن» در شرح قول ماتن: [قال الحافظ السيوطي في «إتحاف الفرقه»: و هو- أي الاثبات- هو الزاجع عندی بوجوه، و قد رجحه أيضا الضياء المقدسی في «المختارة»] بعد لفظ المختارة گفته: [أجل تصانيفه. قال الشيخ الكردي في الأعم: هي الأحاديث التي يصلح أن يحتج بها سوى ما في الصحيحين و قالوا: كتابه أحسن من مستدرک الحاكم. و قال الزركشي في «تخريج أحاديث الزايعي» إن تصحيحه أعلى من تصحيح الحاكم و إنه قريب من تصحيح الترمذی و ابن حبان، و وافقه ابن حجر و السيوطی و أشرك صحيحه بالصحيحين في إطلاق اسم الصَّحَّةِ على جميع ما فيه، و ممن يعتمده الحافظ المزي و المنذري و عماد الدين بن كثير في كثيرين و هو في ستة و ثمانين جزء].

ازین عبارات واضح و ظاهراًست که مقدسی در کتاب «مختاره» التزام إيراد أحاديث صحيحه نموده و تقييد بأحاديث محتج بها کرده و بعض حفاظ آن را بر مستدرک حاکم ترجیح داده‌اند و آن را أحسن از مستدرک گفته‌اند و أحاديث آن صالح احتجاجست و تصحيح مقدسی در آن کتاب از تصحيح حاکم أعلى می‌باشد، و قريب به تصحيح ترمذی و ابن حبانست، و این کتاب بحیثیت إطلاق صحت بر جميع ما فيه شريك صحيح بخاری و مسلم شده و معتمد عليه اکابر حفاظ و أثبات ايقاظست.

پس بعد درک این همه مضامین از افادات اکابر محققین مثل ابن كثير و زرکشی و مزی و منذری و ابن حجر و سیوطی و سخاوی و عبد الحق دهلوی و إبراهيم کردی و غیر ایشان أدنی توهمی نیز در بطلان کلام خلاعت انضمام ابن جوزی نزد اولی الأحلام باقی نخواهد ماند، و اگر نیک تأمل کنی این وجه مشتمل بر وجوه متعدده و دلایل متکثره است که هر یکی از آن برای ارغام جاحدین و تبکیت حائدين کافی و وافیست.

چهل و سوم آنکه محب الدين محمد بن محمود البغدادی المعروف بابن التَّجَارِ این حدیث شریف را بسند خود از مسلم روایت کرده، كما عرفت فيما مضی، و فی ذلك

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۷۳

أيضا دليل مستبين ناصع على صحَّة هذا الخبر الزائق الرائع عند هذا الحبر المقدَّم البارِع، و الله الواقی عن الصَّيْغِ إِلَى الْبَاطِلِ، و هو المانع الوازع.

چهل چهارم آنکه رضى الدين حسن بن محمد الصَّيْغَانِي حدیث ثقلین را در کتاب «مشارك الأنوار النبویة من صحاح الأخبار المصطفیة» این حدیث شریف را نقلاً عن «صحيح مسلم» آورده، كما سبق، و فيه دليل واضح على صحته عند هذا الحبر المبجل و هو جالب على الجاحد العنود للبوار الوحي المعجل.

چهل و پنجم آنکه صغاني در أول «مشارك الأنوار» گفته: [و لَمَّا تَوَجَّنى اللَّهُ تعالى و دَوَّجَنى بتاج «مصباح الدَّجى من صحاح حدیث المصطفی» و «دواج الشمس المنيرة من الصَّيْغاح المأثورة» و انثال النَّاسِ إِلَى الاشتغال بهما جدًّا لا هوادة فيه و استيضاح كل حدیث منهما و استكشاف معانيه؛ رأيت أن إتباع الحسنه الحسنه و إجرار حصان الخير رسنه فى العمر الذى سنه منه سنه، أحسن ما انصرف

إليه أَعْنَهُ الهمم الشّوارع العوالی، و انحس ما انحرفت إليه أسنّة الصّیحم الشّوارع و العوالی، فمزجت البحرین يلتقيان و غصت علی ما فیهما من الدّرر و العقیان و ضمنت إلى ما فیهما ما صحّ من کتابی الشّهاب و النّجم لیجتمع الصّحاح فی کتاب خفیف الحجم، و هذا الكتاب حجّة بینی و بین الله تعالی فی الصّیحة و الرّصانة و الإیقان و المتانة، و هو أنیسى مدّة حیاتی فی الدّنیاء و شفیعی المشقّ إنشاء الله فی العقبی، و کفی بالله الّذى هو عاضد من وضع لتعالی جدّه صفیحه جدّه، و عاضد من رضع لتعس جدّه فی تعدّی جدّه، عالما بما عانیت فی تألیفه و ترتیبه و قاسیت فی تصنیفه و تهذیبه، و سمّیته «مشارق الأنوار النّبویّة من صحاح الأخبار المصطفیّة».

ازین عبارت ظاهرست که صغانی درین کتاب اخبار صحاح جمع نموده و تصریح صریح کرده که این کتاب در صحت و رصانت و إیقان و متانت حجتی ست در میان او و در میان خداوند عالم. إلى غیر ذلك من المفاخر و المآثر. پس حدیثی که در مثل این کتاب موجود باشد صرف وجود آن مع قطع النظر عن غیره دلیل صحت آن خواهد بود، و نقش وسوس طاعنین و هواجس قادحین از قلوب اهل انصاف خواهد زدود.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۷۴

چهل و ششم آنکه علامه ابن طلحه شافعی این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» نقل کرده چنانچه سابقا از عبارت «مطالب السّؤل» او دریافتی، و هو من البراهین اللّائحه، علی أنّ الحدیث صحیح عند هذا الحبر بلا امتراء، و أنّ ما زعمه ابن الجوزی محض افک و صرف افتراء.

چهل هفتم آنکه حافظ علامه محمّد بن یوسف گنجی بسند خود این حدیث شریف را از مسلم روایت نموده، کما سلف، و هو مؤذن بصحّته عند هذا الحافظ الجلیل و قامع لرأس الجاحد القمى الضّئیل.

چهل و هشتم آنکه علامه محمّد بن یوسف گنجی نصّ صریح بر صحت این حدیث شریف نموده باظهار روایت کردن اُکابر علمای اعلام آن را در کتب خود کمال تأیید و تسدید آن فرموده، و هذا ممّا یفتّ فی عضد المنکر المناکر، و یوهی منه الجاحد الکائد الماکر، و یجلب علیه أدهی الدّواهی و الفواقر، و یوبقه بأطمّ التّوائب و التّواقر.

چهل و نهم آنکه حافظ گنجی در صدر کتاب «کفایة الطالب» بصراحت افاده فرموده که درین کتاب احادیث صحیحه از کتب ائمه و حفاظ وارد نموده، چنانچه در دیباجه «کفایة الطالب» بعد ذکر طعن بعض طاعنین در بعض احادیث فضل اهل بیت علیهم السلام گفته: [فدعتنی الحمیّة لمحبتهم علی إملاء کتاب یشتمل علی بعض ما روینا عن مشایخنا فی البلدان من احادیث صحیحه من کتب الأئمة و الحفاظ فی مناقب امیر المؤمنین علی الخ.

پس بنا بر این افاده نیز صحت این حدیث که بروایت زید بن ارقم در «کفایة الطالب» مرویست واضح و آشکار گردید، و نیز صحت این حدیث که بروایت زید بن ثابت در آن مأثورست بحدّ ثبوت و تحقّق رسید، و ذلك بحمد الله مستأصل لشفاه شبّهات اهل الجحود و العناد، و مدّمّر علی نزعات أرباب الإلطاء و اللّداد.

پنجاهم آنکه علامه محیی الدّین نووی این حدیث شریف را در کتاب «تهذیب الأسماء و اللّغات» از «صحیح مسلم» نقل کرده، و هو من سوافر الحجج علی کون ذلك الخبر صحیحا عند هذا العلم المستند و فساد أباطیل الجاحد العنید لدی هذا

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۷۵

الحبر المعتمد.

پنجاه و یکم آنکه حافظ محبّ الدّین طبری، کما دریت، این حدیث شریف را در «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» از «صحیح مسلم» آورده باثبات آن از دیگر کتب علمای اعلام خود طریق احکام و إبرام آن سپرده، و فيه دلیل واضح علی کمال صحّته هذا الحدیث و اعتماده، و برهان لائح علی بوار جحد المنکر المریب و فساد.

پنجاه و دوم آنکه علاء الدّین الخازن این حدیث شریف را در تفسیر (لباب التّأویل) از «صحیح مسلم» نقل کرده، و هو حجّة ظاهرة و

بَيِّنَةُ بَاهِرَةٍ عَلَى صَحَّةِ هَذَا الْحَدِيثِ عِنْدَهُ بَلَا أَرْتِيَابٍ وَ يُوَارِ مَا تَفَوَّهَ بِهِ الْجَاهِدُ الْعُنُودُ الْخِيَازِ إِلَى النَّصَابِ.

پنجاه و سوم آنکه حافظ أبو الحجاج مَزَى در «تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف» (این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» نقل نموده و طرق دیگران از «صحیح ترمذی» و نسائی آورده در تأیید و تشدید آن افزوده، و هو مما يظهر صحة الحديث عنده بلا مرية و أن جحد الجاحد المليم فريئة أيه فريئة.

پنجاه و چهارم آنکه وَلَّى الدِّين الخطيب، كما علمت، در «مشكاة المصابيح» طرق عدیده این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» و «صحیح ترمذی» آورده، و هو مؤذن بصحة هذا الخبر عند ذلك الجبر الأجل و مثبت لفساد ما زعمه الجاحد الحيود الأضل.

پنجاه و پنجم آنکه علامه طیبی در «کاشف- شرح مشكاة» منقول بودن حدیث ثقلین را از «صحیح مسلم» تقریر نموده بشرح آن اشتغال فرموده و آن بمثل تقریب سابق مفید صحت حدیث ست نزد این علامه آفاق و موجب ظهور بطلان مزعوم ابن الجوزی ست حسب افاده این عمدة الحدائق.

پنجاه و ششم آنکه خلخالی در «مفاتيح- شرح مصابيح» بودن حدیث ثقلین از احادیث صحیحه تقریر نمود، كما سبق، و هو بحمد الله كاف في المطلوب و المقصود، و واف باجتياح أصل الجاحد العنود.

پنجاه و هفتم آنکه علامه شمس الدین ذهبی حدیث ثقلین را بلفظی که

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۷۶

أبو عوانه در صحیح خود آن را اخراج نموده بتصريح صريح تصحيح فرموده، چنانچه محمود قادری در «صراط سوی» بعد ذکر حدیث ثقلین بروایت أبو عوانه، كما دريت سابقا گفته: [قال الحافظ الذهبي: هذا حديث صحيح انتهى.

و غير خفي على أرباب التقد و الاعتبار، و أصحاب السبر و الاختبار، أن تصحيح هذا الحافظ الشهير في الأعصار، الذي قدح لتعنته و نصبه في كثير من الأخبار، الواردة في فضل أهل بيت النبي المختار، عليه و آله آلاف السلام ما وصف الصيبح بالإسفار، دليل ظاهر على بلوغ هذا الحديث العزيز المثار، إلى أعلى مرتبة من الصيحة الواضحة الآثار، حيث لم يتمكن الذهبي الذهاب عريضا في تيهاء العصبية و الانغمار، أن يطله و يستره خدعا للإغمار، أو يتفوه في صحته بنت شفه إخلاذا إلى الجحود و الإنكار، بل قاده وضوح الصواب المزهر كل الإزهار بآتم الإلحاص و الالجاء و الاضطرار، إلى الاعتراف بصحته و الإقرار، و التصريح بها بأبين الإظهار، و الإجهار.

پنجاه و هشتم آنکه محمد بن مسعود کازرونی، كما سمعت سابقا، در کتاب «المنتقى في سيرة المصطفى» بنهات صراحت حدیث ثقلین را بالحثم و الجزم ثابت و محقق وانموده بتصريح تمام تصحيح آن فرموده.

پنجاه و نهم آنکه علامه کازرونی در کتاب مذکور بمزيد احقاق حق و ازهاق باطل؛ کسی را که بعد نشو و نما در بلاد علمای دین بمخالف مؤدای حدیث ثقلین تفوه نماید قریب بکفر دانسته. و ظاهرست که هر گاه نزد علامه کازرونی کسی که در بلاد علمای دین ناشی شده باشد بمحض نطق بمخالف مؤدای حدیث ثقلین قریب بکفر گردد آن کسی که با وصف نشو و نما در بلاد علمای دین بحدی اشتغال بعلوم دینیته کرده باشد که علمای اهل سنت او را از اکابر علمای مذهب خود معدود نمایند و در تبیین مناقب و مفاخر و تشریح محامد و مآثر او قصب السبق از یکدگر ربایند؛ و با این همه او در اصل ثبوت این حدیث شریف کلام کند، بلکه بمزيد جسارت سراسر خسارت یاجهار و اعلان نفی صحت آن نماید و بنهات سلاطت لسان راه قدح و جرح و توهین و تهجین آن پیماید، یقینا نزد علامه مذکور از دائره اسلام و ایمان خارج و در زرافه اهل

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۷۷

کفر و الحاد و الج خواهد بود.

پس حالا اولیای ابن الجوزی را لازم است که خاک بر سر کنند و أثواب حداد دربر، که أبواب چاره مسدودست، و حيله خلاص



مفقود، و هکذا ینتقم الله لأولیائه و یدیل أودّاءه من أعدائه.

شخصتم آنکه علامه إسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی بصراحت واضح تصحیح این حدیث نموده، چنانچه در تفسیر خود بذیل تفسیر آیه مودّت، کما سمعت سابقا گفته: ]

و قد ثبت فی الصّحیح أنّ رسول الله صلی الله علیه و سلّم قال فی خطبته بغدیر خمّ: إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی و إنّهما لم (لن. ظ) یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض .

و محتجب نماند که تصحیح ابن کثیر این حدیث اثیر را با آن همه تعصّب کثیر و تعنّت عزیر و تعنّد وفیر، دلیل ظاهر مستنیرست بر آنکه این حدیث شریف منیر بحدّی صحیح و شهیر می باشد که متعنّتین أهل عناد و متعصّبین ذوی الأحقاد را با آنکه سلفی مثل بخاری و ابن الجوزی دارند مجال نیست که حرفی در قدح و جرحش بر زبان آرند، بلکه یالجاه حقّ صحتّ آن را طوعا و کرها ظاهر می کنند و بنیان کلمات باثر طاعنین را بمعاول تصریحات ظاهره خود می کنند.

شصت و یکم آنکه ابن کثیر این حدیث شریف را در تفسیر خود بذیل تفسیر آیه تطهیر از «صحیح مسلم» نقل نموده و در تفسیر آیه مودّت نیز إثبات اخراج مسلم آن را کرده، بلکه بجمع دیگر طرق آن از أسفار أئمه کبار خویش در تشیید و توطید افزوده، و هذا أيضا دلیل صحّته عند هذا الجبر التحریر، و فیه کفایة لإفساد قول الجاحد الغریر.

شصت و دوم آنکه نور الدّین هیتمی در کتاب «مجمع الزوائد» توثیق رجال سند حدیث ثقلین فرموده، کما سبق نقلا عن «فیض القدر» للمناوی، و این معنی بحمد الله تعالی کمال و هن و هو ان صنیع ابن الجوزی عظیم العدوان که در پی قدح و جرح رجال سند آن افتاده است واضح و ظاهر می نماید.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۷۸

شصت و سوم آنکه خواجه پارسای بخاری در «فصل الخطاب» حدیث ثقلین را از «جامع الاصول» بروایت «صحیح مسلم» نقل کرده، و فیه دلالة واضحة علی صحّة الحدیث عند هذا المسند العارف، و بوار خطل المنکر المناکر الحائد الصّارف.

شصت و چهارم آنکه شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایة السّیّعاء» این حدیث را از «مشارق الأنوار» صغانی و «مصاییح» بغوی و «مشکاة المصابیح» بروایت مسلم نقل کرده و دیگر طرق و ألفاظ آن از کتب أئمه کبار و أساطین أخبار خود آورده تأیید و تسدیدش بنهایت قصوی رسانیده، کما سبق، و ذلک بحمد الله دلیل ظاهر علی صحّة الحدیث لدى هذا البحر الموّج و قاطع لألسن أصحاب المراء و اللّجاج.

شصت و پنجم آنکه شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایة السّیّعاء» در شرح کلمات روایات حدیث ثقلین و ذکر فوائد، نکات آن گفته: [قوله: أمر أن یجمع رجال الإبل.

فرمود تا پالانهای اشران جمع کنند تا هر یکی از صحابه بشنود و مجمع علیه شود، کسی را بعد خلاف و اختلاف نباشد، لأنّه أمر عظیم للهدایة. و در «شرح سنّت» می گوید:

در صحتّ این حدیث محدّثان سلف و خلف متّفقاند] انتهى.

ازین عبارت واضح و ظاهرست که شهاب الدّین دولت آبادی أولا افاده فرموده که سبب جمع رجال إبل و تشریف بردن آن جناب بر آن برای بیان حدیث ثقلین این بود که هر یک از صحابه آن را بشنود فرمودن آن جناب این ارشاد باسداد را مجمع علیه شود و کسی را در آن بعد خلاف و اختلاف نباشد، چه ارشاد فرمودن آن جناب این حدیث شریف را أمر عظیم بود برای هدایت و بعد تمهید این افاده سراسر إجاده تأییدا لهذا المرام و تشییدا له بمزید الإحصاف و الإبرام از کتاب «شرح سنّت» نقل فرموده که در صحتّ این حدیث محدّثان سلف و خلف متّفقاند، پس حالا منصفین أهل سنت را انگشت تحیر بدندان تأسف باید گزید و بهره وافی از عبرت و تبصّر باید گزید که چگونه ابن الجوزی با آن همه ممارست علوم تحمّل و روایت و مزاولت فنون تنقید و درایت؛ حدیثی را

که خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اهتمام تمام در «مجمع علیه» شدن آن بین الأنام فرموده است و محدّثان سلف و خلف در صحت آن متفق می‌باشند

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۷۹

غیر صحیح می‌انگارد، و از نهایت غمارت راه قدح و جرح روات آن می‌سپارد، و بمزید عصیّت و انحراف مخالفت أسلاف و أخلاف را بدل می‌گزیند، و از غایت إضرار و إجحاف إقرار و اعتراف را مخّل بجور و اعتساف خود می‌بیند.

شصت و ششم آنکه علامه سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» کما سمعت سابقا در معرض إثبات صحت این حدیث شریف آن را از «صحیح مسلم» نقل کرده، و هو بحمد الله تعالی مرغم لآناف أهل الجحود، و دارء عن المذعنین معزّه ذوی البغی و العنود شصت و هفتم آنکه نیز علامه سخاوی در کتاب مذکور در معرض إثبات صحت حدیث ثقلین اخراج ابن خزیمه نیسابوری این حدیث شریف را در صحیح خود ذکر نموده، و هو أيضا بعون الله مجتث لاصول المنکرین الجاحدین، و دارء لکیود المخاتلین الحائدین.

شصت و هشتم آنکه نیز علامه سخاوی در کتاب مسطور بمعرض مذکور طرق عدیده آن را از «مستدرک علی الصحیحین» حاکم نیسابوری آورده، و هو دلیل مستبین ظاهر و برهان متین قاهر علی لزوم الحیثه کلّ جامع عن الحقّ أو داخر، و وضوح المحجّه علی کلّ آنس بالصدق أو نافر.

و شصت و نهم آنکه نیز علامه سخاوی در کتاب مزبور روایت کردن ضیاء مقدسی این حدیث شریف را در کتاب «المختاره» إثبات فرموده، بلا ردّ و نکیر تقریر روایت و تصحیح آن حافظ کبیر نموده، و فیهما ما یوهن کید المخلدین إلی الجحود و الإنکار و یغرقهم من الهوان و الذلّ فی معتلج التیار.

هفتادم آنکه علامه جلال الدین سیوطی حدیث ثقلین را از «صحیح مسلم» در «جامع صغیر» و «أساس فی مناقب بنی العباس» نقل کرده و جز وی از این حدیث شریف نقلا- عن مسلم در «إحياء المیت بفضل أهل البیت» و «نهایه الإفضال فی تشریف الآل» نیز آورده، کما مرّ سابقا، و این معنی بحمد الله تعالی برای إثبات صحت این حدیث شریف وثیق البیان نزد سیوطی عمده الأركان و إبطال و إبهان مزعوم ابن الجوزی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۸۰

کثیر المجازفه و العدوان کافی و وافیست، و داء ارتیاب و انزعاج أرباب انحراف و اعوجاج را عافی و شافی، و الله المعافی. هفتاد و یکم آنکه سیوطی این حدیث شریف را در کتب عدیده خود از حاکم نقل کرده و صحیح گفتن او این حدیث شریف را و آن هم بر شرط بخاری و مسلم إثبات فرموده، کما لا یخفی علی من راجع إلی «إحياء المیت» و «الأساس» و «الخصائص الکبری» له، و قد مرّت نصوص عباراتها فیما سبق، و ازینجا نیز بحمد الله تعالی صحت این حدیث شریف از إثبات علامه سیوطی ثابت و محقق می‌شود، و هو بحمد الله دامغ لرءوس الجاحدین و قالع لاسوس المعاندین.

هفتاد و دوم آنکه علامه سمهودی در «جواهر العقدین» حدیث ثقلین را در معرض إثبات صحت آن از «صحیح مسلم» نقل فرموده قصب السبق در تخجیل منکرین و جاحدین ربوده، کما عرفت فیما مضی، و فیہ من التّبکیت و الإرغام و التّسکیت و الإفحام لمن تفوّه فی الحدیث بکلام ما لا یخفی علی ذوی الأحلام.

هفتاد و سوم آنکه نیز سمهودی این حدیث شریف را در «جواهر العقدین» از «مستدرک حاکم» به سه طریق نقل کرده و ظاهر نموده که حاکم هر واحد ازین طرق را بر شرط شیخین صحیح گفته، فلا أدری کیف یقابل الخبر بعد هذا بالجحود و الإنکار و یجتري بالطعن فیہ احتقبا للخیبه و الخسار!؟

هفتاد و چهارم آنکه نیز سمهودی در «جواهر العقدین» این حدیث شریف را از کتاب «المختاره» ضیاء مقدسی که بودن آن از

صحاح معروفه اهل سنت آنفا دانستی؛ نقل کرده و تصریح فرموده که مقدسی آن را از طریق سلمه بن کهیل از ابی الطفیل روایت کرده، و این هر دو از رجال صحیح می‌باشند، و هذا بحمد الله قانع لأساس الطعن و القدح و هادم لبنیان الغمز و الجرح.

هفتاد و پنجم آنکه علامه ابن روزبهان در «شرح رساله اعتقادیه» خود حدیث ثقلین را از احادیث صحیحه شمرده درین باب راه انصاف و تجنب از اعتساف سپرده، کما علمت فیما سبق، و هو بعون الله من أوضح الدلائل و البراهین علی تحقق صحه هذا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۸۱

الخبر المرصص الرّصین.

هفتاد و ششم آنکه شهاب الدّین قسطلانی این حدیث شریف را در «مواهب لدنیّه» از «صحیح مسلم» نقل کرده و بآن استدلال و احتجاج نموده، و إذن لم یبق ریب فی کون الحدیث عند هذا الخبر صحیحا، و فساد مزعوم الجاحد الذی أبدی لزیغه طعنا فضیحا.

هفتاد و هفتم آنکه شمس الدّین علقمی در «کوکب منیر» حدیث ثقلین را که بروایت مسلم در «جامع صغیر» مذکورست تأیید و تأزیر فرموده، و فيه أيضا دلیل زاهر مستنیر علی صحه الخبر عند هذا العلم المنیر.

هفتاد و هشتم آنکه علامه ابن حجر مکی در «صواعق» در بحث حدیث غدیر سندی را که بآن حافظ أبو القاسم طبرانی حدیث ثقلین و حدیث غدیر را روایت کرده بتصریح صریح تصحیح فرموده، قلوب جاحدین را بأفضع أنواع، ایلام و ایجاج نموده، هفتاد و نهم

آنکه نیز ابن حجر در «صواعق» در بیان آیه تطهیر صحت حدیث ثقلین را منصوص ساخته أعلام تقیح و تفضیح منکرین افرخته.

هشتادم آنکه نیز ابن حجر در «صواعق» در بیان آیه «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»

این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» آورده راه اظهار و توضیح إثبات و تصحیح آن سپرده.

هشتاد و یکم آنکه نیز در «صواعق» در بیان آیه مذکوره بمعرض إثبات صحت این حدیث شریف مروی و مخرّج بودن آن در «صحیح مسلم» مذکور نموده جحد جاحد معثار را بأنامل ایضاح و اسفار فرسوده.

هشتاد و دوم آنکه نیز در «صواعق» در بیان مذکور نصّ صریح بر صحت روایتی از روایات این حدیث صحیح نموده تشید مبانی ثبوت و تحقق آن افزوده.

هشتاد و سوم آنکه نیز در «صواعق» در تتمه کتاب برای إثبات صحت این حدیث شریف آن را از «صحیح مسلم» نقل نموده نقش انکار منکر واضح العثار از خواطر و افکار

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۸۲

أهل استبصار زدوده.

هشتاد و چهارم آنکه نیز در «صواعق» در تتمه کتاب بتنصیص روایتی از روایات این حدیث شریف را صحیح ظاهر ساخته بتنویر قلوب أهل اذعان و تضییق صدور أرباب عدوان پرداخته، و لعمری إنّ إفصاح ابن حجر مرّة بعد مرّة عن صحه هذا الخبر مع ما فی نحیزته من الجماح و الأشر و العصبیة و الانحراف عن عتره سید البشر علیه و آله سلام الله ما طلع شمس و لمع قمر، دلیل یّین علی تحقق الحقّ العلّی الخطر و سلطان مسفر عن تمکن الصدق الجلی الأثر.

هشتاد و پنجم آنکه کمال الدّین بن فخر الدّین جهرمی کما عرفت سابقا در «براهین قاطعه» ترجمه صواعق محرقه» بسوی نقل تصحیحات و تنصیصات ابن حجر نسبت باین حدیث شریف بلا ردّ و نکیر شتافته با وصف ارتکاب تحریفات منکره درین باب مجال تبدیل و تغیر نیافته، و فی ذلك خیر مانع و وازع عن الرّکون إلى زیغ الجاحد المنازع.

هشتاد و ششم آنکه سابقا دانستی که مرزا مخدوم جرجانی که از معاریف متکلمین سّیّه است این حدیث را در فرع ثانی فصل اوّل کتاب «نواقض» وارد نموده و بتصریح خودش در صدر کتاب مذکور جمله احادیث این فرع روایات صحیحه است، پس بحمد الله تعالی صحت این حدیث شریف حسب افاده چنین متکلم بین الميل و الانحراف و تصریح مثل ابن متعصّب عظیم الحیف و

الاعتساف نیز واضح و لائح گردید، و زعم فاسد و قول کاسد منکر جاحد بأسفل در کات هوان رسید، و بذلك فلیفرح المؤمنون. هشتاد و هفتم آنکه قطع نظر از ما ذکر، مرزا مخدوم در کتاب «نواقض» این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» نقل کرده، و مجرد این معنی دلیل صحت این حدیث شریف ست نزد او.

### کلام مرزا مخدوم در «نواقض» راجع به انکار اهل حق صحاح اهل سنت را

هشتاد و هشتم آنکه مرزا مخدوم در «نواقض» با وصف آوردن حدیث ثقلین از «صحیح مسلم» از «صحیح ترمذی» هم آن را نقل کرده، و مرزا مخدوم در حسن اعتقاد بصحیحین و دیگر صحاح خود خیلی مبالغه و اغراق دارد، بلکه بمزید علم و عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۸۳

فرط حیای خود انکار اهل حق این صحاح سقام را ناشی از کثرت جهل و قلت حیا می داند، چنانچه در «نواقض» گفته: [العاشر: إنکارهم کتب الأحادیث الصّیّاح الّتی اتّفقت الائمة بقبولها، منها: صحیحا البخاری و مسلم الذّین مرّ ذکرهما رضوان الله علیهما، قال أكثر علماء المغرب: أصحّ کتب (الکتب. ظ) بعد کتاب الله تعالی:

«صحیح مسلم» بن الحجاج القشیری و قال الأكثرون من غیرهم: «صحیح محمد بن اسماعیل البخاری» هو الأصحّ؛ و هو الأصحّ، و ما اتّفقا علیه هو ما اتّفق علیه الائمة و المتفق علیه بینهما هو الّلهی یرویه الصّیّحای المشهور عن النّبی صلی الله علیه و سلّم و یروی عنه راویان ثقتان من التّابعین المشهورین بالروایة عن ذلک الصّیّحای ثمّ یرویه عن کلّ واحد منهما ثقتان من أتباع التّابعین مشهورتان (مشهوران. ظ) بالحفظ ثمّ یروی عن کلّ واحد منهم رواة ثقات من الطّبقة الرابعة، ثمّ یروی عن کلّ واحد منهم الشیخ البخاری و المسلم، و الأحادیث المرویة بهذه الشّرائط قریبةً إلى عشرة آلاف، و قد عمل بکتابیهما هذین الائمة المجتهدون الکاملون بغیر تفتیش و تفحص و تعدیل و تجرّح (و تجریح. ظ) من غایة و توقّهم علیهما و بریء بركة قراءتهما جمع کثیر من المرضی و نجی بيمينهما جم غفیر من الغرقی، و قد بلغ القدر المشترك ممّا ذکر فی میانهما و برکاتهما حدّ التّواتر، و صارا فی الإسلام رفیقی المصحف الکریم القرآن العظیم، فهؤلاء من کثرة جهلهم و قلّة حیائهم ینکرون الصّحیحین المزبورین و سائر صحاحنا].

و نمی دانم که هر گاه نزد مرزا مخدوم از راه کمال خوش فهمی انکار صحاح سنیه که اهل حق می نمایند ناشی از کثرت جهل و قلت حیاست، پس نزد او اقدام ابن الجوزی بر جرح و قدح حدیث ثقلین که در «صحیح مسلم» و «صحیح ترمذی» و دیگر صحاح مروی و مخرج ست با وصف معدود بودن او از اکابر علماء اهل سنت ناشی از چه چیز خواهد بود؟!.

هشتاد و نهم آنکه ملا علی قاری در «شرح شفا» کما مضی إثبات مخرج بودن حدیث ثقلین در «صحیح مسلم» فرموده، و فيه دلالة واضحة علی صحّة الحدیث

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۸۴

عنده بلا ارتياب، و الله العاصم عن الجنوح إلى جحود النواصب الأتّشاب.

نودم آنکه نیز علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» حدیث ثقلین را که از «صحیح مسلم» منقول ست إثبات و تأیید نموده، و آن هم بلا شبهه دلیل صحت حدیث ست نزد او، و فيه مقنع و کفایة لأهل التّبصّر و الدّرایة.

نود و یکم آنکه عبد الرزّوف مناوی در «فیض القدر» حدیث ثقلین را که بروایت زید بن أرقم در «جامع صغیر» از «صحیح مسلم» و غیر آن ثبت ست تأیید و تسدید فرموده، و فيه دلیل بین علی صحّة الحدیث عند هذا الحبر المفخّم، فلا یرکن إلى الجحود الجاحد إلّا الأرعن الملوّم.

نود و دوم آنکه مناوی در «تیسیر» حدیث ثقلین را که بروایت زید مذکور از مسلم و غیر او در «جامع صغیر» مسطورست تثبیت و

تأزیر نموده، و هذا ممّا یبین و یعین المطلوب و المقصود، و یوهی و یوهن إنکار المنکر الحیود المیود.

نود و سوم آنکه مناوی در «فیض القدر» روایت کردن ضیاء مقدسی این حدیث شریف را در «مختاره» که کتاب ملترم الصّحّة ست ثابت نموده، و هو بحمد الله من دلائل صحّة الحدیث عند هذا المحقّق الشّهیر، و الله العاصم عن ممالة الجاحد الممنوّ بالتّخدیع و التّغیر.

نود و چهارم آنکه مناوی در «فیض القدر» حدیث ثقلین را که در «جامع صغیر» از «مسند أحمد» و غیر آن بروایت زید بن ثابت منقول ست نقلا عن الهیتمی؛ موثوق الرّجال و انموده، قصب السّبق در تبکیت جاحد طاعن و منکر شائن ربوده.

نود و پنجم آنکه مناوی در «تیسیر» بالحتم و الجزم موثوق بودن رجال حدیث مذکور واضح فرموده تخجیل و تشویر منکر غریر بأقصی الغایه افزوده.

نود و ششم آنکه أحمد بن الفضل بن محمّد باکثیر مکی در «وسيلة المآل» حدیث ثقلین را از «مستدرک» حاکم به سه طریق مع إثبات حکم او بصحّت طرق مذکوره بلا-ردّ و نکیر نقل کرده، و هو دلیل علی تسلیم ذلك الحبر صحّة الخبر و برهان علی وهن جحد الجاحد عند هذا النّاقد الحدید البصر.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۸۵

نود و هفتم آنکه نیز أحمد مکی در «وسيلة المآل» روایت کردن ضیاء مقدسی این حدیث شریف را در کتاب «المختاره» بطریق سلمه بن کهیل عن أبی الطّفیل و بودن این هر دو از رجال صحیح ثابت فرموده، و هو أيضا کاف فی إثبات صحّة الحدیث عند هذا العلم المشهور و مساعدته فی توهین جحد الجاحد الخدوع الغرور.

نود و هشتم آنکه محمود بن محمّد شیخانی قادری در «صراط سوی» کما علمت سابقا تخریج أبو عوانه حدیث ثقلین را و تصحیح ذهبی آن را ثابت فرموده.

نود و نهم آنکه نیز شیخانی در «صراط سوی» تصریح صریح بصحّت حدیث ثقلین کرده، چنانچه در کتاب مذکور کما سمعت سابقا گفته: [و الصّحیح ممّا ذکرنا أيضا

قوله صلى الله عليه وسلم: كَأَنِّي قَدْ دَعَيْتُ فَأَجَبْتُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي فَانظُرُوا فِيهِمَا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ .

صدم آنکه نیز شیخانی در «صراط سوی» در معرض إثبات صحّت این حدیث شریف آن را از «صحیح مسلم» آورده.

صد و یکم آنکه نیز شیخانی در «صراط سوی» در معرض مذکور روایات ثلاثه این حدیث را از حاکم مع الحکم بصحّتها علی شرط الشّیخین نقل نموده، و فی هذه الإفادات الظّاهرة الأنوار و التّصريحات الباهرة بالاسفار ما یرصّص بنیان الصّیحة العالیة المنار، و یبین هوان الجرحه الفاضحة العوار.

صد و دوم آنکه شیخ عبد الحقّ دهلوی در «لمعات - شرح مشکاة» کما سبق بإثبات و تأیید حدیث زید بن أرقم که در «صحیح مسلم» مخرج ست پرداخته أرباب غیّ و مروود و جحد و عنود را باین تأزیر و تسدید عرضه تعییر و تندید ساخته.

صد و سوم آنکه شهاب الدّین خفاجی در «نسیم الرّیاض» در شرح فصل

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۸۶

«و من توقیره و برّه برّ آله» [۱] این حدیث را از مسلم نقل فرموده، و هو دلیل ساطع علی صحّته عند هذا الحبر النّاقب، و فیه رمی النّاصب الجحود بالشّهاب الثّاقب.

صد و چهارم آنکه نیز خفاجی در «نسیم الرّیاض» در شرح قول مصنّف:

«و أوصى بالتقلين بعده» این حدیث را از مسلم نقل کرده، و هذا حجة أخرى على صحة الحديث عند ذلك الجهد الفرد و بوار خطل الجاحد الممنون بالبهت الضرد.

صد و پنجم آنکه نیز خفاجی در «نسیم الرياض» در شرح حدیث قرطاس و ما يتعلق به حدیث ثقلین را بتصریح صریح حدیث صحیح فرموده و باز روایت کردن مسلم آن را ثابت نموده، و فيه ما لا يفتاق بعده إلى شاهد و دليل، و الله الهادی إلى سنن الصواب بلطفه الجزيل الجليل.

صد و ششم آنکه علی عزیزی در «سراج منیر» حدیث ثقلین را که در «جامع صغیر» بروایت مسلم و غیر آن مذکورست مؤزر و مؤید و محقق و مسدد فرموده، و هو دليل على صحة ذلك الخبر المطرز كل التطريز عند هذا الخبر المبرز كل التبريز.

صد و هفتم آنکه علامه صالح بن مهدی مقبلی - کما سبق - در ملحقات «أبحاث مسدده» روایات این حدیث شریف را مع شواهد آن متواتر ثابت فرموده أبواب قیل و قال أبواب تخديع و ازالال را کما ينبغي مرتج و مسدود نموده، و فيه ما لا يرتاب بعده أحد من اولی الألباب، و الله الموفق للانحياز عن الخطأ إلى الصواب.

صد و هشتم آنکه علامه محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لديته» حدیث ثقلین را که در متن از «صحیح مسلم» منقول ست به بیان رشيق و تبيان أنيق خود مؤید و مؤکد و مشید و موطن فرموده.

صد و نهم آنکه نیز سهارنپوری در «مرافض» این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» آورده ببيان بعض مطالب تشييد بنيان و رفع أركان آن فرموده.

صد و دهم آنکه نیز سهارنپوری در «مرافض» اخراج کردن طبرانی این حدیث شریف را بسند صحیح ثابت نموده، و فی ذلك أكمل وازع و كاف لأهل [۱] هذا الفصل من فصول الباب الثالث من القسم الثاني من اقسام الكتاب. (۱۲. ن)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۸۷

الجحود و السفساف.

صد و یازدهم آنکه مرزا محمد بدخشانی در کتاب «مفتاح النجا» کما عرفت این حدیث منیف را از «صحیح مسلم» آورده طریق تأييد و تشييد آن بذکر دیگر مخرجين بکمال غزارت و مهارت سپرده.

صد و دوازدهم آنکه نیز در «مفتاح النجا» اخراج حاکم این حدیث شریف را بلا ردّ و نکیر ذکر نموده.

صد و سیزدهم آنکه نیز در «مفتاح النجا» اخراج طبرانی این حدیث را در «معجم کبیر» بسند صحیح ثابت فرموده.

صد و چهاردهم آنکه مرزا محمد بدخشانی در «نزل الأبرار بما صحّ من مناقب أهل البيت الأطهار» که در آن التزام ذکر أحاديث صحیحه نموده این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» آورده.

صد و پانزدهم آنکه نیز در «نزل الأبرار» اخراج حاکم این حدیث شریف را از زید بن أرقم و اخراج طبرانی آن را از زید بن أرقم و زید بن ثابت ثابت نموده إظهار صحّت جميع این طرق فرموده.

صد و شانزدهم آنکه نیز در «نزل الأبرار» اخراج حکیم ترمذی در «نوادير الاصول» و طبرانی در «معجم کبیر» این حدیث شریف را بروایت حذيفة بن أسيد مذکور ساخته بإيضاح صحّت آن پرداخته، و فی تلك الوجوه السوافر المنيرة كالأنجم الزواهر ما يردّ كل شارد عن الحق نافر، و يرشد كل ضالّ عن الصدق حائر، و يقى عن الارتباك في شباك الجاحد الخاسر، و يزع عن الاقتحام في مهوأة المنكر البائر.

صد و هفدهم آنکه محمد صدر عالم در «معارج العلی» کما مضی اخراج حاکم این حدیث شریف را بلا ردّ و نکیر ثابت فرموده، و فيه دلالة مسفرة عن صحة الحديث عند هذا التحرير، و الله الوازع عن الزكون إلى الجاحد لخدعه و التروير.

صد و هجدهم آنکه نیز محمد صدر عالم در «معارج العلی» اخراج حکیم ترمذی و طبرانی این حدیث شریف را بسند صحیح ثابت



فرموده مسلک نقد و إتقان بخطوات

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۸۸

تحقیق و إمعان پیموده.

صد و نوزدهم آنکه شاه ولی الله دهلوی در «إزالة الخفا» کما سبق حدیث ثقلین را از «صحیح مسلم» نقل نموده و لفظ «صحیح مسلم» را أصح ألفاظ ظاهر فرموده.

صد و بیستم آنکه نیز در «إزالة الخفا» این حدیث شریف را در معرض إثبات صحت بدو طریق از حاکم نقل نموده، و غیر خفی علی أرباب النقد و التبصیر، و أصحاب الخبرة و التمهّر، أن تصحیح هذا المحدث الكثير العثور، لهذا الخبر المأثور، مؤذن بفساد جحد الجاحد النکور، و منبئ عن وهن إنكار المنکر بأبین الظهور.

صد و بیست و یکم آنکه محمد معین بن محمد أمين السیندی در «دراسات اللیب» کما ستعرف إنشاء الله تعالی عنقریب این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» آورده بذکر دگر طرق آن مع إثبات کثرتها و تبیین صحه الحدیث ببيان وثیق الأركان منبع البیان؛ طریق تشید و احصاف سپرده، و هو بحمد الله خیر کاف فی إفساد طعن الطاعن الكثير العثار، و أوضح ناف لزيع القادح الممنو بالجحد و الإنکار.

صد و بیست و دوم آنکه محمد بن إسماعیل الأمير الصنعانی این حدیث را از «صحیح مسلم» و دیگر أسفار أعظم أخبار خود در «روضة ندیه» کما سمعت سابقا ذکر نموده و بإثبات کثر طرق آن در إظهار إبرام و إحکام آن افزوده، و فيه للنظر البصير و المتأمل الخیر، ما یزع عن الجنوح إلی جحد الجاحد المستهتر بالتغیر، و یقدع عن الميل إلی کلامه الفاسد الکاسد المشحون بالتزوير.

صد و بیست و سوم آنکه محمد بن علی الصبّان در «إسعاف الزاغین» کما دریت فیما سلف این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» و دیگر کتب إثبات نموده، و هو کاشف عن صحه الخبر عنده من غیر خلاج، و منبئ عن بطلان زعم أهل الزیغ و الاعوجاج.

صد و بیست و چهارم آنکه أحمد بن عبد القادر عجیلی کما علمت فیما مضی در «ذخیره المال» صحت حدیث ثقلین مصرح ساخته و در مقامات عدیده کتاب مذکور باثبات و احقاقش پرداخته، فلا یمل بعد هذا إلی مزعوم الجاحد الکائد إلّا من أصبح لجند الأضاليل شرّ رائد.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۸۹

صد و بیست و پنجم آنکه مولوی مبین سهالی این حدیث شریف را کما سلف از «صحیح مسلم» و «مستدرک حاکم» نقل فرموده و دیگر روایات آن نیز از کتب علمای اعلام خود ثبت فرموده و در صدر کتاب تصریح کرده که آنچه ثابت و حقّ بود بر آن اقتصار ورزیده‌ام و بسوی چیزی که باطل و ضعیف بود التفات نکرده‌ام، إلی غیر ذلك من الإفادات الصحیحة و التصریحات الصریحة.

پس بعد ادراک این معنی نزد أتباع این جهبذ طویل الباع و دیگر أهل خبرت و اطلاع فساد مزعوم ابن الجوزی عظیم التّعنت و العناد أبین و أصرح خواهد بود، و الله الصیّان عن الصیغو إلی أهل البغی و الجحود صد و بیست و ششم آنکه جمال الدین حسن علی محدث این حدیث را در «تفریح الأحباب» کما سبق از «صحیح مسلم» و غیر آن آورده و آن دلیلست بر اینکه نزد این محدث جلیل این حدیث شریف أثیل بلا شبهه ثابت و صحیحست و طعن طاعن مهذار حیف صریح و عسف قبیح.

صد و بیست و هفتم آنکه ولی الله سهالی در «مرآة المؤمنین» کما مضی این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» نقل فرموده، و بودن آن دلیل صحت نزد این محقق جلیل المرتبه واضح و آشکارست.

صد و بیست و هشتم آنکه نیز ولی الله در «مرآة المؤمنین» منقول بودن این حدیث شریف در «صواعق» از طبرانی و غیر او بسند صحیح ثابت نموده و بودن آن مرغم آناف أهل أنفت و إنکار کالشمس فی رابعة النهارست:

صد و بیست و نهم آنکه رشید الدین دهلوی در «حقّ مبین» افاده ابن حجر صاحب «صواعق محرقه» مشتمل بر صحت این حدیث

شریف آورده.

صد و سی و آنکه نیز در «حقّ مبین» این حدیث را بروایت «صحیح مسلم» از «نزل الأبرار» نقل نموده و ازین دو وجه صحت این حدیث سدید نزد فاضل رشید بکمال ظهور واضح و لائح گردید و بوار جحد عنید بدرجه تحقّق و قطعیت رسید، و الحمد لله الحمید.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۹۰

صد و سی و یکم آنکه شیخ حسن عدوی حمزوی در «مشارق الأنوار» این حدیث شریف را مختصراً بروایت مسلم و نسائی از «عجالة زرنیه» سیوطی نقل نموده و بروایت أحمد آن را از «صواعق» ابن حجر آورده. پس ظاهر و باهر شد که صحت این حدیث شریف نزد این فاضل منیف نیز ثابت و محققست.

صد و سی و دوم آنکه شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودّة» این حدیث شریف را از «صحیح مسلم» نقل فرموده، و نقل کردن سمهودی این حدیث را از صحیح مذکور نیز ثابت نموده.

صد و سی و سوم آنکه نیز در «ینایع المودّة» روایات ثلثه این حدیث شریف که حاکم آن را در «مستدرک» اخراج کرده بتوسط سمهودی آورده.

صد و سی و چهارم آنکه نیز در «ینایع المودّة» اخراج کردن طبرانی این حدیث شریف را در «معجم کبیر» برجال ثقات از سمهودی نقل کرده.

صد و سی و پنجم آنکه نیز در «ینایع المودّة» عبارت «صواعق» را که مشتمل بر نقل این حدیث شریف از «صحیح مسلم» ست آورده.

صد و سی و ششم آنکه تصریح ابن حجر بصحت روایت

إني تارك فيكم أمرين

نیز نقلاً عن الصّواعق ذکر کرده، و فی هذه الإفادات المتينة والإجادات الزّينة ما يجمع رأس الجاحد النّافر، و يقلع أساس المنكر التّاکر، و يقطع من زيغته و ضلاله کل دابر، و يردع عن خطله و محاله کل آبر.

صد و سی و هفتم آنکه مولوی حسن زمان معاصر در «قول مستحسن» کما عرفت روایت کردن ضیاء مقدسی این حدیث شریف را در کتاب «المختاره» از مناوی نقل کرده، و سابقاً از افاده خود مولوی حسن زمان معاصر، بودن مختاره از کتب صحیحه و متّصف بودن او بصفات ناصعه نصیحه دانستی، پس بحمد الله تعالی ظاهر و باهر شد که حدیث ثقلین نزد این جهبذ مبجل نیز صحیح می باشد.

صد و سی و هشتم آنکه نیز در «قول مستحسن» افاده علامه هیتمی در باب موثق بودن رجال این حدیث شریف نقلاً عن المناوی آورده، و این معنی برای اثبات

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۹۱

ظهور بطلان مزعوم ابن الجوزی واضح الهوان نزد او کافی و بسند می باشد.

صد و سی و نهم آنکه مولوی صدیق حسن خان معاصر در «سراج وهاج من کشف مطالب صحیح مسلم بن الحجاج» بایثبات و احقاق این حدیث پرداخته اعلام تأیید و تسدید آن برافراخته، و ذلک بنفسه کاف فی کون الحدیث عنده صحیحا بلا ریب و الله العاصم عن الجحود و الاتسام بذلک العیب.

صد و چهلم آنکه فاضل معاصر در صدر «سراج وهاج» گفته: [و أحادیث «صحیح مسلم» هذا کلّها صحیحه متواتره عنه رضی الله عنه، ثم عن الثّبیّ صلی الله علیه و آله و سلّم لیس لأحد من أهل العلم فیها کلام و لا مقال، فطالب الحقّ و العامل بالحدیث تکفیه

المعرفة بمعاني الحديث و مبانيه و العلم بالأحكام و المسائل التي فيه من دون بحث عن رجال أسانيد و فحص عن أحوال مسانيد. ازین عبارت واضح و لائحت که جمله احادیث «صحيح مسلم» صحيحست و از مسلم متواترست و بعد از آن از جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نیز متواتر می باشد و هیچ کسی را از اهل علم در آن کلامی و مقالی نیست و طالب الحق و عامل بالحديث را کفایت می کند معرفت معانی و مبانی حدیث و علم بأحكام و مسائل که در آنست بدون بحث از رجال أسانيد آن و فحص از أحوال مسانيد آن، و پر ظاهرست - و لا كظهور الصّيح إذا تنفّس - که حدیث ثقلین در «صحيح مسلم» بحمد الله تعالى بطرق عدیده مسرود و منضود می باشد و خود این فاضل معاصر بشرح آن پرداخته، كما عرفت، پس لا بدّ نزد او این حدیث شریف نیز از احادیث متواتره که هیچ یکی را از اهل علم در آن کلامی و مقالی نیست و بدون بحث و فحص قابل تسلیم و عملست خواهد بود، و بلا- شبهه ابن الجوزی که علاوه بر ترك عمل بآن بدون بحث و فحص چنان در گرداب لجاج سر فرو برده که بلا تأمل و تحرج حرف نفی صحت آن بر زبان بشاعت ترجمان آورده حسب افاده فاضل معاصر از زمره اهل علم سمت مروق و خروج خواهد گرفت.

صد و چهل و یکم آنکه نیز فاضل معاصر در صدر «سراج وهاج» گفته:

[الاحتجاج بأحاديث مسلم في صحيحه لا يحتاج إلى النظر في رجال أسانيد لها لعلّ محلها

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۹۲

في الصّيحّة و الشّهرة و القبول، و كتابه هذا تلو «صحيح البخاري» في غالب الامور، و هما أصحّ الكتب بعد القرآن العظيم كما تقدّمت الإشارة إليه، و من يهون أمرهما فهو مبتدع متبع غير سبيل المؤمنين، و هذه صحف الفحول من اهل العلم تنطق بذلك كما حرّنا في مؤلفاتنا فراجعها.

كتاب له نشر العلوم طبعه يفيدك ما تختار منها و تفهم

ففيها من الآداب ما هو فائق و فيها هدى للناس يهديه مسلم

ازین عبارت واضح و ظاهرست که در احتجاج بأحاديث «صحيح مسلم» احتیاج نظر در رجال إسناد آن نیست بسبب علوّ محلّ آن در صحت و شهرت و قبول، و این کتاب تالی «صحيح بخاري» ست در غالب امور و «صحيح بخاري و مسلم» أصحّ کتب ست بعد قرآن عظیم، و کسی که تهوین امر این دو کتاب نماید پس او مبتدع و متبع غیر سبیل المؤمنين ست، و صحف فحول اهل علم باین معنی ناطق می باشد.

پس بحمد الله تعالى واضح و لائح گردید که حسب افاده فاضل معاصر، ابن الجوزی بسبب قدح و جرح در حدیث ثقلین که مروی و مخرج بودن آن در «صحيح مسلم» قطعی و حتمی ست مخالفت کتابی نموده که صحت احادیثش مفروغ عنهاست و بسبب علوّ محلّ آن در صحت و شهرت و قبول احتیاج نظر در رجال أسانيد آن هم نیست و آن با رفیق خود أصحّ کتب بعد قرآن عظیم می باشد، بلکه ثابت و محقق شد که باین مشاقت صریحه که لا بد مستلزم تهوین امر «صحيح مسلم» ست حضرت او در زمره اهل ابتداع که سبیل غیر مؤمنین را اتباع می نمایند داخل و والج گردیده، بنابر افادات این حضرات بمفاد آیه «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ

الآیة- که سابقا نیز اشارت بآن رفته است - بأخفّ در کات هوان رسیده، فاعتبروا یا اولی الأبصار، و ازدجروا أتمّ الازدجار، و لا ترکونوا إلى اهل الجحود و الإنکار، فتمسککم النار، و الله ولیّ التوفیق للتبصر و الاستبصار.

**قدح ابن جوزی در عطیه که روایت حدیث ثقلین از ابو سعید خدری نموده ورد این قدح بتوثیق عطیه که از ابن سعد نقل شده**

یکصد و چهل و دوم آنکه قدح ابن الجوزی در عطیه که روایت این حدیث شریف از ابو سعید خدری نموده مردودست به اینکه

عطیه را ابن سعد توثیق نموده،

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۹۳

چنانچه ابن حجر در «تهذیب التهذیب» گفته: [قال ابن سعد: خرج ابن عطیه مع ابن الأشعث فكتب الحجاج إلى محمد بن القاسم أن يعرضه على سب علي فإن لم يفعل فاضربه أربعمائه سوط و احلق لحيته فاستدعاه فأبى أن يسب فأمضى حكم الحجاج فيه ثم خرج إلى خراسان فلم يزل بها حتى ولى عمر بن هبيرة العراق فقدمها فلم يزل بها إلى أن توفي سنة ۱۱۰، و كان ثقة إنشاء الله تعالى، و له أحاديث صالحة، و من الناس من لا يحتج به .

### انحراف ابن سعد صاحب «طبقات» از اهل بیت اطهار و تعنت و تشدد او درین باره

و متحجب نماند که ابن سعد منحوس متعنتی ست عظیم الحیف و العدوان و متشددیست صریح الجور و الطغیان که از راه نهایت تحامل و انحراف و غایت جور و اعتساف اسائنات ادب در حق جناب امام جعفر صادق علیه و علی آبائه و آبائنه المعصومین آلف السیلام ما در شارق آغاز نهاده یاسقاط احتجاج بآنجناب و استضعاف آن امام ذوی الألباب و إثبات اتصاف کلام آن حضرت باختلاف و اضطراب؛ داد کمال نصب و خروج داده، پس توثیق چنین مبتلای بغض و عناد بأهلیت أمجاد علیهم السیلام إلى يوم التناد برای عطیه وثیق الإسناد از دلائل نهایت وثوق و اعتماد و غایت ترژن و استناد اوست، و غالباً کسانی که ابن سعد بکلام خود و من الناس من لا- يحتج به اشاره بایشان کرده از ابن سعد هم در حروریت و اعوجاج و مروق و لجاج بالاتر خواهند بود، فانتبه و لا تغفل.

### در بیان اینکه احمد حنبل از عطیه روایت نموده و بتصریح علامه سبکی احمد روایت نمیکند مگر از شخص ثقه و نقل کلام سبکی در «شفاء الاسقام»

یکصد و چهل و سوم آنکه از عطیه احمد بن حنبل روایت می کند کما ستعرف و أحمد روایت نمی کند إلّا از ثقه، چنانچه علامه تقی الدین علی بن عبد الکافی السبکی در «شفاء الأسقام فی زیارة خیر الأنام» در مقام توثیق سند حدیث «من زار قبری وجبت له شفاعتی»

که حدیث اول از باب اول کتابست گفته: [و موسى بن هلال، قال ابن عدی: أرجو أنه لا بأس به، و أما قول أبي حاتم الرازي فيه أنه مجهول فلا يضره فإنه إما أن يرید جهالة العين أو جهالة الوصف، فإن أراد جهالة العين و هو غالب اصطلاح أهل هذا الشأن فی هذا الإطلاق فذلك مرتفع عنه لأنه قد روى عنه أحمد بن حنبل و محمد بن جابر المحاربی و محمد بن إسماعيل الحمصي و أبو أمية محمد بن

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۹۴

إبراهيم الطرسوسي و عبيد بن محمد الوزاق و الفضل بن سهل و جعفر بن محمد المروزي، و برواية الإثنین ينتفی جهالة العين فكيف برواية سبعة؟! و إن أراد جهالة الوصف فرواية أحمد عنه يرفع من شأنه لا سيما مع ما قاله ابن عدی فيه. و ممن ذكره في مشايخ أحمد أبو الفرج ابن الجوزي و أبو إسحاق الصيرفي، و أحمد رحمه الله لم يكن يروى إلّا عن ثقة، و قد صرح الخصم- یعنی ابن تیمیة- بذلك فی الكتاب المذی صنفه فی الرد على البكري بعد عشر كراریس منه، قال: إن القائلين بالجرح و التعديل من علماء الحديث نوعان، منهم من لم يرو إلّا عن ثقة عنده كمالك و شعبة و يحيى بن سعيد و عبد الرحمن بن مهدى و أحمد بن حنبل و كذلك

البخاری و أمثاله. و قد كفانا الخصم بهذا الكلام مؤنة تبين أن أحمد لا يروى إلّا عن ثقة، و «ح» لا يبقى له مطعن فيه.

ازین عبارت ظاهرست که علامه سبکی در اثبات توثیق موسی بن هلال بمقابله ابن تیمیّه افاده فرموده که أحمد روایت نمی کرد مگر از ثقه و از تصریح خصم خود که ابن تیمیّه باشد این مطلب اثبات رسانیده. و بعد درک این معنی ربیبی در وثوق عطیّه باقی نمی ماند، زیرا که مراد از روایت نکردن أحمد مگر از ثقه یا این ست که أحمد بن حنبل خواه بیواسطه باشد یا با واسطه از غیر ثقه روایت نمی کند، و ذلك هو الظاهر بل المتعين كما استعرفه عن قريب، پس بنا برین در ثبوت وثوق عطیّه شکّی نیست، و یا مراد آنست که أحمد بن حنبل بی واسطه از غیر ثقه روایت نمی کند، و بنابر این هر وجهی که موجب ترک روایت از غیر ثقه بلا واسطه خواهد بود همان سبب مانع روایت از غیر ثقه بالواسطه هم خواهد شد، پس درین صورت نیز وثوق عطیّه بتحقیق خواهد رسید.

یکصد و چهل و چهارم آنکه از عطیّه أحمد در «مسند» خود احادیث بسیار اخراج نموده، کما لا يخفى على من طالعاه، بلکه أحمد بالخصوص این حدیث شریف را نیز از عطیّه از أبو سعید خدری بطرق عدیده در «مسند» آورده کما سمعت، و بر متتبع افادات محققین اهل سنت واضح و ظاهرست که أحمد در «مسند» خود اخراج نکرده مگر از کسی که ثابت شده است نزد أحمد صدق و دیانت او نه از کسی که طعن کرده

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۸۹۵

شده است در أمانت او، چنانچه سابقا دانستی که عبد الوهاب سبکی در «طبقات شافعیّه» بترجمه أحمد در ذکر مسند گفته: [و قال أبو موسى المديني: و لم يخرج إلّا عمّن ثبت عنده صدقه و دیانته دون من طعن فی أمانته، ثم ذکر یاسناده إلى عبد الله بن الإمام أحمد «رح» قال: سألت أبي عن عبد العزيز بن أبان قال: لم أخرج عنه فی المسند شيئا لما حدثت بحديث المواقيت تركته .

پس بعد ادراک این معنی کیست که در وثوق عطیّه ادنی ربیبی هم داشته باشد، و ازینجا بحمد الله تعالی بکمال وضوح و ظهور و سطوع و سفور؛ ظاهر و باهر گردید که نسبت ابن الجوزی تضعیف عطیّه را بسوی أحمد افکیست عظیم و زوریت فحیم که بطلان آن بر ادنی متتبع افادات سنیّه بمجرّد ملاحظه «مسند أحمد» واضح و لائح می گردد. پس عجیبت و کمال عجب که چگونه ابن الجوزی در غمار جحود و إنکار فضائل اهل بیت أطهار علیهم آلاف السّلام ما اختلف اللیل و النهار فرو رفته است که با وصف حنبلیّت، عظمت و جلالت و رفعت و نبالت مقتدا و إمام خود أحمد و نیز سموّ منزلت و علوّ مرتبت مسند حضرتش که خود در مدح و ثنای او راه اغراق پیموده بالای طاق نسیان نهاده بقدرح و جرح عطیّه و نسبت کردن آن بخود أحمد، داد هتک ناموس خویش داده!

### توثیق سبط ابن جوزی عطیه را و نقل کلام او از «تذکره خواص الامه»

یکصد و چهل و پنجم آنکه علامه سبط ابن الجوزی بصراحت تمام توثیق عطیّه نموده ضعیف بودنش را بأوضح کلام مردود و منقوص فرموده، چنانچه در «تذکره خواص الامه» بعد ذکر حدیث «لا يحلّ لأحد أن يجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک» گفته: [فان قيل: فعطيّة ضعيف، قالوا: و الدليل على ضعف الحديث أن الترمذی قال: و حدثت بهذا الحديث أو سمع منّي هذا الحديث محمّد بن إسماعيل - یعنی البخاری - فاستطرفه. و الجواب أن عطیّه العوفی قد روى عن ابن عباس و الصّحابة و كان ثقة، و أمّا قول الترمذی عن البخاری فإنما استطرفه

بقوله صلى الله عليه و آله و سلم لا أحله إلّا لظاهر و لا لحائض و لا جنب،

و عند الشافعي يباح للجنب العبور فی المسجد و عند أبي حنيفة لا. يباح حتّى يغتسل للنّصّ و يحمل حدیث علیّ علی أنّه كان مخصوصا بأشياء.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۹۶

یکصد و چهل و ششم آنکه نسبت کردن ابن الجوزی تضعیف عطیه را بیحیی بن معین مردودست به اینکه دوری که از علمای ثقات و نبلاى اثبات سَنِّیه است از یحیی بن معین نقل کرده که او عطیه را صالح فرموده، چنانچه ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» ترجمه عطیه گفته: [قال الدّوری عن ابن معین: صالح .

و هیچ منصفی بعد ازین نسبت تضعیف عطیه را بیحیی بن معین حظی از قبول نخواهد داد.

یکصد و چهل و هفتم آنکه عطیه از رجال کتاب «الأدب المفرد» بخاری و «صحیح ترمذی» و «سنن أبو داود» که این هر دو از «صاح سَنِّیه» اهل سنتست می باشد بلکه ترمذی همین حدیث ثقلین را نیز از عطیه در صحیح خود روایت کرده و عظمت و جلالت مرویات و روات «صاح سَنِّیه» نزد این حضرات قدیما و حدیثا نه چنانست که محتاج بیان بوده باشد، پس قدح ابن الجوزی در عطیه بجز آنکه موجب تفضیح صحاح سَنِّیه گردد فائده دیگر نمی بخشد.

یکصد و چهل و هشتم آنکه اقدام ابن الجوزی بر قدح عطیه بگمان تطرّق و هن در حدیث ثقلین مخبر از کمال وسعت نظر و نهایت خبرت او بعلم حدیث و اثرست زیرا که عطیه اگر مقدوح هم باشد در ثبوت حدیث ثقلین بخصوص کونه مرویا عن أبي سعيد هم نقصی واقع نخواهد شد فضلا عن مطلق حدیث الثقلین زیرا که بروایت این حدیث شریف از أبو سعید خدری عطیه متفرد نشده است بلکه أبو الطّفیل که از طبقه صحابه است نیز از أبو سعید خدری روایت این حدیث شریف نموده است، چنانچه سابقا از حدیث استشهاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در «استجلاب ارتقاء الغرف» سخاوی و «جواهر العقدین» سمهودی و «وسيلة المآل» أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر مذکور و در «صراط سوی» محمود بن محمد شیخانی نیز باختصار مسطورست؛ دانستی.

یکصد و چهل و نهم آنکه اگر عطیه مقدوح هم باشد و تفردش بروایت این حدیث از أبو سعید خدری مسلم کرده آید، باز هم ضرری بأصل حدیث ثقلین نمی رسد، زیرا که مدار این حدیث شریف تنها بر روایت أبي سعيد نیست، بلکه بحمد الله تعالی سابقا عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۹۷

از افادات اکابر محققین اهل سنت دریافتی که این حدیث شریف را زیاده بر بست نفر از صحابه کبار روایت کرده اند، و این عدد از عدد تواتر بمراتب زیاده است، کما لا یخفی علی من راجع مجلّد حدیث الولاية من هذا الكتاب.

پس روایت عطیه از أبي سعيد خدری با وصف تسلیم مقدوح بودن او و تفردش از أبي سعيد، مؤید و مسدّد و مؤکّد و مشید اصل حدیث خواهد بود نه آنکه ضرری بآن برساند، فضلا ازین که موجب تفوّه بکلمه ردّیه «هذا حدیث لا یصحّ» گردد، و هذا من الظهور و الوضوح بمکان لا یخفی علی أصحاب الأبصار و الأعیان.

### قدح ابن جوزی در عبد الله بن عبد القدوس راوی دیگر حدیث ورد ابن قدح بتوثیق حافظ ابن الطباع عبد الله بن عبد القدوس را

یکصد و پنجاهم آنکه قدح ابن الجوزی در عبد الله بن عبد القدوس مردودست به اینکه حافظ محمد بن عیسی بن الطباع توثیق او نموده چنانچه حافظ عبد الغنی مقدسی در کتاب «الکمال» ترجمه عبد الله بن عبد القدوس گفته: [و حکى ابن عدی عن محمد بن عیسی أنّه قال: هو ثقة].

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته: [و حکى عن محمد بن عیسی أنّه قال: هو ثقة].

ترجمه حافظ محمد بن عیسی ابن الطباع و اثبات جلالت او از «تذکره الحفاظ» ذهبی



و ابن الطَّبَّاع از اکابر حَفَّاز عظام و أَفَاحِمِ أَيْقَاطِ فَخَامِ سَيِّه است.

ذهبی در «تذکره الحَفَّاز» گفته: [ابن الطَّبَّاع: مُحَمَّد بن عِیسی ابن الطَّبَّاع الحافظ الکبیر أبو جعفر البغدادی نزیل أذنه، عن مالک و جویریة ابن السِّمّا و شریک و حَمَاد بن زید و عَدَّة و عنه أبو داود و أبو حاتم و عبد الکریم الدِّیر عاقولٌ و خلق. قال أبو حاتم: ثَقَّة مأمون ما رأیت من المحدثین أَحفظ للأبواب منه و قال أبو داود: ثَقَّة قلت: توفي سنة أربع و عشرين و مائتين و هو فی عشر الثمانین، و له تصانیف و معارف، رحمه الله، و باسنادی إلى أبي بكر الشافعي: نا: مُحَمَّد بن عِیسی بن الطَّبَّاع، عن عائشة بنت یونس امرأه لیث بن أبي سلیم، عن لیث، حَدَّثَنِي مجاهد أنَّ حور (الحور. ظ) العین خلقن من زعفران (الرَّعفران. ظ). قال الأثرم: قال أحمد بن حنبل: إِنَّ ابن الطَّبَّاع لیب کیس، یعنی مُحَمَّد بن عِیسی. و قال البخاری: سمعت عليًا قال: سمعت عبد الرحمن و يحيى يسألان ابن الطَّبَّاع عن حديث هشيم: و ما أعلم به منه. و قال أبو حاتم:

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۹۸

سمعت مُحَمَّد بن عِیسی يقول: اختلف ابن مهدي و أبو داود في حديث لهشيم هل سمعه أو دلَّسه؟ فتراضيا بي فأخبرتهما].

و نیز ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» در وقائع سنه أربع و عشرين و مائتين گفته:

[و فيها أبو جعفر مُحَمَّد بن عِیسی بن الطَّبَّاع الحافظ نزیل الثَّغَرِ يَازَنه، سمع مالكا و طبقته. قال أبو حاتم: ما رأیت أَحفظ للأبواب منه، و قال أبو داود: كان يتفق و يحفظ نحوًا من أربعين ألف حديث .

يكصد و پنجاه و یکم آنکه عبد الله بن عبد القدوس را أبو حاتم مُحَمَّد بن حَبَّان البستی توثیق نموده، چنانچه در کتاب «الثَّقَات» گفته: [عبد الله بن عبد القدوس التِّمِيمِي الرَّازِي من أهل الرِّيِّ، يروى عن الأعمش و ابن أبي خالد، روى عنه سعيد بن سليمان و مُحَمَّد بن حميد، ربما أغرب .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذيب التهذيب» بترجمه او گفته: [ذكره ابن حَبَّان في «الثَّقَات» و قال: ربما أغرب .

و نزد ارباب خبرت توثیق ابن حَبَّان عبد الله بن عبد القدوس را خیلی قابل اعتنا و التفاتست، زیرا که ابن حَبَّان در فیافی عدوان چنان سرگردانست که- العیاذ بالله- در باب جناب إمام رضا علیه و علی آبائه المعصومین آلاف التَّحِيَّة و الثَّنا کمال اسائن ادب نموده بزعم فاسد و وهم کاسد خود آن حضرت را آتی بالعجائب و واهم و خاطی گمان برده این معنی را در معرض قدح و جرح آن جناب ذکر کرده قلوب اهل ایمان را سوخته آتش قهر و غضب إلهی برای خود افروخته، کما لا- یخفی علی من راجع «المیزان» للذهبی و «التهذيب» للعسقلانی.

و ظاهرست که از چنین تشددی عنیف که در اعلای مراتب نصب رسیده است کی ممکنست که شخص رافضی را توثیق نماید؟! پس ثابت و محقق شد که قول یحیی ابن معین در باب عبد الله بن عبد القدوس بر فرض ثبوتش چیزی نیست و هرگز لیاقت إصغا ندارد.

یکصد و پنجاه و دوم آنکه حضرت بخاری با آن همه تشدد و تعصب و تعند

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۸۹۹

و تصلَّب عبد الله بن عبد القدوس را توثیق فرموده کمال جلالت مرتبت او بر اهل بصیرت ظاهر نموده، چنانچه علامه نور الدین هیتمی در «مجمع الزوائد» بذکر عبد الله بن عبد القدوس علی ما نقل عنه گفته: وثقه البخاری و ابن حَبَّان .

و ابن حجر عسقلانی بترجمه اش می فرماید: [قال البخاری: هو فی الأصل صدوق إلَّا أَنَّهُ يروى عن أقوام ضعاف .

و محتجب نماند که روایت کردن از ضعاف آمریست که خیلی نادر از أسلاف سَيِّه از آن بازمانده اند، کما لا- یخفی علی ناظر «المنهاج» لابن تیمیّه و غیره لغیره، پس این امر اگر در حق ابن عبد القدوس مسلم شود هر گاه شریک غالب او جماهیر علمای نحاریر سَيِّه می باشند سبب قدحش نمی تواند شد، و لا تَسع الخرق علی الرَّاقع.

و علاوه برین، چون در خصوص این حدیث شریف اُعْنی حدیث ثقلین واضح شده که عبد الله بن عبد القدوس آن را از ثقه مثل اعمش روایت کرده ازین جهت وقوع او در سلسله سند این حدیث شریف محلّ اریاب و انزعاج نخواهد بود.

**در بیان اینکه عبد الله بن عبد القدوس از رجال «صحيح بخاری» است و کلام ابن حجر عسقلانی و ملاعلی قاری مشعر بر اینکه تخریج بخاری از کسی دلیل عدالت اوست اگر چه در تعلیقات هم باشد**

یکصد و پنجاه و سوم آنکه عبد الله بن عبد القدوس از رجال «صحيح بخاری» است، در تعلیقات آن چنانچه در رمز «خت» که بر نام او در «کاشف» و «تهذیب التهذیب» و «تقریب التهذیب» و غیره مسطورست واضح می شود، و بنابر افادات محققین ثابتست که تخریج بخاری از کسی دلیل عدالت اوست اگر چه در تعلیقات هم باشد و بعد ازین طعن هر طاعنی که بوده باشد در باب او قابل التفات باقی نمی ماند.

ابن حجر عسقلانی در مقدمه «فتح الباری» در مقام جواب از طعن رجال بخاری گفته: [و قبل الخوض فيه ينبغي لكل منصف أن يعلم أن تخریج صاحب الصّحيح لأئیّ راو كان مقتض لعدالته عنده و صحّة ضبطه و عدم غفلته و لا سیما ما انضاف إلى ذلك من إطلاق جمهور الأئمة على تسمیة الكتابین بالصّحیحین، و هذا معنی لم يحصل لغير من خرّج عنه فی الصّحيح فهو بمثابة إخراج الجمهور على تعديل من ذکر فیهما، هذا إذا خرّج له فی الاصول فأما إن أخرج له فی المتابعات و الشّواهد و التّعالیق، فهذا بتفاوت درجات من أخرج له منهم فی الضبط و غیره مع حصول اسم الصّدق لهم، و حينئذ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۰۰

إذا وجدنا لغيره فی أحد منهم طعنا فذلك الطعن مقابل لتعديل هذا الإمام فلا يقبل إلّا ما بین السّيب مفسّر القادح فی عدالة هذا الراوی أو فی ضبطه مطلقا أو فی ضبطه لخبر بعينه لأنّ الأسباب الحاملة للأئمة على الجرح متفاوتة، منها ما لا يقدر، و منها ما يقدر. قد كان الشّیخ (أبو الحسن. صح. ظ) المقدسی يقول فی الرّجل الذی یخرج عنه فی الصّحيح:

«هذا جاز القنطرة»، یعنی بذلك أنّه لا يلتفت إلى ما قيل فيه. قال الشّیخ أبو الفتح القشیری فی مختصره: و هكذا نعتقد و به نقول و لا تخرج عنه إلّا بحجة ظاهرة و بیان شاف یزید فی غلبة الظنّ على المعنی الذی قدّمناه من اتفاق النّاس بعد الشّیخین على تسمیة کتابیہما بالصّحیحین، و من لوازم ذلك تعديل رواتهما].

و ملا علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» در ذکر صحیحین گفته: [و لا یقدح فیهما إخراجهما لمن طعن فيه لأنّ تخریج صاحب الصّحيح لأئیّ راو كان مقتضى (مقتض. ظ) لعدالته عنده و صحّة ضبطه و عدم غفلته إن خرّج له فی الاصول، فإن خرّج له فی المتابعات و الشّواهد و التّعالیق كانت درجاته متقاربة فی الضبط و غیره لكن مع حصول وصف الصّدق له فالطّعن فیمن خرّج له أحدهما مقابل لتعديله فلا يقبل الجرح إلّا مفسّرا بما یقدح فی عدالته أو ضبطه مطلقا أو فی ضبطه لخبر بعينه لتفاوت الأسباب الحاملة للأئمة على الجرح، إذ منها ما لا یقدح و منها ما یقدح، و قد كان أبو الحسن المقدسی يقول فیمن خرّج له أحدهما فی الصّحيح: هذا جاز القنطرة، یعنی لا يلتفت إلى ما قيل فيه لأنّهما مقدّمان على أئمة عصرهما و من بعدهما فی معرفّة الصّحيح و العلل .

و بعد درک این مطالب واضح گردید که طعن یحیی بن معین در عبد الله بن عبد القدوس بر فرض صحّت هم مؤثر نیست، و اغترار ابن الجوزی بآن کاشف کمال بی خبری اوست از افادات علمای اعلام و مؤذنت بذهول او از تصریحات نبهای فخام.

یکصد و پنجاه و چهارم آنکه عبد الله بن عبد القدوس از رجال «صحيح ترمذی» نیز می باشد، چنانچه از رمز «ت» که بر نام او در «کاشف» و «تقریب» و «تهذیب» و غیره مرقومست ثابت و محقق می شود، و عظمت و جلالت روات صحاح

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۰۱

نزد این حضرات - کما اشرنا إليه آنفا - بحدی واضحست که احتیاج بتبیین ندارد.

یکصد و پنجاه و پنجم آنکه اگر عبد الله بن عبد القدوس فرضاً و تسلیماً مقدوح هم باشد در ثبوت اصل حدیث ثقلین محلّ نخواهد بود، بلکه در ثبوت این حدیث بروایت أعمش از عطیه از أبو سعید هم خللی راه نخواهد یافت، زیرا که عبد الله بروایت این حدیث شریف از أعمش متفرد نشده بلکه از أعمش این حدیث شریف را محمد بن طلحه بن مصرف یامی و محمد بن فضیل بن غزوان ضبّی نیز روایت کرده‌اند، کما لا یخفی علی من راجع ما نقلناه عن «مسند أحمد» و «صحیح الترمذی» و غیرهما.

پس اثبات ابن الجوزی مقدوحیت عبد الله بن عبد القدوس را اگر مسلم هم شود کاری نمی‌گشاید و أبداً روی مقصود نمی‌نماید، بلکه اگر نیک تأمل کنی روایت کردن عبد الله بن عبد القدوس این حدیث را از أعمش مؤید صدق دیگر روایتست که از أعمش این حدیث را روایت کرده‌اند و مبین صدق خود اوست در روایت این حدیث شریف از أعمش، فلا تکن من الذّاهلین.

و باید دانست که چنانچه در روایت کردن این حدیث شریف از أعمش عبد الله بن عبد القدوس متفرد نیست همچنین در روایت نمودن آن از عطیه أعمش تفرد نکرده، بلکه عبد الملك بن أبی سلیمان میسرّ العزرمی و أبو اسرائیل إسماعیل بن خلیفه العبسی الملائئی و هارون بن سعد العجلی و کثیر بن إسماعیل التیمی الثّواء نیز از عطیه روایت این حدیث شریف کرده‌اند، کما هو غیر خاف علی ناظر أحادیث «مسند أحمد» و «معجم الطبرانی» فی الباب و قد رأيتها فیما سبق، و الحمد لله الوهاب.

### قدح ابن جوزی در عبد الله بن داهر راوی دیگر حدیث و جواب آن

یکصد و پنجاه و ششم آنکه آنچه ابن الجوزی در قدح عبد الله بن داهر گفته:

[و أما ابن داهر فقال أحمد و یحیی: لیس بشیء، ما یکتب منه إنسان فیہ خیر [۱] [۱] سیاق کلام ابن الجوزی دلالت دارد بر آنکه احمد و یحیی هر دو در باب عبد الله بن داهر گفته‌اند: «ما یکتب منه انسان فیہ خیر»، حال آنکه از «میزان» ذهبی ظاهر می‌شود که قائل این کلام یکی از ایشانست نه هر دو.\*\*\*]

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۰۲

مردودست به اینکه اگر این کلام از أحمد و یحیی ثابت هم شود جرح مبهم خواهد بود، کما لا یخفی علی ناظر «التدریب» للشیوطی و غیره. و بر متتبع افادات محققین قوم واضحست که جرح مبهم از هر کسی که بوده باشد مقبول نیست، و قد سبق بیان ذلک بالتفصیل فی مجلّد حدیث الولاية. و غالباً سبب اسائت ظنّ أحمد و یحیی در حقّ عبد الله بن داهر این ست که او اکثراً روایات فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام می‌کرد چنانچه در «میزان» ذهبی مسطورست: [قال ابن عدی: عامّة ما یرویه فی فضائل علیّ و هو متّهم فی ذلک].

و قدح این چنین اشخاص عادت دیرینه قدیمه و سجدیه نامرضیه ملیمه اهل سنتست که ناشی از کمال بغض و انحراف و ناصبیت و انصرافشان از اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، و لنعم ما قیل:

و غیرها الواشون، إني أحبها و تلك شكاء ظاهر عنك عارها!

یکصد و پنجاه و هفتم آنکه ذکر ابن الجوزی قدح عبد الله بن داهر را بمعرض طعن در حدیث ثقلین بسیار عجیب و غریبست زیرا که هرگز هرگز بناء این حدیث شریف بر طریقی که در آن عبد الله بن داهر واقع شده نیست بلکه در هیچ طریقی از طرق متکاثره که اکابر حفاظ عظام و أفاحم أثبات أعلام سنیّه بآن روایت این حدیث شریف کرده‌اند عبد الله بن داهر واقع نشده بلکه از عبد الله بن عبد القدوس نیز اثری در آن نیست و وقوع این دو نفر مخصوصست بهمین سند طریف که ابن الجوزی آن را تمهیداً للطعن درین کتاب خویش آورده، من بعد بکمال خوشوقتی مسلک قدح و جرح آن سپرده غافل، از اینکه اگر کسی از طلبه علم حدیث

«بر مسند أحمد» و «صحیح مسلم» و «صحیح ترمذی» و أمثالها هم مروری می‌کند پی به تلخیص و تعمیس او خواهد برد و بتخدیع و تلمیعیش گول نخواهد خورد.

و بالجمله این ترویج غریب و تقریر عجیب که ابن الجوزی مصدر آن شده \* ذہبی در «میزان» بترجمه عبد الله بن داهر گفته: (قال احمد و یحیی لیس بشیء، قال:

و ما یکتب عنه انسان فیه خیر). (۱۲. منه طاب ثراه).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۰۳

نه چنانست که وجوه إبطال و توهین و إفساد و تهجین آن محصور شود، و ظاهرست که آنچه در این مقام از وجوه سافره مبهره الایتلاق و دلائل باهره معجبه الاتساق مذکور شده مبنی بر انتخاب و اختیار و انتقاء و اختصارست، و إلاً ناظر بصیر و متتبع خیر از روایات علماء عظام و افادات أساطین فخام سنیّه بأدنی تأمل و التفات و أیسر احتفال بسوی إثبات دیگر براهین کثیره موفوره و حجج وفیره غیر محصوره نیز استنباط می‌تواند کرد که هر یکی از ان برای ایضاح و هن و انخرام و وهی و انفصام کلام منحل النظام ابن الجوزی کبیر الاجرام کافی و بسند خواهد بود. و اگر چه بعد این همه حجج مبینه و براهین متینه حاجتی بدیگر شواهد نیست، لیکن در وجوه آتیه انشاء الله المنان بعضی از کلمات اکابر محققین اعیان و شطری از عبارات منقّدين اركان سنیّه که مصرّح باستنکار صنیع ابن الجوزی عظیم العدوان در قدح و جرح این حدیث مشید البیان می‌باشد بمعرض تبیین می‌آرم.

### کلام سبط ابن جوزی در «تذکره خواص الامه» در حمایت از حدیث ثقلین و اثبات فساد سخن نیای خود در قدح حدیث مذکور

یکصد و پنجاه و هشتم آنکه علامه سبط ابن الجوزی بمزید حمایت حمای این خبر منیف و نهایت تشیید معنای این حدیث شریف؛ کلام مهانت انضمام جدّ خود را بنحوی فاسد نموده که قابل انشراح ارباب انصاف و سبب نهایت انضجار أصحاب زیغ و اعتسافست، چنانچه در «تذکره خواص الامه» کما سمعت سابقاً بعد نقل حدیث ثقلین از «کتاب الفضائل» أحمد گفته: [فإن قيل: فقد قال جدّک فی کتاب «الواهیة»:

أبناء عبد الوهاب الأنماطی عن محمد بن المظفر عن محمد العتيقی عن يوسف بن الدّخيل عن أبي جعفر العقيلي عن أحمد الحلواني عن عبد الله بن داهر، ثنا عبد الله بن عبد القدّوس عن الأعمش عن عطیة عن أبي سعيد عن النبی صلی الله علیه و سلم بمعناه. ثم قال جدّک: عطیة ضعیف، و ابن عبد القدّوس رافضی، و ابن داهر لیس بشیء. قلت: الحدیث الذی رویناه أخرجه أحمد فی الفضائل و لیس فی إسناده أحد ممّن ضعّفه جدّی، و قد أخرجه أبو داود فی سننه و الترمذی أيضاً و عامّة المحدثین و ذکره رزین «فی الجمع بین الصّیاح» و العجب کیف خفی عن جدّی ما روی مسلم فی صحیحه من حدیث زید بن أرقم، (قال. صح ظ): قام فینا رسول الله صلی الله علیه و سلم. إلى آخر ما سبق نقله.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۰۴

ازین عبارت ظاهرست که سبط ابن الجوزی عالیمقدار، دفعا لدخل أهل الجحود و الإنکار؛ کلام جالب الملام جدّ خود مشتمل بر طعن این حدیث شریف باختصار ذکر نموده و اگر چه بلحاظ کدامی مصلحت سانحه از نقض مقال او متعلّق بقدرح رجال إعراض ورزیده لیکن براه کمال نصفت و اعتدال بر سر ابراء اشتمال سند کتاب الفضائل برین رجال رسیده، من بعد برای إکمال احصاف و إبرام؛ اخراج أبو داود و ترمذی و عامّه محدّثین و ذکر کردن رزین در «جمع بین الصّیاح» این حدیث شریف را مذکور ساخته أعلام تعبیر و تأنیب و تشریب جدّ جاحد خود افراخته، و پس ازین همه بقول بلیغ خود:

و العجب کیف خفی عن جدّی ما روی مسلم فی صحیحه من حدیث زید بن أرقم، إلخ؛ نهایت ذهول و غفول ابن الجوزی از روایت

«صحيح مسلم» عمدة الفحول و أقصای دخول و وغول او در بوادی انحراف و عدول و انصراف و نکول از حدیث این سفر مشهور مقبول بین الثقات و العدول مبین و مبرهن کرده.

### جواب علامه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بقدر ابن جوزی در حدیث ثقلین

یکصد و پنجاه و نهم آنکه علامه سخاوی نیز کمال تعجب از صنیع بدیع و قول شنیع ابن الجوزی آغاز نهاده برد و هم خاسر او بیان مشیع وافر، داد کمال تبخر و تمهر داده، چنانچه در «استجلاب ارتقاء الغرف» کما دریت سابقا بعد ذکر حدیث ثقلین از «صحيح ترمذی» و إثبات مروی بودن آن بحديث أبي سعيد در «مسند أحمد» و «معجم أوسط طبرانی» و روایت کردن أبو یعلی و دیگران آن را گفته: [و تعجب من ایراد ابن الجوزی له فی «العلل المتناهیة» بل أعجب من ذلك قوله «إنه حدیث لا یصح» مع ما سیأتی من طرقه التي بعضها فی «صحيح مسلم»]. إلى آخر ما سبق نقله، فراجعه و لا تقصر فإنه قد بلغ الغایة المحموده فی الباب و أتى بما هو نجعة أهل العقول و الألباب.

### تعجب علامه سمهودی در «جواهر العقدین» از قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین

یکصد و شصتم آنکه علامه سمهودی نیز ذکر کردن ابن الجوزی این حدیث شریف را در «علل متناهیة» أمر عجیب دانسته ناظر بصیر را از اغترار بآن تحذیر فرموده بیان مبرم منضود، مزعوم ابن الجوزی را مردود ساخته، چنانچه در «جواهر العقدین» کما علمت فیما سبق بعد إثبات مخرج بودن این حدیث شریف در «صحيح ترمذی»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۱۳

و سنده لا بأس به، فازددا منه أن كل إخباراته صلى الله تعالى عليه و سلم و إن كان وحيا من الله سبحانه و لكن هذا وحى أظهره به و أسنده إلى الله سبحانه

فقال: أخبرني اللطيف الخبير،

و فيه من تأكد إخبار كونهم على الحق كالقرآن و صونهم أبدا عن الخطاء كالوحي المنزل؛ ما لا يخفى على الخير. و فيه أن قوله صلى الله تعالى عليه و سلم إنهما لن يفترقا، إلخ؛

ليس بدعاء مجرد، على بعد أن يكون مرادا، بل هو إخبار من الله سبحانه و تعالى و أن

قوله في بعض الروايات: إني سألت لهما ذلك؛

دعاء مجاب متحتّم بإخبار اللطيف تعالى، و من تجلّى إلحاظ لطفه أن سرى روح القدس الحقّ في علومهم كسرايته في القرآن أو سرى سرّ الاتحاد بين مداركهم و بين القرآن فنيطت به أشدّ نياط لن يفترقا بسببه أبدا، و إلى ذلك التلويح باختيار اللطيف ههنا من بين أسماء الله تعالى و عدم الافتراق هذا بينهما أنهما (أنما هو ظ) في الحكم فلا يحكمون بحكم لا يحكم به الكتاب و السنّة في هذا الحديث داخل في الكتاب على ما صرحوا به.

فظاهر الحثّ بالتمسك بهم التمسك بأخذ الأحكام الإلهية منهم، دليله قرانهم في ذلك بكتاب الله و الإخبار بترتب عدم الضلال عليه كما بالتمسك بالكتاب، فلا احتمال لأن يحمل التمسك بهم من حيث المودة و الصيلة بهم في هذا الحديث و كان ذلك ظاهرا من هذا الحديث كما ذكرنا كالنصّ به.

و لكن مع هذا انتظرنا ما يدلّ على صريح التمسك بهم في أخذ العلوم من حديث آخر فيفسر هذا الحديث و يعينه في ظاهره، فإذا

قد ورد في خبر قريش: «و تعلموا منهم فإنهم أعلم منكم»

فقلنا: إذا ثبت هذا العموم في علماء قريش فأهل البيت أولى منهم بذلك لأنهم امتازوا عنهم بخصوصيات لا تشاركهم فيها بقيتهم.

و لما كان هذا بطريق دلالة النص، انتظرنا نصاً فيهم يدلنا على إمامتهم في العلم، فوجدنا

قوله صلى الله تعالى عليه وسلم: «الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة أهل البيت»

فعلينا أنهم الحكماء العارفون العلماء الوارثون الذين وقع الحث على التمسك في دين الله تعالى وأخذ العلوم عنهم. و أيدنا في

ذلك ما

أخرج الثعلبي في تفسير قوله «و اعتصموا بحبل الله جميعاً»

عن جعفر الصادق (رض) قالوا: نحن حبل الله الذي

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٩١٤

قال الله تعالى: «و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا»

، انتهى.

و كيف لا؟! و هم أحد الثقلين، فكما أن القرآن حبل الله الممدود من السماء فكذلك أهل هذا البيت المقدس صلوات الله تعالى و

تسليماته عليهم أجمعين، و قد قال قائلهم عليه السلام مخبراً عن نفسه القدسي و سائر رهطه المطهرين:

و فينا كتاب الله انزل صادقاً و فينا الهدى و الوحي و الخير يذكر

و ممّا نزل فيهم من الكتاب: الآية المتقدمة، و قد ذكر جملة ما نزلت فيهم من الايات الشيخ أبو الفضل ابن حجر في «الصواعق»

فليطلب منه، و كذلك أيدنا فيه ما ثبت عن سيد الساجدين عليه و على آبائه و أبنائه التسليمات الثاميات المباركات و التحيات الطيبات

الزكايات أنه كان إذا تلى قوله تعالى «يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين»

يقرأ دعاء طويلاً يشتمل على طلب اللّٰه بدرجة الصادقين و الدرجات العلية و على وصف المحن و ما انتحلته المبتدعة المفارقون

لأئمة الدين و الشجرة النبوية، ثم يقول: و ذهب آخرون إلى التقيصير في أمرنا و احتجوا بمتشابه القرآن فتأولوا بآرائهم و اتهموا مآثور

الخبر. إلى أن قال: فإلى من يفرع خلف هذه الامية و قد درست أعلام الملة و دنت الامة بالفرقة و الاختلاف، يكفر بعضهم بعضاً، و

الله تعالى يقول: «و لا تكونوا كالذين تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات»

، فمن الموثوق به على إبلاغ الحجة و تأويل الحكم إلّا أهل الكتاب و أبناء أئمة الهدى و مصابيح الدجى الذين احتج الله تعالى بهم

على عباده و لم يدع الخلق سدى من غير حجة، هل تعرفونهم أو تجدونهم إلّا من فروع الشجرة المباركة و بقايا الصنفوة الذين أذهب

الله عنهم الرجس و طهرهم و برأهم من الآفات و افترض موذتهم في الكتاب، انتهى.

ذكره ابن حجر في «الصواعق».

فعلينا من كلامه الأئمة عليهم رضوان الله معنى التمسك بهم بما لا ريب فيه إلّا لمن ارتابت قلوبهم فهم في ريبهم يترددون،

و مع هذا كله قلنا: و هل يدخل في أهل بيته نساؤه أو يتمحض ذلك بالصدق على ولده صلى الله تعالى عليه وسلم، ففتشنا عن ذلك

فوجدنا في «صحيح مسلم» برواية يزيد بن حبان عن زيد بن أرقم

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ١٩، ص: ٩١٥

(رض) فقلنا: من أهل بيته؟ نساؤه؟ قال: لا و أيم الله! إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلّقها فترجع إلى أبيها و قومها.

أهل بيته: أصله و عصبته الذين حرموا الصدقة بعده. و هذه الرواية عن زيد بن أرقم (رض) تفسر رواية أخرى عنه في مسلم أيضاً: فقيل

لزيد: من أهل بيته؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: بلى إن نساؤه من أهل بيته و لكن أهل بيته من حرم عليهم الصدقة بعده، الحديث.

و تبين أن معنى قوله:



بلى إن نساؤه من أهل بيته أن نساء من أهل بيت سكتاه الذى (الدين. ظ) امتازوا بكرامات و خصوصيات كثيرة لا من أهل بيت نسبه، و إنما أولئك من حرمت عليهم الصدقة، صرح بذلك الآبى فى شرح مسلم جمعا من (بين. ظ) الروايات بل تصحيحا للاستدراك فى الرواية الواحدة بقوله: و لكن أهل بيته، إلخ، و هذا التحقيق فى تفسير أهل البيت بالحديث الصحيح يعين المراد منهم فى آية التطهير مع نصوص كثيرة من الأحاديث الصريحة المنادية على أن المراد منهم الخمسة الطاهرة رضوان الله تعالى عليهم أجمعين و لنا وريقات فى تحقيق ذلك مجلد فى دفترنا يجب على طالب الحق الرجوع إليه.

و لما وجدنا هذا فى «صحيح مسلم» علمنا أنهم أبناءه صلى الله تعالى عليه و سلم فإذا انضم إلى ذلك ما ورد من الأخبار فى الأئمة الاثنى عشر مما بسطنا أكثرها فى المقامات الأربعة من كتابنا المسمى ب «مواهب سيد البشر فى حديث الأئمة الاثنى عشر» بالترتيب بسطانها و ما اجتمع عليه السلف و الخلف من غزارة علوم هذا العدد المبارك و خرقة العوائد و ما اختصوا به من المزايا الباهرة من بين سائر الرجال الأبطال من هذه الفئة الفائقة على معاصريها فى كل عصر؛ يتيقن بأنهم الأولى بصدق أحاديث التمسك عليهم من غيرهم و إن كانت فيها الإشارة فيها إلى عدم انقطاع متأهليل منهم للتمسك به إلى القيامة كما أن الكتاب العزيز و هو الثقل الآخر القرين بهم كذلك. قاله ابن حجر، قال: و لهذا كانوا أمانا لأهل الأرض كما جاء به الحديث، و يشهد لذلك

قوله صلى الله تعالى عليه و سلم: فى كل خلف من امتى عدول من أهل بيتى، و قال: ثم أحق من يتمسك به منهم إمامهم و عالمهم على بن أبى طالب رضى الله تعالى عنه، و من ثم قال أبو بكر رضى الله تعالى عنه: على عتره رسول الله صلى الله تعالى عليه و سلم، أى الذى عبقات الانوار فى امامة الأئمة الاطهار، ج ١٩، ص: ٩١٦

حث على التمسك بهم، فخصه لما قلناه، انتهى كلامه.

ثم لما فرغنا من تخريج الحديث و ما دل عليه و ما تعين فيه ممن هو المراد من أهل البيت، نظرنا فى تعدد طرقه فوجدنا له طريقا (طرقا. ظ) كثيرة وردت عن ثيف و عشرين صحابيا و فصحا (فحصنا. ظ) أيضا عن أنه أين ورد؟ فوجدنا فى بعض طرقه: قال ذلك بحجة الوداع و بعرفة، و فى آخر أنه قال بغدير خم، و فى آخر أنه قال بالمدينة فى مرضه صلى الله تعالى عليه و سلم و قد امتلأت الحجرة بأصحابه، و فى آخر أنه قال لما قام خطيبا بعد انصرافه من الطائف. فعلمنا أن لهذا الحديث شأنًا عظيمًا فإنه لم يذكر وروده أحد من الرواة إلّا فى مشهد معتنى به غاية الاعتناء، و لكننا طلبنا لهذه الروايات المتضادة فى الورد جمعا فوجدنا قد سبق أهل الخير بإلهام الجمع فقال:

و لا تنافى فى ذلك إذ لا مانع من أنه كثر عليهم ذلك فى تلك المواطن كلها اهتماما بشأن الكتاب العزيز و العتره الطاهرة، و فى رواية عند الطبرانى عن عمر (ابن عمر. ظ) (رض) أن آخر ما تكلم به النبى صلى الله تعالى عليه و سلم: اخلفونى فى أهل بيتى، انتهى.

فازداد بعد الجمع شأنًا على شأن لتزداده فى هذه المشاهد بأجمعها كما لا يخفى على من له حس. و إذ قد ثبت صحة هذا الحديث و ما مر عليك مما ينوط به لفظا و معنى و دلالة و انضمت إليه آية التطهير بتفسيرها التى يدل عليها الصحيح؛ فلا وجه لأن يمتري من له أدنى إنصاف فى أن من صدق عليهم هذا الحديث و الآية من غير شائبة و هم الأئمة الاثنى عشر من أهل البيت و سيده نساء العالمين بضعة رسول الله صلى الله تعالى عليه و سلم أم الأئمة الزهراء الطاهرة على أبيها و عليها الصلوة و السلام، لا شائبة فى كونهم معصومين كالمهدى منهم عليه السلام بما يخصه من حديث قفاء الأثر و عدم الخطأ على ما تمسك به الشيخ الأكبر (رض) بالمعنى الذى بيناه سؤالا و جوابا فيما تقدم، بل هذا الحديث أوثق عروءه من حيث الصحة بالسند القوى من ذلك الحديث و الكشف يؤيد ما شاء الله سبحانه أن يؤيده.

فإن قلت: الخطأ فى الاجتهاد ليس بمعصية حتى يشمل الزجس فى الآية

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۱۷

فيلزم تطهير أهل البيت الكرام عنه و يشملهم الضلال في الدين حتى ينتفى عنهم (رض) عدم ضلال من تمسك بهم، فالآية و الحديث و إن سلمنا إثباتهما عصمتهم عن الكفر بل المعصية أيضا لإطلاق الرجس و الضلال و شمولها جميعا؛ لكن لا نسلم إثبات العصمة عن الخطأ كما في المهدي المصريح فيه بقوله لا يخطئ.

قلنا: الخطأ في دين الله جهل و معصية و انتساب لما ليس من الله سبحانه و رسوله صلى الله تعالى عليه و سلم، و الجهل و الانتساب المذكور مما يعظم أمر هذه المعصية و لا يوجدان في كل معصية، فهو نفسه رجس و ضلال يشملهما اللفظان بلا شك و لا يمنع صدق اللفظ على معناه زوال لازم له في الأكثر بعارض فلا يمنع صدق الرجس و الضلال على الخطأ و الجهل و الانتساب المذكور زوال العصيان عن مرتكبه بعارض كونه مجتهدا بذل جهده في طلب الحق.

و بالجملة، كون الذنب معفو (عمن. صح ظ) صدر عنه لا يخرج عنه عن حقيقته حتى لا يصدق عليه لفظه، و أجر الحاكم الخاطيء على ما ورد به الخبر ليس لخطائه بل لبذله و سع ماله من الجهد في فوز الحق كما لا يخفى. و إذا ثبت هذا علم أن من أقر بصحة حديث التمسك الزم بعصمة الأئمة حتى (بمعنى. ظ) استحالة صدور الخطأ عنهم كالمهدي عليه السلام منهم عند الشيخ (رض) و هذا مخصوص في الأئمة بالائمة (بأئمة. ظ) أهل البيت .

### تشویش و تحریف زید بن ارقم در حدیث ثقلین

و هر گاه این کلام متانت التیام را بتمامه دیدی، و آنچه در آن متعلق بحديث «صحيح مسلم» بود بالخصوص وارسیدی، پس حالا باید دانست که مروی شدن این حدیث بلفظی که در «صحيح مسلم» موجودست و منشأ اغترار و تغریر ابن تیمیه گردیده سبب آن غالبا این ست که زید بن ارقم کتمانا للحق الصریح و تعامیا عن الصدق النصیح وقتی که این حدیث شریف را برای یزید بن حیان و حصین بن سبره و عمرو بن مسلم بیان کرده مرتکب تشویش و تحریف گردیده و صدور این امر از زید بن ارقم محل استبعاد نیست، زیرا که حضرت او- كما أسلفنا فی مجلد حدیث الغدير- بزرگوار است

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۱۸

که بعد استشهاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مقرون إنشاد ربّ العباد بود حدیث «من كنت مولاه»

را کتمان نموده در دار دنیا بسزای خود رسیده است، پس، اگر در وقت اقتراح و سؤال یزید بن حیان و حصین بن سبره و عمرو بن مسلم که متعلق بمطلق تحدیث بود واقعه غدیر را بإسقاط و تحریف بیان نماید و در ذکر حدیث ثقلین کاربرد اخلال گردد؛ أقرب بحالت او خواهد بود، بلکه نبودن جمله «من كنت مولاه»

إلخ درین روایت «صحيح مسلم» با وصف آنکه مساقش برای تبیین واقعه غدیرست از جمله مؤیدات صریحه این مطلب می باشد، و همچنین تفسیر کردن او أهل البيت را درین حدیث بکل من حرم علیه الصدقة دلیل انحراف اوست از جاده استقامت.

و ازین جاست که علامه حافظ محمّد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایة الطالب» كما سمعت سابقا بعد روایت این حدیث از زید بن ارقم گفته: [قلت: إن تفسیر زید أهل البيت غیر مرضی لآئه قال: أهل البيت من حرم الصدقة. و هم لا ينحصرون فی المذكورین فإن بنی المطلب یشارکونهم فی الحرمان و لأن آل الرجل غیره علی الصیحیح، فعلى قول زید یخرج أمير المؤمنين رضی الله عنه عن أن یكون من أهل البيت، بل الصحيح أن أهل البيت علی و فاطمة و الحسنان رضی الله عنهم، كما

رواه مسلم باسناده عن عائشة أن رسول الله صلى الله عليه و سلم خرج ذات غد و علیه مرط مرخل من شعر أسود فجاء الحسن بن

عَلَى فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ:  
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

و هذا دليل على أن أهل البيت هم الذين ناداهم الله تعالى بقوله: أهل البيت، و أدخلهم الرسول في المرط و أيضا  
روى مسلم باسناده أنه لما نزلت آية المباهلة دعا رسول الله صلى الله عليه و سلم عليا و فاطمة و حسنا و حسينا و قال: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ  
بَيْتِي .

و علاوه برین دیگر شواهد تخلیط زید بن أرقم درین روایت «صحیح مسلم» موجودست، کما لا يخفى على الناظر البصير، و لا يتنبك  
مثل خبير.

و لكن معذلك كله علوّ حقّ را باید دید که خود زید بن أرقم در مقامات دیگر و اوقات آخر هر گاه حدیث ثقلین را از جناب  
رسالت مآب صلى الله عليه و آله سلم روایت کرده امر صریح

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۱۹

آن جناب بتمسّك و اتباع اهل بیت عليهم السّلام و همچنین نهی از تقدّم بر ایشان تخلف از ایشان و أمثال ذلك نیز در آن آورده،  
کما لا يخفى على ناظر «صحیح الترمذی» و کتاب «المصاحف» لابن الأنباری و «المعجم الكبير» للطبرانی و «المستدرک» للحاکم و  
کتاب «المناقب» للمغازلی و غیره.

**تمسک ابن تیمیه بحديث جابر که در صحیح مسلم مروی است و کلام در آن**

## اشاره

اما تمسک ابن تیمیه بحديث جابر که در «صحیح مسلم» مرویست و ادّعی این معنی که در آن حدیث نیز امر تمسّك صرف نسبت  
بکتاب الله وارد شده، پس آن هم دلیل کمال طول باع و وسعت اطلاع اوست، زیرا که اگر چه در حدیث جابر بعض روایات مسلم از  
سر حق پوشی و عصبیت کوشی و جفا کیشی و بد اندیشی راه یحرفون الکلم عن مواضعه پیش گرفته ذکر امر تمسّك بأهلبیت  
عليهم السّلام اسقاط کرده اند؛ لیکن بحمد الله تعالی روایت ترمذی در همین حدیث جابر صراحه امر تمسّك بأهلبیت عليهم السلام  
نیز آورده اند، سابقا شنیدی که ترمذی در صحیح خود گفته:

[حدّثنا نصر بن عبد الرحمن الكوفي، نا: زيد بن الحسن عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن عبد الله قال: رأيت رسول الله صلى  
الله عليه و سلم في حجّته يوم عرفه و هو على ناقته القصواء يخطب فسمعتة يقول: يا أيها الناس! إنّي تركت فيكم ما إن أخذتم به لن  
تضلّوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي .

پس بعد ادراک این معنی نزد اهل انصاف واضح گردید که حالت حدیث جابر که مسلم روایت آن کرده قابل شرم و آزرمت و  
أبدا مناسب نیست که بمقابله اهل حقّ تذکار آن کرده آید فضلا عن الاحتجاج بها عليهم، و لكن إذا لم تستحي فاصنع ما شئت!

**ادعای ابن تیمیه که غیر واحد از اهل علم انکار صحت جمله «و عترتی و انهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض» کرده اند و احمد حنبل از آن  
سؤال کرده شد**

«و عترتي و إنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض»

را ترمذی روایت کرده و أحمد ازین قول سؤال کرده شده و تضعیف کرده آن را غیر واحد از اهل علم و گفته‌اند که آن صحیح نمی‌شود، پس مشتمل بر عجائب ترهات و غرائب هفوات ست.

اول آنکه روایت امر فرمودن آن جناب صلعم باتباع عترت خود در حدیث

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۲۰

ثقلین محض بترمذی نسبت کرده نهایت اصابت خود بمیراث حیاء عثمانی ظاهر نموده حال آنکه سابقاً بحمد الله تعالی بطور انموذج دانستی که چقدر از علمای سابقین و لاحقین اهل سنت روایت و اثبات آن کرده سرمایه کافی برای تسوید وجه جاحد عنید باقی گذاشته‌اند.

دوم آنکه روایت اثبات آن جناب درین حدیث شریف عدم افتراق ثقلین را تا بورود حوض نیز بمحض ترمذی نسبت کرده قصب السبق در مضمار خسار از نواصب اُقشَاب رُبوده، حال آنکه بر ناظر بصیر و متتبع خیر تخریجات ائمه نحاریر که نبذی از آن در ما سبق بعون الله تعالی بمعرض تبیین و تسطیر رسیده واضح و مستنیرست که این مضمون صدق مشحون را در حدیث ثقلین رَکین فزاری، و عبد الملک عزمی، و سلیمان بن مهران کاهلی أعمش، و محمد بن إسحاق مدنی، و إسرائيل بن یونس سیعی، و عبد الرحمن مسعودی، و محمد بن طلحه نامی، و أبو عوانه یشکری، و شریک ابن عبد الله القاضي، و جریر بن عبد الحمید ضبی، و محمد بن فضیل ضبی، و عبد الله بن نمیر همدانی، و أبو أحمد زبیری، و أبو عامر عقدی، و أسود بن عامر شامی، و یحیی بن حماد شیبانی، و محمد بن سعد زهری، و خلف بن سالم محزمی و ابن بقیه واسطی، و أحمد بن محمد بن حنبل شیبانی، و عبد بن حمید کشی، و عباد بن یعقوب أسدی، و نصر بن علی جهضمی، و محمد بن المثنی العنزی، و علی بن المنذر الطریقی، و أبو قلابه رقاشی، و محمد بن أبی العوام ریاحی، و حکیم ترمذی، و عبد الله بن أحمد بن حنبل شیبانی، و أبو بکر بزار، و أبو نصر قَبانی، و أبو عبد الرحمن نسائی، و أبو یعلی الموصلی، و أبو جعفر محمد بن جریر طبری، و محمد بن محمد بن سلیمان الباغندی، و أبو عوانه الإسفراینی، و أبو القاسم البغوی، و ابن الأنباری، و ابن عقده کوفی، و أبو بکر جعابی، و أبو القاسم طبرانی، و أبو بکر قطیعی، و أبو منصور أزهري، و أبو طاهر مخلص ذهبی، و حاکم نیسابوری، و أبو إسحاق ثعلبی، و أبو نعیم أصفهانی، و أبو بکر بیهقی، و ابن بشران نحوی، و ابن عبد البر قرطبی، و أبو الحسن ابن المغالی، و أبو المظفر سمعانی، و أبو علی ابن البیهقی، و شیرویه دیلمی، و عبد الوهاب أنماطی و أبو محمد عاصمی، و أبو المؤید

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۲۱

الخوارزمی، و ابن عساکر دمشقی، و أبو موسی المدینی، و ابن أبی الفوارس الزازی، و سراج الدین أوشی، و أبو الفتح عجلی، و ابن الأخضر جنابدی، و ضیاء مقدسی، و سبط ابن الجوزی و محمد بن یوسف کنجی، و أبو الفتح الأبیوردی، و محب الدین طبری، و محمد بن مکرم الأنصاری، و صدر الدین حموی؛ و غیرهم ممن تقدم و تأخر روایت کرده‌اند.

سوم آنکه مسئول شدن أحمد را از قول آن جناب و

«عترتی و إنيهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض»

را در معرض قدح و جرح ذکر کرده رقاعت و صفاقت خود را بآیین طرق واضح و لائح نموده، و پر ظاهرست که وقوع سؤال از حدیثی یا زیادت حدیثی بوجه من الوجوه دلیل طعن آن نمی‌تواند شد، و إلاً احادیث لا تعدّ و لا تحصی که مستفیدین و متعلّمین از ائمه حدیث سؤال آن می‌کرده‌اند همه از درجه اعتبار ساقط و هابط باشد، و ذلك ممّا لا یرضی به غافل فضلاً عن عاقل.

و حیرتم بسوی خود می‌کشد که چسان ابن تیمیه محض مسئول شدن أحمد ازین قول آن جناب صلی الله علیه و سلم که هرگز مساسی بمقصود نامحمود او ندارد؛ بهوس طعن و غمز بنهایت استبشار ذکر نموده و از اخراج خود إمام أحمد آن را بطرق عدیده در مسند مستند خود و نیز در کتاب المناقب مع روایت کردن آن خارج از هر دو کتاب نیز که بوجه شتی دلیل کمال صحت و

اعتبار و ثبوت و اشتهار آنست؛ جهلا یا تجاهلا کَلِمَةُ إِعْرَاضٍ ورزیده!! و نزد ارباب عقول و حلوم یقیناً مدحور و ملوم خواهد بود کسی که محض مسئولیتِ أحمد را دلیل و هن این قول سرور کائنات علیه و آله أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ التَّحِيَّاتِ انگارد و ادراج و اخراج و روایت و تحدیث مکرر آن خبر معتمد را وزنی نگذارد. و أعجب عجب این ست که ابن تیمیّه در این مقام علاوه بر ترک تسمیه سائل از ذکر جواب أحمد، یکسر طی کشح نموده راه کمال اخلال و اهمال و ازال و إضلال پیموده! و ظاهرست - و لا کَظْهُورُ الشَّمْسِ - که مرتبه جواب مثل أحمد بالاترست و اعتماد و استناد از مرتبه سؤال سائلی که تا بحال مجهول ست و اگر مشخص هم شود هرگز بمقام أحمد که بنابر تصریحات ائمه قوم: قائم مقام انبیا و در بعض مزایا مقدم

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۲۲

بر خلیفه اوّل می باشد نخواهد رسید، و شاید بوجه نهایت خمول و ضئولت او ابن تیمیّه از ذکر او استحیا کرده باشد؛ مع الجملة جواب أحمد خالی از دو صورت نیست: یا اینکه - معاذ الله - مشتمل بر تضعیف و توهین این ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم بود یا موجب تشیید و تایید آن. و علی کلا - الشَّقِینَ إِعْرَاضُ از ذکر آن نمی بایست، زیرا که در صورت اولی نصّ جواب أحمد در إثبات مزعوم ملوم ابن تیمیّه أدخل و اکمل بود، پس بیان آن را متروک ساختن و بمحض مسئولیت أحمد دست انداختن خلل و زلل صریحست و در صورت اخری جواب أحمد را ذکر نکردن دلیل کمال خیانت و کتمان و جنایت و عدوانست، و بر هر کسی که روایات و طرق سابقه که أحمد بآن روایت این حدیث شریف کرده بآدنی تأمل دیده باشد نزد او متیقّن و متحتم خواهد بود که در صورت وقوع سؤال یقیناً إمام أحمد در جواب با صواب خود تصحیح و إثبات این ارشاد خیر العباد علیه و آله آلاف التحية و السلام إلى يوم المعاد کرده است، و ابن تیمیّه إلتطاطاً للحقّ الساطع المبین و سترّاً للصدّق السّافر المستبین از ذکر آن دل دزدیده مرتکب جور عظیم و حیف ملیم گردیده.

چهارم آنکه از فقدان حیا و ثوران جفا متفوّه شده که غیر واحد از اهل علم تضعیف این ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم کرده اند! و این زوریت شنیع و کذبیت فظیع و فریه ایست لائح و عضیه ایست واضحه و اختلاقیست فضیح و افتعالی ست قبیح و جرأت و جسارتی ست که آن سرش پیدا نیست و یازای آن جز تلاوت آیه «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا»

دیگر چه آید؟! حیف ست و کمال حیف برین شیخ الإسلام سَنِيَّةٌ که چگونه بآن ریاست و سیاست و امامت و زعامت مزعومی اُتباع و اُشیاع خود مرتکب افکی شده که آدانی همج رعا هم از تفوّه بمثل آن إبا و استنکاف می کنند! بالجمله با وصف تفحص بالغ و تتبع سابغ هیچ احدی پیدا نمی شود که در حدیث ثقلین صرف این قول آن جناب را تضعیف کرده باشد، آنفا دانستی که حضرت بخاری

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۲۳

افترائی که بر بیچاره أحمد بن حنبل بر بسته، جان انصاف و حیا را از بس خسته، متعلّق بأصل حدیث ثقلینست، و ابن الجوزی هم از راه کمال غمارت و افتقاد بصارت یکسر أصل حدیث را واهی و غیر صحیح دانسته، لیکن کسانی که تسلیم أصل حدیث نمایند و محض این قول جناب رسالت مآب را ضعیف دانند صورت شان جز در خیال تیره و تار ابن تیمیّه بدیع الإنکار پیدا نیست، و نمی دانم که ابن تیمیّه با وصف اعتیاد با آن همه اسهاب و إطناب مملّ چرا درین مقام پابند اجمال و اهمال مخلّ گردیده اُسمای آن همه اهل علم را که حسب مزعوم مشوم او جسارت بر تضعیف این قول کرده اند در بواطن نصب موطن خود فرو برده؟! آی کاش! واحدی هم از آن اهل علم را نام می برد فضلاً عن غیر واحد، تا اهل حق را موقع إظهار صدق او از کذب زیاده ازین رخ می نمود، و آخر برای کدام روز سیاه اُسمای آن غیر واحد من اهل العلم را در ضمیر خیانت تخمیر خود مطوی و مستور گذاشته است و با وصف جسارتهای بی پایان خود چرا بیان نمی نماید؟!

**ذکر جمعی از اکابر اهل سنت که جمله مذکوره را در حدیث ثقلین داخل و در کتب خود آورده‌اند**

پنجم آنکه صراحهً بغیر واحد از اهل علم نسبت کرده که ایشان گفته‌اند که این قول جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و سلم صحیح نیست!

و بطلان و هوان این تخرّص و تهجّم مثل نسبت تضعیف بر متّبع خبیر از اُجلاّی و اضحاتست، و بحمد الله تعالی بسیاری از نصوص عبارات علمای اعلام و منقّدین فخام سنّیه متعلّق باین حدیث شریف که باختصار و ایجاز تنبیه بر وجوه صحتّ مستفاده از آن عنقریب بجواب کلام رقاعت انضمام ابن الجوزی دانستی برای ابطال و اخیال تخرّص مذکور ابن تیمیه نکور کافی وافی ست و زیاده ازین چه خواهد بود که در ما سبق بحمد الله تعالی صحتّ روایت مشتمله برین کلام سرور اُنام علیه و آله آلاف السّلام باجماع ائمّه و اتّفاق علماء اهل سنت بلکه اتّفاق تمامی اهل شرق و غرب محقّق شده، و بالخصوص محمّد بن اسحاق مدنی حدیث زید بن ثابت را که مشتمل برین کلام ست صحیح گفته، و امام أحمد بن حنبل در مسند خود که صحتّ و اعتماد جمیع احادیث آن از کلام خود أحمد و تصریحات دیگر محقّقین ثابت و محقّقست - کما عرفت - این کلام را در شش روایت که دو تا از آن از زید بن ثابت و چار تا از ابی سعید خدری

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۲۴

مرویست آورده، و نسائی در کتاب «الخصائص» که احادیث آن حسب افاده خود نسائی بر نواصب حجتّ ست فضلاً عن اهل السنّه در حدیث زید بن ارقم این کلام را روایت کرده، و أبو عوانه اسفراینی در کتاب «المسند الصّحیح» که از صحاح معروفه اهل سنّت ست حدیث زید بن ارقم که مشتمل برین قولست اخراج کرده، و أبو عبد الله الحاکم النّیسابوری در کتاب «المستدرک علی الصّیّحین» حدیث ابو الطفیل عن زید بن ارقم را که مشتمل برین ارشاد هدایت بنیادست تصحیح کرده، و نیز در آن حدیث مسلم بن صبیح عن زید بن ارقم را که آن هم مشتمل ست برین کلام معجز نظام صحیح فرموده، و سراج الدین اوشی در «نصاب الأخبار» که کتاب ملتزّم الصّحّه است آن را روایت نموده، و ضیاء مقدسی در کتاب «المختار» که از مشاهیر صحاح اهل سنت ست در سیاق طولانی حدیث ثقلین این ارشاد باسداد را آورده؛ و علاوه برین از افادات و تصریحات بسیاری از علمای اهل سنّت که متقدّم بر ابن تیمیه یا معاصر او یا متأخّر از او بودند صحتّ این قول جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و آله سلم درین حدیث شریف واضح و متحقّقست، کما لا یخفی علی من راجع ما أسلفناه بالإمعان، فما ذکره ابن تیمیه هی هنا لا ریب أنّه من نزعات الشّیطان.

**کلام دیگر ابن تیمیه درباره حدیث ثقلین هنگامیکه بحدیث غدیر جواب گفته و نقل عبارت او از «منهاج»**

و مخفی نماند که ابن تیمیه جحد عنود در مقام دیگر زیاده ازین خبث ضمیر و فساد طویّت خویش نسبت بحدیث ثقلین واضح نموده بزعم خود آفتاب تابان و نیر درخشان را بگل اندوده، چنانچه در «منهاج» بجواب حدیث غدیر بعد کلامی گفته:

[فلما لم یذکر فی حجّة الوداع إمامه علی و لا ما یتعلّق بالإمامه أصلاً و لم ینقل أحد لا باسناد صحیح و لا ضعیف أنّه فی حجّة الوداع ذکر إمامه علی، بل و لا ذکر علیاً فی شیء من خطبه و هو المجمع العالم الذی امر فیہ بالتبلیغ العام علم أنّ إمامه علی لم تکن من الدّین الذّی أمر بتبلیغه، بل و لا حدیث الموالاة و حدیث الثقلین و نحو ذلك ممّا یذکر فی إمامته، و الذّی

رواه مسلم فی صحیحہ أنّه بغدیر خمّ، قال: إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله

، فذکر کتاب الله و حضّ علیه ثمّ



قال: و عترتی أهل بیتی اذکرکم الله فی أهل بیتی - ثلاثاً -

و هذا ممّا انفرد به مسلم و لم يروه البخاری و

قد رواه الترمذی و

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۲۵

زاد فيه: و إنّهما لن يفترقا حتّى يردا علیّ الحوض،

و قد طعن غیر واحد من الحفاظ فی هذه الزیادة و قالوا إنّها لیست من الحدیث، و المذین اعتقدوا صحّتها قالوا إنّما تدلّ علی أنّ مجموع العتره الذین هم بنو هاشم کلّهم لا یتفقون علی ضلاله، و هذا قد قاله طائفه من أهل السنّه و هو من أجوبه القاضی أبی یعلی و غیره، و الحدیث الذی فی مسلم إذا کان النبی صلی الله علیه و سلّم قد قاله فلیس فیهِ إلّا الوصیّه بالتّباع کتاب الله و هذا أمر قد تقدّم الوصیّه به فی حجّه الوداع قبل ذلك و هو لم یأمر بالتّباع العتره و لكن

قال: اذکرکم الله فی أهل بیتی،

و تذکیر الامّه بهم یقتضی أن یدکروا ما تقدّم الأمر به قبل ذلك من إعطاءهم حقوقهم و الامتناع من ظلمهم، و هذا أمر قد تقدّم بیانه قبل غدیر خمّ، فعلم أنّه لم یکن فی إمامته .

### رد کلام ابن تیمیه و ذکر تخدیعات دهگانه او

#### اشاره

و این کلام سخافت التیام رکاکت انضمام مشتمل بر طرایف اکاذیب و بدائع أعاجیست.

#### اول - در جواب اینکه گفته که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع درباره امامت امیر المؤمنین علیه السلام چیزی فرموده

اول آنکه در آن ادّعا کرده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلّم در حجّه الوداع امامت امیر المؤمنین علیه السلام را چیزی و که متعلّق بامامت باشد أصلاً ذکر ننموده، و هیچ احدی نقل نکرده نه باسناد صحیح و نه بضعیف که آن جناب در حجّه الوداع امامت امیر المؤمنین علیه السلام را ذکر فرموده.

و این حجریت شنیع و هذریست فظیع، زیرا که بر ناظر بصیر و متتبع خبیر واضح و ظاهرست که آن جناب صلی الله علیه و سلّم در حجّه الوداع قطع نظر از دیگر نصوص و احادیث بهمین حدیث ثقلین که مکرّر آن را درین حجّ ارشاد نموده اثبات امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است، و جز ابن تیمیه کیست که بعد التفات باین حدیث شریف که اکثر آسانید آن صحاحست و در تواترش بنابر افادات اکابر علماء أهل سنّت شکی و ربیبی نیست متفوّه شود به اینکه: «و لم ینقل أحد لا باسناد صحیح و لا ضعیف أنّه فی حجّه الوداع ذکر إمامه علیّ.؟!»

#### دوم - در جواب اینکه گفته آنحضرت مطلقاً نامی از جناب امیر المؤمنین در خطبهای حجّه الوداع نبرده اند، و نقل مؤلف بعضی از خطبه ها را

دوم آنکه درین کلام ناصیبت نظام ترقّی و عروج بر مراقی خروج کرده متفوّه شده است به اینکه آن جناب صلی الله علیه و سلّم مطلق ذکر امیر المؤمنین علیه السلام ننموده در چیزی

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۲۶

از خطبهای این حجّ که مجمع عام بود آن حضرت و در آن مأمور بتبلیغ عام بود.

و این حرف واهی ابن تیمیه مخبر از کمال انغمار اوست در لجج تعامی صریح و ابتلاء او بعوج خبط فضح، و هر که آدنی مروری بر کتب سیر و اخبار و أسفار أحادیث و آثار نموده است یقین می‌داند که علاوه برین که آن حضرت صلی الله علیه و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را بضمن اهل بیت علیهم السلام در خطب این حجّ ذکر نموده، بعضی خطب را مخصوص برای محض ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و إثبات عصمت و أفضلیت آن جناب درین حجّ انشا فرموده است، چنانچه علامه أبو محمّد عبد الملک بن هشام در «تلخیص سیرت ابن إسحاق» گفته: [موافاء علی رضی الله عنه فی قفوله من الیمن رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الحجّ:

قال ابن إسحاق: و حدّثنی عبد الله بن أبی نجیح أنّ رسول الله صلی الله علیه و سلم کان بعث علیّا رضی الله عنه إلى نجران فلقیه بمکّة و قد أحرم فدخل علی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فوجدها قد حلّت و تهيأت فقال: مالک؟ یا بنت رسول الله! قالت: أمرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم أن نحلّ بعمره فحللنا. قال: ثمّ أتى رسول الله صلی الله علیه و سلم فلما فرغ من الخبر عن سفره قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم: انطلق فطف بالبيت و حلّ كما حلّ أصحابک. قال:

یا رسول الله! إنّی قلت حين أحرمت: اللهمّ إنّی أهلّ بما أهلّ به نبيک و عبدک و رسولک محمد. قال: فهل معک من هدی؟ قال: لا! فأشركه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی هدیة و ثبت علی إحرامه مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حتّى فرغ من الحجّ و نحر رسول الله صلی الله علیه و سلم الهدی عنهما.

قال ابن إسحاق: و حدّثنی یحیی بن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبی عمره عن یزید بن طلحة بن یزید بن ركانه، قال: لما أقبل علیّ رضی الله عنه من الیمن لیلقی رسول الله صلی الله علیه و سلم بمکّة تعجّل إلى رسول الله صلی الله علیه و سلم و استخلف علی جنده الّذین معه رجلا من أصحابه، فعمد ذلك الرّجل فکسی کلّ رجل من القوم حلّة من البرّ الّذی کان مع علی رضی الله عنه فلما دنا جیشہ خرج ليلقاهم فإذا علیهم الحلّ؛ قال: و یلک! ما هذا؟

قال: کسوت القوم لیتمّوا به إذا قدموا فی الناس، قال: و یلک انزع قبل أن تنتهی به إلى رسول الله صلی الله علیه و سلم. قال: فانتزع الحلّ من الناس فردّها فی البرّ، قال: و أظهر الجیش

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۲۷

شکواه لما صنع بهم.

قال ابن إسحاق: فحدّثنی عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر بن حزم عن سلیمان بن محمّد بن کعب بن عجرة عن عمّته زینب بنت کعب- و كانت عند أبی سعید الخدری- عن أبی سعید الخدری قال: اشتکی الناس علیّا رضی الله عنه فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فینا خطیبا فسمعتہ یقول: أيّها الناس! لا تشکوا علیّا فو الله إنّہ لا خشن فی ذات الله، أو: فی سبیل الله .

و أبو جعفر محمد بن جریر طبری در «تاریخ» خود گفته:

[ثنا ابن حمید قال: ثنا سلمه عن ابن إسحاق عن یحیی بن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبی عمره عن یزید بن طلحة بن یزید بن ركانه، قال: لما أقبل علیّ بن أبی طالب من الیمن لیلقی رسول الله صلی الله علیه و سلم بمکّة تعجّل إلى رسول الله و استخلف علی جنده الّذین معه رجلا من أصحابه فعمد ذلك الرّجل فکسی رجلا من القوم حللا من البرّ الّذی کان مع علیّ بن أبی طالب، فلما دنا جیشہ خرج علیّ ليلقاهم فإذا هم علیهم الحلّ، فقال: و یحک! ما هذا؟

قال: کسوت القوم لیتمّوا به إذا قدموا فی الناس. فقال: و یلک! انزع من قبل أن تنتهی إلى رسول الله قال: فانتزع الحلّ من الناس و ردّها فی البرّ و أظهر الجیش شکایه لما صنع بهم.

ثنا: ابن حمید قال: ثنا سلمه عن محمّد بن إسحاق عن عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر بن حزم عن سلیمان بن محمّد بن کعب بن عجرة عن عمّته زینب بنت کعب بن عجرة و كانت عند أبی سعید الخدری عن أبی سعید، قال: شکا الناس علیّ بن أبی طالب، فقام

رسول الله فینا خطیباً فسمعته یقول: یا أیها الناس! لا تشکوا علیاً فوالله إنه لاخشن فی ذات الله، أو: فی سبیل الله .  
و ابن اثیر جزری در «تاریخ کامل» گفته:

[و بعث علی بن أبی طالب إلى نجران لیجمع صدقاتهم و جزیتهم و یعود، ففعل و عاد و لقی رسول الله صلی الله علیه و سلم بمکة فی حجة الوداع و استخلف عن الجيش الذین معه رجلاً من أصحابه و سبقهم إلى النبی صلی الله علیه و سلم فلقیه بمکة فعمد الرجل إلى الجيش فکساهم کل رجل حلة من البر الذی مع علی فلما دنا الجيش خرج علی لیتلقاهم فرأى علیهم الحلل فتزعها عنهم، فشکاه الجيش إلى رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام النبی صلی الله علیه و سلم خطیباً فقال: أیها الناس! لا تشکوا علیاً فهو لاخشن فی ذات الله

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۲۸  
و فی سبیل الله .

**سوم - در جواب اینکه ابن تیمیه در کلام خود بناء فاسد بر فاسد نهاده و بودن امامت را از دین نبی که مأمور بتبلیغ بآن بوده بزعم خود خارج نموده بخشی وجه**

### اشاره

سوم آنکه درین کلام حروریت انضمام استدلال نموده که هر گاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم امامت امیر المؤمنین علیه السلام بلکه مطلق امامت و ما یتعلق بها را در حجة الوداع ذکر نکرده بلکه مطلق ذکر امیر المؤمنین علیه السلام در چیزی از خطب حجة الوداع که مجمع عام بود و آن حضرت در آن مأمور به تبلیغ عام شده بود ذکر نکرده، پس معلوم شد که امامت امیر المؤمنین علیه السلام از دینی که آن حضرت مأمور بتبلیغ آن شده بود نبود بلکه حدیث موالاته که مراد از آن حدیث غدیرست و حدیث ثقلین و مثل آن که در امامت آن جناب مذکور می شود نیز از آن نبود.

و این استدلال صریح الاختلاف بین الاضمحلال از قبیل بناء فاسد علی الفاسد و ظلمات بعضها فوق بعض و محض رمی السهام فی الظلام می باشد، زیرا که:

أولاً ذکر نکردن آن جناب امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در حجة الوداع باطل محضست، کما دریت.

و ثانیاً مذکور نشدن امیر المؤمنین علیه السلام در چیزی از خطب حجة الوداع افکک صراح است، کما مرّ.

و ثالثاً مأمور شدن آن جناب در حجة الوداع بتبلیغ عام باین معنی که در خطبات مواقف و مشاعر حجّ جمیع امور شرعیّه را ابلاغ فرماید؛ ممنوعست بلکه فسادش أظهر من الشمس و أبین من الأمس ست، چه خطبات مذکوره هرگز مشتمل بر جمله احکامی که من أول البعثة إلى حین هذا الحجّ نازل شده نیست، کما لا یخفی علی من راجع إليها.

و رابعاً اگر این معنی تسلیم هم کرده شود پس دلیل نیست برینکه آنچه آن جناب من بعد بأمر إلهی تبلیغ فرماید از دین مأمور بالتبلیغ خارج باشد، و این کلامیست که صاحب أدنی شعور و تدین هم متفقّه بآن نخواهد شد، لیکن ابن تیمیه چون در داء عضال بغض آل رسول متعال علیه و آله آلاف السّلام ما اتّصل النّهر باللیل مبتلاست نزد او اخراج حدیث غدیر و حدیث ثقلین از دین مأمور بالتبلیغ بلکه از أصل

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۲۹

دین چیزی نیست.

خامساً زعم مذکور نشدن حدیث غدیر در حجة الوداع از اوضح أباطیلست و درین باب مراجعت بروایات محدثین عظام و افادات علمای عالیمقام که سابقاً در مجلّد حدیث غدیر بتفصیل گذشته کافی و وافیست.

سادسا زعم ذکر نکردن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم حدیث ثقلین را در حجّة الوداع جهل قبیح یا تجاهل فضیحت، زیرا که سابقا دانستی که آن جناب صلی الله علیه و اله و سلم آن را در خطبه عرفه همین حجّة الوداع ارشاد کرده و در روز غدیر خم مکرر آن را با دیگر ارشادات بیان فرموده، و اگر چه ارشاد فرمودن آن جناب حدیث ثقلین را در حجّة الوداع روز عرفه سابقا از حدیث صحیح ترمذی دانستی؛ لیکن اینجا تمام خطبه آن جناب که مشتمل برین حدیث شریفست باید شنید.

### خطبه حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم در حجّة الوداع که مشتمل بر حدیث ثقلین است بنقل از «المقد الفرید» ابن عبد ربّه قرطبی

أبو عمر أحمد بن محمد بن عبد ربّه قرطبی در کتاب «العقد الفرید» گفته:

خطبه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجّة الوداع

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَتُوبُ إِلَيْهِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَحْثَكُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَاسْتَفْتَحْ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ.

أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا مِنِّي ابْنِينَ لَكُمْ فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَلْقَاكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا فِي مَوْقِفِي هَذَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ إِلَى أَنْ تَلْقَوْا رَبَّكُمْ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ اللَّهُمَّ اشْهَدْ! فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا إِلَى الَّذِي أُتِمِّنُهُ عَلَيْهَا وَإِنَّ رَبَّ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ. وَإِنَّ أَوَّلَ رَبِّهَا أَبَدًا بِهِ رَبِّهَا عَمِيَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَإِنَّ دِمَاءَ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَبَدًا بِهِ دَمُ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَرْثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَإِنَّ مَآثِرَ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ غَيْرَ السَّدَانَةِ وَالسَّقَايَةِ، وَالْعَمْدُ قُودٌ وَشَبَّهَ الْعَمْدَ مَا قُتِلَ بِالْعَصَا وَالْحَجَرِ فَفِيهِ مَائَةٌ بَعِيرٌ فَمَنْ زَادَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَسُّ أَنْ يَعْبُدَ فِي أَرْضِكُمْ هَذِهِ وَلَكِنَّهُ رَضِيَ أَنْ يُطَاعَ فِيمَا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۳۰

سوى ذلك ممّا تحقرون من أعمالكم.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا النَّسَاءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحَلِّونَهُ عَامًا وَيَحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْثِرُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، وَإِنَّ الزَّيْمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حَرَمٌ ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ وَوَاحِدٌ فَرْدٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحَرَّمُ وَرَجَبُ الْآخِرِ بَيْنَ جَمَادَى وَشَعْبَانَ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ اللَّهُمَّ اشْهَدْ! أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَإِنَّ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقًّا: لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَلَّا يُوطئنَ فَرْشَكُمْ غَيْرَكُمْ وَلَا يَدْخُلْنَ أَحَدًا تَكْرَهُونَهُ بِيُوتَكُمْ إِلَّا بِأَذْنِكُمْ وَلَا يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ فَإِنْ فَعَلْنَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذَنَ لَكُمْ أَنْ تَعْضُلُوهُنَّ وَتَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَتَضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مَبْرَحٍ، فَإِنْ انْتَهَيْنَ وَأَطَعْنَكُمْ فَعَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَإِنَّمَا النَّسَاءُ عِنْدَكُمْ عَوَارٍ لَا يَمْلِكُنَ أَنْفُسُهُنَّ شَيْئًا، أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةٍ وَاللَّهُ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النَّسَاءِ وَاسْتَوْصُوا بِهِنَّ خَيْرًا.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَلَا يَحِلُّ لِمَرءٍ مَالُ أَخِيهِ إِلَّا عَنْ طِيبِ نَفْسِهِ، أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ اللَّهُمَّ اشْهَدْ! فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كَفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ أَعْنَاقَ بَعْضٍ فَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَمْ (لن. ظ) تَضْلُوا كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ اللَّهُمَّ اشْهَدْ! أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، كُلُّكُمْ لِأَدَمَ وَآدَمَ مِنْ تَرَابٍ، أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ، لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِي فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى، أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ قَالُوا:

نعم! قال: فليبلغ الشاهد منكم الغائب.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ لِكُلِّ وَارِثٍ نَصِيبَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ وَلَا يَجُوزُ لَوَارِثٍ وَصِيَّةٌ فِي أَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ، وَالْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ، مَنْ

دعا إلى غير أبيه أو تولى إلى غير موالیه فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين، لا يقبل الله منه صرفا و لا عدلا، و السلام عليكم و رحمته الله و بركاته .

و علاوه برین از دیگر روایات نیز واضح می شود که آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۹۳۱ شریف را در حجة الوداع ارشاد فرموده.

### نقل کلمات جمعی از اکابر اهل سنت که حدیث ثقلین را از خطبه حجة الوداع دانسته اند

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» کما سمعت سابقا در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [و أخرجه حافظ أبو محمد عبد العزيز بن الأخضر فی «معالم العترة النبویة» و فيه أن النبی صلی الله علیه و سلم قال ذلك فی حجة الوداع إلخ. و جمال الدین محمد بن یوسف زرندی در «نظم درر السمطین» کما مضی گفته: [روی زید بن أرقم رضی الله عنه قال: اقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم يوم حجة الوداع فقال: إني فرطكم على الحوض و إنكم تبعي و إنكم توشكون أن تردوا على الحوض فأسئلكم عن ثقلی كيف خلفتموني فيهما] إلخ. و این روایت را سمهودی در «جواهر العقدین» و محمود بن محمد قادری شیخانی در «صراط سوی» نیز آورده اند، کما مضی سابقا، و از روایات دیگر ماضیه فیما سلف هم این معنی واضح و لاثحتس و اکابر علمای اعلام سنیّه نیز معترف اند به اینکه آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث شریف را در حجة الوداع ارشاد فرموده، چنانچه نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» در بیان تنبیهاتی که آن را بعد سیاق طرق حدیث ثقلین آورده گفته:

[خامسها: قد تضمنت الأحاديث المتقدمه الحث البالغ على التمسك بأهل البيت النبوی و حفظهم و احترامهم و الوصية بهم لقيامه صلی الله علیه و سلم بذلك خطيبا يوم غدیر خم، کما فی أكثر الروایات المتقدمه مع ذكره لذلك فی خطبته يوم عرفه علی ناقته، کما فی رواية الترمذی عن جابر و فی خطبته لما قام خطيبا بعد انصرافه من حصار الطائف، کما فی رواية عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه و فی مرضه الذي قبض فيه و قد امتلأت الحجرة من أصحابه کما سبق فی رواية لأم سلمة]. و ابن حجر مکی در «صواعق محرقة» بعد ذکر حدیث ثقلین از أحمد، کما علمت سابقا گفته: [و فی رواية أن ذلك كان فی حجة الوداع .

و نیز ابن حجر در «صواعق» گفته: [ثم اعلم أن لحديث التمسك بذلك طرقا كثيرة وردت عن نيف و عشرين صحابيا و مرّ له طرق مبسوطه فی حادی عشر الشّبه، و فی بعض تلك الطرق أنه قال ذلك بحجة الوداع بعرفة، و فی اخرى أنه قاله بالمدينة عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۹۳۲

فی مرضه و قد امتلأت الحجرة بأصحابه، و فی اخرى أنه قال ذلك بغدیر خم، و فی اخرى أنه قال لما قاله خطيبا بعد انصرافه من الطائف کما مرّ، و لا- تنافی إذ لا- مانع من أنه كرّر عليهم ذلك فی تلك المواطن و غيرها اهتماما بشأن الكتاب العزيز و العترة الطاهرة].

و محمود بن محمد شیخانی قادری در «صراط سوی» کما مرّ بعد ذکر حدیث ثقلین بروایت أبو سعید خدری گفته: [قالوا إنه قال ذلك فی حجة الوداع .

و محمد معین سندی نیز در «دراسات اللیب» کما عرفت ارشاد فرمودن آن جناب این حدیث شریف را در حجة الوداع بیان اُنیق ثابت نموده.

چهارم آنکه درین کلام مختل النظام حدیث ثقلین را که در «صحیح مسلم» مخرج ست بحذف و اسقاط آورده مسلک تغییر و اختیاط سپرده، و ظاهرست که خود این حدیث - کما دریت سابقا - به نهجی که در «صحیح مسلم» است دستخوش تحریف حضرت زید بن أرقم می باشد، لیکن ابن تیمیّه بایراد آن علی الوجه المذكورهم راضی نشده بمزید ظلم و جور آن را از ناقص أنقص و از مبرر أبتَر نموده، و الله یجازیه عَنَّا و عن سائر المؤمنین شرّ الجزاء، و یریه ما یخزیه و هو لأجله کفاء.

### پنجم - در بیان اینکه ابن تیمیه مسلم را در نقل حدیث متفرد دانسته و عدم ذکر بخاری آن را دلیل بروهن حدیث دانسته

#### اشاره

پنجم آنکه درین مقال ضلالت اشتغال؛ ذکر تفرد مسلم بحدیث ثقلین و عدم روایت بخاری آن را ذکر کرده بگمان اینکه وهنی درین حدیث بوجه إعراض بخاری از آن بمعرض إظهار رسانند، و ندانسته که نزد ارباب دیانت روایت نکردن بخاری مثل این حدیث متواتر را از معایب شنیعه و مثالب فظیعه اوست نه آنکه إعراض او موجب لحوق وهنی باین حدیث شریف باشد، و ظاهرست - و لا کظهور الثار علی العلم - که اگر حدیث ثقلین را بخاری و مسلم هر دو روایت نمی کردند بلکه بمزید ناصبیت قدح و جرح هم در آن آغاز می نهادند حرفشان بعد روایت و إثبات آن همه أعاضم متقدمین أخبار و أفاخم مسندین کبار که نبذی از آسمایشان سابقا شنیدی؛ کی قابل التفات می شد؟! و لله الحمد که سابقا از تنصیصات مکرره و تصریحات محزره حاکم نسابوری در کتاب «المستدرک علی الصّحیحین» دانستی که قطع نظر از سیاق مخرج در «صحیح مسلم»، حدیث ثقلین بألفاظ عدیده و طرق سدید دیگر بحسب شرط

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۳۳

بخاری و مسلم صحیح شده و این هر دو بزرگ بوجه زیغ مشوم خود از روایت و اخراج آن محروم مانده اند.

### روایت نکردن بخاری فضائل اهلیت را و سبب مؤخر بودن صحیح مسلم از صحیح بخاری

بالجمله، نزد ارباب نصفت، إعراض بخاری از اخراج حدیث ثقلین عموما و بسیاق مسلم خصوصا خیانتیست عظیم و خبانتیست فحیم، بار الها! مگر اینکه إعراض بخاری از اخراج خصوص سیاق مسلم توجیه کرده شود به اینکه چون سیاق مذکور از تحریف زید بن أرقم سالم نیست و کلام خودش مشتمل بر بیان ابتلاء او بکبر سنّ و قدم عهد و نسیان در اوّل روایت شاهد آنست؛ لهذا حضرت بخاری بمزید احتیاط - تحرّجا من أن یروی حدیثا محرّفا - ترک آن فرموده! لیکن مظنون نیست که حضرات أهل سنّت که دل داده أمثال زید بن أرقم از صحابه کرام می باشند برین توجیه بمقابله أهل حقّ اقدام نمایند مگر با وصف تسلیم این توجیه نیز وجهی برای إعراض از ألفاظ و طرقی که حاکم نسابوری آن را در کتاب «المستدرک» آورده و صحت آن بر شرط بخاری و نیز مسلم واضح و عیان کرده جز کتمان حقّ و إلتطاط صدق بدست نمی رسد، و ازینجا و أمثال آن می توان دانست که بیچاره مسلم گاه گاهی لب باظهار طرف من الحقّ می گشاید و درین گونه احادیث مثل بخاری إعراض کلی نمی نماید و همین ست سبب در این که مرتبه کتابش نزد متعصّبین أهل سنّت بمرتبه کتاب بخاری نمی رسد!

### ششم - در جواب اینکه جمله «و انهما لن یفترقا» را صرفا بترمذی نسبت داده

ششم آنکه درین کلام تخرّص انضمام مثل کلام سابق الذّکر روایت کردن جمله و

«إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»



را صرف بترمذی نسبت کرده و کمال بطلان و فساد و هوان آن عنقریب دانستی و دریافتی که قبل از ترمذی و بعد از او بسیاری از مسندین حفاظ و محدّثین ابقا که جمله روایات اخبار و نقده احادیث و آثاراند و مؤلّفین مشاهیر صحاح کبار و دیگر مصنّفین کتب و أسفار می‌باشند بروایت آن احراز شرف نموده‌اند، پس نسبت روایت این جمله بمحض ترمذی ناشی از قَلت اطلاعست یا منبعث از سَجّیه نا مرضیه تزویر و خداع.

### هفتم- در جواب اینکه جمله مذکوره را مطعون حفاظ وانموده، و روایت نمودن اکابر اهل سنت جمله مذکوره را در صحاح معتبره

هفتم آنکه درین گفتار ناهنجار نیز جمله »

و إِنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا

« را مطعون

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۳۴

وانموده بادّعی باطل طعن کردن غیر واحد از حفاظ در آن و گفتنشان که این جمله از حدیث نیست زبان کذب ترجمان آلوده، و چنانچه عنقریب بحمد الله تعالی دانستی که نسبت طعن درین جمله بغیر واحد از اهل علم که در کلام سابق ابن تیمیّه متفوّه بآن شده کذب محض ست. همچنین نسبت طعن این جمله بغیر واحد من الحفظاء که اخصّ از آنست نیز افک صریح و زور قبیح می‌باشد، و درین جا نیز ابن تیمیّه نتوانسته که اسمی از أسماء غیر واحد من الحفظاء که حسب مزعومش طاعن درین جمله می‌باشند بر زبان خلاعت اقتران آرد همانا، بإجمال صریح الإخلال بین الافتعال کار بند شده عرضه تندید و تعبیر هر متبّع خیر گردیده است، و اگر چه کمال صحتّ این جمله حقّه درین حدیث شریف بر ناظر روایات و افادات أفاخم علمای متقدّمین و متأخّرين که نصوص عباراتشان سابقا شنیدی و نبذی از وجوه صحتّ که مستفاد از آن می‌شود بجواب کلام صفاقت انضمام ابن الجوزی دیدی، واضح و ظاهراست، و عنقریب در ردّ کلام ماضی ابن تیمیّه نیز بوجازت تمام تنبیه بر نهایت صحتّ و تحقّق آن شده؛ لیکن درین مقام هم حرفی چند متعلّق بثبوت و قطعیت آن باید شنید.

پس باید دانست که این جمله را بضمن حدیث زید بن أرقم حافظ أبو عوانه اسفراینی در کتاب «المسند الصّحیح» اخراج کرده، کما سمعت سابقا، و علاوه برینکه مجرّد اخراج أبو عوانه آن را در کتاب صحیح خود مثبت صحتّ آنست کما عرفت ازین جهت که کتابش از جمله مستخرجات «صحیح مسلم» ست نیز صحتّ آن واضح و آشکارست، زیرا که أصحاب مستخرجات بر احادیث صحیحه اقتصار ورزیده‌اند و زیادت در صحیح بر صحیحین بمجرّد وجود آن در مستخرجات معلوم می‌شود، کما مرّ سابقا عن «تدریب السیوطی».

و ابن الصلاح در «علوم الحدیث» گفته: [ثُمَّ إِنَّ الزَّيَادَةَ فِي الصَّحِيحِ عَلَى مَا فِي الْكُتَابِينَ يَتَلَقَّاهَا طَالِبُهَا مِمَّا اشْتَمَل عَلَيْهِ أَحَدُ الْمُصَنِّفَاتِ الْمُعْتَمَدَةِ الْمُشْتَهَرَةِ لِأَثْمَةِ الْحَدِيثِ كَأَبِي دَاوُدَ السَّجِسْتَانِي وَأَبِي عِيْسَى التِّرْمِذِي وَأَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ النَّسَائِي وَأَبِي بَكْرٍ بْنِ خَزِيمَةَ وَأَبِي الْحَسَنِ الدَّارِ قَطْنِي وَغَيْرَهُمْ مَنْصُوصًا عَلَى صَحَّتِهِ فِيهَا، وَ لَا يَكْفِي

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۳۵

فِي ذَلِكَ مَجْرَدٌ كَوْنُهُ مَوْجُودًا فِي كِتَابِ أَبِي دَاوُدَ وَ كِتَابِ التِّرْمِذِي وَ كِتَابِ النَّسَائِي وَ سَائِرٍ مِنْ جَمْعٍ فِي كِتَابِهِ بَيْنَ الصَّحِيحِ وَ غَيْرِهِ وَ يَكْفِي مَجْرَدٌ كَوْنُهُ مَوْجُودًا فِي كِتَابٍ مِنْ أَشْرَطِ مَنْهُمْ الصَّحِيحِ فِيمَا جَمَعَهُ كَكِتَابِ ابْنِ خَزِيمَةَ، وَ كَذَلِكَ مَا يَوْجَدُ فِي الْكُتُبِ الْمَخْرُجَةِ عَلَى كِتَابِ الْبُخَارِيِّ وَ كِتَابِ مُسْلِمٍ كَكِتَابِ أَبِي عَوَانَةَ الْإِسْفَرَايْنِيِّ وَ كِتَابِ أَبِي بَكْرٍ الْإِسْمَاعِيلِيِّ وَ كِتَابِ أَبِي بَكْرٍ الْبُرْقَانِيِّ وَ غَيْرِهَا مِنْ تَمَتُّةٍ لِمُحْذُوفٍ أَوْ زِيَادَةٍ شَرَحَ فِي كَثِيرٍ مِنْ أَحَادِيثِ الصَّحِيحِينَ، وَ كَثِيرٍ مِنْ هَذَا مَوْجُودٌ فِي «الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّحِيحِينَ» لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيدِي .

و نیز ابن الصلاح در «علوم الحديث» گفته: [ثُمَّ إِنَّ التَّخَارِيجَ الْمَذْكُورَةَ عَلَى الْكُتَابَيْنِ يَسْتَفَادُ مِنْهَا فَائِدَتَانِ: إِحْدَاهُمَا عِلْوُ الْإِسْنَادِ، وَ الثَّانِيَةُ الزِّيَادَةُ فِي قَدْرِ الصَّحِيحِ لِمَا يَقَعُ فِيهَا مِنْ أَلْفَاظٍ زَائِدَةٍ وَ تَتِمَّتْ فِي بَعْضِ الْأَحَادِيثِ تَثْبِيتُ صَحَّتِهَا بِهَذِهِ التَّخَارِيجِ لِأَنَّهَا وَارِدَةٌ بِالْأَسَانِيدِ الثَّابِتَةِ فِي الصَّحِيحِينَ أَوْ أَحَدَهُمَا وَ خَارِجُهُ مِنْ ذَلِكَ الْمَخْرَجُ الثَّابِتُ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ .

و زین الدین عراقی در «شرح ألفیة الحديث» گفته: [و يُؤْخَذُ الصَّحِيحُ أَيْضًا مِنَ الْمَصْنُفَاتِ الْمُخْتَصَّةِ بِجَمْعِ الصَّحِيحِ فَقَطْ، كَصَحِيحِ أَبِي بَكْرٍ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ خَزِيمَةَ وَ صَحِيحِ أَبِي حَاتِمٍ مُحَمَّدَ بْنِ حَبَانَ الْبُسْتِي الْمُسَمَّى بِالتَّقَاسِيمِ وَ الْأَنْوَاعِ وَ كِتَابِ الْمُسْتَدْرَكِ عَلَى الصَّحِيحِينَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَاكِمِ وَ كَذَلِكَ مَا يَوْجَدُ فِي الْمُسْتَخْرَجَاتِ عَلَى الصَّحِيحِينَ مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ تَتِمَّةٍ لِمُحْذُوفٍ فَهُوَ مُحْكَمٌ بِصَحَّتِهِ كَمَا سَيَأْتِي فِي بَابِهِ .

ازین عبارات بکمال وضوح واضح گردید که آنچه در مستخرجات از احادیث و زیادات احادیث می باشد محکوم بصحّت است و از فوائد و مستخرجات ست اینکه آنچه ألفاظ زائده و تّمات بعض احادیث زائد از صحیحین در آن یافته شود حکم بصحّت آن کرده آید زیرا که آن ألفاظ و تّمات باسانید ثابت در «صحیحین» او أحدهما وارد و ازین مخرج ثابت خارجست.

پس بحمد الله تعالى ظاهر گردید که جمله

«و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»

که أبو عوانه آن را در کتاب خود بضمن حدیث ثقلین آورده بلا ریب صحیحست

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۹۳۶

و باسناد ثابت در «صحیح مسلم» وارد و از آن مخرج ثابت خارج.

پس تسلیم ابن تیمیه صحّت حدیث ثقلین را به قدری که در مسلمست و عدول از قبول صحّت جمله مذکوره یقینا ناشی از جهل و عدوان و مصادم و مخالف افادات مبرمه أساطین اعیان خواهد بود، و علاوه برین چون إمام المحدثین سنیّه أبو عبد الله الحاکم النیسابوری در کتاب «المستدرک علی الصّحیحین» روایات این حدیث شریف را که مشتمل برین جمله است «صحیح الإسناد علی شرط الشیخین» فرموده، و «مستدرک» چنانچه در عبارت «شرح ألفیة الحديث» دیدی از کتبی ست که زیادت بر «صحیحین» از آن مأخوذ می شود.

پس نزد ارباب انصاف در صحّت این جمله شکّی و ریبی نماند و ظاهر گردید که این جمله در صحّت مثل احادیثی ست که بخاری و مسلم هر دو بر اخراج آن اتفاق کرده باشند.

و چون محمد بن طاهر مقدسی که از اکابر حفاظ مشاهیر و أعظم أثبات نحاریر سنیّه است و سابقا شطری از مآثر و مفاخر او بنابر نقل محققین قوم شنیدی قائل می باشد بقطعیت صدور آنچه بر شرط شیخین باشد اگر چه خود شیخین اخراج آن نکرده باشند - کما فی «التدریب» للسیوطی - پس قطعیت صدور این جمله هم بنابر افاده چنین حافظ جلیل الشّان و جهّذ رفیع المكان محقق خواهد بود. و گذشته ازین اگر دعوی تواتر این جمله در حدیث ثقلین کرده شود بجاست، زیرا که در ما سلف از روایت استشهاد جناب امیر المؤمنین علیه السّلام که حافظ ابن عقده آن را «در کتاب الموالات» اخراج کرده و حافظ سخاوی و علامه سمهودی و فاضل أحمد بن الفضل مکی و غیرهم آن را در کتب خود آورده اند دانستی که این جمله را درین حدیث هفده نفر از صحابه روایت نموده اند و جناب امیر المؤمنین علیه السّلام هم تصدیق مقالشان فرموده و شهادت بصحّت بیانشان داده، و این عدد در حدیث بلا شبهه عدد تواترست بلکه أضعاف آن می باشد، زیرا که ابن حجر مکی در «صواعق» حدیث صلاة أبي بكر را بزعم ورود آن بروایت هشت نفر از صحابه متواتر دانسته و حافظ

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۱۹، ص: ۹۳۷

ابن حزم در «محلّی» حکم منع بیع ماء را که از چهار صحابی منقولست نقل تواتر گفته و مخالفت آن را حلال ندانسته.

پس بعد درک این دو افاده در تواتر جمله عدم افتراق ثقلین کدام محلّ ارتیاب است؟! و از همین جاست که علامه مقبلی در ملحقات «أبحاث مسدّده» - کما علمت سابقا - بعد ذکر حدیث ثقلین بلفظی که مشتمل برین جمله است متواتر بودن آن افاده فرموده.

### هشتم - در بیان تحریر ابن تیمیه و جازم نبودن او بروایت صحیح مسلم

هشتم آنکه ابن تیمیه درین کلام ضلالت انتظام بقول خود [و الحدیث الذی فی «صحیح مسلم» إذا کان النّبیّ صلی الله علیه و سلم قد قاله فلیس فیهِ إلّا الوصیّة بالتّباع کتاب الله و هذا أمر قد تقدّمت الوصیّة به فی حجّة الوداع قبل ذلک ظاهر نموده که هنوز او در کشاکش تحریر و التباس ناشی از وسواس خناس مبتلاست، و بثبوت حدیث ثقلین به نهجی که در «صحیح مسلم» موجودست نیز جازم نیست و بجمله شرطیه «إذا کان النّبیّ صلی الله علیه و سلم قد قاله» سالک مسلک شک و ارتیاب می باشد، و این معنی مخبر از کمال مجانبت اذعان و نهایت مبادعت از ایقانست و کاشف ست ازین که او هرگز بدل راضی نیست که این حدیث شریف أصلاً ثابت شود، و لیکن بمفاد آیه وافی هدایه

«یریدون أن یطفئوا نور الله بأفواههم و یأبى الله إلّا أن یتّم نوره و لو کره الکافرون»

سعی او و أمثال او بلا ریب در ضلال ست و جهد و اجهداشان مورث وزر و وبال و جالب نقت و نکال، و هم یجادلون فی الله و هو شدید المحال.

### نهم - در جواب کلام دیگر ابن تیمیه گفته که بر فرض وجود جمله شریفه در حدیث مروی در صحیح مسلم، باز مقصود آنحضرت چیزی سواى وصیت باتباع کتاب الله نیست

نهم آنکه درین مقال حروریت اشتمال در باب حدیث ثقلین مروی «صحیح مسلم» بر فرض این معنی که آن جناب صلی الله علیه و سلم آن را فرموده باشد متفوّه شده که در آن جز وصیت باتباع کتاب الله چیزی نیست، و این امر یعنی اتباع کتاب الله امریست که وصیت بآن در حجّة الوداع قبل ازین متقدّم شده و این تفوّه ابن تیمیه سراسر خطاست زیرا که نبودن چیزی در حدیث «صحیح مسلم» سواى وصیت باتباع کتاب الله صراحه مخالف فهم أعلام علمای و محققین فحاشا سئیه است و هرگز مسلم نیست، و قد مرّت عباراتهم فیما سبق، و الحمد لله. و آنفا از تحقیق أنیق محمد معین سندی در «دراسات اللیب» دانستی که این محقق در تبیین ما یستفاد من حدیث صحیح مسلم در باب عطف قول

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۳۸

آن جناب «و اهل بیتی» دو احتمال ذکر نموده و بنابر یک احتمال دلالت این حدیث بر مراد بودن تمسک بأهلیت علیهم السلام مثل تمسک بکتاب الله به بیان رشیق واضح فرموده، و بنابر احتمال دیگر در عطف و «اهل بیتی» که آن را بر احتمال اول ترجیح داده مصرّح بودن امر بتمسک اهل بیت علیهم السلام درین حدیث افاده کرده، و این همه در صورتیست که بر محض ألفاظ روایت «صحیح مسلم» جمود کرده آید و از ألفاظ روایات دیگر این حدیث شریف بالمزّه قطع نظر کرده شود و إلّا بأدنی التفاتی بدیگر روایات معروفه حدیث ثقلین بمفاد قضیه مسلمّه «الحدیث یفسّر بعضه بعضا» قطع حاصل می شود بدلالت حدیث «صحیح مسلم» بر امر تمسک بأهلیت علیهم السلام، و قد أشار إلى ذلک المحقّق المذکور بأوضح بیان، فراجعہ تعرف الحقّ بالعیان.

اما زعم ابن تیمیه که اتباع کتاب الله امریست که وصیت بآن در حجّة الوداع قبل ازین متقدّم شده، پس از بیان سابق بحمد الله تعالى کالشّمس فی کبد السّماء دانستی که در حجّة الوداع تنها امر باتباع کتاب الله نشده، بلکه آن جناب صلی الله علیه و سلم در موقف عرفه و غیر آن هر جا که امر أخذ و اتباع بکتاب الله فرموده امر أخذ و اتباع اهل بیت علیهم السلام هم بآن مقرون نموده، و چگونگی آن جناب امر تمسک بمحض کتاب الله می فرمود حال آنکه عدم افتراق ثقلین بنصّ خود آن جناب ثابت و محقق ست،

حتیٰ یردا علیہ الحوض، و ذلك من الظهور بحيث لا يحتاج إلى الإیمان و الخوض.

### دهم- در جواب کلام جسارت و خلعت انضمام ابن تیمیہ کہ درباره جملہ مذکورہ سخن رانده کہ آنحضرت امر به پیروی از عترت نفرموده

#### اشاره

دهم آنکہ ابن تیمیہ در این کلام جسارت و خلعت انضمام گفته کہ [و هو لم يأمر بالتَّبَاعِ العتره و لكن قال: أذكرکم اللہ فی اہل بیتی،

و تذکر الامۃ یقتضیٰ أن یدکروا ما تقدّم الأمر به قبل ذلك من إعطائهم حقوقهم و الامتناع من ظلمهم، و هذا أمر قد تقدّم بیانہ قبل غدیر خمّ فعلم أنّه لم یکن فی إمامتہ .

و این تفوہ اخرای ابن تیمیہ جالب نہایت ملام ارباب احلامست، زیرا کہ:

اولا- زعم این معنی کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم مطلقاً امر بالتَّبَاعِ عترت خود نفرمودہ یا در خصوص حدیث ثقلین باین معنی ارشاد نکرده؛ نہ بحدیٰ باطل است کہ محتاج توضیح و تصریح بودہ باشد، و مرّہ بعد مرّہ و کرّہ بعد کرّہ از بیانات سابقہ این مطلب

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۳۹

بحدّ قطعیت و حتمیت و بّیت و جزمیت رسیدہ محض مراجعہ بآن بس ست، و در خصوص حدیث «صحیح مسلم» ہم این گمان باطل راست نمی آید و درست نمی نشیند زیرا کہ اگر چه روایت مسلم- کما أشرنا إلیہ سابقا- سالم از تحریف و اسقاط نیست؛ لیکن بحمد اللہ تعالیٰ سیاق موجود آن ہم برای اثبات وجوب و اتّباع و تمسّک عترت طاهرہ و استیصال شافہ زراقہ حائزہ کافّی و وافّی ست، کما دریت؛ و أمّا غیرها من روایات حدیث الثقلین فأمرها أوضح و أصرح من أن بیان و قد رأيتها کملاً فیما سبق بعون اللہ المّان.

و باید دانست کہ اگر در روایت «صحیح مسلم» جز قول آن جناب:

إِنِّي تارك فيكم ثقلين

؛ چیزی دیگر نمی بود باز ہم این حدیث مثبت وجوب تمسّک و اتّباع اہل بیت علیہم السلام مثل وجوب تمسّک و اتّباع کتاب اللہ می بود، زیرا کہ از افادات علمای محققین سنیہ بوضوح می رسد کہ از جملہ وجوہ تسمیہ کتاب و اہل بیت علیہم السلام بہ ثقلین این ست کہ أخذ و عمل باین ہر دو ثقیل ست، چنانچہ علامہ ازہری «در تہذیب اللّغۃ»- علی ما نقل عنہ محمّد بن مکرم الأنصاری فی «لسان العرب»- گفته: [قال ثعلب:

سميًا ثقلین لأنّ الأخذ بهما ثقیل و العمل بهما ثقیل .

و ابن اثیر در «نہایہ» گفته: [سمّاهما ثقلین لأنّ الأخذ بهما و العمل بهما ثقیل .

و سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» گفته: [إنّما سمّاهما بذلك إعظاماً لقدّرهما و تفخیماً لشانہما فإنّہ یقال لكلّ شیء خطیر نفیس: ثقل، و أيضاً فلاّئ الأخذ بهما و العمل بهما ثقیل و منه قوله تعالی: سَلِّقْ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

، أی لہ وزن و قدر او لأنّہ لا یؤدّی إلّا بتکلیف ما یتثقل .

و علی قادری در «مرقاہ- شرح مشکاۃ» گفته: [و فی «شرح السنّۃ»:

سمّاهما ثقلین لأنّ الأخذ و العمل بهما ثقیل .

در عبارات دیگر علمای کبار نیز این وجہ مذکورست و بنا بر این معنی قول آن جناب چنین خواهد بود کہ بتحقیق کہ من گذارندہام در شما دو چیزی کہ أخذ و عمل بر آن دو چیز ثقیل ست، و پر ظاہرست کہ این معنی صراحۃ مفید حکم أخذ و عمل

بهر دو چیزست نه یکی، و ذلك ظاهر کل الظهور، و لكن مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۹۴۰

و ثانيا إظهار ابن تیمیّه این معنی را که قول آن جناب

«اذکرکم الله فی اهل بیته»

متعلق بتذکیر اتباع و تمسک اهل بیت علیهم السلام نیست؛ تخدیع و تزویر بحتست، بر الباب عقول واضح و مستبین ست که عمده مقصود آن جناب ازین کلام هدایت التیام خود که بمزید اهتمام و غایت اعلام هر خاص و عام سه بار آن را ارشاد فرموده: تذکیر أمر اتباع و تمسک ست، و علماء کبار سنیّه نیز مظهر این مقصود محمود می باشند، چنانچه علامه زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» بشرح حدیث «صحیح مسلم» در شرح جمله

اذکرکم الله فی اهل بیته

گفته: [قال الحکیم الترمذی: حصّ التمسک بهم لأنّ الأمر لهم معاینه، فهم أبعد عن المحنة] إلخ.

و مولوی مبین در «وسيلة النجاة» بعد ذکر ترجمه

اذکرکم الله

از حدیث «صحیح مسلم» کما سمعت گفته: [یعنی از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبت ایشان را شعار و دثار خود سازید، چنانچه امثال بأحكام کتاب الله از فرض ست همچنین اطاعت و انقیاد اوامر اهل بیت بجوارح و ارکان و محبت و عقیدت و مودت و رسوخیت بایشان به قلب و جان واجب و فرض ست انتهی.

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «سراج وهاج» بشرح حدیث «صحیح مسلم» گفته: [و الأخذ بكتاب الله أن يتلوه آناء الليل و النهار و يعمل بما فيه من الحلال و الحرام و غیرهما مما اشتمل علیه و لا يتخذ مهجورا، و الذکری فی اهل البيت أن يعرف فضلهم و یخدمهم بما یصل إلیه یدیه و یجنب أذاهم و حطّهم و یقتدی بهم فیما یوافق الكتاب و السینة و یقرّهم و یعزّزهم لا سیما العلماء الصلحاء منهم فإنهم بضعة الرسول و مضغة البتول و أحبباء الله و أبناء رسوله صلی الله علیه و سلم .

و نیز در آن گفته: [و مسئلة تحريم الزکوة علی اهل البيت لها موضع غیر هذا الموضع، و المقصود هنا بیان فضیلتهم و أنّهم قسیم کتاب الله فی التعظیم و الإکرام و فی التسمیة بالثقل و أنّه لا بدّ من الأخذ بهما فإنهما لا یفترقان حتّى یردا علی رسول الله صلی الله علیه و سلمّ الحوض .

و محمد معین سندی در «دراسات اللیب» کما دریت آنفا گفته: [فحملنا

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۱۹، ص: ۹۴۱

قوله اذکرکم الله

علی مبالغة التثلیث فیہ علی التذکیر بالتمسک بهم و الزدع عن عدم الاعتداد بأقوالهم و أعمالهم و أحوالهم و فتیاهم و عدم الأخذ بمذهبهم .

و ثالثا زعم عدم تقدّم أمر آن جناب باتّباع اهل بیت علیهم السلام که از لحن قولش معلوم می شود از ابین اباطیل و ترّهات ست، کما مرّ غیر مرّة، و این همان مزعوم باطل اوست که بسبب ضربان عرق مروق و حروریت و ثوران مادّه خروج و ناصبیت بار بار مرّة بالتصریح و اخری بالتلویح زبان خباثت ترجمان بآن می آلاید و أبواب عقوبات نظویّه جحیمیّه بهر خویش می گشاید.

و رابعا زعم داخل نبودن وجوب اتباع در حقوق اهل بیت علیهم السلام و شمار نکردن مخالفت این حضرات در ظلمشان، کما هو واضح من کلامه؛ ظلم عظیم و جور فحیم و عسف کبیر و حیف کثیرست، بلکه عند الإمعان هادم أساس ایمان و خارم بنیان ایقان

می‌باشد.

و خامسا مقدم شدن بیان اعطای حقوق اهل بیت علیهم السلام و امتناع از ظلمشان قبل غدیر خم هرگز مساسی ندارد با اینکه تذکیر واقع در حدیث «صحیح مسلم» یا اصل حدیث متعلق بامامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر اهل بیت طاهرين سلام الله عليهم اجمعين نباشد، كما تفوه به هذا الناصب، و چون امر بطاعت و اتباع و تمسك و أخذ بأهلیت علیهم السلام در مواقع جلیله متکثره و مشاهد عظیمه متوفره قبل غدیر خم و بعد آن از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم ثابت است؛ پس آنچه در حدیث صحیح مسلم که مشتمل بر بیان واقعه روز غدیر خم است نسبت بأهلیت علیهم السلام وارد شده لا بد مقصود از آن ایجاب طاعت و افتراض اتباع و تحتم اذعان عصمت و لزوم انقیاد امامت آن حضرات خواهد بود، و هذا واضح عند أرباب الألباب و لو عمیت عنه أعین المنابذین النصاب.

و هر گاه بحمد الله تعالی نهایت سخف و هوان و رکاکت و بطلان کلمات ضلالت اقتران ابن تیمیه معین بالشأن بچشم حقیقت بین دیدی و بکمال فساد و اختلال و بوار و اضمحلال آن وارسیدی؛ بر تو واضح گردید که هرگز شایان اهل ایمان نیست که در صحت و ثبوت حدیث ثقلین هیچ خلجانی داشته باشند، چه جای آنکه - عیاذا بالله -

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۴۲

مثل بخاری و ابن الجوزی و ابن تیمیه بطعن و قدح آن کلاً یا جزءاً متفوه شوند و چگونه بر قدح اصل حدیث ثقلین سنداً یا إنکار ثبوت جمله عدم افتراق و ما شابهها كذلك أدنی مسلمی اقدام کند، حال آنکه نواصب لئام که باتفاق اهل اسلام محکوم بکفر می‌باشند نیز مجال این معنی ندارند و قصارای سعی نامشکور و حمادای جهد نامبرورشان - علی ما افاده مخاطبنا اللیب فی العبارة الماضیه من «التحفة» - این است که بزعم باطل خود بدلیل عقلی در صحت این حدیث شریف کلامی آغاز نهاده داد جهل و سفاهت داده‌اند.

### استدلال جاحظ معروف بحديث ثقلین بر کمال افضلیت اهلیت علیهم السلام و نقل کلام او از رساله «مدح اهل بیت»

و ازین جاست که قدوه نواصب اغشام و اسوه این زراقه طغام عمرو بن بحر البصری المعروف بالجاحظ با آن همه شدت نصب و عدوان و کثرت بغی و طغیان که انموذج آن در مجلد حدیث غدیر و مجلد حدیث منزلت دیدی؛ در «رساله مدح اهل البيت» علیهم السلام که حق سبحانه و تعالی اظهاراً للحق و ارداء للباطل زبان قلمش در آن معترف بصواب فرموده؛ بحديث ثقلین استدلال بر کمال افضلیت اهل البيت علیهم السلام نموده بایراد لفظ اصرح و اوضح آن که مشتمل بر جمله عدم افتراق نیز می‌باشد در تسوید وجوه اهل إنکار و شقاق قصب استباق ربوده چنانچه در رساله مذکوره گفته:

[اعلم أن الله تعالى لو أراد أن يسوي بين بني هاشم وبين الناس لما أبان منهم ذوی القربى و لما قال: وَ أُنْذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ، و قال تعالى: وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ

، و إذا كان لقومه في ذلك ما ليس لغيرهم فكل من كان أقرب كان أرفع، و لو سواهم بالناس لما حرم عليهم الصدقة، و ما هذا التحريم إلا لإكرامهم، و لذلك

قال للعباس حين طلب ولاية الصدقات: لا أوليك غسالات خطايا الناس و أوزارهم بل أوليك سقايه الحج (الحاج. ظ) و الإنفاق على زوار الله

، و لهذا كان رباه أول رباه وضع و دم ابن ربيعة بن الحارث أول دم هدر لأنهما القدوة في النفس و المال، و لهذا

قال عليّ على منبر الجماعة: نحن اهل بيت لا يقاس بنا أحد من الناس، و صدق كرم الله وجهه،

كيف يقاس بقوم منهم رسول الله صلى الله عليه و سلم و الأتبيان عليّ و فاطمة و السبطان الحسن



عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۴۳

و الْحُسَيْنِ وَ الشَّهِيدَانِ أَسَدَ اللَّهِ حَمَزَةً وَ ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرَ وَ سَيِّدَ الْوَادِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ سَاقِيَ الْحَجَّاجِ الْعَبَّاسَ وَ النَّجْدَةَ وَ الْخَيْرَ فِيهِمْ وَ الْأَنْصَارَ أَنْصَارَهُمْ وَ الْمُهَاجِرَ مِنْ هَاجِرِ إِلَيْهِمْ وَ مَعَهُمْ، وَ الصَّدِّيقَ مِنْ صَدَقَتِهِمْ، وَ الْفَارُوقَ مِنْ فَرَقَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فِيهِمْ، وَ الْحَوَارِي حَوَارِيهِمْ، وَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ لِأَنَّهُ شَهِدَ لَهُمْ، وَ لَا خَيْرَ إِلَّا فِيهِمْ وَ لَهُمْ وَ مِنْهُمْ وَ مَعَهُمْ. وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الْخَلِيفَتَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَتَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، نَبَأُنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنََّّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَى الْحَوْضِ.

پس بعد ازین که جاحدی عنید و ملحدی مرید مثل جاحظ حدیث ثقلین را باین ألفاظ حتما و جزما کلام جناب سرور اَنام علیه و آله آلاف التَّحِيَّةُ وَ السَّلَام دانسته باشد و در رساله خود آن را استدلالا علی فضل اهل البیت علیهم السلام وارد نماید، باز در اصل حدیث، پی سپر وادی قدح و جرح گردیدن یا در ثبوت جمله «وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَى الْحَوْضِ» ربیبی ورزیدن؛ هرگز هرگز از هیچ مسلمی نخواهد آمد.

و نیز جاحظ در فصلی از کلام خود که مشتمل بر مدح قریش و بنی هاشمست و أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنُ عَلِيٍّ الْحَصْرِيُّ الْقَيْرَوَانِيُّ الْمَالَكِيُّ در کتاب «زهر الآداب و ثمر الألباب» آن را وارد نموده؛ اثبات حدیث ثقلین کرده، چنانچه گفته: [فالعرب كالبدن، و قریش روحها، و قریش روح، و بنو هاشم سرها و لبها، و موضع غایة الدِّین و الدُّنْیَا منها، و هاشم ملح الأرض، و زینة الدُّنْیَا، و حَىِّ الْعَالَمِ، وَ السَّنَامِ الْأَضْحَمِ، وَ الْكَاهِلِ الْأَعْظَمِ، وَ لِبَابِ كُلِّ جَوْهَرٍ كَرِيمٍ، وَ سَرِّ كُلِّ عُنْصُرٍ شَرِيفٍ، وَ الطَّيْنَةِ الْبَيْضَاءِ، وَ الْمَغْرَسِ الْمُبَارَكِ، وَ النَّصَابِ الْوَثِيقِ، وَ مَعْدَنِ الْفَهْمِ، وَ يَنْبُوعِ الْعِلْمِ، وَ ثَهْلَانِ ذُو الْهَضَابِ فِي الْحِلْمِ، وَ السَّيْفِ الْحَسَامِ فِي الْعِزِّ، مَعَ الْأَنَاءِ وَ الْحِزْمِ، وَ الصَّيْفِ الْفَحِّ عَنْ الْجَرَمِ، وَ الْقَصْدِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، وَ الصَّفْحِ بَعْدَ الْمَقْدَرَةِ، وَ هُمُ الْإِنْفِ الْمَقْدَمُ، وَ السَّنَامُ الْأَكْرَمُ، وَ كَالْمَاءِ الَّذِي لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ، وَ كَالشَّمْسِ الَّتِي لَا تَخْفَى بِكُلِّ مَكَانٍ، وَ كَالذَّهَبِ لَا يَعْرِفُ بِالْتَّقْصَانِ، وَ كَالنَّجْمِ لِلْحِيرَانِ، وَ الْبَارِدِ لِلظَّمْآنِ؛ وَ مِنْهُمْ الثَّقَلَانِ، وَ الْأَطْيَانِ، وَ السَّيِّطَانِ، وَ الشَّهِيدَانِ، وَ أَسَدَ اللَّهِ، وَ ذُو الْجَنَاحَيْنِ، وَ ذُو قَرْنِيهَا، وَ سَيِّدَ الْوَادِي، وَ سَاقِيَ الْحَجَّاجِ،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۱۹، ص: ۹۴۴

وَ حَلِيمَ الْبَطْحَاءِ، وَ الْبَحْرَ وَ الْحَبْرَ، وَ الْأَنْصَارَ أَنْصَارَهُمْ، وَ الْمُهَاجِرُونَ مِنْ هَاجِرِ إِلَيْهِمْ أَوْ مَعَهُمْ، وَ الصَّيْدِيقَ مِنْ صَدَقَتِهِمْ، وَ الْفَارُوقَ مِنْ فَرَقَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فِيهِمْ، وَ الْحَوَارِي حَوَارِيهِمْ، وَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ لِأَنَّهُ شَهِدَ لَهُمْ، وَ لَا خَيْرَ إِلَّا لَهُمْ أَوْ فِيهِمْ أَوْ مَعَهُمْ أَوْ يُضَافُ إِلَيْهِمْ؛ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُونَ كَذَلِكَ وَ مِنْهُمْ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ إِمَامُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ نَجِيبُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ الَّذِي لَمْ يَتِمَّ لِنَبِيِّ نَبْوَةٌ إِلَّا بَعْدَ التَّصَدِيقِ بِهِ وَ الْبَشَارَةِ بِمَجِيئِهِ، الَّذِي عَمَّ بِرِسَالَتِهِ مَا بَيْنَ الْخَافِقِينَ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

بالجمله، ازین مقام بر ارباب عقول و أحلام بصراحت تمام واضح و آشکار گردید که حضرت بخاری و ابن الجوزی و ابن تیمیه در باب حدیث ثقلین از نواصب أشقیا هم قدم بالاتر گذاشته أعلام مناصبت و محاربت اهل بیت علیهم السلام افراشته اند، فلا جازاهم الله خیرا، و لا ردع عنهم ضیرا، حیث أخذوا فی الباطل یمینا و شمالا، و تاهوا فی تيهاء العدوان هیمًا ضلَّالًا، قد طعنوا فی مسالك العمی و الغی، و ترکوا مذهب الرشد فلم یمیزوا بین الحی و اللی، ضربوا فی کل غمرة، و ما روافی کل حیره، لم یحذروا بوائق التَّعَمُّ، و نفروا عن وجه الصَّوَابِ مِثْلَ هَمْلِ التَّعَمِّ، عاندوا الحقَّ و قد وضع جهارا، و راموا ستر عمود الصِّباح بِالزَّحِّاقِ و قد أسفر اسفارًا، هجروا عزائم الايمان، و آثروا وتائر الطغیان، و اتبعوا خطوات الشَّیْطَانِ، فاستحقَّوا سخطات الرَّحْمَنِ، وَ نَصَبُوا حِبَائِلَ الْمَكْرِ وَ الْخَدِيعَةِ، وَ أَتَوَا مِنَ الطَّامَاتِ بِكُلِّ خَطَّةٍ شَنِيعَةٍ، قَدْ نَغَلَتْ مِنْهُمْ الْوَلَائِجُ وَ الدَّخَائِلُ، فَعَظُمَتْ مِنْهُمْ الْمَكَائِدُ وَ الْغَوَائِلُ، وَ حِينَ أَوْغَلُوا فِي غُلُوءِ التَّوَازِعِ وَ الْهُوَاجِسِ، وَ أَوْجَفُوا فِي نَكَبَاءِ الْخَوَادِعِ وَ الْوَسَاوِسِ، أَكْثَرُوا مِنْ تَرَهَاتِ الْبَسَابِسِ وَ بَرَزُوا فِي التَّنَطُّقِ بِالْأَبَاطِيلِ عَلَى كُلِّ نَافِثٍ وَ نَابِسٍ، وَ عَنْ قَلِيلٍ يَتَبَرَّأُ التَّابِعُ مِنَ الْمُتَبَوِّعِ، وَ الْقَائِدُ مِنَ الْمُقَوِّدِ، وَ يَتَزَلَّلُ الْجَا حِدُ الْخَدُوعِ، عَنْ الْمُخَلَّدِ إِلَى الْعُنُودِ، وَ عَمَّا قَرِيبٍ يَلَاقُونَ جَزَاءَ مَا سَطَرَتْهُ أَيْدِيهِمْ فِي الْجُحُودِ مِنَ الْهَذَرِ وَ الْمَجُونِ، فَيَوْمُئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتَهُمْ وَ لَا هُمْ يَسْتَعْتَبُونَ.

قد تم بحمد الله الجزء الاول من مجلد حديث الثقلين و يليه إنشاء الله تعالى الجزء الثاني منه بعون الله و لطفه المبين، و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على خير خلقه محمد و آله الطاهرين

### درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید. غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبود و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او. بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سرپیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافع راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعی، با اجازات مراجع عظام تقلید، هدایا، نذورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئات مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

سایت: [www.Ghadirestan.com](http://www.Ghadirestan.com) - [www.Ghadirestan.ir](http://www.Ghadirestan.ir)

ایمیل: [info@Ghadirestan.com](mailto:info@Ghadirestan.com)

آدرس مرکز: اصفهان - خیابان عبد الرزاق - نش خیابان حکیم - طبقه دوم بانک ملت - مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است:

تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی - دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبت های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندگان، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف، همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر .

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف، در راستای اهداف عالی ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشنهای غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد .

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز:

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتال غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه . تولید کلیپها، طراحی بروشورها و پوسترها، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله: سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم)، نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شبهات منتشره در جامعه، شده است.

مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی های زیبا، بیان قصه های غدیر و اهدای بسته های فرهنگی، از جمله فعالیت های این مرکز می باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین:

سفره های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسنه اطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی

معارف غدیر با جلوه ای زیبا در خیابان ها و میادین شهر در سال های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیأت مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنه ی انبیای الهی و ائمه ی اطهار علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی، مراکز، سازمانها، ستادها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد

فعالیت های آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام

ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین

برپائی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر

هماهنگی اجرای ماکت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghadirestan.ir](http://www.Ghadirestan.ir)

[www.Ghadirestan.com](http://www.Ghadirestan.com)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

